روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

مشهور به:

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

تألیف:

حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری

نیمهٔ اول قرن ششم هجری

جلد ۳

[illegible]

به کوشش و تصحیح

دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمدمهدی ناصح

بسم الله الرحمن الرحیم

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن – جلد۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض‌الجنان و روح‌الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن/ تالیف حسین‌بن علی‌بن محمدبن احمدالخزاعی‌النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمدمهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب" تفسیر ابوالفتوح رازی."

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمدمهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف۲ر۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱ صفحه : ۹

[ادامه سوره بقره]

[بسم الله الرحمن الرحيم] [اشاره]«۱» قوله عزّ و علا و تبارك و تعالى:

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵]

[اشاره]

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَیّاماً مَعدُوداتٍ فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدیَةٌ طَعامُ مِسکِینٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَیراً فَهُوَ خَیرٌ لَهُ وَ أَن تَصُومُوا خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ (۱۸۴) شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ هُدیً لِلنّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الهُدی وَ الفُرقانِ فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمهُ وَ مَن کانَ مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ وَ لِتُکمِلُوا العِدَّةَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُم وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۱۸۵)

[ترجمه]

ای آنان که بگرویده‌اید نبشتند«۲» بر شما روزه چنان که نبشتند«۳» بر آنان که از پیش شما بودند تا همانا که شما پرهیزگار شوید«۴». روزهای شمرده هر که باشد از شما بیمار یا بر سفری عددی از روزهای دیگر و بر آنان که بتوانند«۵» فدای طعام درویش«۶»، هر که فرمان برد به نیکی آن بهتر باشد او را، و اگر«۷» روزه دارید به بود شما را اگر دانید شما«۸». ماه رمضان آن که فرستادند در او قرآن بیانی است«۹» مردمان را و حجّتها از راه راست و فرق از میان حق و باطل، هر که«۱۰» حاضر باشد از شما ماه را«۱۱» گو روزه دار، و هر که باشد بیمار یا بر سفر بر اوست عددی از ------------------------------- - (۱). اساس ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۲، ۳). مج، وز، آج، لب، فق: نوشتند. [.....] [اشاره] (۴). آج، لب، فق: شوی/ شوید. (۵). آج، لب، فق: نتوانند. (۶). مج، وز، آج، لب بود پس. (۷). مج، وز، آج، لب: و آن که. (۸). آج، لب: اگر هستید که می‌دانید. (۹). مج، وز، آج، لب: بیان و لطف. (۱۰). آج، لب، فق: هر آن که. (۱۱). آج، لب، فق: ماه رمضان. صفحه : ۲ روزهای دیگر، می‌خواهد خدا به شما آسانی«۱» و نمی‌خواهد به شما دشواری«۲» و تا تمام کنید عدد«۳» و تکبیر کنید«۴» خدای را بر آن که شما را هدایت داد و تا همانا«۵» شاکر شوید. بدان که ظاهر آیت خطابش متوجّه است بر مؤمنان، و امّا کافران داخلند در اینکه عبارت به دلیلی دیگر جز ظاهر آیت، و مرجع اینکه با آن بود که کفّار«۶» مخاطبند به شرایع یا نه! و در جای خود بیاید- ان شاء اللّه، بنزدیک ما مخاطبند، و بنزدیک فقها نیستند«۷». امّا در آیت دلیل نیست بر آن که کفّار مخاطب نیستند به شرایع برای آن که دخول مؤمنان در خطاب به [دلیلی منع نکند] [اشاره]«۸» از دخول کافران در آن خطاب به دلیلی دیگر، و اینکه قول به دلیل الخطاب باشد و آن«۹» باطل است بنزدیک بیشتر اهل علم. و کُتِبَ را معنی آن است اینکه جا که: «فرض» به تفسیر مفسّران. و صیام، مصدر صام باشد، چنان که قیام مصدر قام. و صوم همین معنی دارد، و«۱۰» او در لغت امساک بود. إبن درید گفت: هر چه متحرّک باشد«۱۱» ساکن شود او را گویند صام، یقال: صامت الشّمس اذا قامت فی وسط«۱۲» زوالها، قال الرّاجز: حتی اذا صام النّهار و اعتدل

و سال للشّمس لعاب فنزل و صام الفرس آن باشد که«۱۳» ایستاده باشد«۱۴»، قال النّابغة: خیل صیام و خیل غیر صائمة

تحت العجاج و اخری تعلک اللّجما و در شرع عبارت بود از امساکی [۲۱۹- پ] مخصوص«۱۵» بر وجهی مخصوص، و -------------------------------- - (۱). آج، لب، فق: خواری. (۲). آج، لب، فق: دشخواری. (۳). آج، لب، فق: تمام کنی عددی. (۴). وز، آج، لب، فق: تکبّر کنی. (۵). مج، وز، آج، لب شما. (۶). وز: گفتند. [.....] [اشاره] (۷). همه نسخه بدلها: مخاطب نه‌اند. (۸). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها و دلیل الخطاب. (۱۰). همه نسخه بدلها معنی. (۱۱). مب و. (۱۲). همه نسخه بدلها السّماء قبیل. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر اسپ. (۱۴). همه نسخه بدلها و علف نخورد: (۱۵). همه نسخه بدلها در زمانی مخصوص. صفحه : ۳ از اسمای مخصوصه باشد. حق تعالی خطاب می‌کند با مؤمنان، و

خطاب بـا جمله مکلّفـان است، و لکن چون مؤمنان صـلاحیت اینکه خطاب دارنـد ایشان را تخصـیص کرد«۱» به ذکر، چنان اسـت که«۲» کسی دعوتی کند و جماعتی را بخواند، قومی بیایند و قومی نیایند. آنان را که آمده باشند به خطاب ادخلوا تشریف دهند«۳»، چه اینکه تشـریف در حقّ غایبان راست نیایـد و اگر چه ایشان نیز مدعوّ باشـند. حق تعالی به بدایت کار به خطاب عامّ گفت: یا أَیُّهَا النّاس«۴» ...، یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنس«۵» ...، تا جنّی و انسـی و مؤمن و کافر و سـیاه و سپیـد«۶» و برّ و فـاجر در او داخل باشـند. آنگه گفت: اعبُدُوا رَبَّکُم«۷» ...، خـدای را پرستی که اوّل عبادهٔ اللّه معرفته، سـر همه عبادت و فاتحه آن شـناخت اوست، آنان که به اینکه حلقه در آمدند و پای در اینکه خطّه«۸» نهادند به اختیار کردن ایمان، ایشان را ممیّز کرد و به خطاب شرف و مدحت با ایشان سخن گفت که: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، ای آمـدگان«۹»، ای گرویـدگان؟ در آیی، نا آمـده را نگوینـد در آی، گویند: بیای«۱۰». اوّل همه را گفت: بیای«۱۱»، اعبُـدُوا رَبَّکُم«۱۲» ...، آنگـه آمـدگان را گفـت: در آی، لا ـ جرم چنـان کـه اجابت کردنـد و قـدم در حجر حجره تکلیف نهادنـد، فردا ایشـان را گوینـد: از اینکه تنـگ جای«۱۳» برآی«۱۴»، و بـدین سـرای فراخ و فسیح درآی کـه: وَ جَنَّهٍٔ عَرضُـها کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرض«۱۵» ...، از کوی ملامت به درآی«۱۶» و به سرای سلامت درآی، ادخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِین«۱۷»، از ره ------

------------------------- - (۱). دب: گوینـد. (۲). آج، لب، فـق: تخصـیص کردنـد اگر چنـان که. (۳). همه نسخه بـدلها ایشان را. (۴). سـوره بقره (۲) آیه ۲۱ و ۱۹ مـورد در دیگر آیـات قرآن، مـج، وز، دب بـل گفت، آج، لب، فق، مب، مر بـاز گفت. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰، و سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳. [.....] [اشاره] (۶). آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۱. (۸). مج، وز: خطر: فق، مر: خط. (۹). فق: آیندگان. (۱۰). وز، آج، لب، مب، مر: بیایی. (۱۱). وز: بیایی/ بیایید. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: خـانه. (۱۴). مب: در آیید. (۱۵). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۱. (۱۶). مب: به در آیید. (۱۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶. صفحه : ۴ اسلام به سرای سلام و از حجره ایمان به جای امان، خواندگان من خوانده‌اند در هر دو سـرای، در سرای تکلیف به دعوت رسول من در آمدند که: ادعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ«۱» ...، فردا آن باشد که به دعوت سرای من در آینـد کـه: وَ اللّهُ یَـدعُوا إِلی دارِ السَّلامِ«۲» ...، و آن کـه دعـوت مرا اجـابت نکرد از اینکه جـایش برانـدم که: مَلعُونِینَ أَینَمـا ثُقِفُوا أُخِذُوا«۳» ...، ای مطرودین. و «اللّعن»، الطّرد- چنان که بیان کرده شده است، هر کجا یابی ایشان را بگیری چو«۴» پای به خطّ«۵» من در ننهادند«۶» اعنی خطّ قرآن، و سر بر خطّ من ننهادنـد اعنی خطّ فرمان. دسـتگیر بگیرشان«۷» هر کجـا باشـند. وَ قُتِّلُوا تَقتِیلًا«۸»، تا بدانند که: هر که از امر«۹» بگشت خود را بکشت، در اینکه سـرای رانده لعنت‌اند. و در آن سرای رانده قطعیت‌اند که: اخسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُون«۱۰»، برانی اینان را چنان که سـگان را راننـد، اگر چه از«۱۱» بنی اسد باشد«۱۲»، منش چنـان رانم که بنی کلب را. اینکه عبـارت که «اخسئوا» سـگ را گوینـد، آن که فرمان مرا در ایمان مخالفت کنـد یا چو سگ باشـد یا خود سگ باشـد، اینکه جا چو سگ باشـد که: فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الکَلب«۱۳» ...، آن جـا خود سـگ باشـد که: اخسَؤُا فِیها«۱۴». قوله: یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، اهل لسان«۱۵» گفتند: اسمهم«۱۶» باسمه و رسمهم برسمه«۱۷»، فشرّفهم حین عرّفهم، و وصفهم ثمّ کلّفهم. به نام خودت بخواند که«۱۸»: «امنوا» به رسم خـود رقم زد که «عبـادی»، به تعریـف خودت تشـریف داد، به تلطیف خودت تکلیف کرد، اوّل مشـرّف آمـد آنگه معرّف«۱۹» آمـد، آنگـه ملطّف آنگه مکلّف، ---------------------------------- - (۱). سوره نحـل (۱۶) آیـه ۱۲۵. (۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵. [.....] [اشاره] (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱. (۴). مب: چون، آج، مر: چه. (۵). دب، مر: در خط، مب: از خط: وز: به خطّه. (۶). آج، لب، فق: در نهادند: مب: به در نهادند. (۷). مب: دستگیر کنیدشان. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱. (۹). ذب، آج، لـب، فـق، مب، مر: از اینکه امر. (۱۰، ۱۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۸. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فـق، مب، مر: نـدارد. (۱۲). همه نسـخه بدلها: باشند. (۱۳). سـوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: اهـل اللّسـان، دب: اهـل اشاره. (۱۶). همه نسخه بدلها: سمّاهم. (۱۷). دب: و وسمهم بوسمه. [.....] [اشاره] (۱۸). مج، وز: به نام بخواندت که، دب: به نام خدا خواند، لب، فق، مب، مر: به نام خود بخوانـدت که. (۱۹). وز، مب: معروف. صفحه : ۵ سـهّل لک السّبیل و اوضح لک الدّلیل، خاشاک از«۱» راهت

دور کرد و رهنمای بر سر راهت بداشت. حق تعالی از غایت کرم و نهایت نعم چون تو را تکلیفی خواست کردن که در آن مشقّتی بود، چند عذر خواست و چند لطف کرد: اوّل تو را به ندای شرف و مدحت ندا کرد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، مذهب جماعتی فقها آن است که: کنایت از عتق، عتق باشد، و از کنایات عتق آن است که سیّد بنده را به نام [۲۲۰- ر] آزادان برخواند، اگر گوید: یا فلان، و نام آزادان بود آزاد شود. حق تعالی تو را به نام خود برخواند، امید است که علامت آزادیت باشد از دوزخ. عذر دیگر اینکه است که: «کتب» گفت به لفظ مجهول، اگر چه او نوشت، حواله به خود نکرد برای آن که در او رنج است، رحمت که در او راحت است حواله به خود کرد، گفت: کَتَبَ رَبُّکُم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ«۲» ...، او آنچه رنج تو است«۳» از طاعت به خود حواله نکرد، شرم نداری«۴» که آنچه نقص«۵» تو«۶» است از معصیت بدو حواله کنی. دگر عذر: کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم، تا بدانی که اینکه کار که تو را افتاد پیش از تو دیگران را افتاد. عذر دیگر: لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ، تا بدانی که برای تو کنیم«۷» نه برای خود. عذر دیگر: أَیّاماً مَعدُوداتٍ، تحقیر کار می‌کند بر تو تا ترغیب در کار او بری. عذر دیگر: فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ. عذر دیگر در آخر آیات: یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ.«۸» ای عجب؟ به یک تکلیفی که صلاح تو است، از تو هفت عذر خواست، هر روز هزار خطا بکنی که فساد کار تو است، و یک عذر نخواهی؟ کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ، ---------------------------------

- (۱). دب سر. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۵۴. (۳). مج، وز، آج، لب: رنج خواست. (۴). لب، فق، مر: بداری. (۵). لب: نقیص. (۶). اساس: او، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: گفتیم. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. صفحه : ۶ رنج به خود حوالت نکرد. مثال دیگر اینکه را، آنچه در حقّ بیگانگان بود از شراب قطیعه گفت: وَ سُقُوا ماءً حَمِیماً«۱» ...، آنچه در حقّ دوستان بود، گفت از«۲» کأس خاصّ من است که: وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً«۳»، چنان است که حق تعالی گفت: بنده من؟ کار تو به تو برنیاید بی معاونت من، از آن بهری بر تو نوشتم و آنچه اصل است بر خود نوشتم: کَتَبَ رَبُّکُم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ«۴» ...، روزه خاصّ مراست«۵»: الصوم لی و انا اجزی به، رحمت خاصّ تو راست، وَ رَحمَتِی وَسِعَت کُلَّ شَیءٍ [فَسَأَکتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ«۶» کَتَبَ رَبُّکُم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ«۸»، آنچه من بر تو نوشتم از روزه تو را برنجاند و تنت ضعیف کند، آنچه من بر خود نوشتم مرا نقصان نکند، تو با ضعف و حاجتت به حصّه خود«۹» من با استغنا و قدرتم به حصّه خود وفا بکنم«۱۰»؟ نویسندگان چهارانـد، یکی قلم است: ن وَ القَلَمِ«۱۱»، دوم«۱۲»: سفره‌اند، فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ«۱۳»- الی قوله: بِأَیدِی سَفَرَةٍ«۱۴». سیم«۱۵»، حفظه‌اند: وَ إِنَّ عَلَیکُم لَحافِظِینَ«۱۶»- الایة. چهارم حق است- جلّ جلاله: کَتَبَ رَبُّکُم عَلی نَفسِهِ الرَّحمَةَ«۱۷». قلم احوال تو نوشت، سفره ارزاق تو نوشت، حفظه اعمال تو نوشت، رحمت بر تو جبّار تو نوشت، چنان است که حق«۱۸» تعالی گفت آنچه قلم نوشت محو کنم: یَمحُوا اللّهُ ما یَشاءُ«۱۹» ...، و آنچه سفره نوشتند«۲۰» بدل کنم: وَ إِذا بَدَّلنا آیَةً مَکانَ آیَةٍ«۲۱»، -------------------------------- - (۱). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۵. (۲). مر: آن. (۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱. (۴، ۸، ۱۷). سوره انعام (۶) آیه ۵۴. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها که. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و حفظ ارتباط مطالب افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها وفا کنی. (۱۰). همه نسخه بدلها: نکنم. (۱۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۱. (۱۲). مب: دویم. (۱۳). سوره عبس (۸۰) آیه ۱۳. (۱۴). سوره عبس (۸۰) آیه ۱۵. (۱۵). مج، وز: سهام. (۱۶). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۰. (۱۸). همه نسخه بدلها: ملک. (۱۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. (۲۰). دب، فق، مب، مر: نوشت. [.....] [اشاره] (۲۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۱. صفحه : ۷ و آنچه حفظه نوشتند مبدّل کنم: فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ«۱» ...، آنچه من بر خود نوشتم کس آن را محو و بدل نکند: ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ«۲» ...، لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ.«۳» قوله: کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم، در او سه قول است: اوّل«۴» آن که وجه تشبیه آن است که: ایّامی بر شما نوشتند چنان که ایّامی برایشان نوشتند. و موضع «کاف» [نصب است] [اشاره]«۵»، و تقدیر آن که: کتب علیکم مثل ما کتب علیهم. و «ما» مصدری است، و المعنی مثل کتابی او کتبی. قول دوم حسن بصری و شعبی گفتند: ماه رمضان بر شما نوشتند چنان که بر امّت پیشین نوشتند از ترسایان هم اینکه یک [ماه بود] [اشاره]«۶» و

ایشان [۲۲۰- پ] زیادتی بکردند و با ربیع افگندند که وقت خوش باشد. پس وجه تشبیه مدّت است و مقدار او چنان که اینکه یک ماه است، آن نیز یک ماه بود. و وجه سیوم«۷» ربیع و سدّی گفتند: مراد آن است که حق تعالی روزه از نماز خفتن تا نماز شام فرموده بود«۸»، چنان که پس از نماز خفتن هیچ مفطرات را تناول نشایستی کردن در بدایت شرع، و اینکه روزه بنی اسرائیل بودی، پس حق تعالی منسوخ بکرد- چنان که گفته شود. عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم، مجاهد و قتاده گفتند«۹»: اهل کتابند، و روا بود که وجه تشبیه از جهت وجوب بود، یعنی چنان که بر شما واجب کردم بر ایشان«۱۰» واجب کردم، و قوله: عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم، بر عموم گرفتن اولیتر بود. و مورد آیت تسلّی و دل خوشی تو است تا تو بدانی که اوّل مخاطب به اینکه خطاب و اوّل مکلّف به اینکه تکلیف تو نه‌ای، بل پیش از تو اینکه تکلیف بر دیگران بوده ------------------------------- - (۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰. (۲). سوره ق (۵۰) آیه ۲۹. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۵. (۴). همه نسخه بدلها: قولی. (۵)، ۶. اساس: از حاشیه بریده شده است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، فق، مب، مر: سیم، همه نسخه بدلها آن است که. (۸). همه نسخه بدلها: است. (۹). همه نسخه بدلها مراد. (۱۰). مب نیز. صفحه : ۸ است تا تو را داعی باشد به کردن و بر تو سهل آید و دل خوش باشی، و اینکه معنی لطف باشد برای آن که لطف مسهّل و مقرّب بود از عهد آدم تا به عهد تو که محمّدی، مرا با مکلّفان اینکه خطاب است. و راوی خبر گوید عبد الملک بن هارون بن عنتره عن ابیه عن جدّه از امیر المؤمنین- علیه السّلام- که او گفت: یک روز به گرمگاه در نزدیک رسول- علیه السّلام- شدم، چون بنشستم مرا گفت: یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام ، جبریل- علیه السّلام- حاضر است و تو را سلام می‌کند«۱»، من گفتم: علیک و علیه السلام یا رسول الله ، سلام خدای بر تو و بر او باد. آنگه گفت: پیشتر آی«۲»، من نزدیک رسول شدم، گفت جبریل می‌گوید تو را که: از هر ماهی سه روز روزه دار تا خدای تعالی به روز اوّلت ده هزار ساله روزه بنویسد، به روز دوم«۳» سی هزار ساله«۴»، و به روز سیم«۵» صد هزار ساله. گفتم: یا رسول اللّه؟ بپرس تا خود اینکه مرا باشد خاصّ یا «۶» جمله مردمان را عام! گفت: یا علی: اینکه تو راست و هر کس را که«۷» مثل عمل تو کند از پس تو. گفتم: یا رسول اللّه؟ اینکه«۸» ایّام کدام است! گفت: ایّام البیض، از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم. عنتره گفت من امیر المؤمنین را گفتم: برای چه اینکه ایّام را ایّام البیض خوانند! گفت: برای آن که چون آدم از بهشت به«۹» زمین آمد در زمین«۱۰» سقفی و سایه«۱۱» و پوششی نبود، آفتاب در اندام آدم اثر کرد، اندام او بسوخت و سیاه کرد. آدم- علیه السّلام- در خود فرو نگرید آن«۱۲» سیاهی و تباهی دید در خدای بنالید. جبریل آمد«۱۳»، گفت: یا آدم؟ خواهی که«۱۴» اندامت سپید شود! گفت: آری. گفت: در ماه سه روز روزه دار، سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم. آدم یک روز روزه داشت، -------------------------------- - (۱). دب: می‌رساند. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، مب: پیش درآی. (۳). دب: و بر دوم روز، مب، مر: روز دویم. (۴). لب، فق: سال. [.....] [اشاره] (۵). مج، وز، آج، لب: سهام. (۶). مج، وز، آج، لب: تاء (۷). مج، وز: هر که. (۸). مج، وز، آج، لب: و آن، دب: و از. (۹). دب: بر. (۱۰). همه نسخه بدلها: در زیر (۱۱). همه نسخه بدلها: کنّی. (۱۲). دب: از. (۱۳). فق، مب، مر و. (۱۴). فق، مب ابد. صفحه : ۹ ثلثی اندامش سپید شد. چون دو روز روزه داشت، دو بهر از اندامش سپید شد. چون سه روز روزه داشت همه اندامش سپید شد، پس اینکه ایّام را ایّام البیض برای اینکه خوانند. بعضی دگر از مفسّران گفتند که«۱»: حق تعالی در بدایت شرع روزه عاشورا و روزه ایّام البیض فریضه کرده بود. چون روزه ماه رمضان [۲۲۱- ر] بفرمود، تخفیف کرد و آن برداشت. حسن بصری و جماعتی دگر گفتند: خدای تعالی ترسایان را فرمود که ماه رمضان روزه دارند، ایشان را سخت می‌آمد در گرمای گرم روزه داشتن. علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و روزه با فصل ربیع افگندند، و ده روز بیفزودند در او«۲». پس از آن پادشاهی بود ایشان را، او را دهن به درد آمد در روزه هفت روز بیفزود، روزه ایشان چهل و هفت روز گشت. پس از آن پادشاهی دیگر پدید آمد، گفت: اینکه روزه را تمام عقد باید کردن، سه روز دیگر بیفزود تا پنجاه روز شد«۳». اکنون هنوز روزه ترسایان پنجاه روز است. مجاهد گفت: سالی ایشان را وبایی رسید، ایشان به تقرّب در روزه ده روز بیفزودند پیش از ماه«۴» و ده روز پس از

ماه«۵» تا روزه ایشان پنجاه روز گشت. شعبی گفت: خدای تعالی ترسایان را سی روز روزه فرمود قرنی«۶» که از پس ایشان آمدند دو روز زیادت کردند، یک روز پیش«۷» ماه، و یک روز پس«۸» ماه«۹». و همچنین هر قرنی«۱۰» دو روز«۱۱» می‌فزودند«۱۲» تا تمام پنجاه گشت، فذلک قوله: کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِکُم. لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ، معنی آن است تا شما متّقی شوی به فعل روزه«۱۳» و پرخیزی«۱۴» از معاصی، روزه شما را منع شود- منع شر«۱۵» نه منع خیر«۱۶»- برای آن که فعل طاعات لطف ---------------------------- - (۱). دب: گفته‌اند. (۲). مب: ده روز بر آن بیفزودند. (۳). همه نسخه بدلها: گشت. (۴). آج، لب، مب، مر رمضان و. [.....] [اشاره] (۵). آج، لب، مب، مر رمضان. (۶، ۱۰). دب: قومی. (۷، ۸). همه نسخه بدلها از. (۹). دب: روز بعد ماه. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب: در روزه. (۱۲). دب: می‌افزودند. (۱۳). دب، مب، مر و. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فق: بپرهیزی. (۱۵). همه نسخه بدلها: لطف. (۱۶). همه نسخه بدلها: جبر. صفحه : ۱۰ باشد مکلّف را در اجتناب مقبّحات، الا تری الی قوله: إِنَّ الصَّلاةَ تَنهی عَنِ الفَحشاءِ وَ المُنکَرِ«۱» ...، چنان است که حق تعالی گفت: بنده من؟ تو را دو راه در پیش است و دو سرای در معرض: یکی آراسته به انواع نعمت از حور و قصور و اشجار و انهار و ثمار و ولدان و غلمان الی ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر، بار خدایا؟ به اینکه سرای که رسد، و اینکه منزلت که را باشد! گفت: متّقیان«۲» فی قوله: تِلکَ الجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِن عِبادِنا مَن کانَ تَقِیًّا«۳». و سرای دیگر بتافتم به آتش سطوت، در او انواع عذاب پدید کردم از مغار«۴» و نکال و سلاسل و اغلال و زقّوم و حمیم و طعام ضریع و شراب غسلین، بار خدایا از جای«۵» چنین خلاص که را باشد! گفت: متّقیان را فی قوله: ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا«۶»، بار خدایا؟ اگر بهشت است متّقیان راست، و اگر نجات از دوزخ است متّقیان را«۷»، بار خدایا؟ ما چه کنیم تا متّقی شویم! روزی«۸» چند روزه داری که به روزه متّقی شوی، لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ. بنده من هر طاعت را که فرمودم مزد به اندازه است مگر روزه را«۹»، برای اینکه گفتم: الصوم لی و أنا اجزی به ، که «صوم» صبر است فی قوله: استَعِینُوا بِالصَّبرِ وَ الصَّلاةِ«۱۰» ...، ای بالصّوم و الصّلوة. و قوله: وَ جَزاهُم بِما صَبَرُوا«۱۱» ...، [ای بما صاموا] [اشاره]«۱۲». و جزای صبر بی اندازه بود که: إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ«۱۳» گفتند: همه طاعات«۱۴» خدای را باشد و جزا بر آن خدای دهد، روزه را جزا«۱۵» ---------------------------- - (۱). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵. (۲). همه نسخه بدلها را. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳. (۴). همه نسخه بدلها: صغار. [.....] [اشاره] (۵). مج، ور، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه جای. (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۷۲. (۷). همه نسخه بدلها: راست. (۸). مر: گفت روزی. (۹). دب از. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۳. (۱۱). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۲. (۱۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: طاعت. (۱۵). همه نسخه بدلها: چرا. صفحه : ۱۱ تخصیص کرد، گفتند: برای آن که هیچ طاعت نیست. و الّا ریا را ممکن بود که در آن مجال بود جز روزه را، پس از اینکه وجه را گفت: چون کاری است که خاصّ مراست، کس مقدار جزایش ندانند«۱» مگر من، أنا اجزی به ، من جزا«۲» دانم«۳» دادن به اندازه او. یکی را از بزرگان«۴» گفتند: در روزه چه حکمت است! گفت [۲۲۱- پ] [اشاره]: [فی] [اشاره]«۵» الصّوم جوع و فی الجوع رجوع در روزه جوع است و در جوع رجوع است«۶»، نبینی که موسی- علیه السّلام- چون گرسنه شد با درگاه او شد که: رَبِّ إِنِّی لِما أَنزَلتَ إِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ«۷». در اخبار چنین است که: در اینکه دعا دو نان جوین خواست. سه پیغامبر از خدای سه چیز خواستند: موسی نان خواست: رَبِّ إِنِّی«۸» ...، عیسی خوان خواست: أَنزِل عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ«۹» ...، مصطفی غفران خواست: غُفرانَکَ رَبَّنا«۱۰» ...، ایشان را اجابت آمد، و پایه رسول ما از پایه ایشان رفیعتر، گمان بری که دعای او اجابت نیامد«۱۱»! دیگری را گفتند«۱۲»: در روزه چیست! گفت: تا توانگران درویش«۱۳» شوند، گرسنگی درویشان بدانند، برایشان رحمت«۱۴» کنند تا خدای برایشان رحمت کند، که در خبر است که: ۱۵» من رحم و لو علی ذبیحته رحمه اللّه« یوم القیامهٔ. آنگه خواست که توهین کار و تحقیر روزگار کند بر تو گفت: أَیّاماً مَعدُوداتٍ، روزهای است«۱۶» شمرده، درست در معنی او آن است که اینکه عبارت است از روزگار اندک، برای آن که آنچه در عدد آید اندک باشد، و به عکس اینکه، کنایت از

کثرت، ------------------------------- - (۱). مر: ندارد. (۲). آج، لب، فق، مر آن. (۳). مب، مر: توانم. [.....] [اشاره] (۴). مر: و یکی از بزرگان را. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و معین عبارت تصحیح شد. (۶). مر: رجوعی است به خدا. (۷، ۸). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۴. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. (۱۱). همه نسخه بدلها: نیاید. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر حکمت. (۱۳). همه نسخه بدلها: گرسنه. (۱۴). مر: رحم. (۱۵). در مج، ور: رحم اللّه. (۱۶). مب: روزی چند. صفحه : ۱۲ قوله: وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها«۱» ...، نظیرش آن که حکایت کرد از جهودان که ایشان بر سبیل تحقیر و تقلیل گفتند: لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً«۲» ...، و کذا قوله: إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی«۳» ...، هم کنایت است از اینکه معنی، و به عکس اینکه: وَ اللّهُ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ«۴». قولی از عبد اللّه عبّاس و عطا و قتاده آن است که: مراد از اینکه ایّام سه روز است از هر ماهی، و تقدیر چنین است: کما کتب علی الّذین من قبلکم ایّاما معدودات، یعنی آن ایّام که پیش«۵» وجوب ماه رمضان واجب بود. روایت دگر از عبد اللّه عبّاس و عامّه مفسّران آن است که: مراد ماه رمضان است، و آن کنایت بود یک بار از سی روز، و یک بار از بیست و نه روز. عبد اللّه عمر روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت:«۶» نحن امّة امّیّة لا نکتب و لا نحسب،« الشّهر هکذا و هکذا و عقد بیده ، گفت: ما امّتی امّییم«۷»، کتابت ننویسیم و حساب نکنیم، ماه«۸» چنین باشد و چنین باشد، و انگشت یک بار به سی روز زد«۹»، و یک بار به بیست و نه. و نصب «ایّاما» بر ظرف است، و آنچه فرّاء گفت که: مفعول به است درست نیست. حق تعالی گفت: بنده من؟ روزکی چند برای من رنجکی بر خود نه، اعملوا قلیلا توجروا جزیلا، اعملوا یسیرا توجروا کثیرا، اندکی عمل کن و بسیار ثواب بستان، و به شمار بده و بی شمار بستان و در روزی که از«۱۰» میان نه ساعت بود تا«۱۱» پانزده ساعت رنج بر تا ثواب«۱۲» دهم«۱۳»، فِی یَومٍ کانَ مِقدارُهُ خَمسِینَ أَلفَ سَنَةٍ«۱۴» فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ، آنگه حق تعالی از آن جا که کرم اوست ------------------------------- - (۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. [.....] [اشاره] (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۲. (۵). مب، مر از. (۶). وز: یحسب: وج، آج، لب، فق، مب: تحسب. (۷). مج، وز: امّتی امیم، آج، لب، فق: امّتی امی امام، مب: ما امّتی ایم امّی. (۸). مر را که. (۹). همه نسخه بدلها: به سی عقد کرد. (۱۰). مج، وز: آن. (۱۱). مج، وز، فق: یا . (۱۲). مج، وز، آج، کب: ثوابت. (۱۳). مب: دهند. (۱۴). سوره معارج (۷۰) آیه ۴، آج، لب، فق قوله تعالی. صفحه : ۱۳ گفت: من دو رنج بر تو ننهم«۱»، هم رنج سفر، هم رنج روزه. اگر مسافری روزه بگشای«۲»، و اگر بیماری روزه بگشای«۳»، بیماریی که با آن روزه نتوانی داشت«۴»، یا اگر«۵» روزه داری بیماری«۶» به زیادت شود، بنزدیک ما حدّ بیماری که با آن افطار باید کردن اینکه است و حدّ آن سفر که به آن افطار باید کردن هشت فرسنگ«۷» [۲۲۲- ر] است، و دو برید است و بیست و چهار میل، و اینکه را مرحله خوانند. و مذهب اوزاعی هم اینکه است، و شافعی گفت«۸»: دو مرحله باید شانزده فرسنگ«۹»، چهل و هشت میل، و اینکه مذهب مالک است و لیث و احمد و اسحاق. ابو حنیفه و اصحابش و ثوری گفتند: سه مرحله باید، بیست و چهار فرسنگ هفتاد و دو میل، و داود فرق نکرد از میان سفر دراز و کوتاه. و هر سفر که در او افطار باید کردن در او تقصیر باید کردن نماز را، اعنی چهار«۱۰»، دو باید کردن. امّا روزه سفر، در او خلاف کردند: بنزدیک ما چنان است که مسافر را که سفر او اینکه مقدار باشد روزه نشاید داشتن، و اگر دارد درست نباشد«۱۱»، و قضایش واجب بود. و اینکه در صحابه، مذهب عمر است و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و ابو هریره و عبد الرّحمن عوف و عروة بن الزّبیر. از عبد اللّه عبّاس روایت اینکه است«۱۲»: الافطار فی السّفر عزیمة، ای واجب. و مذهب داود آن است که: او«۱۳» مخیّر است از میان روزه و افطار، خواهد دارد و خواهد نه، جز که قضا واجب بود او را، در وجوب قضا با ما موافقت کرد«۱۴»، و در وجوب افطار خلاف. امّا مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و عامّه فقها آن است که: او مخیّر است، خواهد روزه دارد و لا قضاء علیه، و خواهد روزه بگشاید و قضا کند در حضر. دلیل بر مذهب صحیح آن است که خدای تعالی گفت: فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ، و به - ------------------------------- - (۱، ۹). همه نسخه بدلها: بر تو روا ندارم. (۲). مج، لب، فق، مب، مر: بگشایی.

[.....] [اشاره] (۳). مر: مگير چنان. (۴). مج، وز: داشتن. (۵). مج از. (۶). مب: بيماريت. (۷). مب: فرسخ. (۸). آج، لب، فق، مر: گفته. (۱۰). مب، مر رکعت را. (۱۱). وز: نبايد. (۱۲). مب، مر که. (۱۳). مر: که مسافر. (۱۴). دب: کرده، مر: بود. صفحه : ۱۴ هر حال به اتّفاق در آيت محذوفی تقدير بايد کردن تا معنی مستقيم شود، و آن محذوف«۱» طرفی مقدّم بايد براى آن که مبتدا اسمی نکره است، تقدير چنين باشد که: فعليه عدّة، و لفظ «عليه» منبی بود از وجوب. پس حق تعالى«۲» سفر و مرض را«۳» قضا بواجب کرد، و قضا واجب نبود تا افطار نبود. و نيز اخبار متظاهر است به آن که روزه بايد گشادن. جابر روايت کرد از رسول- عليه السّلام- که او گفت: ليس من البر الصيام فى السفر. و از عبد اللّه عمر پرسيدند که: در سفر«۴» چه گويى! گفت: اگر کسى صدقه‌اى کند بر تو، تو آن را رد کنى! و اينکه صدقه‌اى است که خداى تعالى کرد بر ما، رد چون توان کردن«۵»؟ عبد الرّحمن عوف روايت کند از رسول- عليه السّلام- که او گفت: الصّائم فى السّفر کالمفطر فى الحضر. و جابر روايت کند که رسول را- عليه السّلام- گفتند: جماعتى در سفر روزه مى‌دارند، گفت: اولئك العصاة ، ايشان عاصيان‌اند. باقر«۶»- عليه السّلام- گفت: پدرم در سفر روزه نداشتى و نهى کردى از آن، و ابو هريره گفت پسرش را- که با او بود در سفرى و روزه مى‌داشت- و او«۷» نمى‌داشت- پسر را گفت: لا محال که به حضر شوى روزه باز دارى. و عروة بن الزّبير هم اينکه فرمود مردى را که در سفر روزه«۸» بود. و اخبار در اينکه معنى بسيار است. اگر در آيت تقدير کنند لفظ «افطار» و گويند چنين است: فمن کان منکم مريضا او على سفر فأفطر فعليه عدّة من ايّام اخر، گوييم: در کلام تقدير محذوفى کردن که کلام بر او دليل نکند تا مذهب با آن درست شود«۹» روا نباشد، گفتند: معنى ------------------------------- - (۱). مج: محذوفى. (۲). همه نسخه بدلها به نفس. (۳). همه نسخه بدلها: و. [.....] [اشاره] (۴). مب: پرسيدند از روزه سفر، ديگر نسخه بدلها: پرسيدند روزه سفر. (۵). همه نسخه بدلها: رد صدقه او نشايد کردن. (۶). همه نسخه بدلها: و ابو جعفر باقر. (۷). همه نسخه بدلها: و ابو هريره. (۸). همه نسخه بدلها داشته. (۹). همه نسخه بدلها: راست کنند. صفحه : ۱۵ آن است که هر کس که در سفر روزه بگشايد، در حضر قضا بر او واجب بود تا موجب قضاى او افطار باشد«۱» نه سفر، گوييم: اينکه عدول باشد از ظاهر بى دليلى، و حمل قرآن باشد بر مذهب و بر عکس اينکه بايد کردن، مذهب را بر قرآن [۲۲۲-پ] حمل بايد کردن، نه قرآن را بر مذهب. و اصل «سفر» کشف بود، يقال: سفرت المرأة اذا القت قناعها عن وجهها فهى سافرة، و اسفر الصّبح اذا اضاء«۲»، و منه قوله تعالى: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ«۳»، و سفرت الرّيح السّحاب اذا کشفته«۴»، قال العجّاج:

فر الشّمال الزّبرج المزبرجا اى السّحاب الرّقيق. و «سفر» را براى آن گويند که عيب و هنر مرد پيدا کند، و سفره طعام مسافر بود و بر مجاز آن پوستينه را سفره خوانند که طعام در او نهند. و جاروب را «مسفره» گويند براى آن که آن جا که بروبد«۵» کشف کند. و «سفير» آن باشد که سعى کند از ميان دو کس به صلاح براى آن که استکشاف حال ايشان کند. و «سفر«۶»» آن باشد که برگ جمله از درخت فرو روبد«۷». و «سفر» کتاب باشد براى آن که در آن جا کشف علوم باشد. و «سفره» کتبه باشد جمع سافر، اى ذو سفر، کلابن و تامر. و شرط مسافر تا روزه بگشايد آن است که سفر او طاعت بود يا مباح، و معصيت نبود، و صيد«۸» لهو و بطر نباشد. و اگر سفر او تجارت بود براى زيادت مال نمازش تمام بايد کردن و روزه نبايد«۹» گشادن. و سفر هشت فرسنگ باشد يا بالاى آن، و اگر چهار فرسنگ باشد و هم در روز باز نگردد«۱۰» او مخيّر است از ميان روزه و افطار، و اگر هم در«۱۱» روز باز گردد افطار کند ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: بوده باشد. (۲). لب، فق، مب، مر: اضاءة. (۳). سوره عبس (۸۰) آيه ۳۸ همه نسخه بدلها ضاحکة مستبشرة. (۴). کذا: در اساس و ديگر نسخه بدلها، چاپ شعرانى (۲/ ۵۴): کشفه. (۵). مج، وز: رويد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرو ريزد. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها (در لغت مناسب با اينکه معنى «سفير» است). (۷). مج، وز، دب، لب، فق، مب: برويد. (۸). همه نسخه بدلها و. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها: بيايد. (۱۰). مج، وز، دب: باز گردد. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: در همان روز. صفحه : ۱۶ براى آن که همان هشت فرسنگ بود. ده

کس آنند«۱» که ایشان را در سفر روزه باید داشتن و نماز تمام کردن: آن که سفر او معصیت باشد، و آن که سفر او کمتر از هشت فرسنگ باشد، و آن که سفر او صید«۲» لهو و بطر باشد، و آن که سفر او بیش از حضر باشد، و حدّش آن بود که در هیچ شهر ده روز مقام نکند. و مکاری و ملّاح و شبان، و آن کس که در امارت خود گردد از شهری به شهری، و آن کس که در تجارت گردد از بازاری به بازاری و مقام ده روزش نباشد، و بدوی که در بادیه می‌گردد. اینکه ده کس را در سفر روزه باید داشتن. و نیز از شرط مسافر که«۳» روزه بگشاید«۴» آن است که نیّت سفر از شب کرده باشد، اگر سفر به روز در پیش آید، آن روز روزه دارد و نماز تمام کند و«۵» دگر روز تقصیر و افطار کند«۶»، و تقصیر و افطار نکند تا چندانی بنرود«۷» از شهر که دیوارها و بناهای شهر نبیند و یا بانگ نماز [شهر] [اشاره]«۸» نشنود. و چون در شهری شود که آن جا نیّت مقام باشد ده روز، نماز تمام کند و روزه دارد. و اگر مقام کمتر از ده روز باشد تقصیر و افطار کند، و مسائل فقه در اینکه باب بسیار است، ذکر آن در کتب فقه بود. و «عدّة» عدد باشد، و در شاذّ به نصب خواندند، و [تقدیر] [اشاره]«۹»: فلیصم عدّة من ایّام اخر. و «اخر» لا ینصرف است، و سبب منع صرف او صفت است و عدل که او معدول است عن [اخریات] [اشاره]«۱۰» او اخر«۱۱»، مثل عمر و زفر. و«۱۲»: وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَه، در شاذّ عبد اللّه عبّاس و عطا و مجاهد خواندند: یطوّقونه، به معنی [یکلّفونه] [اشاره]«۱۳» و یحمّلونه، آنان را که برایشان نهند و تکلیف کنند ایشان را. عکرمه خواند از مجاهد: یطّوّقونه، علی تقدیر یتطوّقونه، ای یتکلّفونه [و یحملونه] [اشاره]«۱۴»، و بر آنان که بر خود نهند و تحمّل کنند، یقال: طاق الشّیء و أطاق و أطیق ------------------------------- - (۱). ذب، آج، لب، فق، مب، مر: اند. (۲). همه نسخه بدلها و. (۳). مج، وز، دب: تا. (۴). اساس به صورت «نگشاید» هم خوانده می‌شود. (۵). همه نسخه بدلها بر. (۶). مج، وز: نکند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برود. (۸)، ۹. اساس: افتادگی به نظر می‌رسد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰)، ۱۳، ۱۴. اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها: اخر. (۱۲). همه نسخه بدلها قوله. [.....] [اشاره] صفحه : ۱۷ بمعنی واحد. اهل مدینه و«۱» شام خواندند: «فدیة طعام مساکین» به اضافه و جمع، و باقی قرّاء: فِدیَةٌ طَعامُ مِسکِینٍ، به رفع و تنوین و وحدان. و فدیه را با طعام اضافه کردند [۲۲۳- ر] اهل مدینه، و اگر چه هر دو یکی باشد لاختلاف«۲» اللّفظین، چنان که مسجد الجامع، و«۳»: وَ حَبَّ الحَصِیدِ«۴»، و کقول الشّاعر:

ندس الظّلم حمزه و کسائی خوانند: فمن یطّوّع، به تشدید «طا» و «واو» و جزم «عین» بر تقدیر: یتطوّع، باقی: تطوّع، بر فعل ماضی علی وزن تفعّل. بدان که علما در تأویل و معنی آیت خلاف کردند، گروهی گفتند: اینکه در بدایت شرع بود، چون حق تعالی مکلّفان را تکلیف روزه کرد، ایشان را عادت نبود دشخوار«۵» آمد برایشان، حق تعالی در اینکه تکلیف تخییر کرد ایشان را بین الصّیام و الاطعام، گفت: هر کس که خواهد روزه دارد، و هر که نتواند فدیه کند به طعام. آنگه اینکه تخییر منسوخ کرد به تضییق فی قوله تعالی: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمه«۶»، و اینکه قول معاذ جبل است و انس مالك و سلمه اکوع و عبد اللّه عمر و علقمه و عکرمه و شعبی و زهری و نخعی و ضحّاك و یک روایت از عبد اللّه عبّاس، بهری«۷» دگر گفتند: آیت خاصّ است بالشّیخ الکبیر و العجوز الکبیرة که اینان باشند که توانند«۸» روزه داشتن و لکن دشخوار«۹» بود برایشان، حق تعالی ایشان را رخصت داد که روزه بگشایند و به طعام فدیه کنند هر روزی را طعام مسکینی. آنگه اینکه نیز منسوخ کرد بقوله: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمه«۱۰»، و اینکه قول قتاده و ربیع است و روایت سعید جبیر از عبد اللّه عبّاس. و حسن بصری گفت: مراد به آیت بیمار است که او را تخییر کردند، اگر تواند ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها اهل. (۲). همه نسخه بدلها: لاختلاف. (۳). همه نسخه بدلها کقوله. (۴). سوره ق (۵۰) آیه ۹. (۵). آج، لب، فق، مر: دشخار، مب: دشوار. (۱۰- ۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۷). همه نسخه بدلها: و بعضی. (۸). آج، لب، فق، مر: بتوانند. (۹). مج، وز، لب: دشوار. صفحه : ۱۸ روزه دارد و اگر نه فدا کند، آنگه منسوخ کرد اینکه حکم را بقوله: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمه«۱»، بر اینکه اقوال آیت منسوخ باشد. امّا قول بعضی دگر و آن

سدّی است و سعید بن المسیّب و یک روایت از عبد اللّه عبّاس، و روایت از صادق- علیه السّلام- آن است که: آیت منسوخ نیست و حکم بر جای خود است، و آیت مخصوص است بالعاجز«۲» عن الصّیام، و آن چند کس‌اند: مردی پیر است و زنی پیر، و زن آبستن و زن شیر دهنده، و کسی که او را علّت عطاش باشد. آنگه اینان بر دو ضربند: یکی آن که فدا کند و قضا باز دارد دگر آن که فدا کند و قضا باز ندارد، امّا آن که فدا کند و قضا باز دارد، زن آبستن است و زن شیر دهنده، و آن را که او را عطاشی بود که«۳» از او زایل شود اینان هر سه در اوقات عذر روزه بگشایند و فدا کنند روزه را به طعام، و چون منع زایل شود قضای روزه باز دارند. و آن که فدا کند و قضا نبود بر او [سه دیگراند] [اشاره]«۴»: مرد پیر و زن پیر، و آن را که علّت عطاش باشد و امید بهی نبود در او، اینان فدا کنند و قضا نیست بر اینان برای آن که منع اینان«۵» نخواهد شدن، پیر جوان نشود و اینکه علّت چون مأیوس باشد«۶» به نشود، اکنون بر اینکه قاعده تا معنی آیت مستقیم شود در او دو وجه [گفتند] [اشاره]«۷»: یکی آن که تقدیر «کان» کردند و گفتند تقدیر اینکه است که: «کانوا یطیقونه»، طاقت داشتند، اکنون از آن شده‌اند که مطیق باشند، [و عرب حذف] [اشاره]«۸» «کان» کنند چنان که حق تعالی گفت: وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ«۹» ...، و معنی آن است که: ما کانت«۱۰» تتلوا الشّیاطین. دیگر آن است که: [«لا» تقدیر کردند] [اشاره]«۱۱» و علی الّذین لا یطیقونه، و «لا» نیز بسیار حذف کنند، کما قال«۱۲» تعالی: تَاللَّهِ تَفتَؤُا تَذکُرُ یُوسُفَ«۱۳» ...، ای لا- تفتؤ«۱۴»، و شاعر گفت: ------------------------------- - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۲). همه نسخه بدلها: بالعاجزین. (۳). مج، وز، دب: اگر. (۴، ۷، ۸، ۱۱). همه نسخه بدلها را زایل. (۵). همه نسخه بدلها: نشود. [.....] [اشاره] (۶). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق: ما کنت. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر اللّه. (۱۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۵. (۱۴). دب: لا تفتؤا. صفحه : ۱۹

قلت یمین اللّه ابرح قاعدا ای لا ابرح، و اینکه قول آن کس است که او گفت: «ها» راجع است با «صوم»، و بیشتر مفسّران [بر آنند که با «صوم» راجع است] [اشاره]«۱»، و جماعتی دگر گفتند: راجع است با فدا، آنان که فدا توانند کردن. و «طوق» و «طاقت» و «وسع» به یک معنی باشد، یقال: [طاق یطوق] [اشاره]«۲» طوقا و طاقهٔ و أطاق یطیق إطاقهٔ. و «طوق» آن بود که در گردن کنند، و «طاق» از«۳» بنا معروف است، و طاقهٔ من [۲۲۳- پ] [اشاره]، [الرّیحان] [اشاره]«۴» شاخی باشد از او، و الجمع طاقات. [و تارهای رسن را طاقات الحبل گویند] [اشاره]«۵»، و اصل باب قوّت باشد. امّا فدیه که چند باید، در او خلاف کردند: بنزدیک ما اگر تواند دو مدّ، و اگر نتواند یک مدّ، و بنزدیک شافعی«۶» مدّ علی کلّ حال، و بنزدیک ابو حنیفه و اهل عراق دو مدّ علی کلّ حال، و آن نیم صاع بود اگر تواند و اگر نتواند اعتبار نکردند. و «فدیه» جزاء و بدل باشد، یقال: فدیت هذا بذاک، اینکه را به فدای آن کردم، یعنی در عوض آن نهادم تا آن خرج شود، اینکه بماند. و «فدیه» یک بار باشد از«۷» فعل فدا، و اینکه که در زبان مردمان هست که فدیتک، یعنی من در عوض تو بادام«۸» تا تو بمانی من به بدل تو بروم. و اسیر که مال بدهد و خود را باز خرد آن را فدیه خوانند. قوله: فَمَن تَطَوَّعَ خَیراً، تطوّع و نافله و سنّت به یک معنی باشد، هر که تطوّع کند به خیری«۹» عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که او را در فدا، یک«۱۰» درویش را گفتند که طعام ده«۱۱»، اینکه واجب است، اگر دو«۱۲» درویش را طعام دهد یا بیشتر تطوّع کرده باشد، و اینکه قول حسن بصری است. ------------------------------- - (۱)، ۲، ۴، ۵. اساس: افتادگی دارد با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها: آن (۶). همه نسخه بدلها یک. (۷). وز: در. (۸). مب: بادم، مر: مادام. (۹). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۱۰). وز: فدای که. (۱۱). فق، مر: درویش را طعام دهد. [.....] [اشاره] (۱۲). مج: ده، فق: او. صفحه : ۲۰ قولی دیگر آن است که: طعام زیاده کند بر آن مقدار که واجب است از دو مدّ تا«۱» یک مدّ. قولی دیگر آن است که: جمع کند میان روزه و اطعام، هم روزه بدارد و هم طعام بدهد، و اینکه قول إبن شهاب است. و قول وسط«۲» قول مجاهد است که [اگر] [اشاره]«۳» تطوّع کند بر اینکه وجوه او را بهتر باشد. وَ أَن تَصُومُوا«۴»، «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، و تقدیر اینکه

است که: و الصّیام خیر لکم، روزه به باشد شما را اگر دانی. اکنون بدان که، انواع روزه پنج است: فریضه است و سنّت، و قبیح، و روزه ادب و روزه دستوری. آنچه فریضه است دوازده جنس«۵» است: روزه ماه رمضان است، و قضای ماه رمضان است آن را که گشاده بود«۶» به عذری و بی عذری، و روزه نذر است، و روزه کفّارت ماه رمضان است، و روزه کفّارت قتل خطاست، و روزه کفّارت [ظهار است] [اشاره]«۷»، و روزه کفّارت سوگند است، و روزه کفّارت آن کس که در حجّ پیش از قضای مناسک، سر بتراشد برای رنجی، و روزه جزای صید است، و روزه خون متمتّع اعنی بدل هدی و روزه کفّارت آن کس است که روزی از قضای ماه رمضان بگشاید بعد الزّوال، و روزه اعتکاف است. و اینکه واجبات بر دو ضرب است: یکی واجب است بی سببی، و یکی مقیّد به«۸» سببی«۹». آنچ مطلق است روزه ماه رمضان است«۱۰» بس، و آنچه مقیّد است به سبب باقی اقسام است، و منقسم شود اینکه قسمت دوم«۱۱» بر سه ضرب«۱۲»: مضیّق و مخیّر و مرتّب. ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: یا . (۲). آج، لب، فق، مب: اوسط (۳، ۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: أن یصوموا، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: نوع. (۶). لب: بودی، مب: افطار کرده باشد. (۸). دب: یکی عند. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: به سبب. (۱۰). مب: و پس. (۱۱). مب: دویم. (۱۲). مج: قسمت، وز، دب: قسم است، لب، فق، مب، مر: قسم. صفحه : ۲۱ مضیّق سه است. روزه نذر، و روزه اعتکاف و قضای ماه رمضان«۱»، اینکه سه آن است که هیچ به جای آن نشاید. و مخیّر«۲» چهار است: روزه اذی حلق الرّأس، و کفّاره ماه رمضان، با خلافی که هست از میان اصحاب ما در آن که مخیّر است یا مرتّب، و کفّارت آن که روزی از قضای ماه رمضان تباه کند بعد الزّوال، و روزه جزای صید. و مرتّب چهار است: روزه کفّارت سوگند، و کفّارت قتل خطا، و کفّارت ظهار، و روزه بدل هدی متمتّع. و«۳» کیفیّت تخییر و ترتیب به جای خود بیاید«۴». آنگه اینکه جمله اقسام بر دو قسمت دیگر شود: ضربی آن که در افساد او متعمّدا بی ضرورتی قضاء و کفّارت لازم آید، و ضربی آن که لازم نیاید در او اینکه حکم. اوّل چهار جنس است: روزه ماه رمضان، و روزه نذر معیّن، و قضای ماه [۲۲۴- ر] رمضان چون افطار پس از زوال باشد، و روزه اعتکاف. و ضرب«۵» دوم باقی اقسام هشتگانه است، و اینکه جمله اقسام باز منقسم شود بر دو قسمت دیگر: قسم اوّل را تتابع مراعات کنند، و قسم دوم را مراعات تتابع«۶» نکنند. امّا آن را که تتابع مراعات نکنند چهار جای است: آن هفت روز که از جمله ده روز دم المتعة«۷» باشد فی قوله: وَ سَبعَةٍ إِذا رَجَعتُم تِلکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ«۸» ...، و روزه نذر چون تتابع شرط نکرده باشد، و روزه جزای صید، و روزه قضای ماه رمضان، و آن را که تتابع مراعات کنند باقی اقسام است. و امّا روزه سنّت: روزه جمله سال است الّا ایّامی«۹» مستثناست از آن به تحریم، جز آن است که بعضی از آن مؤکّدتر و فاضلتر است، و آن اربعاء بین الخمیسین است، از هر ماهی پنج شنبه دهه اول، و چهار شنبه دهه میانین، و پنج شنبه آخرین ماه، و روز«۱۰» غدیر، و روز مبعث- و آن بیست و هفتم رجب بود. و روز مولد«۱۱» رسول ------------------------------ - (۱). آج، مر و ۲. همه نسخه بدلها فیه. [.....] [اشاره] (۳). همه نسخه بدلها: امّا. (۴). دب ان شاء اللّه تعالی. (۵). آج، لب، مب: قسم. (۶). همه نسخه بدلها: تتابع مراعات. (۷). دب: دم المتمتع. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۹). همه نسخه بدلها که. (۱۰). دب عید. (۱۱). دب: مولود. صفحه : ۲۲ - علیه السّلام- و آن هفدهم ربیع الاوّل بود، و روزه«۱» دحو زمین«۲» از زیر کعبه- و آن بیست و پنجم ذی القعده بود. و روزه«۳» دهه عاشورا بود بر وجه حزن و مصیبت، و روز عرفه، و اوّل روز از ذو الحجّة، و اوّل روز رجب و جمله ماه رجب، و روزه ماه شعبان، و ایّام البیض از هر ماهی. و روزه قبیح که حرام است داشتن آن«۴»، هفت جنس است: عید فطر«۵» و عید اضحی، و ایّام التّشریق آن را که به منا بود، و روز شک به نیّت ماه رمضان، و روزه نذر معصیت، و روزه«۶» صمت، و روزه«۷» وصال، و روزه همه سال«۸»، چنان که عیدین و تشریق در آن میان باشد«۹». و روزه دستوری سه است: زن روزه سنّت ندارد مگر به دستوری شوهر، و بنده به«۱۰» دستوری خداوندش، و مهمان جز به دستوری میزبانش. و روزه ادب پنج است: مسافر که از سفر در آید و«۱۱» افطار کرده باشد بقیّه روز«۱۲» امساک کند بر سبیل ادب. و حایض چون در میانه روز پاکیزه«۱۳» شود، و بیماری که

بیماریش به شود«۱۴»، و کافر که اسلام آرد، و کودک چون بالغ«۱۵» شود. امّا آنچه روزه را تباه کند و اقسام و ضروب آن و احکامش که قضا تنها کجا بود، و قضا و کفّارت کجا بود، آن در کتب فقه مشروح است از آن جا«۱۶» وقوف باشد بر آن«۱۷» قوله تعالی: شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ القُرآنُ نحویان در رفع او خلاف کردند«۱۸». بهری گفتند: فاعل فعلی محذوف است، و المعنی [أتاکم شهر] [اشاره]«۱۹» رمضان، ------------------------------ - (۳- ۱). همه نسخه بدلها: روز. (۲). فق، مب، مر: دحو الارض. (۴). آج، لب، فق، مر: از. (۵). همه نسخه بدلها است. (۷- ۶). همه نسخه بدلها: صوم. [.....] [اشاره] (۸). همه نسخه بدلها: و صوم الدّهر. (۹). آج: در آن را که به منا بوده باشد، لب: در آن میان بود و باشد، مر: در آن میان می‌رود. (۱۰). فق اذن و، مج، وز، آج، لب: بی. (۱۱). مج، وز، آج، لب اوّل، دب واو. (۱۲). دب، آج را. (۱۳). دب: پاك. (۱۴). همه نسخه بدلها: که در روز به شود. (۱۵). مب: که در روز بالغ شود. (۱۶). آج، لب، فق، مر که. (۱۷). مب: از آن جا طلب کند. (۱۸). دب، آج، لب، فق، مر: کرده‌اند بعضی. (۱۹). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۲۳ و فرّاء و اخفش گفتند: ذلکم أو هی علی معنی تلك الأیّام شهر رمضان. کسائی گفت: بدل صیام است فی [قوله: کُتِبَ عَلَیکُمُ] [اشاره]«۱» أَیّاماً مَعدُوداتٍ«۴». ابو عبید«۵» گفت: نصب علی الاغراء است، و ابو عمرو ادغام کرد «را» را در «را» چنان که [مذهب اوست] [اشاره]«۶» در ادغام متجانسین یا متقاربین. و ماه را برای مشهوری و معروفی شهر خواند، و فرّاء گفت: اشتقا [ق او من الشّهرة] [اشاره]«۷» باشد و هی البیاض، و منه شهرت«۸» السّیف اذا سللته. و قوله: «رمضان» در او خلاف کردند. بهری«۹» گفتند [۲۲۴- پ] [اشاره]: [رمضان] [اشاره]«۱۰» نامی از نامهای خداست، از اینکه جا مطلق نگویند رمضان تا شهر با او ضمّ نکنند، پس معنی «شهر رمضان»، شهر اللّه«۱۱» باشد«۱۲»، ماه خدای«۱۳»، بیانش قول صادق- علیه السّلام- عن آبائه- علیهم السّلام- عن رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: شهر رمضان شهر الله ، ماه رمضان ماه خداست. و انس مالك روایت کند از رسول- علیه السّلام- گفت: رمضان مگوی«۱۴» مطلق«۱۵»، و لکن نسبت کنی«۱۶» چنان که خدای کرد فی قوله: شَهرُ رَمَضانَ. أصمعیّ گفت از ابو عمرو«۱۷» که: برای آن«۱۸» اینکه ماه را رمضان خواندند«۱۹» که شتر بچه در او به گرما بریان شدی. بهری دگر گفتند: برای آن که در اینکه ماه سنگها از گرما ------------------------------ - (۱۰- ۷- ۶- ۳- ۲- ۱). اساس افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴. [.....] [اشاره] (۵). مر: ابو عبیده. (۸). مر: اشهرت. (۹). همه نسخه بدلها: بعضی. (۱۱). مب: خدا. (۱۲). مر ماه رمضان. (۱۳). مر: خداست. (۱۴). مر: مگویید. (۱۵). مج، مب: مطلقا. (۱۶). مج، وز: کنید. (۱۷). آج، فق: ابو عمر. (۱۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب اینکه. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. صفحه : ۲۴ تافته شدی«۱»، و «رمضاء»«۲» سنگهای تافته باشد. و گفته‌اند: برای آنش «رمضان» خوانند، لأنّ الذّنوب ترمض«۳» فیه، ای تحرق«۴»، در او گناهان بسوزد. و گفته‌اند: برای آن که دلها در او نصیب گیرد از موعظت و تقوی، چنان که سنگها از حرارت آفتاب نصیب گیرد، و دلها در او تافته شود از ترس خدای چنان که سنگها تافته شود از گرمای آفتاب. خلیل احمد گفت: اشتقاق او از «رمض» است و آن باران خریف بود که عالم را از«۵» گرد تابستان بشوید، همچنین اینکه ماه گناهکاران را از گناه بشوید، چه بزرگوار ماهی است اینکه ماه؟ شهر القران و شهر الاحسان و شهر الرّضوان«۶»، تفتح فیه ابواب الجنان، و تغلق فیه ابواب النّیران، و تصفّد فیه مردة الشّیطان، و هو شهر الامان و الایمان. شهر تقبل فیه النّفقات و تکثر فیه [الصّد] [اشاره]«۷» قات، و تنزل فیه البرکات، و تدفع فیه [الشّبهات] [اشاره]«۸». شهر تفتح فیه الابواب، و یدفع فیه العذاب، و یرفع فیه [الحجاب] [اشاره]«۹». شهر یزهر فیه القنادیل، و یتلی فیه التّنزیل، و یذکر فیه التّأویل، و یعطی فیه الجزیل و یغفر فیه الکثیر و القلیل، و یسامح فیه المسافر و العلیل. شهر رمضان فی الشّهور مثل القلوب فی الصّدور، شهر الصّیام فی الایّام، مثل الانبیاء فی الانام. در ماه رمضان بیست خصلت است: دو حرمت است، و دو عصمت است، و دو [نعمت] [اشاره]«۱۰» است، و دو رخصت است، و دو کرامت است، و دو بشارت است، و دو برکت است، و دو شب است، و دو هدیّه است، [و دو فرحت] [اشاره]«۱۱» است. امّا دو حرمت: حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن. شَهرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنزِلَ

فِیهِ الْقُرآنُ ----------------------------------- - (۱). مر: باشد، مب: شود. (۲). همه نسخه بدلها: رمضان. [.....] [اشاره] (۳). مب: یرمض. (۴). مر: یحرق. (۵). مر آن. (۶). همه نسخه بدلها شهر. (۱۱- ۱۰- ۹- ۸- ۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۲۵ اما دو عصمت: یکی«۱» از شیطان، و یکی«۲» از نیران، هر یکی از چیزی. عصمت شیطان، من قوله- علیه السّلام:۳» و یصفد« فیه مردهٔ الشیطان ، و عصمت نیران قوله«۴»: و یغلق«۵» فیه ابواب النیران. امّا دو نعمت: فتح الجنان و روح الجنان، درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند. امّا دو رخصت: رخصت افطار در حقّ مسافر و بیمار. امّا دو کرامت: اضافهٔ الصّوم الیه فی قوله: الصوم لی، و: طیب خلوفهم لدیه، یک کرامت آن که روزه را به خود اضافت کرد که روزه مراست«۶» و من جزا دهم به آن، و کرامت دوم آن که، رسول- علیه السّلام- گفت: بوی دهن روزه دار بنزدیک خدای از بوی مشک خوشتر«۷» است. امّا دو بشارت: ارادت یسر و نفی عسر فی قوله [۲۲۵- ر] [اشاره]: یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسرَ. امّا دو برکت: برکت نور و برکت سحور، قوله«۸»-: تسحروا فان فی السحور برکهٔ. امّا دو شب: شب بدر و شب قدر. امّا دو هدیّه: یکی آن که در آن حال که خفته باشد عبادتش می‌نویسند، دوم آن که خاموشی از او«۹» به تسبیح برگیرند«۱۰»، و هو قوله- علیه السّلام: نوم الصائم عبادهٔ، و صمته تسبیح، و عمله مضاعف، و دعاءه مستجاب. امّا دو فرحه: یکی بنزدیک افطار«۱۱»، یکی بنزدیک لقای ملک جبّار، و هو قوله- علیه السّلام:۱۲» للصائم فرحتان فرحهٔ عند افطاره و فرحهٔ عند لقاء ربه« ، گفت: روزه دار را دو خرّمی بود: یکی آن جا که روزه گشاید، و یکی آن جا که با پیش خدای ----------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: عصمتی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: عصمتی. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: تصفّد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تغلق. (۶). مب: روزه از برای من است. (۷). مب: خوشبوتر. (۸). همه نسخه بدلها: فی قوله علیه السّلام. (۹). مر: وی را. [.....] [اشاره] (۱۰). مب: خاموشی روزه دار را به تسبیح قبول کنند. (۱۱). دب، مب و. (۱۲). اساس: لقائه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۶ شود به جزا گرفتن. در خبر می‌آید که: بهشت را دری است که به آن در جز روزه داران در«۱» نشوند. چون روزه داران در شده باشند«۲»، بفرماید تا ببندند تا نیز کس«۳» از آن در در نشود. و در خبر است که: چون شب اوّل ماه رمضان باشد، حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که آن را مبشّره خوانند، بر درختان بهشت آید، اوراق و برگهای درخت بر هم زند، و حلقه‌های«۴» درهای بهشت بجنباند، طنینی و آوازی از آن در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند. حور العین خویشتن را بیارایند و بر غرفه‌های«۵» بهشت آیند، و ندا می‌کنند: الاهل من خاطب الی اللّه، کس«۶» هست که ما را خطبت کند«۷» و از خدای تعالی بخواهد! آنگه رضوان را گویند: اینکه چه شب است! رضوان گوید«۸»: یا خیرات حسان، اینکه شب اوّل ماه رمضان است«۹». حق تعالی فرمود تا درهای بهشت برگشایند و درهای دوزخ در بندند«۱۰» و جبریل را فرمود تا مرده شیاطین را بند برنهاد«۱۱» و در قعر دریاها انداخت«۱۲» تا روزه امّت محمّد بر ایشان تباه نکنند«۱۳». سعید مسیّب گوید که: سلمان پارسی«۱۴»- رحمه اللّه- روایت کرد، گفت: رسول- علیه السّلام- در آخر آدینه‌ای از ماه شعبان ما را خطبه کرد، پس از حمد و ثنای خدا گفت: ۱۵» ایها النّاس قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک شهر فیه لیلهٔ« خیر من الف شهر ، ای مردمان ماهی سایه افگند بر شما عظیم، مبارک ماهی که در او شبی هست بهتر از هزار ماه، ماهی که خدای روزه‌یش بفریضه کرد، و قیام شش سنّت کرد، هر که در او«۱۶» تقرّب کند به خدای تعالی به خصلتی از خصال خیر، چنان باشد که در ----------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر او. (۲). مب: روزه داران به بهشت روند. (۳). مج، وز: تا هر کس. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: حلقهای/ حلقه‌های. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: غرفهای/ غرفه‌های. (۶). آج، لب، فق، مب: هر کسی. (۷). آج، لب، فق، مر: خواند. (۸). آج، لب، فق که. (۹). همه نسخه بدلها برای امّت محمّد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در بستند. (۱۱). همه نسخه بدلها: برنهادند. [.....] [اشاره] (۱۲). همه نسخه بدلها: انداختند. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: نکند. (۱۴). مب، مر: فارسی. (۱۵). همه نسخه بدلها هی. (۱۶). همه نسخه بدلها: در اینکه ماه. صفحه : ۲۷ دگر ماه فریضه‌ای گزارده، و هر که در اینکه

ماه فریضه‌ای گزارد، چنان بود که در دگر ماه هفتاد فریضه گزارده. و اینکه ماه صبر است، و صبر را ثواب بی‌حساب«۱» بود، و ماه مواسات است و ماهی است که روزی مؤمنان در او بیفزایند. ماهی است که اوّلش رحمت است، و میانش«۲» مغفرت است و آخرش آزادی از آتش دوزخ است. هر کس که روزه‌داری را روزه بگشاید، گناهان او را بیامرزد خدای تعالی، و گردنش از آتش دوزخ آزاد کند، و هم چند آن«۳» مزد که روزه‌دار را بود، او را بود. گفتند: یا رسول اللّه: هر کسی از ما اینکه قوّت ندارد که روزه‌دار را روزه گشاید. رسول- علیه السّلام- گفت [۲۲۵- پ] [اشاره]: خدای تعالی کریم است، اینکه ثواب بدهد آن را که قادر نباشد مگر بر«۴» شربتی«۵» شیر یا آب سرد. هر کس که روزه‌داری را سیرآب کند، خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب کند و شربتی دهند او را که تشنه نشود«۶» تا در بهشت شدن، و چنان باشد که برده‌ای«۷» آزاد کرده«۸»، و هر کس که از«۹» زیر دستان خود در اینکه ماه تخفیف کند، خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخش آزاد کند. چهار خصلت در اینکه ماه به پای داری«۱۰»: دو خصلت خدای را به آن راضی کنی«۱۱»، و هما شهادة ان لا اله الّا اللّه، و الاستغفار. و دو خصلت آن است که شما را از آن گزیر نیست، و آن آن است که از خدای بهشت خواهی«۱۲»، و از دوزخ پناه با او دهی«۱۳» ابو سعید خدریّ روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: چون شب اوّل ماه رمضان باشد، خدای تعالی بفرماید تا درهای بهشت بگشایند، و نیز در نبندند تا به آخر ماه رمضان، و درهای آسمان همچنین. و بفرماید تا درهای دوزخ ببندند، و هیچ بنده نباشد که در شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند و الّا خدای تعالی او را به هر ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: ثواب بهشت. (۲). مج، وز: میانه‌یش. (۳). دب: هم چنان. (۴). مب: به، دب: به یک. (۵). مج، وز: شربه، دب، لب، فق، مب، مر: شربت. (۶). مر: نباشند. (۷). مب: بنده. (۸). دب: کرده باشد، آج، لب، فق: کرد. (۹). مب: بر. [.....] [اشاره] (۱۰). مج، وز: دارید. (۱۱). کنی کنید، مب: کند. (۱۲). خواهی/ خواهید، دب: طلبی. (۱۳). آج، لب، فق، مر: دهید، مب: برید. صفحه : ۲۸ سجده‌ای هزار و هفتصد حسنه بدهد«۱»، و برای او در بهشت خانه‌ای بنا کند از یاقوت سرخ که آن را هفتاد در بود«۲» مرصّع به یاقوت. و چون یک روز از ماه رمضان روزه بدارد، خدای تعالی هر گناه که کرده بود بیامرزد و کفّارت گناهش«۳» باشد تا با دگر ماه رمضان. و به هر روزی که روزه دارد«۴»، کوشکی در بهشتش بدهند، هر کوشکی را هزار در باشد از زر، و برای او هفتاد هزار فریشته«۵» از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند، و به هر سجده‌ای که بکند- اگر در شب باشد و اگر در روز- درختیش بدهند در بهشت که سوار نیکرو از سایه او به صد سال بنرود«۶». انس مالک روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: چون شب اوّل ماه رمضان باشد، خدای تعالی رضوان را گوید: درهای بهشت را بگشای«۷» و بهشت را بیارای برای روزه‌داران امّت محمّد، و مالک را گوید: درهای دوزخ«۸» ببند تا با آخر اینکه ماه، و جبریل را گوید: به زمین رو، و مرده شیاطین«۹» را بند کن تا روزه امّت محمّد را«۱۰» ایشان تباه نکنند. و خدای را تعالی در اینکه ماه هر بامداد و شبانگاه آزاد کردگان باشند«۱۱» از آتش دوزخ [از جمله] [اشاره]«۱۲» برده و پرستار. و در هر آسمانی فرشته‌ای از خواصّ فرشتگان او ندا می‌کند: ألا«۱۳» خواهنده‌ای«۱۴» است تا [اجا] [اشاره]«۱۵» بت کنند او را ألا مظلومی هست تا یاری کنند او را، ألا«۱۶» آمرزش خواهی هست تاش«۱۷» بیامرزند، ألا [خواهنده] [اشاره]«۱۸» ای هست تا مرادش بدهند، و حق تعالی در اینکه ماه ندا می‌کند«۱۹»: بندگان و پرستاران«۲۰» من: ابشروا ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: بنویسد. (۲). همه نسخه بدلها از زر. (۳). دب، آج، لب، فق: گناهانش، مب: گناهان او. (۴). مر خدای تعالی. (۵). مج بر هر دری. (۶). مج: بنه رود/ بنرود، مر: نرود، لب، مب: برود. (۷). مج: بگشایید، وز: بگشایند. (۸). آج، لب، فق را. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مر: شیاطین. (۱۰). همه نسخه بدلها: بر. [.....] [اشاره] (۱۱). مب: خدای را در اینکه ماه بسیاری آزاد کرده باشد. (۱۸ - ۱۵ - ۱۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخ بدلها افزوده شد. (۱۳). مب: تا هیچ. (۱۴). مر: خواننده. (۱۶). مب: هیچ. (۱۷). مب: تا او را. (۱۹). همه نسخه بدلها که ای. (۲۰). مر: پرستکاران. صفحه : ۲۹ و اصبروا، بشارت باد شما را، صبر کنی و مداومت کنی که بس«۱» نماند تا مؤونات از شما بردارم، و با رحمت و نعمت«۲» من آیی«۳». چون شب قدر باشد جبریل از

آسمان فرود آید با جماعتی فرشتگان، صلوات«۴» فرستد بر هر قایمی و قاعدی که«۵» به ذکر خدای مشغول باشد. انس مالک روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: اگر حق تعالی آسمان و زمین را دستوری دادی در سخن گفتن، روزه‌داران ماه رمضان را بشارت [۲۲۶- ر] دادندی به بهشت. کعب الاحبار گفت: خدای تعالی وحی کرد به موسی که یا موسی؟ من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه«۶» کرده‌ام، هر که او با پیش من آید، و در صحیفه او روزه ده ماه رمضان باشد، او از جمله محسنان بود، و هر که پیش من آید و در صحیفه او بیست ماه رمضان بود او از جمله ابرار باشد، و هر که آید و در صحیفه او سی ماه رمضان بود، پایه او نزد من از پایه شهیدان برتر بود. ای موسی؟ چون ماه رمضان در آید، من حمله«۷» عرش خود را بفرمایم تا از عبادت خود باز ایستند«۸» و گوش به دعای روزه‌داران دارند، تا هر گه از اینکه دعا کنند، اینان بر دعای او آمین کنند، که من سوگند یاد کرده‌ام که دعای ایشان رد نکنم. موسی گفت: بار خدایا؟ من در الواح امّتی را می‌یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند، تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی، ایشان را از امّت من کن«۹»، حق تعالی گفت«۱۰»: ایشان امّت محمّداند. موسی گفت: بار خدایا؟ اینکه ماه«۱۱» ماه من کن«۱۲»، حق تعالی گفت: اینکه ماه«۱۳» امّت محمّد است، من برای خود برگزیدم، و به تحفه ایشان کردم، و ایشان راست در اینکه -------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب: بسی. (۲). همه نسخه بدلها: کرامت. (۳). مب، مر: آیید. (۴). مج، وز: صلات. (۵). مب او. (۶). مج: بفریضه. [.....] [اشاره] (۷). مر: جمله. (۸). مب: بایستند. (۹). مج، وز: کنی، دب: گردان، مب: گردانی. (۱۰). مب: حق تعالی ندا کرد که. (۱۱). دب، مب را. (۱۲). مب: گردان. (۱۳). مب ماه. صفحه : ۳۰ ماه از فضل و خیر آنچه هیچ امّت را نیست- و اخبار در اینکه باب بسیار است، و در او کتابها مفرد کرده‌اند.«۱» قوله: الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ عطیّة«۲» گفت: عبد اللّه عبّاس را پرسیدم، گفت«۳» خدای تعالی می‌گوید: شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ چون قرآن«۴» ماه رمضان فرود آمد، به دگر ماهها چه آمد! گفت: خدای قرآن در ماه رمضان در شب قدر از لوح المحفوظ به آسمان دنیا فرستاد به بیت العزّة، آنگه جبریل- علیه السّلام- از آن جا نجم نجم می‌آورد به حسب حاجت و مصلحت در بیست [و سه] [اشاره]«۵» سال، و ذلک قوله تعالی: فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ«۶». داود بن ابی الهند«۷» گفت: شعبی را پرسیدم، هم اینکه سؤال گفت: بلی قرآن به اوقات متفرّقه آمد، جز که جبریل- علیه السّلام- هر ماه رمضان آنچه در جمله سال آورده بودی با رسول- علیه السّلام- معارضه کردی، آنچه خدای تعالی خواستی محو کردی و آنچه خواستی اثبات کردی، فذلک قوله: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ«۸». أبو ذر غفاری روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: خدای تعالی صحف ابراهیم در ماه رمضان فرستاد- سه روز گذشته«۹»، و در ماه رمضان شش روز گذشته توریت به موسی فرستاد، و انجیل به عیسی در ماه رمضان فرستاد- سیزده روز گذشته«۱۰»، و زبور به داود در ماه رمضان فرستاد [هژده] [اشاره]«۱۱» روز گذشته، و قرآن در ماه رمضان فرستاد- بیست و چهار روز گذشته«۱۲». وجهی دگر آن است که: أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ را [معنی آن است] [اشاره]«۱۳» که: بدیء بانزاله فی شهر رمضان، ابتدای انزالش در ماه رمضان بود، چنان که یکی از ما گوید: من فردا به حج می‌روم و [باشد که به دو ماه] [اشاره]«۱۴» آن جا رسد، و لکن معنی آن باشد که: -------------------------------- - (۱). دب: کتابها فرموده‌اند، مر: کتابها مقرّر کرده‌اند. (۲). همه نسخه بدلها: عطیّة بن الاسود. (۳). ذب: گفتم: آج، لب، فق، مب، مر: که. (۴). همه نسخه بدلها به. (۱۴- ۱۳- ۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵. (۷). همه نسخه بدلها: داود بن الهند. [.....] [اشاره] (۸). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. (۹). فق، مب، مر بود. (۱۲- ۱۰). دب، فق، مب بود. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد، مب: هیجده، مر: هیژده. صفحه : ۳۱ ابتدا فردا می‌کنم شدن به حج«۱» را، همچنین گفت: در ماه رمضان فرستاد«۲»، یعنی ابتدا [در ماه رمضان] [اشاره]«۳» کردند. آنگه قرآن را وصف کرد به آن که در او بیان است، گفتند: «هدی» به معنی لطف است، و گفتند: به معنی دلالت است«۴»: «هدی للنّاس» من الضّلالة، رهنمای مردمان است از ضلالت، کأنّه قال: فیه الدّلالة علی بطلان الضّلالة، فیه هدی مانع عن ردی، و محتمل است [اینکه لفظ] [اشاره]«۵» لطف را و بیان را و دلالت را،

چه در او بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است. وَ بَیِّناتٍ، جمع بیّنه و آن حجّت باشد، [برای آن که مبیّن] [اشاره]«۶» و پیدا کننده بود، و از اینکه جا گواه را «بیّنت» گویند که قول او در شرع حجّت باشد مدّعی را بر مدّعی علیه. مِنَ‌الهُدی، [محتمل است اینکه وجوه را] [اشاره]«۷»، [۲۲۶- پ] [اشاره]. وَ الفُرقانِ، فرق کردن از میان حقّ و باطل. و کلام در «فرقان» و «قرآن» و معانی و تفسیر او رفته است، و نیز وجوه «هدی» و اقسام و معانی او گفته شده است بیش از اینکه معنی ندارد باز گفتن. از جمله فضایل و مناقب ماه رمضان آن است که خدای تعالی قرآن در او فرستاد که طریق شرع است و بیان کننده حلال و حرام است. قوله: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلیَصُمهُ در شاد حسن بصری«۸» خواند: «فلیصمه» به کسر «لام»، و باقی قرّاء به«۹» تسکین «لام» خوانند، و چون متّصل نبود، «لام» جز متحرّک نشاید به کسر، چنان که شاعر گفت: لتجمع خزاعهٔ ما فرّقت

من النّاس من بعد إقلالها چون پیش او حرفی باشد در او دو وجه روا بود: کسر«۱۰» و سکون. و آنچه در پیش او باشد یا «واو» بود یا «فا»، یا «ثمّ» چنان که: ---------------------------------- - (۱). مب، رفتن به حج. (۷- ۶- ۵- ۲). همه نسخه بدلها: فرستادند. (۳). همه نسخه بدلها فیه. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها چنین. (۹). همه نسخه بدلها: تخفیف و. (۱۰). همه نسخه بدلها: و آن کسر بود. صفحه : ۳۲ ثُمَّ لیَقضُوا تَفَثَهُم وَ لیُوفُوا نُذُورَهُم«۱» ...، و کقوله: فَلیَعبُدُوا رَبَّ هذَا البَیتِ«۲». و اینکه «لام» امر است، غایب را به اینکه امر کنند. و از جمله عوامل«۳» جزم است«۴»، و معنی لیفعل زید آن باشد که: بگو زید را تا اینکه کار بکند، و بفرمای زید را و باید تا زید چنین کند. حق تعالی گفت: هر که در ماه رمضان حاضر آید، و معنی آن که ماه رمضان به او در آید و او را در یابد، بگو تا روزه دارد«۵»، یا باید که روزه دارد، یا از حقّ او آن است که روزه دارد. علما خلاف کردند در معنی آیت، بهری گفتند: مراد آن است که هر که«۶» اینکه ماه بدو«۷» در آید، و او عاقل و بالغ و تن درست و مقیم«۸» باشد روزه دارد، و اینکه قول بیشتر فقهاست از اهل بیت، و مذهب بو حنیفه و شافعی است و اصحاب ایشان. بهری«۹» دگر گفتند: هر که در اوّل ماه رمضان مقیم باشد، واجب بود«۱۰» بر او که«۱۱» ماه تمام روزه دارد، سواء اگر در میانه«۱۲» سفر کند و اگر نه«۱۳». و اگر در میانه ماه او را سفری پیش آید، در سفرش روزه باید داشتن، و اینکه قول نخعی و سدّی و قتاده است و مذهب إبن سیرین و عبیدهٔ السّلمانیّ است. و از امیر المؤمنین علی«۱۴» در اینکه روایتی آوردند، و مذهب درست قول اوّل است و عامّه علما و مفسّران، دلیل [بر] [اشاره]«۱۵» صحّت او از ظاهر قرآن«۱۶» قوله: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ، و اینکه «لام» تعریف عهد است، اشارت به جمله ماه، و ایشان چنان می‌نمایند که معنی آن است که: من«۱۷» شهد منکم«۱۸» اوّل الشّهر فلیصمه کلّه، و اینکه عدول است از ظاهر. ---------------------------------- - (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۹. (۲). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۳. (۳). همه نسخه بدلها: حروف. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها و عمل جزم کند. (۵). مب: روزه گیرد. (۶). مب را که. (۷). دب: با او. (۸). دب: مستقیم. (۹). همه نسخه بدلها: و بعضی. (۱۰). مج، وز: شد، لب، مب: باشد. (۱۱). مب: آن. (۱۲). مب: خواه که در میانه ماه. (۱۳). مب: یا نکند. (۱۴). همه نسخه بدلها علیه السّلام. (۱۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۶). مب کنند. (۱۷). لب، فق، مب، مر: فمن. [.....] [اشاره] (۱۸). دب الشّهر. صفحه : ۳۳ دگر آن که: اگر به اوّل بر او واجب شود«۱»، و آخر به عذر سفر او را روزه نشاید گشادن، باید که آن کس که به اوّل ماه تن درست باشد«۲» در میانه«۳» بیمار شود،«۴» او را نیز روزه نشاید گشادن حملاً علی المسافر، و اینکه خلاف اجماع است. دگر آن که: حق تعالی اینکه عموم فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ را تخصیص کرد بقوله: وَ مَن کانَ مَرِیضاً أَو عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ، و الّا اینکه تکرار را فایده نباشد. دگر آن که: حق تعالی مریض و مسافر را در یک قرن«۵» آورد، گفت: هر که بیمار باشد یا مسافر، جمع کرد میان ایشان در وجوب افطار او«۶» در رخصت افطار، علی خلاف بین الفقهاء، تفریق کردن میان ایشان در بعضی احکام بی دلیل وجهی ندارد. دگر آن که: عبد اللّه عبّاس روایت کرد که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- عام الفتح در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد، چون

به«۷» کدید رسید روزه بگشود. [و شریک] [اشاره]«۸» روایت کرد از ابو اسحاق که: ابو میسره در ماه رمضان بیرون آمد، چون به پل«۹» رسید آب بخواست و باز خورد، و شعبی [۲۲۷- ر] در ماه رمضان سفر کرد به باب الجسر روزه بگشاد. آنگه حق تعالی حدیث بیمار و مسافر تکرار کرد- برای تخصیص عموم که: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ«۱۰»، اینکه قول آنان است که گفتند: فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ ناسخ نیست اینکه آیت را و اینکه حکم را که: وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِديَةٌ طَعامُ مِسكِينٍ- چنان که بیان کردیم از تخییر. و آنان که گفتند«۱۱»: آیت ناسخ است، آن آیت را گفتند: اینکه تکرار برای آن کرد تا کسی گمان نبرد که اینکه آیت چنان که ناسخ است حکم شیخ و عجوز و حامل و ------------------------------ - (۱). مج، وز، آج، لب: شد. (۲). مر و. (۳). مب: و در آخر ماه. (۴). همه نسخه بدلها باید که. (۵). اساس: قرق، دب: فرق، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب، فق، مب، مر: واو. (۷). آج: افتادگی دارد، لب، مب، مر پل رسید آب بخواست و باز خورد. (۸). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج: ندارد، مج، وز، دب، لب، فق، مب: ببل، مر: به پل. (۱۰). همه نسخه بدلها کرده باشد. (۱۱). همه نسخه بدلها اینکه. صفحه : ۳۴ مرضع را باید تا ناسخ باشد حکم بیمار و مسافر را. پس اینکه تکرار برای آن کرد تا بدانند که اینکه حکم بر جای خود است در حقّ بیمار و مسافر. و بیان کردیم که: خدای تعالی چنان که به مرض افطار واجب کرد، به سفر همچنین کرد برای آن که به نفس سفر ایجاب قضا کرد- و لا قضاء الّا بعد الافطار فایجاب القضاء ایجاب للافطار«۱». اگر گویند: در آیت محذوفی هست، و تقدیر آن که: فافطر فعلیه عدّة، گوییم: اینکه زیادتی باشد در ظاهر قرآن من غیر دلیل. اگر گویند: نه در آیت حجّ آن جا که گفت: فَمَن كانَ [مِنكُم] [اشاره]«۲»سلّم ما «۴» گوییم: بلی چنین است، و لکن آن جا دلیل هست و آن اجماع است، و اینکه جا دلیل نیست- فافترق الامران. خلاف کردند در حدّ آن بیماری که با آن افطار شاید کردن. بهری گفتند: بیماریی«۵» باشد اندک و بسیار. حسن بصری و ابراهیم نخعی گفتند: هر بیماری که با آن نماز نتواند«۶» کردن بر پای، آن جا افطار باید کردن و چون نماز تواند کردن بر پای، افطار نشاید کردن. عطاردیّ گفت: در نزدیک إبن سیرین شدم در ماه رمضان نان می‌خورد، گفتم: چرا! گفت: انگشتم درد می‌کند، مذهب ما و مذهب شافعی آن است که هر«۷» بیماری که داند با آن بیماری زیاده شود، و روزه زیان دارد بیماری را افطار باید کردن، از هر نوع که باشد، اگر در تن باشد، و اگر در اطراف، و اگر در«۸» چشم باشد ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: الافطار. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد. [.....] [اشاره] (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها: هر بیماری که. (۶). وز، دب، لب، فق، مر: نتواند، مب: نتوان. (۷). وز، آج، لب: هر گه. (۸). همه نسخه بدلها: درد. صفحه : ۳۵ یا درد دندان«۱»، [و اعتبار به اینکه] [اشاره]«۲» است که گفته شد: بَلِ الإِنسانُ عَلى نَفسِهِ بَصِيرَةٌ«۳». و حکم مسافر و روزه و افطار او و اختلاف فقها در او گفته شد. [فلا وجه لإعادته] [اشاره]«۴». و قوله: يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ اليُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ العُسرَ، ابو جعفر یزید بن القعقاع در همه قرآن «عسر» و «یسر» خواند به ضم«۵» «سین»، و باقی قرّاء به اسکان «سین». و ابو بکر و رویس خوانند: «و لتکمّلوا العدّة» به تشدید «میم»، من التّکمیل، و باقی قرّاء به تخفیف «میم» من الاکمال. خدای- جلّ جلاله- تذکیر فضل و نعمت خود کرد بر بندگان، و آن که او به ایشان نیکو [نظر تراست از آن که] [اشاره]«۶» ایشان به خود، و آن که او به ایشان خیر به«۷» خواهد از آن که ایشان به خود، می‌گوید: من به شما خواری و آسانی«۸» و راحت خواهم، رنج و دشواری«۹» نخواهم، ای عجب در سرای دشخواری«۱۰» به تو خواری«۱۱» خواست، در سرای خواری به تو کی دشخواری«۱۲» خواهد، در سرای محنت به تو منحت خواست. در سرای منحت کی به تو محنت خواهد! چون اینکه است که گفت، پس در آیت دلیل ظاهر است بر بطلان مذهب جبر. و آن که خدای به بنده کفر خواهد [و عقاب و مضرّت] [اشاره]«۱۳» [۲۲۷- پ] خواهد، اگر گوید که: او مالک الملک است، آن کند که خواهد، گوییم: بلی؟ مالک الملک است، آن کند که او خواهد، و لکن مالک الملکی حکیم است، نه مالک الملکی سفیه است، آن کند که او خواهد و لکن آن خواهد که در او برازد، نه آن که در تو با همه

معیوبیت نبرازد«۱۴». حسن بصری در نزدیک رابعه عدویّه شد تا او را بپرسد از رنجی که رسیده بود او را، گفت: یا رابعه چونی! گفت: چنانم کم«۱۵» او می‌دارد. گفت: چونت می‌دارد! گفت: چنان که او می‌خواهد. گفت: چون می‌خواهد! گفت: چنان که در او برازد«۱۶»، -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: در دندان. (۱۳- ۶- ۴- ۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴. (۵). همه نسخه بدلها: تحریک. (۷). مب: بهتر. (۸). همه نسخه بدلها: آسایش (۹). دب، آج، لب، فق، مر: دشخواری. (۱۲- ۱۰). مج، وز: دشواری. [.....] [اشاره] (۱۱). دب، مب: آسانی. (۱۴). آج، لب، فق، مر: نپردازد. (۱۵). آج، لب، فق: چنانکم. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر گفت. صفحه : ۳۶ شرم نداری او در حقّ تو آن می گوید از نیکی که در تو نبرازد«۱» و لایق تو نباشد، تو در حقّ او آن می گویی از بدی که در او نبرازد، آنچه در حقّ تو بگویند به راست تو را موافق نیاید، به دروغ در حقّ او آن مگوی، چو در سفر دنیا به تو آسانی خواست«۲»، در سفر قیامت که صعبتر است به تو کی دشخواری خواهد! به خلاف عقل خود برمیا، و مخالفت عدل مکن، که مخالفت عدل مخالفت عقل باشد، «و من خالف عقله فقد خان نفسه»، و هر که چنین کند با خود خیانت کرده باشد، انصاف خود با خود بده، بنگر تا حق تعالی چگونه می گوید که من چه خواهم و چه نخواهم، [یک جا] [اشاره]«۳» گفت: ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ وَ لکِن یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم«۴» ...، دگر جا گفت: وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلماً لِلعِبادِ«۵»، وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلماً لِلعالَمِینَ«۶»، دگر جا گفت: یُرِیدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُم وَ یَهدِیَکُم سُنَنَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم وَ یَتُوبَ عَلَیکُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ وَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یَتُوبَ عَلَیکُم - الآیهٔ، یُرِیدُ اللّهُ أَن یُخَفِّفَ عَنکُم«۷» ...، إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیراً«۸» الی ما لا یحصی من الایات. اینکه آن است که او خواست و تو از او نفی کردی آنچه تو خواستی، و بدو حوالت کردی بیش از اینکه است، منها قوله«۹»: یُرِیدُونَ لِیُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم«۱۰» ...، یُرِیدُونَ أَن یُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم وَ یَأبَی اللّهُ إِلّا أَن یُتِمَّ نُورَهُ«۱۱». اینکه ابا«۱۲» در حقّ او به چه تفسیر خواهی کردن! [بر حقیقت] [اشاره]«۱۳» سر با زدن«۱۴» و گردن ننهادن و امتناع کردن، اینکه کنایات چون محقّق«۱۵» کنی، مصوّر نشود در حقّ [او، جز] [اشاره]«۱۶» به کراهت تفسیر«۱۷» نتوان دادن علی احد القولین، و تو در حقّ او کراهت -------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: برازو، دب: در تو نخورد. (۲). آج، لب، فق، مر: ساخت. (۱۶- ۱۳- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۶. (۵). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۳۱. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۸. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۲۶ تا ۲۸: آج، لب، فق قوله. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. (۹). دب، مر تعالی. (۱۰). سوره صف (۶۱) آیه ۸. [.....] [اشاره] (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۲. (۱۲). مر: آیات، مب: آیا. (۱۴). کذا، در اساس، وز، لب: سربازدن/ سرباز زدن. (۱۵). دب: متحقق. (۱۷). مب آن. صفحه : ۳۷ اثبات نکنی و او در حقّ خود می گوید: وَ لکِن کَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم«۱» ...، چه اگر مرید الذّات گویی و اگر مرید به ارادتی قدیم اثبات کارهی صورت نبندد [علی اصو] [اشاره]«۲» لکم، دگر گفت: یُرِیدُونَ أَن یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَد أُمِرُوا أَن یَکفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُضِلَّهُم ضَلالًا بَعِیداً«۳»، إِنَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُوقِعَ بَینَکُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ فِی الخَمرِ وَ المَیسِرِ وَ یَصُدَّکُم عَن ذِکرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ«۴». هر چه او به تو حوالت کرد تو به ارادات او حوالت کردی، و هر چه به خود حوالت کرد تو از او نفی کردی، اقلب و قد اصبت، برگردان«۵» تا مصیب باشی، فان لم تقلب قلبت [۲۲۸- ر] و اذا قلبت فقد اصبت، چه اگر جهد نکنی تا مصیب باشی ترسم که مصاب باشی، [چه عجب مردی که به اختیار شکر رها کنی و به جبر طالب صاب«۶» باشی؟] [اشاره]«۷» پس مثال تو چنان باشد که شاعر گفت: جناب تجنّبناه لیس بمجدب

و بحر تخطّیناه لیس بمرزم و منهل ماء قد ترکناه خلفنا

زلالا و بعناه بشربهٔ علقم و لم أر مثلی ما یفارق جنّهٔ

و یقرع بالتّطفیل باب جهنّم به بهشت خوانده در نروی که: وَ اللّه یَدعُوا إلی دارِ السَّلامِ«۸» ...، و خود را به طفیل به دوزخ در اندازی که: وَ لَقَد ذَرَأنا لِجَهَنَّم«۹»، اینکه احوال چنین است، و زمام الاختیار بیدک«۱۰»، آنچه خواهی برای خود اختیار می‌کن. قوله: وَ لِتُکمِلُوا العِدَّةَ، اهل معانی خلاف کردند در آن که اینکه «واو» عطف بر چیست! و اینکه «لام» غرض به«۱۱» چه متعلّق است! فرّاء گفت: غرض متعلّق است در کلام به محذوفی، و تقدیر چنین است که: و لتکملوا العدّة شرع ذلک و ارید ------------------------------- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۴۶. (۷- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۶۰. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۱ (۵). دب: بگردان. (۶). مج: طاب، با توجّه به ضبط وز و دیگر نسخه بدلها و معنی کلمه آورده شد، آج روی کلمه با خطی متفاوت از متن آمده است «صبر». (۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۱۰). مر: و زمام اختیار به دست تو است. [.....] [اشاره] (۱۱). مر: بر. صفحه : ۳۸ منکم، برای آن تا عدد تمام کنی اینکه حکم مشروع کردند و از شما درخواستند، گفت: مثال اینکه چنان است که حق تعالی در قصّه ابراهیم گفت: وَ کَذلِکَ نُرِی إبراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ المُوقِنِینَ«۱»، معنی آن است که: و لیکون«۲» من الموقنین اریناه ذلک، برای آن«۳» تا او از جمله موقنان باشد آن آیات با او نمودیم، زجّاج گفت: معطوف است و متعلّق به معنی آیت متقدّم، برای آن که معنی اینکه آیت که: یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ العُسرَ ...، آن است که: فعل اللّه ذلک بکم لیسهّل علیکم. آنگه اینکه را بر آن عطف کرد، وَ لِتُکمِلُوا العِدَّةَ، یعنی اینکه ارادت یسر و نفی ارادت عسر برای آن بود تا کار بر شما آسان کند، و تا شما عدد ماه تمام بداری. در اینکه عدد خلاف کردند. بهری گفتند: مراد عدد ماه است تا عدد ماه تمام نگاه داری. قولی دیگر آن است که تا عدد ایّامی که در بیماری و سفر روزه گشاده باشی نگاه داری به تمام و کمال تا قضا«۴» کنی آن را به مانند آن، و اینکه قول بیشتر مفسّران است، و در آیت دلیل نیست نزد اصحاب عدد بر قول اوّل که گفتیم از بعضی مفسّران، برای آن که خدای تعالی گفت: تا عدد نگاه داری و تمام بکنی«۵». و بر قول [اوّل که گفتند] [اشاره]«۶» عدد راجع است با ماه، اگر مراد عدد ماه است، ماه عبارت بود یک بار از سی روز و یک بار از بیست و نه روز، و در هر دو [مستعمل است] [اشاره]«۷» و استعمال ایشان یک لفظ را در دو معنی یا «۸» بسیاری معانی ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند، چون لفظ [«قرؤ» و «شفق»، و بیان] [اشاره]«۹» اینکه مستقصی در جای خود بیاید- ان شاء اللّه. قوله: وَ لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُم، در او دو قول گفتند: قولی آن که تا [خدای را تعظیم] [اشاره]«۱۰» کنی و اجلال، بر آن هدایت و بیان که شما را کرد در دین، و توفیق که داد در روزه ماه رمضان، و تخصیص که [کرد شما را به اینکه] [اشاره]«۱۱» ماه، دون ------------------------------- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۷۵. (۲). مج، وز: و لتکون. (۳). همه نسخه بدلها که. (۴). دب: و اقضا. (۵). مب: تمام کنید. (۱۱- ۱۰- ۹- ۷- ۶). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها بجز مر: با. صفحه : ۳۹ سایر امم. و بیشتر علما گفتند: مراد تکبیر شب عید است عقیب چهار نماز: شام و خفتن و بامداد و نماز عید«۱» فطر بگوید: اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر و للّه الحمد علی ما هدانا و له الشّکر علی ما أولانا، [و بنزدیک] [اشاره]«۲» شافعی: اللّه اکبر، سه بار باید گفتن از آنگه که ماه بینند«۳» تکبیر کنند«۴» تا آنگه که امام به نماز عید بیرون آید [۲۲۸- پ] [اشاره]. [چون امام] [اشاره]«۵» به در آید، به تکبیر او تکبیر باید کردن«۶» و در عید اضحی عقیب ده نماز در شهرها، و«۷» پانزده نماز در منا اوّلش نماز پیشین«۸»، و آخرش آنگه که«۹» عدد تمام شود«۱۰». مسأله«۱۱» چند در احکام روزه با اختلاف فقها که گفته نشده است آن جا«۱۲»: بدان که قضای ماه رمضان هم متتابع روا بود هم متفرّق، و تتابع اولیتر بود، و مذهب شافعی و مالک هم چنین است، و مذهب اهل عراق آن است که: او مخیّر است، و ترجیحی نگفتند هر که او روزه ماه رمضان تباه کند به جماع، قضا و کفّارت واجب بود او را، و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم اینکه است، و کفّارت مرتّب است بنزدیک ما و ابو حنیفه و شافعی، و بنزدیک مالک مخیّر است، و بعضی اصحاب ما چنین گفتند. و آن کس که روزه به اکل و

شرب تباه کند، بنزدیک ما قضا و کفّارت واجب بود او را، و بنزدیک ابو حنیفه و مالک. شافعی گفت: بر او قضا بود، کفّارت نبود، و چون به نسیان کند اینکه افطار بر او هیچ نباشد عندنا و عند عامّهٔ الفقهاء«۱۳». و مالک گفت: بر او قضا بود، و هر که او جنب در روز آید«۱۴» بقصد، بی ضرورتی، قضا و کفّارت لازم آید او را. إبن حیّ گفت: بر او قضا بود بر سبیل استحباب، و جمله فقها گفتند: بر او هیچ نباشد«۱۵» اگر قی بر او غلبه کند بر او هیچ نباشد، اگر قصد کند تا بر آرد بر او قضا بود. ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها در عید. (۵- ۲). اساس افتادگی دارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، به بینند، مب: به ببیند. (۴). مر: گویند. (۶). همه نسخه بدلها هذا عند الشّافعی. (۷). همه نسخه بدلها عقیب. [.....] [اشاره] (۸). مب عید بود. (۹). دب، فق، مر: آن که. (۱۰). دب: کند. (۱۱). وز، آج، لب: مسئله‌ای. (۱۲). مب، مر: اینکه جا. (۱۳). مر: نزد ما و نزد عامّه فقها. (۱۴). مر: جنب آید در روزه. (۱۵). دب و. صفحه : ۴۰ ابو حنیفه و مالک و شافعی هم اینکه گفتند، و اوزاعی گفت: ابو حنیفه و مالک و شافعی هم اینکه گفتند، و اوزاعی گفت: اگر بی قصد او باشد قضاست بر او، و اگر بقصد کند قضا و کفّارت. و هر که او چیزی نا خوردنی چون سنگی ریگی و مانند اینکه فرو برد بقصد بر او قضا و کفّارت باشد بنزدیک ما و مالک و اوزاعی، و اهل عراق گفتند: بر او قضا بود بی کفّارت«۱». إبن حیّ گفت: بر او نه قضا بود«۲» نه کفّارت. و امّا دیوانه و مغمی علیه چون جمله ماه چنین باشند پس از آن بهتر شوند، برایشان نه قضا بود«۳» نه کفّارت، برای آن که ایشان به فقد عقل از«۴» تکلیف خارجند، و اوزاعی همچنین گفت«۵»، و اهل عراق در مجنون گفتند: بر او قضا نیست اگر همه ماه دیوانه باشد، و اگر در میانه«۶» ماه به شود جمله ماه را قضا باید کردن. و در مغمی علیه گفتند: حکم او حکم بیمار است، و شافعی هم اینکه گفت در مغمی علیه، و گفت: بر دیوانه قضا نیست به هیچ وجه. امّا آبستن و شیر دهنده و مرد سخت پیر، حکم ایشان بگفتیم که بنزدیک ما چیست، و اهل عراق گفتند: برایشان قضا بود و کفّارت. و صدقه نباشد بر ایشان، [همچنین] [اشاره]«۷» که در بیمار«۸» گفتند، اعنی در حامل و مرضع. و مالک در حامل گفت«۹»: بر او قضاست بس، و در مرضع گفت: قضا باز دارد، [به] [اشاره]«۱۰» هر روز مدّی طعام بدهد. و شافعی گفت: هر دو را قضا بود و فدیه به مدّی طعام«۱۱»، و اینکه قول موافق مذهب ماست، و قولی دگر هست شافعی را مثل قول مالک«۱۲»، مرد پیر که روزه نتواند داشتن روزه بگشاید و به هر روز نیم صاع طعام بدهد، بنزدیک اهل عراق، و اینکه موافق مذهب ماست، و شافعی گفت: هر روزی را مدّی دهد، و اینکه نیز موافق مذهب ماست«۱۳»، چون از نیم صاع عاجز باشد«۱۴». و مالک گفت: افطار ------------------------------ - (۲- ۱). دب، آج، لب، فق، مب و. (۴- ۳). همه نسخه بدلها جمله. (۵). همه نسخه بدلها: اوزاعی، را موافق است در اینکه مسأله. (۶). دب، مر: میان: مب: نیمه. (۱۰- ۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مب: بیماری. [.....] [اشاره] (۹). لب، فق که. (۱۱). همه نسخه بدلها: بمدّ من طعام. (۱۲). همه نسخه بدلها و در هر. (۱۳). وز: ما نیست. (۱۴). مب: آید. صفحه : ۴۱ کند و لا شیء علیه. قوله عزّ و علا:

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]

[اشاره]

وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلیَستَجِیبُوا لِی وَ لیُؤمِنُوا بِی لَعَلَّهُم یَرشُدُونَ (۱۸۶) أُحِلَّ لَکُم لَیلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُم هُنَّ لِباسٌ لَکُم وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم کُنتُم تَختانُونَ أَنفُسَکُم فَتابَ عَلَیکُم وَ عَفا عَنکُم فَالآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابتَغُوا ما کَتَبَ اللّهُ لَکُم وَ کُلُوا وَ اشرَبُوا حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الخَیطُ الأَبیَضُ مِنَ الخَیطِ الأَسوَدِ مِنَ الفَجرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیلِ وَ لا تُباشِرُوهُنَّ وَ أَنتُم عاکِفُونَ فِی المَساجِدِ تِلکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقرَبُوها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ (۱۸۷) وَ لا تَأکُلُوا أَموالَکُم بَینَکُم بِالباطِلِ وَ تُدلُوا بِها إِلَی الحُکّامِ لِتَأکُلُوا فَرِیقاً مِن أَموالِ النّاسِ بِالإِثمِ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ (۱۸۸) یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّةِ

قُل هِيَ مَواقِيتُ لِلنّاسِ وَ الحَجِّ وَ لَيسَ البِرُّ بِأَن تَأتُوا البُيُوتَ مِن ظُهُورِها وَ لكِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أتُوا البُيُوتَ مِن أَبوابِها وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۱۸۹) [۲۲۹- ر] [اشاره]

[ترجمه]

[و چون] [اشاره]«۱» پرسند تو را بندگان من از من، من نزدیکم پاسخ کنم دعای«۲» خواننده را چون بخواند مرا گو اجابت کنی مرا و بگروی به من تا همانا رشید شوید«۳». حلال کردند شما را در شبهای روزه نزدیکی«۴» با زنانتان، ایشان پوشش شمااند و شما پوشش ایشان«۵»، دانست خدای که شما بودید خیانت کردید«۶» نفسهای خود را، توبه پذیرفت بر شما و عفو کرد از شما، اکنون نزدیکی کنید«۷» ایشان را و طلب کنید«۸» آنچه خدای نوشت شما را، و بخورید«۹» و بیاشامید«۱۰» تا پدید آید شما را رسن سفید«۱۱» از رسن سیاه از صبح، پس تمام کنید«۱۲» روزه تا به شب و نزدیکی مکنید ایشان را«۱۳» و شما معتکف«۱۴» در مسجدها، اینکه حدهای خداست پیرامن«۱۵» آن مگردید«۱۶»، همچنین بیان بکند خدای آیتهاش برای مردمان تا ایشان پرهیزگار شوند. ---- -------------------------------- - (۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: دعوت. (۳). آج، لب، فق: شوی/ شوید. (۴). مج، وز: نزدیک. (۵). آج، لب، فق: ایشانی/ ایشانید. (۸- ۶). آج، لب، فق: کردی/ کردید. (۱۲- ۷). آج، لب، فق: کنی/ کنید. (۹). آج، لب، فق: بخوری/ بخورید. (۱۰). وز: باز خورید، آج، لب، فق: باز خوری. [.....] [اشاره] (۱۱). وز، آج: سپید. (۱۳). آج، لب: نکنی با زنان. (۱۴). مج، وز، آج، لب شوید. (۱۵). وز، لب: پرامن. (۱۶). وز: مگروید. صفحه : ۴۲ و مخوری مالهایتان میان شما به ناحق، و فرو گذاری«۱» آن را به حاکمان تا بخوری«۲» [بهره] [اشاره]«۳» از مالهای مردم به بزه، و شما دانی. می‌پرسند تو را از ماههای [نو] [اشاره]«۴»، بگو که آن وقتهاست مردمان را و حجّ را، و نیست نیکوی به آن که در خانه‌ها شوید از پشتهای آن، و لکن نیکوکاری«۵» آن است که از خدای بترسی و آیید به خانه‌ها«۶» از درهای آن، و بترسید«۷» از خدای تا همانا شما ظفر یابید«۸». قوله تعالی: وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي، عبد اللّه عبّاس گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند: یا محمّد؟ خدای دعای ما چگونه شنود! و تو می‌گویی از اینکه جا تا به آسمان پانصد ساله راه است، و کثافت هر آسمانی پانصد ساله راه، و همچنین هفت آسمان است، خدای تعالی«۹» آیت فرستاد. حسن بصری گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی بیامد و رسول را گفت [۲۲۹- پ] [اشاره]: یا رسول اللّه؟ اقریب ربّنا فنناجیه أم بعید فنناديه، خدای ما به ما نزدیک است تا با او مناجات کنیم! یا دور است تا به آواز بلندش خوانیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: یا محمّد؟ چون بندگان تو را از من پرسند. در آیت حذفی و اضماری هست «فقل لهم»، بگو ایشان را که من نزدیکم نه به مسافت بل به علم و قدرت آنچه تو از من دور پنداری از روی عالمی من به آن نزدیکم، چنان دانم که آن کس که«۱۰» نزدیک«۱۱» باشد، و آن که از من بگریزد و دور شود گمان برد که از من دور است، او در قبضه قدرت من است، چنان که از شما یکی کسی را در دست«۱۲» ----------------- -------------- - (۱). مج، وز: گیارید. (۲). آج، لب، فق: تا نخوری. (۴- ۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: نیکوی. (۶). اساس: بخانها/ به خانه‌ها. (۷). آج، لب: بترسی/ بترسید. (۸). مج، وز، آج، لب و بقا اینکه چهار آیت است. (۹). مب، مر اینکه. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: چنان که آن کس که. [.....] [اشاره] (۱۱). مب من. (۱۲). دب: چنان که یکی از شما کسی را دوست. صفحه : ۴۳ دارد. پس مراد به قرب نه قرب مسافت است که آن از صفات اجسام است، بر خالق اجسام روا نبود او خالق مکان است، و خالق مکان در مکان نباشد، «کان و لا مکان فخلق المکان و لم یتغیّر عمّا کان». در خبر می‌آید که: در عهد بعضی صحابه حبری از احبار جهودان بیامد و از او بپرسید که: اخبرنی عن اللّه اینکه هو، مرا«۱» خبر ده تا خدای کجاست! او گفت: فی السّماء علی العرش، در آسمان است بر عرش. جهود گفت: فأری الارض منه خالیة، پس زمین از او خالی باشد، و او در مکانی بود دون مکانی؟ گفت: اینکه کلام زنادقه است، دور شو از پیش من، و الّا بفرمایم تا گردنت بزنند. جهود بیرون آمد و بر

اسلام استهزا می‌کرد. امیر المؤمنین«۲»- علیه السّلام- از پیش او برافتاد«۳»، گفت: یا اخا الیهود؟ به من رسید آنچه پرسیدی و آنچه جواب«۴» دادند. جواب از من بشنو، گفت: بگو. گفت: «أین» عبارت باشد از مکان، و کان اللّه و لا مکان، و خدا بود و مکان نبود. أین الأین فلا أین له، مکان به مکان کرد و او را مکان نیست، «۵» جل ان یحویه مکان و هو فی کل مکان بغیر مماسهٔ و لا مجاورهٔ یحیط علما بما فیها و لا یخلو« شیء منها من تدبیره، او از آن متعالی است که در مکانی باشد، و هیچ مکان از او خالی نیست نه به مماسّت«۶» و مجاورت، بل به معنی علم، و من خبر دهم تو«۷» را به آنچه در کتاب شما هست، اگر بدانی که من راست می‌گویم ایمان آری«۸»! گفت: بلی. گفت: نه در توریت هست که روزی موسی- علیه السّلام- نشسته بود، چهار فرشته بر«۹» او حاضر شدند. موسی از ایشان بپرسید که: من أین أقبلتم! یکی گفت: از اقصی مشارق«۱۰» زمین می‌آیم من عند اللّه. و یکی گفت: من از اقصی مغارب زمین می‌آیم من عند اللّه، و یکی گفت: از آسمان هفتم می‌آیم من عند اللّه، و یکی گفت: از زمین -------------- ------------------ (۱). همه نسخه بدلها: گفت مرا. (۲). فق علی، مب علی بن ابی طالب. (۳). دب: فرا او رسید، فق: در پیش او افتاد، مب: بدو دچار شد. (۴). همه نسخه بدلها: جوابت. (۵). مج، وز، لب، فق، مب، مر: یخلوا. (۶). همه نسخه بدلها و نهبه. (۷). مج: شما. (۸). آری/ آرید. (۹). مج، وز: پیش، مر: نزد. (۱۰). دب: شرق. صفحه : ۴۴ هفتم می‌آیم من عند اللّه. موسی- علیه السّلام- گفت: سبحان من لا یخلو«۱» منه مکان و لا یکون الی مکان اقرب منه الی مکان. جهود گفت: گواهی دهم که حق آن است که تو می‌گویی، و تو به جای پیغمبر اولیتری از دیگران. قرب در حقّ قدیم تعالی به اینکه معنی باشد. قوله: أُجِیبُ دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ«۲»، دعای دعا کننده را اجابت کنم چون مرا بر خواند. اگر چه در ظاهر کلام شرط مصلحت نیست، امّا قول«۳» در ضمن کلام به مصلحت مشروط باشد، اگر صلاح دانم تا سؤال سایل را مادّه منقطع شود، که ما بسیار کس را می‌بینیم که دعا می‌کنند«۴» و اجابت نیست دعای ایشان را، گوییم: برای آن که اینکه وعده مطلق نیست، بل مشروط است بانتفاء المفسدهٔ. اگر گویند: چون دعا را اجابت نخواهد بودن، آیت را چه فایده بود! گوییم: فایده آیت حثّ و تحریض به شرط خود«۵»، اللّهمّ افعل [۲۳۰- ر] بی کذا و کذا ان کان فیه صلاحی، و برای اینکه دعوات ائمّه«۶»- علیهم السّلام- مشروط است به اینکه شرط: و لا حاجهٔ من حوائج الدّنیا و الاخرهٔ لک فیها رضی ولی«۷» فیها صلاح الّا قضیتها، و اگر به لفظ نگوید باید که در نیّت بود. اگر گویند: آنچه مصلحت به آن تعلّق دارد، لا بدّ خدای تعالی خود آن بکند، چه فایده باشد در دعا کردن! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که دعا عبادتی است از جمله عبادات، من قوله- علیه السّلام: الدعاء عبادهٔ «۸»، و از جمله آن دعوات قوله تعالی: قال«۹» وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ«۵»، ای قطعوا. و اجتاب«۶» الظّلام اذا قطعه و انجاب السّحاب اذا انقطع و انقشع، برای آن که به جواب سؤال سایل منقطع شود، و گفتند: برای آن که طمع سایل منقطع شود، امّا به انجاح و امّا به یأس. و «دعا»، خواندن باشد که: یا فلان، و طلب فعل باشد- چنان که بگفتیم. -------------------------------- (۱). دب: إبن اخشید. (۲). همه نسخه بدلها برای استصلاح را. (۳). مج: یعنی. (۴). مب، مر: دویم. (۵). سوره فجر (۸۹) آیه ۹. (۶). مج: ندارد. [.....] [اشاره] صفحه : ۴۶ فَلیَستَجِیبُوا لِی، با «واو» و «فا» تسکین «لام» امر نیکوتر بود از تحریکش، و با «ثمّ» تحریک نیکوتر باشد. ابو عبیده گفت: استجاب و أجاب بمعنی واحد، و انشد لکعب«۱» بن سعد الغنوی: و داع دعایا [من یجیب إلی النّدی] [اشاره]«۲»

فلم یستجبه عند ذاک مجیب و مبرّد فرق کرد و گفت: در استجابت اذعانی«۳» و گردن نهادنی«۴» هست، و در اجابت نیست، از اینکه کار اجابت ما خدای را به لفظ استجابت است که: استَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ«۵». و «لعلّ» به معنی «کی»«۶» با [شد، تا شما] [اشاره]«۷» را شد شوی، و به معنی رجا و طمع بود، لکن نه از خدای، بل که از مکلّف. و الرّشد اصله اصابهٔ الخیر و هو [ضدّ الغی« و فلان لرشدهٔ] [اشاره]«۸»، و فلان لغیّهٔ ای لزنیهٔ و الرّشاد اصابهٔ الرّشد، و الرّشد لغهٔ فیه«۹». و بعضی مفسّران گفتند: مراد به دعا [در آیت] [اشاره]«۱۰»، [۲۳۰- پ] طاعت است، و مراد به اجابت ثواب، و معنی آن است که: هر که طاعت من دارد ثوابش دهم. ابو

سعید خدریّ روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ مسلمان نباشد که خدای را بخواند به دعایی که در او قطیعه رحمی«۱۱» نبود و بزه‌ای نبود الّا«۱۲» خدای تعالی از سه خصلت یکی بدهد او را، امّا تعجیل اجابت، و امّا ذخیره آخرت به از آن، و امّا صرف کند از او سوئی«۱۳» و بدی مانند آن چیز«۱۴» که او خواسته باشد در دعا. گروهی دگر گفتند: هیچ دعا«۱۵» نبود الّا آن را از خدای تعالی اجابت بود، یعنی پاسخ خدای جواب آن باز دهد به حسب مصلحت به «نعم» او «لا». ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها بجز دب. انشد الکعب. (۱۰- ۸- ۷- ۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: استجاب دعا. (۴). آج، لب، فق، مب: گردن نهادن. (۵). سوره انفال (۸) آیه ۲۴. (۶). دب: که. (۹). همه نسخه بدلها: لغة فی الرّشد. (۱۱). مج، وز: قطیعت رحمتی. (۱۲). مب، مر که. (۱۳). مج، وز، آج، لب: سوء. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فق: خیر. (۱۵). مب: دعایی. صفحه : ۴۷ امّا انجاح مطلوب تبع«۱» مصالح بود، و اینکه نیز وجهی باشد در آیت. عبد اللّه عمر روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: ۲» من فتح له باب فی الدّعاء فتحت له ابواب الاجابة«، هر که در دعا بر او بگشایند، در اجابت بر او گشاده بود. و خدای تعالی وحی کرد به داود که«۳»: ظالمان را بگو تا دعا نکنند و مرا نخوانند که من بر خود واجب کرده‌ام که هر که مرا بخواند اجابتش کنم، و اجابت ظالمان به لعنت کنم، و اینکه اخبار مقوّی اینکه وجه است که گفتیم. وجهی دگر«۴» در آیت آن است که: خدای تعالی نگفت که من در حال اجابت کنم، اجابت باشد و لکن متراخی از دعا برای آن که بنده«۵» بود که خدای تعالی آواز او بر درگاه خود دوست دارد، چنان که محمّد بن المنکدر روایت کند از [جابر] [اشاره]«۶» عبد اللّه انصاری که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: بنده باشد که خدای را می‌خواند، و خدای او را دوست دارد، جبریل را گوید«۷»: یا جبریل؟ حاجت او روا کن، و لکن بدو مده«۸» تا فلان وقت که من می‌خواهم تا آواز او بر درگاه من می‌باشد. و بنده«۹» باشد که از خدای حاجتی خواهد، خدای تعالی گوید جبریل را که: حاجت او روا کن معجّل«۱۰» و بدو ده تا برود، و نیز مرا نخواند که من آواز او دوست نمی‌دارم. بعضی دگر گفتند: دعا را شرایطی هست که هر که دعا به شرط خود کند به اجابت مقرون باشد، و چون«۱۱» شرایط آن به جای نیارد آن دعا را اجابت نبود«۱۲». و شرط دعا آن است که دعا کننده اوّل حمد و ثنای خدای گوید«۱۳»، و صلوات«۱۴» بر محمّد و آل محمّد دهد«۱۵» که رسول- علیه السّلام- گفت: ما من دعاء الّا بینه و بین ------------------------------- - (۱). لب، فق، مب، مر و. (۹- ۲). مر یعنی. [.....] [اشاره] (۳). همه نسخه بدلها: به داوود علیه السّلام: یا داود. (۴). دب، فق، مب، مر: دیگر. (۵). فق: بنده/ بنده‌ای. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها خدای تعالی. (۸). وز: بدو مره، دب، لب، فق، مب، مر: بدومدت. (۱۰). مب، مر: تعجیل. (۱۱). همه نسخه بدلها: و هر که. (۱۲). مر: نکند. (۱۳). مب: خدای تعالی بگوید. (۱۴). مج، وز، دب: آنگه صلات. (۱۵). فق، مب: فرستد. صفحه : ۴۸ اللهالسّماء حجاب،} هیچ دعا نیست و الّا از میان«۱» آن دعا و آسمان حجابی هست، چون بنده دعا کند و در مقدّمه دعا بر من صلوات نفرستاده باشد، دعا به آن حجاب برود و بر گردد، و چون در مقدّمه دعا بر من صلوات فرستد آن صلوات از پیش«۲» می‌رود و حجابها می‌درد، و آسمانها می‌برد، و دعا بر اثر آن می‌رود تا به زیر عرش، آنگه توقیع اجابت پدید آید«۳». و امیر المؤمنین«۴»- علیه السّلام- گفت: هیچ دعا مکنی تا در اوّل بگویی«۵» که: صلّ علی محمّد و آل محمّد، و افعل بی کذا و کذا، و او همه چنین کردی. گفتند: چرا یا امیر المؤمنین! گفت: برای آن که اینکه دعا که«۶» صلات«۷» است لا بدّ«۸» به اجابت مقرون بود [۲۳۱- ر] [اشاره]، و خدای تعالی شرم دارد«۹»، و شرم او کرم او بود که بنده از او دو حاجت خواهد«۱۰»، یکی اجابت کند و یکی نکند. و در خبر می‌آید که: چون بنده خود را دعا گوید«۱۱» و مسلمانان را با خود در دعا اضافه نکند، خدای تعالی گوید: ملائکتی«۱۲»، فرشتگان من؟ بنده من پندارد که سؤال از بخیلی می‌کند«۱۳»، چون حاجت خود رها کند و در دعای مسلمانان گیرد، فرشتگان گویند: بدأ اللّه بک، خدای ابتدای اینکه خیر به تو کناد، پس اولیتر«۱۴» آن که دعای فرشتگان برای تو بود که دعای ایشان به اجابت نزدیکتر باشد. ابراهیم ادهم را گفتند: ما«۱۵» بالنا نذعو«۱۶» فلا نجاب«۱۷»، چرا ما دعا می‌کنیم«۱۸» اجابت نمی‌آید!

گفت: برای آن که شما خدای را بشناختی«۱۹»، و طاعتش نمی‌داری، و -------------------------------- - (۱). مج، وز: از میانه. (۲). همه نسخه بدلها: بر من. [.....] [اشاره] (۳). اساس: می‌یابد، با توجّه به افتادگی اساس و دوباره نویسی نسخه، بر اساس مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). فق، مر علی، مب علیّ بن ابی طالب. (۵). مر: نگویید، مب: الّا که در اوّل آن بگویید، دب، آج: نگویی، لب: بگو. (۶). مب: دعایی که با. (۷). آج، لب، فق، مب: صلوات. (۸). مب: البتّه. (۹). مب: می‌دارد. (۱۰). مب و. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دعا کند. (۱۲). مب ای. (۱۳). مب، مر و. (۱۴). مر: اولی. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: و ما. (۱۶). مج، وز: ندعوا، آج، مر: ندعوه، لب، فق، مب: یدعوه. [.....] [اشاره] (۱۷). همه نسخه بدلها بجز وز: یجاب. (۱۸). مج، لب: می کنم. (۱۹). مب، مر: بشتافتید. صفحه : ۴۹ پیغامبر را بشناختی و متابعت او نکردی، و قرآن بدانستی«۱» و بر آن کار نمی‌کنی«۲»، و نعمت خدای می‌خوری«۳» و شکرش نمی‌گزاری«۴»، و بهشت بدانستی«۵» و طلب نکردی«۶»، و دوزخ بشناختی«۷» و از او بنگریختی«۸»، و شیطان را بشناختی«۹» و مخالفتش نکردی«۱۰»، و مرگ را بشناختی«۱۱» و ساز او بنکردی، و مردگان را بنگریدی«۱۲» و عبرت برنگرفتی«۱۳»، و عیب خود رها کردی«۱۴» و به عیب«۱۵» مردم مشغول شدی، دعای شما را کی اجابت کنند؟ قوله: أُحِلَّ لَکُم لَیلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُم، مفسّران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که در بدایت فرض صیام حق تعالی چنان فرمود که: چون روزه‌دار روزه بگشادی، طعام و شراب و جماع چندانی روا بودی او را که نماز خفتن بکردندی«۱۶»، چون از آن وقت بگذشتی حرام شدی تا بر دگر شب نماز شام، و اگر بخفتی پیش از آن که افطار کردی- و آن وقت مضیّق بگذشتی- همچنین روا نبودی او را از اینکه معنی چیزی تا بر دگر شب. شبی از شبهای ماه رمضان بعضی صحابه نماز خفتن با رسول- علیه السّلام- بکرد«۱۷»، و گفتند: عمر خطّاب بود«۱۸»- و با خانه شد، نفس او را مطالبت کرد به خلوت حلال خود و وقت رفته بود«۱۹». او خلوت کرد، چون فارغ شد غسل کرد، پشیمانیی سخت او را دریافت، بامداد برخاست«۲۰» و بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ من به شکایت اینکه نفس خاطئه پیش تو آمده‌ام. رسول- علیه السّلام- گفت: چه افتاد! ------------------------------------ - (۵- ۱). مب، مر: بدانستید. (۲). مب، مر: نمی‌کنید. (۳). مب، مر: می‌خورید. (۴). مب، مر: نمی‌گذارید، وز، دب، آج، لب، فق: نمی‌گذاری. (۱۰- ۶). مب، مر: نکردید. (۱۱- ۹- ۷). مب، مر: بشناختید. (۸). مب: نگریختید، مر: بنگریختید. (۱۲). وز: بنکندی، مج: بنکدی، دب: دفن کردی، آج، لب، فق: دیدی، مب، مر: دیدید. (۱۳). مب، مر: نگرفتید. (۱۴). مب، مر: کردید. (۱۵). دب: عیوب. [.....] [اشاره] (۱۶). مج: نکردی. (۱۷). آج، لب، فق، مر: بکردند، مب: گزاردند. (۱۸). وز رضی اللّه عنه. (۱۹). مب: گذشته بود. (۲۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخواست. صفحه : ۵۰ قصّه باز گفت. رسول- علیه السّلام- گفت: خطا کردی. جماعتی دیگر برخاستند و گفتند: یا رسول اللّه؟ ما را هم اینکه حادثه افتاد، و لکن شرم داشتیم که اینکه حدیث در مجلس تو بگوییم، هیچ رخصتی هست ما را! رسول- علیه السّلام- گفت: رخصت به دست من نیست، خدای تعالی از کرمش اینکه حکم از ایشان برگرفت، و اینکه آیت فرستاد، و مباح کرد ایشان را مقاربت کردن با حلال خود در شبهای ماه رمضان، گفت: حلال کردند شما را شب روزه. و نصب او بر ظرف است، ای فی لیلهٔ الصّیام، و کوفیان گفتند: منصوب است بعدم الخافض. الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُم، «رفث» کنایت است از جماع. عبد اللّه عبّاس گفت: انّ اللّه [حییّ] [اشاره]«۱» کریم، خدای تعالی شرمگن«۲» است، یعنی کریم است. اینکه لفظ مصرّح نگفت به کنایت گفت هر جا«۳» که گفت، یک جا مباشرت گفت، و یک جا ملامست، و یک جا افضا و یک جا دخول و یک جا رفث. دگر خواست تا تو را ادب آموزد تا اینکه لفظ [بر زبان] [اشاره]«۴»، [۲۳۱- پ] نرانی، چه در عرف مستهجن است. دگر آن که عرب اینکه کنایات گفته‌اند، و قرآن به لغت ایشان فرود آمد، و اینکه همه کنایات است از جماع، قال الشّاعر: فظلنا هنالک فی نعمهٔ

و کلّ اللّذاذهٔ الّا الرّفث ای غیر الجماع. قتیبی«۵» گفت: رفث افصاح و تصریح باشد به ذکر آنچه کنایت باید کردن از او از ذکر

نکاح، و اصل او فحش باشد و کلام قبیح، و قال العجّاج: و ربّ اسراب حجیج«۶» کظّم

عن اللّغا و رفث التّکلّم زجّاج گفت: رفث کلمتی است جامع هر مراد را که مردان را باشد از زنان، قال الشّاعر: ------------------------------ - (۴- ۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: شرمگین. (۳). همه نسخه بدلها: کجا. (۵). آج، لب: متیمی، دب: قتبنی، فق: میتمی، مب: میثمی، مر: مشعبی. (۶). اساس: حجیم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و منابع لغت و شعر تصحیح شد. صفحه : ۵۱ و یرین من انس الحدیث زوانیا

و بهنّ عن رفث الرّجال نفار و در حرف«۱» عبد اللّه مسعود هست: الرّفوث، هُنَّ لِباسٌ لَکُم وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ اینکه هم از کنایات ملیح است، گفت: ایشان لباس شمااند و شما لباس ایشان«۲»، یعنی ملتبس شوی«۳» به یکدیگر و ملتوی، کما قال الشّاعر: فأصبحت أنّی تأتها تلتبس بها

کلا مرکبیها تحت رجلك شاجر و گفتند«۴»: وجه تشبیه از اینکه جاست که چون وقت خواب برهنه شوند بشره هر یک از ایشان ملاقی باشد بشره صاحبش را به منزله لباس، قال النّابغة الجعدیّ: اذا ما الضّجیع ثنی جیدها«۵»

تثنّی فکانت«۶» علیه لباسا ربیع انس گفت: مراد آن است: هنّ لحاف لکم و انتم لحاف لهنّ، و لحاف جامه خواب باشد. بعضی دگر از مفسّران گفتند: مراد از لباس سکن«۷» است، چنان که در شب گفت: وَ جَعَلنَا اللَّیلَ لِباساً«۸»، ای سکنا، هر یکی از ایشان سکن صاحبش باشد که دل او به او ساکن شود، دلیلش قوله تعالی: وَ جَعَلَ مِنها زَوجَها لِیَسکُنَ«۹» عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم کُنتُم تَختانُونَ أَنفُسَکُم، خدای دانست که شما با خود خیانت کرده‌ای«۲» یعنی بالجماع بعد العشاء الاخرة، به آن که از پس نماز خفتن با زنان خود [خلوت] [اشاره]«۳» کرده‌ای«۴» و«۵» شما را از آن نهی کرده بودند و اینکه هم کنایتی نیکوست، برای آن که آن کس که با کسی خیانتی کند نقصانی کند غیر خود را«۶» برای منفعت خود، ایشان در اینکه باب نقصان حظّ خود کردند از ثواب، خدای تعالی آن را خیانت خواند، پس آنگه چنان پوشیده داشتند تا از خود پنداشتی«۷» پوشیده می‌دارند«۸»، چنان که خاین خیانت«۹» پوشیده دارد، حق تعالی به خیانت کنایت کرد از اینکه [دو معنی] [اشاره]«۱۰». فَتابَ عَلَیکُم وَ عَفا عَنکُم، اکنون چون توبه کردی«۱۱»، خدای تعالی توبه شما قبول کرد و عفو بکرد شما را«۱۲»، اینکه دلیل است بر آن که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست، و اسقاط عقاب نه بر سبیل وجوب است عند آن که عقیب«۱۳» قبول توبه، لفظ عفو گفت، و آن را که اسقاط [۲۳۲- ر] عقاب او واجب باشد در حقّ او لفظ عفو نیکو نباشد. فَالآنَ اکنون، اینکه عبارت است از حال، اعنی آن وقت که در او باشی، و هو الزّمان بین الزّمانین، وقتی باشد از میان دو وقت ماضی و مستقبل، آن را هم حال خوانند و هم حاضر در عبارت نحویان. بَاشِرُوهُنَّ اکنون مباشرت کنی با ایشان، -------------------------------- - (۲- ۱). مب: کردید، مر: کرده‌اید. (۱۰- ۳). اساس: افتادگی دارد: با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱- ۴). مب، مر: کردید. [.....] [اشاره] (۵). مب حال آن که. (۶). همه نسخه بدلها: نقصانی کند مال او را. (۷). مب: نیز گویا. (۸). مر: می‌داری. (۹). آج، لب، مب، مر را. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر از اپن و. (۱۳). آج، لب، فق: عقب، مب: زیرا که در عقب. صفحه : ۵۳ لفظ امر است و مراد اباحت، چنان که گفت: وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا«۱» ...، و قوله: فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِی الأَرضِ«۲» ...، و اینکه نیز کنایت است از جماع برای آن که بشره هر یکی از ایشان مماسّ بود بشره صاحبش را. و «بشر»«۳» بیرون پوست مردم باشد. وَ ابتَغُوا ما کَتَبَ اللّهُ لَکُم، و طلب کنی آنچه خدای نوشته است شما را. و «بغی» طلب باشد، یقال: بغی الشّیء بغیا، و البغاء الزّناء، و البغی الطّلب لما لیس لك، و از اینکه جا«۴» خروج را بر امام حق بغی خواند«۵».

و ابتغاء، افتعال باشد از اینکه بنا. بیشتر مفسّران گفتند: مراد فرزند است، یعنی غرض نباید«۶» که قضای شهوت بود«۷»، باید که غرض تناسل بود. إبن زید گفت: ما احلّ اللّه لکم من الجماع، قتاده گفت: ما رخّص اللّه لکم فیه، یعنی آنچه خدای رخصت داد شما را در آن. معاذ جبل گفت: یعنی شب قدر«۸»، و آنچه به ظاهر آیت لایق است قول آن کس است که گفت: مراد طلب فرزند است، و رسول- علیه السّلام- گفت: ۹» تناکحوا تکثروا فانّی اباهی بکم الامم یوم القیامهٔ حتّی« بالسّقط. و انس مالک روایت کند که زنی«۱۰» نام او حولاء- و او زنی بود عطّاره- یک روز در نزدیک عایشه آمد، گفت: یا أمّ المؤمنین؟ بدان که من زن مردی‌ام، هر شب که او در آید«۱۱» من خویشتن«۱۲» بیارایم و معطّر کنم بمانند آن شب که مرا پیش او بردند، و به وقت خفتن به بستر او در شوم، و او روی از من بگرداند، و من«۱۳» برای خدای روی از او بنگردانم و تحمّل کنم، گمان من چنان است که او را با من خوش نیست«۱۴»، مرا ------------------------------- - (۱). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. (۳). همه نسخه بدلها: بشره. (۴). مب است که. (۵). همه نسخه بدلها: خوانند. (۶). وز، مر: نباید، لب: نیامد، مب: باید. (۷). مب: بر او. [.....] [اشاره] (۸). آج، لب، فق، مب، مر: شب و روز. (۹). آج، لب، فق، مب: و لو. (۱۰). همه نسخه بدلها بود. (۱۱). مر: که او را دیدم، مب خانه. (۱۲). دب، مر راه، مب: خود را. (۱۳). مر از. (۱۴). مب آیا. صفحه : ۵۴ بر اینکه مزد«۱» باشد! گفت«۲»: بنشین تا رسول خدای در آید. او بنشست، رسول- علیه السّلام- در آمد، بوی عطر«۳» شنید، گفت: یا عایشه؟ عطر خریده‌ای یا حولاء عطّاره اینکه جا بوده است! گفت: یا رسول اللّه؟ او حاضر است و می‌خواهد که مسأله«۴» پرسد، آنگه حولاء قصّه خود با رسول بگفت. رسول- علیه السّلام- گفت: برو طاعت او دار«۵» و فرمان او بر، گفت: یا رسول اللّه؟ هم چنین کنم، و لکن مرا در اینکه چه مژده«۶» باشد! رسول- علیه السّلام- گفت: هیچ زنی نباشد که«۷» در خانه شوهر چیزی برگیرد و بنهد، و غرض او صلاح شوهر باشد، و الّا خدای تعالی او را حسنه‌ای بنویسد و سیّئه‌ای بسترد«۸» و درجه‌ای«۹» برفیع کند. و هیچ زن نباشد که از شوهر بار برگیرد، و الّا او را چندان مزد باشد که روزه دار نماز کن را که شب نخسپد، و روز روزه نگشاید و در سبیل خدای جهاد کند. هیچ زن نباشد که او را درد زادن بگیرد«۱۰» و الّا به هر درد او را مزد آن کس دهند که برده«۱۱» آزاد کرده بود، و به هر یک بار که کودک را شیر دهد چنان بود که برده‌ای«۱۲» آزاد کرده«۱۳»، چون«۱۴» کودک را از شیر باز گیرد منادیی از آسمان ندا کند که: ای زن؟ تو را عمل کفایت کردند در گذشته، عمل با پس«۱۵» گیر در آینده. عایشه گفت: زنان را خیر«۱۶» بسیار دادند، شما را که مردانی«۱۷» چیست! رسول- علیه السّلام- بخندید و گفت: هیچ مردی نباشد که دست زن«۱۸» گیرد بر طریق مراوده، و الّا«۱۹» او را حسنه‌ای بنویسند. اگر دست در گردنش کند ده حسنه، اگر بوسه دهد ------------------------------- - (۱). مب: مردی. (۲). همه نسخه بدلها: عایشه گفت. (۳). مج بوی. (۴). آج، لب، فق: مسأله‌ای. (۵). دب: کن. (۶). مج: مژد، وز، دب، مر: مزد: آج، لب، فق، مب: ندارد. (۷). مب: هر زنی که. [.....] [اشاره] (۸). دب: بردارد. (۹). همه نسخه بدلها او. (۱۰). مج: نگیرد، دب، درد گیرد: مر: نباشد. (۱۱). مج، وز: برده‌ای، دب در راه خدا، مب: بنده. (۱۲). مب، مر: بنده. (۱۳). دب، آج، لب بود. (۱۴). مب، مر: و چون. (۱۵). همه نسخه بدلها: باسر. (۱۶). فق: چیز. (۱۷). دب، مب، مر: مردانید. (۱۸). همه نسخه بدلها: زنش. (۱۹). مب که. صفحه : ۵۵ بیست حسنه، اگر با او نزدیکی کند چندانی ثوابش دهند که از همه دنیا به بود. چون برخیزد که غسل کند، آب بر هیچ موی او نرسد [۲۳۲- پ] و الّا«۱» سیّئتی محو کنند«۲» او را، و درجه‌ای بدهندش. و آنچه او را بر آن غسل بدهند به باشد از دنیا و هر چه در اوست، و خدای تعالی به او مباهات کند، با فرشتگان گوید: به بنده من نگری؟ در شبی«۳» سرد برخاسته است، برای من غسل می‌کند، گواه کردم شما را که او را بیامرزیدم. قوله: وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا، آیت در مردی انصاری آمد، در نامش خلاف کردند. معاذ جبل گفت: نامش ابو صرمه بود. البراء بن عازب گفت: قیس بنی صرمه، عکرمه و سدّی گفتند: ابو قیس بن صرمهٔ بن مالک بن عدیّ النّجّار، و اینکه مرد همه روز کار کرده بود در زمینی که او را بود، در ماه رمضان نماز شام آمد و پاره‌ای خرما آورد، و زن طعامی نساخته بود، تا زن به آن مشغول شد که طعامی سازد، او را خواب غالب شد و بخفت، نماز خفتن در آمد و او روزه بر آبی

گشاده بود بس و طعامی نخورده بود. و در ابتدا شرع چنین بود که«۴»: پس از نماز خفتن، طعام و شراب و نکاح حرام بودی. مرد بیدار شد و وقت افطار رفته بود«۵»، برخاست گرسنه و رنجور، و دست به طعام نیارست کردن از بیم خدای- عزّ و جلّ- بر دگر روزه«۶» روزه داشت، سخت رنجور شد و از پای بیفتاد. نماز پیشین رسول- علیه السّلام- او را دید، گفت: یا با قیس«۷»؟ تو را چه بود! او قصّه خود بگفت. رسول- علیه السّلام- برای او دلتنگ شد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و تخفیف تکلیف فرمود، گفت: اینکه حکم برگرفتم از آنگه که آفتاب فرو شود طعام و شراب خوری تا آنگه که صبح صادق بر آید، و اینکه را نیز صورت، امر است و معنی«۸»، اباحت، حق تعالی کنایت کرد از شب به رسن سیاه، و از صبح به رسن سپید، و شاعر گفت: ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: الّا از او، مب: الّا که از او. (۲). مب، مر: کند. [.....] [اشاره] (۳). گوید: ببینید که بنده من در شب. (۴). همه نسخه بدلها بیان کردیم که. (۵). دب: افطار در گذشته بود. (۶). همه نسخه بدلها: روز. (۷). همه نسخه بدلها: أبا قیس. (۸). همه نسخه بدلها: و مراد. صفحه : ۵۶ الخیط الابیض وقت الصّبح منصدع

و الخیط الأسود جوز«۱» اللّیل مرکوم و برای آن تشبیه کرد ایشان را به رسن که ممتدّ و کشیده شوند چون رسن، قال ابو دؤاد«۲» فی الصّبح: فلمّا أضاءت لنا سدفة«۳»

[و لا] [اشاره]«۴» من الصّبح خیط أنارا و در تفسیر از رسول- علیه السّلام- نصّ آمد، عدیّ بن حاتم گوید: رسول- علیه السّلام- مرا نماز و روزه بیاموخت و در باب روزه گفت: چون آفتاب فرو شود روزه بگشای، و آنگاه مباح است تو را طعام و شراب خوردن تا آنگه که رسن سپید از رسن سیاه پیدا شود تو را، گفت: من در شب برخاستم و دو رسن پیش خود بنهادم و در او می‌نگریدم، بر من مشتبه بود، گاهی پیدا شدی و گاهی ملتبس، بیامدم و رسول را- علیه السّلام- خبر دادم، بخندید و مرا گفت: یابن حاتم؟ [نمی] [اشاره]«۵» دانی که مراد بیاض صبح است از سواد شب. سهل بن سعد«۶» گفت: در آیت مِنَ الْفَجْرِ نبود، به اوّل صحابه رسول بیشتر به شب دو رسن پیش خود بنهادندی و اعتبار می‌کردندی، خدای تعالی برای بیان بفرستاد: مِنَ الْفَجْرِ. «من» اوّل شاید که ابتدای [غایت] [اشاره]«۷» بود، و شاید که تبیین را بود«۸»، امّا دوم جز تبیین را نشاید. و «فجر» انشقاق عمود صبح باشند و ابتدای روشنای او، من قولک: انفجر الماء إذا انبعث و جری، چنان که آب از زمین بر آید و آنگاه برود و پراگنده شود و همچنین سپید و روشن باشد [و پیدا شود] [اشاره]«۹» از تیرگی خاک، برای اینکه صبح را «فجر» خوانند. بدان که صبح دو است: یکی کاذب و یکی صادق. صبح اوّل را کاذب گویند، ------------------------------ - (۱). مج: جون، وز: جوسن: مر: جوف، لسان (۷/ ۲۹۹): کون. (۲). مج، وز: ابو داود. (۳). اساس و همه نسخه بدلها بجز آج: عدوة، با توجّه به صورت تصحیح شده کلمه در آج، و منابع شعر و لغت تصحیح شد. (۷- ۵- ۴). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: سهل بن سعید، مج در زیر کلمه افزوده. یعنی ساعدی. (۸). ظاهرا تبیین در «من» اوّل بی مورد است. (۹). اساس: افتادگی دارد، مج، وز، دب: ندارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۵۷ و آن روشنایی بود مستطیل بر درازنا مانند«۱» دنبال گرگ، پس از آن تاریک«۲» شود، آن را حکمی نیست در شرع، عند آن [۲۳۳- ر] نماز فریضه نشاید کردن و طعام و شراب خوردن حرام نشود، و برای آنش کاذب خوانند که خویشتن مثلا- به صورت چیزی نماید که آن را حکمی باشد و بر حقیقت حکمش نبود، پس پنداری در آنچه می‌نماید دروغ می‌گوید. و دوم«۳» صبح صادق باشد، و آن روشنای«۴» مستطیر بود، چون بر آید پراگنده شود، آن را در شرع حکم اینکه باشد که عند آن نماز بامداد واجب شود، و روزه‌دار را تناول چیزی کردن که روزه تباه کند حرام شود. سمرة بن جندب روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: لا- یمنعکم من السّحور أذان بلال و لا الصّبح المستطیل و لکنّ الصّبح المستطیر، گفت: نباید که بانگ نماز بلال شما را منع کند از سحور خوردن، و نه اینکه صبح به«۵» درازنا،

و لکن مانع اینکه صبح مستطیر پراگنده بود، و در خبر دلیل است بر آن که بانگ نماز بامداد پیش، از وقت فریضه شاید کردن- تنبیها علی صلاهٔ اللّیل. آنگه بیان وقت افطار کرد، گفت: ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیلِ، پس روزه تمام بداری تا به شب. و «الی» در برابر «من» انتهای غایت را باشد، کأنّه قال: من طلوع الفجر الی غروب الشّمس، از آنگاه که صبح صادق بر آید تا آنگاه که آفتاب فرو شود. عبد اللّه بن أوفی«۶» گفت: با رسول- علیه السّلام- بودم در بعضی سفرها، و رسول- علیه السّلام- روزه داشت. چون آفتاب فرو شد، مرا گفت: اجدح لی، برای من پاره‌ای پشت‌تر کن. من گفتم: یا رسول اللّه؟ لو امسیت، اگر صبر کنی«۷» تا شب در آید. رسول«۸» دگر باره گفت: اجدح لی. من گفتم: یا رسول اللّه انّ علینا نهارا، هنوز روز است. رسول- علیه السّلام- سیوم بار باز گفت. من آنچه فرمود بکردم. مرا گفت: ------------------------------ - (۱). دب: مانند. [.....] [اشاره] (۲). اساس به صورت «باریک» هم خوانده می‌شود. (۳). مب: دویم. (۴). همه نسخه بدلها: روشنایی. (۵). همه نسخه بدلها: بر. (۶). همه نسخه بدلها: عبد اللّه بن ابی اوفی. (۷). همه نسخه بدلها: توقّف کنی. (۸). همه نسخه بدلها علیه السّلام. صفحه : ۵۸ چون شب از اینکه جانب در آید و روز از آن جانب بشود و آفتاب فرو شود وقت روزه گشادن باشد، و شب عبارت است من غروب الشّمس الی طلوع الفجر الثّانی. وَ لا تُباشِرُوهُنَّ وَ أَنتُم عاکِفُونَ فِی المَساجِدِ، مجاهد در شاذّ خواند«۱»: فی المسجد. و عکوف و اعتکاف مقام باشد بر کاری، یقال: عکف علی کذا و اعتکف و عکف بالمکان اذا أقام به، قال اللّه تعالی: فَأَتَوا عَلی قَومٍ یَعکُفُونَ عَلی أَصنامٍ لَهُم«۲» ...، قال الفرزدق وصف القدور: تری حولهنّ المعتفین کأنّهم

علی صنم فی الجاهلیّهٔ عکّف و قال الطّرمّاح«۳»: فبات بنات اللّیل حولی عکّفا

عکوف البواکی بینهنّ صریع و در شرع مقام بود در بعضی مساجد برای عبادت، و نزدیک ما درست نباشد الّا به سه شرط: یکی آن که اعتکاف او در مسجدی بود از اینکه چهار مسجد: مسجد الحرام، یا مسجد رسول به مدینه، یا مسجد کوفه، یا مسجد بصره، چه اینکه مسجدها آن است که پیغامبر یا امام- علیهما السّلام- در او نماز آدینه کرده‌اند به جماعت. شرط دوم«۴» آن که: روزه دارد که اعتکاف به روزه درست باشد«۵». سیوم«۶» آن که: سه روز نیّت کند یا «۷» بیشتر که اعتکاف کمتر از سه روز نباشد. و واجب بود معتکف را که اجتناب کند از هر چه محرم اجتناب کند از زنان و طیب و ممارات و جدال. و در عمل«۸» او هفت چیز دیگر باشد که در احرام نبود: بیع و شرا نکند، و از مسجد بیرون نیاید الّا عند ضرورت، و در زیر سایه نرود«۹»، و در هیچ مسجد«۱۰» ننشیند جز آن مسجد به اختیار، و نماز نکند در مسجد دیگر الّا به«۱۱» مکّه که«۱۲» هر جا که خواهد نماز ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: گفت، مب: گفت که. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۸. (۳). همه نسخه بدلها: الاخر. (۴). مب: دویم. (۵). مج: نباشد. (۶). مج: سدام، مب، سیم. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب: تا. [.....] [اشاره] (۸). همه نسخه بدلها: در اعتکاف. (۹). همه نسخه بدلها به اختیار. (۱۰). مب نرود و. (۱۱). مب: در. (۱۲). مب در، وز، دب، آج، لب، فق به. صفحه : ۵۹ کند. و هر گه که«۱» روز مباشرت کند دو کفّارتش لازم آید: یکی برای اعتکاف، و یکی برای روزه. و اگر به شب کند یک کفّارت، و کفّارت او [۲۳۳- پ] کفّارت«۲» فطر«۳» روزه رمضان باشد. و چون معتکف بیمار شود، یا زن را حیض افتد، از مسجد بیرون آیند و چون نیک شوند با سر گیرند، اگر یک روز اعتکاف داشته باشد و اگر دو روز باشد بنا کنند«۴»- و شرح آن در کتب فقه مسطور است. علما خلاف کردند در اینکه مباشرت که معتکف را از آن نهی کردند، قومی گفتند: مراد مجامعت است، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و ضحّاک و ربیع«۵». قتاده و مقاتل و کلبی گفتند: آیت در جماعتی آمد که ایشان اعتکاف گرفتندی، چون ایشان را حاجت بودی، بیامدندی با زنان مقاربت کردندی و غسل بکردندی«۶» و با مسجد شدندی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از آن. إبن زید گفت: مراد به مباشرت جماع است و دون«۷» الجماع از لمس و قبله و انواع تلذّذ. امّا

جماع به اجماع اعتکاف را تباه کند«۸»، و مباشرت بدون الجماع بر دو ضرب است: یا غرض تلذّذ بوده یا نه، اگر«۹» غرض تلذّذ بود مکروه است عندنا و عند الشّافعی، و اعتکاف را تباه نکند عند اکثر الفقهاء، و بنزدیک مالک تباه کند. إبن جریج گفت: عطا را پرسیدم از اینکه مسأله، گفت: جماع تباه کند اعتکاف را، و ما دون الجماع مکروه است، و آنچه قصد او نه تلذّذ بود مباح است. سعید جبیر روایت کند از عبد اللّه عبّاس که رسول- علیه السّلام- گفت: معتکف از گناه معتکف است، تا معتکف باشد او را ثواب همه حسنات بنویسند. علیّ بن الحسین- علیهما السّلام- روایت کند از پدرش که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در عشر آخر ماه رمضان اعتکاف گیرد، همچنان باشد که دو حجّ و دو عمره کرده. ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها به. (۲). همه نسخه بدلها: مثل کفارت. (۳). همه نسخه بدلها: افطار. (۴). همه نسخه بدلها: کند. (۵). همه نسخه بدلها: ربیعه است. (۶). مب: نکردندی. (۷). همه نسخه بدلها: ما دون. (۸). همه نسخه بدلها عند اکثر الفقهاء و بنزدیک مالک تباه کند. (۹). همه نسخه بدلها: آنچه. [.....] [اشاره] صفحه : ۶۰ و گفتیم: که از شرط صحّت او«۱» روزه است، و اینکه مذهب اهل عراق است و مالک بن انس. شافعی گفت: بی روزه درست باشد، و حسن بصری گفت: اگر روزه شرط کند واجب شود، و اگر شرط نکند واجب نبود. و بنزدیک ما کمتر از سه روز نباشد و اهل مدینه هم چنین گفتند، و اهل عراق گفتند: هر«۲» مسجد که در او نماز جماعت کنند اعتکاف درست باشد، و مالک گفت: جز در مسجد آدینه شهر نشاید. و اهل عراق گفتند: زن«۳» در مسجد خانه خود شاید که اعتکاف گیرد، و مالک گفت: جز«۴» در مسجدی که نماز جماعت کنند نشاید. شافعی گفت: زن و بنده و مسافر هر کجا خواهند اعتکاف گیرند، و مالک گفت: کمتر از ده روز نشاید، و اهل عراق گفتند [که: یک] [اشاره]«۵» روز درست باشد. تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ، یعنی اینکه احکام که گفته شد در باب روزه و اعتکاف حدّهای خدای است. سدّی گفت: [شروط] [اشاره]«۶» اللّه. شهر بن حوشب گفت: فرائض اللّه. ضحّاک گفت: معصیة اللّه. و «حدّ» در لغت بر معانی آمد، حدّ منع بود، یقال: حدّه عن کذا [اذا منعه] [اشاره]«۷»، و «حدّ»، حدّ سرای بود. و «حدّ» فریضه‌ای باشد از فرایض خدای، و «حدّ» حدّ زانی باشد و جز او. و حدّ شمشیر تیزنای [او بود] [اشاره]«۸». و حدّ در خلق حدّت«۹» باشد، و حدّ فرق باشد میان دو چیز، و حدّ غایت چیز بود، و حدّ شراب حدّتش باشد، و احداد [المرأة] [اشاره]«۱۰» سوک داشتن زن بود بر شوهر«۱۱»، و تیز کردن«۱۲» کارد و شمشیر بود. و احداد نظر، تیز نگریستن باشد. و محادّت ممانعت و عصیان است، فی قوله: إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ«۱۳» ...، و حدید آهن بود، و حدّاد آهنگر بود و زندانبان، و منه المثل: تقیس الملائکة [۲۳۴- ر] بالحدّادین، و اصل اینکه همه راجع است با منع، قال الاعشی: ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: اعتکاف. (۲). همه نسخه بدلها: در هر. (۳). فق را. (۴). مج: چو. (۵). اساس، مج: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. (۱۰- ۸- ۷- ۶). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مج، وز: مدّت. (۱۱). همه نسخه بدلها: شوهرش. (۱۲). همه نسخه بدلها: و احداد تیز بکردن. (۱۳). سوره مجادله (۵۸) آیه ۵. صفحه : ۶۱ فقمنا و لمّا یصح دیکنا

الی جونة عند حدّادها ای صاحبها الّذی یحفظها، و قال النّابغة: الّا سلیمان اذ قال الملیک له

قم فی البریّة فاحددها عن الفند ای امنعها. و حدود کلمات که متکلّمان نهند از اینکه جاست، و برای آن گفتند که باید تا جامع و مانع بود و مطّرد و منعکس و شامل و کامل. «و حدود اللّه»، آن حدّهاست که خدای تعالی در شرع بزد تا از آن تعدّی نکنند بر تشبیه به حدود سرای. فَلا تَقْرَبُوها، گرد آن مگردی«۱» و پیرامن آن مشوی«۲»، یقال: قربت الشّیء اقربه قربانا و قربت منه اقرب قربا. کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ آیاتِهِ لِلنّاسِ، خدای- جلّ جلاله- چنین بیان کند آیتهایش برای مردمان. و مراد به آیات، ادلّه است که در شرع نصب کرد بر احکام از حلال و حرام، که امر و نهی به آن متعلّق است. لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ، تا«۳» متّقی شوند و اجتناب کنند از تعدّی آن.

قوله: وَ لا تَأْكُلُوا أَموالَكُم بَينَكُم بِالباطِلِ- الايـة. مقاتـل حيّان گفت و إبن السّائب كه: اينكه آيت در امرؤ القيس بن عابس الكنـدىّ آمـد و در عبـدان بن اشـوع، و آن بـود كه ايشـان پيش رسـول- عليه السّـلام- شدنـد به خصومت براى زمينى. چون به وقت سوگند رسيد، آن كه صاحب يد«۴» بود دست بداشت«۵» و اختيار«۶» سوگند خوردن نكرد«۷»، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد. در معنى آيت دو قول گفتنـد: يكى آن كه خـداى گفت: مالهايتان از ميان شـما«۸» به باطل مخورى از خيانت و رشوت و سرقت، يعنى مال يكديگر، چنان كه گفت: ------------------------------- - (۱). مب: مگرديد، فق: نگردى. (۲). مب: نرويد. (۳). مب: اما. (۴). آج: صاحب ملك. [.....] [اشاره] (۵). مج، وز: نداشت. (۶). همه نسخه بدلها: اجتناب. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بكرد. (۸). مب: در ميان خود. صفحه : ۶۲ وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَكُم«۱» ...، وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَكُم«۲» ...، اى بعضكم بعضا، خود را عيب مكنى و خود را مكشـى، يعنى يكـديگر را براى آن كه چون شـما در يـك ملّتى«۳» به حكم يك شخصـى«۴»، لقوله- عليه السّـلام: المؤمنـون كنفس واحـده. و قـولى ديگر اينكه است كه: مـال خـود به باطل مخورى، يعنى تلف مكنى به نـا واجب در شـرب خمر و معـازف و انواع قمـار و آنچه بـدين مانـد. باقر- عليه السّـلام- گفت: «بالباطل» اى باليمين الكاذبـة، به سوگنـد به دروغ، و اينكه قول مطابق قول اول است. صادق- عليه السّـلام- گفت: خداى تعالى دانست كه در اينكه امّت«۵» حاكمان باشند كه حكم به ناحق كنند، [خـداى تعالى] [اشاره]«۶» بنـدگان را نهى كرد از آن كه به حكـومت نزد ايشـان رونـد. و اصـل «باطـل» ذاهب و زايـل باشـد، يقـال: بطل«۷» الشّـىء بطلا و بطولا و بطلانا. وَ تُـدلُوا بِها إِلَى الحُكّامِ، و اصل «إدلاء» در رسن بود كه به چاه فرو گذارنـد«۸»، يقال: ادليت [الدّلو اذا] [اشاره]«۹» ارسلتها لتملأها، قال اللّه تعالى: فَأَدلى دَلوَهُ«۱۰» ...، و اصـل «إدلاء» از دلو است، و دلاها اذا اخرجها. آنگاه هر [إلقاء قولى] [اشاره]«۱۱» يـا فعلى را ادلاء گفتنـد، و آن را كه حجّت خود عرض كنـد، گوينـد: أدلى بحجّته، براى آن كه حجّت او دست آويز و متمسّك او باشد [بمثابت رسن] [اشاره]«۱۲»، قال الشّاعر: فقد جعلت اذا ما حاجتى عرضت«۱۳»

بباب دارك أدلوها بأقوام و يقال: دلا ركابه يدلوها اذا [ساقها سوقا] [اشاره]«۱۴» رفيقا، قال الرّاجز: يا من قد«۱۵» تدلوا المطىّ دلوا

و تمنع العين الرّقـاد الحلوا يعنى مالهايى كه شـما نتوانى بردن [و بخوردن] [اشاره]«۱۶» از آن مردمـان به دهن حاكمان باز منهى و به تحفـه ايشـان مكنى. ------------------------------- - (۱). سـوره حجرات (۴۹) آيه ۱۱. (۲). سوره نسـاء (۴) آيه ۲۹. (۳). مب، مر: ملّتيد. (۴). مب، مر: شخصيد. (۵). آج، لب، فق، مب: آيت. (۱۶- ۱۴- ۱۲- ۱۱- ۹- ۶). اساس: افتادگى دارد، با توجّه به مـج، و ديگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۷). لب، فق، مب، مر: يبطـل. (۸). همه نسـخه بـدلها، بجز دب: فروهلى. (۱۰). سوره يوسف (۱۲) آيه ۱۹. (۱۳). همه نسـخه بـدلها، بحز دب: نزلت. [.....] [اشاره] (۱۵). مـج، وز: قد يأتى: تب: يأتى قد. صـفحه : ۶۳ و نحويان در محلّ اينكه جمله خلاف كردنـد، بهرى گفتنـد: «واو» [عطف است] [اشاره]«۱»، [۲۳۴- پ] و محلّ جمله فعلى جزم است عطفا على قوله: وَ لا تَأْكُلُوا، چنان كه گويى: لا تأكل«۲» السّمك و تشرب اللّبن نهى باشد از هر دو بهرى دگر گفتند: محلّ او نصب است به اضـمار «أن»، و اينكه را «واو» جمع خوانند، چنان كه: لا تأكل السّمك و تشرب اللّبن، معنى آن است كه جمع مكن ميان هر دو، إمّا اينكه كن و إمّا آن، و مانند اينكه قول شاعر است: لا تنه عن خلق و تأتى مثله

عـار عليـك إذا فعلت عظيم. معنى آن بود كه: مال مردم به باطل مخورى، آنگه بر سـرى آنچه بتوانى«۳» به دهن حاكم«۴» باز نهى، يعنى جمع مكنى بر اينكه قول ميان اينكه دو خصـلت بد تا چنان نبود كه آن مثل: مع الحمّى دمّل و مع كفره قدرىّ. لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِن أَموالِ النّاسِ، اى قطعـة. و «فريق»، فعيل بود به معنى مفعول، يعنى آن پاره كه باز برنـد از مال و جدا كنند، و لفظ فريق و طايفه«۵» در مـال اسـتعمال كردن براى آن است كه مال عرب بيشتر اشتر و گوسـفند«۶» باشـد و چهـار پـا، و آن فرق و طوايف و قطع بود، بيانش

قوله- علیه السّلام:۷»۸» لو کـان لابن ادم وادیـان من مال لابتغی« الیهما ثالثا» و لا یملأ جوف إبن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب ، اگر آدمی را دو وادی مال باشد طلب سیوم«۹» کند، و اینکه معنی صورت نبندد«۱۰» الّا در چهار پای«۱۱»- چنان که گفتیم. بِالإِثمِ، اصل «إثم» در لغت تقصیر باشد، اعشی گفت در وصف شتری: جمالیّهٔ تغتلی بالرّداف

إذا کـذب الاثمـات الهجیرا [ای] [اشـاره]«۱۲» المقصّـــ رات. ---------------------------------- - (۱۲ - ۱). اسـاس: افتادگی دارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۲). مـج، مر: تاکلوا. (۳). همه نسـخه بدلها: نتوانی. (۴). دب: حکام، مب: حاکمان. (۵). مج: طائفی. (۶). همه نسـخه بدلها: گوسپند. (۷). وب، وز: لاـ تبغی. (۸). همه نسـخه بدلها بجز دب: ثالث. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۱۰). دب: متصوّر نبود، دیگر نسخه بدلها: مصوّر نبود. (۱۱). دب: چهار پایان. صفحه : ۶۴ آنگه تقصیر را در فرمان خدای تعالی و در نواهی او «إثم» خواندند. وَ أَنتُم تَعلَمُونَ، و شما دانی«۱»، یعنی شما دانی که مبطلی«۲» عبد اللّه عبّاس گفت: اینکه در حقّ مردی بود که بر«۳» او مـالی بود، و صاحب مال بیّنت نـدارد یا حاضـر نبود، او بیایـد بنزدیک حاکم«۴» سوگنـد بخورد و مال او ببرد«۵»، او دانـد که حرام می‌خورد. مجاهـد گفت: معنی آن است که خصـومت بر باطـل و ظلم مکنی«۶». کلبی گفت: معنی آن است که گواه دروغ بـدارد و مـال بسـتاند. قتاده گفت: معنی آن است که به حکم حاکم عنـد قیام بیّنت برای تو«۷» مـال حرام حلال مـدار که تو دانی که آن حرام است، و حکم حـاکم حرام، حلال نکنـد. شـریح قاضـی را چون تهمتی حاصـل شدی مرد«۸» را گفتی: یا هذا؟ پیش«۹» من چنین است که تو ظـالمی، و اگر شـرع مرا راه دادی حکم بکردمی«۱۰» برای تو، و لکن شرع فرمود مرا، و حکم من حرام بر تو حلال نکند. [ابو سلمه] [اشاره]«۱۱» روایت کرد از ابو هریره که رسول- علیه السّلام- گفت: ۱۲» انّما انا بشـر و لعلّ بعضـکم ان یکون ألحن بحجّته من بعض فأقضـی له فمن [قضیت] [اشاره]« له بشیء من حقّ أخیه فانّما اقطع له قطعهٔ من النّار، گفت: من آدمیم و باشد که بعضـی از شما حجّت خود بهتر عرض تواند کردن، هر کس که من برای او حکم کنم به چیزی از مال برادرش، آن پاره آتش است که برای او باز می‌برم. قوله: یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّهِ، مفسّران گفتند: آیت در معاذ جبل آمد و ثعلبهٔ بن غنم الانصاری» از رسول- علیه السّـلام- پرسـیدند که: یا رسول اللّه؟ اینکه هلال اوّل«۱۳» پدید آید باریک و صـئیل بود، آنگه می‌افزاید«۱۴» تـا تمـام شود. بـاز دگر بـاره می‌کاهـد تـا باریک ---------------------------------- - (۱). دب: می‌دانی. (۲). مـج، وز: مبطلید. [.....] [اشاره] (۳). دب: در او. (۴). همه نسـخه بدلها تا. (۵). مر: مال بستاند. (۶). لب، فق: می‌کنی. (۷). مب: خـود. (۸). مـج، وز: مردی. (۹). همه نسـخه بـدلها: گمان. (۱۰). همه نسـخه بـدلها: نکردمی. (۱۲- ۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۱۳). همه نسـخه بدلها: هلال ماه نو. (۱۴). مـج، وز، دب، آج، لب: می‌فزاید. صفحه : ۶۵ شود، اینکه چیست! حق تعالی اینکه آیت فرسـتاد و گفت: یا محمّـد؟ تو را می‌پرسـند از هلال. و «أهلّه» جمع هلال بود، ککساء و أکسیه و رداء و اردیه. و «هلال»، فعال است به معنی مفعول، کالحساب و الکتاب، و اصل او از إهلال بود و آن رفع صوت باشد، یعنی عند آن که او پدید آید مردم آواز بردارند [۲۳۵- ر] به تسبیح و تهلیل، یقال: اهلّ الهلال و استهلّ» ماه نو شد، و حقیقت اینکه است که عنـد طلوع او مردم آواز بردارنـد. و إهلال الصّبیّ» آواز کودک بود عند الولادهٔ. و إهلال آواز محرم بود به لبّیک در حجّ و عمره، قال الشّاعر: یهلّ بالفرقد رکبانها

کما یهلّ الرّاکب المعتمر و ماه را در شب اوّل و دوم«۱» هلال خوانند، و بهری دگر گفتند: تا سه شب، و اصـمعی گفت: تا آنگه که طوق دارد. بهری دگر گفتند: تا هفت شب«۲». از آن پس«۳» قمر خوانند او را، و چون تمام شود به شب چهاردهم یا سیزدهم آن را بـدر خواننـد، و دایره او را هاله خواننـد، و ماهتاب او را فخت خواننـد، و سایه او را سـمر خوانند، و حدیث شب را از اینکه جا سـمر خواننـد که ایشان به شب به روشـنای ماه«۴» بنشـینند و سـمر گوینـد. و زبرقـان نـامی است از نامهـای قمر. قُل هِیَ مَواقِیتُ لِلنّاسِ، تو

جواب ده ای محمّد و بگو که: آن مواقیت است که جمع میقات باشد و آن زمانی«۵» محدود«۶» مضروب بود«۷» برای مردمان تا به آن اوقات عبادات بدانند«۸» از حجّ و عمره و روزه و افطار و محلّ دیون، و عدّه زنان، و مشاهره مزدوران، و مدّت حیض حایض، و مدّت حمل ایشان«۹» و جز اینکه از آن که تعلّق به سال و ماه دارد، به خلاف حال آفتاب که بر یک حال است و زیادت و نقصان در او نمی‌آید. [قوله تعالی] [اشاره]: وَ لَیسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُیوتَ مِن ظُهُورِها، مفسّران گفتند: در جاهلیّت مرد چون احرام گرفتی به حجّ یا به عمره، از در سرای و خانه و خیمه ------------------------------ - (۱). مب: دویم. (۲). آج، لب، فق، مر را. (۳). آج، لب، فق، مر: پس القمر، مب: و بعد از آن. [.....] [اشاره] (۴). مب: ماهتاب. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: زمان. (۶). همه نسخه بدلها و. (۷). همه نسخه بدلها للنّاس. (۸). همه نسخه بدلها: عبادت کنند. (۹). همه نسخه بدلها: آبستنان. صفحه : ۶۶ در نرفتی، اگر از اهل مدر بودی- اعنی حضری«۱»- سوراخی در دیوار سرای کردی از پشت سرای، یا نردبانی بنهادی و از بام راه کردی«۲»، و اگر اهل و بر بودی- اعنی بدوی- از پس خیمه گذر کردی، و اینکه حکم احرام ایشان بودی در جاهلیّت، و گمان بردند که اینکه از جمله برّ است، الّا آنان که حمس بودند- و ایشان قریش بودند و کنانه و خزاعه و ثقیف و جشم«۳» و بنو عامر بن صعصعه و بنو نضر بن معاویه- و برای آن ایشان را حمس خواندند که در دین خود سخت بودند. و «حماسه» شدّت و شجاعت بود. چون اسلام در آمد هم اینکه قاعده بود، تا یک روز رسول- علیه السّلام- در سرای بعضی انصار«۴» شد، به در سرای مردی از جمله ایشان بر اثر رسول- علیه السّلام- در سرای، شد. پیغامبر- علیه السّلام- او را گفت: نه تو محرمی! گفت: بلی. گفت: چرا به«۵» سرای در آمدی! گفت: اقتدا به تو کردم. رسول- علیه السّلام- گفت: من از حمسم، مرا روا باشد. گفت: من نیز از حمسم«۶»، دین ما یکی است و من [به همه حال] [اشاره]«۷» به تو اقتدا کنم در کارها. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: برّ نه آن است که خانه‌ها را از پشت در شوند«۸». حمزه و کسائی و عاصم«۹» [به روایت] [اشاره]«۱۰» ابو بکر، و نافع به روایت قالون در همه قرآن «بیوت» خواندند به کسر «با» برای مجاورت « یا »، و باقی قرّاء به ضمّ «با» خواندند بر اصل«۱۱». وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی، آن وجوه که ذکر کرده شده است فی قوله: ------------------------------ - (۱). اساس در حاشیه به صورت «حفرمی» ضبط کرده است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مب: گرفتی. (۳). اساس: مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: طسم، با توجه به آج و منابع تفسیری و لغوی تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: انصاریان. (۵). همه نسخه بدلها در. (۶). آج و گفت: مب مرد گفت. (۱۰- ۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مج: بر شوند، مب: به اندرون روند. [.....] [اشاره] (۹). اساس: غامرو، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها یکی شد. (۱۱). اساس: برای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۶۷ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ«۱» اینکه جا محتمل باشد، وجهی ندار [د اعاده کردن] [اشاره]«۲». وَ أْتُوا الْبُیوتَ مِنْ أَبْوابِها، یعنی فی حال الاحرام. عبد اللّه عبّاس و براء بن عازب و قتاده و عطا گفتند«۳»: اینکه مثلی است که خدای تعالی زده، و معنی آن است که: ابواب برّ بشناسی و وجوه آن، تا از آن وجوه قصد آن کنی، و اینکه کنایت است و استعاره و حقیقت [نیست] [اشاره]«۴». [و جابر] [اشاره]«۵» روایت کرد از باقر- علیه السّلام- که او گفت مراد آن است که: تأتی الأمر من وجهه«۶»، کارها را روی بشناسی تا از روی کار در [او شوی نه] [اشاره]«۷» از پشتش، و ابو الجارود هم مانند اینکه روایت کرد از باقر- علیه السّلام. بهری دگر گفتند: «بیوت» کنایت است از زنان، برای آن که زنان«۸» را [۲۳۵- پ] خانه خوانند برای آن که ملازم خانه«۹» باشند، و معنی آن است که: مقاربت ایشان از آن وجه کنی که خدای فرمود فی قوله: فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیثُ أَمَرَکُمُ اللَّهُ«۱۰»، یعنی در مواقعه قصد ادبار ایشان مکنی، بل من ابوابها، ای من فروجها. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و از خدای بترسی و از معاصی او اجتناب کنی تا خویشتن از عقاب با پناه گرفته باشی. لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ، تا فلاح و ظفر یابی«۱۱». قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]

[اشاره]

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ (۱۹۰) وَ اقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم وَ أَخرِجُوهُم مِن حَیثُ أَخرَجُوکُم وَ الفِتنَهُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ وَ لا تُقاتِلُوهُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُم فِیهِ فَإِن قاتَلُوکُم فَاقتُلُوهُم کَذلِکَ جَزاءُ الکافِرِینَ (۱۹۱) فَإِنِ انتَهَوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۹۲) وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَوا فَلا عُدوانَ إِلاّ عَلَی الظّالِمِینَ (۱۹۳) الشَّهرُ الحَرامُ بِالشَّهرِ الحَرامِ وَ الحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ (۱۹۴) وَ أَنفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَهِ وَ أَحسِنُوا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۹۵)

[ترجمه]

کارزار کنید در راه خدا با آنان که با شما کارزار کنند، و بیداد مکنی که«۱۲» خدا دوست ندارد بیداد کاران را. ------------------------------ - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۷- ۵- ۴- ۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر که. (۶). مج: تأتی الوجه من امره. (۸). همه نسخه بدلها: زنان. (۹). فق: خوانه. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲. (۱۱). همه نسخه بدلها و فلاح ظفر باشد و بقا. (۱۲). مج، وز، آج، لب: بدرستی که. صفحه : ۶۸ و بکشی ایشان را هر کجا که کشان«۱» یابی، و برونشان کنی از آن جا که شما را برون کردند، و فتنه سخت‌تر است از کشتن، و کارزار«۲» مکنی با ایشان بنزدیک مسجد مکّه تا کارزار«۳» کنند شما را در آن جا، اگر کارزار«۴» کنند شما را، بکشید ایشان را همچنین باشد پاداشت«۵» کافران«۶». اگر باز ایستند«۷»، خدای آمرزنده و بخشاینده است. و کارزار«۸» کنی ایشان را«۹» تا نباشد فتنه‌ای«۱۰» و باشد دین مر خدای را اگر باز ایستند، عقاب و قتل نبود الّا بر بیداد کاران. ماه حرام به ماه حرام و حرمتها را برابری است، هر که ظلم کند بر شما شما نیز بکنی بر او بمانند آنچه کرده بود بر شما، و بترسی از خدای و بدانی که خدا با پرهیزگاران است. و هزینه کنید در راه خدای و میفگنی به دستهای خود«۱۱» در هلاک«۱۲»، و نکویی کنی که خدای دوست دارد نیکوکاران را. ربیع انس«۱۳» و عبد الرّحمن بن زید گفتند: اوّل آیتی که در قتال فرود آمد اینکه بود، اعنی قوله: وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم. چون اینکه آیت آمد، رسول ------------------------------ - (۱). کشان/ که شان، که ایشان. (۸- ۳- ۲). آج: کالزار. (۴). آج، لب: کالزار. [.....] [اشاره] (۵). مج، وز: پاداش. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: ناگرویدگان. (۷). مج، وز پس بدرستی که. (۹). مج، وز، آج، لب: کنی با ایشان. (۱۰). مج، وز، لب: نباشد با ایشان فتنه یعنی کفر. (۱۱). مج، وز، آج، لب: میفگنید خود را به دستهای شما. (۱۲). مج، وز، آج، لب و فتنه. (۱۳). همه نسخه بدلها: ربیع بن انس. صفحه : ۶۹ - علیه السّلام- قتال کرد با آنان که با او قتال کردندی، [و رها کرد] [اشاره]«۱» ی آنان را که با او قتال نکردندی تا آنگه که«۲» اینکه آیت فرود آمد که: وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّهً کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّهً«۳» ...، اینکه آیت [منسوخ شد] [اشاره]«۴» بدان. و معنی وَ لا تَعتَدُوا، بر اینکه قول آن باشد که: ابتدا مکنی به قتال آن کس که با شما قتال نکند، و ناگاه به سر«۵» ایشان [مشوی پیش] [اشاره]«۶» از آن که ایشان را با اسلام دعوت کنی. و بعضی دگر از مفسّران گفتند: آیت محکم است و از احکام او هیچ منسوخ [نیست، و آن که] [اشاره]«۷» خدای تعالی گوید در اینکه آیت: کارزار کنی با آنان که با شما کارزار کنند، منع نکند از وجوب قتال آنان که با ما قتال [۲۳۶- ر] نکنند، برای آن که اینکه دلیل الخطاب باشد، و آن معتمد نیست- چنان که بیان کردیم. امّا قوله: وَ لا تَعتَدُوا، بر اینکه قول آن است که: تعدّی مکنی«۸» از آنچه مشروع است در باب جهاد، و زنان و کودکان و پیران ضعیف را مکشی، و آن را که به صلح دست به شما دهد و دست به شما دراز کند«۹»، که اگر نه چنین کنی تعدّی کرده باشی، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و مجاهد. یحیی بن عامر گفت: به عمر عبد العزیز نوشتم و سؤال کردم او را از اینکه آیت، او بنوشت در جواب که: نهی«۱۰» از زنان و کودکان است و

آنان که حرب نکنند با مسلمانان از جمله کافران. حسن بصری گفت: وَ لا تَعتَدُوا، مراد نهی از جمله قبایح و منهیّات است. بهری دگر گفتند: «اعتدا» ترک قتال است، یعنی قتال کنی که اگر نکنی معتدی و ظالم باشی. بریده أسلمیّ روایت کند که: چون رسول- صلّی اللّه علیه و اله- سریّتی را به غزای فرستادی، بر ایشان امیری کردی و او را وصیّت کردی به تقوا و ترسکاری«۱۱» در«۱۲» خاصّه -------------------------------- - (۷- ۴- ۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: تا آن که. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۶. (۵). دب: بسر. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: پس. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: مکنید. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها: دراز نکند. (۱۰). آج، لب، فق، مب آیت. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و به رستگاری. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: و در. صفحه : ۷۰ نفس خود و در زیر دستان خود، و گفتی: غزا کنی به نام خدا در راه خدای، و کارزار«۱» کنی با کافران به خدا«۲» و غلوّ مکنی، و از حدّ شرع مگذری، و غدر مکنی، و مثله مکنی، و کودکان را مکشی. عطاء بن ابی رباح روایت کند که: چون ابو بکر [الصّدّیق] [اشاره]«۳» یزید بن ابی سفیان را به عمل شام فرستاد، به تشییع او بیرون آمد. یزید سوار بود، و ابو بکر پیاده با او می‌رفت و او را وصایت می‌کرد، یزید گفت: یا خلیفهٔ رسول اللّه؟ یا بر نشین، یا من نیز پیاده شوم، گفت: من بر ننشینم و تو پیاده نشوی، من اینکه گامها در سبیل خدای بر می‌دارم، تو را وصایت می‌کنم به وصایایی باید که نگاه داری. در اینکه راه که می‌روی صومعه‌هاست، و جماعتی در آن جا خود را محبوس کرده دعوی می‌کنند که برای خدای می‌کنیم، ایشان را رها کن با«۴» آنچه در آنند. و از ایشان بگذری جماعتی را بینی میان سرباز تراشیده و مویهای دراز باز گذاشته، با ایشان شمشیر زن بر آن جا که از سرباز تراشیده‌اند. آنگه نگر تا هیچ زن را و کودک را و پیر و ضعیف را نکشی، و هیچ درخت نبری، و هیچ درخت خرما تباه نکنی و بنه سوزی«۵»، و هیچ گاو و گوسپند«۶» را نکشی«۷» مگر برای خوردن، و هیچ آبادانی بیران«۸» نکنی. کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس که گفت: اینکه آیت در صلح حدیبیّه آمد، و از«۹» آن بود که چون رسول- علیه السّلام- از مدینه بیرون آمد تا عمره‌ای آرد و با رسول- علیه السّلام- هزار و چهار صد مرد بودند. چون رسول- علیه السّلام- به حدیبیّه رسید، مشرکان بیامدند و او«۱۰» را منع کردند و رها نکردند«۱۱» که در مکّه شود«۱۲». رسول- علیه السّلام- هدیی که داشت آن جا بکشت، و آن«۱۳» سال صلحی بکردند و -------------------------------- - (۱). لب: کالزار. (۲). همه نسخه بدلها: و به خدای. (۳). اساس: مخدوش است، مب: ابو بکر بن ابی قحافه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب: در. (۵). کذا در اساس: بنه سوزی/ بنسوزی، لب: نسوزی. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: گوسفند. (۷). مج: بنه کشی/ بنکشی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: ویران. (۹). همه نسخه بدلها: و آن. (۱۰). همه نسخه بدلها: و رسول. [.....] [اشاره] (۱۱). مب: و نگذاشتند. (۱۲). مب: رود. (۱۳). آج، لب، فق، مب: اینکه. صفحه : ۷۱ صلح نامه بنوشتند«۱» به خطّ امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- چنان که طرفی برفت، و قرار دادند که آن سال باز گردد تا«۲» دگر سال قریش مکّه را رها کنند«۳» و بروند، و سه روز مکّه رسول را باشد تا در آید و حجّ کند و هدی بکشد، و آنچه خواهد به جای آورد و باز گردد. چون سال دیگر در آمد، رسول- علیه السّلام- برخاست با صحابه و لشکر تا به مکّه رود، اندیشه می‌کرد که نبادا«۴» که وفا نکنند قریش به عهدی که کرده‌اند و با ایشان قتال باید کردن، و رسول- علیه السّلام- قتال ایشان را کاره می‌بود در ماه حرام [در زمین حرم] [اشاره]«۵»، [۲۳۶- پ] خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنند با آنان که با ایشان قتال کنند، و اگر چه در حرم باشد. آنگه گفت: وَ لا تَعتَدُوا، شما اعتدا مکنی، یعنی ابتدا مکنی به قتال«۶»، اگر ایشان ابتدا«۷» کنند شما نیز قتال کنی. و «قتل»، تخریب بنیت حیات باشد بأیّ«۸» وجه کان، و «مقاتله»، مجادله و مقاساهٔ غیری باشد برای طلب قتل او. و مراد به سبیل خدای، دین خداست. و گفته‌اند: مراد جهاد است. و «اعتدا» مجاوزهٔ الحدّ باشد، افتعال بود من عدا طوره اذا تجاوز حدّه. و محبّت از خدای تعالی ما را اراده خیر و نفع و ثواب ما باشد، برای آن که اجتماع او با کراهت محال است، جز آن است که در محبّت مستمرّ است که مضاف از مفعول به بیفگنند و مضاف الیه به جای او بنهند، و در ارادت اینکه استمرار نیست، یقول«۹»: احبّ زیدا، و لا یقول«۱۰»

ارید زیدا، انّما یقال«۱۱»: ارید خیره و نفعه و«۱۲» امرا یتعلّق به. [قوله تعالی] [اشاره]«۱۳»: وَ اقْتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفْتُمُوهُم، ای وجدتموهم، بکشی ایشان را ---------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: نوشتند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: و. (۳). مج، وز: بپردازند، فق، مر: بردارند، مب، بگذارند. (۴). آج، لب، فق، مب: مبادا. (۱۳- ۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق، مر که. (۷). فق، مر: قتال. (۸). مب: به هر. (۹). مج، وز: تقول. (۱۰). همه نسخه بدلها: تقول. (۱۱). همه نسخه بدلها: یقولون. [.....] [اشاره] (۱۲). همه نسخه بدلها: او. صفحه : ۷۲ هر کجا یابی«۱». و اصل کلمه حذق و بصارت باشد در کار«۲»، یقال: رجل ثقف لقف«۳» اذا کان حاذقا فی الحرب بصیرا بمواضعها جیّد الحذر«۴» فیه، چون کارزار«۵» و علم آن و مواضع حذر و مقاتل دشمن نیک شناسد او را چنین گویند، و معنی آن است که: هر کجا تمکین یابی و به مقاتل ایشان راه بری. و گفته‌اند: الثّقف الظّفر بالعدوّ، کما قال«۶» تعالی: فَإِمّا تَثْقَفَنَّهُم فِی الحَربِ«۷» ...، ای تظفرنّ بهم. و ثقاف گویند آن آهنی را که کمان و نیزه به آن راست کنند، و ثقّاف گویند او را که نیزه کژ«۸» شده را راست کند، و همچنین مثقّف، و بر سبیل تشبیه مؤدّب را مثقّف گویند، برای آن که بی ادب کژی کند، مؤدّب او را راست کند. وَ أَخرِجُوهُم مِن حَیثُ أَخرَجُوکُم، و ایشان را بیرون کنی از آن که جا شما را بیرون کردند، یعنی مکّه. و مراد به «فتنه»، در آیت شرک است و کفر، گفت: کفر بتر و سخت‌تر از قتل است. اگر ایشان در زمین حرم در ماه حرام بر کفر اصرار می‌کنند و ایشان محرم، از شما چرا روا نبود که ایشان را بکشی در ماه حرام در زمین حرم و شما محرم! کسائی گفت: «فتنه» اینکه جا عذاب است، و ایشان را عادت بودی که چون مسلمانی را بگرفتندی عذاب کردندی او را، خدای تعالی گفت: آنچه ایشان می‌کنند بتراست و سخت‌تر. وَ لا تُقاتِلُوهُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ حَتّی یُقاتِلُوکُم فِیهِ فَإِن قاتَلُوکُم، جمله قرّاء در اینکه هر سه موضع به «الف» خوانند مگر حمزه و کسائی که ایشان بی «الف» خوانند [از قتل] [اشاره]«۹». و اوّل از مقاتله بود و در شاذ طلحة بن مصرّف و یحیی بن وثّاب و اعمش و عیسی بن عمر موافق حمزه و کسائی خوانند«۱۰». ---------------------------------- - (۱). دب: باشد. (۲). همه نسخه بدلها: کارزار. (۳). چاپ شعرانی (۲/ ۹۱): تقیف لقیف. (۴). مج، وز: الحذق. (۵). لب: کالزار. (۶). آج، لب، مر اللّه (۷). سوره انفال (۸) آیه ۵۷. (۸). مج، وز، آج: کج. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). مر: باشند، دیگر نسخه بدلها: باشد. صفحه : ۷۳ بعضی مفسّران گفتند: اینکه لفظ که در او نهی است از قتال ایشان بنزدیک مسجد الحرام پیش از آن که ایشان ابتدا کنند منسوخ است بقوله: وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَةٌ«۱»، اینکه قول قتاده است و ربیع، و مقاتل حیّان گفت، قوله: وَ اقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم، فی الحلّ و الحرم«۲» اینکه منسوخ است بقوله: وَ لا تُقاتِلُوهُم«۳» فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم«۵». بعضی دگر مفسّران گفتند: آیت محکم است، و معنی و حکم«۶» بر جای خود است، و نشاید ابتدا کردن به قتال در حرم و نه در ماه حرام، الّا عند الضّرورة، و ضرورت آن بود که ایشان ابتدا کنند، چون آغاز کردند [۲۳۷- ر] قتال ایشان واجب شد. کَذلِکَ جَزاءُ الکافِرِینَ، پاداشت کافران چنین بود. فَإِنِ انتَهَوا، اگر ایشان از قتل و قتال باز ایستند«۷»، خدای تعالی غفور و رحیم است، بدیع نبود از او که ایشان را بیامرزد چون ایمان آورده باشند و توبه کرده. و «انتهاء» مطاوع نهی باشد، یقال: نهیته فانتهی، کما یقال: زجرته فانزجر. و انفعال بنای مطاوع«۸» باشد، یقال: فعلته فانفعل، قیاسی مطّرد. و «غفور»، بنای مبالغت است، و هر بنا که معدول بود از اصل خود وضع قیاس برای«۹» مبالغت بود. وَ قاتِلُوهُم حَتّی لا تَکُونَ فِتنَةٌ، و کارزار«۱۰» کنی«۱۱» با ایشان تا فتنه نباشد. «کان» تامّه است، یعنی تا کفر در جهان بنماند، و مراد به «فتنه» کفر است. و آیت در حقّ مشرکان است، و از مشرک«۱۲» باز نگردید«۱۳» الّا به اسلام یا «۱۴» قتل، چه حکم او به خلاف حکم اهل ذمّت است که از ایشان جزیه قبول کنند. ---------------------------------- - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳. (۲). فق، مب، مر: و الحرام. (۳). اساس، مج، وز، لب، فق، مب: تقتلوهم، به قیاس با نسخه مب، و ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. [.....] [اشاره] (۴). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۵. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: معنی محکم. (۷). مج، وز، آج، لب: بازاستند. (۸). چاپ شعرانی (۲/ ۹۲) فعل. (۹). آج، لب،

فق، مب، مر: بر آن. (۱۰). لب: کالزار. (۱۱). مب، مر: کنید. (۱۲). چاپ شعرانی (۲/ ۹۳): شرک. (۱۳). همه نسخه بدلها: نگردند. (۱۴). مب به. صفحه : ۷۴ مفضّل بن سلمه گفت: حکمت در اینکه آن است که اهل کتاب کتابی منزل دارند از خدای تعالی، حق تعالی فرمود که: ایشان را مهلت ده که باشد که ایشان«۱» نظر کنند، و با کتاب«۲» خود رجوع کنند، و انصافی بدهند و ایمان آرند. و امّا در حقّ مشرک عابد«۳» وثن امید نیست، پس در امهال ایشان وجهی نیست، از ایشان راضی مشو«۴» جز به ایمان یا قتل. و «کان» چون تامّه باشد به معنی وجد و حدث باشد، ای [حتّی لا] [اشاره]«۵» یوجد کفر و یکون الدّین للّه، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است«۶» و ربیع و إبن زید و روایت از باقر- علیه السّلام. و اصل «فتنه» اختبار بود، یقال: فتنته بکذا اذا جرّبته«۷» به. و برای آن «کفر» را «فتنه» خواند که مؤدّی است به اهلاک، چنان که فتنه مؤدّی بود به اهلاک«۸». و دین خدای را باشد. در «دین» دو قول گفتند، یکی ملّت و طلب«۹» اسلام من قوله: إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الإِسلامُ«۱۰» ...، و یکی اذعان و گردن نهادن حق را، من قول الاعشی: هودان«۱۱» الرّباب اذکر هوالدّ

ین دراکا بغزوة و صیال و اقسام و معانی و وجوه دین به تمامی گفته شد«۱۲»، فی قوله: مالِكِ«۱۳» وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ. (۹). همه نسخه بدلها: طریقه. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. (۱۱). لب، فق، مب، مر: کان. (۱۲). همه نسخه بدلها: شده است. (۱۳). اساس، مج، وز، دب، فق، مب، مر: ملک، به قیاس با نسخه لب و با توجّه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۴). سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۴. دیگر نسخه بدلها و عبارت تصحیح شد. (۱۵). اساس: فیها، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت تصحیح شد. صفحه : ۷۵ به ذلّی ذلیل، یعنی امّا به طوع ایمان آرند و به آن عزیز شوند، و امّا«۱» از بیم تیغ اظهار ایمان کنند به رغم و مذلّت. فَإِنِ انتَهَوا، اگر باز ایستند از قتل و کفر و عناد. فَلا عُدوانَ، ای [لا سبیل] [اشاره]«۲» و لا حجّة، اینکه قول عبد اللّه عبّاس است، گفت نظیره قوله. أَيَّمَا الأَجَلَينِ قَضَيتُ فَلا عُدوانَ عَلَيَّ«۳» ...، ای لا [سبیل علیّ] [اشاره]«۴» و قیل معناه: لا حرج علیّ، و اصل «عدوان» ظلم بود- چنان که گفتیم- قال اللّه تعالی: وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الإِثمِ وَ العُدوانِ«۵» ...، و مراد در آیت قتل است، و آن قتل برایشان به جزای عدوان و ظلم ایشان بود. آنگه جز [ارابه لفظ] [اشاره]«۶» مجزی برخواند برای ازدواج«۷» را، چنان که طریقت ایشان است، قال عمرو بن شأس الاسدیّ: [جزینا ذوی العدوان بالامس فرضهم] [اشاره]«۸»

[۷۳۲- پ] قصاصا سواء حذوک النّعل بالنّعل و مراد به ظالم«۹» کافر محارب است اینکه جایگاه، پس معنی آیت اینکه است که گفتیم، نه آن که امری کرد به ظلم یا اباحتی کرد ظلم را. قوله: الشَّهرُ الحَرامُ بِالشَّهرِ الحَرامِ، بدان که ماه حرام در سال«۱۰» چهار است چنان که حق تعالی گفت: مِنها أَربَعَةٌ حُرُمٌ«۱۱» ...، واحد فرد [و هو رجب] [اشاره]«۱۲» و ثلاثة سرد، ای متتابعة«۱۳»، یکی فرد است و آن رجب است و سه متتابع، و آن ذو القعده و ذو الحجّه و محرّم است. و برای آنش حرام خواندند که حرام بود برایشان قتال کردن در اینکه ماهها تا اگر مرد، مقاتل پدر و برادر را دیدی رها کردی و نکشتی او را، پس برای حرمت ماه راه، حرام خواندند او را، و مراد به اینکه ماه در آیت ذو القعده است که -------------------------------- - (۱). اساس: یا ، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد. (۸- ۶- ۴- ۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [....] [اشاره] (۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۸. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۷). همه نسخه بدلها: ازدواج لفظ. (۹). همه نسخه بدلها: ظلم. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: سالی. (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۶. (۱۲). اساس: ناخواناست، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). مج، وز: متابعی. صفحه : ۷۶ رسول را- علیه السّلام- از حدیبیه«۱» عام الصدّ ذو القعده باز گردانیدند. و اینکه ماه را برای آن ذو القعده خواندند لقعودهم فیه عن«۲» القتال، که ایشان در اینکه ماه از کارزار«۳» فرو نشستندی. امّا در معنی آیت دو قول گفتند، یکی آن که: چون رسول- علیه السّلام- عام الحدیبیه باز گردید«۴» و در مکّه نشد، و صلحی رفت

میان ایشان و قراری که رسول- علیه السّلام- دگر سال باز آید و ایشان از مکّه بروند«۵»، و صحابه رسول در مکّه آیند با سلاحها در نیام و برهنه نکنند. چون سال دیگر آمد، رسول- علیه السّلام- برخاست و در مکّه رفت و طواف کرد و ارکان حج بگذارد، و آن ذو القعده بود که بیرون آمد از مدینه سنه سبع، و آن سال که او را منع کردند هم ذو القعده بود سنه ست از هجرت، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: اینکه ماه دخول به بدل آن ماه منع است، و هر دو در ماه حرام«۶» بود. قولی دگر آن است در معنی آیت که: قتال الشَّهرُ الحَرامُ بِالشَّهرِ الحَرامِ، ای بقتال الشّهر الحرام، یعنی اینکه قتال که شما را گمان است که با ایشان باید کردن، به عوض آن قتال است که ایشان با شما کنند. اگر ایشان حلال«۷» می‌دارند و روا می‌دارند که در ماه حرام با شما قتال کنند، شما نیز روا داری، که الشّرّ بالشّرّ و البادی اظلم«۸»، [معنی آیت] [اشاره]«۹»، معنی آیت«۱۰» مثل باشد، و بر هر دو وجه در آیت مضاف محذوف بود و مضاف الیه به جای او نهاده. قول اوّل را تقدیر اینکه بود که: دخول الشّهر بمنع«۱۱» الشّهر، علی تقدیر: دخولکم [مکّة] [اشاره]«۱۲» فی الشّهر الحرام بمنعهم«۱۳» ایّاکم عن دخولها فی الشّهر الحرام. و وجه دوم«۱۴» را تقدیر چنین باشد [۲۳۸- ر] که: قتال الشّهر الحرام، ای قتالکم ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: عام الحدیبیه. (۱۲- ۲). همه نسخه بدلها: من. (۳). لب: کالزار. (۴). دب: نگردید. (۵). مج، وز: برون بروند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: محرّم. [.....] [اشاره] (۷). مر: بحلال. (۸). آج، لب، فق، مب، مر و الحدید بالحدید یفلح. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: اینکه. (۱۱). مج، وز: یمنع. (۱۳). مج، وز: یمنعکم. (۱۴). مب، مر: دویم. صفحه : ۷۷ ایّاهم فی الشّهر الحرام بقتالهم ایّاکم فی الشّهر الحرام، تا معنی آیت مستقیم شود، یعنی اینکه دخول به بدل آن منع، و اینکه قتال در برابر آن قتال. وَ الحُرُماتُ، جمع حرمة باشد کظلمة و ظلمات و حجرة و حجرات، و برای آن به جمع گفت که سه حرمت است، و اقلّ جمع بر مذهب درست سه بود: یکی حرمت ماه، یکی حرمت حرم، یکی حرمت احرام«۱». و قصاص و مقاصّت به معنی مساوات و مقابله بود، و اصل آن اتّباع اثر بود، یعنی دنبال آن داری که با او آن کنی که او کرده باشد. فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم، هر که بر شما ظلم کند. فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم، بر او همچنان ظلم که او کرده باشد بکنی. و ظاهر چنان می‌نماید که در آیت امر است به ظلم، و لکن مراد مقابله«۲» و مجازات است. و آنچه دوم«۳» باشد بر سبیل جزاء، آن را ظلم نخوانند مگر بر سبیل مجاز و ازدواج، و مانند اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار است، قال اللّه تعالی: وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثلُها«۴». و دوم«۵» سیّئه نباشد، چه جزاء بدی، بد«۶» نباشد، دگر قوله تعالی: وَ إِن عاقَبتُم فَعاقِبُوا بِمِثلِ ما عُوقِبتُم بِهِ«۷». و آنچه اوّل ایشان کرده باشند عقاب نباشد، عقاب اینکه فعل باشد که اینان به جزای آن کرده باشند، و لکن بر سبیل ازدواج با«۸» کلام جفت شود، و چنان که عمرو بن کلثوم گفت: الا لا یجهلن«۹» احد علینا

فنجهل فوق جهل الجاهلینا یعنی جزای جهل دهیم، برای آن که هیچ عاقل به جهل فخر نکند. وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ، و از خدای بترسی و بدانی که او با متّقیان است به معنی نصرت. و معنی «مع» مصاحبت باشد، یعنی نصرت خدای با ------------------------------ - (۱). مر قوله. (۲). اساس: به صورت «مقاتله» هم خوانده می‌شود. (۵- ۳). مر: دویم. (۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. (۶). مر: بدی. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶. (۸). دب: تا. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها بجز لب: یجهلین. صفحه : ۷۸ متّقیان است به یک جا. وَ أَنفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ، امر است از خدای تعالی جمله مکلّفان را به انفاق مال، و در عموم اینکه، داخل زکات و صدقه [و انواع] [اشاره]«۱» برّ و نفقه باشد آن کس که نفقه‌یش«۲» بر او واجب بود. و سبیل خدای، طاعت اوست از باب حجّ و جهاد، و در [عموم] [اشاره]«۳» آیت داخل بود هر چه از باب خیر بود از عمارت مساجد و پل و رباط و اصلاح راهها و معاونت مساکین و [شفقت] [اشاره]«۴» بر یتیمان. و «انفاق»، در لغت اخراج الشّیء عن الملک باشد، و «نفوق» خروج باشد- و اینکه را شرح داده‌ایم. وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَةِ، «القاء» نقل چیزی باشد با جهت سفل«۵»، چنان که طرح، یقال: القی

علیه«۶» مسئلة کما یقال: [طرح علیه] [اشاره]«۷» مسئلة. و در معنی او چند قول گفتند، بهری گفتند: معنی آن است که لا تأخذوا فی ذلک و لا تبدؤوا«۸» به، و هر کس [که او ابتدا] [اشاره]«۹» کند به کاری او را گویند: القی یده فیه، چنان که لبید گفت: حتّی اذا ألقت یدا فی کافر

و أجنّ [عورات الثّغور ظلامها] [اشاره]«۱۰» ای بدأت فی المغیب. مبرّد گفت: کنایت کرد به دست، که بعضی از جمله است از جمله تن. و «با» زاید است، [معنی آن است که: و لا تلقوا انفسکم] [اشاره]«۱۱» [۲۳۸- پ] [اشاره]، خود را در هلاک میفگنی، چنان که گفت: بِما قَدَّمَت یَداکَ«۱۲» ...، و: فَبِما«۱۳» تَنبُتُ بِالدُّهنِ«۱۶» ...، و قول شاعر: و لقد ملأت علی نصیب جلده

بمساءة انّ الصّدیق یعاتب ------------------------------- - (۱۱- ۱۰- ۹- ۷- ۴- ۳- ۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نفقهاش. (۵). مج، مب، مر: اسفل. (۶). فق: الیه. (۸). مج، وز: تبتدءوا، آج، لب، فق، مب: تبدءونه. (۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰. (۱۳). متن آیه قرآن: فبما. (۱۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰. (۱۵). همه نسخه بدلها: با مثال آیت آورد و هو. (۱۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۰. صفحه : ۷۹ ای مساءة، و گفت: عرب اینکه لفظ در شرّبه کار دارند. وجهی دیگر در «با» آن است که ردّ او کرد با معنی در اصل، برای آن که جمله افعال متعدّیه از قتل و ضرب و قطع همه مضمّن«۱» است به «با» در معنی، برای آن که معنی اینکه است که: اوقعت به الضّرب«۲» و القتل و القطع. وجهی دگر در آیت آن است که: مفعول به«۳» بیفگند، و «با» آلت راست، چنان که: فعلت بیدی و اخذت بیدی و مشیت برجلی، و معنی آن است که: و لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التّهلکة. علما در معنی او خلاف کردند، بهری گفتند: به بخل، یعنی خویشتن به هلاک مکنی«۴» به آن که به مال بخل کنی، برای آن که در مقدّمه ذکر نفقه مال رفته است که در بخل و امساک هلاک است در دین و دنیا، امّا دین«۵»: منع زکات و حجّ«۶» و نفقات واجب در اینکه باب‌اند، و امّا در باب دنیا: بخیل را همه جهان دشمن باشند، نبینی که شاعر چگونه می‌گوید: اللّؤم داء دویّ«۷» یقتلون به

لا یقتلون بداء غیره ابدا از آن که به منع قری و طعام دشمن اندوخته آید، پس مؤدّی بود آن با قتل ایشان. و اینکه قول حذیفه و حسن و قتاده و عکرمه و عطا و ضحّاک و إبن کیسان است. عبد اللّه عبّاس و سدّی گفتند: معنی آن است که مگو که مرا چیزی نیست، یعنی خود را و نام خود را نیست مکنی«۸». مجاهد گفت: معنی آن است امساک مکنی از نفقه ترس درویشی را. حسن گفت: ایشان امساک کردندی در«۹» سفرهای خطرناک برای جمع مال«۱۰»، حق تعالی آن هر دو نهی کرد به اینکه آیت. ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مر: متضمّن. (۲). فق: الضّراب. (۳). لب: مفعول. [.....] [اشاره] (۴). مب: میفگنید. (۵). آج، لب، فق، مب: امّا در اینکه. (۶). همه نسخه بدلها و جهاد. (۷). اساس: داء لوبر، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مج، وز: می‌کنی، مب: مکنید. (۹). همه نسخه بدلها: و. (۱۰). همه نسخه بدلها را. صفحه : ۸۰ ابو صالح گفت از عبد اللّه عبّاس که: آیت عام الحدیبیه آمد در حقّ قومی که رسول- علیه السّلام- ایشان را حجّ فرمود، ایشان گفتند: ما چیزی نداریم تا برگ خود بسازیم و کس ما را نفقه نکند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. حسن علی ابو طالب«۱» روایت کند و ابو الدّرداء و ابو هریره و ابو امامه و عبد اللّه عمر«۲» و جابر عبد اللّه انصاری و عمران بن [الحصین] [اشاره]«۳» از رسول- علیه السّلام- که گفت: آن کس که درمی در خانه خود نشسته در سبیل خدای خرج کند، یعنی حجّ یا [جهاد را] [اشاره]«۴»، به هر درمی هفتصد«۵» بنویسند. و آن که به نفس خود بیرون شود و مال خرج کند، به هر درمی هفتصد«۶» هزار [درمش] [اشاره]«۷» بنویسند، و ذلک قوله تعالی: وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ«۸». عکرمه گفت: معنی وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَةِ، آن است که: وَ لا

تَيَمَّمُوا الخَبِيثَ مِنهُ تُنفِقُون«۹» ...، يعنى نفقه از وجهى حلال كنى. زيد بن اسلم گفت: آيت در جماعتى آمد كه ايشان به جهاد رفتندى بى برگى و سازى، يا «۱۰» در راه منقطع شدندى و يا «۱۱» بر ديگران و بال شدندى، حق تعالى ايشان را از آن نهى كرد و گفت: چون مال ندارى كه نفقه كنى، خويشتن«۱۲» در هلاك ميفگنى. بهرى دگر [۲۳۹- ر] گفتند: خود را در هلاك ميفگنى به اسراف در نفقه و صدقه. صادق- عليه السّلام- گفت: اگر مردى هر چه دارد به يك بار در صدقه و نفقه خرج كند، او محسّن و موفّق«۱۳» نباشد لقوله: وَ لا تُلقُوا بِأَيدِيكُم إِلَى التَّهلُكَةِ. بهرى دگر از مفسّران گفتند: مراد آن است كه خويشتن«۱۴» در هلاك ميفگنى به ترك جهاد، -------------------------------- - (۴- ۱). دب: حسن بن على عليهما السّلام، آج: حسن بن على ابو طالب، عليهما السّلام. (۲). اساس و ديگر نسخه بدلها عبد اللّه عمرو، كه در اساس كلمه خط خوردگى دارد. (۷- ۳). اساس: افتادگى دارد، با توجّه به مج و ديگر بدلها افزوده شد. (۶- ۵). مج، وز: هفصد. (۸). سوره بقره (۲) آيه ۲۶۱. (۹). سوره بقره (۲) آيه ۲۶۷. (۱۰). همه نسخه بدلها: يا . [.....] [اشاره] (۱۱). همه نسخه بدلها: و امّا. (۱۲). آج، مب: خود را. (۱۳). آج، فق، مب: موافق. (۱۴). مب، مر را. صفحه : ۸۱ براى آن كه چون تن در جهاد ندهيد«۱» كفّار مستولى شوند، و چون مستولى شوند مسلمانان را هلاك كنند، همچنان باشد كه آن هلاك، ايشان به سر خود آورده به دست خود. اسلم بن عمران گويد: به غزاى قسطنطيّة«۲» بودم، و امير اهل مصر عقبة بن عامر الجهنىّ بود- صاحب رسول اللّه«۳»، و امير اهل شام فضالة بن عبيد بود- صاحب رسول اللّه، و امير جمله لشكر عبد الرّحمن خالد وليد«۴» بود. روميان بيامدند و مصاف بركشيدند و پشت به ديوار مدينه روم باز نهادند، و مسلمانان در برابر ايشان دو صف بركشيدند. سوارى از لشكر مسلمانان بيرون آمد و بر«۵» لشكر روم حمله برد، و صف«۶» ايشان«۷» بردريد، آنگه بر جاى خود آمد و بايستاد، مردمان گفتند: سبحان اللّه القى بيده الى التّهلكة. ابو ايّوب انصارى- رحمة اللّه عليه- گفت: شما اينكه آيت را تأويل چنين مى‌كنى«۸»! مردى را كه حمله چنين برد و قتالى چنين كرد و طلب شهادت كرد او را مى‌گوى«۹» خود را در هلاك افگند؟ ما به دانيم«۱۰»، تفسير اينكه آيت«۱۱» در ما فرود آمد كه انصاريانيم. چون خداى تعالى دين مسلمانى عزيز كرد، و رسول- عليه السّلام- ممكّن«۱۲» شد، با يكديگر گفتيم در سرّ: تا«۱۳» چند از اينكه جهاد و مشقّت خواهيم ديدن؟ اسبابها ما مختل شد، مصلحت در آن باشد كه روزى چند با سر املاك و اسباب شويم، و عمارتى كنيم املاك را، خداى تعالى اينكه آيت فرستاد«۱۴» كه: وَ لا تُلقُوا بِأَيدِيكُم إِلَى التَّهلُكَةِ، بترك الجهاد و الاقامة فى الاهل. آنگه إبن ابو عمران گفت: لا جرم ابو ايّوب چندان«۱۵» مداومت كرد بر جهاد كه او را -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها ندهند. (۲). همه نسخه بدلها بجز مج: قسطنطنيه. (۳). همه نسخه بدلها: رسول- صلّى اللّه عليه و آله. (۴). مب: عبد الرّحمن بن خالد وليد. (۵). آج، لب، مب، مر: در. (۶). مب لشكر. (۷). آج، لب، فق، مر را. (۸). دب: كنى، آج، لب، فق: مكنى، مب، مر: مكنيد. (۹). مب، مر: مى‌گوييد. (۱۰). لب، مب، مر: بدانيم، مب: به بدانيم. [.....] [اشاره] (۱۱). دب اينكه آيت، آج، لب، فق كه اينكه آيت. (۱۲). مب: متمكّن. (۱۳). مج، وز: ماتا. (۱۴). مب قوله تعالى. (۱۵). دب: چنان. صفحه : ۸۲ بكشتند«۱»، و در قسطنطيّة«۲» دفنش كردند، و گور او آن جاست. عبد اللّه عبّاس گفت به روايت ابو الجوزاء كه: مراد آن است كه خويشتن در عذاب خداى ميفگنى به ترك جهاد، دليلش قوله تعالى: إِلّا تَنفِرُوا يُعَذِّبكُم عَذاباً أَلِيماً«۳». انس مالك روايت كرد از رسول- صلّى اللّه عليه و آله- كه گفت: سه چيز از اصل ايمان است: باز ايستادن«۴» از گوينده لا اله الّا اللّه، و تكفير [اونا] [اشاره]«۵» كردن به عملى كه بكند از گناه، و جهاد پيوسته داشتن تا آنگه كه آخر امّت من با دجّال جهاد كنند، و«۶» ايمان داشتن به قضا و قدر خداى. ابو هريره روايت كند كه رسول- عليه السّلام- گفت: هر كه بميرد و غزا نكند و با خود [انديشه] [اشاره]«۷» و تدبير غزا نكند، مات على شعبة من النفاق ، بر شاخ«۸» نفاق ميرد. ابو هريره و سفيان گفتند: آن كس باشد كه [به تنهاى] [اشاره]«۹» حمله برد بر لشكرى بسيار. محمّد بن سيرين و عبيدة السّلمانى گفتند: مراد نوميدى است از رحمت خداى. ابو [قلابه گفت] [اشاره]«۱۰»: مردى باشد كه گناهى بكند، آنگه گويد: مرا توبت نيست، دست در ميان دارد و گناه مى‌كند، نوميد از«۱۱» رحمت خداى تعالى. يمان بن رباب و مفضّل بن

سلمه گفتند: عرب آن کس«۱۲» را که تن به هلاک«۱۳» فرو نهد و از نجات نومید شود، گویند: [ألقی بیده] [اشاره]«۱۴»، [۲۳۹-پ] الی التّهلکهٔ. یکی از براء بن عازب پرسید که: نه مراد به اینکه آیت آن کس است که تنها بر لشکری عظیم حمله برد! گفت: نه، مراد مردی است که گناهی بکند با خود فرو ---------------------------------- - (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مر آن جا بکشتند، چاپ شعرانی (۲/ ۹۷) تا در آن جا کشته شد. (۲). وز، دب، لب، مل: قسطنطنیه، آج: قسطنطیه، فق مر: قسطنطنیه. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۹. (۴). وز، آج، لب، فق: استادن. (۱۴- ۱۰- ۹- ۷- ۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس: «ما» (بدون نقطه)، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب: شاخی از، دیگر نسخه بدلها: شاخی. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق: نومید شده از. (۱۲). آج، لب، فق: عربان کسی. [.....] [اشاره] (۱۳). مج، وز: بهلکه، آج، لب، فق، مب: به هلاکت. صفحه : ۸۳ نهد«۱» که مرا از اینکه گناه توبه نیست، از رحمت خدای نومید شود گناه می‌کند و اصرار می‌نماید. راوی خبر گوید که: حبیب بن الحارث بنزدیک رسول آمد، گفت: یا رسول اللّه؟ إنّی رجل معراض للذّنوب«۲»، من مردی‌ام که تعرّض گناه بسیار کنم، مرا تدبیر چیست! گفت: توبه کن. گفت: یا رسول اللّه؟ توبه می‌کنم، و با سر گناه می‌شوم. گفت: پس از آن با سر توبه شو. گفت: یا رسول اللّه؟ پس گناه من بسیار شود«۳». گفت: یا حبیب؟ عفو خدای از گناه تو بیشتر است. فضیل عیاض گفت معنی آیت آن است که: خود را در هلاک میفکنی به گمان بد که به خدای بری«۴»، نبینی در عقب اینکه گفت: وَ أَحسِنُوا، و مراد آن که: و أحسنوا الظّنّ باللّه انّ اللّه یحب المحسنین الظّنّ به. اسماعیل بن علی برادر زاده دعبل شاعر گفت: در نزدیک حسن هانی شدیم در بیماری که او را بود به عیادت، او را گفتیم: یا با علی؟ تو در اوّل روزی از روزهای آخرت، و آخر روزی از روزهای دنیا، توبه بکن. گفت: اسندونی، مرا باز نشانی، او را باز نشاندند. گفت: حدّثنی حمّاد بن سلمه عن یزید الرّقاشیّ عن انس بن مالک، عن النّبی- صلّی اللّه علیه و آله- انّه قال: جعلت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی أ ترانی لا اکون منهم ! پیغامبر- علیه السّلام- گفت: من شفاعت خود برای اهل کبایر امّت نهاده‌ام، گمان بری که من از ایشان نیم«۵» ۶» «و کان أحسننا ظنّا باللّه« ، از ما«۷» همه او به خدای نیکو گمان‌تر«۸» بود. انس گفت: رسول- علیه السّلام- گفت: ۹»۱۰»۱۱» لا یموتنّ احدکم الّا و هو یحسن الظّن« باللّه انّ حسن« الظّنّ باللّه ثمن« الجنّهٔ، گفت: نباید«۱۲» که مرگ به یکی از شما آید و«۱۳» او به ---------------------------------- - (۱). فق: با خود گوید، مب: با خود اندیشه کند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: الذّنوب. (۳). مج: شو. (۴). مب: برید: آج: که خدای را بری. (۵). مج، وز، دب، آج، لب: نه‌ام. (۶). همه نسخه بدلها: باللّه ظنّا. (۷). در مج، وز، دب: از هما. (۸). مج: نیکو گماتر. (۹). آج، لب، فق، مب: بالظن. (۱۰). لب، فق، مب: احسن (۱۱). مج: ثمنا. (۱۲). آج، لب، فق: نباداد، مب، مر: مبادا. (۱۳). مج از [.....] [اشاره] صفحه : ۸۴ خدای نیکو گمان نباشد، که گمان نیکو به خدای- جلّ جلاله- بهای بهشت است. هم او روایت«۱» کند که فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را به دوزخ برند، چون او را سوی«۲» دوزخ می‌برند، سر بر دارد و گوید: بار خدایا؟ گمان من به تو نه اینکه بود«۳»، حق تعالی گوید«۴»، بنده من گمان تو به من چه بود! گوید: آن که«۵» مرا بیامرزی و عفو کنی، حق تعالی گوید: عفوت«۶» کردم، به بهشتش برید«۷». و اگر آیت حمل کنند«۸» بر عموم تا همه معانی داخل بود تحت آن اولیتر، چه تنافیی نیست از میان اینکه معانی. و «تهلکه» تفعله باشد من الهلاک. و گفته‌اند: سبب هلاک بود، و «هلاک» ضیاع بود. و گفته‌اند: «تهلکه» آن چیزی است که«۹» عاقبت او به هلاک انجامد. و «احسان»، ایصال هر نفعی بود حسن به غیری«۱۰»، و نه هر که او فعلی«۱۱» حسن بکند او را محسن«۱۲» خوانند، برای آن که خدای تعالی کفّار را عقاب کند و از او حسن است، و نگویند که محسن است بر«۱۳» کافر، یا احسان می‌کند با او. عکرمه گفت معنی آن است که: أحسنوا الظّنّ باللّه فی الخلف و العوض«۱۴»، گمان به خدای تعالی نیکو بری که آنچه شما نفقه کنی عوض باز دهد. إبن زید گفت: أنفقوا بدءا«۱۵» و أحسنوا عودا«۱۶» [۲۴۰-ر] [اشاره]، به اوّل نفقه کنی و آنچه دوم بار کنی از باب احسان باشد. و گفته‌اند: معنی آن است که واسطه کار نگاه داری که بین - ---------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: انس روایت. (۲). آج، لب، فق، مر: بسوی. (۳). مج، وز:

من به اینکه بود، مر: من به تو اینکه بود، مر: من به تو آن بود، مب: خدایا به تو گمان اینکه نبود. (۴). همه نسخه بدلها: می گوید. (۵). مب مرا به دوزخ نفرستی و. (۶). دب، مب، مر: عفو. (۷). مب: برند. (۸). فق، مر: آیت را حمل کنند، دب: آیت حمل کنی. (۹). همه نسخه بدلها: آن باشد که. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نفعی حسن به غیری باشد. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فعل. (۱۲). اساس: بکند احسانش، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: با. (۱۶- ۱۴). همه نسخه بدلها گفت. [.....] [اشاره] (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب: بدا، مر: بدوا. صفحه : ۸۵ الاسراف و التّقصیر است«۱».

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳]

[اشاره]

وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ لِلّهِ فَإِن أُحصِرتُم فَمَا استَيسَرَ مِنَ الهَديِ وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَكُم حَتّى يَبلُغَ الهَديُ مَحِلَّهُ فَمَن كانَ مِنكُم مَرِيضاً أَو بِهِ أَذىً مِن رَأسِهِ فَفِديَةٌ مِن صِيامٍ أَو صَدَقَةٍ أَو نُسُكٍ فَإِذا أَمِنتُم فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَةِ إِلَى الحَجِّ فَمَا استَيسَرَ مِنَ الهَديِ فَمَن لَم يَجِد فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِي الحَجِّ وَ سَبعَةٍ إِذا رَجَعتُم تِلكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَن لَم يَكُن أَهلُهُ حاضِرِي المَسجِدِ الحَرامِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ (۱۹۶) الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُوماتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الحَجِّ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَيرٍ يَعلَمهُ اللّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزّادِ التَّقوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الأَلبابِ (۱۹۷) لَيسَ عَلَيكُم جُناحٌ أَن تَبتَغُوا فَضلاً مِن رَبِّكُم فَإِذا أَفَضتُم مِن عَرَفاتٍ فَاذكُرُوا اللّهَ عِندَ المَشعَرِ الحَرامِ وَ اذكُرُوهُ كَما هَداكُم وَ إِن كُنتُم مِن قَبلِهِ لَمِنَ الضّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِن حَيثُ أَفاضَ النّاسُ وَ استَغفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) فَإِذا قَضَيتُم مَناسِكَكُم فَاذكُرُوا اللّهَ كَذِكرِكُم آباءَكُم أَو أَشَدَّ ذِكراً فَمِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنيا وَ ما لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ (۲۰۰) وَ مِنهُم مَن يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنيا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ (۲۰۱) أُولئِكَ لَهُم نَصِيبٌ مِمّا كَسَبُوا وَ اللّهُ سَرِيعُ الحِسابِ (۲۰۲) وَ اذكُرُوا اللّهَ فِي أَيّامٍ مَعدُوداتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَومَينِ فَلا إِثمَ عَلَيهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثمَ عَلَيهِ لِمَنِ اتَّقى وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّكُم إِلَيهِ تُحشَرُونَ (۲۰۳)

[ترجمه]

تمام بکنی«۲» حجّ و عمره خدای را، اگر باز دارند شما را«۳» آنچه میسّر شود از هدی، و متراشی سرهایتان تا برسد هدی به جای خود، هر که باشد از شما بیمار یا باشد به او رنجی از سرش فدای از روزه یا صدقه‌ای یا چیزی که بکشد چون ایمن شوی هر که تمتّع کند به عمره را«۴» حجّ آنچه خوار شود از هدی«۵» هر که نیابد، روزه سه روز در حجّ و هفت روز چون بازآیی آن ده روز تمام باشد، اینکه آن راست که نباشد اهلش«۶» حاضران مسجد حرام«۷»، و بترسی از خدا و بدانید که خدای سخت عقوبت است. حجّ ماههای دانسته است هر که اندازد در آن حجّ را جماع نیست«۸» و نه فاسق شدن و نه سوگند خوردن«۹» در حجّ، و آنچه کنی از نیکی آن را خدای می‌داند، و زاد برگیرید که بهترین زاد پرهیزگاری باشد، و بترسید از من ای خداوندان عقلها. ----------------------------------- (۱). وز قوله عزّ و جلّ، دیگر نسخه بدلها قوله تعالی. (۲). وز: بکنید. (۳). وز و یا . (۴). مج: برای. (۵). مج: هدیه. (۶). مج، وز، لب، فق: اهل آن. (۷). مج، وز، آج، لب، فق: مکّه. (۸). مج، وز، آج، لب و فحش. (۹). مج، وز، آج، لب، فق به خدای. صفحه : ۸۶ نیست بر شما بزه‌ی«۱» که طلب کنید نعمتی از خدایتان چون بیایی«۲» از عرفات یاد کنی خدای را بنزدیک مشعر حرام، و یاد کنید او را چنان که شما را راه داد«۳»، و اگر چه«۴» بودید پیش«۵» آن از گمراهان. پس بیایی از آن جا که بیایند مردمان و آمرزش خواهید از خدا که خدای آمرزنده و بخشاینده است. [۲۴۰- پ] [اشاره] چون بگزاری ارکان حجّتان، یاد کنید خدای را چون یاد کردنتان«۶» پدرانتان«۷» را یا «۸» سخت‌تر یاد کردن، از مردم«۹» کس هست که می گوید«۱۰»:

بار خـدایا بده ما را در دنیا، و نباشد او را در آخرت از«۱۱» نصیبی«۱۲». و از ایشان کس هست که می گوید«۱۳»: خدای ما«۱۴» بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی، و نگهـدار ما را از عذاب آتش«۱۵». ایشان آنانند که باشد ایشان را بهره از آنچه اندوخته باشند، و خدا«۱۶» زود شمار است. یاد کنید خدای را در روزهای شمرده، هر که تعجیل کند در دو روز، بزه نیست بر او، و هر که - ------------------------------ - (۱). بزه‌ی/ بزه‌ای، مـج، وز، لب، فق: بزه. (۲). مج، ور: بیایید. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: راه نمود شـما را. (۴). و اگر چـه، ترجمه «ان» است که ان مخففه از ثقیله است و ظـاهرا به معنی: «بـدرستی که» یـا «همانـا» ست. [.....] [اشاره] (۵). چاپ شعرانی (۲/ ۱۰۰) از. (۶). مـج، وز، آج، لب، فق: یاد کردیتان. (۷). آج، لب، فق: پدران ایشان. (۸). مـج: و، وز: تا. (۹). آج، لب، فق: مردمـان، مـج: پس از مردمان. (۱۳- ۱۰). مـج، وز، آج، لب، فق: هستند که گویند. (۱۱). نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). مج و بهره. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فلق: بار خدایا. (۱۵). مج، وز، آج، لب، فق: دوزخ. (۱۶). مج: خدای تعالی. صفحه : ۸۷ باز«۱» پس استد«۲» نیست بزه بر او و آن را که ترسد، و بترسید از خدای و بدانید که با او برند شما را جمع کرده«۳». قوله تعالی: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ، إبن ابی اسحاق در شاذّ «حجّ»«۴» خوانـد به کسـر «حا» در جمله قرآن، و اینکه لغت تمیم است، و قیس عیلان و طلحـهٔ بن مصرّف اینکه جا و در آل عمران به کسـر خواندنـد و در باقی قرآن به فتـح. و ابو جعفر و حمزه و کسائی و عاصم به روایت حفص در آل عمران به کسـر خواندنـد و در همه قرآن به فتـح، و جمله قرّاء در همه قرآن به فتح «حا»«۵» خوانند، و آن«۶» لغت اهـل حجـاز است. کسائی گفت: هر«۷» دو لغت است و میانشـان فرقی نیست، کرطـل و رطل و کسـر البیت و کسـره. ابو معاذ گفت: «حجّ» به فتح مصدر باشد و به کسـر اسم، چنان که قسم و قسم، و سـقی و سقی، و شرب و شرب، و در مصحف عبد اللّه چنین است که: و أتمّوا الحـجّ و العمرهٔ الی البیت للّه«۸»، و شـعبی خواند: و أتمّوا الحجّ و العمرهٔ للّه، به رفع «عمره» علی الابتداء. بدان که «حجّ» در لغت قصد باشد، و در شـرع قصدی باشد مخصوص در وقتی مخصوص به جای مخصوص بر ادای مناسـکی مشـروع، و اینکه از جمله اسماء مخصوصه«۹» است، و از«۱۰» میان مسـلمانان خلافی نیست در وجوب حجّ، امّا در وجوب عمره خلاف کردند: مذهب ما و مذهب شافعی بر قول جدید«۱۱» او، و«۱۲» سفیان ثوری [۲۴۱- ر] و«۱۳» سفیان عیینه و احمد و اسحاق و عطا و قتاده آن است که واجب است، و در صـحابه مـذهب ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: از. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: ایستد. (۳). مـج، وز، آج، لب، فق، مب، مر اینکه هشت آیت است. [.....] [اشاره] (۴). مب: بحج. (۵). کذا: در اساس و دب، دیگر نسـخه بدلها عبارت: «و جمله قرّاء در همه قرآن به فتح «حا» را ندارند. (۶). وز، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۷). همه نسـخه بدلها: اینکه. (۸). مـج، وز، دب، مـب: الی بیت اللّه. (۹). مـج، وز: مخصوص. (۱۰). فـق، مب: و در. (۱۱). همه نسخه بدلها: حدیث. (۱۲). مر حدیث. (۱۳). همه نسخه بدلها قرّاء. صفحه : ۸۸ امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- است و عبد اللّه عبّاس و زید بن ثابت. و قومی گفتنـد: سنّت است، و آن مذهب اهل عراق است و مالک بن انس و ابو ثور، و یک قول شافعی در قدیم، پس از آن باز آمـد و اینان بنا بر قراءت شعبی کردنـد که به رفع خوانـد، دلیل بر صـحّت مذهب درست قراءت عامّه«۱» است: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ، امر کرد«۲» به عمره همچنان که به حـجّ و امر از خدای تعالی دلیل ایجاب کند تا دلیل برخاسـتن«۳» که مراد ندب است. دلیل دیگر، اجماع اهل البیت و نیز اجماع صـحابه- که کس بر اینان که گفتیم منکر نیست. دگر خبر جابر که گفت، از رسول- علیه السّـلام- پرسیدم حدیث عمره و گفتم«۴»: یا رسول اللّه؟ أبی شـیخ کبیر، پدرم«۵» سـخت پیر است، حجّ و عمره نتواند کردن، گفت: حجّ عنه و اعتمر، تو از او حجّ و عمره بکن، یعنی به نیابت او. و ابو السق«۶» گوید: نزدیک رسول- علیه السّلام- آمدم به عرفه، او را گفتم: مرا عملی آموز که بـدان از عـذاب برهم، گفت: نماز فریضه به پای دار، و زکات مال بـده، و حجّ و عمره بکن، و ماه رمضان روزه‌دار. «عمره» را در میان فرایض بر شـمرد. و شـقیق بن عبد اللّه روایت کند که، رسول- علیه السّـلام- گفت: متابعت کنی از میان حجّ و عمره، که آن درویشـی و گناه چنان ببرد که کوره خبث از آهن و زر و سیم ببرد، و حجّ [مبرور را] [اشاره]«۷» هیچ ثواب نبود بدون بهشت، و عبد اللّه عبّاس«۸» گفت: و اللّه که عمره مقارن حجّ است در کتاب خدای، و اینکه آیت بخواند. عبد اللّه عمر گفت:

هیچ کس از خلقان خدای نباشد که نه بر او حجّ و عمره است. مسروق گفت: ما«۹» را در کتاب نماز فرمودند«۱۰» و زکات«۱۱» و حجّ و عمره«۱۲» از حجّ ------------------------------- - (۲). مج، وز: کرده، آج، لب، فق، مب، مر: کردند. (۳). دب: برخیزد. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: گفت. (۵). همه نسخه بدلها مردی. [.....] [اشاره] (۶- ۱). کذا: در اساس، مج، وز: ابو المشتق، دب: ابو الشفق، آج، لب، فق: ابو الشقیق، مب: ابو الشعیی، مر: ابو الشفیق. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مب: عبد اللّه مسعود. (۹). دب، مج، وز، هما، دیگر نسخه بدلها: همانا. (۱۰). مج، وز: فرموده‌اند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرمود. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب: در زکات. (۱۲). همه نسخه بدلها و عمره. صفحه : ۸۹ بمثابت زکات است از نماز«۱». مردی از سعید جبیر پرسید که: عمره فریضه است یا سنّت! گفت: فریضه است. مرد«۲» گفت: شعبی می‌گوید که: عمره سنّت است، گفت: شعبی دروغ می‌گوید و اینکه آیت بخواند- و اخبار در اینکه معنی بسیار است. مفسّران در اتمام حج و عمره خلاف کردند، عبد اللّه عبّاس و علقمه و ابراهیم و مجاهد گفتند: اتمام او آن است که جمله ارکان و فرایض و مناسک او به جای آرد به شرایط و حقوقش از فرایض و سنن. سعید جبیر و عطا«۳» و سدّی گفتند: چون شروع کردند در او، اتمام واجب باشد از آن که شروع ملزم بود بنزدیک [بعضی از فقها] [اشاره]«۴». طاووس گفت: اتمام ایشان افراد بود، یک از یک جدا دارد«۵». مردی بنزدیک امیر المؤمنین علی«۶» آمد و گفت: چه معنی دارد وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ لِلّهِ! گفت: آن که احرام از خانه خود فرا گیری«۷»، و همانا اینکه مرد را [خانه از پس] [اشاره]«۸» مواقیت بوده باشد برای آن که بنزدیک اهل البیت پیش از میقات احرام نشاید گرفتن، و اگر بگیرد«۹» مجزی نبود چون به میقات خود رسد احرام با سر باید گرفتن. قتاده گفت: اتمام عمره آن بود که [نه در ماههای] [اشاره]«۱۰»، [۲۴۱- پ] حجّ آری، چه اگر«۱۱» در ماه حجّ آرد آن خود تمتّع بود او را هدی واجب باشد، و اینکه مذهب ماست چنان که بعضی شرح داده شود«۱۲»- ان شاء اللّه. بدان که حجّ سه گونه است: تمتّع و افراد و قران. امّا تمتّع فرض آن کس باشد ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: ایمان. (۲). همه نسخه بدلها: مردی. (۳). اساس: افتادگی دارد، با قلمی و دیگر ضبط کلمه «عکرمه» است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰- ۸- ۴). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب: دارند. (۶). دب، فق علی، مب علی بن ابی طالب- علیه السّلام، مر علی- علیه السّلام. (۷). مج، وز: هاگیری، مب: خود بگیرد، مر: خود گیرید. [.....] [اشاره] (۹). مج، وز، بکرد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گیرد. (۱۱). آج، لب، فق: اگر چه. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: شد. صفحه : ۹۰ که از حاضران مسجد الحرام نباشد، و افراد و قران فرض آن کس باشد که از حاضران مسجد الحرام باشد، و حدّ او آن بود که از خانه او تا به مسجد الحرام بیشتر از دوازده میل نباشد از چهار جانب. امّا حجّ- علی اختلاف انواعها-«۱» مشتمل است بر: فریضه و سنّت. و فریضه بر دو ضرب است: رکن است، و جز رکن. امّا ارکان متمتّع ده است: نیّت است، و احرام از میقات خود در وقت خود، و طواف عمره، و سعی بین الصّفا و المروه برای عمره، و نیّت حجّ و احرام به حجّ و وقوف به عرفات، و وقوف به مشعر، و طواف زیارت- یعنی طواف حجّ- و سعی برای حجّ. و آنچه نه رکن است هشت چیز است: لبّیک چهار گانه با تمکین، و دو رکعت نماز طواف عمره است، و تقصیر است پس از سعی عمره، و لبّیک زدن بنزدیک احرام به حجّ یا آنچه قایم بود مقام آن، و هدی است یا آنچه قایم بود مقام آن [از] [اشاره]«۲» روزه چون عاجز باشد، و دو رکعت طواف حجّ و طواف النّساء، و دو رکعت آن. و فرق از میان قارن و مفرد آن است که قارن هدی با خود دارد و مفرد ندارد. و آنچه سنّت است آواز برداشتن است به لبّیک، و استلام«۳» ارکان، و به منا رفتن، و سنگ انداختن است، و سر تراشیدن یا تقصیر کردن، و قربان کردن آن را که متمتّع نباشد، چه اگر متمتّع بود هدیش واجب باشد. و «عمره» در لغت زیارت بود و در شرع همچنین، الّا آن است که زیارت خانه کعبه است برای [ادای] [اشاره]«۴» مناسکی مخصوص. و واجبات عمره آن است که گفتیم، و فقها گفتند: افراد آن بود که حجّ بکند و فارغ شود و آنگه عمره مبتوله- یعنی بریده«۵» مستأنف- بیارد. و قران آن بود که جمع کند از میان حجّ و عمره، و اینکه مذهب -------------

------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: انواعه. (۴- ۲). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: استسـلام. (۵). دب، لـب، فـق، مـب: مر: برهـد. صـفحه : ۹۱ ابـو حنیفـه اسـت و اصـحابش، و افراد مـذهب شـافعی است و اصحابش. قوله: فَإِن أُحصِرتُم، علما در معنی «احصار» خلاف کردند، بهری گفتند: احصار آن باشد که به مانعی از راه باز افتد، و باز ماند از«۱» آن که افعال حجّ به جای آرد از خوف و بیماری و دشـمن و جراحت و کسر و نفاد نفقه، و بماندن راحله، و هر چه منع و عذر باشد، چون [چنین] [اشاره]«۲» باشد او هدی خود بفرسـتد به دست آنان که شوند«۳»، و او بر احرام می‌باشـد تا آنگه که هدی [آن جا] [اشاره]«۴» بکشـند. چون هدی کشته باشند«۵» او حلال شود از احرام، و اینکه قول نخعی است و حسن و مجاهـد و عطا و قتاده و عروهٔ بن زبیر و مقاتل و کلبی، و مـذهب اهل عراق است. بهری دگر گفتند: احصار آن بود که دشـمنی قاهر او را باز دارد از بنی آدم، امّا مرض و سایر اعـذار داخل نبود در اینکه باب، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و عبد اللّه عمر و سـعید مسیّب و سـعید جبیر و شـهر بن حوشب و مـذهب شافعی است و اهل مـدینه. امّا من حیث [۲۴۲- ر] اللّغهٔ فرقی باشد میان حصـر و احصـر، حصر اذا حبس، و المحصور، المحبوس بمرض او عذر، و احصر اذا جعل بحیث یمتنع من السّیر، و یصیر معرضا للحبس، کقولهم: أقبره و قبره، فـأقبره جعله ذا قبر و بنی له قبرا، و قبره دفنه. و چنـان که در لغت فرق است بنزدیـک مـا فرق است میـان آن که به منع بیماری ممنوع شود، و میان آن که دشمن منع کند او را. اگر منع از جهت بیماری باشد، حکم او آن است که هدی«۶» به مکّه فرستد، و او بر احرام می‌باشـد، و اجتناب کنـد از هر چه محرم را اجتناب بایـد کردن تا آنگه که«۷» هـدی به جای خود رسـد، و جای او منا باشد که روز عید و ایّام تشریق آن جا هدی کشند«۸». و اگر احرام به عمره دارد محلّ او مکّه باشد بفناء الکعبهٔ، چون هدی به جای«۹» خود رسد او تقصیر بکنـد و حلال شود از هر چه احرام گرفته بود از آن، الّا زنـان که زن -------------------------------- - (۱). مج: الا. (۴- ۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۳). مب: روند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته باشد. (۶). همه نسخه بدلها که دارد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آنکه. (۸). لب: می‌کشند. [.....] [اشاره] (۹). لب: بجانب. صفحه : ۹۲ حلال نباشد او را الّا که طواف النّساء بکند یا «۱» بفرماید تا بکنند. و بر او باشد که بر دگر سال به حجّ رود اگر حـجّ واجب باشد. و اگر«۲» سـنّت باشـد مسـتحب بود او را که دگر سـال برود، اگر بهتر شود و از قفـای ایشان برود«۳» و از دو موقف یکی در یابـد- اعنی موقف عرفـات یا مشعـر- حجّش تمام بود، و بر دگر سال حجّش نبایـد کردن، و اگر هر دو موقف فایت شده باشد، حجّش درست نبود، سال آینده حجّ باید کردن او را، و اگر هدی با خود ندارد بهایش بفرستد تا آن جا بخرند و بکشند، و او چنـان کنـد کـه گفـتیم. و اگر محصـور معتمر«۴» باشـد هـم اینکه کنـد که گفـتیم، و چـون در دگر مـاه شـود عنـد زوال [منع] [اشاره]«۵» عمره از سـر باید گرفتن. امّا آن که او را دشـمنی قاهر باز دارد، او را مصدود خوانند لقوله تعالی: وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ«۶» ...، چنان که رسول را- علیه السّلام- باز داشتند از مکّه«۷» عام الحدیبیه«۸»، چون چنین باشد هدی«۹» [هم] [اشاره]«۱۰» بر جای خود بکشد، اعنی آن جا که رسیده باشد و او را منع کرده باشند و از احرام حلال شود، همه چیزش حلال باشد- زن«۱۱» و جز آن، و بر دگر سال حـجّ بکند چنان که بگفتیم، همان نوع حجّ که در او شـروع کرده بود اگر قارن بود و اگر متمتّع. و اصل «حصـر» منع باشد، و «حصر» احتباس البطن بود، و «حصر» آن باشد که زبانش در بندد در وقت سخن گفتن، و «حصور» آن بود که گرد زنان نگردد«۱۲» صیانت را«۱۳». و «فـا» برای جواب شـرط آمـد، و محـلّ «ما» رفع است، و در کلام حـذفی است و تقـدیر اینکه است که: فعلیه ما استیسـر من الهـدی. و استیسـر و تیسّـر به یک معنی باشد آنچه ------------------------------- - (۱). مج، وز، فق: تا. (۲). مج، وز حجت، مب حج، مر چه. (۳). همه نسخه بدلها بجز مب: بشود. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: معمر. (۱۰- ۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد، فق شود. (۶). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۷). مب در. (۸). دب، لب، مر: الحدیبه. (۹). مب را. (۱۱). همه نسـخه بدلها: او را زن. (۱۲). مـج، وز: زنا نگردد/ زنان نگردد. (۱۳). چاپ شعرانی (۲/ ۱۰۴) فَمَا استَیسَرَ مِنَ الهَدیِ صفحه : ۹۳ خوار باشد بر او، یعنی آنچه به دست آید، کما قال تعالی: فَاقرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنهُ«۱» ...، در معنی او خلاف

کردند، بهری گفتند: گوسفندی«۲» بود، و [هو قول علی«۳»] [اشاره]«۴»- علیه السّلام- و إبن عبّاس و الحسن و قتاده. و روایت کرده‌اند از عایشه و عبد اللّه عمر که گفتند: اشتری باشد یا «۵» گاوی«۶»، و تفسیر چنین کردند«۷» که: هر اشتری که به دست آید یا هر گاو«۸» که میسّر شود، و اینکه تخصیص عموم باشد بی دلیلی، پس از اینکه وجه قول اوّل درست باشد. و بعضی [دگر نحویان] [اشاره]«۹» گفتند: محلّ «ما» نصب است بتقدیر«۱۰»: فلیهد ما استیسر، و رفع بهتر است قیاسا علی نظائره من قوله تعالی: فَفِدیَةٌ مِن صِیامٍ أَو صَدَقَةٍ، و قوله: فَعِدَّةٌ مِن أَیّامٍ أُخَرَ«۱۱». و «هدی» جمع است و واحدش هدیهٔ باشد. ابو عبیده گفت از ابو عمرو، و گفت«۱۲»: اینکه را نظیر نیست مگر جدیهٔ السّرج، و الجمع جدی، و [اگر گویند من] [اشاره]«۱۳» باب: تمرهٔ و تمر باشد بعید نبود. و در اشتقاق «هدی» خلاف کردند. بهری گفتند: من اهدیت«۱۴» الهدیّهٔ، از هدیّه است برای آن که فرستنده چون [هدیّه«۱۵» داند] [اشاره]«۱۶» و تقرّب کند به آن به خدای تعالی، و بعضی گفتند: من هدیته باشد، اعنی هدایت به طریق رشاد، برای آن که سوق است الی رشاد طریق مخصوص«۱۷». [دگر گفتند: اعلاه بدنهٔ] [اشاره]«۱۸»، [۲۴۲- پ] و اوسطه«۱۹» بقرهٔ و ادونه شاهٔ، و شکّ نیست که هر چه بهتر و مهتر بود در او ثواب بیشتر بود، و انّما خدای تعالی اینکه تکلیف آسان کرد برای آن که در حال عذر و منع است،

-------------------------------- - (۱). سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۲۰. [.....] [اشاره] (۲). مج، وز، دب: گوسپندی. (۱۳- ۳). مب: علی بن ابی طالب. (۱۸- ۱۶- ۹- ۴). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، مر: و. (۶). دب: گافی/ گاوی. (۷). دب: داده‌اند، دیگر نسخه بدلها: دادند. (۸). دب: گاف/ گاو. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: فتقدیر، مر: فتقدیره. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۱۲). مب، مر که گفت. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اهتدیت. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب: هدی. (۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر بعضی. (۱۹). همه نسخه بدلها بجز مب: و واسطهٔ. [.....] [اشاره] صفحه : ۹۴ باشد که به مراد او به دست نیاید. و اعرج در شاذّ خواند: من الهدیّ«۱» علی وزن فعیل به معنی مفعول در جمله قرآن، و عصمت روایت کرد از عاصم مثل اینکه قراءت در حال رفع و جر، و امّا در حال نصب به تخفیف چنان که: هَدیاً بالِغَ الکَعبَةِ«۲» ...، و قوله: وَ لَا الهَدیَ وَ لَا القَلائِدَ«۳». قوله: وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَکُم، سر متراشی تا آنگه که هدی به جای خود رسد. خلاف کردند در محلّ هدی، بهری گفتند: حیث یحلّ ذبحه او نحره و اکله و الانتفاع به، یعنی تا آنگه که هدی بکشد«۴» و به آن جا رسد که صلاحیت اکل و انتفاع دارد به گوشتش، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت در گوشتی که به صدقه به بریره دادند، رسول- علیه السّلام-«۵» بنخورد، بریره گفت: یا رسول اللّه؟ اینکه مرا هست اکنون! گفت: آری. گفت: اکنون من به هدیّه پیش تو آورده‌ام، رسول- علیه السّلام- گفت: قربوه فقد بلغ محله ، ای بلغ موضعا یحلّ لی اکله«۶»، به جایی رسید که مرا بشاید«۷» خوردن، هدیّه گشت پس از آن که صدقه بود، و اینکه قول آن کس است که گفت«۸»: احصار منع دشمن باشد، و چون چنین بود جز در جای خود که ایستاده باشد بنشاید کشتن، چه خوف راه و فقد برنده«۹» مانع باشد از آن که به مکّه برند، و رسول- علیه السّلام- همچنین کرد عام الحدیبیّهٔ«۱۰». راوی خبر گوید، مسوّر بن مخرمه گفت: عام الحدیبیهٔ چون رسول- علیه السّلام- با مشرکان قریش صلح کرد بحسب مصلحت، و صلح نامه بنوشتند، رسول- علیه السّلام- اصحابان را گفت: برخیزی و چیزی که داری از هدی بکشی و سر بتراشی، گفت: و اللّه که هیچ کس بر نخاست تا«۱۱» رسول- علیه السّلام- سه بار باز

-------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: خواند هدی. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۹۵ تصحیح شد. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۴). همه نسخه بدلها: بکشند. (۵). همه نسخه بدلها از آن. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر یعنی. (۷). مر: شاید، فق، مب: نشاید. (۸). دب، آج، بب که. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برید. (۱۰). مج: الحدیبه. (۱۱). مج: با. صفحه : ۹۵ گفت، و هم کس«۱» فرمان نبرد. رسول- علیه السّلام- دلتنگ شد«۲» و در خیمه امّ سلمه شد و گفت: یا امّ سلمه؟ دیدی که اینان چه کردند؟ سه بار فرمودم که هدی بکشی و سر بتراشی، فرمان نبردند؟ امّ سلمه گفت: یا رسول اللّه؟ تو بیرون رو و هدی خود بکش و حلّاق خود را بخوان تا سر تو بتراشد، و به ایشان هیچ مگو. رسول- علیه السّلام- از خیمه به در آمد و با کس سخن نگفت تا هدی خود بکشت، و حلّاق را بخواند و سر

بتراشید و تقصیر بکرد، صحابه«۳» که آن دیدند در افتادند و هر کسی هدی خود بکشت، و بعضی سر بعضی می‌تراشیدند و دلتنگ و غمناک بودند به جهت«۴» آن که در فرمان رسول- علیه السّلام- توقّف کرده بودند. بهری دگر گفتند: محلّ هدی حرم باشد، امّا منا اگر محرم به حجّ بود [و امّا مکّه] [اشاره]«۵» اگر محرم به عمره بود، و اینکه قول آن کس بود که گوید: مرد ممنوع به بیماری و عذری در تن او معذور باشد. فَمَن کانَ مِنکُم مَرِیضاً، حق تعالی گفت: آن را که ممنوع باشد روا نبود که سر بتراشد الّا آنگه که هدی او به جای خود رسد الّا که عذری پیش آید [از بیماری] [اشاره]«۶» یا «۷» هوامی در سر پدید آید یا صداعی، آنگه روا بود«۸» که سر بتراشد و آن را فدیه کند به روزه یا به صدقه یا به ذبیحه. کعب بن عجرة گفت: آیت در حقّ من آمد که رسول- علیه السّلام- به من بگذشت، و مرا موی بسیار بر سر بود و جمنده در افتاده«۹» بود و به رویم فرو«۱۰» می‌آمد، من --- (۱). مج، وز: همه کس، دب، آج، لب، فق، مب: هم کسی. (۲). همه نسخه بدلها: دلتنگ برخاست، که بر متن مرجّح می‌نماید. (۳). مج، وز: اصحابان، دب، آج، لب، مب، مر: اصحاب. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها: بودند از آن. (۶- ۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، وز: تا. (۸). لب، مب: نبود. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: در او افتاده، مب: بر او فتاده. (۱۰). مب: در. صفحه : ۹۶ از آن رنجور بودم، و من دیگ می‌پختم«۱»، رسول مرا گفت: همانا رنجوری از اینکه جمنده! گفتم: بغایت یا رسول اللّه؟ آیت فرود آمد، رسول- علیه السّلام- گفت: سر بتراش که خدای رخصت«۲» بداد، و فدا کن به روزه. و بنزدیک ما روزه فدای حلق سه روز است، و اطعام شش درویش راست، و به روایتی ده درویش«۳» [۲۴۳- ر] [اشاره]. و «نسک» گوسپندی است و بنزدیک شافعی هم چنین است، و اینکه قول مجاهد است و علقمه و ابراهیم«۴» و اختیار جبّائی و روایت از کعب بن عجرة، حسن و عکرمه گفتند: روزه ده روز، یا طعام ده درویش، هر درویشی را نیم صاع، یا ذبیحه‌ای. و «نسک» جمع نسیکه باشد، کصحیفه و صحف جمعی است علی غیر قیاس. خلاف کردند در آن که ذبیحه کجا کشتند«۵» و طعام کجا دهند«۶». بهری گفتند: هر دو به مکّه باید، و درست آن است که هر جا که خواهد اینکه روزه بدارد و اینکه صدقه بدهد، و اینکه گوسپند بکشد. فَإِذا أَمِنتُم، حق تعالی چون حکم خائف بگفت، حکم ایمن نیز بگفت، چون ایمن شوی از دشمن یا از بیماری. فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَةِ إِلَی الحَجِّ در اینکه خلاف کردند، بهری گفتند: آن کس را گفت که ممنوع باشد چندان مدّت که حجّ از او فایت شود آن حجّ را عمره کند و حلال شود پس تمتّع کند به آن عمره به حجّ سال آینده، و اینکه قول عبد اللّه زبیر است. قولی دگر آن است که انس مالک روایت کرد که، رسول- علیه السّلام- لبّیک زد به حجّه«۷» و عمره و آن را«۸» قارن نام نهاد. قولی دگر آن است که جابر عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری روایت کردند که: سالی صحابه«۹» با رسول به حجّ بودند، لبّیک بزدند به حجّ رسول- علیه السّلام- گفت: --- (۱). مب: دیگ بر سر آتش نهاده بودم و طعام می‌پختم. (۲). همه نسخه بدلها: دستوری. (۳). همه نسخه بدلها را. (۴). همه نسخه بدلها و ربیع. (۵). همه نسخه بدلها: کشد. (۶). همه نسخه بدلها: دهد. (۷). همه نسخه بدلها: حج. (۸). مب حجّ. [.....] [اشاره] (۹). مج، وز، دب: اصحابان، آج، لب، فق، مب، مر: اصحاب. صفحه : ۹۷ نیّت با عمره گردانی و حلال شوی، پس احرام به حج فرا گیری«۱»، و اینکه مانند آن است که ما گوییم. قولی دگر آن است که عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و سعید بن مسیّب و عطا گفتند: آن باشد که در ماههای حجّ احرام«۲» فرا گیرد«۳» به عمره، آنگه حلال شود، پس احرام فرا گیرد«۴» به حجّ- و اینکه بعینه مذهب ماست در متعه حجّ. راوی خبر گوید که: آن سال که رسول- علیه السّلام- به حجّ وداع می‌شد، امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- را به یمن فرستاد تا خمس معادن«۵» ایشان بستاند، و آن قراری که ترسایان نجران داده بودند و بر آن صلح کرده، و آن دو هزار حلّه بود از حلّه‌های اواقیّ، هر حلّه را قیمت چهل درم، برفت تا آن بستاند. رسول- علیه السّلام-«۶» گفت: چون اینکه هر دو کار تمام کرده باشی به راه مکّه بیا«۷» که مرا به مکّه بینی که من امسال عزم حجّ دارم. او برفت و آن هر دو مهم تمام کرد، و رسول- علیه السّلام- بفرمود«۸» تا در [احیاء] [اشاره]«۹» و قبایل عرب ندا کردند که: رسول- علیه السّلام«۱۰»- حجّ وداع می‌رود، بشتابی و مساعدت کنی، خلقی عظیم جمع

شدند، و رسول- علیه السّلام- از مدینه به در رفت«۱۱» بیست و پنجم ذو القعده«۱۲»، و امیر المؤمنین را اعلام نکرده بود که چه نوع حجّ می‌باید کردن. رسول- علیه السّلام- هدی با خود داشت و حجّ قارن می‌کرد، هدی براند و به ذو الحلیفه آمد و احرام فرا گرفت از آن جا و«۱۳» لبّیک بزد، از آن جا به کراع الغمیم آمد، و مردم بعضی سوار بودند و بعضی پیاده، پیادگان به رنج افتادند«۱۴»، بیامدند و شکایت با رسول کردند. رسول- علیه السّلام- گفت: من چهار پای ندارم که شما را برنشانم، ---------------------------------- - (۱). مب: بگیرید، دیگر نسخه بدلها: ها گیرید. (۸- ۲). مب: ماههای حرام. (۳). همه نسخه بدلها: ها گیرد. (۴). همه نسخه بدلها: ها گیرد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۶). همه نسخه بدلها او را. (۷). مج، وز، دب، آج، لب: بیایی. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها به. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب: به در آمد، مب، مر: بیرون آمد. (۱۲). مب: بیست و پنجم شهر ذو الحجّه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۱۴). مب: به زحمت بودند. [.....] [اشاره] صفحه : ۹۸ امّا بروی و میانها سخت در بندی«۱» و رمل به نسیل«۲» آمیخته کنی تا آسوده شوی- و اینکه دو نوع [رفتن] [اشاره]«۳» باشد، ایشان همچنان کردند و بیاسودند. و امیر المؤمنین- علیه السّلام- از ره یمن روی به مکّه نهاد، و آن حلّه‌ها بیاورده بود«۴» از بنی نجران، و در تنگها نهاده و استوار کرده. چون رسول- علیه السّلام- بنزدیک مکّه رسید از ره مدینه، علی [نیز بنزدیک] [اشاره]«۵» رسید از راه یمن خواست تا از پیش بیاید و رسول را- علیه السّلام- ببیند و احوالی بداند«۶»، بر لشکر خود خلیفه‌ای بداشت، و بیامد و رسول را- علیه السّلام- بدید و بپرسید، و از آنچه کرده بود او را خبر داد، رسول- علیه السّلام- شادمانه«۷» شد به دیدار او [و] [اشاره]«۸» ترویج [آن کارها] [اشاره]«۹» که او را فرموده بود. آنگه گفت: یا علی بم اهللت ، احرام به چه نیّت گرفتی! گفت: یا «۱۰» رسول اللّه، تو مرا نگفتی«۱۱» که چه نوع حجّ را نیّت کنم«۱۲»! [جز آن است] [اشاره]«۱۳»، [۲۴۳- پ] که من نیّت در نیّت تو بستم و گفتم: اللّهمّ اهلالا کاهلال نبیّک، بار خدایا! لبّیکی می‌زنم چنان که رسول تو زد، و نیّت در نیّت«۱۴» او بستم، گفت: یا علی؟ هدی رانده‌ای! گفت: بلی: یا رسول اللّه؟ سی و چهار اشتر«۱۵». رسول- علیه السّلام- گفت: اللّه اکبر؟ و من شصت«۱۶» شش رانده‌ام، ۱۷» فانت شریکی« فی حجی و مناسکی و هدیی ، همچنین بر احرام«۱۸» باش و با نزدیک لشکر شو، و لشکر را بر گیر و با مکّه آی که به مکّه موعد است- إن شاء اللّه. ---------------------------------- - (۱). دب: بروی، مب: میانها استوار کنید. (۲). کذا: در اساس، مج، آج، لب، فق، مب، مر، وز: سیل، چاپ شعرانی (۲/ ۱۰۸): نبل، که ضبط اساس و نسخه بدلها ظاهرا با معنی لغت سازگار نمی‌افتد. (۱۳- ۹- ۸- ۵- ۳). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: بسته بود. (۶). آج در حاشیه افزوده: یکی، فق کسی، مب، مر شخصی و. (۷). دب، لب، مر: شادمان، مب: بسی شادمان. (۱۰). مج: ابم، وز، دب، آج، لب: ای. (۱۱). مج: گفتی. (۱۲). همه نسخه بدلها: کن. (۱۴). مج: عبارت: «تو بستم و گفتم: اللّهمّ... کاهلال» را تکرار کرده است. (۱۵). وز، مب، مر: شتر. (۱۶). وز: شست و شش، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شصت و شش. (۱۷). دب، لب، مب: شریک. (۱۸). مر: با احرام. [.....] [اشاره] صفحه : ۹۹ امیر المؤمنین- علیه السّلام«۱» با سر لشکر شد، ایشان را دید آن تنگها برگشاده«۲» و حلّه‌ها«۳» در پوشیده، گفت: چرا چنین«۴» کردی! گفتند: خواستیم تا خود را بیاراییم. آن را که خلیفه کرده بود، گفت: چرا اینکه حلّه‌ها«۵» به ایشان دادی! گفت: مرا شفاعت«۶» کردند، او را ملامت کرد و ایشان را سخن«۷» درشت گفت و بفرمود تا حلّه‌ها«۸» بکندند و بیفشاندند و در تنگها بست«۹» و گفت: حلّه‌ای هنوز رسول نادیده شما در پوشیدی و مبتذل«۱۰» کردی. ایشان را آن خوش نیامد، کینه در دل گرفتند. چون در مکّه آمدند، زبان در او دراز کردند، و هر کسی شکایتی می‌کرد«۱۱» از او. رسول- علیه السّلام- بفرمود تا آواز دادند«۱۲» و مردم جمع شدند، آنگه خطبه بکرد و در آخر بگفت: ۱۳» ارفعوا السنتکم عن علیّ بن ابی طالب فانّه خشن« فی ذات اللّه غیر مداهن فی دینه ، زبان از علی برداری که او مردی درشت است در حقّ خدا و مداهنه نکند در دین«۱۴». مردم نیز«۱۵» شکایت او نکردند، و کراهت رسول در آن معنی بشناختند، و رسول- علیه السّلام- و امیر المؤمنین بر احرام بودند، و بیشتر مردم که با رسول بودند هدی نداشتند، خدای تعالی اینکه

آیت فرستاد: وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ لِلّهِ- تا به آخر آیت. رسول- علیه السّلام- صحابه را جمع کرد و آیت برایشان خواند و گفت: هر که«۱۶» هدی رانده‌ای«۱۷» بر احرام بایستی، و هر که«۱۸» هدی نرانده‌ای«۱۹» حلال شوی که خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و دخلت العمرة فی الحجّ و عمره در حجّ شد، و شبّک بین اصابعه، و انگشتان درهم افگند، و آنگه گفت: ۲۰» لو استقبلت [من امری] [اشاره]» ما استدبرت ---------------------------- - (۱). مج، مر برفته: مر برفت. (۲). مب: که بارها گشوده. (۸- ۵- ۳). دب، آج: چونین. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: حلّها/ حلّه‌ها. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۰۹): شناعت. (۱۶- ۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخت. (۹). مب: بستند. (۱۰). کذا: در اساس، مج، وز: متبدّل، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبدّل. (۱۱). مب: می‌کردند. (۱۲). مب: منادی کردند. (۱۳). مر: فاوخش. (۱۴). مب خود. (۱۵). مب: مردم زبان از شکایت او کوتاه کردند. (۱۷). مب: هر کدام. [.....] [اشاره] (۱۸). مب: رانده‌اید. (۱۹). مب: نرانده‌اید. (۲۰). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۱۰۰ الله ما سقت الهدی،} اگر اینکه که اکنون می‌دانم، پیش از اینکه دانستمی هدی نراندمی. آنگه بفرمود تا منادی ندا کردن گرفت که«۱»، رسول خدای می‌فرماید که: هر که هدی نرانده است باید که حلال شود. مردم بهری«۲» حلال شدند و بهری«۳» بر احرام بایستادند، و خلاف فرمان رسول کردند و گفتند که«۴»: رسول اللّه؟ اشعث اغبر و نحن نلبس الثّیاب و نقرب النّساء و ندهن، رسول خدای چنین کالیده [موی] [اشاره]«۵» و گرد زده می‌آید و ما جامه‌ها«۶» در پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و غسل کنیم و روغن در سر مالیم«۷»! ما هرگز اینکه نکنیم و حلال نشویم؟ بهری دگر گفتند: ما شرم داریم که آب از سرها ما فرو می‌چکد«۸» از غسل جنابت، و رسول خدای اشعث و اغبر می‌آید، و گفتا گوی«۹» می‌کردند. رسول- علیه السّلام- بر آن منکر شد، و گفت: من برای آن حلال نمی‌شوم که هدی رانده‌ام، و اگر نه هدی بودی من نیز حلال شدمی. فایده نداشت گروهی حلال شدند و گروهی اصرار کردند، [همانا در آن] [اشاره]«۱۰» خود را و ضیعتی می‌پنداشتند«۱۱» و اعتقادی کرده بودند که در آن وضع قدری هست. رسول- علیه السّلام- روی به یکی از ایشان کرد و گفت: تو هدی رانده‌ای! گفت: نه. گفت: چرا حلال نشوی«۱۲»! گفت: و اللّه که من حلال نشوم هرگز و تو محرم«۱۳»، رسول [۲۴۴- ر] [اشاره]- علیه السّلام- گفت: انّک لن تؤمن بهذا ابدا ، تو هرگز به اینکه ایمان نیاری«۱۴». سبب نزول«۱۵» آیت و وقت نزولش و سبب متعه حجّ اینکه بود. و از جمله آنان که متعه حجّ گویند، جماعتی صحابه و تابعین‌اند که نام ایشان گفته شد پیش از اینکه، گفت: آن کس که حج متمتّع«۱۶» کند آنچه میسّر شود او را از ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق: ندا کردند گفت که، مب، مر: ندا کردند که. (۳- ۲). همه نسخه بدلها: بعضی. (۴). همه نسخه بدلها: گفتند یا . (۱۰- ۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: جامها/ جامه‌ها. (۷). همه نسخه بدلها: بر سر کنیم. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: سرهای ما می‌چکد. (۹). فق، مب، مر: گفت و گوی. (۱۱). مر: همانا خود را در آنچه کردند خوب می‌پنداشتند. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نشدی. (۱۳). مب: هرگز حلال نشوم تا تو محرم باشی. [.....] [اشاره] (۱۴). دب: نیاوردی، آج، لب، فق، مب، مر: نیاوری. (۱۵). دب اینکه. (۱۶). دب: ممتّع. صفحه : ۱۰۱ هدی. و «ما» در محلّ رفع است- چنان که برفت پیش از اینکه- علی تقدیر: فعلیه ما استیسر من الهدی. و فقها گفتند: آن متمتّع را که هدی واجب بود محتاج بود به چهار شرط: یکی آن که احرام به عمره در ماه حجّ آرد، دوم آن که حلال شود هم در ماه حجّ سیم«۱» آن که احرام به حجّ گیرد هم در ماه حجّ و در احرام حجّ با میقات نشود و اینکه بعینه مذهب ماست جز که ما حتم گوییم و فقها نگویند، و مذهب ما آن است که هر کس که نه حاضری المسجد الحرام باشد فرض او تمتّع«۲» است و صفت او آن بود که چون به میقات اهلش رسد احرام گیرد به عمره اوّلا، و در لبّیک بگوید: لبّیک بمتعة بعمرة الی الحجّ و همچنین«۳» می‌رود لبّیک زنان می‌شود تا آنگه که خانه‌ها«۴» ی مکّه ببیند. چون عروش مکّه ببیند لبّیک رها کند، و چون در مکّه شود باید که بر غسل باشد، و اولیتر آن بود که غسل از چاه میمون یا «۵» چاه فخّ کند، و از بالای مکّه در شهر شود، و چون بیرون آید از زیر شهر بیرون آید، و مستحب آن

است که در مکّه پـای تهی رود«۶»، و بر«۷» غسل در مسجد رود، و از در بنی شـیبه در شود«۸» و پای برهنه کنـد، و دعواتی که در کتب عبادات مشروح است به هر جای می‌خوانـد. آنگه آهنگ حجر اسود«۹» کنـد، و از آن جا آهنگ طواف کند و آن را اسـتلام کنـد اوّلا و بوسه بر دهـد، یا دست در او مالد، یا اشارت کند به حسب تمکّن. آنگه هفت بار گرد خانه طواف کند، و در هر شوطی اسـتلام ارکـان بکنـد و دعوات بخوانـد. چون از طواف فـارغ شود به مقـام ابراهیم آیـد و دو رکعت نمـاز بکنـد، آن را رکعـتی«۱۰» الطّواف خوانند. آنگه بیاید و میان صفا و مروه سعی کند هفت بار، ابتدا به صفا کند و ختم به مروه، و بر صفا بایستد و روی به کعبه کند و دعا بخواند و در هر نوبتی از سعی هروله بکند بین المیلین که سنّت اینکه است. چون فارغ شود، تقصیر بکند اعنی -------

------------------------- - (۱). مج، وز: سهام. (۲). فق: متمتّع. (۳). دب، اج: هم چونین. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: خانها/ خانه‌ها. (۵). مج: تا. (۶). مب: پای برهنه. (۷). آج، لب، فق، مب: و بـا. (۸). مب: به مسجد شود. (۹). مب، مر: حجر الاسود. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: رکعت. صفحه : ۱۰۲ پاره‌ای از موی سر و محاسن بگیرد و حلال شود از هر چه احرام داشت از آن الّا زنان و طیب و صـید برای حرمت حرم«۱». و مسـتحب آن است که جامه دوخته در نپوشـد تا متشبّه باشد به محرمان، آنگه همچنان«۲» باشـد تـا روز ترویـه، [روز ترویه] [اشـاره]«۳» غسـل کنـد و بایـد کـه وقت زوال بـود آنگه نمـاز پیشـین و دیگر بکنـد، و عقیب«۴» آن احرام گیرد [به حج، پس] [اشاره]«۵» از آن که نمـاز احرام بکنـد شـش رکعت یا دو رکعت و در دعا ذکر عمره نکند که عمره تمام شـد او را ذکر حج کند، پس آنگه«۶» اگر پیـاده [بود هم از آن جا که] [اشاره]«۷» احرام گرفته باشد آغاز لبّیک زدن کنـد، و اگر سوار باشـد آنگه که راحله او برخیزد، چون بـا بطـح رسـد آواز«۸» بلنـد کنـد و طواف خانه نکند«۹»، [روی به منا نهـد] [اشاره]«۱۰» و به منـا شود و شب آن جا«۱۱» باشـد، و بامـداد به عرفات آیـد، و روز آن جا باشـد، چون وقت زوال بود غسل بکند و نمـاز پیشـین و دیگر به جمع بگزارد و [به موقف] [اشاره]«۱۲» بایسـتد و بر کوه نشود الّا عند ضرورة«۱۳». و حـدّ عرفات از بطن عرنه است تا«۱۴» به ثویّه تـا«۱۵» به نمره تا«۱۶» به ذی المجـاز، بر زمین بایسـتد و دعـای موقف خوانـدن گیرد تا آفتاب فرو شـدن. [چون آفتـاب فرو شود] [اشاره]«۱۷» از عرفـات بیایـد و نمـاز شـام به مزدلفه آرد، و اگر از شب ربعی شـده باشـد هر دو نمـاز به جمع بکند [۲۴۴- پ] آن جا، و مزدلفه در مشـعر الحرام است. و حدّ مشعر الحرام از میان مأزمین است تا به حیاض تا به وادی محسّر، به موقف مشعر در اینکه میانه باید«۱۸» تا باشد، چون صبح بر آید نماز بامداد بکند و به موقف -----------------------------

-- - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حج. [.....] [اشاره] (۲). دب: چونان. (۱۷- ۱۲- ۱۰- ۷- ۵- ۳). اساس: افتادگی دارد با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۴). مـج، آج، لب: عقب. (۶). مـج، مب، مر: پس از آن که (۸). دب، آج، لب، فـق را. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: بکنـد، مب: کند. (۱۱). دب، مب: شب به منـا. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: عنـد الضّرورة، مر: به کوه نرود مگر در حال ضـرورت. (۱۴). چاپ شعرانی (۲/ ۱۱۱): یا . (۱۵). همه نسـخه بدلها: یا . (۱۶). مـج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا . (۱۸). آج، لب، فق: مانـد، دب، مر: بمانـد، در اینکه میان بمانـد. صـفحه : ۱۰۳ بایسـتد به مشـعر الحرام، و تا آفتاب بر نیایـد از وادی محسّر بنگـذرد، از آن جا به منا آیـد و هفت سـنگ بیندازد به جمرة القصوی که جمرة العقبه گویند آن را، از جمله هفتاد ریگ«۱» که دارد بر گرفته از مزدلفه تا به منا، و باقی دارد تا تمامی ایّام تشریق هر روز بیست و یک بینـدازد، آنگاه همان روز با مکّه آید، و طواف زیارت بکند و نماز مقام ابراهیم بکند، و سـعی صـفا و مروه بکند- چنان که اوّل بار کرد. چون اینکه کرده باشد، از همه چیز حال شود الّا از زنان، آنگه باز آیـد و طواف النّساء بکنـد. چون کرده باشد، زن نیز بر او حلال شود. آنگه با منا آید، و هر روزی«۲» از ایّام تشریق بیست و یک سنگ می‌اندازد«۳» به سه جمره: الاولی و الوسطی و العقبه، و آن سه روز بود بعد یوم النّحر، از پس روز نحر. و اینکه ایّام اولیتر آن باشـد که به منـا مقـام کنـد، و اگر خواهـد«۴» بـا مکّه آیـد و طواف خانه می کنـد«۵»، چون ایّام التّشـریق گذشـته باشد با مکّه آید و طواف خانه کند- طواف الوداع- و وداع بکند. و اگر صرورت«۶» بود و حج نکرده بود لا بدّ چاره سازد که در خـانه کعبه شود و نمـاز کنـد آن جـا. چون طواف وداع بکنـد بر گردد، و به درمی خرمـا بخرد و به درویشان دهـد تا کفّارت

خللی باشد که افتاده بود- اینکه جمله‌ای است مجمل از سیاقت حجّ متمتّع. فَمَن لَم یَجِد، اگر کسی هدی نیابد یا بها ندارد، فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیّامٍ فِی الحَجّ ای فعلیه صیام ثلثهٔ ایّام فی الحجّ و جهد بکند تا هدی بخرد، اگر نیابد بهایش بنزدیک معتمدی رها کند تا بخرد و به نیابت او بکشد«۷» طول ذی الحجّهٔ. اگر نیابد و کسی نباشد که اینکه تکفّل کند یا بها ندارد، آنگه به عوض آن ده روز روزه دارد، سه روز در حجّ و آن روزی باشد پیش«۸» روز ترویه، و روز ترویه، و روز عرفه، و اینکه سه روز پیوسته باید. و اگر اینکه ایّام فوت شود رها کند تا ایّام تشریق برود«۹»، ------------------------------- - (۱). اساس در حاشیه سنگ. (۲). اساس: هروزی/ هر روزی. [.....] [اشاره] (۳). مب: بیندازد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب که. (۵). مر و. (۶). همه نسخه بدلها: ضرورت. (۷). مب در. (۸). آج، لب، فق، مب، مر از. (۹). مب: بگذرد. صفحه : ۱۰۴ آنگه اینکه سه روز«۱» بدارد«۲»، و هفت روز چون با خانه آید بدارد، و اینکه قول عطا و قتاده است و مجاهد گفت: اینکه هفت روز در راه بدارد. و عبد اللّه عمر گفت و حسن و مجاهد«۳» که: آن سه روز از آنگه که احرام گیرد تا ماهها تمام شدن، هر گه که خواهد بدارد. امّا ایّام تشریق روزه‌یش«۴» حرام است بنزدیک ما، و اینکه قول جماعتی مفسّران است. تِلکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ، آن ده روز تمام باشد، اشارت است [۲۴۵- ر] به اینکه سه روز و آن هفت«۵»، چون مجموع کنند ده«۶» تمام باشد، و ذکر «کامله» برای تأکید آورد، چنان که: زید نفسه و القوم کلّهم اجمعون«۷»، چنان که اعشی گوید: ثلاث بالغداهٔ فهنّ«۸» حسبی

و ستّ حین یدرکنی المساء فذلک تسعهٔ فی الیوم ریّ

و شرب المرء فوق الرّیّ داء و قال الفرزدق: ثلاث و اثنتان فهنّ خمس

و سادسهٔ تمیل الی شمام و بعضی دگر گفتند: کاملهٔ بالهدی، و اینکه قول حسن است روایت از باقر- علیه السّلام، و قولی دیگر آن است که: کاملهٔ بالثّواب، و قیل: کاملهٔ بحدودها و شرائطها. و بعضی دگر گفتند: «کاملهٔ» برای آن گفت تا ایهام«۹» نیفگند که «واو» به معنی «او» است چنان که هست فی قوله تعالی: فَانکِحُوا ما طابَ لَکُم مِنَ النِّساءِ مَثنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ«۱۰» وَ سَبعَةٍ إِذا رَجَعتُم. (۳). مب و قتاده. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: روزه‌اش. (۶- ۵). چاپ شعرانی (۲/ ۱۱۳) روز. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اجمعین. (۸). دب، لب، فق، مب، مر: فمن. [.....] [اشاره] (۹). وز، مر: ابهام. (۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۳، آج، لب، فق الایهٔ، چاپ شعرانی ذلِکَ لِمَن لَم یَکُن أَهلُهُ حاضِرِی المَسجِدِ الحَرامِ (۱۱). دب، مب از. صفحه : ۱۰۵ آن است که از خانه ایشان تا به مکّه دوازده میل باشد از چهار جانب. عبد اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: حاضران مسجد اهل حرم«۱» باشند، و مکحول و عطا گفتند: آنان که از میان مکّه«۲» خانه دارند، و زهری و مالک گفتند: آنانند که خانه ایشان در عرفه و عرنه و پیرامن مکّه باشد، آنان که چنین باشند فرض ایشان قران یا افراد باشد، و آنان که وراء«۳» اینکه باشند«۴» فرض ایشان تمتّع«۵» باشد. وَ اتَّقُوا اللّهَ از خدای بترسی در مراعات و محافظت حدود و احکام و فرایض حجّ. وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ، و بدانی که خدای تعالی سخت عقوبت است آنان را که حدود و احکام او را کار نبندند و از آن تعدّی کنند. و فرق میان عذاب و عقاب آن است که عذاب شاید که مبتدا بود بی سببی، و لکن عقاب الّا به استحقاق نباشد عقیب«۶» فعلی که موجب آن بود. الحَجُّ أَشهُرٌ مَعلُوماتٌ «حجّ» مرفوع است به ابتدا، و «اشهر معلومات» خبر اوست، و خبر باید که«۷» مبتدا بود، و اینکه جا چنین نیست برای آن که حجّ ماه نباشد، پس لا بدّ بود از تقدیر محذوفی، و اینکه از باب وَ سئَلِ القَریَةَ«۸» ...، وَ جاءَ رَبُّکَ«۹» باشد، علی تقدیر حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه و تقدیر اینکه باشد«۱۰»: وقت الحجّ اشهر معلومات، چنان که: الحرّ شهران و البرد شهران، یعنی وقت الحرّ و وقت البرد [۲۴۵- پ] [اشاره]. و کسائی گفت عرب گوید: الصّید شهران و الطّیلسان ثلاثهٔ اشهر، یعنی اوان«۱۱» الصّید و اوان الطّیلسان، اینکه قول کسائی است، و

زجّاج گفت: اشهر الحجّ اشهر معلومات، و معنی متقارب است، و آن شوّال است و ذو القعده و ده روز از ذو الحجّهٔ علی قول بعض المفسّرين، و اينکه قول عبد اللّه عبّاس است و عبد اللّه عمر و ابراهيم و ------------------------------- - (۱). اساس: حرام، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۲). مب: آنان باشند که در ميان. (۳). مب: دور از. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: باشد. (۵). مب و افراد. (۶). آج، لب، فق: عقب. (۷). مر تابع. (۸). سوره يوسف (۱۲) آيه ۸۲. (۹). سوره فجر (۸۹) آيه ۲۲. (۱۰). مب که. (۱۱). همه نسخه بدلها: زمان. [.....] [اشاره] صفحه : ۱۰۶ شعبی و مجاهد و حسن و مذهب ماست، و روايت محمّد بن علیّ الباقر- عليهما السّلام. و بر قول بعضی دگر، و آن عطا و ربيع و طاووس و إبن شهاب است، نه روز از ذو الحجّهٔ، چه بر قول ايشان وقوف«۱» به عرفات واجب است«۲» به مشعر واجب نيست«۳»، حجّ درست بود بی آن، و بنزديک ما وقوف به موقفين واجب است، و از جمله ارکان است، و حق تعالی عبارت کرد از دو ماه و ده روز به «اشهر» و آن جمله قليل است، و اقلّ جمع بر مذهب درست سه باشد، آن ده روز را به يک ماه برخواند برای آن فعلی در بعضی از او«۴» واقع است، و چون فعل«۵» در بعضی«۶» روز يا ماه واقع باشد عرب اضافت با جمله ماه يا روز کنند«۷»، گويند: خرجنا يوم الجمعهٔ و فی اوائل الشّهر و فی النّصف الاوّل منه و شهر کذا و قدمنا مکّهٔ يوم التّرويهٔ، و اگر چه اينکه خروج در بعضی از روز و بعضی از ماه بوده باشد. و امّا شوال، اگر چه بسيار مردمان باشند که در اينکه ماه در راه حجّ نباشند در ساز و اهبت«۸» و نيّت حجّ باشند، برای آن شوّال را ماه حجّ خواند«۹»، و آنان که از اقاصی«۱۰» بلاد آيند ايشان خود«۱۱» در راه باشند، و آن از جمله افعال حجّ بود برای آن که قضای مناسک بی قطع مسافت ممکن نباشد. و برای آن «معلومات» گفت، که اينکه جمعی باشد که هر يکی از وحدان او مؤنّث باشد، و اينکه جا نه چنين است بل که«۱۲» «شهر» مذکّر است، پس «معلومهٔ»«۱۳» بايست تا گفتی«۱۴»، و لکن چون «شهر» مشتمل باشد علی«۱۵» ايّام و ليال«۱۶»، بر روزها و شبها- و آن جمع بود و جمع مؤنّث- هر ماهی را از روی معنی بر تقدير مؤنّثی بنهاد، چون جمع کرد ماه را جمع مؤنّث کرد- از اينکه وجه که بيان کرديم. ------------------------------- - (۱). مر: توقّف. (۳- ۲). مر و. (۴). مج: بعضی روزه، مب: از آن ماه. (۵). مب: فعلی. (۶). مب از. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کند. (۸). مب: تهيّه. (۹). مب: ماه ذی حج خوانند. (۱۰). مر: اقصی. (۱۱). مب در اينکه ماه. (۱۲). مب: برای. (۱۳). مج: معلوم. (۱۴). مب، مر. گفت. (۱۵). مب: بر. [.....] [اشاره] (۱۶). مب: ليالی. صفحه : ۱۰۷ و بعضی دگر گفتند: مراد خود سه ماه تمام است، برای آن که تمامی حجّ در تمامی ماه ذو الحجّه پيوسته است، نبينی که متمتّع چون هدی نيابد بهايش رها کند«۱» بنزديک کسی تا بخرد و به نيابت او بکشد«۲» به منا در طول ذی الحجّه. پس از اينکه«۳» وجه ذو الحجّه به يک بار از جمله ماههای حجّ باشد، و اينکه وجهی قريب است. اکنون بدان که: هر کس که در جز اينکه ماهها احرام گيرد، احرامش درست نباشد به حجّ و آن عمره سنّت باشد، چنان که آن کس که در نمازی شود پيش [۲۴۶- ر] از وقت آن نماز او را به نافله‌ای مجزی باشد، و اينکه قول عطا و طاووس و مجاهد است، و مذهب اوزاعی و شافعی. و مذهب مالک و ثوری و ابو حنيفه و محمّد مکروه است که چنين کند اگر کند روا باشد و مجزی از او. و مذهب ما آن است که: احرام پيش از وقت حجّ و رسيدن او به ميقات اهلش درست نباشد، دليل ما قوله تعالی: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ و المعنی وقت الحجّ و اوان الحجّ. چون تخصيص کرد حجّ را به اينکه ماهها بايد تا مخصوص باشد، و الّا اينکه تخصيص را فايده«۴» نبود چون نماز نبينی که چون تخصيص کرد آن را به مواقيت هر يکی مختصّ آيد به وقتی، چون پيش از وقت کند درست نباشد، فکذلک الاحرام بالحجّ. فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ قيل معناه: قدّر، هر که او در اينکه ماهها با خويشتن تقرير و تقدير حجّ کند، و گفته‌اند معنی آن است که: فمن اوجب علی نفسه، هر که او در اينکه ماهها بر خويشتن [حجّ واجب کند] [اشاره]«۵» بالخوض فيه، به آن که در او خوض و شروع کند از احرام و لبّيک زدن و آنچه افعال حجّ بود. فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ«۶»، إبن کثير و ابو عمرو و يعقوب خواندند: فلا رفث و لا فسوق و لا جدال«۷»، اينکه دو به رفع، و اينکه«۸» باز پسين به فتح، چنان که اميّه گفت: فلا لغو و لا تأثيم فيها

و ما فاهوا به لهم«۹» مقیم ------------------------------- - (۱). مب: بهای هدی گذارد. (۲). مج، وز: بکشاند، مب او در هدی بکشد. (۳). مب: پس بدین. (۴). مب: فاییده (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر فی الحج. (۷). آج، فق، مب فی الحج، لب فی الحجّة. (۸). لب، فق، مر دو، مب: آن دو. (۹). دب، آج، لب، فق، مب: ابدا. صفحه : ۱۰۸ و ابو رجاء العطاردیّ در شاذّ به عکس اینکه خواند: فلا رفث و لا فسوق و لا جدال، باز پسین به رفع، و دو گانه پیشین به فتح، چنان که شاعر گفت و اخفش آورد: ذاکم و جدّکم الصّغار بعینه

لا امّ لی إن کان ذاک و لا أب و ابو جعفر هر سه به تنوین و رفع خواند، و باقی قرّاء همه به فتح خواندند بر عکس قراءت ابو جعفر، و چون به فتح خوانند معنی نفی جنس بود، چنان که: لا رجل فی الدّار و لا امرأة و چون به رفع«۱» و تنوین خوانند، معنی نفی یکی باشد. منکّر از جمله جنس، چنان که: لا- رجل فی الدّار و لا امرأة، در اینکه وجه شاید که دو مرد«۲» در سرای باشند یا جماعتی، برای آن که او نفی یکی کرد، و بر قراءت اوّل هیچ کس از جنس مردمان نه یکی و نه جماعتی نشاید تا«۳» باشند، هذا هو الفرق بین«۴» القراءتین من جهة المعنی اکنون مفسّران خلاف کردند در معنی آیت، عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر«۵» و حسن بصری و عمرو بن دینار و مجاهد و قتاده و ابراهیم و ربیع و زهری و سدّی و عطا و عکرمه و ضحّاک گفتند: مراد به «رفث» جماع است- و اینکه مذهب ماست، و طاووس و ابو العالیه گفتند: مراد تعریض«۶» به جماع است و ذکر آن کردن پیش زنان. و عطا گفت [۲۴۶- پ] [اشاره]: وعده مرد است«۷» زن را به جماع بعد الاحلال من الاحرام. حضیر بن قیس«۸» گفت: با عبد اللّه عبّاس«۹» بودم در راه حجّ. چون فرود آمدیم، او بیامد و تعهّد شتر می‌کرد در میانه دنبال شتر به دست گرفت، و می‌پیخت«۱۰» چنان که عادت رحّال«۱۱» باشد، و می‌گفت: و هنّ یمشین بنا همیسا

ان یصدق«۱۲» الطّیر ننک لمیسا او را گفتم: أ ترفث و انت محرم، رفث می‌گویی و تو محرمی! گفت: إنّما الرّفث ------------------------------- - (۱). چاپ شعرانی (۲/ ۱۱۵): بر منع. (۲). چاپ شعرانی دو زن. (۳). مب: که. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: من. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها: عبد اللّه بن عمر. (۶). وز: تعرّض. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مراد است. (۸). همه نسخه بدلها: حصین بن قیس. (۹). وز و عبد اللّه عمر و حسن بصری. (۱۰). آج، مب: می‌پیچید، فق: می‌هحت. (۱۱). همه نسخه بدلها: رجال. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق: صدق. صفحه : ۱۰۹ ما قیل عند النّساء، اینکه رفث آنگه باشد که پیش زنان گویند، اشارت به آن«۱» می‌کند که: الرّفث ذکر الجماع عند النّساء. و علیّ بن طلحه روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که گفت: «رفث» جماع بود و قبله و لمس و تعریض کردن مر جماع را به فعل و قول. و بعضی دگر گفتند: «رفث» کلام فحش«۲» بود و سخن زشت، کما قال العجاج:

عن اللّغا و رفث التّکلّم وَ لا- فُسُوقَ، عبد اللّه عبّاس و حسن و طاووس و سعید جبیر و قتاده و ربیع و زهریّ و قرظیّ گفتند: جمله معاصی باشد، و اینکه مصدر است، و الاسم الفسق. ضحّاک گفت: یکدگر را به لقب خواندن باشد، من قوله تعالی: وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ«۳» إبن زید گفت: الذّبح للاصنام«۴»، چیزی برای اصنام کشتن باشد، به آمدن رسول اینکه معنی منقطع شد که خدای تعالی آیت فرستاد: وَ لا تَأْکُلُوا مِمّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ«۵» ...، و هر چه نه به نام خدای کشته بودندی حرام کرد و گفت: آن فسق است، و نیز قوله: أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ.«۶» ابراهیم و مجاهد و عطا گفتند: هو السّباب، یکدیگر را دشنام دادن باشد، لقوله- علیه السّلام-:«۷» سباب المسلم فسوق« و قتاله کفر. عبد اللّه بن عمر گفت: هر چه محرم را از آن

نهی کردند در حال احرام از قتل«۸» صید و ناخن گرفتن و موی سر گرفتن، و آنچه مانند اینکه است. و در اخبار ما هست: الفسوق، الکذب، دروغ باشد. وَ لا جِدالَ، و عبد اللّه مسعود و عبد اللّه عبّاس و عمرو بن دینار و سعید جبیر و عکرمه و ضحّاک و زهری و عطاء بن یسار و عطاء بن ابی رباح و قتاده گفتند: «جدال» مجادله و مخاصمه بود، و عبد اللّه عمر گفت: دشنام دادن و منازعت بود. قرظیّ گفت: «جدال» آن بود که قریش چون حجّ بکردندی«۹» با هم خصومت و ---------------------------------- - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به او. (۲). مب: کلام درشت. (۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱. (۴). مج: الاصنام. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. [.....] [اشاره] (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فسق. (۸). چاپ شعرانی (۲/ ۱۱۶): قبیل. (۹). دب، اج، لب، فق: بکردند، مب، مر: کردند. صفحه : ۱۱۰ منازعت کردندی اینان گفتندی«۱». حجّنا أتمّ«۲» من حجّکم، حجّ ما از حجّ شما تمامتر است، و آنان هم اینکه گفتندی«۳» و در اینکه باب خصومت کردندی. القاسم بن محمّد گفت، آن بود که قومی گفتندی: الحجّ الیوم، و گروهی دگر گفتندی [۲۴۷- ر] [اشاره]: الحجّ غدا، یکی گفتی: حجّ امروز است، و یکی گفتی: فرد است، در اینکه باب خصومت کردندی. إبن زید گفت: آن بودی که هر یکی به موقفی بایستادندی، آنگه هر گروهی دعوی کردندی که: موقف ابراهیم آن«۴» است که ما ایستادیم«۵». مقاتل گفت: «جدال» آن بود که در حجّ وداع رسول- علیه السّلام- فرمود صحابه را که: هر که هدی نرانده است حلال شود و حجّ عمره کند، گروهی مخالفت کردند و گفتند: ما نکنیم که ما احرام به حجّ گرفته‌ایم، و در اینکه گفت و گوی کردند- چنان که بیان کردیم- فذلک جدالهم. و مجاهد گفت: «جدال» آن بود که گروهی حجّ ذو الحجّه کردندی، و گروهی تأخیر کردندی تا دگر ماه و دگر وقت، و ذلک النّسیء الّذی ذکره اللّه فی قوله: إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ«۶» ...، و گروهی گفتندی: اینکه رواست و گروهی گفتندی: روا نیست فذلک جدالهم. و در اخبار اصحاب ما آمد که «جدال» قول الرّجل«۷»: لا و اللّه و بلی و اللّه صادقا او کاذبا، گفتن: لا و اللّه و بلی و اللّه باشد به راست یا به دروغ. و اهل معانی گفتند: صورت نفی است و معنی نهی، ای لا ترفثوا و لا تفسقوا و لا تجادلوا، یعنی رفث و فسوق و جدال مکنی، چه اگر خبر بودی دروغ بودی، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت: لا حلف فی الاسلام و لا فتک فی الاسلام ، المعنی لا تحلفوا و لا تفتکوا. ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: هر کس که او حجّ خانه ---------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: اینکه گفتی. (۲). وز: اتمـم، دب: خیر. (۳). همه نسخه بدلها با هم. (۴). مب: اینکه. (۵). مب، مر: ایستاده‌ایم. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۳۷. (۷). آج، لب، فق، مب: الرّجال. صفحه : ۱۱۱ خدای بکند و رفث و فسوق«۱» نکند از گناه به در آید چنان که آن روز که از«۲» مادر بزاد. وهیب بن الورد می‌گوید: با سفیان ثوری طواف خانه می‌کردم در شب، سفیان برفت و من در حجر شدم و نماز می‌کردم، سر بر سجده نهادم، آوازی شنیدم که از میان استار کعبه به در می‌آمد«۳» و می‌گفت: یا جبریل«۴» اشکو الی اللّه ثمّ الیک ما یفعل هؤلاء الطّائفون حولی من تفکّههم فی الحدیث و لغطهم«۵» و سومهم. وهیب«۶» گفت: من تأویل«۷» که خانه با جبریل شکایت می‌کند، می‌گفت: شکایت می‌کنم با خدای پس«۸» با تو ای جبریل از آن که اینکه طواف کنندگان می‌کنند از مزاح و گفتا گوی«۹» در پیرامن من«۱۰» و نرخ چیزها کردن. و اصل «جدال» و «جدل» و «مجادله» از جدالت است و هو الارض و آن«۱۱» زمین باشد، یقال: جادلته فجدلته، ای صارعته فصرعته علی الارض. وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللّهُ، و آنچه شما کنی از خیر خدای داند. آیت وارد است مورد ترغیب«۱۲»، و معنی آن است که: من عالمم به آنچه می‌کنی از خیر و بر من فرو«۱۳» نمی‌شود تا واثق باشی به آن که بر من بنشود به وقت جزا به اجزا و تفاصیل آن عالمم تا همه را جزا به سزا بدهم [۲۴۷- پ] [اشاره]، چه از حقّ آن که عالم الذّات بود آن است که عالم بود به همه معلومات بر هر وجهی که صحیح بود که بدانند. آنگه تحریض«۱۴» کرد خلق را بر طاعت و پرهیزگاری، گفت: وَ تَزَوَّدُوا، و زاد برگیری، فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی، که بهترین زاد تقوی و پرهیزگاری است. مفسّران گفتند: آیت وارد است در باب قومی که ایشان از یمن به حج آمدندی بی زاد، گفتند«۱۵»: نحن وفد اللّه افتراه لا یطعمنا، ما وفد خداییم ما را طعام نخواهد«۱۶» دادن! ---------------------------------- - (۱). چاپ شعرانی

(۲/ ۱۱۷) و جدال. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: کز. (۳). لب: می‌آید. (۴). فق: جبرئیل. [.....] [اشاره] (۵). دب: تعظیم. (۶). مب، مر: وهب. (۷). همه نسخه بدلها بجز مر بر آن کردم. (۸). مج، وز، دب، لب، فق، مر: خدایش، با توجّه به آج و ترجمه عبارت تصحیح شد. (۹). لب، مب: گفتگوی، فق، مر: گفتگوی. (۱۰). مج: اینکه، مب: وی. (۱۱). دب، آج، لب، مر به. (۱۲). مب را. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر من فوت. (۱۴). دب، لب، فق، مب، مر: تحریص. (۱۵). مب: گفتندی. (۱۶). مر: نخواهند. صفحه : ۱۱۲ و بعضی گفتند«۱»: نحن مر تحلون الی اللّه و حجّاج بیت اللّه لا- یطعمنا! ما به خدای می‌شویم«۲» و حجّاج خانه خداییم«۳» گمان بری که ما را«۴» طعام ندهد! آنگه در راه یا سؤال کردندی یا غصب«۵» و سلب، خدای تعالی ایشان را نهی کرد از آن که بی زاد به حج روند تا ایشان را یا راه باید زدن و یا سؤال کردن و یا وبال و عیال باشند بر مردمان. مفسّران گفتند: زاد حاجّ کعک و زیت و خرما و پست و مانند اینکه بود، و در اینکه باب حجری«۶» نیست هر کس آنچه بر تواند گرفتن به حسب قوّت و حاجت هر کس آنچه خواهد و تواند گرفتن برگیرد. عبد اللّه عمر گفت: جماعتی بودند که به حج شدندی و زاد برگرفتندی، چون احرامها گرفتندی آن زاد بینداختندی و زادی نو طلب کردندی، بس«۷» بدی«۸» که به دست آمدی، و بدی«۹» که به دست نیامدی، به رنج افتادندی، خدای تعالی گفت: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیرَ الزّادِ، و مراد آن که زادی که داری نگه داری تا به رنج نیوفتی. آنگه گفت: اینکه زاد از دو روی«۱۰» برگیری: یکی برای راه حج، یکی برای سفر قیامت. اینکه زاد کعک و خرما بود، و آن زاد عمل صالح و تقوی بود. گروهی گفتند: مراد به هر دو زاد، زاد سفر حجاز است، یعنی زادی که به آن مستغنی باشی از مردمان، و زادی از تقوی که تو را منع کند از غصب«۱۱» و قطع طریق تا«۱۲» زاد ظاهر مانع بود تو را از سؤال، و زاد باطن مانع بود از معاصی. و اهل اشارت گفتند: خدای چون ذکر سفر حج کرد مکلّفان را سفر قیامت یاد آورد و گفت: برای اینکه راه زادی ساختی که به یک دو ماه بروی و باز آیی برای سفری که چون بروی آن جا بمانی و نیز باز نیایی، اگر اینکه را«۱۳» زاد باید، اولی و احری که آن را زاد باید. زاد اینکه راه گران باری بود، و زاد آن راه سبک باری بود. اینکه جا هر چه ---------------------------------- - (۱). وز: گفتندی. (۲). مب: می‌رویم. [.....] [اشاره] (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: اوییم. (۴). مج، وز به. (۵). لب، فق: غضب. (۶). دب، فق، مر، مب: حرجی. (۷). کذا: در اساس، دب، لب، فق، دیگر بدلها: پس. (۹- ۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودی. (۱۰). مج: زاد از دو روزی. (۱۱). دب، آج، لب، مر: غصب و سلب، فق، مب، غضب. (۱۲). اساس: یا ، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۱۳). دب، آج، لب، مب: راه. صفحه : ۱۱۳ گران بارتر باشی تو را«۱» به بود برای آن که اینکه جا بار بر پشت شتر باشد، و آن جا بر گردن تو باشد، اینکه جا زاد بر راحله باشد و آن جا زاد خود راحله باشد، اینکه جا اگر راحله‌ئت«۲» نبود و زادت نبود از تقوی زادی ساز و از پای خود راحله‌ای ساز«۳»، اگرت رحلی نبود به نعلی قناعت کن، چنان که گفت [۲۴۸- ر] [اشاره]: و حبیت«۴» من خوص الرّکاب بأسود

من دارش«۵» فعدوت أمشی راکبا و اگر هیچ دانی«۶» که از توکّل زادی سازی و از هوای نفس راحله و آن زاد توکّل بر گردن اصطبار نهی و پای قهر به پشت هوای نفس در آری، چو«۷» او را پست کرده باشی انگار که راه بریدی، هر چه«۸» راحله‌یت«۹» در زیر تو ضعیف‌تر باشد، تو راه حق به سپری به عکس راحله حاجّ که هر چه او قویتر باشد ایشان ایمنتر باشند، و چون سستی کند ایشان بترسند و خایف شوند. خطر ایشان در ضعف راحله باشد، و خطر تو در قوّت راحله تو، و أنت براحلتک احجی من الحاجّ براوحلهم، انت أحجی لو استعملت الحجی. اگر عقل داری تو را اینکه به است. آن که راه حج سپرد زاد او حاضر باید، و تو چون راه حق سپری، از زاد اینکه راه به نیستی«۱۰» قناعت کن«۱۱». تو را اگر همی راه حق جویی اوّل

طلب کرد باید سبیل الرّشادی پس از نیستی زاد آن راه سازی

کجا«۱۲» بهتر از نیستی نیست«۱۳» زادی بیش از آن نبود که چون از نیستی زاد سازی نیست شوی. و همه هستی در تحت آن نیستی هست، و همه وجود در ضمن آن عدم، و همه اثبات در میان آن انتفاء، لا جرم چون چنین کنی هم حاجی باشی«۱۴» هم غازی، پایه جهاد بیش از پایه حجّ ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها بجز فق آسانتر بود و آن جا هر چه سبک بارتر باشی تو را. (۲). راحلهئت/ راحلهات، مر: راحلیت. (۳). مب: راحله کن. (۴). و حبیت، وز، آج: وجیت، دب، لب، فق، مب، مر: و حیث، چاپ شعرانی (۲/ ۱۱۹): و قنعت. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها: دارش. (۶). همه نسخه بدلها: توانی. (۷). آج، مب: چون. (۸). مر: هر چند. (۹). راحلهیت/ راحلهات. (۱۰). مج: نبینی، وز دب: نبستی. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: کنی، آج شعر. (۱۲). اساس: روی کلمه خط کشیده شده و به دست خواننده‌ای نا اهل به صورت «ترا» تصحیح شده است. (۱۳). مر: هست. (۱۴). مب، مر و. صفحه : ۱۱۴ است، اگر دشمنی«۱» را نمی‌یابی که با او جهاد کنی تا کشته او شوی، با خود گرد و با خود جهاد کن«۲» و در آن جهاد اجتهاد کن که از تو دشمنتر تو را دشمن«۳» نیست، اعدی عدوك بین جنبیك ، تا کشته خود شوی به دست خود، تا قاتل و مقتول تو باشی«۴». به قاتلی درجه مجاهدان یابی، به مقتول پایه شهیدان: صلاح تو در کشتن تست و آنگه

صلاحیست«۵» اینکه مضمر اندر فسادی نبینی که پروانه شمع هر گه

که بر باطنش چیره«۶» گردد و دادی، بری گردد از خویش و بر صدق دعوی

کند خویشی خویش را چون«۷» رمادی و لکن تو از آن پست همّت تری«۸» و دون منزلت‌تر«۹» که اختیار چنین چیزها کنی. تو خود کشته هوایی، چگونه کسی را کشی؟ تو خود اسیر مرادی، کسی را چگونه اسیر کنی؟ گفتم«۱۰» تو هوا را کشی، هوا تو را کشت«۱۱». گفتم«۱۲»: تو مراد را قهر کنی، مراد تو را قهر کرد. گفتم«۱۳»: قهرمانی قاهر باشی، قهرمانده‌ای مقهور شدی، همه عمر در بند آرزو مانده تا باشد که بر آید، صد هزار جان عزیز بر آید و آن برنیاید، صد هزار عمر چو«۱۴» عمر تو برسد، و آن بنرسد، عمر تو [۲۴۸- پ] به سر آید، و جز آن که نوشته تو است به سر تو نیاید«۱۵»، قُل لَن یُصِیبَنا إِلّا ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَولانا«۱۶» ...، تو را یک نفس از اینکه هوس پروای دگر چیز نیست«۱۷». ایا مانده بر موجب هر مرادی

شب و روز در محنت اجتهادی ------------------------------- - (۱). مج، مر: دشمن. (۲). مج، وز، دب، لب، مر: جهادی کن. (۳). وز: از تو دشمنتر تو را کس، دب: که تو دشمنتر تو کس، آج، لب، فق، مر، لب: دشمنتر از تو کس. (۴). صورت ظاهر نسخه اساس چنان می‌نماید که عبارت: «تا کشته خود شوی ... تو باشی» به صورت و هیأت شعر (بیت) ملحوظ نظر کاتب بوده است: تا کشته خود شوی به دست خود || تا قاتل و مقتول تو باشی اگر بر فرض چنین بوده باشد، در مصراع دوم کلمه‌ای از قلم افتاده است. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها بجز مج: صلاحیت. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خیره. (۷). آج: خویشی خویشتن چون. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: آن دون همّت تری. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: منزلتری. (۱۳- ۱۲- ۱۰). همه نسخه بدلها: گفتیم. (۱۱). مر: کشد. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۱۵). مب قوله تعالی. (۱۶). سوره توبه (۹) آیه ۵۱. (۱۷). آج شعر. صفحه : ۱۱۵ نه در حقّ خود مر تو را انزعاجی

نه در حقّ حق«۱» مر تو را انقیادی تو می‌باید تا بی هوس باشی، مصحف بی هوس«۲» اعنی بی هوش بی‌هوشی«۳» مدهوشی«۴»

مانده‌ای، از عقل دیوانه، و از شرع بیگانه«۵»: چو دیوانگان دایم اندر تفکّر

که گویی مرا چون بر آید مرادی«۶» اینکه همه«۷» رنج بر منزل سپنج؟ گنج ابد رها کرده و رنج ابد اختیار کرده«۸»: ز بهر دو روزه مقام مجازی

به هر گوشه‌ای کرده ذات العمادی همانا به خواب اندری یا «۹» ندانی«۱۰»

که ما را جز اینکه است دیگر معادی اینکه نه جای معاد است، جای معاد وقت میعاد«۱۱» است، فیوم القیامهٔ میعاده، امروز روز عهد است فردا روز«۱۲» وعد است: الیوم عهدکم فأین الموعد

هیهات لیس لیوم عهدکم«۱۳» غد تو را میعاد به معادی است، پس تو را اعداد و استعداد می‌باید برای آن معاد تا آن روز که معاد شوی آن برای تو معدّ باشد، آن چیست! زاد تقوی است، وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَ‌خَیرَ الزّادِ التَّقوی. ای خواجه؟ تو بر جناح سفری، و مسافر را از زاد چاره نیست، از آن ملخ بیاموز- اگر چه اینکه حدیث از ملح«۱۴» است از فواید ملخ«۱۵» است: مرّ الجراد علی زرعی فقلت له

اسلک سبیلک لا تولع بافساد فقام منهم خطیب فوق سنبلهٔ

إنّا علی سفر لا بدّ من زاد ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: خود. (۲). مج، وز، لب، فق، مر: بی هوسی. (۳). مج، وز: اعنی بی هوشی بی هوش، دیگر نسخه بدلها: بی هوش. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: مدهوش. (۵). آج شعر (۶). مج: مرادم. (۷). مر: ای همه. (۸). مج، دب، لب، فق: کرده‌ای، آج شعر. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۱۰). مج، آج، لب، فق، مب، مر: بدانی. (۱۱). مج: جای میعاد، آج، لب، فق، مب: جای وقت میعاد، مر: نه جای وقت میعاد. (۱۲). مج، وز روز. (۱۳). دمب، آج، لب، فق، مب، مر: وصلکم (۱۴). مج: از ملخ، آج، فق، مر: حدیث ملخ، دب، مب، اینکه ملح است. (۱۵). وز، آج، مب: ملح. صفحه : ۱۱۶ زاد«۱» تقوی می‌باید، تو به زاد ازدیاد معاصی آورده‌ای، به اینکه زاد راه نتوان«۲» بریدن، اینکه زاد برسد و تو را به منزل نرساند«۳»: و زادی قلیل ما أراه مبلّغی

أ للزّاد أبکی أم لطول مسافتی تو را زاد یا در معاصی ازدیاد است، یا دوستی آل زیاد است، اینت«۴» بترک«۵» سازی که تو را زاد«۶» است؟ حقیقت دان که تو را از دوستی یزید و زیاد بس«۷» زیاده جاه نباشد، و اگرت از اینکه زیادتی بود، آن زیادت همه نقصان است، و اگر اینکه ربح«۸» می‌شناسی عین خسران است [۲۴۹- ر] [اشاره]. زیادهٔ المرء فی دنیاه نقصان

و ربحه غیر محض الحق خسران زاد عقبی تقوی«۹» باید که آن راهی پر آفت است، به پر خیز«۱۰» باید بدان راه رفتن، راهی است پر خار و خاشاک. یکی را از بزرگان پرسیدند که: تقوی چه باشد! گفت: هل سلکت طریقا ذا شوک! فقال: نعم. گفت: هرگز در هیچ راه خارستان رفته‌ای! گفت: بلی. گفت: چگونه کردی! گفت: حذرت و تشمّرت. گفت: بر حذر و هشیار و دامان چاک زده. گفت: تقوی آن است که در راه دین همچنان روی. شاعر نظم کرد اینکه معنی و گفت: خلِ‌الذّنوب صغیرها

و کبيرها فهو التّقی و اصنع کماش فوق أر

ض الشّوک يحذر ما يری لا تحقرنّ صغيرة

إنّ الجبال من الحصی مردان آنان بودند که در راه دنيا هم تقوی زاد کردند تا به راه دين رسيدن«۱۱». ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها تو. (۲). مر: نتوانی. [.....] [اشاره] (۳). مج، دب شعر. (۴). مج اينکه است: (۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرگ سازی، مج: برگ سازی، چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۱): برگ و سازی. (۶). آج، لب، مر: آزاده. (۷). دب، آج: پس. (۸). وز، دب، لب، فق، مب: اينکه رنج، مر: مر اينکه که را ربح. (۹). مج: پرهيز. (۱۰). مج، وز، آج، فق، مب، مر: پرهيز. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: رسيدند، مب: رسيدندی. صفحه : ۱۱۷ عبد اللّه مبارک گويد: سالی از سالها به حجّ خانه خدای می‌شدم، در راه منقطع شدم بر توکّل می‌رفتم. از کناره بيابان کودکی را ديدم که بر آمد- ظننته سباعيّا او ثمانيّا- گمان چنان بردم که هفت سال«۱» يا «۲» هشت ساله است، جامه‌ای کوتاه پوشيده ايزاری«۳» در سر بسته نعلينی در پای کرده قضيبی خيزران در دست گرفته، با او نه زادی نه راحله‌ای نه ياری. گفتم: سبحان اللّه؟ باديه‌ای بدين خونخواری و کودکی بدين خردی؟ او را گفتم: يا صبيّ؟ از کجا می‌آيی! گفت: من اللّه. گفتم: کجا می‌روی! گفت: الی اللّه. گفتم: چه می‌جويی! گفت: رضا اللّه. گفتم: زادت کجاست راحله‌يت کجاست«۴»! گفت: زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای، گفت: زاد من تقوای من است و راحله من پايهای من است و مراد من خدای من است. عجب داشتم«۵»، گفتم: اينت«۶» زهد و اينت«۷» توکّل؟ گفتم: أخبرنی من انت، خبر ده مرا تا تو کيستی! گفت: تا چه خواهی کرد!«۸» اينکه حديث را رها کن از محنت روزگار ما چه می‌خواهی! گفتم: علی«۹» حال. گفت: نحن قوم مظلومون، ما مردمانی ستم رسيدگانيم. گفتم: زيادتی کن در بيان. گفت: نحن قوم مقهورون. گفتم: روشنتر بگوی. گفت: نحن قوم مطرودون، ما گروهی راندگان بازماندگان درماندگانيم. گفتم نمی‌دانم، گفت: لنحن علی الحوض ذوّاده

نذوده و يسعد«۱۰» ورّاده و ما فاز من فاز الّا بنا

و ما خاب من حبّنا زاده [۹۴۲- پ] [اشاره] و من سرّنا نال منّا السّرور

و من ساءنا ساء ميلاده و من کان غاصبنا حقّنا

فيوم«۱۱» القيامة ميعاده اينکه بگفت و برفت چنان که من به گرد او نرسيدم. در سودای آن فتادم«۱۲» تا اينکه ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: ساله. (۲). لب: تا. (۳). مج، وز، آج، فق، مر: ازاری، مب: دستاری. (۴). اساس در حاشيه افزوده: مرادت چيست! (۵). مب: مرا عجب آمد، اساس در بالای کلمه با خطی متفاوت از متن افزوده: و با خود. [.....] [اشاره] (۷- ۶). مج: اينست. (۸). مب: چه می‌خواهی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر کلّ. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: نسعد، مر: تسعد. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب: فانّ. (۱۲). همه نسخه بدلها: افتادم. صفحه : ۱۱۸ کودک چه کسی است! گفت: ديگر نديدم او را تا به ميان رکن و مقام رسيدم، او را ديدم ايستاده و خلايق بر او جمع شده، و او را از حلال و حرام و مسايل و احکام می‌پرسيدند و او جواب می‌داد. من گفتم: اينکه کودک کيست! گفتند: نمی‌دانی! اينکه زين العابدين علیّ بن الحسين«۱» است. من گفتم: سبحان اللّه؟ اينت«۲» زهد و توکّل، و اينت علم و بيان؟ اللّه أعلم حيث يجعل رسالته«۳» ...، از اينکه چه عجب داری؟ خادمان

ایشان را چون در خدمت خانه ایشان حقیقتی بود، برکت آن به اعقاب ایشان برسد تا در حقّ ایشان جنس اینکه بود. مالك دینار گوید: سالی از سالها به حج می‌شدم، آن جا که وداعگاه بود، زنی را دیدم پیر ضعیفه بر چهار پا یکی«۴» ضعیف نشسته و مردم گرد او در آمده، می‌گفتند: برگرد که خدای بر تو رحمت کناد. راهی صعب است و تو بس ضعیفی، و چهار پای نیك نیست. او می‌گفت: نه چنان آمده‌ام که بر گردم، من نیز بگفتم که برگرد که مصلحت نیست تو را بی‌ساز در بادیه رفتن. مرا نیز همین جواب داد. رفتیم«۵»، چون به میان بادیه رسید آن چهار پایك او خرکی«۶» ضعیف بود، بماند. مردم همه بگذشتند و او را رها کردند. من نیز خواستم تا بگذرم، اینکه خبرم یاد آمد که رسول- علیه السّلام- گفت: ۷» المؤمن أخو المؤمن من امه و أبیه ان جاع اطعمه و ان عری کساه و ان خاف امنه، و ان مرض عاده« و ان مات شیع جنازته ، باز ایستادم و او را گفتم: نه تو را می‌گفتم که میای که راه صعب است و چهار پای ضعیف است؟ گوش با من نکرد«۸» و سر سوی آسمان کرد و گفت: الهی لا ـ فی بیتی ترکتنی و لا ـ الی بیتك حملتنی فو عزّتك و جلالك لو فعل بی هذا غیرك لما شکوته الّا الیك، گفت: بار خدایا، نه در خانه خودم رها کنی«۹»، نه به خانه خودم رسانی، به عزّ و جلال تو که اگر ------------------------------ - (۱). مب: علیّ بن الحسین زین العابدین. (۲). وز: آنت. (۳). اساس، رسالاته، با توجّه به مج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد، سوره انعام (۶) آیه ۱۲۴. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: چهار پای، مج، وز: چهار پاکی. (۵). فق، مب: رفتم. (۶). دب، آج، لب، فق: خزك. (۷). اساس: اعاده، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: نکردی. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها: رها کردی. صفحه : ۱۱۹ اینکه با من جز تو کردی شکایتش جز با تو«۱» نکردمی. هنوز اینکه سخن تمام نگفته بود که شخصی را دیدم که از گوشه بیابان بر آمد«۲» زمام ناقه‌ای تیزرو به دست گرفته و ناقه فرو خوابانید و گفت: برنشین، و او را برنشاند و چون باد از پیش من بجست. دگرش باز ندیدم تا به طوافگاه رسیدم، او را دیدم، گفتم: به آن خدای که با تو آن کرامت کرد که مرا بگوی تا تو کیستی! گفت: نمی‌دانی، انا شهدة بنت مسکة بنت فضّة خادمة فاطمة«۳»، من دختر زاده فضّه‌ام [۲۵۰- ر] خادمه فاطمه زهرا«۴». اینکه نه منزلت من است، اینکه منزلت آن بار خدایان«۵» من است که خداوند لطیف با من ضعیف اینکه کند که دیدی. آن زاد تقوی است، و اینکه زاد توکّل، و تو را چاره نیست از هر دو در حضر به ما حضر از زاد توکّل تزجّی می‌کن، و در سفر به زاد تقوی به اضافت تزجّی توسّل می‌کن که: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقوی. در اینکه سفر هیچ زاد صالح نیست مگر زاد تقوی، چه در هر منزل که فرود آیی، و اوّل منزلت«۶» آخرت گور است تو را اینکه زاد فریاد رسد«۷»: الموت بحر موجه غالب

تذهب فیه حیلة السّابح لا یصحب الانسان فی قبره

غیر التّقی و العمل الصّالح راوی خبر گوید که: امیر المؤمنین«۸»- علیه السّلام- چون به گورستان در آمدی، گفت: ۹» السلام علیکم یا اهل القبور اما الدور« فقد سکنت و اما الاموال فقد قسمت و اما الازواج فقد نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم ، سلام بر شما باد ای اهل گورستان، امّا سراهاتان«۱۰» دیگران در نشستند، امّا مالهایتان«۱۱» قسمت کردند، و امّا زنانتان شوهران باز کردند، اینکه آن خبر است که نزدیك ماست، بنزدیك شما چه ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، مر: شکایت جز پیش تو. (۲). دب، آج، لب، مر: بیابان نزد من آمد. (۳). اساس: با خطی متفاوت از متن در زیر کلمه افزوده است: «الزهرا علیه السّلام»، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر گفت. (۴). اساس: با خطی متفاوت از متن در زیر کلمه آورده است: «علیها السّلام». (۵). دب، آج، لب، فق: بار خدای. (۶). همه نسخه بدلها: منزل. (۷). مج، دب، آج، لب شعر. (۸). دب، فق، مب علی. (۹). اساس: الدّوور. (۱۰). مج، وز: سراهایتان. (۱۱). مج، وز، آج، لب، دب، فق، مر: مالهاتان. صفحه : ۱۲۰ خبر است! آنگه گفت: اگر ایشان را دستوری بودی تا جواب دادندی، جز اینکه نگفتندی: و تزوّدوا فانّ خیر الزّاد التّقوی، و اعشی گوید: اذا انت لم ترحل بزاد

من التّقی

و ابصرت بعد الموت من قد تزوّدا ندمت علی ان لا تکون کمثله

و انّک لم ترصد کما کان أرصدا مالک دینار گوید: یکی از جمله زهّاد بصره فرمان یافت، جنازه او برگرفتند و خلقی عظیم حاضر شدند. چون به گورستان رسیدند و او را دفن بکردند، سعدون مجنون- و او از عقلای مجانین بود- بر بالای«۱» رفت، و آواز در داد«۲». الا یا عسکر الاحیا

ء هذا عسکر الموتی أجابوا الدّعوة الصّغری

و هم منتظروا الکبری یحثّون علی الزّاد

و ما الزّاد سوی التّقوی یقولون لکم جدّوا

فهذا آخر الدّنیا وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ، از من بترسی ای خداوندان عقلها، یعنی از عقاب من بترسی و از معاصی من حذر کنی تا در عقاب من نیوفتی؟ قوله: لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ، سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از عرب چون به حج رفتندی روا نداشتندی هیچ تجارتی کردن از«۳» ایّام عشر دست از همه تجارات بداشتندی، و آن را که در ایّام حج تجارت کردی او را داجّ خواندندی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و ایشان را رخصت تجارت داد، گفت: نیست بر شما بزه‌ای أَنْ تَبْتَغُوا [۲۵۰- ر] فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ، که از خدای تعالی «فضلی» بجوی«۴»، و مراد به «فضل» روزی است. عبد اللّه عبّاس گفت: عرب را سه بازار بود: عکاظ و مجنّه و ذو المجاز. ایشان در وقت موسم آن جا تجارت کردندی و وجه معاش ایشان از آن جا بودی. چون اسلام در آمد تحرّج کردند از اینکه، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رخصت داد ایشان را در تجارت کردن در اینکه ایّام. ------------------------------ (۱). مب، مر: بالایی. (۲). مب که. آج شعر. [.....] [اشاره] (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). مج، آج: بجویی/ بجویید. صفحه : ۱۲۱ ابو امامهٔ التّیمیّ گفت، عبد اللّه عمر را گفتم: ما جماعتی‌ایم که شتر به کرا«۱» می‌دهیم به حاجّ«۲». مردمان می‌گویند شما را حجّ نیست، اکنون بگو تا«۳» ما را حجّ باشد یا نه! گفت: شما احرام گیری چون حاجیان! گفتم: آری. گفت: طواف کنی و سعی کنی و سنگ اندازی! من گفتم: آری. گفت: شما را حجّ بود. آنگه گفت: مردی بنزدیک رسول- صلّی اللّه علیه و آله- آمد و او را از اینکه بپرسید. رسول- علیه السّلام- ندانست تا چه جواب باید دادن«۴»، جبریل آمد و اینکه آیت آورد و رخصت از خدای تعالی. و عبد اللّه عبّاس چنین خواند«۵»: لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ فی مواسم الحجّ. ابو هریره روایت کرد«۶» که، رسول- علیه السّلام- گفت: چون روز عرفه باشد خدای تعالی حاجیان را بیامرزد، چون شب مزدلفه بود بازرگانان«۷» را بیامرزد، چون روز منا باشد جمّالان را بیامرزد، چون وقت سنگ انداختن جمرهٔ العقبه باشد سایلان را بیامرزد، و هیچ کس آن جا حاضر نیاید از گویندگان «لا اله الّا اللّه»، الّا«۸» خدای تعالی او را بیامرزد. فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ، یعنی چون به جمع از عرفات باز آیی یقال: افاض القوم فی الحدیث اذا اندفعوا فیه و اکثروا التّصرّف فیه، قال الشّاعر: فلمّا افضنا فی الحدیث و أسمحت

أتتنـا عیون بالنّمیمـهٔ تضـرب و یقـال: أفـاض البعیر بجرّته إذا رمی و دفع بها فی کرشه، قال الرّاعی یصف الابل: فأفضن بعـد کظومهنّ بجرّه

من ذی الأبارق اذرعین حقیلا و یقال: أفاض الرّجل بالقداح إذا ضرب بها لأنّها تقع متفرّقات، قال ابو ذؤیب یصف الحمار و الاتن. ---------------------------------- - (۱). مـج: کرای، فـق، مر: کرایه. (۲). فق: حجّاج. (۳). فق: بگویید که شـما. (۴). فق: رسول- صلّی اللّه علیه و آله- هیـچ جواب نـداد، مـج، وز، دب، آج، لب، مب: نـدانست تا چه جواب دهد. (۵). فق قوله تعالی. (۶). همه نسخه بدلها: روایت کند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: بازرگانان، مب: بازرگان. (۸). فق که. صفحه : ۱۲۲ و کأنّهنّ ربابهٔ و کأنّه

یسـر یفیض علی القـداح و یصدع و اصل کلمه من فاض«۱» المـاء و افضـته انا، آب ریخته شـد و من بریختم آن را، و اینکه در جای مبالغه به کار دارند، برای آن که چنان که آب در جای جمع کرده باشند، آنگه مجموع آن بریزند، آن به دفع و قوّت خویش ریخته شود، همچنین اینکه جا پنداریی«۲» که سیری«۳» مـدّخر بوده است اینکه جا مبتذل«۴» می‌شود. و افاضت را به ایضاع و اسـراع تفسیر دادنـد، و اصـل اینکه است که گفته شـد. امّـا «عرفات» جمع عرفه باشـد، مثل درجه و درجات و درکه و درکات. آنگه اینکه اسم را جمع«۵» بگرفتند و بر موضـعی نهادند، چنان که گفتند: ثوب اخلاق و أسـمال و أرض سـباسب. اینکه اسـماء وحدان را به لفظ جمع وصف کردند [۲۵۱- ر] و برای آن صرف کردند او را با آن که دو سبب در او حاصل است از: علمیّت و تأنیث. و اگر گویند: سبب سه است. یکی دیگر جمع است، جواب آن است که: نه جمع و نه تأنیث هیچ دو«۶» نه آن است که منع صرف کند برای آن که آن جمع بر مفاعیل و مفاعل باید«۷»، و تأنیث بر فعلا و فعله باشد، چون حمراء«۸» و صحراء و حمزه و طلحه. امّا چون اینکه اسم را جمع کند«۹»، چون: مسلمات و مؤمنات«۱۰»، اینکه بنا منع صـرف نکنـد، پس پنداری که بر اصل خود بمانده است به مثابت آن که پیش از آن که بر اینکه بقعه نهادند«۱۱»، چون چنین باشد اسم بماند بر یک سـبب، و یک سـبب منع صرف نکند. مفسّران خلاف کردند در آن که اینکه جایگاه را چرا عرفات خواندنـد، و اینکه روز را عرفه؟ ---------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها بجز دب: افاض. (۲). همه نسخه بدلها: پنداری. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اشـتری. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبـدّل. [.....] [اشاره] (۵). وز، دب، اج، لـب، فـق، مب: اسم جمـع را. (۶). کـذا: در اساس و همه نسـخه بـدلها بجز فق، هر دو به چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۶): هیـچ از اینکـه دو. (۷). همه نسـخه بـدلها چون مصابیـح و مساجد. (۸). همه نسـخه بدلها: قمراء. (۹). همه نسخه بدلها: کنند. (۱۰). همه نسـخه بدلها: و مسلمون. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: نهادیم. صـفحه : ۱۲۳ ضحّاک گفت: برای آن کـه چـون آدم را به زمین فرسـتادند، آدم به زمین هنـد فرود آمـد و حوّا به جـدّه، یکـدیگر را طلب کردنـد در اینکه جایگـاه به هم رسیدند در روز عرفه یکدیگر را باز شناختند، روز«۱» را عرفه نام نهادند، و جایگاه را عرفات. سدّی گفت: برای آن عرفات خواندند اینکه جایگاه را که چون هاجر به اسـماعیل بار بنهاد، ساره را از آن رشک می‌آمد، گفت او را: برخیز و از بر من برو. او برخاست و اسـماعیل را برگرفت و بیامـد و به اینکه جایگـاه آمـد. چون ابراهیم بـاز آمـد، ساره گفت: ایشان برفتنـد. ابراهیم«۲» در طلب ایشـان می‌گشت«۳» تـا به اینکه جا رسـید«۴»، روز عرفه بود، ایشـان را دیـد بشـناخت«۵»، روز را عرفه نـام شـد«۶» و جـای را عرفـات. عبد الرّحمن بن عرّاد«۷» روایت کنـد از رسول- علیه السّـلام- که او گفت: چون هاجر و اسـماعیل بیامدنـد، از پس مـدّتی ابراهیم- علیه السّـلام- خواست تا بیایـد و ایشان را ببیند. ساره گفت: با من عهد کن که فرو نیابی. ابراهیم عهد کرد. چون آن جا رسـید اسـماعیل حاضـر نبود، برگشت از آن جا به دگر نوبت که آمـد که او را بینـد شب بود، راه باز ندانست. چون صـبح بر آمد آن جا رسـیده بود علامات«۸» بدیـد و جـای بـاز شـناخت در روز عرفه، نـام بر جـای نهـاد و بر روز. عطـا گفت: برای آن است که چـون ابراهیم- علیه

السّلام- از بنای خانه فارغ شد، جبریل- علیه السّلام- بیامد و ارکان حجّ بر او نمود و او را می‌گفت: عرفت عرفت! شناختی! او می‌گفت: نعم؟ روز«۹» را عرفه خواندند و جای را عرفات، و اینکه قول روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- و عبد اللّه عبّاس. سدّی«۱۰» گفت: چون خدای تعالی جبریل را فرستاد و ابراهیم را ارکان حجّ بیاموخت، ابراهیم بیامد و آن به جای آورد«۱۱»، ابلیس بیامد تا او را وسواس آرد«۱۲» به منا. ------------------------------ - (۱). مج، فق: اینکه روز، مب، مر: آن روز. (۲). فق علیه السّلام. (۳). آج، لب، مب: می‌گفت، فق: می‌رفت. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). فق اینکه. (۶). فق: نام نهاده شد. (۷). مج، مر: عبد الرّحمن بن جواد، آج، لب، فق، مب: عبد الرّحمن بن خراد، وز: عبد الرّحمن حراد. [.....] [اشاره] (۸). همه نسخه بدلها: علامت. (۹). مب: می‌گفت بلی نهم روز. (۱۰). فق، مب، مر و سدّی. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: به جای می‌آورد. (۱۲). مب: وسوسه کند. صفحه : ۱۲۴ ابراهیم هفت سنگ به او انداخت با هر سنگی تکبیری کرد. از آن جا ببرید«۱» بر جمره دوم افتاد، آن جا نیز هفت سنگ انداختش با هر سنگی تکبیری می‌کرد. از آن جا ببرید«۲» [۲۵۱- پ] بر جمره سوم«۳» افتاد، آن جا نیز هفت سنگ انداختش«۴». از آن جا بگریخت به ذو المجاز آمد، ابراهیم او را به ذو المجاز بدید بشناخت او را از او تجاوز کرد، و آن جای«۵» ذو المجاز خواندند. چون به عرفات رسید آن جاش دید، بشناختش آن جای«۶» عرفات خواندند چون از آن جا بیامد، ازدلف الی«۷» جمع فسمی مزدلفه، آن جای را مزدلفه خواندند«۸» به منا نزدیک شد. عبد اللّه عبّاس گفت: روز «ترویه» را برای آن ترویه خواندند که آن شب ابراهیم در خواب دید که اسماعیل را می‌کشتی، آن روز همه روز اندیشه می‌کرد در آن. و «ترویه» اندیشه باشد. چون شب عرفه بود دگر باره در خواب دید، فعرف صحّته، بشناخت بدرستی«۹» خواب«۱۰»، برای آن اینکه روز را عرفه خواندند. و بعضی دگر گفتند: برای آن که در اینکه روز در اینکه جای مردمان به گناه اعتراف دهند، برای اعتراف ایشان روز را عرفه خواند«۱۱» و جای را عرفات خواند«۱۲». بعضی دگر گفتند: برای آن که آدم و حوّا در اینکه جایگاه به گناه اعتراف دادند، و گفتند: رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا«۱۳». بعضی دگر گفتند: اشتقاق او از «عرف» است، و آن بوی خوش بود، قال اللّه تعالی: عَرَّفَها لَهُم«۱۴». ای طیّبها لهم. چون ذبح به منا کنند و نیز حلق، آن جا خون و فرث و سقط ذبایح حاصل آید، [آن جا پاک نبود، از«۱۵» اینکه جا از اینکه معنی هیچ نباشد، اینکه جای را عرفات خواندند لطیبها من العرف و هو الرّائحة الطّیّبة، و بعضی ------------------------------ - (۲- ۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۷): بپرید. (۳). مج، وز، آج، لب: سهام، فق، مب، مر: سیم. (۴). همه نسخه بدلها بجز فق، مر: آن جاش نیز هفت سنگ انداخت. (۵). مب، مر را. (۶). مب، مر: و آن جای را. (۷). آج، لب، فق، مب: ای. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: خواندندی. (۹). همه نسخه بدلها: درستی. (۱۰). آج، مب را. [.....] [اشاره] (۱۲- ۱۱). مر: خواندند. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. (۱۴). سوره محمّد (۴۷) آیه ۶. (۱۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. صفحه : ۱۲۵ دگر گفتند] [اشاره]«۱»: لأنّ النّاس یتعارفون بها. بعضی دگر گفتند: اصل کلمه از صبر است من قولهم: رجل عارف إذا کان صابرا خاشعا، شاعر گفت: فصبرت عارفة لذلک حرّة

ترسو«۲» إذا نفس الجبان تطلّع ای نفسا صابرة عارفة حرّة ثابتة، و قال ذو الرّمّة:

روف لما خطّت علیه المقادر پس برای تذلّل و خضوع حاجّ و صبر ایشان بر وقوف در اینکه روز در«۳» اینکه موقف اینکه نامها بر روز و بر جای نهادند«۴». فَاذکُرُوا اللّهَ عِندَ المَشعَرِ الحَرامِ، اشتقاق «مشعر» از شعار است، و شعار علامت بود و برای آنش مشعر خواند که معلمی از معالم حجّ است«۵»، وقوف آن جا از جمله ارکان حجّ است، و بعضی دگر گفتند: برای آنش «مشعر» خواندند که اشعار کردند مردمان را حرمت او و حکم او. و «حرام» و «حرمت» و «احرام» جمله اصل منع بود من حرمته عطاه، ای منعته. و «حرمان»، منع باشد، و «محروم» ضدّ مرزوق باشد برای آن که ممنوع بود از روزی، و اینکه امر بر سبیل وجوب است اعنی قوله«۶»:

فَاذکُرُوا اللّه مراد وقوف به مشعر است و دعا خواندن آن جا. و حدّ مشعر الحرام ما بين المأزمين الی الحياض الی وادی محسّر، پس برای حرمت او را حرامش خواندند. چنان که مسجد الحرام و بلد الحرام مکّه را، و البيت الحرام کعبه را، و اصل او منع است- چنان که گفتيم- قال زهير: و إن اتاه خليل يوم مسئلة«۷»

يقول لا غائب مالی و لا حرم [۲۵۲- ر] [اشاره] و آن جای را که در اوست آن را جمع برای آن گويند که نماز شام و خفتن در او به جمع بايـد کردن. و افاضه از عرفات پيش از آن که آفتاب فرو شود نشايد، هر که از ------------------------------
- - (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسـخه بدلها افزوده شده. (۲). همه نسخه بدلها: ترسوا. (۳). همه نسخه بدلها: به. (۴). مب قوله تعالی. (۵). مر و. (۶). مب تعالی. (۷). کذا: در اساس و همه نسـخه بدلها، چاپ شـعرانی (۲/ ۱۲۹): مسـغبهٔ. صفحه : ۱۲۶ عرفات بيايد پيش«۱» آفتاب فرو شدن بر او خونی باشد، اعنی خون شتری، اگر ندارد به عوض آن بايد تا هژده«۲» روز روزه دارد. وَ اذکُرُوهُ کَما هَداکُم، المعنی«۳» لـدينه و مناسـک حجّه، و وجه تشبيه آن است که شـکر که واجب بود بر قـدر نعمت بود، حق تعالی گفت: شـکری کنی مرا موازی هـدايت من به حسب نعمت من. وَ إِن کُنتُم مِن قَبلِهِ لَمِنَ الضّالِّينَ «ان» مخفّفه است از ثقيله«۴»، برای آن که «لام» در خبر او آورد، و اينکه «لام» ملازم بود در خبر«۵» تا فرق باشـد از ميان اينکه حرف چون مخفّفه باشـد، و از ميان او چون مجازات را بود. و چون مخفّف کننـد او را عملش باطل شود. و «کان» از پس اينکه حرف آيد، چنان که در اينکه آيت هست، و چنـان که گفت: وَ إِن کـانَت لَکَبِيرَةً إِلّا عَلَی الَّذِينَ هَدَی اللّهُ«۶». و کوفيـان گفتنـد: اينکه «ان» نـافيه است، و «لام» به معنی الّاست، تقـدير چنين است که: و ما کنتم من قبله الّا من الضّالّين«۷»، و مثله«۸»: وَ إِن نَظُنُّکَ لَمِنَ الکاذِبِينَ«۹»، ای ما نظنّک الّا من الکاذبين، و قال الشّاعر: ثکلتک امّک إن قتلت لمسلما

حلّت عليک«۱۰» عقوبـهٔ الرّحمن المعنی ما قتلت الّا مسـلما، اينکه قول کوفيان است، و بصـريان گفتنـد تقـدير اينکه است: و انّه علی معنی الأـمر و الشّـأن، المعنی انّ الشّأن کونکم ضـالّين قبـل هدايـهٔ اللّه ايّاکم. قوله: ثُمَّ أَفِيضُوا مِن حَيثُ أَفـاضَ النّاسُ عامّه مفسّـران گفتنـد: قريش و خلفـای قريش از جملـه حمس از حرم«۱۱» بيرون نشدندی«۱۲» به عرفات، و موقف به مزدلفه کردنـدی، گفتنـدی: نحن اهـل اللّه و قطّان حرمه لاـ نخرج من الحرم و لا نخلّفه فلسنا ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب، مر از. (۲). لب، مر: هيژده، فق، مب: هيجـده. (۳). چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۸) کما هـداکم. [.....] [اشاره] (۴). مر: مثقله. (۵). مب و. (۶). سوره بقره (۲) آيه ۱۴۳. (۷). مر: قَبلِهِ لَمِنَ الضّالِّينَ (۸). مب قوله تعالی. (۹). سوره شعرا (۲۶) آيه ۱۸۶. (۱۰). اساس: عليه، با توجّه به مج و ديگر نسـخه بدلها تصـحيح شد. (۱۱). مب: احرام. (۱۲). آج، لب، فق، مر: بيرون رفتنـدی، مب: بيرون رفتنـد. صفحه : ۱۲۷ کسـائر النّاس، مـا اهل حرم خـداييم و ساکنان حرميم، ما از حرم بيرون نشويم که ما چون دگر مردم«۱» نمايم بر سبيل تعظّم«۲»، يعنی مـا آن که ديگران کننـد نکنيم، مراد ايشان تعظيم و تمييز«۳» خود بود، گفتنـدی: اگر مـا کار حرم و حرمت او آسان فرو گيريم، ديگران حرمت حرم ندارند. چون مردمان از عرفات بيامدندی، ايشان از مزدلفه برفتندی، حق تعالی اينکه آيت فرسـتاد و ايشان را گفت: شما را نيز آن بايد کردن که ديگر مردمان می‌کنند، آن جا موقف بايد کردن به عرفات، و از آن جا بايد آمدن، که فرمان خدای تعالی چنين است، و سنّت ابراهيم خليل اينکه است. و بعضی دگر گفتند: مخاطب به اينکه آيت جمله مؤمنانند، و مراد بقوله: مِن حَيثُ أَفـاضَ النّاسُ مزدلفه است الی منا، يعنی از مزدلفه و جمع، به منا آی«۴»، و اينکه قول قريب است برای آن که افاضه از عرفات برفت فی قوله: فَإِذا أَفَضـتُم مِن عَرَفاتٍ و جمهور مفسّران بر آن قولند که اوّل گفته شد [۲۵۲- پ] [اشاره]. و مراد به «ناس» در آيت جمله مرد مانند مگر حمس که ايشان مأمورند به اقتدا کردن به مردمانی که بر وفق شرع و نهاد مصلحت کار می‌کنند. کلبی گفت: مراد اهل يمن‌انـد، ضـحّاک گفت: مراد به «ناس» ابراهيم است تنها، و روا بود که اينکه لفظ گويند يک«۵» کس را، برای آن

که حق تعالی گفت: الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاس«۶» ...، و مراد نعیم مسعود است. إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَکَم«۷» ...، بو سفیان«۸» است و اینکه پیشوای«۹» جماعتی را گویند که لسان القوم باشد«۱۰»، پنداریی«۱۱» که او مردی است که او را به منزلت جماعتی«۱۲» نهاده‌اند. زهری گفت: مراد به «ناس» اینکه جایگاه آدم است، یعنی بر سنّت آدم و طریقت او در ادای مناسک، و دلیل اینکه قول قراءت سعید جبیر است«۱۳»: ------------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: مردمان. (۲). همه نسخه بدلها: تعظیم. (۳). لب، فق: تمیز. (۴). آی/ آیی، آیید. (۵). آج، لب: یکی کسی را، فق: یکی را. [.....] [اشاره] (۷- ۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۳. (۸). همه نسخه بدلها: ابو سفیان. (۹). مب: پیشوایی. (۱۰). آج، لب، فق، مب: باشند. (۱۱). همه نسخه بدلها: پنداری. (۱۲). همه نسخه بدلها: جمعی. (۱۳). مب قوله تعالی. صفحه : ۱۲۸ مِن حَیثُ أَفاضَ النّاس«۱»، یعنی آدم- علیه السّلام- انّه نسی ما عهد الیه. عبد اللّه عبّاس گوید: رسول- صلّی اللّه علیه و اله- از عرفات بیامد با سکینه و وقار، و اسامه زید ردیف او بود، و مردم را گفت: ۲» ایّها النّاس علیکم [بالسّکینة] [اشاره]»، بر شما باد که به سکون و آهستگی روی و رانی«۳»، و ان البر لیس بایجاف الخیل و الابل ، که برّ و نیکوکاری نه در تاختن اسب و اشتر است، و شتر«۴» رسول را- علیه السّلام- ندیدم«۵» که بدوید یا تیزتر برفت تا بجّه«۶» رسید«۷»، نام منزلی است. و ابو صالح روایت کند از عبد اللّه عبّاس که- رسول- صلّی اللّه علیه و آله- یکی را از جمله صحابه به امیر حاجّ کرد، و او را فرمود تا مردمان را به عرفات برد و آن جا موقف«۸» بدارد، از آن جا بیاید آفتاب فرو شده و به مزدلفه آید و آن شب آن جا باشد. چون صبح بر آید از آن جا به مشعر الحرام آید آن جا به موقف بایستد. چون بیامد، قریش و حمس را به جمع دید آن جا ایستاده، چون خواست تا ایشان را بگذارند«۹»، باز ایستادند و گفتند: هذا مفیض آبائنا، اینکه موقف و فیض گاه پدران ماست«۱۰»، از اینکه جا بنرویم. او برفت و جماعت حاجّ با او برفتند از اهل ربیعه تا به عرفات آمدند، و ایشان آنان«۱۱» بدند«۱۲» که خدای تعالی ایشان را خواست بقوله: مِن حَیثُ أَفاضَ النّاسُ آن جا موقف کردند تا آفتاب فرو شد، از آن جا بیامدند به مشعر آمدند و آن جا موقف کردند. چون آفتاب بر آمد به منا آمدند. قوله: وَ استَغفِرُوا اللّه، المعنی هناک، و از خدای آمرزش خواهید«۱۳» آن جا، یعنی ------------------------------------ - (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۹): النّاسی. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. (۳). وز در زیر کلمه افزوده است: یعنی مرکوب برانید. (۴). مب: اشتر. (۵). اساس: به صورت «ندیدیم» هم خوانده می‌شود. (۶). کذا: در اساس، مج: بچه، وز: بجه، آج، لب، فق: بجه، لب: پخه، مب، مر: نچه، چاپ شعرانی (۲/ ۱۳۰): بحه، و در زیر نویس اشاره شده است که: تا بجمع رسید چنان که در تفسیر درّ المنثور است و اینکه کلمه اینکه جا مصحّف است، آج در حاشیه آورده است: تا به محسّر رسیدم. (۷). همه نسخه بدلها: رسیدم. [.....] [اشاره] (۹- ۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن جا. (۱۰). همه نسخه بدلها ما. (۱۱). فق: آن نان/ آنان. (۱۲). مب، مر: بودند. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خواهی/ خواهید. صفحه : ۱۲۹ به عرفات. إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ که خدای تعالی آمرزگار و بخشاینده است. ابو هریره روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: الحجاج و العمار وفد الله ان دعوه اجابهم و ان استغفروا غفر لهم ، گفت: حاجیان و معتمران [۲۵۳- ر] وفد و زایران خداااند، اگر خدای را خوانند اجابت کند ایشان را، و اگر آمرزش خواهند بیامرزد ایشان را. مجاهد روایت کند از رسول- علیه السّلام- که گفت: ۱» اللهم اغفر للحاج و لمن استغفر لهم الحاج»، گفت: بار خدایا؟ حاجیان را بیامرز و آنان را که حاجیان برای ایشان استغفار کنند. علیّ بن عبد العزیز گفت: سالی از سالها من عدیل ابو عبید«۲» القاسم بن سلّام بودم، چون به موقف رسیدم چاهی«۳» بود از آن جا آب بر آوردم و غسل کردم و نفقه‌ای که داشتم آن جا فراموش کردم. چون به مأزمین رسیدم، ابو عبید«۴» گفت: برو پاره‌ای خرما و کره برای ما بخر، مرا یاد آمد که نفقه آن جا رها کردم، بیامدم تا به آن جایگاه که آن شکسته«۵» فراموش کرده بودم هم آن جا نهاده بود بر گرفتم و در میان بستم و از آن جا روی با قافله نهادم. در آن وادی نگاه کردم، همه وادی پر از قرده«۶» و خنازیر بود پر از کپیّ و خوک بود، بترسیدم از آن حال و بیامدم و پیش از صبح با قافله رسیدم و ایشان بر جای خود بودند. مرا گفت: کجا بودی! قصّه با او بگفتم، و حدیث قرده و خنازیر

بگفتم و تعجّب آن، مرا گفت: دانی تـا از چه بود! گفتم: نه. گفت: آن گناه بنی آدم است که آن جا رها کرده‌انـد و بیامـده«۷». فَإِذا قَضَيتُم مَناسِكَكُم، چون قضای مناسک کرده باشـی، یعنی از گزاردن حجّ فارغ شده باشـی و ذبایح کشته باشی، و هو جمع منسک، یقال: نسـکت أنسک نسکا و نسکا و نسیکة و منسکا، و المنسک الموضع کالمشرق و المغرب، و نسک اذا تعبّد، و النّاسک العابد. و ابو عمرو «کاف» در «کاف» ادغام کنـد بر عادت او در«۸» جمله ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عبیـده. (۳). لب: چایی/ چاهی. (۴). دب: ابو عبیده. (۵). اساس در حاشیه افزوده: نفقه. (۶). مر: قرد. (۷). مب: و آمده‌اند، قولی تعالی. (۸). مب: ادغام کند و بر عادت. صـفحه : ۱۳۰ قرآن برای آن که مثلین‌اند«۱»، چنان که شاعر گوید: و لا یشارکک«۲» عندی بعد واحدة«۳»

لا و الّذی اصبحت عندی له نعم«۴» فَاذكُرُوا اللّهَ كَذِكرِكُم آباءَكُم، بیشتر مفسّـران در اینکه آیت گفتند که: عرب را عادت بودی«۵» که چون«۶» حـجّ بگزاردنـدی بیامدندی و بنزدیک کعبه بایسـتادندی و مفاخر پدران خود می‌گفتندی که: کان ابی یقری الضّـیف و یضـرب بالسّـیف و یطعم الطّعـام و ینحر الجزور و یفـکّ العانی«۷» و یجزّ النّواصـی وماننـد اینکـه، پـدر من مهمـانی چنین کردی، و شمشیر چنین زدی، و درویشان را طعام چنین دادی، و شتران کشتی، و اسیران را از بند رها کردی و مویهای پیشانی ایشان ببریدی، و اینکه علامـت آزاد کردی اسـیران بودی و آنچه بـدین مانـد. حق تعـالی گفت: به بـدل آن که اینکه محالات می‌کردی«۸» ذکر من کنی«۹» چه خـانه [۲۵۳- پ] [اشـاره]، خـانه مـن اسـت و نعمت نعمت من است، و به نعمت و تمکین من شـما و پـدران شـما ممکّن شدی، پس شـکر من و ذکر من باید کردن شـما را، نه ذکر پدران. سدّی گفت: عرب را عادت بودی که چون حجّ بگزارندی به منا گفتنـدی: اللّهم انّ ابی کان عظیم الجفنـة عظیم القبّـة کثیر المال فأعطنی مثل ما اعطیته، بار خـدایا، پدر من بزرگ جفنه، بزرگ قبّه، بسـیار مال بود. بار خدایا؟ چندان که او را دادی«۱۰» مرا بده«۱۱». خـدای تعالی گفت: اینکه ثنا که بر پـدران می‌گوی بر من گوی. عبـد اللّه عبّاس و عطا و ربیع و ضـحّاک گفتند: معنی آن است که فاذکروا اللّه کذکر«۱۲» الصّبیان الصّـغار الاباء، مرا خوانی و پناه با مـن دهی و فزع بـا مـن کنی و ------------------------------ - (۱). آج: سـنگین‌اند، مب: ساکنند. [.....] [اشاره] (۲). مـج، وز، دب، آج، لب، مب، فق: و لم تشـار لک، مر: و لم تشارک. (۳). مج، وز، دب، مر: غایته. (۴). دب، لب، فق، مب، مر: ام نعم. (۵). مـج، وز: بودندی. (۶). مب حاجّ. (۷). مج: المعانی. (۸). مـج، دب، آج، لب، فق: می‌گویی، مب، مر: می‌گوییـد. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: می‌کنی، مب، مر: کنید. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق، مر: بدادی. (۱۱). مر: مرا نیز بده. (۱۲). همه نسخه بدلها: کذکرکم. صفحه : ۱۳۱ بیـاری مرا در خواهی همچنان که کودک خرد«۱» چون بترسـد یا درماند فزع با مادر و پدر کند. ابو الجوزاء گفت: عبـد اللّه عبّاس را پرسـیدم از اینکه آیت، گفتم: چه معنی دارد اینکه که خـدای تعالی گفت: خدای را چنان یاد کنی که پدرانتان و«۲» یا سـخت‌تر، و مرد باشـد از ما که سالیان بر او بگـذرد که پـدران را«۳» یـاد نکنـد. گفت: نه چنان است که گمان بردی، مراد آن است که برای خدای تعالی خشم چنان باید گرفتن چون بینی که در خدای عاصی شوند که خشم گیری برای پدرت چون شـنوی که او را دشـنام دهند. أَو أَشَدَّ ذِكراً، آنکه گفت: به آن قناعت مکنی که ذکر من چنان کنی که ذکر پدران، بل«۴» ذکر من بیشتر و بهتر و به همّت و عنـایت سـخت‌تر. و نصب «ذکرا» بر تمییز«۵» است، و نصب «اشـدّ» بر تقدیر فعلی، المعنی اذکروه ذکرا اشـدّ. و گفتهانـد: «او» به معنی «واو» است، و گفتهانـد: به معنی «بـل» است، و زجّاج گفت: «اشـدّ» در محلّ جرّ است عطفا علی قوله: كَذِكرِكُم، الا آن است که مفتوح کرد«۶» برای آن که لاـ ینصـرف است. فَمِنَ النّاسِ، «من» تبعیض راست. مَن يَقُولُ، و «من» نکره موصوفه است، چنان که شاعر گفت:

بّ من انضجت غیظا صدره«۷» رَبَّنا، و التّقـدیر یا ربّنا، و لکن حذف حرف ندا کرد لدلالة الکلام علیه، و نصب «ربّنا» برای آن است

که منادی مضاف است. آتنا فی الدّنیا، بده ما را در دنیا. وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ، و او را در آخرت نصیبی نیست. انس مالك گفت: ایشان را عادت بودی که گرد خانه طواف می کردندی برهنه، ------------------------------ - (۱). مج، مر: خورد. (۲). همه نسخه بدلها: را. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که او پدر را، مر: پدر او را. [.....] [اشاره] (۴). آج، لب، فق، مب، مر: بلکه. (۵). مج، وز، دب، لب: تمیز. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: کردند، مب: کردندی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای ربّ انسان. صفحه : ۱۳۲ و دعای ایشان اینکه بود که: اللّهمّ اسقنا المطر و أعطنا علی عدوّنا الظّفر و ردّنا صالحین الی صالحین«۱»، بار خدایا؟ ما را باران ده، و بر دشمن ظفر ده، و ما را به سلامت به خانه خود رسان [۲۵۴- ر] و ایشان به سلامت. قتاده گفت: اینکه در حقّ کسانی است که همه همّت ایشان دنیا بود، اگر عملی کنند برای دنیا بود، و اگر سعیی کنند برای دنیا بود، و اگر تمنّا کنند تمنّا دنیا کنند، و اگر دعا کنند از خدای دنیا خواهند، ایشان مردمان دون همّت باشند و دنیّ المنزلهٔ«۲» که از خیرات دینی«۳» و آخرتی به دنیا قناعت کرده باشند«۴»: و انّ امرءا دنیاه اکبر همّه«۵»

لمستمسک«۶» منها بحبل غرور ایشان«۷» از آنانند که: وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنیا«۸» ...، همه شادی ایشان در آن باشد که از دنیا چیزکی به دست آرند ندانند که وصف دنیا اینکه است که تسرّ و تضرّ و تغرّ و تکرّ و تمرّ، روزکی چند اصحابش را خرّم باز کند. و سرورها غرور، و سرور«۹» او«۱۰» غرور بود، اگر روزی به مسرّت بگذرد سالی در مساءت بدارد، به دستی«۱۱» شکر می‌چشاند به دیگر دست شرنگ می‌پالاید، هر چه«۱۲» او پالوده بود همه آورده بود: و من عادهٔ الایّام أنّ صروفها

إذا سرّ منها جانب ساء جانب یحیی بن خالد البرمکیّ قدامهٔ بن نوح را گفت: هیچ بیتی دانی که جامع است وصف دنیا را! گفت: نعم، قول العدویّ: حتوفها«۱۳» رصد و عیشها رنق

و کدّها نکد و ملکها دول عجب چیزی است کار دنیا؟ با اینکه همه مساءت محبوب است. عجب معشوقی است که با اینکه همه جفا دوستی او از دل اربابش کم نمی‌شود، و لأبی العتاهیهٔ: ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مر، ردّنا صالحین، مب: ردنا بسالمین بالمقر. (۲). دب، مر: دنی منزلت، آج، لب، فق، مب: دون منزلت. (۳). مج: دنیا وز: دنیی. (۴). دب، آج، لب قال الشّاعر. (۵). دب، فق، مب، همّهٔ. (۶). فق: بمستمسک. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هم ایشان. (۸). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۶. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: شرور. (۱۰). مج، دب، آج، لب: همه. [.....] [اشاره] (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یکی دستی. (۱۲). همه نسخه بدلها از. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فتوحها. صفحه : ۱۳۳ اصبحت الدّنیا لنا عبرهٔ

و الحمد للّه علی ذلکا اجتمع النّاس علی ذمّها

و ما أری منهم لها تارکا و شعبی گفت: دنیا را به هیچ چیز مثل نزده‌ام مگر بیت کثیر: اسییء بنا أو احسنی لا ملومهٔ

لدینا و لا مقلیّهٔ ان تقلّت و مثله: ندمّه ثمّ نهواه و نطلبه

یا صدق ذا المثل المحبوب مسبوب وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً، و بهری از ایشان آنند که می گویند: خدای ما بده«۱» ما را در دنیا نیکی و در آخرت نیکی، حق تعالی تو را باز آموخت که دعا چگونه کن«۲» و باز نمود که مردم از اینکه دو گونه‌اند:

یکی آن که دنیا می‌خواهد و از آخرتش تیمار نیست و او را در آن خلاقی و نصیبی نیست، و خلاق نصیب مقدّر باشد من الخلق و هو التّقدیر. [۲۵۴- پ] و بهری آنند«۳» که از خدای تعالی خیر دنیا می‌خواهند و نصیب آخرت فراموش نمی‌کنند، اینکه می‌خواهند برای عاجل معاش، و آن طلب می‌کننـد برای آجل معاد. اینکه برای ممرّ، و آن برای مقرّ، اینکه برای حال و آن برای مآل. مفسّران خلاف کردنـد در معنی اینکه دو حسنه که حسنه دنیا چیست و حسنه آخرت چیست! روایت کردنـد که امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: حسنه دنیا زنی صالح«۴» است و حسنه آخرت حور العین«۵» است. وَ قِنا عَذابَ النّارِ، مراد به اینکه عذاب دوزخ، زن بـد است. حسن بصری گفت: حسنه دنیا علم و عبادت است، و حسنه آخرت بهشت است. سدّی و مقاتل حیّان گفتند: حسنه دنیا روزی فراخ حلال است، و حسنه آخرت آمرزش و ثواب است. ------------------------------- - (۱). اساس: بدهد، با توجّه به نو نویسی نسخه در محلّ افتادگی، به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر: کنی. (۳). مب: آنانند. (۴). مج، وز، دب، مر: صالحه. (۵). مر: بهشت. صفحه : ۱۳۴ عطیّه گفت: حسنه دنیا علم و عمل است، و حسنه آخرت مساهلت حساب است و ثواب بهشت. و گفته‌اند: حسنه دنیا توفیق و عصمت است، و حسنه عقبی نجات و رحمت است. و گفته‌اند حسنه دنیا فرزندان نجیب‌اند، و حسنه آخرت صحبت پیغامبران و صالحان است. و گفتند«۱»: در دنیا مال و نعمت است، و در آخرت تمام نعمت است، و آن نجات از دوزخ و رسیدن به بهشت است. و گفته‌اند: در دنیا اخلاص است، و در آخرت خلاص است. قتاده گفت: حسنه دنیا و آخرت عافیت است. انس مالك روایت کند که: در خدمت رسول- صلّی اللّه علیه و آله- در عیادت بیماری شدیم«۲» سخت به حالی شدید بود، پنداشتی کبوتر بچّه‌ای است که موی از وی بکنند. رسول- علیه السّلام- گفت: دعا نمی‌کنی! گفت: آری یا رسول اللّه؟ دعا می‌کنم که: بار خدایا؟ هر عقوبتی که مرا در قیامت خواهی کرد، همه با دنیا افکن که من طاقت عذاب دوزخ ندارم. رسول- علیه السّلام- گفت: بد گفتی برای خود، ۳» هلّا قلت اللّهم« ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنهٔ و فی الاخرهٔ حسنهٔ و قنا عذاب النّار ، چرا نگفتی بار خدایا؟ ما را در دنیا نیکی ده و در آخرت نیکی ده، و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار! و آن مرد اینکه دعا بکرد، خدای تعالی او را شفا داد. عوف در تفسیر اینکه آیت گفت: هر که«۴» خدای تعالی او را اسلام و قرآن داده باشد و اهل و مال«۵»، او را حسنه دنیا و آخرت داده باشد. حمّاد روایت کرد از ثابت که جماعتی بنزدیك انس مالك آمدند و گفتند: برای ما دعای کن، گفت«۶»: اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنهٔ و فی الاخرهٔ حسنهٔ ------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفته‌انـد. (۲). وز: شدم. (۶- ۳). مب قوله تعالی. (۴). مج، وز: که را (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عیال. صفحه : ۱۳۵ و قنا عذاب النار. گفتنـد: «زدنا» زیادتی بکن، هم اینکه باز«۱» گفت. گفتند:«۲» زیادتی بکن. گفت: چه زیادت«۳» خواهی، و اینکه [۲۵۵- ر] دعایی است شامل خیر دنیا و آخرت را«۴» برای شما خیر دنیا و آخرت بخواستم. و بیشتر دعای رسول- علیه السّلام- اینکه بودی که گفتی: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ. مجاهد روایت کند از عبد اللّه عبّاس که گفت: خدای را تعالی بنزدیك رکن یمانی فریشته‌ای است که از آنگاه که خدای تعالی جهان«۵» آفرید، آن جا ایستاده است و می‌گوید: آمین آمین، بر دعای آنان که ایشان گویند: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ. إبن جریج گفت: چنین رسید به من که فرمودند اهل موقف را که بیشتر دعای ایشان اینکه بود«۶»: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ. أُولئِكَ لَهُم نَصِیبٌ مِمّا کَسَبُوا، ایشان آنان باشند که ایشان را نصیبی بود و بهری«۷» از آنچه کرده باشند. مفسّران گفتند: من الخیر، و الدّعاء«۸» و من الثّواب بالجزاء، برای آن که ایشان از خدای تعالی خیر دنیا و آخرت خواسته‌اند به دعا ایشان را خیر دعا«۹» بدهند، و به عمل صالح ایشان را جزای ثواب بدهند. جویبر«۱۰» روایت کند از ضحّاك از عبد اللّه عبّاس که گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی بنزدیك رسول آمد گفت: یا رسول اللّه، پدرم از دنیا برفت و او حجّ خانه خدا نکرده بود، اگر من برای او حجّ بکنم مجزی باشد از او! گفت: ای مرد اگر پدرت را وامی بودی تو قضا کنی، آن را مجزی نباشد از او! گفت: آری یا رسول ------------------------------- - (۱). مب: اینکه دعا. [.....] [اشاره] (۲). مج، وز، دب، آج،

لب، فق، مر زدنا. (۳). مر: زیادتی. (۴). مب: از. (۵). دب، آج، لب، فق، مر را. (۶). مب: اینکه باشد که قوله تعالی. (۷). مج، وز، دب، آج، فق، مر: بهره‌ای. (۸). همه نسخه بدلها: بالدّعاء. (۹). همه نسخه بدلها: دنیا. (۱۰). مج، وز، جبیر، دب، آج، لب، مر: چنین، مب: حنین. صفحه : ۱۳۶ اللّه؟ گفت: وام خدای اولیتر که بگزارند، و گفت: یا رسول اللّه؟ پس مرا هیچ مزدی باشد! خدای تعالی آیت فرستاد: أُولئِکَ لَهُم نَصِیبٌ مِمّا کَسَبُوا، یعنی من حجّ عن میّت کان الاجر له و للمیّت مثله. فضل عباس روایت کند، گفت: روزی«۱» ردیف رسول بودم، مردی بیامد گفت: یا رسول اللّه؟ مادری پیر دارم و بر راحله نتواند نشستن«۲»، و اگر او را در بندم«۳» ترسم که رنجور شود، و حجّ نکرده است. رسول- علیه السّلام- گفت: اگر تو را وامی باشد نه تو از او قضا کنی! گفت: بلی. گفت: برو از او حجّ بکن. أنس روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: مردی به حجّی وصایت«۴» کند چهار حجّ بنویسند: یکی آن را که وصایت نامه نویسد، و یکی آن را که وصایت او به جای آورد«۵» و از پیش ببرد، و یکی آن را که ها گیرد«۶» و بکند، و یکی آن را که فرموده باشد. سعید جبیر گوید: مردی بنزدیک عبد اللّه عبّاس آمد و گفت: مردی جمّالم و شتر به کرا«۷» داده«۸» و شرط کرده«۹» که من نیز حجّ کنم مجزی باشد! گفت تو از آنانی که خدای تعالی [۲۵۵- پ] گفت: أُولئِکَ لَهُم نَصِیبٌ مِمّا کَسَبُوا وَ اللّهُ سَرِیعُ الحِسابِ، و خدای تعالی زود شمار است. اگر گویند: اینکه چه معنی دارد، و در اینکه چه مدح بود که او زود شمار بود! گوییم، اینکه را دو معنی است: یکی آن که خدای تعالی حساب همه خلقان به زمانی اندک بر آرد، چنان که حساب بعضی او را منع نکند از حساب دیگری، چنان که یکی را از ما که جسم بود و عالم بود به علم، و معلومات او بر حسب علومش باشد، او را احتیاج نبود به عقد دستی و نه ضبط شماری و ضمّ بعضی با بعضی، چه او- جلّ جلاله- عالم است به جمیع معلومات علی کلّ وجه یصحّ ان یعلم علیه، و جسم نیست -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها من. (۲). مب: دارم و نتواند سوار شدن. (۳). مب: او را بر راحله بندم. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مر: وصایتی. (۵). دب، مر: آورد. [.....] [اشاره] (۶). دب: فرار گیرد، مر: بگیرد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: کرایه. (۸). همه نسخه بدلها: داده‌ام. (۹). دب، مب: کرده‌ام. صفحه : ۱۳۷ که منع کند او را اقبال او بر یکی از اقبال بر دیگری«۱» تا به یکی از یکی باز ماند. در خبر هست که: خدای تعالی حساب خلایق«۲» بر آرد به مقدار«۳» آن که یکی از ما گوسپندی«۴» بدو شد، چه او متکلّم است نه به آلت از او صحیح بود که خطاب کند با خلایق به خطابهای مختلف، و منع نکند او را خطاب بعضی از خطاب دیگری چنان که متکلّمان به آلت را، و اینکه امری است و حکمی که او به اینکه منفرد است و در اینکه غایت مدح باشد. و وجه دوم«۵» در آیت آن است که: او سریع الحساب است، به معنی آن که سریع الجزاء است. و «حساب» در آیت به جای جزا باشد، و اینکه شایع است در کلام عرب و عجم، نبینی که گویند: تا وقت حساب تو باشد تا من حساب تو بر آرم، و مانند اینکه از الفاظ. و آیت وارد است مورد الوعید للمکلّفین، چنان که گفت: وَ ما أَمرُ السّاعَةِ إِلّا کَلَمحِ البَصَرِ أَو هُوَ أَقرَبُ«۶» ...، او«۷» برای آن جزا را به لفظ حساب برخواند«۸» که جزای بندگان عقیب«۹» حساب ایشان باشد و بر وفق عمل ایشان باشد، و بیان اینکه قوله تعالی: جَزاءً مِن رَبِّکَ عَطاءً حِساباً«۱۰»، ای کافیا. و معنی «حساب» از خدای تعالی اعلام او خلقان راست مقدار مستحقّات ایشان از ثواب و عقاب بر اعمالشان، و موافقت او ایشان را بر آن تا بدانند که آنچه با ایشان می‌رود از خیر و شر بر کرده ایشان است، [و] [اشاره]«۱۱» اگر خدای تعالی عفو کند ایشان را«۱۲»، از چه عفو کرده است، و دگر آن که تا ایشان را حث«۱۳» کرده باشد بر فعل طاعت و زجر کرده از معصیت چون دانند که با ایشان موافقت و مناقشت خواهد رفتن، اینکه خبر دادن ایشان را و بر اینکه واقف کردن در حقّ ایشان لطف باشد، اینکه معنی و غرض در -------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، مر: دیگر. (۲). لب را. (۳). دب از. (۴). مج، لب، فق، مب، مر: گوسفندی. (۵). دویم. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶. (۷). همه نسخه بدلها: و. (۸). دب: یاد کرد. (۹). آج، لب، فق، مب: عقب. (۱۰). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۶. [.....] [اشاره] (۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر دانند که. (۱۳). مب: تحریص. صفحه : ۱۳۸ حساب است. و «حساب» به معنی محاسبه است که فعال و مفاعله به یک معنی باشد. قوله تعالی: وَ اذکُرُوا اللّهَ فِی أَیّامٍ

مَعدُوداتٍ، مراد به ذکر خدای تعالی در اینکه ایّام که«۱» ایّام تشریق است تکبیر [است که باید] [اشاره]«۲» کردن عند«۳» رمی الجمار، با هر سنگی تکبیری و در عقب نمازهای [۲۵۶- ر] فریضه در منا عقیب پانزده نماز، و در شهرهای عقیب ده«۴» نماز، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و حسن بصری«۵». و «ایّام معلومات» عشر ذی الحجّه است، و اینکه قول زجّاج است و مذهب مالك و شافعی، و بیشتر علما بر این‌اند. و مذهب ما هم چنین است، و فرّاء بعکس گفت: «ایّام معدودات» عشر ذو الحجّه«۶» است، و «ایّام معلومات»، ایّام تشریق است، و اینکه مذهب ابو حنیفه است. دلیل بر صحّت مذهب درست آن است که «معدودات» عبارت بود از قلّت، و سه از ده کمتر باشد. و دگر آن که خدای تعالی گفت: فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَومَينِ فَلا إِثمَ عَلَيهِ، و مراد نفر است از منا به اتّفاق، و اینکه در ایّام تشریق باشد دون عشر ذی الحجّه، و من تأخّر الی الیوم الثّالث، و اینکه لایق نیست الّا به اینکه ایّام، و آیت دلیل می‌کند بر وجوب تکبیر در اینکه ایّام به عقیب اینکه صلوات که گفتیم: اوّلش نماز پیشین من یوم النّحر، و آخرش انقضای اینکه عدد، امّا ده در شهرها، و امّا پانزده در منا، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و عبد اللّه عمر و زید بن ثابت و روایت از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام. و فقها گفتند: سنّت است تکبیر کردن در اینکه ایّام، و مذهب ابو حنیفه آن است که: از نماز بامداد«۷» روز عرفه تا به نماز دیگر روز عید و اینکه قول عبد اللّه مسعود است. و مذهب ابو یوسف و محمّد چنان است که از بامداد روز عرفه الی آخر ایّام التّشریق. ------------------------------- - (۱). اساس: «ذکر»، با خطی متفاوت از متن در قسمت افتادگی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مب: در حال. (۴). مج، وز: دو. (۵). فق گفت. (۶). مج، دب، آج، لب، فق، مب: ذی الحجّه. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر در. صفحه : ۱۳۹ در اوّل خلاف کردند با ما و در آخر وفاق. و مذهب شافعی موافق مذهب ماست، و اینکه قول عطاست و اختیار ابو علی الجبّائیّ گفت«۱» برای آن که روز عید وقت نماز پیشین آن وقت بود که حاجیان از لبّیك زدن خاموش شوند باید که«۲» تکبیر کردن آغاز کنند، و نماز پیشین ایّام تشریق آخر نماز بود که [به منا کنند] [اشاره]«۳» علی اختلافهم فی النّفر، و به مذهب ما اینکه تعلیل درست نیست. امّا کیفیّت تکبیر: مذهب اهل مدینه و شافعی آن است که به اوّل سه بار تکبیر کنند متوالی، و مذهب ابو حنیفه و اهل عراق دو بار، و مذهب ما در اوّل دو تکبیر است، و بنزدیك فقها- علی اختلافهم فی بعضها: اللّه اکبر اللّه اکبر اللّه اکبر«۴» لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر اللّه اکبر و للّه الحمد، و بنزدیك ما: للّه الحمد علی ما هدانا و له الشّکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام، و اینکه زیادت فقها را نیست. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکر الله. و از صادق- علیه السّلام- روایت کرده‌اند«۵» که گفت: رسول- علیه السّلام- بفرمود تا منادی ندا کرد در ایّام تشریق که: ۶» انها ایام [اکل و شرب و] [اشاره]« بعال ، و «البعال» قال- علیه السّلام- [۶۵۲- پ] [اشاره]:۷» [ملاعبة] [اشاره]« الرجل اهله و المرأة بعلها. قوله: فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَومَينِ، هر که او تعجیل کند در دو روز، یعنی در نفر، در روز دوم اگر خواهد که در نفر اوّل بیاید، و نفر اوّل در دوم ایّام تشریق بود، و سهام روز عید. و معنی «نفر» بیامدن از منا بود روا باشد و هو قوله تعالی: فَلا إِثمَ عَلَيهِ. و اگر تأخیر کند و توقّف تا در نفر اخیر بیاید، اولیتر بود، و آن سوم ایّام تشریق بود و چهارم عید«۸»، جز آن که«۹» در نفر اوّل بیاید لا بدّ از پس زوال باید که بیاید، و اگر در نفر دوم آید روا بود که پیش از زوال بیاید. ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: گفتند: ۲. دب در. (۳). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها، عبارت: «اللّه اکبر» را ندارد. [.....] [اشاره] (۵). مج: کرده است. (۷- ۶). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مج و. (۹). همه نسخه بدلها اگر. صفحه : ۱۴۰ و اگر مرد از آنان باشد که او را در وقت احرام خطایی رفته باشد از اصابت صیدی یا خلوت حلالی، او را روا نبود که در نفر اوّل بیاید، بل توقّف کند تا نفر دوم. و آن را که در نفر اوّل آید عند الضّرورة قبل الزّوال روا بود، اگر با پس زوال افتد و توقّف می‌باشد تا آفتاب فرو شود«۱» نشاید«۲» از منا بیامدن، و چون از منا بیاید آنگه«۳» باید آمدن برای وداع خانه و طواف وداع، و مستحب است که در مسجد خیف نماز بکند بنزدیك آن مناره که در میان«۴»

مسجد است. و از آن جا به مسجد حصبا آید- و آن مسجد رسول است، صلّى اللّه عليه و آله. و آن جا بياسايد و به ستان باز خسبد«۵» ساعتى، از آن جا بيايد«۶» در مكّه آيد و جهد كند كه در خانه كعبه شود اگر صرورت«۷» باشد على كلّ حال رها نكند و الّا اوليتر هم آن است كه در خانه شود«۸». بايد تا بر غسل باشد، و به چهار گوشه خانه نماز بكند و بر رخام سرخ و از«۹» ميان دو ستون«۱۰» نماز بكند و دعواتى كه معيّن هست آن جا بخواند و به در آيد و طواف وداع بكند، و در مستجار بايستد و حاجت«۱۱» بخواهد و از خداى در خواهد تا آخر عهد نكند. و در آن كه بعد غروب الشّمس از منا بنشايد آمدن شافعى موافقت كرد ما را. و در معنى آيت خلاف كردند، عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و عطا و عكرمه و مجاهد و قتاده و ضحّاك و نخعى و سدّى گفتند: معنى آيت آن است كه سواء«۱۲» اگر در نفر اوّل بيايد و اگر در دوم- چنان كه شرح داديم- بر او حرجى و بزه‌اى و اثمى نيست، و او را كفّارتى لازم نيايد. و از امير المؤمنين- على عليه السّلام- روايت كردند و از أبو ذرّ و عبد اللّه مسعود و مطرّف شخّير، كه معنى آيت آن است كه: در هر نفرى كه بيايد از اوّل و دوم«۱۳»، گناه -------------------------------- - (۱). مج: مى‌شود. (۲). مج: شايد. (۳). مج: تا مكّه، دب، وز، مر: با مكّه، مب: به مكّه. (۴). دب: ميانه. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مر و ساعتى آن جا باز خسبد، دب: و ستان بخسبد ساعتى. (۶). همه نسخه بدلها: بيايد. (۷). مر: ضرورت. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). مب: و در. (۱۰). مج، وز، دب، لب، فق، مر: استون. [.....] [اشاره] (۱۱). دب خود. (۱۲). مب: خواه. (۱۳). مج و. صفحه : ۱۴۱ او مغفور بود، و آن حجّ كه كرده باشد كفّارت گناه او شده باشد. و معاوية بن قرّه گفت: سواء«۱» در هر نفرى كه بيايد، خرج من ذنوبه كيوم ولدته امّه، از گناه بيرون آيد چنان كه آن روز كه از مادر زاده باشد [۲۵۷- ر] [اشاره]. اسحاق بن يحيى گفت: مجاهد را از اينكه آيت پرسيدم، گفت: «فلا إثم عليه الى قابل»، معنى آن است كه: در هر نفر كه بيايد گناه بر او ننويسند تا دگر سال. و سعيد بن المسيّب گفت: مردى در منا فرمان يافت. عمر خطاب را گفتند: رغبت كنى كه بر او«۲» نماز كنى! گفت: چه منع كند مرا كه بر«۳» مردى نماز كند كه تا او را بيامرزيدند گناهى نكرد، و اينكه اخبار قوّت قول دوم است قوله: لِمَنِ اتَّقى‏، آن را كه بپرخيزد«۴». در «او» خلاف كردند، عبد اللّه عبّاس گفت: در روايت عوفى و كلبى مراد آن است لمن اتّقى قتل الصّيد، آن را كه بپرخيزد«۵» از آن كه صيد كند و صيد كشد، كه در ايّام تشريق صيد نشايد كردن. قتاده گفت: مراد آن است كه آن را كه در صيد چيزى نكند كه خداى تعالى از آن نهى كرده است. ابو العاليه گفت: معنى آن است كه حجّ او كفّارت گناه«۶» شود اگر فيما بقى من عمره از گناه اتّقا و اجتناب كند. و عبد اللّه مسعود گفت: لمن اتّقى اللّه فى حجّه، آن را كه در حجّ از خداى بترسد. و در مصحف عبد اللّه چنين«۷» نوشته است كه: لمن اتّقى اللّه. عبد اللّه عبّاس گفت: لمن اتّقى عبادة الاصنام و معاصى اللّه، آن را كه از كفر و شرك پرخيزد«۸». آنگه گفت: و من خواستمى كه از آنان بودمى كه اسم تقوا متناول بود ايشان را. وَ اتَّقُوا اللّهَ، از خداى بترسى فى جميع الاحوال من الاقوال و الافعال، در جميع -------------------------------- - (۱). مب: خواه. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: بر اينكه مرد، مر: بر اينكه مرده. (۳). مج: بر سر. (۵- ۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بپرهيزد. (۶). دب: گناهان، مب: گناه او. (۷). آج، لب، فق، مب: عبد اللّه جبير، مر: عبد اللّه عمر. (۸). مج، وز: بپرخيزد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بپرهيزد. صفحه : ۱۴۲ احوال، در گفتار و كردار، در هر حال كه باشى، بر هر وجه كه باشى. وَ اعلَمُوا أَنَّكُم إِلَيهِ تُحشَرُونَ، و بدانى كه حشر شما و جمع شما«۱» فردا«۲» قيامت با خداى- جلّ جلاله- خواهد بودن، و آيت وارد است مورد وعيد«۳»، و آن كه«۴» هر كسى را بر وفق عمل او جزا دهد از ثواب و عقاب. قوله تعالى:

[سوره البقرة (۲): آيات ۲۰۴ تا ۲۱۰]

[اشاره]

وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ قَولُه فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ یُشهِدُ اللّه عَلی ما فِی قَلبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ (۲۰۴) وَ إِذا تَوَلّی سَعی فِی الأَرضِ لِیُفسِدَ فِیها وَ یُهلِکَ الحَرثَ وَ النَّسلَ وَ اللّه لا یُحِبُّ الفَسادَ (۲۰۵) وَ إِذا قِیلَ لَه اتَّقِ اللّه أَخَذَته العِزَّةُ بِالإِثمِ فَحَسبُه جَهَنَّمُ وَ لَبِئسَ المِهادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشرِی نَفسَه ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ وَ اللّه رَؤُفٌ بِالعِبادِ (۲۰۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّه لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ (۲۰۸) فَإِن زَلَلتُم مِن بَعدِ ما جاءَتکُمُ البَیِّناتُ فَاعلَمُوا أَنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۰۹) هَل یَنظُرُونَ إِلّا أَن یَأتِیَهُمُ اللّه فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَ المَلائِکَةُ وَ قُضِیَ الأَمرُ وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۲۱۰)

[ترجمه]

از مردمان کس هست که به عجب آرد تو را گفتار او در زندگانی دنیا، و گواه می‌گیرد خدای را بر آنچه در دل اوست و او سخت خصومت است. [۲۵۷- پ] [اشاره] [و] [اشاره]«۵» چون برگردد بکوشد«۶» در زمین تا تباهی کنـد در آن جا و نیست کنـد کشت و بچّه«۷»، و خدای دوست ندارد تباهی«۸». و چون گویند او را بترس از خدای، بگیرد او را عزیزی به گناه، بس باشد او را دوزخ و بد جایگاه است آن. و از مردمان کس هست که بفروشد خود را برای طلب خشنودی خدای، و خدای رحمت کننده است بر بندگان. [۲۵۸- ر] [اشاره] ای آنان که بگرویـده‌ای در شوی«۹» در ------------------------------ - (۱). مر: جمیع شما، مب: حشر شما همه. (۲). همه نسخه بدلها: فردای. (۳). مب را. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مر: آنگه. [.....] [اشاره] (۵). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجه به مج افزوده شد. (۶). مج: سعی گردد و بشتابد، وز، آج، لب، فق: سعی کند و بشتابد. (۷). مج، وز، آج، لب، فق را. (۸). مج: ندارد فساد کنندگان را. (۹). مج: در آیید. صفحه : ۱۴۳ صلح جمله و پی مگیری«۱» اثر پیهای«۲» دیو را که او«۳» شما را دشمنی ظاهر است«۴». اگر خطا کنی از پس آن که«۵» آمد به شما حجّتها بدانی که خدای منیع و محکم کار است. گوش می‌دارنـد الّا آن که به ایشان آیـد خـدای در سایه‌بانی از ابر و فریشـتگان و گزارده شود کار و با خدای بود باز گشت کارها. قوله: وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ قَولُهُ الایـۀ. کلبی و سدّی و مقاتل و عطا گفتند: آیت در اخنس شریق«۶» فرود آمد- و او حلیف بنی زهره بود- و نامش ابیّ بود- و برای آنش اخنس خواندنـد که روز بـدر با سیصد مرد از قتال رسول- صلّی اللّه علیه و آله- باز پس استاد، و ایشان به جحفه فرود آمـده بودند، قوم را گفت: یا بنی زهره؟ محمّد خواهر زاده شماست، اگر پیغامبری صادق است اولیتر کس کـه تصـدیق و متابعت او کنـد شـمایی، و اگر دروغزن است برای قرابت و خویشـی اولیتر آن بـود که از او برگردی و بـا او کالزار«۷» نکنی. گفتنـد: نکو می‌گویی، رأی رأی تو است، تو برو به جـانبی تـا مـا بـا تو بیـاییم. چون منادی بر آمـد که لشکر جمع می‌کرد تا به کالزار«۸» بدر شوند، خنس هو بأصحابه«۹»، ای تأخّر، فسمّی الاخنس، با پس ایستاد، او را برای اینکه اخنس خواندند، و او مردی شیرین سخن بود و نکو دیدار بود. هر وقت بنزدیک پیغامبر آمدی و با او نشستی و سخن گفتی [۲۵۸- پ] و اظهار ایمان کردی و سوگنـد خوردی که تو را دوست دارم- و منـافق بود، و رسول- علیه السّـلام- از نفـاق و بـاطن او بی خبر بود«۱۰». رسول- علیه السّـلام- مجلس او از خود نزدیک بکردی«۱۱»، و بر او اقبال کردی و ------------------------------ - (۱). مج: پیروی مکنید. (۸- ۲). مج، وز، آج، لب، فق: اثرهای. (۳). مج مر. (۴). مج: دشمنی است آشکارا. (۵). وز، آج، لب، فق: آنچه. (۶). همه نسـخه بدلها: اخنس بن شریق. (۷). همه نسخه بدلها: کارزار. (۹). دب: هو و اصحابه. (۱۰). دب: با خبر بود، مب: نفاق او و باطن او هنوز آگه نبود. [.....] [اشاره] (۱۱). دب: مجلس او به خود نزدیکی داشتی. صفحه : ۱۴۴ بنواختی او را از آن که باطن او نـدانست. پس از میـان او و ثقیف خصومتی افتاد، شبیخونی برد«۱» آن جـا و چهار پای ایشان«۲» بکشت و کشت«۳» ایشان بسوخت. سـدّی گفت: به زرعی از آن مسـلمانان بگـذشت و چهـار پایـانی، چهـار پایـان را بکشت و زرع«۴» بسـوخت. مقاتـل گفت: او را بر غریمی مال«۵» بود در طایف، برفت که آن مال بستاند، خرمنی گندم از آن آن«۶» مرد بسوخت و مادیانی پی بکرد، خدای تعالی در او اینکه آیت بفرستاد. عبد اللّه عبّاس و ضحّاک گفتند: آیت در سریّت رجیع آمد، و آن آن«۷» بود که کفّار قریش گفتند: ما اسلام

آوردیم جماعتی علمای اصحابت«۸» به ما فرست تا ما معالم دین خود از ایشان بیاموزیم، و اینکه مکری بود که کردند. رسول- صلّی اللّه علیه و آله- خبیب بن عدیّ الأنصاریّ را و مرثد بن ابی مرثد الغنویّ را و خالد بن بکیر«۹» را، و عبد اللّه بن طارق را، و زید بن الدّثنه«۱۰» آن جا فرستاد، و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد. ایشان روی به مکّه نهادند جایی فرود آمدند که آن را«۱۱» بطن الرّجیع گویند از میان مکّه و مدینه، و ایشان خرمای عجوه داشتند، از آن خرما بخوردند و استخوان«۱۲» آن آن جا بیفگندند. عجوزی آن جا بگذشت و آن استخوان«۱۳» بدید بدانست که آن استخوان«۱۴» عجوه است، و آن جنس خرما به مدینه باشد. بیامد و قوم خود را گفت: در اینکه راه اهل مدینه گذشته‌اند. گفتند: چه دانی! گفت: استخوان«۱۵» خرما عجوه دیدم، و آن جز به مدینه نباشد. هفتاد مرد برخاستند و سلاح برگرفتند و به آن راه از قفای ایشان برفتند تا ------------------------------ - (۱). مج: شبیخون بزد. (۲). مب: چهار پایان ایشان را. (۳). همه نسخه بدلها: کشتهای. (۴). مج: مزرع، مب را. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: مالی، مب: وامی. (۶). همه نسخه بدلها: از آن. (۷). مب: چنان. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق را، مب: اصحاب، مر: صحابه را. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: خالد بن بکر با توجّه به مراجع و منابع مربوط به اعلام، تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها را، مب با. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر مقام. (۱۵- ۱۴- ۱۳- ۱۲). مج: استخان. صفحه : ۱۴۵ ایشان را دریافتند و با ایشان قتال کردند، مرثد را و خالد را و عبد اللّه طارق را بکشتند. و عاصم بن ثابت جعبه تیر خود فرو ریخت«۱»، هفت تیر بود در آن جا، آن را بینداخت و به هر تیری مردی را از بزرگان مشرکان بیفگند، آنگهی گفت: اللّهم انّی حمیت دینک صدر النّهار فاحم لحمی اخر النّهار، بار خدایا؟ من اوّل روز دین تو را حمایت کردم، در آخر روز گوشت من«۲» از مشرکان نگاه دار. مشرکان گرد او در آمدند«۳» و او را بکشتند، و خواستند تا سر او ببرند و به هدیّه به سلافه بنت سعد [شهید] [اشاره]«۴» برند که عاصم پدر او را روز احد کشته بود، و او نذر کرده بود که: اگر عاصم را بکشند [او به کاسه سر] [اشاره]«۵» او خمر باز خورد، خدای تعالی جمعی [۲۵۹- ر] از زنبور«۶» بفرستاد تا او را حمایت کردند، هر کس که پیراهن«۷» او بگردید او را بزدند«۸». کس گرد او نگشت او را حمیّ الدّبر«۹» خوانند. چون زنبور رها نکرد که ایشان گرد او گردند، گفتند: رها کنی تا شب در آید که زنبور به شب برود. چون شب در آمد، ابری سیاه بر آمد، و بارانی عظیم ببارید، و سیلی در آمد و جثّه عاصم بر گرفت و ببرد، و خدای تعالی فرمود فریشتگان را تا به بهشت بردند، و پنجاه مشرک را کشته بودند همه را به دوزخ بردند. و عاصم سوگند خورده بود در حیات خود که دست‌ها«۱۰» مشرک نکند و نگذارد«۱۱» که هیچ مشرک دست‌ها او«۱۲» کند از تعصب دین را. خدای تعالی دعای او اجابت کرد، و تمکین نکرد مشرکان را از آن که دست بدو کشند«۱۳». ------------------------------ - (۱). دب و. [.....] [اشاره] (۲). همه نسخه بدلها: گوشت مرا حمایت کن. (۳). مب: بر آمدند. (۵- ۴). اساس: زیر وصّالی رفته، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب: زنبوران. (۷). وز: پرامن، مب: پیرامون. (۸). مب: او را نیش می‌زدند. (۹). آج: حمی الزنابیر، فق، مر: حمی الزهر. (۱۰). مج، وز: دست را هیچ، دب: دست فرا پیش هیچ، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر هیچ. (۱۱). دب: و رها نکند. (۱۲). مج، وز: دست را او، دب: دست فرا او، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر او. (۱۳). دب: دست به او کنند، آج، لب، فق، مب، مر: دست بدو کنند. صفحه : ۱۴۶ عمر خطّاب چون اینکه حدیث بشنید، متعجّب فرو ماند از اجابت دعای عاصم. و مشرکان خبیب بن عدیّ را و زید بن الدّثنه را به اسیری بگرفتند و به مکّه بردند. امّا خبیب بن عدیّ را بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بخریدند تا او را به بدل پدر باز کشند، که پدرشان را او کشته بود در احد. او را به خانه بردند بند بر نهاده و باز داشتند و ایشان«۱» برفتند. او از دختران حارث استره‌ای بخواست تا خویشتن پاکیزه«۲» کند که دانست که او را بخواهند کشتن. ایشان او را استره‌ای دادند، و اینکه زن را کودکی خرد«۳» بود، بدوید و بنزدیک خبیب رفت. خبیب او را برگرفت و بر کنار خود نشاند- و ستره«۴» در دست داشت- آن زن فریاد بر آورد و بانگ برداشت«۵». خبیب گفت: چه بانگ می‌داری؟ می‌ترسی که من اینکه کودک را بکشم! از اینکه معنی اندیشه مدار، که غدر از دین ما و شأن ما نیست، و کودک را به ایشان داد. آنگه ایشان گفتند: ما

خبیب را دیدیم خوشه‌ای انگور به دست گرفته بود«۶»، می‌خورد، و نه از ان انگور بود«۷»، ما دانستیم که آن روزیی است که خدای تعالی او را فرستاد. آنگه او را برگرفتند و از حرم بیرون بردند تا او را بکشند. چون او را به آن جا بردند که خواستند کشتن، درختی بود آن جا، گفتند: صلب کنیم اینکه«۸» را بر اینکه درخت. او گفت: چندانی رها کنی که رکعتی چند نماز کنم، آنگه دو رکعت نماز کرد و گفت: اگر نه آنستی«۹» که شما گویید حبیب ترس مرگ را به نماز تعلّل می‌کند، بیشتر بکردمی«۱۰»، آنگه اینکه بیتها انشا کرد«۱۱»: و لست أبالی حین اقتل مسلما علی أیّ شقّ کان فی اللّه مصرعی و ذلک فی ذات الاله و إن یشأ«۱۲» یبارک فی اوصال شلو ممزّع ------------------------------ - (۱). دب باز، مب: و خود. (۲). دب: پاک. (۳). مج، فق، مب، مر: خورد. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها: استره. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: بر آورد، مب: فریاد و فغان برگرفت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب: و وقت انگور نبود. (۸). دب، مر: او. (۹). مب: نه آن بودی. (۱۰). مب: می‌کردم. (۱۱). مب نظم. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ان نشأ. صفحه : ۱۴۷ آنگه گفت: اللّهمّ احصهم عددا و خذهم بددا. و او را زنده بردار کردند، او گفت [۲۵۹- پ] [اشاره]: بار خدایا؟ تو دانی که کس نیست اینکه جا که سلام من به رسول تو رساند«۱»، سلام من به رسول رسان. آنگه مردی از مشرکان نام او سلامان و کنیت او ابو میسره نیزه بر آورد تا بر سینه او زند، او گفت: اتّق اللّه، از خدای بترس؟ چون نام خدای بشنید، در طغیان و عتو بیفزود، نیزه بر سینه خبیب زد و به«۲» پشت او بیرون برد«۳»، فذلک قوله: وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ«۴»، یعنی سلامان. و امّا زید بن الدّثنه: صفوان بن امیّه او را بخرید تا به عوض پدر او را باز کشد، که پدرش را او کشته بود- امیّهٔ بن خلف الجمحیّ را. آنگه او را به دست یکی از موالی خود داد که اینکه را به تنعیم بر و بکش، و جماعتی از قریش حاضر بودند، و ابو سفیان در میان ایشان بود، زید را گفتند: به خدای بر تو، تو را چیزی بپرسیم«۵» راست بگو. گفت: چیست آن! گفت: تو خواستی که محمّد به جای تو در دست ما اسیر بودی، و او را به جای تو بکشتندی و تو به سلامت به مدینه بودی به جای او! گفت: به خدای تعالی که من هرگز نخواهم که محمّد را رنجی رسد به مقدار تیهی«۶» که در دست او شود، و مرا همه سلامت بود، جز که خود را به فدای او کنم از همه مکاره. ابو سفیان گفت: و اللّه که من ندیدم کسی را که اصحابش دوست‌تر دارند او را از آن که اصحاب محمّد، محمّد را. آنگه اینکه غلام او را ببرد و بکشت، و نام اینکه غلام نسطاس بود. چون خبر به رسول- علیه السّلام- رسید، صحابه را گفت: کیست از شما که بشود و خبیب را از آن درخت بگیرد«۷»! زبیر گفت: یا رسول اللّه؟ مقداد اسود را با من بفرست تا برویم، باشد که بیاریم. رسول- علیه السّلام- ایشان را بفرستاد، به روز ------------------------------ - (۱). آج، لب تو که خدایی. (۲). مب: و از. (۳). مب: بیرون آمد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۶. (۵). همه نسخه بدلها: بپرسم. [.....] [اشاره] (۶). دب، مب: خاری. (۷). دب: بیاورد. صفحه : ۱۴۸ پنهان می‌شدند و به شب می‌رفتند. چون به تنعیم آمدند و درخت خبیب بدیدند، چهل مرد مشرک پیرامون او خفته بودند مست، او را از درخت فرو گرفتند، و چهل روز بر او بگذشته بود، و او هیچ متغیّر نشده بود، و دست او به«۱» جراحت«۲» نهاده بود و خون از جراحت«۳» می‌آمد، رنگ رنگ خون بود و بوی بوی مشک بود. زبیر او را بر اسب خود گرفت و اسب براندند. مشرکان بیدار شدند، خبیب را بر درخت ندیدند. آواز در قریش دادند، هفتاد سوار بر نشستند و از قفا ایشان بیامدند. چون در ایشان رسیدند«۴» خبیب را از اسب بیفکند. خبیب چون بر زمین افتاد، زمینش فرو برد، او را بلیع الارض خواندند. آنگه زبیر آواز داد و گفت: برای چه می‌آیی! من زبیر بن العوّامم، مادرم صفیّه بنت عبد المطّلب، و اینکه که با من است مقداد بن الاسود است، دو شیر بیشه‌ایم، اگر خواهی تا به تیغ کالزار«۵» کنیم، و اگر خواهی [فرود آییم و پیاده] [اشاره]«۶» کالزار«۷» کنیم، و اگر خواهی برویم، گفتند: بروی [۲۶۰- ر] هر کجا خواهی. و ایشان«۸» با مکّه رفتند، و اینان پیش رسول آمدند. جبریل آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ فریشتگان تعجّب نمودند از شجاعت اینان. و جماعتی منافقان چون ایشان می‌رفتند، اعنی خبیب و اصحابش، و آن کار افتاد، ایشان«۹» گفتند: دیدی«۱۰» که اینان چه زیانکار بودند؟ برفتند و خود را هلاک کردند. چون رسول خبر یافت از گفت ایشان، و ایشان خبر یافتند که رسول را از گفت ایشان خبر کرده‌اند،

آمدنـد و به بـدل آن سـخنهای نیکو گفتنـد و سوگنـد ان به خـدای خوردنـد که در دل ایشان نفاق نیست، خـدای تعالی اینکه آیت فرستاد«۱۱». وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ قَولُهُ فِی الحَیاةِ الدُّنیا، «من» تبعیض راست ------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۲). مب: او دست بر جراحتش. (۳). همه نسخه بدلها: جراحتش. (۴). همه نسخه بدلها زبیر. (۷- ۵). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۶). اساس: به جهت وصالی به صورت «پیاده قتال و» نو نویسی شده است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مب باز گشتند و. (۹). همه نسخه بدلها را. (۱۰). مب: دیدید. (۱۱). مب قوله تعالی. صفحه : ۱۴۹ بلا- خلاف، و «من» نکره است موصوفه، از مردمان کس هست که به عجب«۱» می‌آورد تو را، کاری که نکو باشد«۲» در فنّ خود و جنس خود بغایت بود که آن را امر معجب رایق گوینـد، و راقنی کـذا و«۳» أعجبنی. حق تعالی در اینکه آیت صـفت تزویق«۴» زبان منافقان گفت که، ایشان به زبان چگونه چاپلوسی و چابکی می‌کنند. و کلام منمّق مزخرف چگونه می‌کنند«۵» تا تو را به گفت زبـان به عجب«۶» می‌آرنـد، کـافر با مؤمن چنین باشـد که: «المؤمن غرّ کریم و الفاجر خبّ لئیم». پس چون با ایمان کرم یـار باشـد، صـفت کریم اینکه است: انّ الکریم اذا خادعته انخـدعا کریم را چون بفریبی فریفته شود، یعنی کریم سـهل جانب باشـد، زود به دست آیـد از آن جـا که کریم باشـد، و دیر از دست بشـود از آن جـا که حلیم باشـد. چـون گوینـد بـاور دارد، چون سوگند خورند راست پندارد، و همه خلق را از حساب خود انگارد، چو او سلیم الجانب باشد به همه کس گمان سلامت جانب برد. و منافق همه تزویر و تزویـق«۷» زبـان باشـد، ظاهری آراسـته آبادان دارد، باطنی خراب بیران«۸». منـافق با دنیا مانـد، «ظاهرها سـرور و باطنها غرور»، چون گوری«۹» که ظاهرش مذهّب باشد و خداوندش«۱۰» در اندرون«۱۱» معذّب باشد. در سیرت او نگری، گمان بری که کسـی هسـت، حسن سـیرت بینی و از خبث سـریرت خبر نـداری: صـلّی فـأعجبنی و صـام فرابنی نـحّ القلـوص عن المصلّی الصّـائم آخر«۱۲»: ابـدا تراه ساجدا او راکعا لیجرّ منک أمانهٔ و ودائعا آیت اگر چه بر سببی خاصّ باشد یا در حقّ شخصـی معیّن باشد، چون کسان دیگر در آن معنی مشارک باشند متناول باشد ایشان را. پس آیت متناول است جمله ---------------------------- ------ - (۱). مج: تعجیل، دیگر نسـخه بدلها: تعجّب. (۲). مـج، دب، آج، لب، فـق، مب، مر و. [.....] (۳). دب: او، آج، لب، فـق، مـب، مر: ای. (۷- ۴). آج، لب، فـق، مب، مر: ترویـق. (۵). فق: افتادگی دارد، دیگر نسـخه بـدلها: می‌گویند. (۶). مـج، وز، دب، مر: زبان تعجّب. (۸). فـق، مب، مر: ویران. (۹). آج، لب: گـوهر. (۱۰). مـج: خداوندیش. (۱۱). مـج: ایدرومی (اندرونی!). (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر، و قال آخر. صـفحه : ۱۵۰ منافقـان را که در ظاهر جز آن گوینـد که در باطن دارنـد، ظاهر با خلق است و باطن با حق«۱»، لا جرم ظاهر به رسول سپرد [۲۶۰- پ] و باطن با خود حواله کرد، الیک الظّواهر و اللّه یتولّی السّرائر. سخن او از آراستگی تو را به عجب«۲» آرد. تو در دنیا از او سـخن قبول کنی، من از او در آخرت سـخن قبول نکنم. آنگه به آن رها نکند که سخن رایق بگوید تا آن را بندزند«۳» و مؤکّد کند به سوگند. خدای را سپر کار خود ساخته بود، و سوگند سـلاح«۴» خود کرده«۵»، جزّ منفعت به آن کنـد و دفع مضـرّت به آن کنـد. گـاهی تیغش بود گاهی سپرش. منافق آنگه دروغزن‌تر باشـد که سوگنـد خورد. و اکـذب ما یکون أبو المعلّی اذا آلی یمینـا بالطّلاـق آن که در سوگنـد به خـدای دروغزن بود کمـتر چیز بر او«۶» زن بود، من لاـ یبالی بالخلاق کیف یبالی بالطّلاق. گاهی به خـدای سوگند«۷» خورد و گاهی به رسول«۸» و گـاهی به کعبه و گاهی به قرآن: و حلف ألف یمین غیر صادقـهٔ مطرودهٔ ککعوب الرّمـح فی نسق خدای را به دروغ به گواهی خواند، خدا گواه است بر دل من حواله به خدا کند خدای داند و گواه«۹» من است گـواه تو نیست گواه بر تو است، وَ اللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما تَعمَلُونَ«۱۰». وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ«۱۱». اینکه گواهی مـدّخر است نهـاده تا آن جا که خصم او باشـد و گواه او و حاکم او: یک الخصام و انت الخصم و الحکم مشـکل بود کـار آن کس که حـاکم گـواهش بود، اعنی بر او، فکیف چون خصم ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها است. (۲). مج: تو را عجیب، آج، لب، فق، مب، مر: تو را تعجّب. (۳). مج: پندارند. (۴). لب: صلاح. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر اتَّخَذُوا أَیمانَهُم جُنَّةً [سوره منافقون (۶۳) آیه ۲] [اشاره]. [.....] (۶). مج: بر آن، فق: چیزی بر او، مر: چیزی را وزن.

(۷). مب دروغ. (۸). مب خدا. (۹). مج، وز: گوای. (۱۰). اساس، مج، وز، آج، لب، مب، مر: یعملون، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد، [سوره آل عمران (۳) آیه ۹۸] [اشاره]. (۱۱). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. صفحه : ۱۵۱ بود، آنگه به اینکه رها نکند ستیز«۱» روی و لجاج پیشه گیرد. آلت او سوگند و لجاج بود، اینکه پیش گیرد و آن پیشه گیرد. در حجاج لجاج کند و در حلال جدال کند و در حرام خصام کند، و آن«۲» همه برای اینکه حطام«۳» کند که فی الحیوهٔ الدّنیا. و «اعجاب»، تعظیم الشّیء فی النّفس باشد. و «عجب» عظم الشّیء فی النّفس باشد و از اینکه جا متکبّر را معجب گویند که بر خود معظّم باشد. و اصل «عجب» آن بود که مانند آن یا نبود یا کم بود، قاله المفضّل، و إبن محیصن در شاذّ خواند: و یشهد اللّه، به فتح « یا » و «ها»، و رفع «ها» «اللّه»، بر آن که گوای«۴» خدا دهد و معنی ردّ بر او بود. او می‌گوید و خدای گوای«۵» می‌دهد که دروغ می‌گوید، بیانش«۶»: وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ«۷». و در مصحف ابیّ هست: و یستشهد اللّه، و اینکه قوّت«۸» قراءت عامّه است در معنی، و خدای را به گوای«۹» می در خواهد«۱۰». بار خدایا؟ تو گواه منی بر آنچه در دل من است، اگر هیچ«۱۱» ممکن است برای من گوای«۱۲» بده، خدای را به گواه«۱۳» می‌خواهد«۱۴» به دروغ خدای گوای«۱۵» بداد به راست که او دروغ می‌گوید، وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ«۱۶». وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ، و او سخت خصومت است: یقال: لددت یا هذا و [انت تلدّ لددا و لدادهٔ] [اشاره]«۱۷»، چون در لجاج خصم را غلبه کند گویی«۱۸»: لدّه یلدّه لدّا [۲۶۱- ر] و رجل الـدّ و امرأهٔ لدّاء و رجال و نساء لدّ، قال اللّه تعالی: وَ تُنذِرَ بِهِ قَوماً لُدًّا«۱۹»، و رسول- علیه السّلام- گفت: ۲۰» انّ ابغض الرّجال الی اللّه الالدّ الخصم«، دشمنتر ------------------------------- - (۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. (۳). مب دنیا. (۵- ۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. (۶). مب قوله تعالی. (۷). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: موافق. (۱۵- ۱۳- ۱۲- ۹). همه نسخه بدلها: مج، وز، آج، لب، فق، مر: گواهی. [.....] (۱۰). مب: می‌طلبد، مر: در می‌خواهد. (۱۱). مر: اگر چه. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز دب: می‌خواند. (۱۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۱۷). اساس: زیر وصّالی رفته و به دلیل نو نویسی مشوّش است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۸). آج، لب، فق، مب، مر: گویند. (۱۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۲۰). مج، وز: الخصام، دب، آج، لب، مب، مر: الخصیم. صفحه : ۱۵۲ کس بنزدیک خدای مردی سخت خصومت ستیزه کش«۱» باشد، و قال الرّاجز: لدّ اقران الرّجال اللّدّ و قال الشّاعر: انّ تحت التّراب حزما و عزما و خصیما الـدّذا مغلاق زجّاج گفت: اشتقاق او من لدیـدی العنق ای جانباه، از سویهای گردن است، یعنی به هر جانب که به او فراز شوی گردن بر پیچد. و «خصام»، مخاصمه باشد، و اینکه قیاس مطّرد است، فعال در معنی مفاعله، اینکه قول ابو عبید«۲» است. زجّاج گفت: «خصام»، جمع خصیم باشد کطویل و طوال و کریم و کرام، اینکه نیز قیاسی مطّرد است، و قیل: جمع خصم. و گفت: «خصم» را بر خصوم و خصام جمع کنند، کبحر و بحور و بحار. و بر اینکه وجه اضافهٔ الشّیء الی جنسه باشد، کقولهم: کریم الرّجال و هو شجاع الفرسان، و اضافت به معنی «من» باشد، من باب خاتم فضّهٔ و باب ساج«۳». زجّاج گفت: حقیقت خصومت تعمّق در بحث باشد، و از اینکه جا گوشها«۴» جوال را خصوم گویند. سدّی گفت: «الدّ الخصام» اعوج الخصام باشد، کژ خصومت، یعنی خصم راه به سر خصومت او نبرد. و مجاهد گفت: «الدّ» آن بود که مستقیم نبود در خصومت، و اینکه در معنی قول سدّی است. حسن بصری گفت: «الدّ» دروغزن باشد. قتاده گفت: شدید القسوهٔ سخت و سنگدل«۵» باشد در معصیت، و در باطل مجادل بود، عالم زبان جاهل عمل باشد، حکمت گوید و خطبه«۶» کند، به زبان خاطب بود و به عمل خاطی«۷»، به زبان خطیب«۸» و به عمل مخطی نه مصیب. ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه گر. (۲). دب: ابی عبیده، مب، مر: ابو عبیده. (۳). لب، فق، مب و بحار. (۴). گوشها/ گوشه‌ها، دب، لب، فق: گوشهای. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: سخت سنگدل. (۶). مج: حکم گوید و خطئیت. [.....] (۷). مج، وز، لب: خاطبی. (۸). آج، لب، فق قول، مب: خطیب القول. صفحه : ۱۵۳ قوله: وَ إِذا تَوَلّی، ادبر و اعرض، چون برگردد و پشت بر کند، اینکه قول عکرمه است. و قول آنان که گفتند که: آیت در حقّ اخنس شریق آمد که پیش رسول سخنی دگر گفت و پس او سخنی دگر. و از شأن

منافق اینکه بود که دو روی و دو زبان باشد. دو روی دارد: یکی با تو«۱»، یکی با خصم تو. دو زبان دارد: یکی با تو«۲»، یکی با دشمن تو، تجدون من شرّ النّاس ذا الوجهین«۳» یأتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه. رسول- علیه السّلام- گفت: در جهان از او بتر«۴» نباشد با تو به رویی باشد و با دشمنت به رویی: لا خیر فی صحبة خوّان یأتی من الغدر بألوان فلعنة اللّه علی صاحب له لسانان و وجهان کاغذوار دو روی بودند«۵» و قلم‌وار دو زبان. و«۶» آن کس که چنین بود: به قلم و کاغذ دوای او [۲۶۱- پ] برنیاید«۷». به نوشتن قلم متّعظ نشود، به نوشتن«۸» کاغذ مبالات نکند، از صریر اقلام نه اندیشد«۹» تا صلیل حسام نباشد، و با تحریر کاغذ ننگرد تا تقطیرش نکنند از دو وجه: یکی از قطر و یکی از قطر. پس جزای او«۱۰» آن بود که با او معامله هم از نوع شکل او کنند در دنیا و آخرت. در دنیا قلم‌وار به تیغش تباه کنند، و در آخرت چو«۱۱» کاغذ رویش سیاه کنند«۱۲»: من کان کالطّرس ذا وجهین من سفه و ذا لسانین فیما قال من کلم فسوّدن وجهه کالطّرس محتسبا و اضرب علاوته بالسّیف کالقلم ترجمته«۱۳»: هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو روی گاه سخن همچو کاغذ سیاه کن رویش چو قلم گردنش به تیغ بزن ------------------------- ------- - (۲- ۱). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). مر: ذو الوجهین. (۴). مب: بتری. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: بود. (۶). مج، وز، دب: و دوای، آج، لب، فق، مب، مر: وای بر. (۷). همه نسخه بدلها: کاغذ بر نیاید. (۸). همه نسخه بدلها: نوشته. (۹). مب: نیندیشد. (۱۰). مب در. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۱۲). مج، آج شعر. (۱۳). مر: ترجمه. [.....] صفحه : ۱۵۴ پس قولی اینکه است که: «اذا تولّی» ادبر و اعرض، چو«۱» روی برگرداند«۲» زبان بگرداند، چو پشت بر کند«۳» روی برتابد، اینکه قول عکرمه است. حسن بصری گفت: از آن که گفته باشد باز آید سخن بگرداند کلمتش مختلف شود، دو قول شود. از دو روی، دو روهی«۴» عجب نباشد، و از دو زبان، دو قولی بدیع نبود، و آن که چنین بود سیّان قوله و بوله و نجواه و نجواه لا جرم نا معتمد شود. ضحّاک گفت: «و اذا تولّی» معنی آن است که تولّی الامر و صار والیا، والی شود. سَعی فِی الْأَرْضِ سیّئ الملکة و لئیم الظّفر باشد چو«۵» دست بر یابد«۶» عفو نکند، آنچه نکند برای آن نکند که نتواند، و آنچه نراند«۷» برای آن که نرود«۸»، چنان که گفت: و الظّلم فی خلق النّفوس فإن تجد ذا عفّة فلعلّة لا یظلم تا رعیّت باشد به ظلم گردن نرم دارد، چون والی شود دست به ظلم دیگران دراز کند. سَعی فِی الْأَرْضِ، ای اسرع بالفساد، سعی خیر نکند سعایت شرّ کند، و اصل «سعی» اسراع فی المشی باشد، یقال: فلان سعی بین القوم بالنّمیمة، اینکه در شر باشد و سعی فی کذا من الخیر اذا بالغ«۹» فیه، قال الاعشی: و سعی لکندة سعی غیر مواکل قیس فضرّ عدوّها و بنی لها سَعی فِی الْأَرْضِ«۱۰»، ای سار فیها للفساد، برای آن که اینکه «لام» به اضمار «ان» نصب کند. و «ان» مع الفعل در تقدیر مصدر باشد، در اینکه زمین برود تا تباهی کند. إبن جریج گفت: بقطع الرّحم و سفک الدّماء، تا رحم و خویشی ببرّد و خونها به ناحق بریزد. و «فساد» نامی است جامع جمله معاصی را. ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب: چون. (۲). آج، لب، فق، مب، مر کلمتش مختلف شود و. (۳). مر: برگرداند. (۴). مج، وز، آج، مب، مر: دورویی، فق: در روی. (۵). مب: چون. (۶). دب: دست بر آید، مب: دست یابد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب، برانده. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: برود. (۹). مج، وز، لب، فق، مب، مر: بلغ. (۱۰). چاپ شعرانی (۲/ ۱۴۷) لِیُفسِدَ فِیها صفحه : ۱۵۵ وَ یُهلِکَ الحَرثَ وَ النَّسلَ، حسن بصری و إبن ابی اسحق و ابو جعفر خواندند: «و یهلک»، به رفع بر«۱» آن که «واو» عطف نباشد و استیناف باشد، علی تقدیر: و هو یهلك الحرث و النّسل. و عرب هر چه کشت بود آن را حرث [۲۶۲- ر] خوانند. و «نسل»، بچّه همه چیز باشد، و اشتقاقه من نسل اذا سقط. و مجاهد گفت: چون والی ظلم کند، خدای تعالی به شومی ظلم او باران«۲» آسمان باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود. سعید بن المسیّب گفت: قطع الدّرهم من الفساد فی الارض، زر و درم درست بریدن از جمله فساد است در زمین. در اهلاک حرث و نسل خلاف کردند. بعضی گفتند: تولّای اهلاک و مباشرت آن کردند«۳» به نفس خود، و اینکه قول عامّه مفسّران است، و ظاهرتر«۴» اینکه است، و قول مجاهد آن است که: در زمین ظلم آشکارا کردند تا خدای تعالی زرع و نسل هلاک کرد. وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الفَسادَ، که خدای تعالی فساد دوست ندارد، و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره برای آن که محبّت ارادت بود علی

بعض الوجوه، و محال بود که مریـدش باشد و محبّش نباشد، دلیل می کند آیت«۵» که خدای تعالی هیچ معصیت را مرید نبود، برای آن که فساد اسمی است جامع و جمله معاصی را، و «لام» استغراق جنس راست. قتاده روایت کرد از عطا که عطا گفت: مردی نام او علاء بن منیه احرام گرفت در پیرهنی دوخته، رسول- علیه السّلام- فرمود او را که: پیرهن«۶» بکن، قتاده گفت: ما شنیدیم که پیغامبر- علیه السّلام- بفرمود تا آن پیرهن«۷» در او«۸» دریدند، گفت: حاشا انّ اللّه لا یحب الفساد. صحابه رسول و تابعین«۹» چنین بودند که به رسول خدای و به خدای گمان چنین ------------------------------- - (۱). دب: برای. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). آج، لب، مب: کردن. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بر. [.....] (۵). دب: آیه دلیل می کند، مر: آیه دلیل است. (۶). مج، وز، فق، مب، مر: پیراهن، دب: پیرهن بکش. (۷). مج، وز: پیراهن. (۸). آج، لب، فق، مر: در تن او. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تابعش. صفحه : ۱۵۶ بردند که آن را که جرمی کرده باشد و جنایتی و کاری به خلافت شرع، پیرهنی خلق بر او تباه نکنند«۱»، و تعلیل به اینکه کردند که خدای فساد دوست ندارد، نمی‌دانم تا چگونه روا می‌دارند گروهی که هر فساد که در جهان هست همه نسبت و حوالت و اضافت به سایر وجوه و حقایق، به خدای کنند از خلق و فعل و احداث و انشاء و قضا و قدر و ارادت، تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا. وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ، آنگه حق تعالی بیان کرد حال اینکه کافر منافق چون او در زمین گناهی«۲» کند از اهلاک زرع و نسل او را وعظ کنند و به خدای بترسانند و گویند: از خدای بترس. أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، ای حملته علیه، آن عزّت و منعت و حمیّت جاهلیّت که در دل و دماغش باشد حمل کند او را بر آن که بتر کند چون نام خدای شنود، و گفته‌اند: أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، ای للاثم الّذی فی قلبه. پس «با» به جای «لام» بنهاد، کقول عنتره. و کأنّ ربّا او کحیلا معقدا حشّ الاماء به جوانب قمقم ای حشّ الاماء له. فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ، او را دوزخ بس است به جزای گناهی. وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ. ای الفراش [۲۶۲- پ] [اشاره]، و بد بستری است او را آن جایگاه، و برای آن «مهاد» و «فراش» خواند که جای ایشان بر آن جایگاه باشد«۳»، و از آن مفارقت نبود ایشان را چون مرد خفته که ملازم بستر باشد. عبد اللّه مسعود گفت: از جمله کبایر بزرگ آن است که کسی کسی را گوید: اتّق اللّه، از خدای بترس، او گوید: علیک بنفسک، به جواب اینکه گوید که: تو برو و نفس خود را نگاه دار. و در خبر است که امیر المؤمنین«۴»- علیه السّلام- در اینکه آیت و ما بعدها گفت: اقتتل الرّجلان و ربّ الکعبة، عبد اللّه عبّاس از او بنشنید و بیاموخت«۵». یک روز در ------------------------------- - (۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نکند، دب: کنند. (۲). همه نسخه بدلها: فسادی، اساس در بالای کلمه حرف «ف» را افزوده است. (۳). دب: بر آن جا شد. (۴). فق، مب، مر علی. (۵). دب: و یاد گرفت. صفحه : ۱۵۷ مسجد رسول در عهد عمر خطّاب پیش او اینکه آیتها می‌خواندند، عبد اللّه عبّاس گفت: اقتتل الرّجلان- چنان که شنیده بود از علی- علیه السّلام- عمر گفت: چه معنی دارد اینکه سخن در اینکه جا! گفت: از«۱» ضمن اینکه دو آیت بوی خصومت و قتال دو کس می‌آید. گفت: چگونه! گفت: برای آن که آن کس که خود را به رضای خدا در راه خدای بفروشد او آمر معروف و ناهی منکر باشد، اینکه معروف بر هر کس بکند چون به کافر«۲» منافق متعدّی رسد، او را گوید: «اتّق اللّه»، و چون نام خدای شنود، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، او را انفت«۳» بر آن دارد که ناهمواریی کند و گوید، از میان قتال و خصومت آمد«۴». عمر بپسندید«۵» و گفت: بارک اللّه علیک یا غوّاص غص، ای غوّاص فرو شو که نیک غوّاصی می کنی، و اینکه غوّاصی«۶» استادش بود، عمر«۷» گمان برد که از غوص«۸» اوست. قوله: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ، شری اذا باع، و یشری«۹» [اذا] [اشاره]«۱۰» یبیع، کسائی در همه قرآن امالت کند«۱۱» مَرْضاتِ اللّهِ خواند، و نصب «ابتغاء» علی انّه مفعول له. مفسّران خلاف کردند در سبب نزول«۱۲» آیت، و آن که«۱۳» آیت در حقّ که فرود آمد. ضحّاک گفت: آیت در زبیر و مقداد فرود آمد چون برفتند و خبیب را از درخت بگرفتند- چنان که قصّه یش«۱۴» برفت. و جماعتی دیگر مفسّران گفتند: آیت در صهیب رومی آمد که او برخاست تا هجرت کند و بیاید از مکّه به مدینه. قریش خبر بداشتند«۱۵»، از پی او بیامدند، چون در ------------------------------- - (۱). دب: در. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب و. (۳). لب، فق، مب، مر: انفس. (۴). مج، وز، آج، فق، مب، مر:

آید. [.....] (۵). آج، لب، فق، مب، مر: بشنید. (۶). همه نسخه بدلها: غوّاص. (۷). مج، وز، آج، لب، فق چنان. (۸). مج، مب، آج، لب: آن غواص، وز: که غوّاص، دب: از غوّاصی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: یشتری. (۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۱). دب، مب ابتغاء. (۱۳- ۱۲). دب اینکه. (۱۴). قصه‌یش قصه‌اش، مج، وز، دب: قصّه پیش، آج، لب، فق، مب، مر: قصّه از پیش. (۱۵). مج: خبر دادند، آج، مر: قریش چون اینکه بدانستند. صفحه : ۱۵۸ او رسیدند، او از شتر فرود آمد و کمان بزه کرد و گفت: بینی که در اینکه کنانه«۱» چند تیر است، و شما دانی که تیر من خطا نشود، هر تیری در دل مردی نشانم. آنگاه به نیزه قتال کنم، آنگاه به شمشیر تا کشته شدن«۲». اگر خواهی مالی و قنیتی«۳» که مراست در مکّه به شما تسلیم کنم، مرا و دین مرا رها کنی. به آن راضی شدند و از او برگشتند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و اینکه قول سعید بن المسیّب است، و اینکه قول خطاست برای آن که اگر چنین بودی خدای تعالی «یشری» نگفتی که یبیع«۴» باشد، «یشتری» گفتی که یبتاع باشد، برای آن که او مال بداد و نفس باز خرید، و معنی آیت آن است که: نفس بفروشد و به بها رضای خدا بستاند. و بعضی دیگر گفتند: آیت در باب امر به معروف [۲۶۳- ر] و نهی منکر آمد- چنان که حکایت کرده شد از عبد اللّه عبّاس و قوله: اقتتل الرّجلان. ابو امامه روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: افضل الجهاد کلمهٔ حقّ عند امام جائر ، گفت: فاضلتر جهادی کلمتی حق بود نزدیک«۵» امیری ظالم. و جابر عبد اللّه انصاری روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: سیّد شهیدان روز قیامت حمزه عبد المطّلب باشد، و مردی که برخیزد بنزدیک امامی جائر، او را امر معروف کند و نهی منکر کند، اینکه مرد«۶» او را بکشد. عبد اللّه عبّاس گفت، و«۷» در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- آمده است که: آیت در شأن امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- آمد در شب غار. چون رسول- علیه السّلام- از مکّه به مدینه خواست آمدن، و آن شب مشرکان قصد آن کردند که به سر پیغامبر فرو شوند و او را بکشند، جبریل آمد و رسول را- علیه السّلام- از مکر ایشان خبر داد. رسول- علیه السّلام- گفت: پس چه باید کردن مرا! گفت: تو را باید رفتن و علی را بر جای خود بخوابانیدن، چه اگر تو بروی و ایشان بیایند، و تو را بر جای خود نبینند، بر پی تو بیایند و تو را رنجه دارند«۸». حق تعالی چنین می‌فرماید که: علی را بر بستر ---------------------------------- - (۱). مج، وز، آج، لب، فق من. (۲). مب: کشته شوم. (۳). فق: قیمتی، مب: غنیمتی. (۴). آج، لب: بیع. [.....] (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بنزدیک. (۶). دب: اینکه جائر. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). دب: تو را تعرّض رسانند. صفحه : ۱۵۹ خود بخوابان و تو برو. رسول- علیه السّلام- کس فرستاد و علی را بخواند و گفت«۱»: مشرکان امشب به کشتن من عزم کرده‌اند، خدای تعالی مرا می‌فرماید که از مکّه برو، و تو را می‌فرماید که بر جای من بخسب تا اگر مشرکان تعرّض و قصد من کنند به تو دفع«۲» شود، به جای آن که مرا خواهند کشتن تو را بکشند، تو را«۳» شاید که جان تو به جای جان من باشد! امیر المؤمنین- علیه السّلام- بگریست- علی ما جاء فی الاخبار: فاستعبر باکیا. رسول- علیه السّلام- گفت: یا علیّ ما کنت جبانا، تو هرگز بد دل نبودی، أ جزعا من الموت تبکی، از ترس مرگ می‌بگریی! گفت: نه یا رسول اللّه؟ و لکن برای آن می‌گریم تا چرا یک جان دارم که به یک بار فدا کنم«۴»، می‌بایستی تا هزار جان داشتمی تا به هر نوبتی جانی فدا کردمی. آنگه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده، و آنان که ره او«۵» می‌داشتند نشسته بودند به دو صف برابر یکدیگر«۶» فراز آمدند«۷»، خدای تعالی خواب برایشان افگند، تا رسول- علیه السّلام- هر یکی را«۸» مشتی خاک بر سر کرد، و می‌خواند. وَ جَعَلنا مِن بَینِ أَیدِیهِم سَدًّا وَ مِن خَلفِهِم سَدًّا فَأَغشَیناهُم فَهُم لا یُبصِرُونَ«۹» وَ ما رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی«۱۰». ایشان از آن خواب در آمدند، بر سر خود خاک دیدند، گفتند: اینکه خاک بر سر ما که کرد! کاری که در اوّلش خاک بر سر باشد، در آخرش باد در دست بود. در اوّل شب خاک بر سر بودشان، و به میانه شب چون بدانستند که مرغ از قفص«۱۱» پریده«۱۲» [۲۶۳- پ] باد در دستشان ماند، به آخر شب که به طلب رفتند و نیافتند آب حسرت در چشمشان بود، به آخر کار که آخرت بود آتش در جانشان ---------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مر یا اخی، مب یا اخی علی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: رفع. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «تو را» ندارد. (۴). آج، لب، مب، مر: فدای تو. (۵). مخ، وز، آج، لب، فق،

مب، مر: راه او. (۶). مج بنزدیک ایشان، دب، وز، آج، لب، فق، مر: بنزد ایشان، مب حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بنزد ایشان. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب: فراز آمد، مب: آمد. (۸). مب: هر یک از ایشان را. (۹). سوره یس (۳۶) آیه ۹. (۱۰). سوره انفال (۸) آیه ۱۷. [.....] (۱۱). دب، لب، فق، مب: قفس. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: پرید. صفحه : ۱۶۰ باشد. ایشان عجب داشتند، گفتند: ما به یک بار چونین«۱» غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بی‌خبر. آنگه توقّف کردند تا شب به نیمه آخر رسید. آنگه قصد بام کردند«۲»، گروهی«۳» در را«۴» مراقبت می‌کردند، اینان از بام فرو نگریدند«۵»، امیر المؤمنین علی بر جای رسول خفته بود، روی پوشیده و پای بیرون کرده، برای آن که پایش به پای رسول نیک ماند«۶»، شکلا و ثباتا، هم به شکل و هم به ثبات، تا گمان نبرند که آن نه رسول است. می‌نگریدند و می‌گفتند: محمّد بر جای خود است، تا آنگه که فرو شدند و بر بالین او بایستادند، او بیدار بود و می‌نمود که خفته‌ام. آنگه یک یک را«۷» می‌گفت: تو ابتدا کن«۸». او برخاست و بانگ بر ایشان زد، گفت: شما چه کار داری اینکه جا! چون آواز علی شنیدند خائب شدند که ایشان به طلب محمّد آمده بودند، اگر دانستندی که همه بلا و آفت ایشان از علی خواهد بودن، به کشتن او راغبتر بودندی. او را گفتند: یا علی؟ محمّد کجاست! گفت: من ندانم، ما کنت علیه رقیبا ، من رقیب او نبودم تا دانم که کجا باشد. در ساعت ایشان از سرای بیرون آمدند، پی دیدند نهاده، بدانستند که آن«۹» که در اوّل شب خاک بر سر ایشان کرد همان بود که در آخر شب باد به دست ایشان داد، اینکه بیت در حقّ ایشان محقّق شد. دردا و دریغا که از آن خاست«۱۰» نشست خاکی است«۱۱» مرا بر سر و بادی است«۱۲» به دست در خبر می‌آید از صادق- علیه السّلام- که گفت: حق تعالی در اینکه شب به -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: چنین. (۲). همه نسخه بدلها بجز فق، مر گروهی، فق گروه، مر: ندارد. (۳). لب. با گروهی، دب، مب، مر: و گروهی، فق: گروه. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: راه. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و می‌گفتند: محمّد بر جای خود است تا آنگاه فرو شدند و بر بالین او بایستادند. (۶). مر: مانند بود، مب: رسول (ص) شبیه بود. (۷). دب: اینکه آن را، مب: یک یک یکدیگر را. (۸). مب و هیچ کدام را دلیری آن نبود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه الصّلوة و السّلام. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر کس. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۲- ۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: خاکیست ... بادیست. صفحه : ۱۶۱ امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- با فریشتگان مباهات کرد، جبریل و میکایل را گفت: من در آسمان میان شما برادری داده‌ام، از شما کیست تا اختیار آن کند که جان فدای برادر کند! ایشان هر یک توقّف می‌کردند، حق تعالی گفت: علی از شما جوانمردتر است که جان به فدای برادر کرده است، و بر بستر او بخفته تا به جای او اینکه را کشند. به عزّ عزّت من که بر وی و بر او موکّل باشی، و دشمن را از او دفع کنی. بیامدند و بر بالین او بنشستند و می‌گفتند: بخ بخ لک یابن ابی طالب هنیئا لک یابن ابی طالب سبقت الملائکة المقرّبین و امیر المؤمنین بر بستر رسول- علیه السّلام- خفته، اینکه بیتها انشا می‌کرد«۱»: فدیت بنفسی خیر من وطئ الحصی و اکرم خلق طاف بالبیت و الحجر و بت اقاسی منهم ما ینوبنی و قد صبرت نفسی علی القتل و الأسر و احمد لمّا خاف أن یمکروا به فنجّاه ذو الطّول العظیم من المکر [۲۶۴- ر] و بات رسول اللّه فی الغار آمنا فما زال فی حفظ الإله و فی ستر و در امالی عمّم«۲» الشّیخ«۳» المفید السّعید ابو محمّد عبد الرّحمن بن احمد بن الحسین النیسابوری«۴»- قدس اللّه روحه«۵»- دیدم به خطّ او که نوشته بود: حدّثنا الشّیخ«۶» ابو محمّد زید بن علیّ الحسنی«۷» من لفظه، قال: حدّثنا الحسین بن علیّ بن جعفر، یقول سمعت الحسین النّیسابوری«۸» یقول سمعت ابی یقول سمعت العنبری مذکّر البصرة، گفت: از عنبری که مذکّر بصره بود شنیدم که: آن شب که امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- بر جای رسول بخفت«۹» شب غار، اینکه بیتها بگفت: أقیک بنفسی أیّها المرسل الّذی هدانا به الرّحمن من عمّة الجهل و یفدیک حوبائی و ما قدر مهجتی لمن أنتمی منه الی الفرع و الاصل -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انشا کرد، مج، وز، آج، لب، فق، مر و می‌گفت، مب و می‌گفت نظم. [.....] (۲). دب: امم، آج، لب، فق، مب: عجم. (۳). مر الکبیر. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: النیشابوری. (۵). مب العزیز. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: السّید، مب: السّعید. (۷). دب، مب،

مر: الحسینی. (۸). دب، مر: النیشابوری. (۹). آج، لب، فق، مب، مر در. صفحه : ۱۶۲ و من ضمّنی اذ کنت طفلا و یافعا و أنعشنی بالبرّ و العلّ و النّهل و من جدّه جدّی و من عمّه أبی و من أهله أمّی و من بنته اهلی لک الخیر إنّی ما حییت لشاکر لإحسان ما أولیت یا خاتم الرّسل و هم اینکه ابیات به اسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشمیّ از صادق- علیه السّلام- از پدرانش، از امیر المؤمنین«۱»- علیهم السّلام- که در روز مؤاخات اینکه بیتها گفت بگفتم، چون رسول- علیه السّلام- مرا گفت: انت اخی فی الدّنیا و الاخرهٔ، و پیش از بیت آخر اینکه بیت زیادت: و من حین آخی بین من کان حاضرا دعانی و آخانی و بیّن من فضلی و ممتنع نبود که بیتها آن شب انشاد کرده باشد، و اینکه روز انشاد کرده، و اینکه بیت الحاق کرده- و اللّه اعلم. رسول- علیه السّلام- از میان همه صحابه او را به جای خود به آن اختیار کرد تا بدانند که مقام او و او را شایسته بود، در شب غار أنامه منامه، و در روز تبوک أقامه مقامه، آن شبش بر بستر خود و آن«۲» روزش بر منبر خود، به علمش منبر داد و به شجاعتش بستر داد. آن شبش گفت: جز تو کس پای ایشان ندارد، اینکه روزش گفت: جز تو کس جای من ندارد، همان پای که آن شب در پیش من سپر کردی، امروز منبر«۳» سپر کن، تا به وقت آن که مرا عمر سپری شود«۴»، بدانند که در پیش اینکه دین سپری، و به پای پایه«۵» علم فرق منبر سپری«۶»، جز تو کس را سزاوار نبود. پای که بر مهر«۷» نبوّت نهند چو«۸» به منبر صاحب نبوّت«۹» رسد، منبر از او«۱۰» بنازد، و محراب از او«۱۱» ببالد«۱۲»، آن جا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند، محراب و منبر بدو«۱۳» فخر کند«۱۴» [۲۶۴- پ] [اشاره]: ---------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر علی. (۲). دب، آج، لب: اینکه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر را. (۴). آج، لب، فق، مب، مر عالمیان. (۵). آج: و به پایه و مایه. (۶). آج، مب، مر، لب: سری، [.....] (۷). مر: منبر، (۸). همه نسخه بدلها: چون. (۹). آج به تو. (۱۱- ۱۰). آج: از تو. (۱۲). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنالد. (۱۳). مج، ور، دب، لب، فق، مر: از او. (۱۴). آج: از تو فخر کنند. صفحه : ۱۶۳ و تزیدین أطیب الطّیب طیبا ان تمسّیه أین مثلک أینا و إذا الدّرّزان حسن وجوه کان للدّرّ حسن وجهک زینا آخر«۱»: فالطّیب انت إذا أصابک طیبه«۲» و الماء انت إذا اغتسلت«۳» الغاسل آن جا که دیگران به طیب مطیّب شوند، طیب به او مطیّب شود، و آن جا که دیگران به آب غسل کنند، آب چو بدو رسد مغتسل شود، اگر او پاک کننده است، عجب مدار که اصل همه پاکی آن«۴» است که اصل اوست، و اصل او از آب«۵» است: خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً«۶» ...، همه آلودگی به او پاک شود که او مطهّری مطهّر است. اللّه طهّرکم بفضل نبیّه و أبان شیعتهم بطیب المولد اگر عبادت کرد للّه، و اگر جهاد کرد فی اللّه، و اگر نان داد لوجه اللّه، و اگر جان داد ابتغاء مرضات اللّه. وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ، فعول من الرّأفهٔ، و هی الرّحمهٔ- و قد مرّ تفسیره«۷». یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّةً، قرّاء خلاف کردند در «سلّم». إبن کثیر و نافع و کسائی «سلّم» خواندند بفتح السّین، و باقی به کسر «سین»، و هما لغتان، و اینکه دو لغت صحیح‌اند. اهل لغت در معنیش خلاف کردند، اخفش گفت: «سلّم» به کسر «سین» صلح باشد، و به فتح «سین» استسلام و انقیاد. إبن جریر گفت: به فتح «سین» صلح باشد و به کسر «سین» اسلام باشد، و ابو مسلم بر هر دو حمل کرد: بر صلح، و بر اسلام. بعضی مفسّران گفتند: آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب است چون عبد اللّه سلام«۸» و اصحابش، و اسد و اسید- پسران کعب- و یامین بن یامین و ثعلبهٔ بن سلام«۹»، و آن آن بود«۱۰» که: ایشان تعظیم شنبه نگاه می‌داشتند، و گوشت و شیر اشتر«۱۱» نمی‌خوردند، و ---------------------------------- - (۱). آج، لب، مب، مر، فق: و قال الاخر. (۲). چاپ شعرانی ۲/ ۱۵۴: طبته. (۳). مب: اذ اغتسلت. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: آب. (۵). همه نسخه بدلها: آن. (۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۴. (۷). مب قوله تعالی. [.....] (۹- ۸). اساس: سلام. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه قوم آنان بودند. (۱۱). مر: شتر. صفحه : ۱۶۴ گفتند: یا رسول اللّه؟ توریت کتاب خداست، رها کن ما را تا در نماز شب می‌خوانیم، خدای تعالی آیت فرستاد که یک بارگی بگو تا در اسلام آیند و جهودی از دل برگذارند«۱»، و اینکه قول قتاده«۲» و ضحّاک و سدّی است و إبن زید، و دلیل بر آن که «سلّم» به معنی اسلام آمده است قول کندی است: دعوت عشیرتی للسّلم لمّا رأیتهم تولّوا مدبرینا ای دعوتهم الی الاسلام. و اینکه آنگاه گفت که بنی کنده مرتد شدند با اشعث قیس از پس وفات رسول- علیه السّلام.

طاووس«۳» گفت: فی السّلم، ای فی الدّین. مجاهد گفت: فی احکام اهل الاسلام. ربیع گفت: فی الطّاعهٔ. سفیان ثوری گفت: فی انواع البرّ، و اینکه اقوال به معنی متقارب است. و اصل کلمه از استسلام و انقیاد است، برای آن صلح را سلّم گویند، و قال زهیر [۲۶۵- ر] [اشاره]: و قد قلتما إن ندرک السّلم واسعا بمال و معروف من الامر«۴» نسلم حذیفهٔ بن الیمان گفت: در اینکه آیت اسلام بر هشت سهم است: سهمی نماز است، و سهمی زکات است، سهمی روزه است، و سهمی حجّ است، و سهمی عمره است، و سهمی جهاد است، و سهمی امر معروف است، و سهمی نهی منکر است. و نومید«۵» آن کس که او را سهم و نصیب نیست. و انس روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: «۶» مثل الاسلام کمثل الشّجرهٔ النّابتهٔ الایمان باللّه اصلها، و الصّلوات الخمس جذوعها، و صیام شهر رمضان لحاؤها، و الحجّ و العمرهٔ جناها، و الوضوء و غسل الجنابهٔ شربها، و برّ الوالدین و صلهٔ الرّحم غصونها، و الکفّ عمّا حرّم اللّه و رقها، و الاعمال الصّالحهٔ ثمرها، و ذکر اللّه عزّ و جلّ عروقها، فکما لا تحسن الشّجرهٔ و لا تصلح الّا بالورق الاخضر، کذلک لا یصلح الاسلام الّا بالکفّ عن محارم اللّه و الاعمال« الصّالحهٔ. -------------------------------- - (۱). دب، مب، مر: بگذارند. (۲). مب: قول مجاهد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: طاوس. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: الامن. (۵). آج، لب، فق، مر شد، مب شود. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: و بالاعمال. صفحه : ۱۶۵ گفت: مثل اسلام چون مثل درخت است رسته«۱»، ایمان به خدای اصل آن درخت است، و نماز پنج بنه«۲» آن درخت است، و روزه ماه رمضان پوست آن درخت است، و حجّ و عمره بار آن درخت است، وضو و غسل جنابت آبخور«۳» آن درخت است، و مبرّت«۴» با مادر و پدر و صله رحم شاخهای«۵» آن درخت است، و باز استادن«۶» از آنچه خدای به حرام کرده است برگ آن درخت است، و عمل صالح میوه آن درخت است، و ذکر خدای تعالی بیخ آن درخت است، چنان که درخت نیکو نبود الّا به برگ سبز، همچونین اسلام نیکو نبود و صالح الّا به اجتناب از محارم و به اعمال صالحهٔ. کَافَّةً، ای جمیعا، جمله به یک بار. و اصل او از «کف» باشد، و آن منع بود، و از اینکه جا نورده پیراهن را «کفّه» گویند، برای آن که منع کند از آن که ریسمانهای او منتشر شود، و «کفّهٔ المیزان» برای آن که حاوی باشد آن زر و سیم را که در او باشد، و میان دست را «کف»«۷» گویند برای آن که«۸» از تن منع کند، و ممنوع البصر را «مکفوف» گویند، و جمله جماعت را برای آن «کافّه» گویند که بعضی منع کنند بعضی را به ازدحامشان. و نصب او بر حال باشد، ای مجتمعین مانعین مانعا بعضهم بعضا«۹». وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ، جمع «خطوهٔ» باشد، و خطوه گام بود، فرجهٔ ما بین القدمین، به ضمّ «خا» و«۱۰» فتح، یک بار گام نهادن باشد«۱۱». إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ که او شما را دشمنی آشکار است و تفسیر اینکه برفته است. شعبی«۱۲» روایت کند از جابر عبد اللّه انصاری که یک روز عمر خطّاب [۲۶۵- پ] رسول را- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: یا رسول اللّه، ما از جهودان حدیثهای«۱۳» نیکو -------------------------------- - (۱). مر: درسته. (۲). آج، لب، فق، مب: نماز پنج گانه تنه. (۳). مر: آب. (۴). مر: و نیکویی کردن. (۵). مر: شاخ. [.....] (۶). مر: بازداشتن. (۷). لب: کفّه. (۸). آج خطره را، لب، فق حضرت را، مب، مر مضرت را. چاپ شعرانی ۲/ ۱۵۷: خطرات را. (۱۱- ۹). مب قوله تعالی. (۱۰). مج، وز، دب، لب، فق، مب به. (۱۲). اساس: شعبی. (۱۳). آج، لب، فق، مب، سخنهای، مر: سخنان. صفحه : ۱۶۶ می‌شنویم دستور باشی«۱» که بنویسیم! رسول- علیه السّلام- گفت: ا متهوّکون انتم کما تهوّکت الیهود و النّصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیّهٔ و لو کان موسی حیّا ما و سعه الّا اتّباعی ، گفت: شما متهدّد«۲» و شاکّی چنان که جهودان و ترسایان، من به شما دینی آورده‌ام سپید و پاکیزه، و اگر موسی زنده بودی، او را روا نبودی مگر متابعه«۳» من. فَإِنْ زَلَلْتُمْ، من الزّلّهٔ، اگر شما را خطایی«۴» کرده شود، من زلّهٔ القدم، اصل آن است که پای را بر جای ثبات نباشد. مقاتل حیّان گفت: أخطأتم، سدّی گفت: ضللتم، یمان گفت: ملتم، عبد اللّه عبّاس گفت: مراد شرک است، قتاده گفت: خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و دانست که از قومی اینکه زللها حاصل خواهد آمدن«۵»، و لکن بگفت تا حجّت برانگیخته بود«۶» بر ایشان. ابو السّمّال«۷» العدوی در شاذّ خواند: «فان زللتم»، به کسر «لام»، و اینکه دو لغت است. مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْكُمُ الْبَيِّناتُ پس از آن که دلایل و حجّت به شما آید از أدلّه عقل و شرع. فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ عزیز فی نقمه«۸»، در انتقام و کینه کشیدن

عزیز است، کسی را بر فرمان او دست نباشد، با آن که عزیز و قوی و منیع است، حکیم است«۹» محکم کار و درست کردار است. آنچه کند به حسب مصلحت کند«۱۰». هَلْ یَنْظُرُونَ، معنی آن است که: هل ینتظرون. و «نظر»، به معنی انتظار در کلام عرب شایع و بسیار است، یقال: نظرته، ای انتظرته، قال الشّاعر: فبینا نحن ننظره أتانا معلّق شکوة و زنا دراع یعنی چه گوش می‌دارند آنان که در اسلام نمی‌آیند گوش آن می‌دارند که خدای به ایشان آید! فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ، جمع ظلّة باشد، در سایه‌بانی از ابر سپید«۱۱». و قتاده -- - (۱). مب: دستوری ده، فق، مر: دستور باشد. (۲). همه نسخه بدلها: متردّد. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: متابعت. (۴). مب رفته باشد یا . (۵). مر: خواهد شدن. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: حجّت انگیخته باشد. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: ابو السّماک، با توجه به منابع تفسیری تصحیح شد. [.....] (۸). همه نسخه بدلها: نقمته. (۹). مب یعنی. (۱۰). مب قوله تعالی. (۱۱). مج، لب، فق، مب، مر: سفید. صفحه : ۱۶۷ خواند«۱»: فی ظلال، جمع ظلّ، و ابر را برای آن غمام خوانند که آسمان بپوشد. وَ الْمَلائِکَةُ، جمله قرّاء به رفع خوانند عطفا علی اسم اللّه، و ابو جعفر به جرّ خواند عطفا علی الغمام، و معنی آن بود که«۲»: مع الملائکة، با فریشتگان. و در قراءت ابیّ و عبد اللّه مسعود چنین است«۳»: هل ینظرون الّا أن یأتیهم اللّه و الملائکة فی ظلل من الغمام. بدان که علما در تأویل و معنی «اتیان» بسیار سخن گفته‌اند. بعضی اخباری آورده‌اند و اتیان«۴» حمل کرده«۵» بر انتقال، و آیت را تفسیر داده بر وجهی که مقتضی تشبیه و تجسیم بود، و آن قولی است که قطع کنیم بر بطلان آن، برای منع ادلّه عقل از آن. و قومی دگر گفته‌اند: اینکه آیت را و آنچه مانند اینکه باشد، به تنزیلش ایمان آریم [۲۶۶- ر] و در تأویلش توقّف کنیم. اتیان بگوییم چنان که در قرآن هست، و لکن تفسیر و کیفیّت ندانیم، و آنچه ندانیم نگوییم. و اینکه جماعتی‌اند از مفسّران و فقهای سلف چون: کلبی و اوزاعی و مالک و احمد و اسحاق، و ایراد اخباری که ایشان کردند«۶» نیاوردیم صیانت کتاب را، از آن که در او تشبیه و تجسیم باشد- تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا. امّا آنان که به تأویل اینکه آیت و کلام در او مشغول شدند، چند قول گفتند. یکی آن که: «فی» به معنی «با» است که عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهند، و معنی آن است که: ان یأتیهم اللّه فی ظلل، ای بظلل، خدای ابری بیارد در آن ابر فریشتگان باشند، و اینکه وجهی باشد در تاویل اینکه آیت. و وجهی دگر گفتند اینکه آیت علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه باشد، چنان که گفت: وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ«۷» ...، وَ جاءَ رَبُّکَ«۸» ... ای اهل القریة، و: -- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر که. (۲). آج من الملائکة ای، لب، فق، مب، مر علی الملائکةای. (۳). مب قوله تعالی. (۴). مب را. (۵). مب: حمل کرده‌اند. (۶). همه نسخه بدلها در اینکه باب. (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۸). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. صفحه : ۱۶۸ أَمْرُ رَبِّکَ ...، معنی آن است که: یأتیهم امر اللّه، او عذاب اللّه. و وجهی دگر گفتند: «اتیان» به معنی قصد است، کما قال اللّه تعالی: فَأَتَی اللّهُ بُنْیانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ«۱» ...، ای قصد اللّه، و قوله: فَأَتاهُمُ اللّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا«۲» ...، ای قصدهم اللّه، علی تقدیر: قصد اللّه عذابهم. و اینکه وجوهی است که در جایی که حاجت بود اتیان را تأویل کردن، مأوّل باشد به اینکه تأویلات. امّا به«۳» اینکه آیت حاجت نیست«۴» اینکه وجوه، چه چون مورد آیت معلوم شد تأویل خود معلوم باشد، و اتیان بر حقیقت خود است، مورد آیت تهدید و وعید است کافرانی را که ایشان عند نزول آیات و ظهور بیّنات و حجج ایمان نمی‌آرند. خدای تعالی گفت: آنچه ممکن است با اینان کرده شد از باب تسهیل سبیل تکلیف از اقدار و تمکین و عدّت و ساز و آلت و ازاحت علّت و نصب ادلّت و بعثت انبیاء و انزال کتب و اظهار معجزات، و ترادف ادلّه چنانستی که حق تعالی گفت: من اینکه همه بکردم ایمان نیاوردند، مگر انتظار محالی می‌کنند از آمدن من بنزدیک ایشان در ظلّه‌های ابر با فریشتگان، و اینکه بر سبیل استبعاد و استحاله گفت و قطع طمع رسول- علیه السّلام- از ایمان ایشان. و اینکه چنان باشد که یکی از ما بر غلام خود خشم گیرد تا او را ادب کند. چون خواهد که او را استمالتی کند و یا دست گیرد او را عذری کند و دل خوشی دهد و گوید: با سر کار خود رو که از اینکه پس جفا نیز نکنم تو را، و نیز تحفه‌ای دهد او را و آنچه عادت باشد که در مثل آن جایگاه با«۵» مثل او کنند به جای آرد«۶»، غلام صلح نکند و عذر نپذیرد، خواجه به پای خود بیاید و سخنها«۷» نیکو

گویـد و وعده‌ها نیکو دهد [غلام با جایگاه نیاید] [اشاره]«۸». خواجه گوید [۲۶۶- پ] [اشاره]: هر چه ممکن گردد از اسـتمالت تو کرده شد، اینکه مانده است که سلطان وقت را به شفاعت پیش تو می‌باید آوردن تا تو دل خوش کنی، ------------------------------- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶. (۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۲. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). همه نسخه بدلها به. (۵). آج، مب: یـا . (۶). مب: آورد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سـخنهای. (۸). اسا: افتادگی دارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۱۶۹ و اینکه بر سبیل تهکم و سـخریّت گویـد، و برای آن اینکه اطلاق کنـد که داند که همه عاقلان اسـتحالت اینکه حـدیث به ضـرورت دانند، در مثل اینکه موضع تأویل اینکه حدیث [نه از لفظ اتیان جویند، که اتیان سـلطان اینکه جـا به معنی امر است یـا حکم است یـا عـذاب است یا قصـد است، چه اینکه تعسّف اینکه جا در نخورد، بل طلب تأویل اینکه حدیث] [اشاره]«۱» از قراین او جوینـد و از معنی و فحوی خطاب«۲»، فکـذلک تأویل الایهٔ و اللّه اعلم بالصّواب. قوله: وَ قُضِیَ الأَمرُ، کار گزارده شد«۳»، عبارتی است از قیام ساعت، و مورد او هم وعید است، و اینکه هم در معرض استحالت است برای آن که به قیام ساعت تکلیف باطل شود و مکلّف ملجأ گردد، بیان اینکه جمله قوله: وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ، و مرجع و بازگشت کارها با خداست- جـلّ جلالـه- که اتّفـاق است که اینکه کلمت وعیـد است، و اینکه هم کنـایت از روز قیـامت است، پس به اینکه جمله معنی آیت و تأویل او روشن شد- و اللّه ولیّ التّوفیق. قوله تعالی

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۰]

[اشاره]

وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ قَولُهُ فِی الحَیاهِٔ الدُّنیا وَ یُشـهِدُ اللّهَ عَلی ما فِی قَلبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ (۲۰۴) وَ إِذا تَوَلّی سَعی فِی الأَرضِ لِیُفسِدَ فِیها وَ یُهلِکَ الحَرثَ وَ النَّسلَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الفَسادَ (۲۰۵) وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتهُ العِزَّهُٔ بِالإِثمِ فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئسَ المِهادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشرِی نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ (۲۰۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّهًٔ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ (۲۰۸) فَإِن زَلَلتُم مِن بَعـدِ ما جاءَتکُمُ البَیِّناتُ فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۰۹) هَل یَنظُرُونَ إِلّا أَن یَأتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَ المَلائِکَهُٔ وَ قُضِیَ الأَمرُ وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۲۱۰)

[ترجمه]

از مردمان کس هست که به عجب آرد تو را گفتار او در زندگانی دنیا، و گواه می‌گیرد خدای را بر آنچه در دل اوست و او سخت خصومت است. [۲۵۷- پ] [اشاره] [و] [اشاره]«۵» چون برگردد بکوشد«۶» در زمین تا تباهی کنـد در آن جا و نیست کنـد کشت و بچّه«۷»، و خدای دوست ندارد تباهی«۸». و چون گویند او را بترس از خدای، بگیرد او را عزیزی به گناه، بس باشد او را دوزخ و بد جایگاه است آن. و از مردمان کس هست که بفروشـد خود را برای طلب خشـنودی خدای، و خدای رحمت کننده است بر بندگان. [۲۵۸- ر] [اشـاره] ای آنان که بگرویـده‌ای در شوی«۹» در ------------------------------- (۱). مر: جمیع شما، مب: حشر شما همه. (۲). همه نسخه بدلها: فردای. (۳). مب را. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مر: آنگه. [.....] [اشاره] (۵). اساس: زیر وصّالی رفته است، با توجه به مـج افزوده شـد. (۶). مج: سـعی گردد و بشـتابد، وز، آج، لب، فق: سـعی کند و بشتابد. (۷). مج، وز، آج، لب، فق را. (۸). مج: ندارد فساد کنندگان را. (۹). مج: در آیید. صفحه : ۱۴۳ صلح جمله و پی مگیری«۱» اثر پیهای«۲» دیو را که او«۳» شما را دشمنی ظاهر است«۴». اگر خطا کنی از پس آن که«۵» آمد به شما حجّتها بدانی که خدای منیع و محکم کار است. گوش می‌دارنـد الّا آن که به ایشان آیـد خـدای در سایه‌بانی از ابر و فریشـتگان و گزارده شود کار و با خدای بود باز گشت کارها.

قوله: وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ قَولُهُ الایـهٔ. کلبی و سدّی و مقاتل و عطا گفتند: آیت در اخنس شـریق«۶» فرود آمد- و او حلیف بنی زهره بود- و نامش ابیّ بود- و برای آنش اخنس خواندنـد که روز بـدر با سیصد مرد از قتال رسول- صلّی اللّه علیه و آله- باز پس استاد، و ایشان به جحفه فرود آمـده بودند، قوم را گفت: یا بنی زهره؟ محمّد خواهر زاده شـماست، اگر پیغامبری صادق است اولیتر کس کـه تصـدیق و متابعت او کنـد شـمایی، و اگر دروغزن اسـت برای قرابـت و خویشـی اولیـتر آن بـود که از او برگردی و بـا او کالزار«۷» نکنی. گفتنـد: نکو می‌گویی، رأی رأی تو است، تو برو به جـانبی تـا مـا بـا تو بیـاییم. چون منادی بر آمـد که لشـکر جمع می‌کرد تا به کالزار«۸» بدر شوند، خنس هو بأصحابه«۹»، ای تأخّر، فسـمّی اخنس، با پس ایستاد، او را برای اینکه اخنس خواندند، و او مردی شـیرین سـخن بود و نکو دیدار بود. هر وقت بنزدیک پیغامبر آمدی و با او نشستی و سخن گفتی [۲۵۸- پ] و اظهار ایمان کردی و سوگنـد خوردی که تو را دوست دارم- و منـافق بود، و رسول- علیه السّـلام- از نفـاق و بـاطن او بی خبر بود«۱۰». رسول- علیه السّـلام- مجلس او از خود نزدیک بکردی«۱۱»، و بر او اقبـال کردی و -------------------------------- - (۱).

مج: پیروی مکنید. (۸- ۲). مج، وز، آج، لب، فق: اثرهای. (۳). مج مر. (۴). مج: دشمنی است آشکارا. (۵). وز، آج، لب، فق: آنچه. (۶). همه نسـخه بدلها: اخنس بن شریق. (۷). همه نسخه بدلها: کارزار. (۹). دب: هو و اصحابه. (۱۰). دب: با خبر بود، مب: نفاق او و باطن او هنوز آگه نبود. [.....] [اشاره] (۱۱). دب: مجلس او به خود نزدیکی داشتی. صفحه : ۱۴۴ بنواختی او را از آن که باطن او نـدانست. پس از میـان او و ثقیف خصومتی افتاد، شبیخونی برد«۱» آن جـا و چهار پای ایشان«۲» بکشت و کشت«۳» ایشان بسوخت. سـدّی گفت: به زرعی از آن مسـلمانان بگـذشت و چهـار پایـانی، چهـار پایـان را بکشت و زرع«۴» بسـوخت. مقاتـل گفت: او را بر غریمی مال«۵» بود در طایف، برفت که آن مال بستاند، خرمنی گندم از آن آن«۶» مرد بسوخت و مادیانی پی بکرد، خدای تعالی در او اینکه آیت بفرستاد. عبد اللّه عبّاس و ضحّاک گفتند: آیت در سریّت رجیع آمد، و آن آن«۷» بود که کفّار قریش گفتند: ما اسلام آوردیم جماعتی علمای اصـحابت«۸» به مـا فرست تـا مـا معـالم دین خود از ایشـان بیاموزیم، و اینکه مکری بود که کردنـد. رسول- صلّی اللّه علیه و آله- خبیب بن عـدیّ الأنصاریّ را و مرثـد بن ابی مرثـد الغنویّ را و خالـد بن بکیر«۹» را، و عبـد اللّه بن طارق را، و زید بن الدّثنه«۱۰» آن جا فرستاد، و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد. ایشان روی به مکّه نهادند جایی فرود آمدند که آن را«۱۱» بطن الرّجیع گوینـد از میان مکّه و مدینه، و ایشان خرمای عجوه داشـتند، از آن خرما بخوردند و اسـتخوان«۱۲» آن آن جا بیفگندند. عجوزی آن جا بگذشت و آن استخوان«۱۳» بدید بدانست که آن استخوان«۱۴» عجوه است، و آن جنس خرما به مـدینه باشد. بیامد و قوم خود را گفت: در اینکه راه اهل مدینه گذشـته‌اند. گفتند: چه دانی! گفت: استخوان«۱۵» خرما عجوه دیدم، و آن جز به مدینه نباشد. هفتاد مرد برخاستند و سلاح برگرفتند و به آن راه از قفای ایشان برفتند تا -------------------------------- -

(۱). مج: شبیخون بزد. (۲). مب: چهار پایان ایشان را. (۳). همه نسخه بدلها: کشتهای. (۴). مج: مزرع، مب را. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: مـالی، مب: وامی. (۶). همه نسـخه بدلها: از آن. (۷). مب: چنان. (۸). مـج، وز، دب، آج، لب، فق را، مب: اصـحاب، مر: صحابه را. (۹). اسـاس و همه نسـخه بـدلها: خالـد بن بکر با توجّه به مراجع و منابع مربوط به اعلام، تصـحیح شـد. (۱۰). همه نسخه بدلها را، مب با. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر مقام. (۱۵- ۱۴- ۱۳- ۱۲). مج: استخان. صفحه : ۱۴۵ ایشان را دریافتند و با ایشان قتال کردند، مرثد را و خالد را و عبد اللّه طارق را بکشتند. و عاصم بن ثابت جعبه تیر خود فرو ریخت«۱»، هفت تیر بود در آن جا، آن را بینـداخت و به هر تیری مردی را از بزرگـان مشـرکان بیفگنـد، آنگهی گفت: اللّهم انّی حمیت دینـک صـدر النّهار فاحم لحمی اخر النّهـار، بـار خـدایا؟ مـن اوّل روز دین تـو را حمـایت کردم، در آخر روز گـوشت من«۲» از مشـرکان نگـاه دار. مشـرکان گرد او در آمدند«۳» و او را بکشـتند، و خواسـتند تا سـر او ببرند و به هدیّه به سلافه بنت سعد [شهید] [اشاره]«۴» برنـد که عاصم پدر او را روز احـد کشـته بود، و او نـذر کرده بود که: اگر عـاصم را بکشـند [او به کاسه سـر] [اشاره]«۵» او خمر بـاز خورد، خـدای تعالی جمعی [۲۵۹- ر] از زنبور«۶» بفرستاد تا او را حمایت کردنـد، هر کس که پیراهن«۷» او بگردیـد او را بزدند«۸». کس گرد او نگشـت او را

حمیٌ الدّبر«۹» خوانند. چون زنبور رها نکرد که ایشان گرد او گردند، گفتند: رها کنی تا شب در آید که زنبور به شب برود. چون شب در آمد، ابری سیاه بر آمد، و بارانی عظیم ببارید، و سیلی در آمد و جثّه عاصم بر گرفت و ببرد، و خدای تعالی فرمود فریشتگان را تا به بهشت بردند، و پنجاه مشرک را کشته بودند همه را به دوزخ بردند. و عاصم سوگند خورده بود در حیات خود که دست‌ها«۱۰» مشرک نکند و نگذارد«۱۱» که هیچ مشرک دست‌ها او«۱۲» کند از تعصب دین را. خدای تعالی دعای او اجابت کرد، و تمکین نکرد مشرکان را از آن که دست بدو کشند«۱۳». ------------------------------ - (۱). دب و. [.....] [اشاره] (۲). همه نسخه بدلها: گوشت مرا حمایت کن. (۳). مب: بر آمدند. (۵- ۴). اساس: زیر وصّالی رفته، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب: زنبوران. (۷). وز: پرامن، مب: پیرامون. (۸). مب: او را نیش می‌زدند. (۹). آج: حمی الزنابیر، فق، مر: حمی الزهر. (۱۰). مج، وز: دست را هیچ، دب: دست فرا پیش هیچ، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر هیچ. (۱۱). دب: و رها نکند. (۱۲). مج، وز: دست را او، دب: دست فرا او، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر او. (۱۳). دب: دست به او کنند، آج، لب، فق، مب، مر: دست بدو کنند. صفحه : ۱۴۶ عمر خطّاب چون اینکه حدیث بشنید، متعجّب فرو ماند از اجابت دعای عاصم. و مشرکان خبیب بن عدیّ را و زید بن الدّثنه را به اسیری بگرفتند و به مکّه بردند. امّا خبیب بن عدیّ را بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بخریدند تا او را به بدل پدر باز کشند، که پدرشان را او کشته بود در احد. او را به خانه بردند بند بر نهاده و باز داشتند و ایشان«۱» برفتند. او از دختران حارث استره‌ای بخواست تا خویشتن پاکیزه«۲» کند که دانست که او را بخواهند کشتن. ایشان او را استره‌ای دادند، و اینکه زن را کودکی خرد«۳» بود، بدوید و بنزدیک خبیب رفت. خبیب او را برگرفت و بر کنار خود نشاند- و ستره«۴» در دست داشت- آن زن فریاد بر آورد و بانگ برداشت«۵». خبیب گفت: چه بانگ می‌داری؟ می‌ترسی که من اینکه کودک را بکشم! از اینکه معنی اندیشه مدار، که غدر از دین ما و شأن ما نیست، و کودک را به ایشان داد. آنگه ایشان گفتند: ما خبیب را دیدیم خوشه‌ای انگور به دست گرفته بود«۶»، می‌خورد، و نه از ان انگور بود«۷»، ما دانستیم که آن روزیی است که خدای تعالی او را فرستاد. آنگه او را برگرفتند و از حرم بیرون بردند تا او را بکشند. چون او را به آن جا بردند که خواستند کشتن، درختی بود آن جا، گفتند: صلب کنیم اینکه«۸» را بر اینکه درخت. او گفت: چندانی رها کنی که رکعتی چند نماز کنم، آنگه دو رکعت نماز کرد و گفت: اگر نه آنستی«۹» که شما گویید حبیب ترس مرگ را به نماز تعلّل می‌کند، بیشتر بکردمی«۱۰»، آنگه اینکه بیتها انشا کرد«۱۱»: و لست أبالی حین اقتل مسلما علی أیّ شقّ کان فی اللّه مصرعی و ذلک فی ذات الاله و إن یشأ«۱۲» یبارک فی اوصال شلو ممزّع ------------------------------ - (۱). دب باز، مب: و خود. (۲). دب: پاک. (۳). مج، فق، مب، مر: خورد. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها: استره. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: بر آورد، مب: فریاد و فغان برگرفت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب: و وقت انگور نبود. (۸). دب، مر: او. (۹). مب: نه آن بودی. (۱۰). مب: می‌کردم. (۱۱). مب نظم. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ان نشأ. صفحه : ۱۴۷ آنگه گفت: اللّهمّ احصهم عددا و خذهم بددا. و او را زنده بردار کردند، او گفت [۲۵۹- پ] [اشاره]: بار خدایا؟ تو دانی که کس نیست اینکه جا که سلام من به رسول تو رساند«۱»، سلام من به رسول رسان. آنگه مردی از مشرکان نام او سلامان و کنیت او ابو میسره نیزه بر آورد تا بر سینه او زند، او گفت: اتّق اللّه، از خدای بترس؟ چون نام خدای بشنید، در طغیان و عتو بیفزود، نیزه بر سینه خبیب زد و به«۲» پشت او بیرون برد«۳»، فذلک قوله: وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ«۴»، یعنی سلامان. و امّا زید بن الدّثنه: صفوان بن امیّه او را بخرید تا به عوض پدر او را باز کشد، که پدرش را او کشته بود- امیّهٔ بن خلف الجمحیّ را. آنگه او را به دست یکی از موالی خود داد که اینکه را به تنعیم بر و بکش، و جماعتی از قریش حاضر بودند، و ابو سفیان در میان ایشان بود، زید را گفتند: به خدای بر تو، تو را چیزی بپرسیم«۵» راست بگو. گفت: چیست آن! گفت: تو خواستی که محمّد به جای تو در دست ما اسیر بودی، و او را به جای تو بکشتندی و تو به سلامت به مدینه بودی به جای او! گفت: به خدای تعالی که من هرگز نخواهم که محمّد را رنجی رسد به مقدار تیهی«۶» که در دست او شود، و مرا همه

سلامت بود، جز که خود را به فدای او کنم از همه مکاره. ابو سفیان گفت: و اللّه که من ندیدم کسی را که اصحابش دوست‌تر دارند او را از آن که اصحاب محمّد، محمّد را. آنگه اینکه غلام او را ببرد و بکشت، و نام اینکه غلام نسطاس بود. چون خبر به رسول- علیه السّلام- رسید، صحابه را گفت: کیست از شما که بشود و خبیب را از آن درخت بگیرد«۷»! زبیر گفت: یا رسول اللّه؟ مقداد اسود را با من بفرست تا برویم، باشد که بیاریم. رسول- علیه السّلام- ایشان را بفرستاد، به روز ------------------------------------ (۱). آج، لب تو که خدایی. (۲). مب: و از. (۳). مب: بیرون آمد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۶. (۵). همه نسخه بدلها: بپرسم. [.....] [اشاره] (۶). دب، مب: خاری. (۷). دب: بیاورد. صفحه : ۱۴۸ پنهان می‌شدند و به شب می‌رفتند. چون به تنعیم آمدند و درخت خبیب بدیدند، چهل مرد مشرک پیرامون او خفته بودند مست، او را از درخت فرو گرفتند، و چهل روز بر او بگذشته بود، و او هیچ متغیّر نشده بود، و دست او به«۱» جراحت«۲» نهاده بود و خون از جراحت«۳» می‌آمد، رنگ رنگ خون بود و بوی بوی مشک بود. زبیر او را بر اسب خود گرفت و اسب براندند. مشرکان بیدار شدند، خبیب را بر درخت ندیدند. آواز در قریش دادند، هفتاد سوار بر نشستند و از قفا ایشان بیامدند. چون در ایشان رسیدند«۴» خبیب را از اسب بیفکند. خبیب چون بر زمین افتاد، زمینش فرو برد، او را بلیع الارض خواندند. آنگه زبیر آواز داد و گفت: برای چه می‌آیی! من زبیر بن العوّام، مادرم صفیّه بنت عبد المطّلب، و اینکه که با من است مقداد بن الاسود است، دو شیر بیشه‌ایم، اگر خواهی تا به تیغ کالزار«۵» کنیم، و اگر خواهی [فرود آییم و پیاده] [اشاره]«۶» کالزار«۷» کنیم، و اگر خواهی برویم، گفتند: بروی [۲۶۰- ر] هر کجا خواهی. و ایشان«۸» با مکّه رفتند، و اینان پیش رسول آمدند. جبریل آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ فریشتگان تعجّب نمودند از شجاعت اینان. و جماعتی منافقان چون ایشان می‌رفتند، اعنی خبیب و اصحابش، و آن کار افتاد، ایشان«۹» گفتند: دیدی«۱۰» که اینان چه زیانکار بودند؟ برفتند و خود را هلاک کردند. چون رسول خبر یافت از گفت ایشان، و ایشان خبر یافتند که رسول را از گفت ایشان خبر کرده‌اند، آمدند و به بدل آن سخنهای نیکو گفتند و سوگند ان به خدای خوردند که در دل ایشان نفاق نیست، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد«۱۱». وَ مِنَ النّاسِ مَن یُعجِبُکَ قَولُهُ فِی الحَیاةِ الدُّنیا، «من» تبعیض راست ------------------------------------ (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۲). مب: او دست بر جراحتش. (۳). همه نسخه بدلها: جراحتش. (۴). همه نسخه بدلها زبیر. (۷- ۵). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۶). اساس: به جهت وصالی به صورت «پیاده قتال و» نو نویسی شده است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مب باز گشتند و. (۹). همه نسخه بدلها را. (۱۰). مب: دیدید. (۱۱). مب قوله تعالی. صفحه : ۱۴۹ بلا خلاف، و «من» نکره است موصوفه، از مردمان کس هست که به عجب«۱» می‌آورد تو را، کاری که نکو باشد«۲» در فنّ خود و جنس خود بغایت بود که آن را امر معجب رایق گویند، و راقنی کذا و«۳» أعجبنی. حق تعالی در اینکه آیت صفت تزویق«۴» زبان منافقان گفت که، ایشان به زبان چگونه چاپلوسی و چابکی می‌کنند. و کلام منمّق مزخرف چگونه می‌کنند«۵» تا تو را به گفت زبان به عجب«۶» می‌آرند، کافر با مؤمن چنین باشد که: «المؤمن غرّ کریم و الفاجر خب لئیم». پس چون با ایمان کرم یار باشد، صفت کریم اینکه است: انّ الکریم اذا خادعته انخدعا کریم را چون بفریبی فریفته شود، یعنی کریم سهل جانب باشد، زود به دست آید از آن جا که کریم باشد، و دیر از دست بشود از آن جا که حلیم باشد. چون گویند باور دارد، چون سوگند خورند راست پندارد، و همه خلق را از حساب خود انگارد، چو او سلیم الجانب باشد به همه کس گمان سلامت جانب برد. و منافق همه تزویر و تزویق«۷» زبان باشد، ظاهری آراسته آبادان دارد، باطنی خراب بیران«۸». منافق با دنیا ماند، «ظاهرها سرور و باطنها غرور»، چون گوری«۹» که ظاهرش مذهّب باشد و خداوندش«۱۰» در اندرون«۱۱» معذّب باشد. در سیرت او نگری، گمان بری که کسی هست، حسن سیرت بینی و از خبث سریرت خبر نداری: صلّی فأعجبنی و صام فرابنی نحّ القلوص عن المصلّی الصّائم آخر«۱۲»: ابدا تراه ساجدا او راکعا لیجرّ منک أمانهٔ و ودائعا آیت اگر چه بر سببی خاصّ باشد یا در حقّ شخصی معیّن باشد، چون کسان دیگر در آن معنی مشارک باشند متناول باشد ایشان را. پس آیت متناول است جمله ------------------------------------

------ - (۱). مج: تعجیل، دیگر نسخه بدلها: تعجّب. (۲). مـج، دب، آج، لب، فـق، مب، مر و. [.....] (۳). دب: او، آج، لب، فـق، مـب، مر: ای. (۷- ۴). آج، لب، فـق، مب، مر: ترویـق. (۵). فق: افتادگی دارد، دیگر نسـخه بـدلها: می گویند. (۶). مـج، وز، دب، مر: زبان تعجّب. (۸). فـق، مب، مر: ویران. (۹). آج، لب: گـوهر. (۱۰). مـج: خداوندیش. (۱۱). مـج: ایدرومی (اندرونی!). (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر، و قال آخر. صـفحه : ۱۵۰ منافقـان را که در ظاهر جز آن گوینـد که در باطن دارنـد، ظاهر با خلق است و باطن با حق«۱»، لا جرم ظاهر به رسول سپرد [۲۶۰- پ] و باطن با خود حواله کرد، الیک الظّواهر و اللّه یتولّی السّـرائر. سخن او از آراستگی تو را به عجب«۲» آرد. تو در دنیا از او سـخن قبول کنی، من از او در آخرت سـخن قبول نکنم. آنگه به آن رها نکند که سخن رایق بگوید تا آن را بندزند«۳» و مؤکّد کند به سوگند. خدای را سپر کار خود ساخته بود، و سوگند سـلاح«۴» خود کرده«۵»، جرّ منفعت به آن کنـد و دفع مضـرّت به آن کنـد. گـاهی تیغش بود گاهی سپرش. منافق آنگه دروغزن‌تر باشـد که سوگنـد خورد. و اکـذب ما یکون أبو المعلّی اذا آلی یمینـا بالطّلاـق آن که در سوگنـد به خـدای دروغزن بود کمـتر چیز بر او«۶» زن بود، من لاـ یبالی بالخلاق کیف یبالی بالطّلاق. گاهی به خـدای سوگند«۷» خورد و گاهی به رسول«۸» و گـاهی به کعبه و گاهی به قرآن: و حلف ألف یمین غیر صادقـة مطرودة ککعوب الرّمـح فی نسق خدای را به دروغ به گواهی خواند، خدا گواه است بر دل من حواله به خدا کند خدای داند و گواه«۹» من است گـواه تو نیست گواه بر تو است، وَ اللّهُ شَـهِیدٌ عَلی مـا تَعمَلُون«۱۰». وَ اللّهُ یَشـهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُون«۱۱». اینکه گواهی مـدّخر است نهـاده تا آن جا که خصم او باشـد و گواه او و حاکم او: یک الخصام و انت الخصم و الحکم مشـکل بود کـار آن کس که حـاکم گـواهش بود، اعنی بر او، فکیف چون خصم ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها است. (۲). مج: تو را عجیب، آج، لب، فق، مب، مر: تو را تعجّب. (۳). مج: پندارند. (۴). لب: صلاح. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر اتَّخَذُوا أَیمانَهُم جُنَّةً [سوره منافقون (۶۳) آیه ۲] [اشاره]. [.....] (۶). مج: بر آن، فق: چیزی بر او، مر: چیزی را وزن. (۷). مب دروغ. (۸). مب خدا. (۹). مج، وز: گوای. (۱۰). اساس، مج، وز، آج، لب، مب، مر: یعملون، با توجّه به ضـبط قرآن مجید تصـحیح شد، [سوره آل عمران (۳) آیه ۹۸] [اشاره]. (۱۱). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. صفحه : ۱۵۱ بود، آنگه به اینکه رهـا نکند ستیز«۱» روی و لجـاج پیشه گیرد. آلت او سوگنـد و لجـاج بود، اینکه پیش گیرد و آن پیشه گیرد. در حجاج لجاج کنـد و در حلال جـدال کند و در حرام خصام کند، و آن«۲» همه برای اینکه حطام«۳» کند که فی الحیوة الدّنیا. و «اعجاب»، تعظیم الشّـیء فی النّفس باشـد. و «عجب» عظم الشّـیء فی النّفس باشـد و از اینکه جا متکبّر را معجب گوینـد که بر خود معظّم باشد. و اصل «عجب» آن بود که مانند آن یا نبود یا کم بود، قاله المفضّل، و إبن محیصن در شاذّ خواند: و یشـهد اللّه، به فتح « یا » و «ها»، و رفع «ها» «اللّه»، بر آن که گوای«۴» خـدا دهـد و معنی ردّ بر او بود. او می گوید و خدای گوای«۵» می‌دهـد که دروغ می گوید، بیانش«۶»: وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُون«۷». و در مصحف ابیّ هست: و یستشهد اللّه، و اینکه قوّت«۸» قراءت عامّه است در معنی، و خدای را به گوای«۹» می در خواهد«۱۰». بار خـدایا؟ تو گواه منی بر آنچه در دل من است، اگر هیچ«۱۱» ممکن است برای من گوای«۱۲» بده، خدای را به گواه«۱۳» می‌خواهد«۱۴» به دروغ خدای گوای«۱۵» بداد به راست که او دروغ می گوید، وَ اللّهُ یَشـهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُون«۱۶». وَ هُوَ أَلَدُّ الخِصامِ، و او سخت خصومت است: یقال: لددت یا هذا و [انت تلدّ لددا و لدادة] [اشاره]«۱۷»، چون در لجاج خصم را غلبه کند گویی«۱۸»: لدّه یلدّه لدّا [۲۶۱- ر] و رجل الـدّ و امرأة لدّاء و رجال و نساء لدّ، قال اللّه تعالی: وَ تُنذِرَ بِهِ قَوماً لُدًّا«۱۹»، و رسول- علیه السّـلام- گفت: ۲۰» انّ ابغض الرّجـال الی اللّه الالـدّ الخصم«، دشـمنتر ------------------------------- - (۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. (۳). مب دنیا. (۵- ۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. (۶). مب قوله تعالی. (۷). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۸). آج، لب، فـق، مب، مر: موافق. (۱۵- ۱۳- ۱۲- ۹). همه نسـخه بدلها: مج، وز، آج، لـب، فـق، مر: گـواهی. [.....] (۱۰). مـب: می‌طلبـد، مر: در می‌خواهـد. (۱۱). مر: اگر چـه. (۱۴). همـه نسـخه بـدلها بجز دب: می‌خواند. (۱۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۱۷). اساس: زیر وصّالی رفته و به دلیل نو نویسـی مشوّش است، با توجّه به مج و دیگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۱۸). آج، لب، فق، مب، مر: گویند. (۱۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۲۰). مج، وز: الخصام، دب، آج، لب، مب، مر: الخصیم. صفحه : ۱۵۲ کس بنزدیک خدای مردی سخت خصومت ستیزه کش«۱» باشد، و قال الرّاجز: لدّ اقران الرّجال اللّدّ و قال الشّاعر: انّ تحت التّراب حزما و عزما و خصیما الدّذا مغلاق زجّاج گفت: اشتقاق او من لدیدی العنق ای جانباه، از سویهای گردن است، یعنی به هر جانب که به او فراز شوی گردن بر پیچد. و «خصام»، مخاصمه باشد، و اینکه قیاس مطّرد است، فعال در معنی مفاعله، اینکه قول ابو عبید«۲» است. زجّاج گفت: «خصام»، جمع خصیم باشد کطویل و طوال و کریم و کرام، اینکه نیز قیاسی مطّرد است، و قیل: جمع خصم. و گفت: «خصم» را بر خصوم و خصام جمع کنند، کبحر و بحور و بحار. و بر اینکه وجه اضافهٔ الشّیء الی جنسه باشد، کقولهم: کریم الرّجال و هو شجاع الفرسان، و اضافت به معنی «من» باشد، من باب خاتم فضّهٔ و باب ساج«۳». زجّاج گفت: حقیقت خصومت تعمّق در بحث باشد، و از اینکه جا گوشها«۴» جوال را خصوم گویند. سدّی گفت: «الدّ الخصام» اعوج الخصام باشد، کژ خصومت، یعنی خصم راه به سر خصومت او نبرد. و مجاهد گفت: «الدّ» آن بود که مستقیم نبود در خصومت، و اینکه در معنی قول سدّی است. حسن بصری گفت: «الدّ» دروغزن باشد. قتاده گفت: شدید القسوهٔ سخت و سنگدل«۵» باشد در معصیت، و در باطل مجادل بود، عالم زبان جاهل عمل باشد، حکمت گوید و خطبه«۶» کند، به زبان خاطب بود و به عمل خاطی«۷»، به زبان خطیب«۸» و به عمل مخطی نه مصیب. ---------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه گر. (۲). دب: ابی عبیده، مب، مر: ابو عبیده. (۳). لب، فق، مب و بحار. (۴). گوشها/ گوشه‌ها، دب، لب، فق: گوشهای. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: سخت سنگدل. (۶). مج: حکم گوید و خطئیت. [.....] (۷). مج، وز، لب: خاطبی. (۸). آج، لب، فق قول، مب: خطیب القول. صفحه : ۱۵۳ قوله: وَ إِذا تَوَلّی، ادبر و اعرض، چون برگردد و پشت بر کند، اینکه قول عکرمه است. و قول آنان که گفتند که: آیت در حقّ اخنس شریق آمد که پیش رسول سخنی دگر گفت و پس او سخنی دگر. و از شأن منافق اینکه بود که دو روی و دو زبان باشد. دو روی دارد: یکی با تو«۱»، یکی با خصم تو. دو زبان دارد: یکی با تو«۲»، یکی با دشمن تو، تجدون من شرّ النّاس ذا الوجهین«۳» یأتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه. رسول- علیه السّلام- گفت: در جهان از او بتر«۴» نباشد با تو به رویی باشد و با دشمنت به رویی: لا خیر فی صحبهٔ خوّان یأتی من الغدر بألوان فلعنهٔ اللّه علی صاحب له لسانان و وجهان کاغذوار دو روی بودند«۵» و قلم‌وار دو زبان. و«۶» آن کس که چنین بود: به قلم و کاغذ دوای او [۲۶۱- پ] برنیاید«۷». به نوشتن قلم متّعظ نشود، به نوشتن«۸» کاغذ مبالات نکند، از صریر اقلام نه اندیشد«۹» تا صلیل حسام نباشد، و با تحریر کاغذ ننگرد تا تقطیرش نکنند از دو وجه: یکی از قطر و یکی از قطر. پس جزای او«۱۰» آن بود که با او معامله هم از نوع شکل او کنند در دنیا و آخرت. در دنیا قلم‌وار به تیغش تباه کنند، و در آخرت چو«۱۱» کاغذ رویش سیاه کنند«۱۲»: من کان کالطّرس ذا وجهین من سفه و ذا لسانین فیما قال من کلم فسوّدن وجهه کالطّرس محتسبا و اضرب علاوته بالسّیف کالقلم ترجمته«۱۳»: هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو روی گاه سخن همچو کاغذ سیاه کن رویش چو قلم گردنش به تیغ بزن ---------------------------------- - (۲- ۱). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). مر: ذو الوجهین. (۴). مب: بتری. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: بود. (۶). مج، وز، دب: و دوای، آج، لب، فق، مب، مر: وای بر. (۷). همه نسخه بدلها: کاغذ بر نیاید. (۸). همه نسخه بدلها: نوشته. (۹). مب: نیندیشد. (۱۰). مب در. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۱۲). مج، آج شعر. (۱۳). مر: ترجمه. [.....] صفحه : ۱۵۴ پس قولی اینکه است که: «اذا تولّی» ادبر و اعرض، چو«۱» روی برگرداند«۲» زبان بگرداند، چو پشت بر کند«۳» روی برتابد، اینکه قول عکرمه است. حسن بصری گفت: از آن که گفته باشد باز آید سخن بگرداند کلمتش مختلف شود، دو قول شود. از دو روی، دو روهی«۴» عجب نباشد، و از دو زبان، دو قولی بدیع نبود، و آن که چنین بود سیّان قوله و بوله و نجواه و نجواه لا جرم نا معتمد شود. ضحّاک گفت: «و اذا تولّی» معنی آن است که تولّی الامر و صار والیا، والی شود. سَعی فِی الْأَرضِ سیّئ الملکهٔ و لئیم الظّفر باشد چو«۵» دست بر یابد«۶» عفو نکند، آنچه نکند برای آن نکند که نتواند، و آنچه نراند«۷» برای آن که نرود«۸»، چنان که گفت: و الظّلم فی

خلق النّفوس فإن تجد ذا عفّة فلعلّة لا يظلم تا رعيّت باشد به ظلم گردن نرم دارد، چون والى شود دست به ظلم ديگران دراز كند. سَعى فِي الأَرضِ، اى اسرع بالفساد، سعى خير نكند سعايت شرّ كند، و اصل «سعى» اسراع فى المشى باشد، يقال: فلان سعى بين القوم بالنّميمة، اينكه در شر باشد و سعى فى كذا من الخير اذا بالغ«۹» فيه، قال الاعشى: و سعى لكندة سعى غير مواكل قيس فضرّ عدوّها و بنى لها سَعى فِي الأَرضِ«۱۰»، اى سار فيها للفساد، براى آن كه اينكه «لام» به اضمار «ان» نصب كند. و «ان» مع الفعل در تقدير مصدر باشد، در اينكه زمين برود تا تباهى كند. إبن جريج گفت: بقطع الرّحم و سفك الدّماء، تا رحم و خويشى ببرّد و خونها به ناحق بريزد. و «فساد» نامى است جامع جمله معاصى را. ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب: چون. (۲). آج، لب، فق، مب، مر كلمتش مختلف شود و. (۳). مر: برگرداند. (۴). مج، وز، آج، مب، مر: دورويى، فق: در روى. (۵). مب: چون. (۶). دب: دست بر آيد، مب: دست يابد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب، برانده. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: برود. (۹). مج، وز، لب، فق، مب، مر: بلغ. (۱۰). چاپ شعرانى (۲/ ۱۴۷) لِيُفسِدَ فِيها صفحه : ۱۵۵ وَ يُهلِكَ الحَرثَ وَ النَّسلَ، حسن بصرى و إبن ابى اسحق و ابو جعفر خواندند: «و يهلك»، به رفع بر«۱» آن كه «واو» عطف نباشد و استيناف باشد، على تقدير: و هو يهلك الحرث و النّسل. و عرب هر چه كشت بود آن را حرث [۲۶۲- ر] خوانند. و «نسل»، بچّه همه چيز باشد، و اشتقاقه من نسل اذا سقط. و مجاهد گفت: چون والى ظلم كند، خداى تعالى به شومى ظلم او باران«۲» آسمان باز گيرد تا حرث و نسل هلاك شود. سعيد بن المسيّب گفت: قطع الدّرهم من الفساد فى الارض، زر و درم درست بريدن از جمله فساد است در زمين. در اهلاك حرث و نسل خلاف كردند. بعضى گفتند: تولّاى اهلاك و مباشرت آن كردند«۳» به نفس خود، و اينكه قول عامّه مفسّران است، و ظاهرتر«۴» اينكه است، و قول مجاهد آن است كه: در زمين ظلم آشكارا كردند تا خداى تعالى زرع و نسل هلاك كرد. وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الفَسادَ، كه خداى تعالى فساد دوست ندارد، و آيت دليل است بر بطلان مذهب مجبّره براى آن كه محبّت ارادت بود على بعض الوجوه، و محال بود كه مريدش باشد و محبّش نباشد، دليل مى‌كند آيت«۵» كه خداى تعالى هيچ معصيت را مريد نبود، براى آن كه فساد اسمى است جامع و جمله معاصى را، و «لام» استغراق جنس راست. قتاده روايت كرد از عطا كه عطا گفت: مردى نام او علاء بن منيّه احرام گرفت در پيرهنى دوخته، رسول- عليه السّلام- فرمود او را كه: پيرهن«۶» بكن، قتاده گفت: ما شنيديم كه پيغامبر- عليه السّلام- بفرمود تا آن پيرهن«۷» در او«۸» دريدند، گفت: حاشا انّ اللّه لا يحبّ الفساد. صحابه رسول و تابعين«۹» چنين بودند كه به رسول خداى و به خداى گمان چنين ------------------------------ - (۱). دب: براى. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). آج، لب، مب: كردن. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بر. [.....] (۵). دب: آيه دليل مى‌كند، مر: آيه دليل است. (۶). مج، وز، فق، مب، مر: پيراهن، دب: پيرهن بكش. (۷). مج، وز: پيراهن. (۸). آج، لب، فق، مر: در تن او. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تابعش. صفحه : ۱۵۶ بردند كه آن را كه جرمى كرده باشد و جنايتى و كارى به خلافت شرع، پيرهنى خلق بر او تباه نكنند«۱»، و تعليل به اينكه كردند كه خداى فساد دوست ندارد، نمى‌دانم تا چگونه روا مى‌دارند گروهى كه هر فساد كه در جهان هست همه نسبت و حوالت و اضافت به ساير وجوه و حقايق، به خداى كنند از خلق و فعل و احداث و انشاء و قضا و قدر و ارادت، تعالى اللّه عن ذلك علوّا كبيرا. وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ، آنگه حق تعالى بيان كرد حال اينكه كافر منافق چون او در زمين گناهى«۲» كند از اهلاك زرع و نسل او را وعظ كنند و به خداى بترسانند و گويند: از خداى بترس. أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ، اى حملته عليه، آن عزّت و منعت و حميّت جاهليّت كه در دل و دماغش باشد حمل كند او را بر آن كه بتر كند چون نام خداى شنود، و گفته‌اند: أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ، اى للاثم الّذى فى قلبه. پس «با» به جاى «لام» بنهاد، كقول عنتره. و كأنّ ربّا او كحيلا معقدا حشّ الاماء به جوانب قمقم اى حشّ الاماء له. فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ، او را دوزخ بس است به جزاى گناهى. وَ لَبِئسَ المِهادُ. اى الفراش [۲۶۲- پ] [اشاره]، و بد بسترى است او را آن جايگاه، و براى آن «مهاد» و «فراش» خواند كه جاى ايشان بر آن جايگاه باشد«۳»، و از آن مفارقت نبود ايشان را چون مرد خفته كه ملازم بستر باشد. عبد اللّه مسعود گفت: از جمله كباير بزرگ آن است كه كسى كسى را گويد: اتّق اللّه، از

خدای بترس، او گويد: عليك بنفسك، به جواب اينكه گويد كه: تو برو و نفس خود را نگاه دار. و در خبر است كه امير المؤمنين«۴»- عليه السّلام- در اينكه آيت و ما بعدها گفت: اقتتل الرّجلان و ربّ الكعبة، عبد اللّه عبّاس از او بنشنيد و بياموخت«۵». يك روز در -------------------------------- - (۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نكند، دب: كنند. (۲). همه نسخه بدلها: فسادی، اساس در بالای كلمه حرف «ف» را افزوده است. (۳). دب: بر آن جا شد. (۴). فق، مب، مر علی. (۵). دب: و ياد گرفت. صفحه : ۱۵۷ مسجد رسول در عهد عمر خطّاب پيش او اينكه آيتها می‌خواندند، عبد اللّه عبّاس گفت: اقتتل الرّجلان- چنان كه شنيده بود از علی- عليه السّلام- عمر گفت: چه معنی دارد اينكه سخن در اينكه جا! گفت: از«۱» ضمن اينكه دو آيت بوی خصومت و قتال دو كس می‌آيد. گفت: چگونه! گفت: برای آن كه آن كس كه خود را به رضای خدا در راه خدای بفروشد او آمر معروف و ناهی منكر باشد، اينكه معروف بر هر كس بكند چون به كافر«۲» منافق متعدّی رسد، او را گويد: «اتّق اللّه»، و چون نام خدای شنود، أَخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإِثمِ، او را انفت«۳» بر آن دارد كه ناهمواريی كند و گويد، از ميان قتال و خصومت آمد«۴». عمر بپسنديد«۵» و گفت: بارك اللّه عليك يا غوّاص غص، ای غوّاص فرو شو كه نيك غوّاصی می‌كنی، و اينكه غوّاصی«۶» استادش بود، عمر«۷» گمان برد كه از غوص«۸» اوست. قوله: وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشرِی نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ، شری اذا باع، و يشری«۹» [اذا] [اشاره]«۱۰» يبيع، كسائی در همه قرآن امالت كند«۱۱» مَرضاتِ اللّهِ خواند، و نصب «ابتغاء» علی انّه مفعول له. مفسّران خلاف كردند در سبب نزول«۱۲» آيت، و آن كه«۱۳» آيت در حقّ كه فرود آمد. ضحّاك گفت: آيت در زبير و مقداد فرود آمد چون برفتند و خبيب را از درخت بگرفتند- چنان كه قصّه‌يش«۱۴» برفت. و جماعتی ديگر مفسّران گفتند: آيت در صهيب رومی آمد كه او برخاست تا هجرت كند و بيايد از مكّه به مدينه. قريش خبر بداشتند«۱۵»، از پی او بيامدند، چون در -------------------------------- - (۱). دب: در. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب و. (۳). لب، فق، مب، مر: انفس. (۴). مج، وز، آج، فق، مب، مر: آيد. [.....] (۵). آج، لب، فق، مب، مر: بشنيد. (۶). همه نسخه بدلها: غوّاص. (۷). مج، وز، آج، لب، فق چنان. (۸). مج، مب، آج، لب: آن غواص، وز: كه غوّاص، دب: از غوّاصی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: يشتری. (۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۱). دب، مب ابتغاء. (۱۳- ۱۲). دب اينكه. (۱۴). قصه‌يش قصه‌اش، مج، وز، دب: قصّه پيش، آج، لب، فق، مب، مر: قصّه از پيش. (۱۵). مج: خبر دادند، آج، مر: قريش چون اينكه بدانستند. صفحه : ۱۵۸ او رسيدند، او از شتر فرود آمد و كمان بزه كرد و گفت: بينی كه در اينكه كنانه«۱» چند تير است، و شما دانی كه تير من خطا نشود، هر تيری در دل مردی نشانم. آنگاه به نيزه قتال كنم، آنگاه به شمشير تا كشته شدن«۲». اگر خواهی مالی و قنيتی«۳» كه مراست در مكّه به شما تسليم كنم، مرا و دين مرا رها كنی. به آن راضی شدند و از او برگشتند، خدای تعالی اينكه آيت بفرستاد و اينكه قول سعيد بن المسيّب است، و اينكه قول خطاست برای آن كه اگر چنين بودی خدای تعالی «يشری» نگفتی كه يبيع«۴» باشد، «يشتری» گفتی كه يبتاع باشد، برای آن كه او مال بداد و نفس باز خريد، و معنی آيت آن است كه: نفس بفروشد و به بها رضای خدا بستاند. و بعضی ديگر گفتند: آيت در باب امر به معروف [۲۶۳- ر] و نهی منكر آمد- چنان كه حكايت كرده شد از عبد اللّه عبّاس و قوله: اقتتل الرّجلان. ابو امامه روايت كند كه، رسول- عليه السّلام- گفت: افضل الجهاد كلمة حقّ عند امام جائر ، گفت: فاضلتر جهادی كلمتی حق بود نزديك«۵» اميری ظالم. و جابر عبد اللّه انصاری روايت كند كه رسول- عليه السّلام- گفت: سيّد شهيدان روز قيامت حمزه عبد المطّلب باشد، و مردی كه برخيزد بنزديك امامی جائر، او را امر معروف كند و نهی منكر كند، اينكه مرد«۶» او را بكشد. عبد اللّه عبّاس گفت، و«۷» در تفسير اهل البيت- عليهم السّلام- آمده است كه: آيت در شأن امير المؤمنين علی- عليه السّلام- آمد در شب غار. چون رسول- عليه السّلام- از مكّه به مدينه خواست آمدن، و آن شب مشركان قصد آن كردند كه به سر پيغامبر فرو شوند و او را بكشند، جبريل آمد و رسول را- عليه السّلام- از مكر ايشان خبر داد. رسول- عليه السّلام- گفت: پس چه بايد كردن مرا! گفت: تو را بايد رفتن و علی را بر جای خود بخوابانيدن، چه اگر تو بروی و ايشان بيايند، و تو را بر جای خود نبينند، بر پی تو بيايند و تو را رنجه دارند«۸». حق تعالی چنين

می‌فرمایـد که: علی را بر بستر ------------------------------------ - (۱). مـج، وز، آج، لب، فـق من. (۲). مب: کشته شوم. (۳). فق: قیمتی، مب: غنیمتی. (۴). آج، لب: بیع. [.....] (۵). مـج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بنزدیـک. (۶). دب: اینکه جائر. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). دب: تو را تعرّض رسانند. صفحه : ۱۵۹ خود بخواباند و تو برو. رسول- علیه السّلام- کس فرستاد و علی را بخواند و گفت«۱»: مشرکان امشب به کشتن من عزم کرده‌اند، خدای تعالی مرا می‌فرماید که از مکّه برو، و تو را می‌فرماید که بر جای من بخسب تا اگر مشرکان تعرّض و قصد من کنند به تو دفع«۲» شود، به جای آن که مرا خواهند کشتن تو را بکشند، تو را«۳» شاید که جان تو به جای جان من باشد! امیر المؤمنین- علیه السّلام- بگریست- علی ما جاء فی الاخبار: فاستعبر باکیا. رسول- علیه السّلام- گفت: یا علیّ ما کنت جبانا، تو هرگز بـد دل نبودی، أ جزعا من الموت تبکی، از ترس مرگ می‌بگریی! گفت: نه یا رسول اللّه؟ و لکن برای آن می‌گریم تا چرا یک جان دارم که به یک بار فدا کنم«۴»، می‌بایستی تا هزار جان داشتمی تا به هر نوبتی جانی فدا کردمی. آنگه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده، و آنان که ره او«۵» می‌داشتند نشسته بودند به دو صف برابر یکدیگر«۶» فراز آمدند«۷»، خدای تعالی خواب برایشان افگند، تا رسول- علیه السّلام- هر یکی را«۸» مشتی خاک بر سر کرد، و می‌خواند. وَ جَعَلنا مِن بَینِ أَیدِیهِم سَدًّا وَ مِن خَلفِهِم سَدًّا فَأَغشَیناهُم فَهُم لا یُبصِرُونَ«۹» وَ ما رَمَیتَ إِذ رَمَیتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی«۱۰». ایشان از آن خواب در آمدند، بر سر خود خاک دیدند، گفتند: اینکه خاک بر سر ما که کرد! کاری که در اوّلش خاک بر سر باشد، در آخرش باد در دست بود. در اوّل شب خاک بر سر بودشان، و به میانه شب چون بدانستند که مرغ از قفص«۱۱» پریده«۱۲» [۲۶۳- پ] باد در دستشان مانـد، به آخر شب که به طلب رفتند و نیافتند آب حسرت در چشمشان بود، به آخر کار که آخرت بود آتش در جانشان ------------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مر یا اخی، مب یا اخی علی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: رفع. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «تو را» نـدارد. (۴). آج، لب، مب، مر: فـدای تو. (۵). مـخ، وز، آج، لب، فق، مب، مر: راه او. (۶). مج بنزدیک ایشان، دب، وز، آج، لب، فق، مر: بنزد ایشان، مب حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بنزد ایشان. (۷). همه نسخه بـدلها بجز مب: فراز آمد، مب: آمد. (۸). مب: هر یک از ایشان را. (۹). سوره یس (۳۶) آیه ۹. (۱۰). سوره انفال (۸) آیه ۱۷. [.....] (۱۱). دب، لب، فق، مب: قفس. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: پرید. صفحه : ۱۶۰ باشد. ایشان عجب داشتند، گفتند: ما به یک بار چونین«۱» غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بی‌خبر. آنگه توقّف کردند تا شب به نیمه آخر رسید. آنگه قصـد بام کردند«۲»، گروهی«۳» در را«۴» مراقبت می‌کردنـد، اینان از بام فرو نگریدنـد«۵»، امیر المـؤمنین علی بر جـای رسول خفته بود، روی پوشیده و پای بیرون کرده، برای آن که پایش به پای رسول نیک ماند«۶»، شکلا و ثباتا، هم به شکل و هم به ثبات، تـا گمـان نبرنـد که آن نه رسـول است. می‌نگریدنـد و می‌گفتنـد: محمّـد بر جـای خـود است، تـا آنگه که فرو شدنـد و بر بـالین او بایستادند، او بیـدار بود و می‌نمود که خفته‌ام. آنگه یـک یـک را«۷» می‌گفت: تو ابتـدا کن«۸». او برخـاست و بانـگ بر ایشان زد، گفت: شـما چه کار داری اینکه جا! چون آواز علی شـنیدند خائب شدنـد که ایشان به طلب محمّـد آمـده بودند، اگر دانستندی که همه بلا و آفت ایشان از علی خواهـد بودن، به کشتن او راغبتر بودنـدی. او را گفتنـد: یا علی؟ محمّد کجاست! گفت: من ندانم، ما کنت علیه رقیبا، من رقیب او نبودم تـا دانم که کجا باشـد. در ساعت ایشان از سـرای بیرون آمدنـد، پی دیدنـد نهاده، بدانستند که آن«۹» که در اوّل شب خـاک بر سر ایشـان کرد همـان بود که در آخر شب بـاد به دست ایشان داد، اینکه بیت در حقّ ایشان محقّق شد. دردا و دریغا که از آن خاست«۱۰» نشست خاکی است«۱۱» مرا بر سر و بادی است«۱۲» به دست در خبر می‌آید از صادق- علیه السّلام- که گفت: حق تعالی در اینکه شب به ------------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: چنین. (۲). همه نسخه بدلها بجز فق، مر گروهی، فق گروه، مر: ندارد. (۳). لب. با گروهی، دب، مب، مر: و گروهی، فق: گروه. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: راه. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و می‌گفتند: محمّد بر جای خود است تا آنگاه فرو شدند و بر بالین او بایستادند. (۶). مر:ماننـد بود، مب: رسول (ص) شـبیه بود. (۷). دب: اینکه آن را، مب: یـک یک یکـدیگر را. (۸). مب و هیـچ کدام را دلیری آن

نبود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه الصّلوة و السّلام. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر کس. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۲- ۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: خاکیست ... بادیست. صفحه : ۱۶۱ امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- با فریشتگان مباهات کرد، جبریل و میکایل را گفت: من در آسمان میان شما برادری داده‌ام، از شما کیست تا اختیار آن کند که جان فدای برادر کند! ایشان هر یک توقّف می‌کردند، حق تعالی گفت: علی از شما جوانمردتر است که جان به فدای برادر کرده است، و بر بستر او بخفته تا به جای او اینکه را کشند. به عزّ عزّت من که بر وی و بر او موکّل باشی، و دشمن را از او دفع کنی. بیامدند و بر بالین او بنشستند و می‌گفتند: بخ بخ لک یابن ابی طالب هنیئا لک یابن ابی طالب سبقت الملائکة المقرّبین و امیر المؤمنین بر بستر رسول- علیه السّلام- خفته، اینکه بیتها انشا می‌کرد«۱»: فدیت بنفسی خیر من وطئ الحصی و اکرم خلق طاف بالبیت و الحجر و بته‌اقاسی منهم ما ینوبنی و قد صبرت نفسی علی القتل و الأسر و احمد لمّا خاف أن یمکروا به فنجّاه ذو الطّول العظیم من المکر [۲۶۴- ر] و بات رسول اللّه فی الغار آمنا فما زال فی حفظ الإله و فی ستر و در امالی عمّم«۲» الشّیخ«۳» المفید السّعید ابو محمّد عبد الرّحمن بن احمد بن الحسین النیسابوری«۴»- قدس اللّه روحه«۵»- دیدم به خطّ او که نوشته بود: حدّثنا الشّیخ«۶» ابو محمّد زید بن علیّ الحسنی«۷» من لفظه، قال: حدّثنا الحسین بن علیّ بن جعفر، یقول سمعت الحسین النّیسابوری«۸» یقول سمعت ابی یقول سمعت العنبری مذکّر البصرة، گفت: از عنبری که مذکّر بصره بود شنیدم که: آن شب که امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- بر جای رسول بخفت«۹» شب غار، اینکه بیتها بگفت: أقیک بنفسی أیّها المرسل الّذی هدانا به الرّحمن من عمّة الجهل و یفدیک حوبائی و ما قدر مهجتی لمن أنتمی منه الی الفرع و الاصل ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انشا کرد، مج، وز، آج، لب، فق، مر و می‌گفت، مب و می‌گفت نظم. [.....] (۲). دب: امم، آج، لب، فق، مب: عجم. (۳). مر الکبیر. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: النیشابوری. (۵). مب العزیز. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: السّید، مب: السّعید. (۷). دب، مب، مر: الحسینی. (۸). دب، مر: النیشابوری. (۹). آج، لب، فق، مب، مر در. صفحه : ۱۶۲ و من ضمّنی اذ کنت طفلا و یافعا و أنعشنی بالبرّ و العلّ و النّهل و من جدّه جدّی و من عمّه أبی و من أهله أمّی و من بنته اهلی لک الخیر إنّی ما حییت لشاکر لإحسان ما أولیت یا خاتم الرّسل و هم اینکه ابیات به اسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشمیّ از صادق- علیه السّلام- از پدرانش، از امیر المؤمنین«۱»- علیهم السّلام- که در روز مؤاخات اینکه بیتها گفت بگفتم، چون رسول- علیه السّلام- مرا گفت: انت اخی فی الدّنیا و الاخرة، و پیش از بیت آخر اینکه بیت زیادت: و من حین آخی بین من کان حاضرا دعانی و آخانی و بیّن من فضلی و ممتنع نبود که بیتها آن شب انشاد کرده باشد، و اینکه روز انشاد کرده، و اینکه بیت الحاق کرده- و اللّه اعلم. رسول- علیه السّلام- از میان همه صحابه او را به جای خود به آن اختیار کرد تا بدانند که مقام او او را شایسته بود، در شب غار أنامه منامه، و در روز تبوک أقامه مقامه، آن شبش بر بستر خود و آن«۲» روزش بر منبر خود، به علمش منبر داد و به شجاعتش بستر داد. آن شبش گفت: جز تو کس پای ایشان ندارد، اینکه روزش گفت: جز تو کس جای من ندارد، همان پای که آن شب در پیش من سپر کردی، امروز منبر«۳» سپر کن، تا به وقت آن که مرا عمر سپری شود«۴»، بدانند که در پیش اینکه دین سپری، و به پای پایه«۵» علم فرق منبر سپری«۶»، جز تو کس را سزاوار نبود. پای که بر مهر«۷» نبوّت نهند چو«۸» به منبر صاحب نبوّت«۹» رسد، منبر از او«۱۰» بنازد، و محراب از او«۱۱» ببالد«۱۲»، آن جا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند، محراب و منبر بدو«۱۳» فخر کند«۱۴» [۲۶۴- پ] [اشاره]: ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب، مر علی. (۲). دب، آج، لب: اینکه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر را. (۴). آج، لب، فق، مب، مر عالمیان. (۵). آج: و به پایه و مایه. (۶). آج، مب، مر، لب: سری، [.....] (۷). مر: منبر، (۸). همه نسخه بدلها: چون. (۹). آج به تو. (۱۱- ۱۰). آج: از تو. (۱۲). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنالد. (۱۳). مج، ور، دب، لب، فق، مر: از او. (۱۴). آج: از تو فخر کنند. صفحه : ۱۶۳ و تزیدین أطیب الطّیب طیبا ان تمسّیه أین مثلک أینا و إذا الدّرّزان حسن وجوه کان للدّرّ حسن وجهک زینا آخر«۱»: فالطّیب انت إذا أصابک طیبه«۲» و الماء انت إذا اغتسلت«۳» الغاسل آن جا که دیگران به طیب مطیّب

شونـد، طیب به او مطیّب شود، و آن جـا که دیگران به آب غسـل کننـد، آب چو بـدو رسـد مغتسل شود، اگر او پاک کننـده است، عجب مـدار که اصل همه پاکی آن«۴» است که اصـل اوست، و اصل او از آب«۵» است: خَلَقَ مِنَ الماءِ بَشَراً«۶» ...، همه آلودگی به او پاک شود که او مطهّری مطهّر است. اللّه طهّرکم بفضل نبیّه و أبان شیعتهم بطیب المولد اگر عبادت کرد للّه، و اگر جهاد کرد فی اللّه، و اگر نـان داد لـوجه اللّه، و اگر جـان داد ابتغـاء مرضـات اللّه. وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبـادِ، فعـول من الرّأفـهٔ، و هی الرّحمـهٔ- و قـد مرّ تفسیره«۷». یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادخُلُوا فِی السِّلمِ کَافَّهً، قرّاء خلاف کردنـد در «سلّم». إبن کثیر و نافع و کسائی «سلّم» خواندنـد بفتح السّین، و باقی به کسـر «سـین»، و هما لغتان، و اینکه دو لغت صحیح‌اند. اهل لغت در معنیش خلاف کردند، اخفش گفت: «سلّم» به کسـر «سـین» صـلح باشد، و به فتح «سین» استسلام و انقیاد. إبن جریر گفـت: به فتح «سین» صلح باشد و به کسر «سین» اسلام باشد، و ابو مسـلم بر هر دو حمـل کرد: بر صـلح، و بر اسـلام. بعضـی مفسّران گفتنـد: آیت در شـأن مؤمنـان اهل کتاب است چون عبـد اللّه سلام«۸» و اصـحابش، و اسد و اسـید- پسران کعب- و یامین بن یامین و ثعلبهٔ بن سلام«۹»، و آن آن بود«۱۰» که: ایشان تعظیم شنبه نگاه می‌داشـتند، و گوشت و شیر اشتر«۱۱» نمی‌خوردنـد، و ------------------------------ - (۱). آج، لب، مب، مر، فق: و قال الاخر. (۲). چاپ شعرانی ۲/ ۱۵۴: طبته. (۳). مب: اذ اغتسلت. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: آب. (۵). همه نسخه بدلها: آن. (۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۴. (۷). مب قوله تعالی. [.....] (۹- ۸). اساس: سلام. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه قوم آنان بودند. (۱۱). مر: شتر. صـفحه : ۱۶۴ گفتنـد: یـا رسول اللّه؟ توریت کتـاب خـداست، رهـا کن ما را تا در نماز شب می‌خوانیم، خـدای تعالی آیت فرسـتاد که یک بارگی بگو تا در اسـلام آینـد و جهودی از دل برگذارند«۱»، و اینکه قول قتـاده«۲» و ضحّاک و سدّی است و إبن زید، و دلیل بر آن که «سلّم» به معنی اسـلام آمده است قول کندی است: دعوت عشیرتی للسّلم لمّا رأیتهم تولّوا مـدبرینا ای دعوتهم الی الاسـلام. و اینکه آنگـاه گفت که بنی کنـده مرتـد شدنـد با اشعث قیس از پس وفات رسول- علیه السّلام. طاووس«۳» گفت: فی السّلم، ای فی الـدّین. مجاهـد گفت: فی احکام اهل الاسـلام. ربیع گفت: فی الطّاعهٔ. سـفیان ثوری گفت: فی انواع البرّ، و اینکه اقوال به معنی متقـارب است. و اصـل کلمه از استسـلام و انقیـاد است، برای آن صـلح را سلّم گوینـد، و قال زهیر [۲۶۵- ر] [اشاره]: و قد قلتما إن ندرک السّلم واسعا بمال و معروف من الامر«۴» نسـلم حذیفهٔ بن الیمان گفت: در اینکه آیت اسلام بر هشت سهم است: سهمی نماز است، و سهمی زکات است، سهمی روزه است، و سهمی حجّ است، و سهمی عمره است، و سهمی جهاد است، و سـهمی امر معروف است، و سهمی نهی منکر است. و نومید«۵» آن کس که او را سهم و نصیب نیست. و انس روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: «۶» مثل الاسلام کمثل الشّجرهٔ النّابتهٔ الایمان باللّه اصلها، و الصّلوات الخمس جذوعها، و صیام شهر رمضان لحاؤها، و الحجّ و العمرهٔ جناها، و الوضوء و غسل الجنابهٔ شربها، و برّ الوالدین و صلهٔ الرّحم غصونها، و الکفّ عمّا حرّم اللّه و رقهـا، و الاعمـال الصّالحـهٔ ثمرهـا، و ذکر اللّه عزّ و جلّ عروقهـا، فکمـا لا تحسن الشّجرهٔ و لا تصـلح الّا بالورق الاخضـر، کـذلک لا یصلح الاسـلام الّا بالکفّ عن محارم اللّه و الاعمال« الصّالحـهٔ. ------------------------------ - (۱). دب، مب، مر: بگذارند. (۲). مب: قول مجاهد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: طاوس. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: الامن. (۵). آج، لب، فق، مر شد، مب شود. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: و بالاعمال. صفحه : ۱۶۵ گفت: مثل اسلام چون مثل درخت است رسته«۱»، ایمـان به خـدای اصل آن درخت است، و نماز پنـج بنه«۲» آن درخت است، و روزه مـاه رمضـان پـوست آن درخت است، و حجّ و عمره بـار آن درخت است، وضو و غسل جنابت آبخور«۳» آن درخت است، و مبرّت«۴» با مادر و پدر و صـله رحم شاخهای«۵» آن درخت است، و باز استادن«۶» از آنچـه خـدای به حرام کرده است برگ آن درخت است، و عمـل صالـح میوه آن درخت است، و ذکر خدای تعالی بیخ آن درخت است، چنان که درخت نیکو نبود الّا به برگ سبز، همچونین اسـلام نیکو نبود و صالح الّا به اجتناب از محارم و به اعمال صالحـهٔ. کَافَّهً، ای جمیعا، جمله به یک بار. و اصل او از «کفّ» باشد، و آن منع بود، و از اینکه جا نورده پیراهن را «کفّه» گویند، برای آن که منع کند از آن که ریسـمانهای او منتشر شود، و «کفّهٔ المیزان» برای آن که حاوی باشد آن زر و سیم را

که در او باشد، و میان دست را «کف»«۷» گویند برای آن که«۸» از تن منع کند، و ممنوع البصر را «مکفوف» گویند، و جمله جماعت را برای آن «کافّه» گویند که بعضی منع کنند بعضی را به ازدحامشان. و نصب او بر حال باشد، ای مجتمعین مانعین مانعا بعضهم بعضا«۹». وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ، جمع «خطوة» باشد، و خطوه گام بود، فرجة ما بین القدمین، به ضمّ «خا» و«۱۰» فتح، یک بار گام نهادن باشد«۱۱». إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، که او شما را دشمنی آشکار است و تفسیر اینکه برفته است. شعبی«۱۲» روایت کند از جابر عبد اللّه انصاری که یک روز عمر خطّاب [۲۶۵- پ] رسول را- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: یا رسول اللّه، ما از جهودان حدیثهای«۱۳» نیکو ------------------------------ - (۱). مر: درسته. (۲). آج، لب، فق، مب: نماز پنج گانه تنه. (۳). مر: آب. (۴). مر: و نیکویی کردن. (۵). مر: شاخ. [.....] (۶). مر: بازداشتن. (۷). لب: کفّه. (۸). آج خطره را، لب، فق حضرت را، مب، مر مضرت را. چاپ شعرانی ۲/ ۱۵۷: خطرات را. (۱۱- ۹). مب قوله تعالی. (۱۰). مج، وز، دب، لب، فق، مب به. (۱۲). اساس: شعبی. (۱۳). آج، لب، فق، مب، سخنهای، مر: سخنان. صفحه : ۱۶۶ می‌شنویم دستور باشی«۱» که بنویسیم! رسول- علیه السّلام- گفت: ا متهوّکون انتم کما تهوّکت الیهود و النّصاری لقد جئتکم بها بیضاء نقیّة و لو کان موسی حیّا ما و سعه الّا اتّباعی ، گفت: شما متهدّد«۲» و شاکّی چنان که جهودان و ترسایان، من به شما دینی آورده‌ام سپید و پاکیزه، و اگر موسی زنده بودی، او را روا نبودی مگر متابعه«۳» من. فَإِنْ زَلَلْتُمْ، من الزّلّة، اگر شما را خطایی«۴» کرده شود، من زلّة القدم، اصل آن است که پای را بر جای ثبات نباشد. مقاتل حیّان گفت: أخطأتم، سدّی گفت: ضللتم، یمان گفت: ملتم، عبد اللّه عبّاس گفت: مراد شرک است، قتاده گفت: خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و دانست که از قومی اینکه زللها حاصل خواهد آمدن«۵»، و لکن بگفت تا حجّت برانگیخته بود«۶» بر ایشان. ابو السّمّال«۷» العدوی در شاذّ خواند: «فان زللتم»، به کسر «لام»، و اینکه دو لغت است. مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْكُمُ الْبَيِّناتُ پس از آن که دلایل و حجّت به شما آید از أدلّه عقل و شرع. فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، عزیز فی نقمه«۸»، در انتقام و کینه کشیدن عزیز است، کسی را بر فرمان او دست نباشد، با آن که عزیز و قوی و منیع است، حکیم است«۹» محکم کار و درست کردار است. آنچه کند به حسب مصلحت کند«۱۰». هَلْ يَنْظُرُونَ، معنی آن است که: هل ینتظرون. و «نظر»، به معنی انتظار در کلام عرب شایع و بسیار است، یقال: نظر ته، ای انتظر ته، قال الشّاعر: فبینا نحن ننظره أتانا معلّق شکوة و زنا دراع یعنی چه گوش می‌دارند آنان که در اسلام نمی‌آیند گوش آن می‌دارند که خدای به ایشان آید! فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ، جمع ظلّة باشد، در سایه‌بانی از ابر سپید«۱۱». و قتاده ------------------------------ - (۱). مب: دستوری ده، فق، مر: دستور باشد. (۲). همه نسخه بدلها: متردّد. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: متابعت. (۴). مب رفته باشد یا . (۵). مر: خواهد شدن. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: حجّت انگیخته باشد. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: ابو السّماک، با توجه به منابع تفسیری تصحیح شد. [.....] (۸). همه نسخه بدلها: نقمته. (۹). مب یعنی. (۱۰). مب قوله تعالی. (۱۱). مج، لب، فق، مب، مر: سفید. صفحه : ۱۶۷ خواند«۱»: فی ظلال، جمع ظلّ. و ابر را برای آن غمام خوانند که آسمان بپوشد. وَ الْمَلائِكَةُ، جمله قرّاء به رفع خوانند عطفا علی اسم اللّه، و ابو جعفر به جرّ خواند عطفا علی الغمام، و معنی آن بود که«۲»: مع الملائکة، با فریشتگان. و در قراءت ابیّ و عبد اللّه مسعود چنین است«۳»: هل ینظرون الّا أن یأتیهم اللّه و الملائکة فی ظلل من الغمام. بدان که علما در تأویل و معنی «اتیان» بسیار سخن گفته‌اند. بعضی اخباری آورده‌اند و اتیان«۴» حمل کرده«۵» بر انتقال، و آیت را تفسیر داده بر وجهی که مقتضی تشبیه و تجسیم بود، و آن قولی است که قطع کنیم بر بطلان آن، برای منع ادلّه عقل از آن. و قومی دگر گفته‌اند: اینکه آیت را و آنچه مانند اینکه باشد، به تنزیلش ایمان آریم [۲۶۶- ر] و در تأویلش توقّف کنیم. اتیان بگوییم چنان که در قرآن هست، و لکن تفسیر و کیفیّت ندانیم، و آنچه ندانیم نگوییم. و اینکه جماعتی‌اند از مفسّران و فقهای سلف چون: کلبی و اوزاعی و مالک و احمد و اسحاق، و ایراد اخباری که ایشان کردند«۶» نیاوردیم صیانت کتاب را، از آن که در او تشبیه و تجسیم باشد- تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا. امّا آنان که به تأویل اینکه آیت و کلام در او مشغول شدند، چند قول گفتند. یکی آن که: «فی» به معنی «با» است که عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهند، و معنی آن است

که: ان یأتیهم اللّه فی ظلل، ای بظلل، خدای ابری بیارد در آن ابر فریشتگان باشند، و اینکه وجهی باشد در تاویل اینکه آیت. و وجهی دگر گفتند اینکه آیت علی حذف المضاف و اقامهٔ المضاف الیه مقامه باشد، چنان که گفت: وَ سئَلِ القَریَهَٔ«۷» ...، وَ جاءَ رَبُّک«۸» ... ای اهل القریهٔ، و: ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر که. (۲). آج من الملائکهٔ ای، لب، فق، مب، مر علی الملائکهٔای. (۳). مب قوله تعالی. (۴). مب را. (۵). مب: حمل کرده‌اند. (۶). همه نسخه بدلها در اینکه باب. (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۸). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. صفحه : ۱۶۸ أَمرُ رَبِّک ...، معنی آن است که: یأتیهم امر اللّه، او عذاب اللّه. و وجهی دگر گفتند: «اتیان» به معنی قصد است، کما قال اللّه تعالی: فَأَتَی اللّه بُنیانَهُم مِنَ القَواعِدِ«۱» ...، ای قصد اللّه، و قوله: فَأَتاهُمُ اللّه مِن حَیثُ لَم یَحتَسِبُوا«۲» ...، ای قصدهم اللّه، علی تقدیر: قصد اللّه عذابهم. و اینکه وجوهی است که در جایی که حاجت بود اتیان را تأویل کردن، مأوّل باشد به اینکه تأویلات. امّا به«۳» اینکه آیت حاجت نیست«۴» اینکه وجوه، چه چون مورد آیت معلوم شد تأویل خود معلوم باشد، و اتیان بر حقیقت خود است، مورد آیت تهدید و وعید است کافرانی را که ایشان عند نزول آیات و ظهور بیّنات و حجج ایمان نمی‌آرند. خدای تعالی گفت: آنچه ممکن است با اینان کرده شد از باب تسهیل سبیل تکلیف از اقدار و تمکین و عدّت و ساز و آلت و ازاحت علّت و نصب ادلّت و بعثت انبیاء و انزال کتب و اظهار معجزات، و ترادف ادلّه چنانستی که حق تعالی گفت: من اینکه همه بکردم ایمان نیاوردند، مگر انتظار محالی می‌کنند از آمدن من بنزدیک ایشان در ظلّه‌های ابر با فریشتگان، و اینکه بر سبیل استبعاد و استحاله گفت و قطع طمع رسول- علیه السّلام- از ایمان ایشان. و اینکه چنان باشد که یکی از ما بر غلام خود خشم گیرد تا او را ادب کند. چون خواهد که او را استمالتی کند و یا دست گیرد او را عذری کند و دل خوشی دهد و گوید: با سر کار خود رو که از اینکه پس جفا نیز نکنم تو را، و نیز تحفه‌ای دهد او را و آنچه عادت باشد که در مثل آن جایگاه با«۵» مثل او کنند به جای آرد«۶»، غلام صلح نکند و عذر نپذیرد، خواجه به پای خود بیاید و سخنها«۷» نیکو گوید و وعده‌ها نیکو دهد [غلام با جایگاه نیاید] [اشاره]«۸». خواجه گوید [۲۶۶- پ] [اشاره]: هر چه ممکن گردد از استمالت تو کرده شد، اینکه مانده است که سلطان وقت را به شفاعت پیش تو می‌باید آوردن تا تو دل خوش کنی، ------------------------------- - (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶. (۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۲. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). همه نسخه بدلها به. (۵). آج، مب: یا . (۶). مب: آورد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخنهای. (۸). اسا: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۱۶۹ و اینکه بر سبیل تهکم و سخریّت گوید، و برای آن اینکه اطلاق کند که داند که همه عاقلان استحالت اینکه حدیث به ضرورت دانند، در مثل اینکه موضع تأویل اینکه حدیث [نه از لفظ اتیان جویند، که اتیان سلطان اینکه جا به معنی امر است یا حکم است یا عذاب است یا قصد است، چه اینکه تعسّف اینکه جا در نخورد، بل طلب تأویل اینکه حدیث] [اشاره]«۱» از قراین او جویند و از معنی و فحوی خطاب«۲»، فکذلک تأویل الایهٔ و اللّه اعلم بالصّواب. قوله: وَ قُضِیَ الأَمرُ، کار گزارده شد«۳»، عبارتی است از قیام ساعت، و مورد او هم وعید است، و اینکه هم در معرض استحالت است برای آن که به قیام ساعت تکلیف باطل شود و مکلّف ملجأ گردد، بیان اینکه جمله قوله: وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ، و مرجع و بازگشت کارها با خداست- جلّ جلاله- که اتّفاق است که اینکه کلمت وعید است، و اینکه هم کنایت از روز قیامت است، پس به اینکه جمله معنی آیت و تأویل او روشن شد- و اللّه ولیّ التّوفیق. قوله تعالی:

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۱۱ تا ۲۱۶]

[اشاره]

سَل بَنِی إِسرائِیلَ کَم آتَیناهُم مِن آیَةٍ بَیِّنَةٍ وَ مَن یُبَدِّل نِعمَةَ اللّهِ مِن بَعدِ ما جاءَته فَإِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ (۲۱۱) زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الحَیاةُ

الدُّنیا وَ یَسخَرُونَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ اتَّقَوا فَوقَهُم یَومَ القِیامَهِٔ وَ اللّهُ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۲۱۲) کانَ النّاسُ أُمَّهًٔ واحِدَهًٔ فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الکِتابَ بِالحَقِّ لِیَحکُمَ بَینَ النّاسِ فِیمَا اختَلَفُوا فِیهِ وَ مَا اختَلَفَ فِیهِ إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ بَغیاً بَینَهُم فَهَدَی اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اختَلَفُوا فِیهِ مِنَ الحَقِّ بِإِذنِهِ وَ اللّهُ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۲۱۳) أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّهَٔ وَ لَمّا یَأتِکُم مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوا مِن قَبلِکُم مَسَّتهُمُ البَأساءُ وَ الضَّرّاءُ وَ زُلزِلُوا حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصرَ اللّهِ قَرِیبٌ (۲۱۴) یَسئَلُونَکَ ما ذا یُنفِقُونَ قُل ما أَنفَقتُم مِن خَیرٍ فَلِلوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ وَ ابنِ السَّبِیلِ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ (۲۱۵) کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم وَ عَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم وَ عَسی أَن تُحِبُّوا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ (۲۱۶)

[ترجمه]

بپرس از فرزندان یعقوب تا چند دادیم ایشان را از حجّتی روشن، و هر که بگرداند نعمت خدای از آن پس که آمده باشد به او«۴»، خدای سخت عقوبت است. [۲۶۷- ر] بیاراستند برای آنان که کافر شدند زندگانی نزدیکتر، و فسوس«۵» می‌دارند از آنان که بگرویدند و آنان که ترسکار«۶» باشند بالای ایشان باشند روز قیامت، و خدای روزی می‌دهد آن را که ------------------------------- - (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و همه نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. (۲). مج، وز است. (۳). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: شود. (۴). مج، وز، آج، لب، فق بدرستی که. (۵). مج، وز: افسوس. (۶). فق: ترسکاران. صفحه : ۱۷۰ خواهد بی‌شمار. [۲۶۷- پ] بودند مردمان یک گروه«۱»، بفرستاد خدای پیغامبران را بشارت دهنده و ترساننده، و بفرستاد با ایشان کتاب بحق«۲» تا داوری کند میان مردمان در آنچه ایشان خلاف کنند در آن، و خلاف نکردند در آن مگر آنان که به ایشان دادند از پس آن که آمد به ایشان حجّتها به ظلم میان ایشان، راه نمود خدای آنان را که بگرویدند به آنچه خلاف کردند در آن از حقّ به فرمان او، و خدای راه نماید آن را که خواهد به ره راست. یا «۳» پنداشتی که در شوی در بهشت، و نیامد«۴» به شما مانند آنان«۵» که گذشتند از پیش«۶» شما به ایشان رسید سختی و رنج، و بجنبانیدند ایشان را تا گفت پیغامبر و آنان که بگرویدند به او کی باشد یاری خدای، الا یاری خدا«۷» نزدیک است. [۲۶۸- ر] می‌پرسند از تو که چه هزینه کنند، بگو آنچه هزینه کنی از مال«۸»، پدر و مادر راست و خویشان را و بی‌پدران را و درویشان را و رهگذریان را، و آنچه کنی از نیکی«۹» خدای به آن داناست. ------------------------------- - (۱). فق یک گروه. (۲). مج، وز: براستی، آج، لب، فق: بدرستی. [.....] (۳). مج: آیا. (۴). اساس: بیامد، مج، وز: نیاید، با توجّه به آج، لب تصحیح شد. (۵). فق: آن نان. (۶). مج از. (۷). مج، وز: خدای. (۸). مج: از نیکویی. (۹). مج پس. صفحه : ۱۷۱ «۱» نوشتند بر شما کالزار«۲» و آن مشقّت است شما را، و باشد«۳» که نخواهی چیزی و آن بهتر بود شما را، و باشد که خواهی چیزی و آن بتر بود شما را، خدای داند و شما ندانید«۴». قوله«۵»: سَل بَنِی إِسرائِیلَ، بپرس ای محمّد از فرزندان یعقوب، و مراد جهودان مدینه‌اند. کَم آتَیناهُم، که چند دادیم. «کم» را معنی تکثیر بود به ازای «ربّ» که معنی آن تقلیل بود. و او به دو معنی آید: به معنی استفهام، چنان که: کم رجلا رأیت و کم یوما صمت، چند مرد را دیدی و چند روز روزه داشتی! که«۶» چنین بود، معنی و تقدیر او آن بود که: أ عشرون رجلا رأیت ام ثلاثون، نصب او به اینکه تقدیر بود، و چون خبر بود ما بعد او مجرور بود، چنان که: کم رجل رأیته، و کم یوم صمته، بس«۷» مراد«۸» که دیدم او را، و بس«۹» روزا«۱۰» که روزه داشتم، علی تقدیر مائهٔ رجل و الف یوم. و در آیت به معنی استفهام است، و به اینکه معنی اگر در اسم شدی و نصب کردی معنی آن است [۲۶۸- پ] که: بپرس از ایشان که چند دادیم ایشان را، یعنی پدران ایشان را از آیاتی که در اوّل سورت گفت از عصا و ید بیضاء و فلق دریا و منّ و سلوی و جز آن. و «من» تبیین راست، و آیت علامت و دلالت بود به قرینه «سل» گفتیم که «کم» استفهام است، و روا بود که خبر بود و معنی آن که: سلهم عن عدد تلک الایات، بپرس از ایشان تا بگویند که بس«۱۱» آیات که ما دادیم ایشان را.

وَ مَن یُبَدِّل نِعمَهَ اللّهِ، بعضی مفسّران گفتند: مراد به «نعمت» کتاب است، و تبدیل ایشان کتاب را تحریف بود فی قوله: یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ«۱۲» ...، و بعضی دگر «نعمت» بر عموم گرفتند، و تبدیل آن نعمت کفران بود، یعنی به بدل شکر ---------- ---------------------- - (۱). دب، مب، مر: شیئا. (۲). مج، وز، فق: کارزار. (۳). آج، لب، فق: و شاید. (۴). لب: ندانی/ ندانید. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: قوله تعالی. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: کم. (۹- ۷). مب: بسا. [.....] (۸). مر: مرد را. (۱۰). مر: روز را. (۱۱). مب: بسی. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۶. صفحه : ۱۷۲ کفران کنند. مِن بَعدِ ما جاءَتهُ و اینکه لفظ به کتاب لا یقتر است، و تأنیث بر لفظ نعمت کرد، و «فا» به جواب شرط آمد، و ضمیری که باید که عاید بود با جمله شرطی در او مقدّر است، و التّقدیر: شدید العقاب [له] [اشاره]«۱»، کما هو فی قوله: وَ لَمَن صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِن عَزمِ الأُمُورِ«۲»، و التّقدیر انّ ذلک منه، خدای تعالی سخت عقوبت است او را. قوله: زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الحَیاهُ الدُّنیا، بیاراستند برای کافران. عبد اللّه عبّاس گفت: آیت در شأن ابو جهل هشام آمد و مشرکان عرب که ایشان سخریّت و فسوس کردندی بر درویشان مسلمانان، و تنعّم کردندی به مالی و معیشتی که ایشان را بود، و گفتندی: اگر محمّد«۳» حق بودی، سادات و اشراف ما او را متابعت کردندی، نه اینکه«۴» مشتی ضعفا و مساکین چون عبد اللّه مسعود و عمّار و صهیب و سالم و خبّاب، و اینکه روایت کلبی است از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس. و مقاتل گفت: آیت در منافقان آمد- عبد اللّه ابیّ سلول و اصحابش- که ایشان تنعّم کردندی و از ضعفای اصحاب رسول سخریّت کردندی، گفتندی که: جماعت را ببینی که محمّد به اینان غلبه خواهد کردن ما را. عطا گفت: آیت در علما و رؤسای جهودان آمد از بنی قریظه و بنی النّضیر و بنی قینقاع سخریّت کردند«۵» از فقرای اصحاب رسول، حق تعالی گفت: من مالهای ایشان به روزی شما کنم بر سبیل غنیمت بی‌قتال، علی اسهل الوجوه و ایسرها، و ذلک قوله فی آخر الایهٔ: وَ اللّهُ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ. مجاهد و حمید در شاذّ خواندند: «زیّن» به فتح «زا» و « یا »، علی تقدیر: زیّن اللّه، برای آن که بر قراءت عام معنی هم اینکه«۶» باشد، و آنچه با خدای اضافت کنند به اینکه لفظ کنند کقوله: عُلِّمنا مَنطِقَ الطَّیرِ«۷» ...، وَ أُوتِیت مِن کُلِّ شَیءٍ«۸» ...، و: ---------------------- ------------- - (۱). اساس: زیر وصالی رفته، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۳. (۳). مب به. (۴). همه نسخه بدلها: آن. (۵). مج، وز: کردندی. (۶). همه نسخه بدلها: عام هم اینکه معنی. (۷). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶. (۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. صفحه : ۱۷۳ زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ«۱» ...، و امثال ذلک. قوله تعالی: زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الحَیاهُ الدُّنیا، مرفوع است [۲۶۹- ر] باسناد الفعل الیه، و برای آن علامت تأنیث در فعل نیاورد و نگفت «زیّنت» که از میان فعل و فاعل فصل کرد به چیزی دیگر، کما قال الشّاعر: انّ امرء غرّه منکنّ واحدهٔ بعدی و بعدک فی الدّنیا لمغرور یعنی در چشم اینکه کافران دنیا و حیات او و حطام او مزیّن است و آن کاری«۲» می‌دانند، و آن را که آن نیست«۳» در چشم ایشان نمی‌آید، و بدو سخریّت و استخفاف می‌کنند. ابو القاسم عبید اللّه«۴» بن احمد الطّائیّ روایت کرد از پدرش از رضا- علیه السّلام- از پدرش، از پدرانش، از امیر المؤمنین علی- علیهم السّلام- از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که او گفت: ۵» من استذلّ مؤمنا او مؤمنهٔ او حقّره لفقره و [قلّهٔ] [اشاره]« ذات یده شهّره اللّه یوم القیامهٔ و فضحه، هر که مؤمنی یا مؤمنه‌ای را خوار دارد و حقیر دارد برای درویشی و اندک مالی، خدای تعالی فردا قیامت او را مشهّر و رسوا«۶» بکند، و هر که او مؤمنی را یا مؤمنه‌ای را بهتانی نهد، یا در او چیزی گوید که در او نبود، خدای تعالی او را فردا قیامت بر تلّی«۷» از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید. و مؤمن بنزدیک خدای تعالی گرامیتر و معظّمتر بود از فریشته مقرّب، و هیچ چیز نیست که خدای تعالی دوست‌تر دارد از مؤمنی تایب یا مؤمنه‌ای تایبه. و مؤمن را در آسمان چنان شناسد که مرد اهل و ولدش را. ابراهیم بن ادهم روایت کند از عبّاد بن کثیر بن قیس که گفت: روزی مردی در آمد با جامه‌های پاکیزه و بنزدیک رسول- علیه السّلام- بنشست، و از رسول- علیه السّلام- چیزی می‌پرسید، مردی دیگر بیامد با جامه‌ای خلق و در پهلوی او بنشست، آن مرد جامه در خود«۸» کشید از او، رسول- علیه السّلام- آن بدید گفت: ------------- ---------------------- - (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. (۳- ۲). آج، لب، فق، مب، مر که. [.....] (۴). همه نسخه بدلها

بجز دب: عبد اللّه. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: او را رسوا و مشهور. (۷). آج، لب، فق، مب: پلی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: خود دور. صفحه : ۱۷۴ ۱» أكل» هذا تقذّرا من اخيك المسلم، اینکه برای تقذّر می‌کنی از برادر مسلمانت، یعنی تو را«۲» او قذر می‌آید، می‌ترسی که از توانگری تو چیزی با او شود، یا از درویشی او چیزی با تو آید! مرد گفت: یا رسول اللّه؟ توبه کردم و عذر می‌خواهم از کرده خود با خدای و پیغامبر، اینکه نفس بد و شیطان مکّار مرا بر اینکه حمل کرد، اکنون گواه باش که نیمه مال من او راست. مرد«۳» گفت: ای رسول اللّه؟ گواه باش که من قبول نکردم، گفت: چرا! گفت: ترسم که دل من هم چنان تباه کند که دل او. یکی از جمله صحابه گفت: هیچ مسلمان را حقیر مدار که کوچک ایشان بنزدیک خدای بزرگ است. و یحیی معاذ گفت: بد قومی باشند آنان که اگر مؤمن در میان ایشان توانگر بود حسدش«۴» برند، و اگر درویش بود حقیرش دارند. وَ الَّذِینَ اتَّقَوا فَوقَهُم یَومَ القِیامَةِ، و آنان که متّقیان باشند و پرهیزگاران [۲۶۹- پ] [اشاره]، فردا قیامت در درجه و منزلت زبر«۵» ایشان باشند. در خبر می‌آید از أبو ذرّ الغفاری که گفت: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و آله- مرا گفت: یا با ذرّ«۶»؟ در مسجد نگاه کن تا کیست که در چشم تو رفیعتر می‌آید. گفت: نگاه کردم، مردی وسیم جسیم را دیدم، حلّه‌ای نیکو پوشیده، گفتم: هذا یا رسول اللّه، اینکه مرد در چشم من نیک می‌آید. گفت«۷»: در نگر، تا از اینکه جمع در چشم تو کیست که حقیر می‌آید. من نگاه کردم مردی ضعیف ضعیف حال را دیدم، خلقانی پوشیده، گفتم: هذا یا رسول اللّه، اینکه حقیرتر می‌آید مرا. رسول- علیه السّلام- گفت: و الّذی نفسی بیده لهذا عند اللّه یوم القیامهٔ افضل من قراب الارض من هذا، به آن خدای که جان من به امر اوست که اینکه مرد حقیر که در چشم تو نمی‌آید«۸»، -------------------------------- - (۱). کذا: در اساس، دب، لب، فق، مر، مج، وز: اهل، آج: تفعل. (۲). آج، لب، فق، مب، مر از. (۳). مب: آن مرد درویش. (۴). اساس: افتادگی دارد و دوباره نو نویسی شده و کلمه به صورت «تعظیمش» نوشته شده، با توجّه به مج و همه نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب: زور. (۶). مج، وز، دب، فق: اباذر، آج، لب، مب، مر: ابو ذر. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر اکنون. (۸). مب: می‌آید. صفحه : ۱۷۵ بنزدیک خدای تعالی بهتر و فاضلتر است از جهانی از اینکه مرد بر باز کرده«۱» وَ اللّهُ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ، و خدای روزی دهد آن را که خواهد بی‌شمار، یعنی بی‌اندازه و بسیار، و «بی‌شمار»«۲»، کنایت است از بسیاری، برای آن که هر چه حساب در او شود اندک بود، اعنی از بسیار به جای بود که شمار به او محیط نشود، اینکه قول عبد اللّه عبّاس است، بر اینکه قول نفی حساب از او نفی تضییق و تقتیر باشد، و عرب عطاء اندک را محسوب خوانند، چنان که قیس بن الخطیم گفت: أنی سربت و کنت غیر سروب و تقرّب الاحلام غیر قریب ما تمنعی یقظی فقد تؤتینه«۳» فی النّوم غیر مصرّد محسوب وجهی دگر در معنی آیت آن است که: «بغیر حساب»، ای بغیر احتساب و ظنّ و تقدیر للمرزوق«۴»، یعنی نا اندیشیده از جایی که او گمان نبرد، چنان که گفت: وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً«۵» کانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً، حسن بصری و عطا گفتند: مردمان از عهد آدم تا به روزگار نوح- علیه السّلام- بر یک ملّت و طریقت بودند. قتاده و عکرمه گفتند: از عهد آدم تا وقت بعثت نوح ده قرن بودند، و همه بر یک شریعت بودند، اختلاف که پیدا شد در عهد نوح- علیه السّلام- پدید آمد، پس خدای تعالی نوح را بفرستاد. کلبی و واقدی گفتند: مراد به «ناس» اهل سفینه نوح‌اند، آن هفتاد«۳» که بر دین نوح بودند به او ایمان آورده«۴» که با او در کشتی بودند، پس از آن مختلف شدند. عبد اللّه عبّاس گفت پیش از ابراهیم- علیه السّلام- مردمان یک ملّت بودند بر کفر، خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد. بعضی دگر از مفسّران گفتند: مردمان یک ملّت و طریقت بودند، در آن معنی که بر ایشان تکلیف نبود و امر و نهی، خدای تعالی تکلیف کرد و پیغامبران را بفرستاد. و مراد به «امّت» در آیت، ملّت است، چنان که گفت: -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها که خواهد. (۲). آج، لب: نرسد. (۳). همه نسخه بدلها مرد. (۴). آج، لب، فق: آوردند. صفحه : ۱۷۷ إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ«۱» ...، ای علی ملّهٔ و طریقهٔ. و امّت در قرآن و کلام عرب بر وجوه است: امّت به معنی ملّت- چنان که بگفتیم- و «امّت» آمد به معنی امام فی قوله: إِنَّ إِبراهِیمَ کانَ أُمَّةً«۲» ...، و «امّت» آمد به معنی حین و روزگار فی قوله: وَ

ادَّكَرَ بَعدَ أَمَّةٍ«۳» ...، و «امّت» آمد به معنی جماعت فی قوله: وَجَدَ عَلَيهِ أَمَّةً مِنَ النّاسِ يَسقُونَ«۴». و الأمّةُ الام، امّت مادر باشد، تقول«۵»: هذه امّةُ فلان، ای امّه، و امّت مردی«۶» باشد منفرد به دینی که او را در آن دین مشارکی نباشد، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت: ۷» یبعث زید بن عمرو بن نفیل امۀ واحدۀ« یوم القیامۀ [۲۷۰- پ] [اشاره]. و «امّت»، به معنی قامت آمد، یقال: فلان حسن الأمّةُ ای القامۀ، قال الشّاعر: و انّ معاویۀ الاکرمین حسان الوجوه طوال الامم ای القامات، و اصل همه از امّ است، و آن قصد بود. و جمله اقوال خارج نیست از دو«۸» قول: یکی آن که مردم همه از یک ملّت بودند بر کفر، و الکفر علی اختلاف انواعه ملّۀ واحدۀ، و یکی آن که: بر یک ملّت بودند از مسلمانی و خدای شناسی، و در میان ایشان خلاف نبود در اینکه، و قول سوم از بی تکلیفی. فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ، خدای بفرستاد پیغامبران را، و جمله ایشان صد و بیست و چهار هزار پیغامبر«۹» بودند- علی ما جاء فی الاخبار- از ایشان سیصد و سیزده رسول بودند، و بیست و هشت مذکورند در قرآن به اسماء اعلام، و پنج از ایشان اولوا العزم‌اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد- علیهم السّلام. مُبَشِّرِينَ، بشارت دهنده مؤمنان و مطیعان را به ثواب. وَ مُنذِرِينَ، ترساننده - ------------------------------- - (۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰. [.....] (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۵. (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۵). دب: یقال، آج، لب، فق: یقول. (۶). اساس: زیر وصالی رفته، و در نو نویسی کلمه، به صورت «مردای» نوشته شده، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج، دب، آج، لب، فق: وحده. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سه. (۹). مج، وز، آج، لب، فق: پیغامبران. صفحه : ۱۷۸ کافران و عاصیان را به عقاب. ابو هریره روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: صلوا علی انبیاء اللّه و رسله فان اللّه بعثهم کما بعثنی، گفت صلات«۱» فرستی بر پیغامبران خدای که ایشان نیز فرستادگان خدااند چنان که مرا فرستاد. اگر گویند: نه قاعدت آن است که زمین نشاید که از حجّتی خالی باشد، پس چگونه بود که خلقان مجتمع باشند بر کفر، واحدۀ! جواب«۲» گوییم بر قول آنان که گفتند بر ایمان مجتمع بودند یا بر بی تکلیفی، اینکه سؤال نیاید، و بر قول آنان که اجتماع بر کفر گفتند، جواب ایشان آن است که: حجّت خدای در میان ایشان مغمور و مقهور بود، قوّت قهر و غلبه ایشان نداشت، برای آن خدای تعالی ذکر او«۳» در میان اینان نکرد. و قاضی القضاۀ و ابو مسلم بن بحر گفتند: مراد آن است که مردم یک امّت بود«۴»، به آن معنی که بر ایشان پیش از بعثت انبیا جز تکلیف عقلی نبود، چون خدای تعالی خواست تا تکلیف شرعی کند پیغامبران بفرستاد با کتابها. وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الكِتابَ بِالحَقِّ، کتاب گفت، و پیغامبران که خداوندان کتابند یکی باشند«۵»! از اینکه چند جواب گفتند: یکی آن که چون «لام» جنس در او آورد، جنس صالح باشد یکی را و جمع را. و جواب دوم آن است: اراد مع کلّ نبیّ کتابا، با هر پیغامبری کتابی، چنان که گفت: فَاجلِدُوهُم ثَمانِينَ جَلدَةً«۶» ...، و معنی آن که: فاجلدوا کلّ واحد منهم، و مانند اینکه بسیار است. أبو ذرّ غفاری- رحمۀ اللّه علیه- روایت کند که: من از رسول- علیه السّلام- پرسیدم که خدای تعالی از آسمان چند کتاب فرستاد. گفت: خدای تعالی«۷» پنجاه صحیفه برشیث انزله کرد، و شیث وصیّ آدم بود. و بر نوح سی صحیفه انزله کرد، و بر ابراهیم ------------------------------- - (۱). دب: صلوات. (۲). مج، دب، وز ایشان، آج، لب، فق آن. (۳). دب: ایشان. (۴). مج، وز، دب: بودند، آج، لب، فق: مردم یک ملّت بودند. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: کتابند: بیش‌اند. (۶). سوره نور ۲۴ آیه ۴. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب از آسمان. [.....] صفحه : ۱۷۹ ده صحیفه انزله کرد، آنگه توریت [۲۷۱- ر] بر موسی انزله کرد و انجیل بر عیسی. گفتم: یا رسول اللّه؟ در صحف ابراهیم چه بود! گفت: همه امثال بود، و توریت موسی«۱» عبر«۲» بود، مانند آن که: عجبا لمن ایقن بالموت کیف یفرح، و عجبا لمن ایقن بالنار کیف یضحک و عجبا لمن رأی الدنیا و تقلبها بأهلها کیف اطمأن الیها ، عجب از آن که مرگ به یقین داند، چگونه شاد شود؟ و عجب از آن که دوزخ به یقین داند و چگونه باز خندد؟ و عجب از آن که دنیا ببیند و تقلّب او به اهلش چگونه ساکن شود با دنیا؟ و اینکه خبر ایجاب آن نکند که در اینکه کتابها هیچ اوامر و نواهی و احکام نباشد. در دگر خبر آورده‌اند که: انجیل همه وعظ است، و در خبری دیگر آمده است که: زبور همه حکمت است، و در خبری دیگر آمده است که: در توریت هزار حکم بیش

نیست از احکام شرع، خدای تعالی بیشتر در سورهٔ البقره بیان کرد: لِیَحکُمَ بَینَ النّاسِ، تا بیان کند احکام«۳» را که در آن خلاف می‌کنند، پس «بیان» را حکم خواند تا اضافه‌اش«۴» به کتاب درست باشد. و قولی دگر آن است که: حکم صاحب کتاب کند، و لکن برای آن که به کتاب حکم کند، و اگر کتاب نبودی او را حکم نبودی، و حاکم از کتاب حکم کند بر وفق آن که در کتاب باشد، برای اینکه حکم را اضافت کرد به کتاب، [و کتاب را] [اشاره]«۵» حاکم خواند، چنان که گفت: هذا کِتابُنا یَنطِقُ عَلَیکُم بِالحَقِّ«۶» ...، کتاب سخن نگوید، انّما بر کتاب سخن گویند«۷»، و اینکه چنان است که خارجیان امیر المؤمنین علی را گفتند: ما برای آن برگشتیم از تو که تو مردان را در دین خدای به حاکم«۸» کردی. او گفت: ما حکّمت الرّجال و لکن حکّمت کتاب اللّه، گفت: من مردان را به حاکم نکردم، من کتاب خدای به حاکم کردم، و لکن کتاب سخن نگوید مردم از کتاب سخن گویند. -- (۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب همه. (۲). مر: عبرت. (۳). همه نسخه بدلها: احکامی. (۴). مج، وز: اضافه‌اش. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۹. (۷). همه نسخه بدلها: گوید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: به حکم صفحه : ۱۸۰ وَ مَا اختَلَفَ فِیهِ إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ، و خلاف نکردند در کتاب الّا آنان که کتاب به ایشان دادند از جهودان و ترسایان، مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ، پس از آن که حجّت به ایشان آمد، یعنی احکام توریت و انجیل، و گفته‌اند: مراد به «بیّنات» ادلّه و حجج عقل است. قوله: وَ مَا اختَلَفَ فِیهِ، اینکه «ها» شاید تا ضمیر کتاب بود امّا کتاب ایشان و امّا کتاب ما اعنی قرآن، و شاید که راجع بود با حق، و شاید که راجع بود با محمّد- علیه السّلام. و لکن«۱» إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ، اینکه ضمیر ممکن نیست که راجع باشد الّا با کتاب. و اختلاف ایشان در کتاب محتمل است دو وجه را: یکی آن که بعضی در کتاب بعضی خلاف می‌کنند، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: وَ إِذا قِیلَ لَهُم آمِنُوا بِما أَنزَلَ اللّهُ قالُوا نُؤمِنُ بِما أُنزِلَ عَلَینا وَ یَکفُرُونَ بِما وَراءَهُ«۲» ...، و گفتند: نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ«۳». و وجه دیگر آن که: کتاب را تحریف و تبدیل می‌کردند، کقوله تعالی: یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ«۴». قوله: بَغیاً بَینَهُم ای ظلما و حسدا، و نصب او بر مفعول له [باشد] [اشاره]«۵»، [۲۷۱- پ] برای بغی و ظلم و حسد را اینکه خلاف کردند پس از آن که حجج متظاهر شد و ادلّه مترادف. فَهَدَى اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا، گفته‌اند: «لام» به معنی الی است، یعنی الی ما اختلفوا، و هر دو مستعمل است، یقال: هدیته لکذا و الی کذا، قال اللّه تعالی: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا«۶» ...، خدای تعالی مؤمنان را هدایت داد به آیات و ادلّه به حق از آنچه ایشان در وی خلاف کردند. إبن زید گفت: ایشان در نماز خلاف کردند، بعضی روی به مشرق کردند و ---------------------------------- (۱). مب قوله تعالی. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۹۱. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۳. (۵). اساس: ندارد با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. [.....] صفحه : ۱۸۱ بعضی روی به مغرب کردند و بهری روی به بیت المقدّس کردند، خدای تعالی مؤمنان را به کعبه هدایت کرد. و در روزه خلاف کردند، بعضی به شب روزه داشتند و بعضی نیمه روز و بهری از روز روزه داشتند و در اوقات مختلف، خدای تعالی مؤمنان را هدایت کرد به ماه رمضان. و در بهینه ایّام خلاف کردند. جهودان شنبه گفتند، و ترسایان یک شنبه گفتند، خدای تعالی مؤمنان را هدایت کرد به روز آدینه. در ابراهیم خلاف کردند، جهودان گفتند، جهود بود، و ترسایان گفتند: ترسا بود، خدای تعالی بیان کرد مؤمنان را که: ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً«۱». در عیسی خلاف کردند، جهودان گفتند: پیغامبر نیست، ترسایان گفتند: آدمی نیست- پسر خدا است- خدای تعالی بیان کرد مؤمنان را آنچه حقّ است از آن فی قوله: مَا المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ إِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ کانا یَأکُلانِ الطَّعامَ«۲» و ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که گفت: نحن الآخرون السابقون ، ما آخریم و سابقیم. به روز«۳» آخریم، و به فضیلت سابقیم روز قیامت، در دنیا آخریم و در آخرت سابقیم، اوّل کس که در بهشت شود ما باشیم، بیش از آن نیست که امّت سلف را کتاب پیش«۴» ما دادند و ما را پس ایشان«۵» دادند، خدای تعالی ما را هدایت کرد به آنچه ایشان در آن خلاف کردند. و از جمله آن که خدای ما را به آن هدایت کرد، آن روز است یعنی روز آدینه، و جهودان را

فردا باشد، و ترسایان را پس فردا. و خدای تعالی راه نماید آن را که خواهد به راه راست. و در اینکه جا هیچ شبهت نیست مجبّره را برای آن که آنچه هدایت است که تعلّق به خدای دارد- جلّ جلاله- از الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّت و ارسال رسل و انزال کتب، اینکه فعل خداست، و جز خدای تعالی ------------------------------ - (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۷. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۵. (۳). همه نسخه بدلها: به روزگار. (۴). همه نسخه بدلها بجز مب از. (۵). همه نسخه بدلها بجز وز، مب کتاب. صفحه : ۱۸۲ نتواند کردن، و هر چه فعل خدای باشد لا محال خدای تعالی آن را مرید باشد، و خدای تعالی مرید است که همه مکلّفان را هدایت کند به راه راست و خود کرده است، آنچه ایشان مهتدی نشده‌اند دلیل نکند که برای آن است که خدای تعالی هدایت نکرد، چه هدایت عام است و مهتدی بعضی‌اند، چنان که امر و نهی [۲۷۲- ر] عام است و لکن مطیع و منتهی«۱» اندک. قوله: أَم حَسِبتُم، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان امّت محمّد آنان که معنّی‌اند«۲» بقوله تعالی: فَهَدَی اللّه الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اختَلَفُوا فِیهِ مِنَ الحَقِّ بِإِذنِهِ«۳». قتاده و سدّی گفتند: آیت در غزای خندق آمد که مسلمانان را از آن خوف رسید و جهد و مشقّت که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: وَ إِذ زاغَتِ الأَبصارُ وَ بَلَغَتِ القُلُوبُ الحَناجِرَ«۴»، و گفته‌اند: در کالزار«۵» احد آمد که عبد اللّه ابیّ سلول، اصحاب رسول را گفت: تا کی شما خویشتن در تلف نهی و به علف شمشیر کنی! و به جان و به مال خطر کنی! و خویشتن را غرور دهی! ایشان گفتند: هر که از ما قاتل بود، مجاهد و غازی باشد، و هر که مقتول بود شهید بود. ایشان گفتند: اینکه چه تمنّای باطل است، اگر محمّد رسول حق بودی، خدای تعالی دشمن را بر او ظفر ندادی، و قتل و اسر بر اصحاب او مسلّط نکردی، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت: می‌پنداری که آسان به بهشت شاید شدن! گمان می‌بری که به بهشت خواهی شدن، و شما را به بلا مبتلا«۶» نکنند که آنان را که پیش«۷» شما بودند کردند! اینکه تمنّای است از شما عطا گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول- علیه السّلام- با اصحابان«۸» از مکّه به مدینه آمدند«۹»، ایشان را سختیی برسید، که ایشان دست تهی آمده بودند، و خان و مان رها کرده، و جهودان به معادات برخاستند، و منافقان زبان طعن دراز ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهتدی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: معین. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. (۵). مج، وز، دب، فق، مب، مر: کارزار. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب: ابتلا. (۷). مب، مر از. (۸). آج، لب، فق، مر: اصحاب. (۹). همه نسخه بدلها: آمد. [.....] صفحه : ۱۸۳ کردند. مسلمانان دلتنگ شدند، خدای تعالی به تسلّی ایشان اینکه آیت فرستاد: أَم حَسِبتُم، بیان کردیم که: «ام» معادل همزه استفهام بود، و اینکه جا در کلام استفهامی«۱» ظاهر نیست«۲». فرّاء گفت«۳»: به معنی همزه استفهام است، و «میم» صله است، معنی آن است که: «أحسبتم«۴»». و زجّاج گفت: به معنی «بل» است، چنان که شاعر گفت: بدت مثل قرن الشّمس فی رونق الضّحی و صورتها أم انت فی العین املح ای بل انت. و خطاب کرد با مؤمنان، گفت: پنداشتی که به بهشت خواهی شدن، و مانند آن که مکلّفان را در [آن] [اشاره]«۵» تکلیف بود شما را نخواهد بودن. وَ لَمّا یَأتِکُم، و به شما نیامده مانند آن که به آنان آمد که پیش شما بودند. و گفته‌اند: «لمّا» به معنی «لم» است و هر دو نفی را باشد، چنان که گفت: لَمّا یَلحَقُوا بِهِم«۶» ...، ای لم یلحقوا بهم، و چنان که نابغه گفت: ازف التّرحّل غیر أنّ رکابنا لمّا تزل برکابها و کأن قد ای لم تزل. و در «لمّا» معنیی باشد زیادت که در «لم» نبود، و [برای] [اشاره]«۷» آن تا قطع طمع منتظر نباشد، چنان که کسی را بینی که منتظر رکوب امیر باشد گویی: لمّا یرکب الامیر، یعنی هنوز بر نشسته نیست«۸» [۲۷۲- پ] [اشاره]، انتظار آن«۹» که باشد که بر نشیند، و در برابر او «قد» به کار دارند تا قطع طمع کنند به آن، گویند اینکه منتظر را: قد رکب ------------------------------ - (۱). اساس: اسای، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: است. (۳). همه نسخه بدلها همزه. (۴). اساس: جستم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجّه به نسخه آج تصحیح شد. (۶). سوره جمعه (۶۲) آیه ۳. (۷). اساس: زیر وصّالی رفته، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس: وصّالی شده و متن اصلی محو شده، به نظر می‌رسد که متن برابر نسخه مب به صورت

«اسیر سوار نشده است» نو نویسی گردیده. با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت در جمله بعدی «باشد که بر نشیند» تصحیح شد. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: کن، مب: منتظر باش. صفحه : ۱۸۴ الامیر، یعنی انتظار مکن«۱» که امیر بر نشست، و اینکه معنی روا نیست اینکه جا تا کلام بر ظاهر خود باشد، یعنی ایشان هنوز آن نکرده و با ایشان هنوز آن نرفته که با امّت پیشین. و «مثل» و «مثل» یکی باشد، کشبه و شبه و حذر و حذر. خَلَوا مِن قَبلِکُم، ای مضوا، آنان که گذشتند پیش«۲» شما، آنگه بیان کرد آن را«۳» که به ایشان رسید: مَسَّتهُمُ البَأساءُ وَ الضَّرّاءُ، سختی و گرسنگی و درویشی. البأساء الشّدّهٔ، و الضّرّاء الضّرّ من الجوع و ضیق الید و سوء الحال، و آیت در«۴» جاری مجرای اینکه آیت است که گفت: الم، أَ حَسِبَ النّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ، وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبلِهِم«۵» ...، و گفته‌اند: مراد به «بأساء» درویشی است، و به «ضرّاء» بیماری و زمانت. وَ زُلزِلُوا، ایشان را بجنبانیدند و مضطرب بکردند و بترسانیدند و دل مشغول کردند، حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصرُ اللّهِ، تا کار به حدّی رسید که رسول خدای و مؤمنان استبطاء نصرت کردند، و گفتند: آخر اینکه نصرت خدای کی خواهد«۶»، خدای تعالی تسلّی داد ایشان را: أَلا إِنَّ نَصرَ اللّهِ قَرِیبٌ گفت: نصرت خدای نزدیک است. مقریان«۷» خلاف کردند در اعراب «یقول». نافع خواند و در شاذّ شیبه و اعرج و مجاهد: «حتّی یقول الرّسول» به رفع «لام»، و دیگران به نصب خوانند. امّا فرق از میان اینکه دو قراءت در«۸» معنی است«۹» که «حتّی» نصب فعل مضارع به اضمار «ان» کند، و «ان» مؤذن بود به استقبال، و معنی آن بود که: «الی ان یقول، یعنی آن اضطراب می‌بود تا آنگاه که رسول اینکه گفت: مَتی نَصرُ اللّهِ، گفت رسول غایت آن بود. و آن که به رفع خواند، گوید: قول رسول در آن حال بود. ------------------------------- - (۱). مب: مکش. (۲). مج، مب، مر از. (۳). مب: آنچه. (۴). همه نسخه بدلها معنی. (۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیات ۱ تا ۳. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: خواهد بودن. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بصریان. (۸). اساس به صورت «دو» هم خوانده می‌شود. (۹). همه نسخه بدلها: در معنی آن است. صفحه : ۱۸۵ و کوفیان گفتند: چون «حتّی» در فعلی شود که معنی ماضی بود عمل نکند، و تقدیر اینکه است که: حتّی قال الرّسول، برای آن که عمل عامل در فعل مستقبل بود برای آن که ماضی مبنی بود، و کوفیان اینکه را نصب علی الظّرف«۱» گویند، یقول: سرنا حتّی ندخل مکّهٔ بالرّفع، ای حتّی دخلناها. و چون به معنی مستقبل باشد نصب باید کردن. و وهب منبّه گوید: از«۲» میان مکّه و طائف هفتاد پیغامبر را مرده یافتند، سبب مرگ ایشان جوع و سختی بود. و هم او گفت: در کتاب بعضی حواریان خواندم که، چون خدای تعالی بعضی در بلا بر تو بگشاید شادمانه«۳» شو، برای آن که سبیل انبیا و رسل است. و چون در نعمت و راحت بر تو بگشاید بر خویشتن بگری، برای آن که با تو خلاف آن کرد که با پیغمبران کرد. مصعب سعد«۴» گوید، پدرم از رسول- علیه السّلام- پرسید که: ایّ النّاس اشدّ بلاء! [۲۷۳- ر] [اشاره]، کدام«۵» مردمان به بلا مبتلاترند! گفت: «الانبیاء، پیغامبران، ثمّ الامثل فالامثل من النّاس، پس آن که نیک مردتر باشد، و «امثل» اشبه باشد، یعنی هر کس که در حسن سیرت با ایشان ماند، آنکه گفت: مرد را خدای تعالی بر حسب دینش ابتلا کند، آنگه گفت: فلا یبرح البلاء عن العبد حتی یدعه یمشی علی الارض و لیس علیه خطیئهٔ ، و بلا با مرد ملازم می‌باشد تا او را چنان بکند که بر زمین می‌رود و بر او هیچ خطیئه و گناه نباشد. و در خبر می‌آید که: عیسی را- علیه السّلام- وزیری بود، شیر او را بدرّید. عیسی- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ مرا وزیری بود«۶» اینکه مرد در دین تو، و عونی بود بر بنی اسرایل، سگی را بر او مسلّط کردی تا او را بخورد. حق تعالی گفت: آری برای آن که خواستم که او را منزلتی باشد، و او به عمل خویش«۷» به آن منزلت نمی‌رسید«۸»، ------------------------------- - (۱). اساس: علی الصرف، با توجّه به آج تصحیح شد. (۲). مب: در. (۳). لب، مب: شادمان. (۴). مج، دب، وز، آج، لب، فق، مب: مصعب بن سعد. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: که کدام. (۶). مر: بودی. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: خویشتن را، مب: خود را. (۸). مج، وز، دب، آج: نمی‌رسانید. صفحه : ۱۸۶ من او را ابتلا کردم به اینکه بلا تا به آن منزلت برسد«۱». [و اینکه خبر با اصول موافق نیست برای آن که به مثل انتها عوض ابتدا توان کردن، چه عوض از تعظیم و تبجیل عاری بود به مثل ثواب ابتدا نتوان کردن که نا مستحق را تعظیم

کردن از حکیم نیکو نباشد] [اشاره]«۲»، و آیت دلیل آن می‌کند که به بهشت دشخوار«۳» توان رسیدن الّا به تحمّل مکاره و مشاقّ، و منه قوله: صلّی اللّه علیه و آله:«۴» حفّت الجنّة بالمکاره و حفّت النّار بالشّهوات». و در خبر است که: چون خدای تعالی بهشت بیافرید، جبریل را گفت: در بهشت بگرد و ببین. جبریل در بهشت بگردید«۵»، گفت: بار خدایا؟ نه همانا که هیچ کس باشد که [در] [اشاره]«۶» اینکه جای نیاید، فلما حفت بالمکاره. چون پرچین«۷» او به شدائد و محن و تکالیف شاقّ بر سر نهاد، جبریل در آن نگرید، گفت: بار خدایا؟ ترسم که کس در اینکه جا نیاید از آن که اختیار تحمّل اینکه مشاقّ نکند. آنگه دوزخ بیافرید، و گفت: یا جبریل؟ برو و ببین. او برفت و بدید، گفت: بار خدایا؟ کس نباشد که اختیار اینکه کند و در اینکه جا شود. آنگاه چون پرچینش«۸» به شهوات بر نهاد، گفت: بار خدایا؟ می‌ترسم که کس بنماند که نه در اینکه جا آید. و در خبر هست که لقمان پسرش را گفت: یا بنیّ انّ اللّه تعالی یجرّب العبد الصّالح بالمحن و البلاء کما یجرّب الذّهب بالنّار، گفت: خدای بنده صالح را به بلا چنان ابتلا کند که زر را به آتش امتحان کنند. حسن بن محمّد الواعظ«۹» گفت: بکر بن علیّ المصّیصی از جمله ابدال بود، سی سال بود که بیمار بود. اصحابش او را گفتند: خواهی که بهتر شوی از اینکه بیماری! گفت: نه. گفتند: خواهی تا بمیری! گفت. نه. گفتند: چگونه! گفت: اگر از اینکه ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: برسید. (۶- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). مج، وز، دب، فق، مر: دشوار. (۴). همه نسخه بدلها بجز مج، وز و اللّذّات. (۵). مج، وز، دب، فق، مب، مر و بدید، آج، لب و بدوید. (۷). آج: بر جبینش، لب، فق: بر حبس، مب: بر حیس، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷۰): بر جنبین. (۸). مج: بر جنینش، آج، لب، فق: بر جنش، مب: برخیش، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷۰): جنبین. (۹). همه نسخه بدلها: حسین بن محمّد الواعظ. صفحه : ۱۸۷ دو گانه یکی خواهم، خلاف آن خواسته باشم به خود که خدای به من خواسته است، و من نخواهم که خواست من در خلاف خواست خدای بود، مرا به اینکه فضول چه کار است؟ من بنده مملوکم، خداوند من آنچه صلاح من باشد به داند، خود می‌کند. گفتند: رابعة العدویّة هر گاه کاری بر او سخت شدی، در میان سرای می‌گشتی و می‌گفتی [۲۷۳- پ] [اشاره]: تحکّم یا الهی کیف شئتا فإنّی قد رضیت بما رضیتا ترفّق فی عذابک لی قلیلا و لا تعجل فمثلی«۱» لن یفوتا«۲» یَسئَلُونَکَ ما ذا یُنفِقُونَ، ظاهر آیت چنان است که سؤال از نفقه است که ما چه نفقه کنیم. و جواب دلیل آن می‌کند که سؤال از آنان افتاد که نفقه با ایشان صرف شود، و خدای تعالی از هر دو جواب داد، و ممکن باشد که سؤال از اینکه افتاد، و لکن حق تعالی برای بیان را«۳» آنچه پرسیدند و«۴» آنچه نپرسیدند جواب کرد آن را از اینکه جا گفت: وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنّ‌َ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ، و بعضی مفسّران گفتند: آیت در عمرو بن الجموح آمد، که او مردی پیر بود و مال بسیار داشت. از رسول- علیه السّلام- پرسید که: من چه نفقه کنم و بر که نفقه کنم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، جواب اینکه آمد: قُل، بگو ای محمّد: ما أَنفَقتُم مِن خَیرٍ، آنچه هزینه کنی مِن خَیرٍ، مراد به اینکه «خیر» مال است بلا خلاف برای قرینه انفاق از خیر، یعنی از مال. فَلِلوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ، بر مادر و پدر باید کردن و خویشانی که نزدیکتر باشند. عبد اللّه مسعود روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: «۵ الید العلیا خیر من الید السفلی و ابدأ» بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک فأدناک ، گفت: دست زیرین به باشد از دست زیرین، و ابتدا به آن کس کن که عیال تو باشد- مادر و پدرت و خواهر و برادرت، پس از آن، آن که نزدیکتر باشد پس نزدیکتر. ابو هریره روایت کند که: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ من ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بمثلی. (۲). دب، لب، فق، مب، مر: تقونا. (۳). همه نسخه بدلها از. (۴). مج، وز، دب، مر از. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابدأ. صفحه : ۱۸۸ دیناری دارم. گفت: برو بر خود نفقه کن. گفت: دیگری دارم. گفت: برو بر اهلت نفقه کن. گفت دیگری دارم. گفت: برو بر فرزندانت نفقه کن. گفت: دیگری دارم. گفت: برو بر زیر دستانت«۱» نفقه کن. گفت: دیگری دارم. گفت: تو دانی هر کجا که خواهی صرف کن. و رسول- علیه السّلام- گفت: صدقه تو بر درویش صدقه‌ای باشد، و بر خویشاوند«۲» دو صدقه باشد، برای آن که هم صدقه باشد و هم صله رحم. حق تعالی ابتدا کرد بالاولی فالاولی، گفت: آنچه تو را باشد از فاضل نفقات

ابتدا به مادر و پدر کن، آنگه به آنان که به تو نزدیکتر باشند«۳»، هر چه قرابت او نزدیکتر باشد ولایت و اولیتری او را بود. آنگه گفت: چون از آن فاضلی بماند بر«۴» یتیمان برای آن که بی پدر باشند«۵» و ایشان را کسی نبود که تولّای کار ایشان کند، و ایشان طفل باشند. آنگه گفت: «و المساکین» که ایشان چیزی ندارند«۶» یا کفاف ندارند. آنگه گفت: وَ ابنِ السَّبِیلِ، و رهگذری که او غریب باشد و پناهی ندارد. جماعتی مفسّران- سدّی و جز او- گفتند: آیت منسوخ است به آیت زکات، و اینکه درست نیست برای آن که در آیت [۲۷۴- ر] [اشاره]، [حدیث] [اشاره]«۷» قلّت و کثرت نیست، و انّما«۸» در آیت ذکر آنان است که نفقه برایشان باید کردن، و نفقه بر ایشان منع نکند از وجوب زکات، و جمع از میان هر دو ممکن است. گروهی دگر گفتند: منسوخ است از وجهی دیگر به آیت مواریث، و اینکه هم درست نیست که وجوب نفقه بر آنان که ذکر کرد از مادر و پدر و دیگران، منع نکند از آن که چون مرده باشند ترکه ایشان را مستحقّانی باشند از روی شرع به حسب مصلحتی که خدای دیده باشد، پس اینکه منع نیست از آن، و آن منع نیست از اینکه، و -------------------------------- - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوستانت. (۲). دب، آج، لب، فق: خویشاوندان، مب، مر: خویشان. (۳). مج، وز، دب فق: باشد. [.....] (۴). مب: برای. (۵). همه نسخه بدلها: باشد. (۶). دب، آج، لب: ندارد. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: امّا.

صفحه : ۱۸۹ جمع از میانشان ممکن است. و محتمل بود که خدای تعالی ندب و استحباب«۱» خواست، گفت: هر کس که خواهد که طرفی از مال خود در وجوه برّ صرف کند مصارف آن اینکه است که ذکر کرد. و حسن بصری گفت: مراد به آیت زکات است، و لکن پدر و مادر را، و من یجب علیه نفقته من الاقربین، از آن جا به در آرند به دلیلی خارج، و در باقی روان«۲» باشد، و بر اینکه وجه هم نسخ صورت نبندد. قوله: کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ ای فرض- چنان که در آیت صیام بیان کردیم- و آیت دلیل فرض جهاد می‌کند. و امّت خلاف نکردند در آن که فریضه است، خلاف کردند«۳» که فرض بر کفایت است یا فرض بر اعیان؟ و مذهب درست آن است که: فرض بر کفایت است- اذا قام به من فی قیامه غنی عن الباقین سقط عنهم، چون جماعتی که در قیام ایشان غنا باشد به آن قیام کنند، از دیگران بیفتد. و آیت مجمل است و محتاج به بیان آن که جهاد کی باید کردن و با کی«۴» باید کردن، چنان که آیت نماز و روزه و زکات و حجّ همه مجمل است، و تفصیل آن از بیان رسول- علیه السّلام- دانند. و وجه اتّصال آیت به آیت متقدّم«۵» آن است: که خدای در آیت پیشین بیان کرد که به بهشت نرسند الّا به تحمّل مشاقّ، و از جمله مشاقّ که در شرع آن را تحمّل باید کردن جهاد است. و از عطا روایت کرد إبن جریج که: از او پرسیدم وجوب جهاد، گفت: برایشان واجب بود، یعنی صحابه رسول، بر ما واجب نیست. همانا، مراد آن بوده باشد که بر ما واجب نیست، برای آن که شرایط وجوبش حاصل نیست، از جمله شرایط او وجود امامی عادل بود، یا آن که امام او را نصب کند برای جهاد، و بی امام جهاد واجب نبود الّا آنگه که کافران بر مسلمانان غلبه کنند. آنگه علی سبیل الذّب عن حوزة -------------------------------- - (۱). مج: استحقاق. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روا. (۳). همه نسخه بدلها: خلاف در آن است. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۵). مر: مقدّم.

صفحه : ۱۹۰ الاسلام، واجب باشد آن از باب وجوب دفع مضرّت بود که در عقل مقرّر است. انس روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که گفت: ثلاث من اصل الایمان: الکفّ عمّن قال لا اله الّا اللّه ، سه چیز از اصل ایمان است: باز ایستادن از آن که گوینده لا اله الّا اللّه باشد، لا تکفّره بذنب و لا تخرجه من الاسلام بعمل. او را به گناهی که بکند کافر نگویی، و به عملی که کند از [۲۷۴- پ] اسلام به در نیاری، ۱» و الجهاد ماض« منذ بعثنی اللّه الی ان یقاتل آخر امّتی الدّجّال لا یبطله جور و لا عدل، و دوم جهاد از آنگه که خدای تعالی مرا بفرستاد تا به آخر زمان که آخر امّت من با دجّال کارزار«۲» کنند، روزگار جور یا عدل آن را باطل نکند، و الایمان بالاقدار ، و ایمان داشتن به قضا و قدر خدای. ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که بمیرد و غزا نکند و یا خود عزم نکند بر غزا، ۳» مات علی شعبة من« النّفاق، او بر شاخی از نفاق مرده باشد. زهری و اوزاعی گفتند: خدای تعالی جهاد بر مردان نوشته است اگر کنند و اگر نکنند«۴»، هر که از ایشان غزا کند فبها و نعم، و هر که بنشیند او عدّه است، یعنی ذخیره.

اگر به او استعانت کنند«۵» یاری دهد، و اگرش برانگیزانند برانگیخته شود«۶»، و اگر مستغنی باشند از او بنشیند، و اینکه موافق مذهب ماست در آن که جهاد فرض بر کفایت است، و مذهب شافعی هم چنین است. و دلیل بر صحّت اینکه مذهب قوله تعالی: فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم عَلَی القاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنی«۷». و اگر آنان که قاعد«۸» بودندی برایشان واجب بودی و ایشان تارک وجوب«۹» بودندی به قعود از جهاد ایشان از خدای تعالی موعود نبودندی بالحسنی که تأنیث احسن باشد، بل موعود«۱۰» بودندی بالسّوأی که سزای تارک واجب بود. پس به اینکه اعتبار معلوم شد که جهاد فرض بر کفایت است. -------------------------------- - (۱). آج: فرض. (۲). لب: کالزار. (۳). آج، لب: عن. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. [.....] (۵). مج، مر و اگر نکنند. (۶). مب، مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: برانگیزد. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۹۵. (۸). مب، مر: قاعده. (۹). همه نسخه بدلها: واجب. (۱۰). همه نسخه بدلها: موعد. صفحه : ۱۹۱ و «قتال» مصدری باشد در معنی مقاتله، و آن بیشتر از میان دو کس بود، اعنی مفاعله، مگر جایی چند معدود من قولهم: طارقت النّعل«۱» و عاقبت اللصّ و عافاه اللّه. و امّا قوله: «علیکم»، اگر چه ظاهر او عموم است، آن را تخصیص باید کردن به ادلّه مخصّصه، برای آن که زنان و کودکان و پیران ضعیف و دیوانگان و بیماران و معذورانی که ایشان را ممکن نباشد نهوض به جهاد از اینکه خارجند، و آن را که بر او جهاد واجب بود و اگر او نتواند شدن کسی را به جای خود بدارد، و ساز و آلت و عدّت و برگ بدهد، روا باشد مگر آنگه که امام او را فرماید و بدل نستاند از او که پس فرض جهاد از او ساقط نشود. و از شرط«۲» وجوبش- چنان که گفتیم- وجود امامی عادل است یا کسی که از قبل او و دست او باشد، و الّا واجب نبود، و با ائمّه جور و سلطان ظالم«۳» جهاد واجب نیست، هر کس که کند اگر مصیب شود مأجور نبود، و اگر مصاب شود مأثوم بود، الّا آنگه که خایف باشند بر بیضه اسلام- چنان که بیان کردیم- که بر سبیل مدافعه واجب بود. و امّا آن که با کدام صنف از کفّار جهاد باید کردن، و با کدام صنف نباید کردن در دگر جای بیاید که لایق بود- ان شاء اللّه«۴». قوله: وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم، ای کراهة لکم و مشقّة علیکم، و شما را از روی نفار طبع اینکه خوش نیست، و هر چه تکلیف بدو تعلّق دارد به هیچ حال مشتهی نبود، لا بدّ با مشقّت بود تا بر او استحقاق ثواب بود. و جمله قرّاء «کره» به ضمّ «کاف» خواندند، مگر در شاذّ که ابو عبد الرّحمن السّلمی خواند: «کره» به فتح «کاف»، و آن دو لغت است: کالضّعف و الضّعف، و الرّهب و الرّهب«۵». و محقّقان«۶» لغت فرق کردند، گفتند: «کره» به ضمّ «کاف» مشقّت باشد -------------------------------- - (۱). آج: اللّیل، مر: النّخل، مب: النعم. (۲). لب، فق: شرایط. (۳). مج، وز: ظلم. (۴). همه نسخه بدلها و به الثّقة. (۵). اساس: به صورت: الذهب و الذهب هم خوانده می‌شود. (۶). همه نسخه بدلها اهل. صفحه : ۱۹۲ [۲۷۵- ر] [اشاره]، و «کره» اکراه بود، و بیان کردیم که معنی اینکه «کره» نفار طبع است که به اکراه«۱» فعل مختار در وجود نیاید، برای آن که اینکه خطر جان است و مشقّت نفس است و مؤونت مال است. و عکرمه گفت: اینکه لفظ منسوخ است بقوله: سَمِعنا وَ أَطَعنا«۲» ...، یعنی کرهوا ثمّ انقادوا، و اینکه درست نیست برای آن که نسخ در اخبار نشود«۳»، در اوامر و نواهی شود. آنگه حق تعالی بیان کرد که: مصالح شرع«۴» موقوف نباشد بر ارادت و کراهت تو، وَ عَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم، بسیار بود که تو کاره باشی چیزی را و آن تو را بهتر بود، و باشد که تو چیزی دوست داری و تو را آن بتر بود، برای آن که در جهاد احدی الحسنیین است، إمّا ظفر و غنیمت، و إمّا شهادت، و ترک او شرّ است برای آن که در او ذلّ است و غضاضت و فقر و حرمان غنیمت. عبد اللّه عبّاس گفت: یک روز ردیف رسول بودم- صلّی اللّه علیه و علی آله- گفت: یابن عباس ارض عن الله بما قدر و ان کان خلاف هواک، گفت راضی شو از خدای به آنچه بر تو قضا کرده است«۵»، و اگر چه بر خلاف هوای تو باشد که اینکه در کتاب خداست. گفتم: کجاست یا رسول اللّه! که من در قرآن خوانده‌ام و نمی‌دانم که کجاست! گفت نمی‌دانی ای زیرک، وَ عَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم وَ عَسی أَن تُحِبُّوا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم. حسن«۶» گفت: لا تکره الملمّات الواقعة و البلایا الحادثة، گفت: کاره مباش مهمّات واقعه را و بلاهای حادثه را، که بسا کار که تو آن را کاره باشی و نجات تو در آن باشد، و بسا کار که تو را خوش آید و هلاک تو در آن باشد. و ابو سعید الضّریر در اینکه معنی

آورد، قول القائل: ربّ امر تتّقیه جرّ امرا ترتجیه خفی المحبوب منه و بدا المکروه فیه و عبد اللّه المعتزّ گوید در اینکه معنی: ------------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بالکراهۀ. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. [.....] (۳). وز، فق، مب و. (۴). همه نسخه بدلها: شرعی. (۵). همه نسخه بدلها: قضا کند. (۶). مج: چنین، وز: خبیبی را چنین. صفحه : ۱۹۳ لا تکره المکروه عند نزوله انّ الحوادث لم تزل متباینۀ کم نعمۀ لا تستقلّ بشکرها للّه فی درج الحوادث کامنۀ محمّد بن اللّیث گفت: مدّتی بود که در خانه بمانده بودم بی کار و بی عمل و دلتنگ، روزی کسی«۱» از آن متوکّل آمد و گفت: اجب امیر المؤمنین، من بترسیدم و روح از من برفت، بر نشستم و چون مرده می‌شدم اندیشناک تا خود چه خواهد بودن؟ در راه مردی از پیش من برافتاد و اینکه بیت بر تمثیل می‌خواند: کم مرّۀ حفّت بک المکاره خار لک اللّه و انت کاره من اینکه به فال گرفتم، چون در پیش متوکّل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من بنوشتند، و خلعت راست کردند و مرا به ولایت آن جا فرستاد، و فی هذا المعنی ایضا انشده«۲» محمّد بن الفرخان: کم فرحۀ مطویّۀ لک بین أثناء المصایب و مضرّۀ قد اقبلت من حیث تنتظر المواهب و انشد ابو عبد اللّه الوضّاحیّ: ربّما خیر للفتی و هو للخیر کاره ثمّ تأتی السّرور من حیث تأتی المکاره

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۱۷ تا ۲۲۱]

[اشاره]

یَسئَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ قِتالٍ فِیهِ قُل قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ کُفرٌ بِهِ وَ المَسجِدِ الحَرامِ وَ إِخراجُ أَهلِهِ مِنهُ أَکبَرُ عِندَ اللّهِ وَ الفِتنَةُ أَکبَرُ مِنَ القَتلِ وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُم حَتّی یَرُدُّوکُم عَن دِینِکُم إِنِ استَطاعُوا وَ مَن یَرتَدِد مِنکُم عَن دِینِهِ فَیَمُت وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ یَرجُونَ رَحمَتَ اللّهِ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۱۸) یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ قُل فِیهِما إِثمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثمُهُما أَکبَرُ مِن نَفعِهِما وَ یَسئَلُونَکَ ما ذا یُنفِقُونَ قُلِ العَفوَ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ (۲۱۹) فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الیَتامی قُل إِصلاحٌ لَهُم خَیرٌ وَ إِن تُخالِطُوهُم فَإِخوانُکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ المُفسِدَ مِنَ المُصلِحِ وَ لَو شاءَ اللّهُ لَأَعنَتَکُم إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۲۰) وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤمِنَةٌ خَیرٌ مِن مُشرِکَةٍ وَ لَو أَعجَبَتکُم وَ لا تُنکِحُوا المُشرِکِینَ حَتّی یُؤمِنُوا وَ لَعَبدٌ مُؤمِنٌ خَیرٌ مِن مُشرِکٍ وَ لَو أَعجَبَکُم أُولئِکَ یَدعُونَ إِلَی النّارِ وَ اللّهُ یَدعُوا إِلَی الجَنَّةِ وَ المَغفِرَةِ بِإِذنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ (۲۲۱)

[ترجمه]

[می‌پرسند تو را از ماه حرام کارزار«۳» در او، بگو که کارزار«۴» در او بزرگ است و منع از راه خدای و کفر است به او و مسجد حرام و بیرون«۵» کردن اهلش از او بزرگتر«۶» است نزدیک خدای و فتنه بزرگتر است از کشتن، و به زایل نباشد کارزاری«۷» کنند«۸» با شما تا برگردانند شما را از دین شما اگر توانند، و هر که برگردد از شما از دینش بمیرد و او کافر بود، ایشان تباه شود کارهای ایشان در ------------------------------------- - (۱). اساس: در حاشیه آورده است «ملازمی». (۲). مج، وز، دب: انشد. (۷- ۴- ۳). آج، لب: کالزار. (۵). مج: بیران، با توجّه به وز تصحیح شد. (۶). مج: بزرگ، با توجه به وز و معنی کلمه تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق: می‌کنند. صفحه : ۱۹۴ دنیا و آخرت و ایشان اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند] [اشاره]«۱» [۲۷۵- پ] [آنان که بگرویدند و آنان«۲» که هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای، ایشان امید می‌دارند رحمت خدای، و خدای آمرزگار و بخشاینده است] [اشاره]«۳». [می‌پرسند تو را از می«۴» و قمار، بگو در آن هر دو بزه بزرگ است و

سودهایی مردمان را، و بزه آن بزرگتر از سود آن است، و می‌پرسند تو را که چه نفقه کنند، بگو عفو، همچنین بیان می‌کند خدای برای شما آیتها شاید شما اندیشه کنید] [اشاره]«۵». [در دنیا و آخرت و می‌پرسند از تو از یتیمان، بگو که نیک کردن ایشان را بهتر بود، و اگر آمیختگی کنید با ایشان برادرانتانند«۶»، و خدای داند اهل فساد را از اهل اصلاح، و اگر خواهد خدای عذاب کند شما را که خدای منیع و محکم کار است] [اشاره]«۷». [و به زنی مکنید زنان مشرکان«۸» را تا آرند ایمان و پرستار مؤمنه بهتر بود از بت‌پرست و اگر چه شما را عجب آرد، و دختر مدهی بت پرستان را«۹» تا آرند ایمان. و بنده مؤمن به بود از بت پرست، و اگر چه نیکو آید شما ------------------------------ - (۷- ۵- ۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۲). فق: آن نان/ آنان. (۴). لب: دن. (۶). مج: بل در ایشانند، با توجّه به وز تصحیح شد. [.....] (۸). وز: مشرکات. (۹). مج: و به زنی مکنید مشرکات را، با توجّه به وز تصحیح شد. صفحه : ۱۹۵ را. ایشان می‌خوانند به سوی دوزخ و خدای می‌خواند«۱» با بهشت و آمرزش به فرمان او، و روشن می‌کند آیات و دلالات خود برای مردمان تا همانا که ایشان اندیشه کنند] [اشاره]«۲». قوله تعالی: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ، مفسّران گفتند سبب نزول آیت آن بود که: رسول- صلّی اللّه علیه و آله- عبد اللّه بن جحش را بفرستاد- و او پسر عمّه«۳» رسول بود- در جمادی الاخرهٔ پیش از قتال بدر به دو ماه [و در اینکه وقت] [اشاره]«۴» هفده«۵» ماه از هجرت گذشته بود، و هشت مرد مهاجر را با او بفرستاد: سعد ابو وقاص، و عکاشهٔ بن محصن الاسدیّ و عتبهٔ بن غزوان السّلمیّ و ابو حذیفهٔ بن عتبهٔ بن ربیعه، و سهیل بن بیضاء، و عامر بن ربیعه، و واقد بن عبد اللّه، و خالد بن بکیر. و نامه‌ای نوشت برای امیر ایشان- عبد اللّه بن جحش- و او را گفت: سر علی اسم الله ، برو به نام خدای، و اینکه نامه را سر باز مکن تا دو منزل از مدینه بنروی«۶»، آنگه سر نامه باز کن و بر اصحاب خود خوان و بر آنچه در نامه باشد«۷» کار کن و از پیش ببر، و اگر از اصحاب تو کسی نخواهد که با تو بیاید او را اکراه مکن. او نامه بستد، چون دو منزل برفت نامه را سر باز کرد و بر اصحاب خود خواند، در نامه نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم امّا بعد، برو با اصحابت بر برکت«۸» خدا تا به بطن نخله، آن جا فرود آی و راه کاروان قریش نگاه دار تا کی آیند«۹» و خبرت«۱۰» از آن با ما ده. نامه برخواند و گفت: سمعا و طاعهٔ. ------------------------------ - (۱). مج: می‌خواهد، با توجّه به وز تصحیح شد. (۴- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). فق، مب، مر: پسر عم. (۵). مب: هفتده. (۶). مج، وز: بیرون روی، مب: بروی. (۷). آج، لب به آن. (۸). مب، مر: نزله. (۹). دب، فق، آج: تا که آیند، لب: تا آیند، مب، مر: تاکیانند. (۱۰). همه نسخه بدلها: خبری. صفحه : ۱۹۶ آنگه اصحاب خود را گفت، مرا فرموده‌اند که: بر شما اکراه نکنم، هر که را آرزوی شهادت است خود بیاید، و هر که نخواهد باز پس شود، که من می‌روم به آنچه رسول خدای مرا فرمود. اصحاب او گفتند: ما نیز سمیع و مطیعیم فرمان خدای و رسول را. برفتند تا به جایی رسیدند که آن را بحر گفتند بالای فرع، و آن نام جایی«۱» است. سعد ابو وقّاص را شتری گم شد و عتبه بن غزوان را، ایشان دستوری خواستند که به طلب شتر روند، دستوری داد ایشان را، و عبد اللّه بن جحش برفت با اصحابش تا به بطن نخله رسید از میان [مکّه] [اشاره]«۲» و طایف. آن جا فرود آمدند، که نگاه کردند کاروانی از آن قریش از طایف می‌آمد مویز«۳» داشت و ادیم و چیزی از متاع طایف، و در میان کاروان عمرو بن الحضرمیّ بود و الحکم بن کیسان و عثمان بن عبد اللّه بن المغیره، و نوفل بن عبد اللّه المخز و میّان. چون اصحاب رسول را دیدند بترسیدند. عبد اللّه بن جحش گفت: اینکه قوم بترسیدند، یکی را بنشانی«۴» و سر بتراشی«۵» تا ایشان گمان برند که شما معتمرید، ایمن شوند. عکّاشه را بنشاندند و سرش را بتراشیدند، ایشان که آن دیدند گفتند که: اینان عمره آورده‌اند، ایمن شدند [۲۷۶- ر] و گفتند: زایرانند، باکی نیست. و آن آخر روزی بود از جمادی الاخرهٔ که گروهی می‌گفتند: جمادی است و گروهی می‌گفتند: رجب است، روز شک بود، با یکدیگر گفتند: اگر ما امشب توقّف کنیم، فردا رجب باشد، و رجب ماه حرام است در او قتل و قتال نشاید کرد«۶»، اگر کاری خواهیم کرد«۷» امروز باید کرد«۸». واقد بن عبد اللّه السّهمیّ آغاز کرد و تیری انداخت عمرو بن الحضرمیّ را، و او را بکشت. اوّل کشته از مشرکان در اسلام او بود، و حکم را و عثمان را به اسیری گرفتند، اوّل اسیری در

اسلام ایشان بودند، و نوفل بجست، و ایشان کاروان براندند تا ------------------------------ - (۱). دب، آج: چاهي. (۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: مويز. [.....] (۴). بنشانی/ بنشانید. (۵). بتراشی/ بتراشید. (۸- ۷- ۶). همه نسخه بدلها: کردن. صفحه : ۱۹۷ به مدینه آمدند. قریش گفتند: محمّد استحلال می‌کند ماه حرام را، و اینکه ماهها مأمن خائفان بودی، و روا نداشتندی به هیچ وجه در او کارزار«۱» کردن. و خون ریختن و غارت کردن. مسلمانان اهل مکّه را«۲» بدان تعییر کردند، و گفتند: ای صابیان؟ هم حرمتی بمانده بود ماه حرام را، آن حرمت نیز برداشتی. و جهودان از آن مردمان و نامهای ایشان تفؤّل کردند، گفتند: و اقد أو قدت الحرب و عمرو عمرت الحرب و الحضرمیّ حضرت الحرب، و اقد ایقاد حرب کرد و عمرو عمارت حرب کرد و حضرمیّ به حرب [حاضر آمد] [اشاره]«۳» و اینکه طریقتی باشد ایشان را در تفؤّل. آن حدیث به رسول- علیه السّلام- رسید. عبد اللّه بن جحش را گفت: من تو را نفرمودم که [در ماه حرام] [اشاره]«۴» قتال کن و کسی را بکش، و آن کاروان و آن اسیران را موقوف بکرد و هیچ گونه دست به آن دراز نکرد. اصحاب آن سریّه از آن اندیشناك شدند و از دست در افتادند، گفتند: یا رسول اللّه؟ ما اینکه حضرمی«۵» را بکشتیم، پس از آن شب ماه رجب را دیدیم، نمی‌دانیم او را«۶» در رجب کشتیم یا در جمادی؟ و مردم در آن گفتاگوی«۷» کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السّلام- آن مال پیش خواست، و خمس آن بیرون کرد- و اوّل خمسی که در اسلام بود آن بود- و باقی قسمت کرد میان اصحاب سریّه، و اوّل غنیمتی در اسلام آن بود، و اهل مکّه فدای آن اسیران بفرستادند. رسول- علیه السّلام- گفت: توقّف کنیم، اگر سعد و عتبه بیایند«۸»، و الّا اینان را به بدل ایشان باز کشیم. چون ایشان باز رسیدند، رسول- علیه السّلام- فدیه بستد و اسیران را باز جایگاه داد. امّا حکم بن کیسان اسلام آورد و با رسول- علیه السّلام- به مدینه بماند، و او را ------------------------------ - (۱). لب: کالزار. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷۸): مسلمانان را اهل مکّه. (۴- ۳). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، لب، فق: ما إبن حضرمیّ. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۷). دب، مر: گفت و گوی: لب: گفتگوی. (۸). همه نسخه بدلها: باز آیند. صفحه : ۱۹۸ روز بئر معونه بکشتند شهید. و امّا عثمان بن عبد اللّه، با مکّه شد و آن جا بماند تا به وقت مرگ، و کافر مرد«۱». و امّا نوفل، روز خندق خواست تا اسب به خندق بجهاند، اسبش نجست«۲» و در خندق افتاد و شکسته شد با اسب، و مشرکان جیفه او را دیت بدادند و باز خریدند. رسول- علیه السّلام- گفت: نستانی«۳» که او خبیث الجیفه و خبیث الدّیت است، سبب نزول آیت اینکه بود. قوله تعالی: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ، مراد ماه رجب است، و اینکه ماهها را برای آن حرام خوانند که قتال و قتل در آن«۴» حرام است. و گفته‌اند: لعظم حرمته، برای تعظیم حرمت او را حرامش خوانند و از اینکه جا اینکه ماه را منصل الأسنّه گفتند و مضر«۵» الأسنّه، که در اینکه ماه عرب سنانها از نیزه بگرفتندی. و گفته‌اند: رجبش برای آن خواندند که از ماههای حرام منفرد است، چه او، تنهاست و آن سه گانه باقی، پیوسته. و گفته‌اند: برای آن که از ماهها هیچ به حرمت او نیست، و گفته‌اند: برای تعظیمش من التّرجیب، من قول سعد: أنا جذیلها المحکّك و عذیقها المرجّب، منّا أمیر و منکم أمیر- قاله یوم السّقیفهٔ. و مرجّب، درختی بود که از بسیاری باری«۶» که دارد ترسند که«۷ بشکنند، دعامه‌ای از [۲۷۶- پ] زیر او برزنند. و اینکه ماه را «أصمّ» خوانند، برای آن که در او قعقعه سلاح نشنیدندی، و اینکه از باب لیله نائم و نهاره صائم. و اینکه ماه را «أصب» خوانند، لأنّ اللّه تعالی یصبّ فیه رحمته علی عباده، در اینکه ماه خدای تعالی رحمت خود بر گناهکاران ریزد. و اینکه ماه را نیز «رجم» خوانند، برای آن که خدای تعالی شیاطین را در اینکه ماه رجم فرماید، و در جاهلیّت عظیم الحرمهٔ بود، و چون اسلام آمد حرمتش بیفزود، و در فضل او کتابی مفرد کرده‌اند. امّا قوله: قِتالٍ فِیهِ، مجرور است بر بدل، و اینکه را بدل اشتمال گویند، و بدل ------------------------------ - (۱). مج: بود. (۲). وز: نه بجست، آج، لب، فق، مب، مر: بجست. (۳). مج، وز: بستانید، دب، لب: بستاني. (۴). همه نسخه بدلها: در او. [.....] (۵). کذا در اساس و تب، مج، وز، دب: مضمر، آج، لب، فق، مب، مر: مظهر. (۶). همه نسخه بدلها بجز مر: بار. (۷). مج، دب، آج، لب، فق شاخ. صفحه

: ۱۹۹ اشتمال آن بود که از میان بدل و مبدل ملابستی بود، چنان که سلب زید ثوبه، و أعجبنی زید داره. و بدل بر چهار نوع بود، و هر یکی در جای خود چون پیش آید ذکر کرده شود، مگر «بدل الغلط» که آن در قرآن نباشد. و از حقّ بدل آن بود که، چون او را اضافت کنی با مبدل [منه] [اشاره]«۱» معنی مستقیم بود، چنان که سلب زید ثوبه، و معنی آن است که: سلب ثوب زید، فکذلک هیهنا، معنی اینکه که: یسئلونک عن قتال الشّهر الحرام، یعنی عن القتال فی الشّهر الحرام، و اینکه را ظرف متّسع گویند، چنان که: یا سارق اللّیلهٔ اهل الدّار، المعنی فی اللّیلهٔ. و در قراءت عبد اللّه مسعود چنین است: عن الشّهر الحرام و عن قتال فیه. قُل یا محمّد، بگو ای محمّد که: قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ، کالزار«۲» در ماه حرام کبیر است، و گناهی بزرگ است، و از جمله کبائر است. وَ صَدٌّ عَن سَبِیلِ اللّهِ، «صدّ» منع بود، و مصدود ممنوع بود من قوله. هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ«۳» ...، [و مراد] [اشاره]«۴» منع ایشان است رسول را- علیه السّلام- از مکّه عام الحدیبیه. و «صدّ»، مرفوع است به ابتدا، و ما بعد او معطوف است بر او، الی قوله: أَکبَرُ، و «اکبر» مرفوع است بر خبر ابتدا، اینکه قول زجّاج است و ابو علی الفارسی، و معنی آن بود که: منع کردن رسول خدای را و صحابه و مسلمانان را از خانه خدا، و نیز کافر شدن به خدا، و نیز اهل حرم را و مکّه را از مکّه بیرون کردن«۵»، اینکه جمله که شما کردید با رسول خدا و با صحابه او، بنزدیک خدای تعالی بزرگتر است [از قتال در ماه حرام] [اشاره]«۶». و قوله: وَ المَسجِدِ الحَرامِ، معطوف است علی قوله: عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ، و عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ«۷»، اینکه قول فرّاء است. و ابو علی گفت عطف است علی قوله: عَن سَبِیلِ اللّهِ، و عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ«۸»، گفت: و بیان اینکه از روی معنی و نظیر او فی ---------------------------------

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به مب افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۸- ۳). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۶- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس: کردند، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲، سوره انفال (۸) آیه ۳۴. صفحه : ۲۰۰ قوله: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ المَسجِدِ الحَرامِ«۱»، و ابو علی قول فرّاء را رد کرد و گفت سؤال از قتال ماه حرام افتاد، نه از قتال در مسجد الحرام. و آنچه سبب نزول است از قصّه عبد اللّه جحش دلیل اینکه می‌کند، دگر طول الکلام و آن که وهم سابق نشود به آن که عطف مسجد بر شهر باشد. و امّا قول آن کس که گفت: عطف است بر ضمیر مجرور فی قوله «به» ای باللّه و المسجد الحرام خطاست، برای آن که عرب عطف نکنند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور متّصل، الّا آنگه که حرف جرّ باز آرند، لا یقال: مررت به و زید، و انّما یقال: مررت به و بزید، برای آن که جار و مجرور بمنزله اسمی«۲» واحد باشد، و العطف علی بعض الاسم لا یصح. و امّا قول آن کس که گفت: «و صدّ»، «و کفر» معطوف است بر «کبیر» قول او فاسد است، برای فساد معنی، و آن آن است که اگر گویند: قتال ماه حرام «کبیر» است و «صدّ» است، معلوم است که «صدّ» نیست، اگر گویند: سبب «صدّ» است، گوییم: «صدّ» حاصل بود، و اینکه سبب که قتال است نبود، دگر آن که: وَ کُفرٌ بِهِ اگر عطف باشد بر «کبیر» باید تا کفر [۲۷۷- ر] بود و اینکه خلاف اجماع است. دگر آن که خدای آیت بدان فرستاد تا حجّت بود مسلمانان را بر کافران، و حجّت آنگه باشد که چنین بود که ما گفتیم، و اگر چنان باشد حجّت کافران را بود بر مسلمانان چون قتال کبیر«۳» باشد و صدّ و منع باشد و کفر باشد، اینکه همه قوّت قول کافران بود، و آیت برای ایشان آمده باشد و مخالف بود سبب نزول را، پس نظم آیت چنین است که: یَسئَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ، ای قتال الشّهر الحرام، قل قتاله کبیر و الصّدّ عن سبیل اللّه و عن المسجد الحرام و الکفر به، ای باللّه و إخراج اهله، ای اهل المسجد الحرام اکبر عند اللّه، ای هذه الأشیاء باجمعها اکبر عند اللّه، یعنی اینکه که شما کردید بزرگتر است و شنیعتر در باب کبیره‌ای از قتال در ماه حرام، اینکه به حجّت ------------------------------

--- - (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. (۲). همه نسخه بدلها: اسم. (۳). همه نسخه بدلها: کبیره. صفحه : ۲۰۱ کردی و به اینکه تمسّک کردی، و آن کبائر و کفر خود فراموش کردی«۱». قوله: وَ الفِتنَهُ أَکبَرُ مِنَ القَتلِ، اینکه جمله دگر است مستأنف هم در آن معنی، و مراد به «فتنهٔ» کفر است [و شرک به خدای عظیمتر] [اشاره]«۲» است از کشتن پسر حضرمی. چون اینکه آیت آمد، عبد اللّه بن جحش نامه نوشت به مسلمانان مکّه و گفت: چون کافران شما را تعییر کنند بدانچه من کردم، شما نیز ایشان را تعییر کنید به کفر و

منع رسول و اخراج او از مكّه كه خداى براى من مشركان را جواب داد. آنگه گفت: وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُم، گفت: اگر اينكه كافران ممكّن باشند و توانند، پيوسته با شما كارزار«۳» كنند تا شما را از دين خود برگردانند اگر توانند. قتاده گفت: قتال در ماه حرام و در حرم منسوخ است بقوله: فَاقتُلُوا المُشرِكِينَ حَيثُ وَجَدتُمُوهُم«۴» ...، و بقوله: وَ قاتِلُوهُم حَتّى لا تَكُونَ فِتنَةٌ«۵» ...، و جبّائى اينكه قول اختيار كرد. و عطا و ديگر مفسّران گفتند: او بر تحريم است، و مذهب ما آن است كه: هر كس كه اينكه ماه و اينكه جاى را حرمت دارد، و قتال نكند، با او قتال نكنند و ابتدا نكنند به اذيّت او، و آن كس كه اينكه«۶» حرمت ندارد با او قتال كنند. و رسول- عليه السّلام- چون فتح مكّه بكرد، خطبه كرد و گفت: ان الله احلها لى فى هذه الساعة و لا يحلها لاحد بعدى الى يوم القيامة. و قوله: وَ مَن يَرتَدِد مِنكُم عَن دِينِهِ فَيَمُت وَ هُوَ كافِرٌ، بدان كه ارتداد مؤمن بنزديك ما درست نبود، براى آن كه اجماع است كه بر ايمان استحقاق ثواب ابد بود، و بر كفر استحقاق عقاب ابد بود، و جمع از ميان ايشان در حقّ يك شخص متعذّر بود، براى آن كه صحّت استحقاق تبع صحّت وصول است، و چون وصول صحيح نبود ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر و اگر گويند چگونه شايد كه صدّ و كفر مبتدا باشد، و اينكه هر دو نكره است، و مبتدا بايد كه معرفه باشد، گوييم: روا بود كه نكره باشد، چون موصوف باشد يا مخصوص، كقولهم: رجل من بنى تميم فارس و غلام كريم النّسب حاضر و آنچه بدين ماند. و صدّ مخصوص است بقوله: عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ كُفرٌ به نيز يقوله اى باللّه، پس بدين وجه روا باشد. (۲). اساس: افتادگى دارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). لب: كالزار. (۴). سوره توبه (۹) آيه ۵. (۵). سوره بقره (۲) آيه ۱۹۳. (۶). مب ماه را. صفحه : ۲۰۲ استحقاق متصوّر نبود، مگر آنگه كه احباط گويند كه كفر او ايمانش را محبط كرد، يا عقاب كفرش ثواب را محبط كرد. و چون احباط درست نيست، بنا كردن بر او درست نباشد، پس آن را كه بينند از مسلمانان كه مرتد شود، يا ايمانش درست نبوده باشد، يا اظهار ارتداد و كفر كه كند بر سبيل تقيّه و يا غرض ديگر بود براى اينكه دليل كه گفتيم. و تأويل ارتداد در آيت برگرديدن باشد از ظاهر اسلام نه از ايمان، چه اينكه دليل مانع است از او. فَيَمُت وَ هُوَ كافِرٌ به جواب شرط مجزوم است، و «واو» حال راست. فَأُولئِكَ حَبِطَت أَعمالُهُم، ايشان را عملهاى«۱» باطل باشد در دنيا و آخرت، و مراد به احباط در آيت و هر كجا كه باشد نفى قبول و وقوع بود در اوّل، و لكن چون با اوّل صورت واقع دارد و در ثانى حال آن را ثمرتى نبود تا محبط ماند، خداى تعالى آن را محبط خواند [۲۷۷- پ] [اشاره]. و اصل «حبوط» آن بود كه چهار پاى را شكم بياماهد«۲» و از آن بميرد پس هر بطلان و هلاك را حبوط گويند. امّا حبوط اعمال ايشان در دنيا آن بود كه خداى تعالى اطّلاع كند خلق را بر سرّ و نفاق ايشان، تا آن مدح كه ايشان را كرده باشند به ذمّ بدل شود، چنان كه در حق ابليس بود و امّا در آخرت ثوابى كه ايشان را بودى، اگر آن عمل به اخلاص كردندى و آن ايمان با حقيقت بودى آن نباشد، و كلام در بطلان احباط در دگر جايگاه بيايد- ان شاء اللّه. وَ أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ، و ايشان اهل دوزخ باشند براى كفرشان. چون رسول- عليه السّلام- از طعنه مشركان رنجور دل شد، و در حقّ اينكه مردمان و غنيمتى كه آورده بودند توقّفى«۳» كرد، و خداى تعالى اينكه آيت فرستاد، و رسول- عليه السّلام- غنيمت قسمت كرد، گفتند: يا رسول اللّه، ما را بر اينكه غزا كه كرديم، و بر اينكه رنج كه برديم هيچ مزدى و ثوابى خواهد بودن! خداى تعالى اينكه آيت فرستاد: ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها هرزه و. (۲). همه نسخه بدلها: بياماسد. (۳). آج، لب: توقيفى. صفحه : ۲۰۳ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ، «امنوا» اى صدّقوا، ايمان آرند و تصديق كنند و هجرت كنند و خانه و مسكن خود رها كنند در رضاى خدا، و در سبيل خداى تعالى جهاد كنند. أُولئِكَ يَرجُونَ رَحمَتَ اللّهِ، ايشان اميد رحمت خداى دارند. آيت به«۱» تسلّى ايشان فرستاد تا آيس نشوند و اميد بر ندارند. وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، و خداى تعالى آمرزنده و بخشاينده است، بيامرزد گناهكاران را به رحمت. قوله: يَسئَلُونَكَ عَنِ الخَمرِ وَ المَيسِرِ، جماعتى مفسّران گفتند: سبب نزول آيت آن بود كه جماعتى صحابه رسول پيش رسول آمدند، و گفتند: يا رسول اللّه؟ افتنا فى الخمر و الميسر فانّهما مذهبة للعقل مسلبة للمال، ما را فتوا كن در باب خمر و قمار كه اينكه هر دو عقل برنده و مال رباينده

است«۲»، مصدر به جای اسم فاعل بنهاد مبالغت را«۳». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. جماعتی مفسّران روایت کردند که: خدای تعالی در خمر چهار آیت فرستاد، به مکّه اینکه آیت فرود آمد: وَ مِن ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الأَعنابِ تَتَّخِذُونَ مِنهُ سَکَراً«۴» ...، ای مسکرا علی احد القولین، و آنگه حلال بود، چون معاذ جبل و جماعتی از صحابه با رسول- علیه السّلام- در اینکه باب مراجعتی کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ. جماعتی دست بداشتند و جماعتی دست بنداشتند برای منافعی که در او بود. تا روزی عبد الرّحمن بن عوف مهمانی کرد و طعامی بساخت و جماعتی را حاضر کرد. چون طعام بخوردند، ایشان را خمر آورد، و ایشان خمر خوردند و اینکه آنگه بود که خمر هنوز حلال بود. نماز شام در آمد و ایشان مست شده بودند، یکی را پیش داشتند تا نماز کنند به ایشان، الحمد برخواند و قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ«۵»، و در او بخواند که: اعبد ما تعبدون«۶»، و همچنین تا آخر بی «لا» که حرف نفی است. ------------------------------- - (۱). مب، مر: آیت از جهت. (۲). همه نسخه بدلها: ربانیده‌اند. (۳). دب، آج، لب، فق، مر یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ می‌پرسند تو را از خمر. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷. (۵). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱. (۶). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۲. صفحه : ۲۰۴ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُکاری حَتّی تَعلَمُوا ما تَقُولُونَ«۱» ...، چون اینکه آیت آمد، قومی دگر دست بداشتند و گفتند: خیری نباشد در چیزی که ما را از نماز باز دارد و در او اثم باشد. و قومی دگر به اوقاتی که نه اوقات نماز بودی تعاطی می‌کردند، تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر خورد، [چون مست شد] [اشاره]«۲» او را کشتگان بدر یاد آمد، برایشان بگریست و نوحه کرد، و در نوحه و مرثیه ایشان [اینکه بیتها بگفت] [اشاره]«۳»: تحیّی بالسّلامهٔ امّ بکر و هل لک بعد رهطک من سلام ذرینی اصطبح بکرا فانّی رأیت الموت نقّب«۴» عن هشام و ودّ بنو المغیرهٔ لو فدوه بالف من رجال او سوام [۸۷۲- ر] و کانّی بالطّویّ طویّ بدر من الشّیزی تکلّل بالسّنام و کانّی بالطّویّ طویّ بدر من الفتیان و الحلل الکرام اینکه حدیث به رسول رسید، رسول- علیه و علی آله السّلام- برخاست و بیامد و چیزی که در دست داشت خواست تا بر او زند، او زینهار خواست و عذر خواست و توبه کرد و پناه با خدای داد از خشم خدا و پیغامبر. زهری روایت کرد از زین العابدین علیّ بن الحسین بن علی- علیهم السّلام- از پدرش از امیر المؤمنین- علیه السّلام- که او گفت: من شتری داشتم نکو، و شتری دیگر رسول- علیه السّلام- مرا داده بود از غنیمت. آن هر دو شتر بیاوردم و یکی را میعاد«۵» گرفتیم تا برویم و پاره‌ای هیزم بیاریم. شتران را نزدیک دیوار بستی از آن مردی انصاری ببستم، و من برفتم تا رسن و جوال و آلت جمع کنم، که«۶» باز آمدم اشتران را کشته یافتم و شکم شکافته و کوهان بریده، مرا سخت آمد تا نزدیک بود که آب از چشم من روان گردد. گفتم: اینکه که کرد! گفتند: عمّت کرد حمزه. گفتم: چرا!«۷» ------------------------------- - (۱). سوره نساء (۴) آیه ۴۳. [.....] (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: اشعار گفت، به دلیل نو نویسی متن به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس نو نویس و مخدوش است، با توجّه به مج تصحیح شد. (۵). دب، لب، فق، مب، مر: معاد، آج: معاون. (۶). مب، مر: چون. (۷). همه نسخه بدلها: چرا کرد. صفحه : ۲۰۵ گفتند: مست بود با جماعتی زنگی خنیاگر که در میان ایشان بود- و اینکه بیتها بگفت- و ایشان گرسنه بودند، او بیامد و چنین کرد- و هی: الا یا حمز للشّرف النّواء و هنّ معقّلات با [لفناء] [اشاره]«۱» ضع السّکّین فی اللّبّات منها فضرّجهنّ حمزهٔ بالدّماء و عجّل من شرائحها کبابا ملهوجهٔ علی وهج الصّلاء و اصلح من اطایبها طبیخا لشربک من قدید او شواء فأنت ابا عمارهٔ المرجّی لکشف الضرّ عنّا و البلاء امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: من بیامدم و شکایت با رسول خدای کردم، و او در حجره امّ سلمه بود، و بریده مولای رسول آن جا بود. رسول- علیه السّلام- برخاست و نعلین در پای کرد و بیامد و مادر«۲» پی او. چون به در سرایی که ایشان در آن جا بودند برسید، سلام کرد و دستوری خواست و در سرای شد و حمزه را گفت: چرا چنین کردی! و او را ملامت کردن گرفت. او نیز در رسول نگریست، و آنگه چشم از او بگرفت و گفت: نه شما و پدران شما بنده پدر من بودیت«۳»! رسول- علیه السّلام- گفت: یا علیّ! عمّت سخت مست است، و باز پس آمد و گفت: غرامت شتران بر من است. با«۴» دیگر روز حمزه برخاست و بیامد و در

دست و پای رسول افتاد و عذر«۵» خواست. رسول- علیه السّلام- گفت: من برای تو استغفار کردم و از خدای در خواستم تا تو را عفو کرد. پس از آن عتبان بن مالک طعامی ساخت و سر شتری بریان کرد و جماعتی را حاضر کرد، و سعد بن ابی وقّاص آن جا بود، چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت آمدند. سعد در آن میانه قصیده‌ای خواند که در آن جا هجای انصاریان بود و فخر قوم او. انصاریی برخاست و آن استخوان«۶» برگرفت و بر سر سعد زد و سر او -------------------------------- - (۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب: بر. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بودی، مب، مر: بودید. (۴). همه نسخه بدلها: بر. (۵). مب: عذرها. (۶). مج، وز، دب، آج: استخان. صفحه : ۲۰۶ بشکست. او به شکایت به رسول آمد، یکی از صحابه گفت: اللّهم بیّن لنا بیانا شافیا فی الخمر، بار خدایا؟ ما را بیانی شافی کن در باب خمر، خدای تعالی آیت سورهٔ المائدهٔ بفرستاد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَیسِرُ«۱»- الایهٔ، و خمر حرام شد اینکه قول بیشتر مفسّران است. و قول بعضی مفسّران و بعضی اصحاب ما آن است که خمر همیشه حرام بود، و اینکه اخبار را قبول نکنند. خلاف کردند در آن که اینکه آیت دلیل تحریم خمر می‌کند یا نه! حسن بصری گفت: آیت دلیل تحریم خمر می‌کند از آن جا که خدای تعالی گفت: فِیهِما إِثمٌ کَبِیرٌ، و لفظ «اثم» و «حرج» و مانند اینکه دلیل تحریم کند. اگر تنها بودی هم دلیل تحریم کردی، اعنی «اثم» من قوله: قُل إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الفَواحِشَ ما ظَهَرَ [۲۷۸- پ] مِنها وَ ما بَطَنَ وَ الإِثمَ وَ البَغیَ بِغَیرِ الحَقِ«۲» ...، فکیف که وصف می‌کند «اثم» آن را به کبر که: قُل فِیهِما إِثمٌ کَبِیرٌ. و گفت: در باب خمر اوّل، آیت نماز آمد که: لا تَقرَبُوا الصَّلاهَٔ وَ أَنتُم سُکاری«۳» ...، و اینکه دلیل تحریم نکرد، بیش از آن نیست در او که نهی است از نماز کردن در حالی که مستی باشد که نداند که چه می‌گوید، پس از آن اینکه آیت آمد: قُل فِیهِما إِثمٌ کَبِیرٌ، و اینکه دلیل تحریم کرد- چنان که گفتیم. و پس از آن به تأکید تحریمش آیت سورهٔ المائده آمد: إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَیسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّیطانِ فَاجتَنِبُوهُ«۴». و قتاده و جماعتی دیگر گفتند: آیت«۵» سورهٔ البقرهٔ دلیل تحریم نمی‌کند، آیت سورهٔ المائده دلیل تحریم به کند. و تفسیر داد «اثم» را به گفتا گوی«۶» و خصومتی که ممکن باشد که«۷» رود، و قول حسن بصری درست‌تر است. امّا «خمر» اسمی است عصیر انگور را چون بجوشد و سخت شود، اعنی در سورت و مست کردن نزدیک بیشتر مفسّران، و ابو حنیفه و سفیان ثوری و ابو یوسف --------- ------------------------ - (۱). سوره مائده (۵) آیه ۹۰. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۳۳. [.....] (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۳. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۰. (۵). همه نسخه بدلها: اینکه آیت اعنی. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت و گوی. (۷). همه نسخه بدلها آن جا. صفحه : ۲۰۷ گفتند: هر چه از انگور و خرما کنند و بجوشد نه بر آتش آن را خمر خوانند«۱» آنگه در مطبوخ خلاف کردند، مذهب ما آن است که: هر عصیری که بجوشد«۲» اگر بر زمین باشد و اگر بر آتش، حرام شود. و حدّ جوشیدن او آن بود که زبر و زیر«۳» شود، و حلال نشود پس از آن که حرام شد، اگر خمر شده باشد، امّا چون بر آتش بجوشد حرام شود، مگر آنگه که چندانی بجوشانند که دو بهر شود و سه یکی«۴» بماند آنگه حلال بود و اینکه در عصیر بود در خمر نبود. و مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف و اهل عراق آن است که: خمر و عصیر را«۵» حکم یکی باشد. و مذهب فقهای اهل مدینه آن است که: هر چه بسیار از او مستی کند اندکش حرام باشد، و مذهب ما اینکه است، و مذهب اهل عراق جز اینکه است، گفتند: آنچه [از آن] [اشاره]«۶» مستی کند آن شربت باز پسین حرام«۷» است. امّا نبیذ التّمر، که در او اخبار آورده‌اند که: تمرهٔ طیبهٔ و ماء طهور ، آن است که رسول- علیه السّلام- در اسفار و غزوات«۸» به منازلی که فرود آمدی، آبها شور و ناخوش بودی. روزی به بعضی منازل فرود آمد، و آب سخت شور و ناخوش بود، بفرمود تا خرمایی چند در مطهره آب افگنند، و رسول- علیه السّلام- بخفت به قیلوله. آنگه برخاست، و از آن آب وضو کرد. گفتند: یا رسول اللّه؟ روا باشد! گفت: چرا روا نباشد؟ تمرهٔ طیبهٔ و ماء طهور ، خرمای پاک و آبی پاکیزه. اینکه است معنی آن که گویند از رسول اللّه: «توضّأ بنبیذ التّمر» ، برای آن که نبذ رمی بود، یعنی ماء نبذ فیه التّمر، آبی که خرما در او افگنده باشند، نه خمری که از خرما کرده باشند، و اینکه را نقیع خوانند که خرما یا مویز در آب افگنند تا طعم

آن فرا گیرد«۹»، برای بامداد به شب در افگنند، و برای شبنگاه«۱۰» بامداد در افگنند بیش«۱۱» از یک روز یا «۱۲» یک شب در او - -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: گویند. (۲). همه نسخه بدلها سواء. (۳). همه نسخه بدلها: زیر و زبر. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سیکی. (۵). همه نسخه بدلها: در خمیر و عصیر. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها آن. (۸). همه نسخه بدلها: اسفار غزوات. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ها گیرد، مب، مر: گیرد. [.....] (۱۰). همه نسخه بدلها بجز دب: شبانگاه. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مر: بیشتر. (۱۲). مج: که. صفحه : ۲۰۸ نباشد، و مراد آن که چندانی در او رها نکنند که آن به حدّی رسد که در او سورتی و شدّتی پدید آید، یا «۱» به حدّ آن که اگر بسیار بود مستی کند«۲»، اگر چنین بود مسکر باشد، و مسکر حرام بود، هر مسکری که باشد سواء اگر از انگور کنند و اگر از خرما یا مویز یا جویا ارزن، اندک و بسیارش در«۳» تحریم یکی باشد بنزدیک ما و«۴» شافعی و مالک و احمد و ابو ثور. و هر چه چنین بود خمر بود، برای آن که اشتقاق خمر از خمر است، و هو ما واراک«۵» من شجر او«۶» غیره. و «خمرة» آن بود که در عجین کنند، [و خمر ستر بود، و خمار گویند مقنع را] [اشاره]«۷»، و «خمار»، بیماری و رنجی بود از شرب خمر، و «خمرت»، مصلّی نماز کوچک باشد، و «مخامرت»، ملابست باشد. پس «خمر» برای آنش گویند که عقل بپوشد، و خمیر را«۸» هم برای اینکه خمیر گویند. چون لفظ قرآن بر خمر است [۲۷۹- ر] [اشاره]، و هر چه مخامر عقل بود آن را خمر خوانند، پس از ظاهر آیت لا بد باید تا حرام بود و از اجماع امّت، و اخبار در اینکه باب از رسول- علیه السّلام- و صحابه و تابعین بیرون از حدّ است. و اجماع حاصل است بر آن که: کلّ مسکر حرام. و در کیفیّت او خلاف کردند، و غرض رسول- علیه السّلام- اشارت به جنس است نه به عین، فکیف که«۹» یک شربت از جمله عین شرابی؟ و اینکه تخصیص باشد بی دلیل، و اخبار در اینکه معنی بسیار است«۱۰» اینکه که: ما اسکر کثیره فقلیله حرام، هر چه بسیارش مستی«۱۱» کند، اندکش حرام باشد از انواع خمر. و عایشه«۱۲» روایت کند از رسول- علیه السّلام«۱۳»: ما أسکر الفرق فملء الکف منه -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: تا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). همه نسخه بدلها باب. (۴). همه نسخه بدلها و بنزدیک. (۵). وز: وراک. (۶). همه نسخه بدلها: شجر و. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). همه نسخه بدلها به. (۱۰). همه نسخه بدلها: بسیار آمد و لفظ. (۱۱). مر: مست. [.....] (۱۲). وز رضی اللّه عنها. (۱۳). مج، وز، دب که. صفحه : ۲۰۹ حرام، گفت: آنچه فرقی«۱» از او مستی کند«۲» چندان که در کفی کنند از او حرام باشد. و «فرق» انائی بود که شانزده رطل در او گنجد. و لفظی دگر از رسول- علیه السّلام- اینکه است«۳»: کلّ مسکر حرام اوّله و آخره. و رسول- علیه السّلام- گفت: «۴»«۵»«۶»«۷»«۸»«۹»«۱۰» انّ من التّمر خمرا« و انّ من العنب خمرا«، و انّ من الزّبیب خمرا«، و انّ من العسل خمرا«، و انّ من الحنطة خمرا«، و انّ من الشّعیر خمرا«، و انّ من الذّرّة خمرا« ، فرمود: از انگور خمر باشد و از خرما و مویز و انگبین و گندم و جو و ارزن. و قال- علیه السّلام: کلّ شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام، گفت: هر شرابی که آن را عاقبتی بود چون عاقبت خمر، یعنی در مستی، او حرام است. و امّا اخبار در نهی و زجر و و [بال و عقاب] [اشاره]«۱۱» شارب خمر آن را حدّی نیست. امّا خبری جامع هست، مضاء بن حرب«۱۲» روایت کند از ابو عبد اللّه که گفت: روزی جماعتی از اهل شام بنزدیک عبد اللّه عمر آمدند و گفتند: یابن عمر؟ ما را خبر ده تا از رسول- علیه السّلام- چه شنیده‌ای در باب شراب مسکر! گفت: از رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- شنیدم که او گفت: و الّذی بعثنی بالحقّ، به آن خدایی که مرا به حق به خلقان فرستاد که هر کس که او یک شربت باز خورد از شراب مسکر، خدای تعالی چهل روز نماز او نپذیرد، و اگر توبه کند مقبول باشد. و چون دو شربت باز خورد، خدای تعالی هشتاد شبانروز«۱۳» نماز او نپذیرد، و اگر توبه کند مقبول بود توبه‌اش. و بدان خدای که مرا به حق«۱۴» بفرستاد که هر که او سه شربت مسکر باز خورد، خدای تعالی صد و بیست روز نماز او نپذیرد. و واجب باشد بر خدای که او را ردغة الخبال بچشاند. گفتند: «ردغة الخبال» چه باشد! گفت: خون و ریم اهل دوزخ که از شکم ایشان بیرون آمده باشد، و آن در«۱۵» وادیی بود از دوزخ چندان که از مشرق -------------------------------- - (۱). دب،

آج، لب، فق، مب، مر: فرق. (۲). دب، آج، لب، فـق، مر از کفش، مب در کفش. (۳). مب، مر که. (۱۰- ۹- ۸- ۷- ۶- ۵- ۴). همه نسخه بدلها: لخمرا. (۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مر: مضار بن حرب. (۱۳). هشتاد روز، مب، مر: شبانه روز. (۱۴). دب، آج، لب، مب، مر: به خلق، فق: به خلقان. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دو. صفحه : ۲۱۰ تا به مغرب در آن جا موج می‌زند. آنگه گفت: و ازیدکم یا اهل الشام ، زیادت کنم برای شما ای اهل شام. رسول- علیه السّلام- گفت: و ألذی بعثنی بالحق ، به آن خدای«۱» که مرا به حق«۲» بفرستاد، که شارب خمر فردای قیامت می‌آید سیه روی، از رق چشم، لبها از دهن باز افتاده، آب از دهنش می‌رود، هر که او را بیند از اوش نفرت آید. و ازیدکم یا اهل الشام ، رسول- علیه السّلام- گفت: شارب خمر تشنه بمیرد، و در گور تشنه باشد، و روز قیامت تشنه برخیزد، و هزار سال بانگ می‌دارد که: وا عطشاه؟ پس از هزار سال آبی بیارند چون دردی زیت که بنزدیک دهن برد، رویش بریان کند و دندانهایش در آن کاس«۳» افتد، و چشمهایش بیرون آید تا همه باز خورد. چون خورده باشد، هر چه در شکمش باشد گداخته شود. و ازیدکم یا اهل الشّام«۴»، رسول- علیه السّلام- گفت: شارب الخمر می‌آید روز قیامت، حق تعالی گوید: بگیری اینکه را، هفتاد هزار فریشته روی به او نهند و در او آویزند، و او را در روی«۵» می‌کشند، و فرشتگان عذاب از پیش«۶» [۲۷۹- پ] باز آیند«۷» با سلاسل و اغلال، بر روی او می‌زنند تا او دهن باز کند، طعامی در دهن او نهند: کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ«۸»، چون سرهای دیوان، آن به گلوش فرو نشود، و کرم از آن جا بیرون می‌آید و در دهن و کام و شکم او می‌افتد، او چون وحوش«۹» در بیابان می‌رمد. و ازیدکم یا اهل الشام ، رسول- علیه السّلام- گفت: شرب خمر در دیوان شارب الخمر«۱۰»، از بالای همه گناهان او بشود چنان که درخت«۱۱» بلند از بالای همه درختان برود. و ازیدکم یا اهل الشام ، رسول- علیه السّلام- گفت: هر که فرزندش را خمر --------------------------------

------- - (۱). مج، مر: خدایی. (۲). مب: به خلق. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاسه. [.....] (۴). مب زیادت کنم از برای شما ای اهل شام. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به روی. (۶). مر او. (۷). مب، مر: می‌آیند، بقیّه نسخه بدلها: آیند. (۸). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۵. (۹). همه نسخه بدلها: وحش. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: گفت در شرب خمر شارب خمر. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: درختی. صفحه : ۲۱۱ دهد، خدای تعالی او را از شراب غسلین بچشاند، و آن در شکم همچنان جوشد که آب بر آتش. و ازیدکم یا اهل الشام ، رسول- علیه السّلام- گفت: شارب خمر روز قیامت از تشنگی سر بر زمین می‌زند و می گوید: وا عطشاه؟ و ازیدکم یا اهل الشام ، رسول- علیه السّلام- گفت: هر که در پیش«۱» او آیتی باشد از کتاب خدای، و او خمر فرو ریزد آن جا، به هر حرفی که در آن آیت بود فریشته‌ای بیاید و به موی پیشانی او در آویزد، و«۲» او را پیش خدای آرد تا قرآن با او خصومت کند، و هر که را قرآن خصم باشد او مقهور و مغلوب بود. و ازیدکم یا اهل الشام ، خدای تعالی هم به آن لفظ که نهی می‌کند از عبادت اصنام، نهی می‌کند از خمر، در حقّ اصنام می‌گوید: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ«۳» ...، در باب خمر می گوید: فَاجْتَنِبُوهُ«۴» ...، و به قولی مراد به «رجس» نه اوثان است خمر است، یعنی پلیدیی از جهت اوثان، علی تقدیر الرّجس الصّادر من جهة الاوثان، و بر اینکه قول «من» ابتدای غایت باشد. و ازیدکم یا اهل الشام ، رسول- علیه السّلام- در باب خمر چند کس را لعنت کرد: خمر را لعنت کرد و آن که فشارد، و آن که فرماید تا فشارند، و ساقی را، و شاربش را، و حاملش را که بر گیرد، و آن را که به او برند، فان تاب تاب اللّه علیه، اگر توبه کند خدای تعالی توبه‌اش بپذیرد لقوله: إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ«۵». «توّابان»، آنان باشند که از کرده توبه کنند، و متطهّران آنان باشند که خود نکنند و خویشتن از آن پاکیزه دارند. و الخمر جماع الأثم و امّ الخبائث و مفتاح الشّرّ، خمر جمع«۶» بزه است، و مادر پلیدیهاست، و کلید همه شرها و بدیهاست. قوله: وَ الْمَیْسِرِ، یعنی القمار. مراد به «میسر» قمار است. عبد اللّه عبّاس گفت: در جاهلیّت فرد به اهل و مال و فرزند قمار باختی. چون بماندی و مقمور«۷» شدی از -------------

-------------------------- - (۱). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: در نفس. (۲). همه نسخه بدلها: تا. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۰. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲. (۶). همه نسخه بدلها: مجمع. [.....] (۷). فق: مقهور. صفحه : ۲۱۲

همه بیرون آمدی و بدادی. و اصل او از«۱» «یسر لی الشّیء اذا وجب ییسر یسرا» باشد، و یاسر واجب به قمار باشد، یعنی ما وجب له. آنگه قمار را «یسر» و «میسر» خواندند برای آن که اعتقاد وجوب آن کرده بودند، و مقامر را یاسر و یسر خوانند، قال النّابغهٔ فی الیاسر: او یاسر ذهب القداح بوفره اسف تأکّله الصّدیق مخلّع و قال آخر فی الیسر«۲»: فبت‌ کأنّنی یسر غبین یقلّب بعد ما اختلع القداحا مقاتل گفت: برای آن قمار را میسر خوانند که قامر مقمور را گوید: یسر لی ما قمرت، آنچه بمانده«۳» از او دیده«۴». و اصل آن که عرب باختندی بر شتر بودی، شتری بخریدندی و بکشتندی، آنگه پاره پاره بکردندی. و در پاره‌های او خلاف کردند. ابو عبیده گفت و ابو عمر«۵» که: ده جزو بودی. اصمعی گفت: بیست و هشت پاره بودی. آنگه به ده تیر بر اجزای«۶» قمار کردندی و آن تیرها را «ازلام» و «قداح» خواندندی، هفت را از آن ده نصیب بودی، و سه را نصیب نبودی [۲۸۰- ر] [اشاره]. و نام آن تیرها اینکه است: «الفذّ» و او را یک نصیب باشد، و «توأم» واو را دو نصیب باشد، و «رقیب» و او را سه نصیب باشد، و «حلس» و او را چهار نصیب باشد، و «نافس» و او را پنج نصیب، و «مسبل» و او را شش نصیب باشد، و «معلّی» و او را هفت نصیب باشد. و آن سه که آن را نصیب نبود: آن را «منیح» و «سفیح» و «وغد» خوانند. آنگه اینکه تیرها در خریطه‌ای کنند و آن را ربابه خوانند، قال ابو ذؤیب: و کأنّهنّ ربابهٔ و کأنّه یسر یفیض علی القداح و یصدع آنگه آن کیسه در دست مردی نهند که معتمد ایشان بود، و آن مرد را «مجیل» و «مفیض» خوانند، دو اسم مشتق‌است از فعل او تا او بگرداند، و آنگه یک یک بیرون -----------------------------

--- - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اومن. (۲). اساس به صورت «المیسر» هم خوانده می‌شود. (۳). مج: نمانده. (۴). کذا: در اسامی و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۹۱): از او بده. (۵). دب، آج، لب: ابو عمرو. (۶). آج: بران احزا. صفحه : ۲۱۳ می‌آرد به نام هر کسی، هر«۱» مرد را که به نام او آن تیر بر آمده باشد، آن نصیب که بر او نوشته باشد«۲» می‌دهد. و «نصیب» را از اینکه جا سهم خوانند که نصیب بر آن تیر نوشته بود«۳». و تیر به تازی سهم باشد. پس اگر از آن تیرها بی‌نصیب به نام کسی بر آید خلاف کرده‌اند. بهری گفتند: هیچ«۴» نگیرد، و بهای شتر جمله غرامت کنند او را. و بهری گفتند: چیزی ندهند او را و غرامت نکنند بر او، و آن [تیر را لغو گویند] [اشاره]«۵»، و دگر باره به نام او دیگری بر آرند، آنگه آنچه برده باشند برنگیرند«۶»، بل به درویشان دهند، برای اینکه کار ایشان به قمار [باختن] [اشاره]«۷» فخر آورند که در آن خیری«۸» به درویشان رسد، و آن را که به آن مشغول نباشد«۹»، او را بنکوهند و ذمّ کنند، و به تازی او را «برم» خوانند، قال متممّ بن نویره: و لا برما تهدی النّساء لعرسه اذا القشع فی برد الشّتاء تقعقعا عبد اللّه مسعود روایت کند که شطرنج و نرد حرام است و همه بازی حرام است«۱۰»، و در دوزخ است تا بازی کردن به جوز و کعب. و ابو صالح روایت کرد از عبد اللّه عبّاس که گفت: «میسر» قمار است، و جمله در دوزخ است. و روایت کرده‌اند که: عبد اللّه مسعود بگذشت به جماعتی که شطرنج می‌باختند، گفت: ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُم لَها عاکِفُون«۱۱». و رسول- علیه السّلام- گفت: من لعب بالنّرد فقد عصی اللّه و رسوله ، هر که به نرد بازی کند، در«۱۲» خدا و پیغامبر عاصی باشد. عبد اللّه بن عمرو«۱۳» گفت: خواندم در بعضی کتابهای منزل که «هر که او شطرنج بازد بر سبیل قمار، همچنان بود که گوشت«۱۴» خوک خورده، و هر که بازد نه به قمار، ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: هر کدام. (۲). همه نسخه بدلها: بودند. (۳). همه نسخه بدلها: باشد. (۴). همه نسخه بدلها نصیب. (۷- ۵). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مج، وز: برگیرد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر نگیرد. (۸). همه نسخه بدلها: چیزی. [.....] (۹). اساس: باشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها و قمار همه حرام است. (۱۱). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۲. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مر: در نزد. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبد اللّه بن عمر. (۱۴). مج، وز: گوشتک، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوشت سگ. صفحه : ۲۱۴ همچنان باشد که خویشتن به روغن او بیندوده«۱». و در خبر است که امیر المؤمنین«۲»- علیه السّلام- به قومی بگذشت که شطرنج می‌باختند، گفت: ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُم لَها عاکِفُون«۳»، و پاره‌ای خاک بر گرفت و در آن میان ریخت. چنین گویند«۴» آنان که تعاطی آن کار کنند که هر گه که«۵» آن نطع باز افگنند«۶» قدری خاک در آن میان

باشد. عبد اللّه عبّاس روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: ۷» ملعون من لعب بالاشتریق«، یعنی الشّطرنج، و النّاظر الیه کآکل لحم الخنزیر، گفت: ملعون است آن«۸» که شطرنج بازد، و آن که در آن نگرد چنان است که گوشت خوک می‌خورد. و رسول- علیه السّلام- گفت: من لعب بالنرد شیر فکأنما غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه ، گفت: هر که او نرد بازد، همچنان بود که دست در خون و گوشت خوک نهاده. و اخبار در اینکه معنی بسیار است، و اگر چه میسر در عرب قمار بر اینکه وجه بود، آیت متضمّن نهی است از جمله انواع قمار. و روایت است از رسول- علیه السّلام- که گفت: ۹» ایّاکم و هاتین الکعبتین الموشومتین« فإنّهما من میسر العجم، گفت: دور باشی از اینکه دو استخوان نگاشته که آن از قمار اهل عجم است. و صادق- علیه السّلام- گفت از پدرانش که نرد و شطرنج [۲۸۰- پ] از جمله میسر است. قُل فِیهِما إِثمٌ کَبِیرٌ، بگو ای محمّد که در آن هر دو یعنی خمر و میسر بزه‌ای عظیم هست«۱۰» و فسادی بسیار به آن تعلّق دارد از مخاصمت و مشاتمت و کلام فحش و دروغ و ضرب مزامیر«۱۱» و منع صلات و زوال عقل، و انواع آنچه تعلّق دارد به او از جمله فواحش. ------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب: باندوده. (۲). همه نسخه بدلها علی. (۳). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۲. (۴). همه نسخه بدلها: گفتند. (۵). همه نسخه بدلها: که هر که. (۶). همه نسخه بدلها بجز دب: افکند. (۷). مج، وز: بالاشریق. (۸). همه نسخه بدلها کس. [.....] (۹). آج: الموسومتین. (۱۰). همه نسخه بدلها: است. (۱۱). مج، وز: خوامیر. صفحه : ۲۱۵ اهل کوفه خوانند مگر عاصم: «کثیر» بالثّاء، باقی قرّاء «کبیر«»۱» بالباء. وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ، و در آن جا منفعتهایی هست مردمان را. بهری گفتند: مراد منفعت تن است«۲» از آنان که خمر با طبع ایشان موافق بود، و لذّتی به آن متعلّق است، و منافع تجارتی که به آن کردندی، چنان که اعشی گفت: لنا من ضحاها خبث نفس و کأبهٔ و ذکری هموم ما تغب أذاتها و عند العشاء طیب نفس و لذّهٔ و مال کثیر عدوهٔ«۳» نشواتها و چنان که دیگری گفت«۴»: و إذا شربت فإنّنی ربّ الخورنق و السّدیر و إذا صحوت فإنّنی ربّ الشّویههٔ و البعیر یکی از جمله خلفا شاعری را گفت: ما تصنع بشرب الخمر! چه خواهی کردن خمر را که اوّلش تلخ است و آخرش خمار! گفت: چنین است«۵»، و لکن بینهما حالهٔ لا یساویها ملکک، در آن میانه حالتی هست که با ملک تو برابر نکنم. گفت: توبه بکن تا تو را فلان اقطاع بدهم«۶». گفت: چون مست شوم ملک من از ملک تو بیش باشد. گفت: باز چون هشیار«۷» شوی نه همان گدای باشی! گفت: اعاود السّکر لیعاودنی الغنی«۸»، با سر مستی شوم تا توانگری با من آید. منافع خمر از اینکه معانی بود، و منافع میسر آن مالی که از آن جا جمع کنند و ببرند. وَ إِثمُهُما أَکبَرُ مِن نَفعِهِما، گفت: و لکن بزه‌اش بزرگتر است از سودش. مفسّران گفتند: اثم خمر آن بود که چون مست شود مردم را ایذا کند، و اثم قمار آن بود که مال مردمان«۹» به ناحق ببرد. ربیع و ضحّاک گفتند «منافع» پیش تحریم بود، و «إثم» پس از تحریم، و ------------------------------- - (۱). مج به، وز ببر. (۲). اساس: نیست، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: عدّهٔ، با توجّه به مج تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: گوید. (۵). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته «گفت ایّها الامیر»، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس: با خطی متفاوت از متن «بدهم»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج، وز: هشیاری. (۸). اساس: با خطی متفاوت از متن «یعنی»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، فق: مردم. صفحه : ۲۱۶ بر اینکه قول مراد به «إثم» عقوبت و وبال قیامت باشد بر جمله. حق تعالی باز نمود که: در اینکه هر دو سود و زیان هست، و زیان بیش از سود است، و اگر هیچ زیان نبودی جز آفت عقل بس بودی. و آن ابیات که إبن طباطبا العلویّ گوید، ابیاتی جامع است مذمّت«۱» آن را که اختیار بی عقلی کند، و هی: سألت عن السّکران ما وزن عقله و احمق ما یلقی اذا ما تعاقلا تراه اذا استرخت قواه لسکره یزاول أمرا لم یزل عنه زائلا یری العجز منه قوّهٔ مستفادهٔ و لو أنّه لا قی کمیّا لقاتلا یحارب اعلاه أسافله فإن اراد استواء فی القیام تمایلا فإن قلت قل لا قال من سکره نعم فإن قلت نصحا قل نعم قال لا و لا إذا اخذت منه المدام رأیته کذی الجدّ فی بعض الامور تهازلا ذکیا بلیدا ساهیا متفکّرا کحیران مبهوت تذکّر ما خلا إذا ما اقتضاه الهمّ فی السّکردینه رأیت غریم الهمّ ثمّ مماطلا لدیه کنوز من أمانیّ نفسه فهما یرد منها غرورا تناولا- و یتحف بالتّقبیل کلّ مسائل و إن لم یکن فی النّاس خلّا مواصلا و دیگری

گويد در اينكه معنى: إخاءهم ما دارت الكأس بينهم فإن غبت عنهم ساعة فذميم و كلّهم يلقاك«۲» بالبشر كاذبا و كلّهم رثّ الوصال سووم«۳» فهذا ثنائى لم اقل بجهالة و لكنّنى بالفاسقين عليم و ديگرى گويد«۴»: تركت النّبيذ و شرّابه و صرت خدينا«۵» لمن عابه شراب«۶» يضلّ سبيل الهدى و يفتح للشّر أبوابه«۷» ------------------------------ - (۱). مج، آج، لب، فق: مذهب. (۲). همه نسخه بدلها: تلقاك. [.....] (۳). آج: ذميم. (۴). همه نسخه بدلها: و هم در اينكه معنى گفت. (۵). مج: حذينا. (۶). اساس: شرابا، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۷). مج، وز: اثوابه. صفحه : ۲۱۷ و ديگرى گويد: تركت النّبيذ لشرّابه«۱» و اقبلت أشرب عذبا نقاخا شراب النّبيّين و المرسلين و من لا يريد الشّراب الطّباخا [۱۸۲- ر] [رأيت] [اشاره]«۲» النّبيذ يذلّ العزيز و يزداد فيه العمى«۳» و انتفاخا و يورث شرّابه سوءة و يكسو التّقىّ النّقىّ انسباخا«۴» [و يترك] [اشاره]«۵» القلب«۶» بورا خلاء كما ترك الزّارعون السّباخا فإن كان ذا جائزا للشّباب فما العذر فيه إذا المرء شاخا و فيه ايضا: شربنا من الرّازىّ حتّى كأنّما ملوك حوت ما بين هيت الى مصر فلمّا تجلّى السّكر عنّا رأيتنا تجلّى الغنا عنّا و عدنا الى الفقر و فيه ايضا: لحى اللّه اصحاب النّبيذ فما لهم اذا فقدوا الصّهباء عهد و لا عقد مودّتهم ما دامت الكأس تحتشى فإن عاق عنها«۷» عايق بطل الودّ قوله: وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ، سبب نزولش آن بود كه رسول- عليه السّلام- ايشان را بر صدقه حثّه«۸» كردى، گفتند: يا رسول اللّه: ما را بيان كن تا چه دهيم! و چند دهيم! و به كه دهيم! خداى تعالى آيت فرستاد: مى‌پرسند تو را اى محمّد كه چه نفقه كنند! «ما» استفهاميّه است. قُلِ العَفوَ، ابو عمرو«۹» و حسن بصرى و قتاده و إبن ابى اسحق به رفع خواندند على معنى الّذى ينفقونه هو العفو، و مثال اينكه قراءت قوله تعالى: ------------------------------ - (۱). آج: و شرابه. (۵- ۲). اساس: افتادگى دارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها بجز مج: فيه غمى، مج: فيه عمى. (۴). مج، وز، اتساخا، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اتاخا. (۶). دب: و نزل القلب، لب: و ينزل القلب، چاپ شعرانى (۲/ ۱۹۵): و يترك للقلب. (۷). همه نسخه بدلها: عنهم. (۸). آج: حث. (۹). همه نسخه بدلها: ابو عمر. صفحه : ۲۱۸ وَ إذا قِيلَ لَهُم ما ذا أَنزَلَ رَبُّكُم قالُوا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ«۱» [رفع او] [اشاره]«۲» در هر دو جايگاه بر خبر ابتداى«۳» محذوف است، و ديگران به نصب خواندند بر تقدير: قل انفقوا العفو، و مثالش قوله تعالى: [وَ قِيلَ] [اشاره]«۴» حَتّى عَفَوا«۱۰» ...، اى كثروا. و قال- عليه السّلام: احفوا الشّوارب و اعفوا اللّحى، اى كثّروها ، گفت: شارب نيك بگيريد يعنى سلبت، و محاسن رها كنيد تا بسيار شود، قال الشّاعر: و لكنّا يعضّ السّيف لا بأسوق عافيات الشّحم كوم اى كثيرات الشّحم. و «عفو» نيز كارى بود آسان كه گفتيم، و عرب گويند«۱۱» ------------------------------ - (۱). سوره نحل (۱۶) آيه ۲۴. [.....] (۷- ۲). اساس: افتادگى دارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبتداى. (۴). اساس: افتادگى دارد، با توجّه به قرآن مجيد افزوده شد. (۵). سوره نحل (۱۶) آيه ۳۰، همه نسخه بدلها: و اذا قيل لهم ماذا انزل ربّكم قالوا خيرا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر اينكه. (۸). همه نسخه بدلها: عبد اللّه عبّاس العفو مراد آن است. (۹). همه نسخه بدلها: بصدقه. (۱۰). سوره اعراف (۷) آيه ۹۵. (۱۱). همه نسخه بدلها: گويد، كه بر متن مرجّح است. صفحه : ۲۱۹ خذما عفا، اى ما اتاك سهلا. جابر روايت كند كه: مردى بنزديك رسول آمد و گفت: يا رسول اللّه؟ هذه بيضة ذهب أصبتها من بعض المعادن لا أملك غيرها اريد ان أجعلها صدقة للّه، گفت: مردى شكل خايه«۱» زرّين بياورد پيش رسول- عليه السّلام- و گفت: يا رسول اللّه؟ به خدا«۲» كه من جز اينكه ندارم و مى‌خواهم كه«۳» صدقه كنم براى خدا. رسول- عليه السّلام- رو از او بگردانيد، او به دگر جانب آمد و اينكه بگفت. رسول- عليه السّلام- رو بگردانيد«۴»، با دگر جانب آمد و«۵» بگفت: رسول- عليه السّلام- از او به خشم آمد«۶»، از دست او بستد و بينداخت، چنان كه اگر بر او آمدى عضوى تباه كردى از او، و گفت: چون مى«۷» گويى كه هم اينكه دارم صدقه را چه خواهى كردن! آنگهى گفت: يكى از شما مى‌آيد و جمله مال [۲۸۱- پ] صدقه مى‌كند، آنگه به درها مى‌گردد و سؤال مى‌كند، ۸» أفضل الصدقة ما كان عن« ظهر غنى، و ليبدأ احدكم بمن يعول ، فاضلتر صدقه آن بود كه از سر توانگرى باشد، و يكى از شما بايد كه ابتدا به عيال خود كند. كلبى گفت: بعد نزول اينكه آيت كسى آن چنان نكرد، چون كسى را چيزى بودى و

خواستی که از آن صدقه‌ای کند قوت خود و قوت عیال از آن جا برداشتی، و آنچه فضله بودی صدقه کردی، و اگر مرد اهل حرفت بودی، یک روزه نفقه برداشتی از آن جا و باقی صرف کردی«۹». آیت زکات بیامد، اینکه آیت منسوخ شد اعنی حکمش علی قول الکلبیّ و اولیتر آن بود که نگویند که آیت منسوخ است، برای آن که جمع از میان اینکه آیت و«۱۰» آیت زکات ممکن است. کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ زجّاج گفت: برای آن «کذلک» گفت و خطاب با جماعتی است، که معنی جماعت قبیل«۱۱» بود و آن موحّد اللّفظ و مذکّر است. بهری دیگر ------------------------------- - (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر مرعی. (۲). همه نسخه بدلها: به خدای عز و جلّ (۳). همه نسخه بدلها: می‌خواهم تا اینکه. (۴). مب، روی از او فرا بگردانید. (۵). دب اینکه سخن. [.....] (۶). مب: در خشم شد. (۷). همه نسخه بدلها: همی. (۸). همه نسخه بدلها: علی. (۹). همه نسخه بدلها چون. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر میان. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب: قبیله. صفحه : ۲۲۰ گفتند: برای آن موحّد گفت که خطاب با رسول است- علیه السّلام- و مراد او و امّت، «کذلک» خطاب با او، و «لکم» خطاب با او و امّت اوست. همچنین خدای تعالی بیان کند برای شما آیتها را، لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُونَ فِی«۱»وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الیَتامی«۷»، عبد اللّه عبّاس به روایت عطیّه و ضحّاک و سدّی گفتند: سبب نزول آیات آن بود که عرب در جاهلیّت کار یتیم عظیم داشتندی، و مال او از مال خود دور داشتندی، و با او مؤاکله و مخالطه نکردندی، و اگر او را چهار پای بودی کس بر او ننشستی«۸»، و اگر خدمتکاری بودی کس او را خدمت نفرمودی و متشئّم بودندی از آن، چون اسلام آمد از رسول- علیه السّلام- پرسیدند حدیث یتیمان. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الیَتامی، و می‌پرسند ای محمّد تو را از یتیمان. قُل إِصلاحٌ لَهُم خَیرٌ، بگو که اصلاح کار ایشان به حسب مصلحت بهتر بود شما را. ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها أمر. (۲). اساس: لعلّهم، با توجّه به مج تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها لعلّکم. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و ترجمه عبارت افزوده شد. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: کنی بدانی. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر سرای. (۷). همه نسخه بدلها الایة. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: بر ننشستی. [.....] صفحه : ۲۲۱ قتاده و ربیع و سعید جبیر از عبد اللّه عبّاس گفتند: چون خدای تعالی در باب یتیم«۱» و مال او تشدید فرمود و آیات فرستاد من قوله: وَ لا تَقرَبُوا مالَ الیَتِیمِ إِلّا بِالَّتِی هِیَ أَحسَنُ«۲» ...، و [قوله: انّ] [اشاره]«۳»: الَّذِینَ یَأکُلُونَ أَموالَ الیَتامی ظُلماً«۴» ...، مردم بترسیدند یتیمان را از خویشتن دور کردند، و مالهای ایشان را از مال خود دور داشتند، و طعام ایشان از طعام خود [۲۸۲- ر] جدا کردند«۵» و با ایشان اختلاط نکردند تا اگر از طعام یتیم که روز را ساخته بودندی چیزی بماندی کس بنخوردی و بر نگرفتی«۶» تا عوضی دادی آن را تا«۷» تباه شدی، و اینکه کار بر ایشان سخت شد. بنزدیک رسول- علیه السّلام- آمدند و از او بپرسیدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رسول را فرمود که بگو«۸»: إِصلاحٌ لَهُم خَیرٌ، اگر شما اینکه برای خیر می کنی اصلاح کار ایشان شما را بهتر بود، و اصلاح مال ایشان بی طمعی و اجرتی و خیانتی و اخذ عوضی مزد در آن بیشتر باشد شما را، و اگر مصلحت در آن بود که با ایشان اختلاط کنید روا بود که ایشان برادران شمااند در دین، در طعام و شراب و دوابّ و مواشی و اسباب به یک جای اگر مصلحت دانی، و اگر مال ایشان را به حفظ و تجارت و عمارت به بر آری و از آن عوضی و اجرت مثلی برداری هم [روا] [اشاره]«۹» بود. فَإِخوانُکُم، ای فهم اخوانکم، ایشان برادران شمااند. و در شاذّ ابو مجلز خواند: فاخوانکم، به نصب علی تقدیر: فا [خوانکم] [اشاره]«۱۰» تخالطون، یعنی ایشان را جاری مجرای برادران داری، و آن که با مال برادر کنی از وجوه صلاح با مال ایشان همان کنی. [ابو عبید«۱۱» گفت] [اشاره]«۱۲»: اینکه آیت دلیل آن است که مسافران«۱۳» چون همسفره باشند، ایشان را روا بود که طعام و شرابشان«۱۴» به یک جای باشد، و زیادت و نقصانی که آن ------------------------------- - (۱۲- ۱۰- ۱). همه نسخه بدلها: یتیمان. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۲. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۰. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: دور داشتند، دب: دور کردند. (۶). دب: بر نگرفتندی. (۷). همه نسخه بدلها بجز لب، مب: یا . (۸). همه نسخه بدلها بجز دب که. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها

افزوده شد. (۱۱). مب، مر: ابو عبیده. (۱۳). همه نسخه بدلها را. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز دب: شراب ایشان، دب: شراب و طعام ایشان. صفحه : ۲۲۲ جا بود بطیبهٔ النّفس باکی نبود از آن، برای آن که چون در حقّ یتیم خدای تعالی رخصت داد، در حقّ بالغان اولیتر که رخصت باشد. آنگه گفت: وَ اللّهُ یَعلَمُ المُفسِدَ مِنَ المُصلِحِ، و خدای تعالی مفسد را از مصلح بازداند که کیست، که غرض او از«۱» مخالطت اصلاح است، و کیست که غرض او فساد است، باشد که آن کس که مخالطت نکند، او افساد و تلف ما ایشان کند، و باشد که آن کس که مخالطت کند غرض او صلاح باشد تا مال ایشان محفوظ باشد و برایشان تباه نشود. وَ لَو شاءَ اللّهُ لَأَعنَتَکُم، و اگر خدای تعالی خواستی کار بر شما سخت کردی، و شما را رخصت ندادی در مخالطت ایشان. عبد اللّه عبّاس گفت: معنی آن است که حکم کردی به إثم و حرج شما به تصرّف«۲» در مال ایشان. و اصل «عنت» سختی و مشقّت بود، یقال: عقبهٔ عنوت، ای شاقّه کؤود«۳». زجّاج گفت: «عنت» آن بود که پای شتر شکسته شود، باز بندند دگر باره شکسته شود چنان که بنتواند رفتن، قطامیّ گفت: فلا هم صالحوا من یبتغی عنتی و لا هم کرّر و الخیر الّذی فعلوا إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ که خدای تعالی عزیز است، کس دست زبر فرمان او نیارد آوردن به قهر چون تکلیفی شاقّ کند، و حکیم است اگر اینکه کند و اگر بخلاف بحکمت«۴» کند. وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ«۵»، آیت در شأن مرثد بن ابی مرثد آمد، و مقاتل گفت: ابو مرثد الغنویّ و نامش ایمن بود، و عطا گفت: هو ابو مرثد بن کنّاز بن الحصین«۶»- و او مردی بود شجاع و قوی. رسول- علیه السّلام- او را به مکّه فرستاد تا جماعتی مسلمانان را که آن جا بودند«۷» بیارد پنهان. چون به مکّه آمد زنی مشرکه نام او عناق در جاهلیّت دوست او بود، بشنید که او آمده است، برخاست و بنزدیک او آمد و ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها بجز دب آن. (۲). اساس: متضع، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). مج، وز: کود، آج: اکود. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: اگر خلاف اینکه. (۵). همه نسخه بدلها الایهٔ. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: ابو مرثد بن کنان بن الحصین، با توجه به مآخذ مربوط به اعلام تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب ایشان را. صفحه : ۲۲۳ گفت: یا مرثد؟ بیای تا ساعتی به خلوت بنشینیم. مرد گفت: و ویحک یا عناق«۱» انّ الاسلام قد حال بیننا و بین ذلک، اسلام آمد [۲۸۲- پ] و منع کرد از چنین چیزها. گفت: پس ممکن باشد که مرا به زنی کنی! گفت: بلی، و لکن پس از آن که دستوری با رسول برم. او را موافق نیامد که«۲» دانست که رسول- علیه السّلام- دستوری ندهد، بر او تشنیع کرد و مشرکان را به سر او آورد تا او را بزدند، و او از دست ایشان بجست و پنهان شد. چون فرصت یافت کاری که داشت در مکّه بگزارد«۳» و با نزدیک رسول آمد گفت: یا رسول اللّه؟ زنی مشرکه می‌خواهد تا به زن من باشد«۴»، روا بود یا نه! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ با مشرکات«۵» مناکحت مکنید تا آنگه که ایمان آرند. مفضّل گفت: اصل نکاح جماع بود، پس به کثرت استعمال در عقد نیز استعمال کردند، و گفت: از اسماء منقوله است که نقل من الجماع الی العقد کالغائط و غیر ذلک. و درست آن است که از اسماء مشترکه است، کالجون و القرء«۶» و الشّفق، و در هر دو معنی حقیقت است برای آن که در هر دو مستعمل است بر یک حد، و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند الّا که مانعی باشد، و دلیل بر آن که چنین است آیت«۷» است، و اجماع امّت بر آن که [نکاح با مشرکات] [اشاره]«۸» حرام است عقدا و طیا. وَ لَأَمَةٌ مُؤمِنَةٌ خَیرٌ مِن مُشرِکَةٍ حرهٔ وَ لَو أَعجَبَتکُم بجمالها، گفت: پرستاری مؤمنه«۹» بهتر بود از زنی آزاد مشرکه، و اگر چه به عجب آرد شما را به جمال و مال، یعنی جمال و مال او از حدّ عادت به حدّ تعجّب شده باشد. مفسّران گفتند: آیت در شأن خنساء آمد، و او کنیزکی سیاه بود از آن حذیفه یمان. گفت: یا خنساء؟ ذکرت فی الملاء الاعلی مع سوادک و دمامتک، گفت: ------------------------------ - (۱). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته «بالاعناق»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مب: به آن که. (۳). مب: بگذاشت. (۴). مب، مر: تا زن من شود. (۵). مب، مر: مشرکان. (۶). مج، وز، دب، آج، لب: و القروء. (۷). دب: اینکه آیت: دیگر نسخه بدلها بجز وز: اینکه. (۸). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: مؤمن. [.....] صفحه : ۲۲۴ خدای تعالی تو را با سیاهی و زشت رویی«۱» یاد کرد در ملاء اعلی، و

در شأن تو آیتی فرستاد، پس حذیفه او را آزاد کرد و به زنی کرد. سدّی گفت: آیت در عبد اللّه رواحه آمد، که او پرستاری سیاه داشت، بر او خشم گرفت و او را بزد و بیرون کرد، آنگه بترسید و پشیمان شد. بیامد و رسول را- علیه السّلام- خبر داد رسول- علیه السّلام- گفت: چگونه کسی است اینکه پرستارا! گفت: شهادتین می گوید و نماز می کند، و روزه می‌دارد، و وضو و آب دست به جای می‌آرد. رسول- علیه السّلام- گفت: هی مؤمنهٔ، اینکه کنیزک مؤمنه است. عبد اللّه رواحه گفت: به آن خدایی که تو را به حق به خلقان فرستاد که آزادش بکنم و به زنی کنم«۲»، و آنچه گفت بکرد. جماعتی مردم«۳» طعنه زدند و گفتند: پرستاری سیاه را به زنی کرده‌ای، و زنی آزاد مشرکه را بر او عرض کردند«۴» و ایشان رغبت کردندی در نکاح مشرکات برای آن که تا باشد که ایمان آرند«۵». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نکاح مشرکات حرام کرد، قوله: وَ لا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا، و دختر به مرد مشرک مدهید تا«۶» ایمان آرد. از هر دو طرف نهی کرد، هم خواستن و هم دادن، در«۷» جمله مناکحت با ایشان حرام است. وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ، و بنده مؤمن به باشد از آزادی مشرک، و اگر چه شما را به عجب آرد به مال و جمال و حسن حال. حسن بصری و قتاده روایت کنند«۸» از انس مالک که: یک روز رسول- صلّی اللّه علیه و علی آله- نشسته بود، اعرابیی در آمد و سلام کرد و گفت: یا رسول اللّه؟ أیمنع سوادی و دمامهٔ وجهی من دخول الجنّهٔ! گفت: سیاهی من و زشت روی‌ام مرا منع نکند«۹» از آن که به بهشت روم«۱۰»! گفت: نه، مادام تا از خدای بترسی و به رسول او ایمان داری گفت: یا رسول اللّه [۲۸۳- ر] [اشاره]؟ به آن خدای که تو را شرف نبوّت داد که ------------------------------ - (۱). مج، وز، لب، فق، مر: رویت، دب: زشتی رویت، آج: روییت. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب او را. (۳). مج، وز، آج، لب، فق، مر: مردمان. (۴). همه نسخه بدلها: عرضه کردند. (۵). اساس: آرد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها آنگه که. (۷). همه نسخه بدلها: بر. (۸). اساس، مج، وز: کند، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: کند. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز آج، لب، مب: شوم. صفحه : ۲۲۵ من پیش از اینکه به هشت ماه ایمان آورده‌ام، و اقرار داده که: خدای تعالی یکی است، و تو رسول اویی به حق. رسول- علیه السّلام- گفت: انت من القوم لک ما لهم و علیک ما علیهم، گفت تو از اینانی آنچه ایشان را بود تو را بود، و آنچه بر ایشان بود بر تو بود، گفت: پس برای چیست که من خطبت کردم با هر یک از اینان که حاضراند کس اجابت نکرد مرا، و هیچ منع نمی‌دانم جز دمامت وجه«۱» و سواد لون«۲»، و الّا من در میان قوم خود حسبی دارم از بنی سلیم، و پدران من معروفانند، و لکن غلبنی«۳» سواد أخوالی، و لکن«۴» غلبه کرده است بر من سواد خالیانم. رسول- علیه السّلام- گفت: عمرو بن وهب حاضر است! و او مردی بود از ثقیف، و در«۵» صعوبت جانبی و انفه‌ای«۶» بود. گفتند نه یا رسول اللّه، اعرابی را گفت: تو خانه او دانی! گفت: دانم، گفت: به خانه او رو و در بزن زدنی برفق«۷»، و چون در سرای شوی سلام کن و بگوی که: رسول- علیه السّلام- دختر تو را به من داد- و او دختری داشت ذات جمال و عقل و عفاف. بیامد و در بزد و در بگشاد«۸» چون سواد و دمامت او دیدند، کاره شدند و اظهار کراهت کردند. او گفت: رسول- علیه السّلام- دختر تو را به من داد، او را زجر کردند [و رد کرد«۹»] [اشاره]«۱۰» ردّی قبیح. مرد برخاست و بیرون آمد«۱۱»، دختر گفت: یا پدر؟ برو و اینکه حال بدان، اگر پیغامبر- علیه السّلام- مرا به او داده است، من راضی‌ام [به آنچه رسول] [اشاره]«۱۲» خدای کرد. مرد بر اثر او بیرون آمد، او با پیش رسول رفته بود و شکایت کرده«۱۳»، مرد در پیش رسول آمد، رسول- علیه السّلام- گفت: [یا هذا] [اشاره]«۱۴» تویی که رسول مرا رد کردی و زجر ------------------------------ - (۱). مج: دمامهٔ الوجوه، دیگر نسخه بدلها: دمامهٔ الوجه. (۲). همه نسخه بدلها: سود اللّون. (۳). مج، وز: غلبتی. (۴). همه نسخه بدلها: و الّا آن که. [.....] (۵). همه نسخه بدلها او. (۶). همه نسخه بدلها بجز وز: انفهٔ. (۷). لب، فق، مب، مر: بر وفق. (۸). همه نسخه بدلها بجز آج، لب، فق بگشادند. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: کردند. (۱۰). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها چون مرد بیرون آمد. (۱۲). اساس: در قسمت نو نویس آورده است: «که او به حکم» که با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مب،

مر: کرد. (۱۴). اساس: در قسمت نو نویس آورده است: «او را» که با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۲۶ کردی! گفت: یا رسول اللّه؟ کردم و بد کردم، و أنا استغفر اللّه، برای آن که مرد غریب بود، گمان بردم که«۱» دروغ می گوید. اکنون یا رسول اللّه؟ حکم ما و خانه‌ها«۲» و مالها و فرزندان ما تو راست، و من پناه با خدای می‌دهم، از خشم خدا و خشم رسول خدا. رسول- علیه السّلام- گفت: خیز ای اعرابی که من دختر او را به تو دادم و با خانه شو مرد گفت: یا رسول اللّه؟ من مردی غریبم و دست تنگم و شرم دارم دست تهی به خانه زن رفتن، رسول- علیه السّلام- گفت: نزد«۳» سه کس از صحابه من رو و آنچه تو را باید از ایشان بستان، بر علی رو و بر عثمان و بر عبد الرّحمن عوف. او بر علی آمد، صد درم داد او را، و همچنین عبد الرّحمن عوف و عثمان«۴». او درم بستد و به بازار آمد تا جامه و چیزی خرد که او را به کار آید، و به خانه باز شود، منادی رسول را دید که بر آمد و ندا کرد: یا خیل اللّه ارکبی و ابشری، برنشینی و بشارت است«۵» شما را. مرد سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا؟ تو خداوند آسمان و زمینی و فرستنده محمّدی به نبوّت به خلقان، مرا رغبت«۶» چنین می«۷» باشد که اینکه درمها در سبیل تو و جهاد دشمنان تو و مساعدت رسول تو صرف کنم. آنگه آنچه جامه‌های«۸» ابریشم و حریر خواست خریدن، اسبی خرید و تیغی و نیزه‌ای و سپری و دستار«۹» بگرفت و سینه و شکم سخت ببست و لثام بر بینی«۱۰» بست و سلاح بپوشید و بر اسپ نشست، و از او هیچ پیدا نبود مگر چشمهایش«۱۱». بیامد و در میان مهاجر بایستاد. هر کس«۱۲» می گفت: اینکه سوار کیست«۱۳»! کس او را نمی‌شناخت، گفتند«۱۴»: رها کنی، همانا مردی باشد از عرب آمده تا معالم دین بداند، اکنون ----------------------------------

(۱). همه نسخه بدلها بجز دب، مر مرد. (۲). اساس: خانها/ خانه‌ها، مج، وز، دب: جانها. (۳). همه نسخه بدلها: بر. (۴). همه نسخه بدلها: عثمان و عبد الرّحمن عوف. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: بشارت باد. (۶). مج: رغبت کن. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: جامهای/ جامه‌های. (۹). فق: دستاری. (۱۰). همه نسخه بدلها: بر روی. (۱۱). مب، مر: چشمانش. (۱۲). اساس: با خطی متفاوت از متن «یکی»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مب و. (۱۴). مج: گفت. صفحه : ۲۲۷ می‌خواهد [تا] [اشاره]«۱» با ما مساعدت کند. چون رسول- علیه السّلام- بر آمد، گفت: اینکه سوار کیست! گفتند: یا رسول اللّه؟ ما نمی‌دانیم، از عرب است. [بر جمله] [اشاره]«۲» چون به کارزارگاه«۳» در شدند، او حمله می‌برد و از پیش و پس به نیزه و تیغ کارزار«۴» می کرد، در میانه آستین [از او پاره] [اشاره]«۵» باز کرد«۶». چون رسول- علیه السّلام- سواد بازوی او بدید، [۲۸۳- پ] گفت: سعد است! [مرد] [اشاره]«۷» گفت: آری؟ تن و جان من فدای تو باد، گفت: سعد جدّك، بختت نیک باد. آنگه کارزار«۸» می کرد به تیغ و نیزه تا آن که کش بیفگندند«۹». رسول را گفتند: یا رسول اللّه؟ سعد را بیفگندند. رسول- علیه السّلام- به بالین او آمد و سرش«۱۰» بر کنار گرفت و گرد از روی او می‌سترد به جامه خود، و می گفت: ما اطیب ریحك و احسن وجهك و أحبك الی الله ، چه خوش است بوی تو«۱۱»، چه نیکوست روی تو، و چه دوست دارد خدای تو را. و بگریست آنگه باز خندید و روی بگردانید و گفت: ۱۲» ورد الحوض برب« الکعبهٔ ، به کنار حوض فراز آمد. ابو امامه گفت: یا رسول اللّه؟ حوض چیست! گفت: حوضی است که خدای تعالی مرا داده است، عرض او از میان صنعا الی بصری، کناره‌های او مکلّل به درّ و یاقوت، به عدد ستاره«۱۳» آسمان، بر کنار او اناء است از شیر سپیدتر است و از انگبین شیرینتر. هر که از او شربتی«۱۴» باز خورد هرگز تشنه نشود. صحابه گفتند: یا رسول اللّه؟ چرا بگریستی! بعد از آن«۱۵» بخندیدی! و پس روی بگردانیدی! گفت: بلی، امّا گریه برای مفارقت سعد بود، و امّا خنده«۱۶» از بشاشت بود ---------------------------------- (۷- ۵- ۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). اساس و مب ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸- ۳). دب، آج، فق، مر: کارزار، لب: کالزار. (۴). لب: کالزار. [.....] (۶). آج، لب، فق: آستین از بازو باز کرد. (۹). مب، مر: کسی او را بیفگند. (۱۰). همه نسخه بدلها: سر او. (۱۱). همه نسخه بدلها و. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: و رب. (۱۳). فق: ستارگان. (۱۴). مج: شربه، وز: شربه‌ای. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و پس، مب، مر: و باز. (۱۶). همه نسخه بدلها من. صفحه : ۲۲۸ و خرّمی من به منزلت«۱» او نزد«۲» خدای تعالی و

کرامت او بر خدای. و امّا آن که روی بگردانیدم برای آن بود که حور العین را دیدم جامه‌ها از ساق بر گرفته و می‌شتافتند، یک بر سر یک می‌افتاد و مبادرت می‌کردند تا او را بر بودند، من روی بگردانیدم از شرم ایشان. آنگه فرمود تا اسپ و سلاح او بر گرفتند و به خانه زن او بردند«۳» و گفت«۴»: بگویی که اینکه میراث شوهر تو است، و خدای تعالی او را بهتر از تو بداد به بدل تو. پس جمله آن که بنده مؤمن از خواجه مشرک به باشد، برای آن که او و اینکه جا بنده است آن جا سیّد باشد. و آن که اینکه جا خواجه است متکبر و مترفّع از بندگی، آن جا از همه بندگان و اسیران ذلیلتر و بازمانده‌تر باشد. أُولئِکَ یَدعُونَ إِلَی النّارِ، ایشان با دوزخ دعوت می‌کنند، یعنی مشرکان، برای آن که ایشان با عمل اهل دوزخ می‌خوانند، بمثابت آن است که ایشان را با دوزخ می‌خوانند. وَ اللّهُ یَدعُوا إِلَی الجَنَّةِ وَ المَغفِرَةِ بِإِذنِهِ، و خدای تعالی شما را با بهشت و مغفرت و آمرزش می‌خواند به فرمان او. وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ، و بیان می‌کند آیتهای«۵» خود را از اوامر و نواهی و احکام«۶» و حلال و حرام و براهین و دلالات برای مردمان. لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ، تا همانا اندیشه کنند و یاد گیرند و متّعظ شوند. قوله عزّ و علا«۷»:

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۲۲ تا ۲۲۸]

[اشاره]

وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ قُل هُوَ أَذیً فَاعتَزِلُوا النِّساءَ فِی المَحِیضِ وَ لا تَقرَبُوهُنَّ حَتّی یَطهُرنَ فَإِذا تَطَهَّرنَ فَأتُوهُنَّ مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ المُتَطَهِّرِینَ (۲۲۲) نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم فَأتُوا حَرثَکُم أَنّی شِئتُم وَ قَدِّمُوا لِأَنفُسِکُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّکُم مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ (۲۲۳) وَ لا تَجعَلُوا اللّهَ عُرضَةً لِأَیمانِکُم أَن تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصلِحُوا بَینَ النّاسِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۲۴) لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۲۲۵) لِلَّذِینَ یُؤلُونَ مِن نِسائِهِم تَرَبُّصُ أَربَعَةِ أَشهُرٍ فَإِن فاؤُ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۲۶) وَ إِن عَزَمُوا الطَّلاقَ فَإِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۲۷) وَ المُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَن یَکتُمنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی أَرحامِهِنَّ إِن کُنَّ یُؤمِنَّ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذلِکَ إِن أَرادُوا إِصلاحاً وَ لَهُنَّ مِثلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالمَعرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۲۸)

[ترجمه]

[و می‌پرسند تو را از عذر زنان، بگو که آن رنج است دور شوید از زنان در عذر«۸» و پیرامن ایشان مشوید تا پاک شوند چون غسل کنند، پس به ایشان شوید از آن جا که فرمود شما را خدای، بدرستی که خدای -------------------------------- -

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: من المنزلة. (۲). مج، وز، دب: او از، آج، لب، فق، مب، مر: او را از. (۳). همه نسخه بدلها بجز دب: آوردند. (۴). مج: گفتند. (۵). همه نسخه بدلها: آیات. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). مج، وز، دب، فق، مب، مر: قوله تعالی، آج، لب: قال اللّه تعالی. (۸). وز، آج، لب، فق: حیض. صفحه : ۲۲۹ دوست دارد توبه کنندگان«۱» را و دوست دارد پاکیزگان«۲» را] [اشاره]«۳». [زنان شما کشتزار شمااند، پس بیایید به کشتزار خود آن جا که خواهید و در پیش افگنید برای خود و بترسید از خدا و بدانید که شما با پیش او شوید و مژده«۴» ده مؤمنان را] [اشاره]«۵». [و مکنید خدای را در معرض سوگندتان که نکویی کنید و پرهیزید«۶» و نیکی کنید میان مردمان و خدای شنوا و داناست] [اشاره]«۷». [۲۸۴- ر] [نگیرد شما را خدای به بازی در سوگند شما، و لکن بگیرد شما را به آنچه اندوزد دلهای شما، و خدای آمرزگار و بردبار است] [اشاره]«۸». [آنان را که دوری کنند به سوگند از«۹» زنان«۱۰» انتظار چهار ماه است اگر باز آیند، پس بدرستی که خدای آمرزگار و بخشاینده است] [اشاره]«۱۱». [و اگر عزم کنند طلاق را، خدای شنوا و داناست] [اشاره]«۱۲». [و زنان طلاق داده باز ایستند به خود سه«۱۳» پاکی، و نباشد حلال

ایشان را که پنهان کنند آنچه آفریده بود خدای در شکمهای«۱۴» ایشان اگر ایمان دارند -------------------------------- - (۱). وز، آج، لب، فق: توبه کاران. (۲). آج، لب، فق: پاکیزه کاران. (۱۲- ۱۱- ۸- ۷- ۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). وز: مزده. (۶). وز: بپرهیزید، آج، لب، فق: بپرخیزید. (۹). وز: سوگندان. (۱۰). مج آنان زنان. با توجّه به وز و معنی آیه زاید می‌نماید. (۱۳). مج: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد. (۱۴). وز، آج، لب، فق: رحمهای. صفحه : ۲۳۰ به خدای و روز باز پسین، و شوهران ایشان سزاوارتراند به باز آوردن ایشان در آن اگر خواهند نیک کردنی«۱»، و ایشان راست مانند آن که بر ایشان است به نیکویی، و مردان را بر ایشان پایه‌ای هست، و خدای عزیز و داناست] [اشاره]«۲». قوله تعالی: وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ- الایة، سعید جبیر گفت«۳» از عبد اللّه عبّاس که او گفت: ما رأیت قوما خیرا من اصحاب رسول اللّه ما سألوه الّا عن ثلاثة عشرة«۴» مسئلة حتّی قبض، کلّهن فی القرآن، گفت: هیچ قوم را ندیدم بهتر از اصحاب رسول- علیه السّلام- در همه عمر او و ایشان، او را بیشتر از سیزده مسأله نپرسیدند، هر سیزده در قرآن هست: یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّةِ«۵» ...، یَسئَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الحَرامِ«۶» یَسئَلُونَکَ ما ذا یُنفِقُونَ«۷» ...، یَسئَلُونَکَ عَنِ الخَمرِ وَ المَیسِرِ«۸» ...، وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الیَتامی«۹» ...، وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ«۱۰» ...، یَسئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرساها«۱۱» ...، وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی«۱۲» ...، یَسئَلُونَکَ عَنِ الأَنفالِ«۱۳» ...، وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ«۱۴» ...، وَ یَسئَلُونَکَ عَن ذِی القَرنَینِ«۱۵» ...، وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الجِبالِ«۱۶». مفسّران گفتند: عرب را در جاهلیّت عادت چنان بود که چون زن را حیض پدید آمدی از او اجتناب کلّی کردندی، او را در خانه تنها بنشاندندی و با او مجالست و مؤاکلت و مشاربت نکردندی بر عادت مجوس. ------------------------------------ - (۱). وز: نیک کردن، آج، فق: نیک کردی. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: گوید. (۴). اساس: عشر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۹، مب قوله تعالی. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷، مب قوله تعالی. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۵، مب قوله تعالی. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹، مب قوله تعالی. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۰، مب قوله تعالی. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲، مب قوله تعالی. (۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷ و سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۲. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶، مب قوله تعالی. (۱۳). سوره انفال (۸) آیه ۱، مب قوله تعالی. (۱۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵ مب قوله تعالی. (۱۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳، مب قوله تعالی. (۱۶). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰۵، مب قوله تعالی. [.....] صفحه : ۲۳۱ ابو الدّحداح«۱» از رسول- علیه السّلام- پرسید که: و ما نصنع بالنّساء اذا حضن، چه فرمایی ما را در حقّ زنان چون ایشان را«۲» عذری پیدا شود! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ. و «محیض» مصدر بود یقال«۳». حاضت المرأة یحیض حیضا و محیضا کالسّیر و المسیر، و العیش و المعیش. و اصل «حیض» انفجار باشد، عرب گویند«۴»: حاضت الشّجرة«۵»، آن بود که چیزی از او بیاید بمانند خون و مانند آن، اینکه جا از درخت توت«۶» باشد. قُل هُوَ أَذیً، بگو که آن رنج است یعنی خون، و اینکه قول قتاده و سدّی است. و قیل: قذر، پلیدی است، و الأذی ما یکره و یغتم«۷» به، هر مکروهی را که از آن«۸» دلتنگی آید آن را «اذی» گویند. فَاعتَزِلُوا النِّساءَ فِی المَحِیضِ، دور باشی از زنان در حال حیض. و «اعتزال» دوری بود، قال اللّه تعالی حکایة عن ابرهیم- علیه السّلام: وَ أَعتَزِلُکُم وَ ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ«۹» ...، و اینکه جماعت را برای آن معتزله خوانند که قتاده و عمرو بن عبید از شاگردان حسن بصری بودند، و مذهب حسن در فاسق آن بود که: فاسق منافق بود. پس از وفات حسن بصری مناظره‌ای رفت و اصل عطا را با عمرو بن عبید در اینکه مسأله. و واصل، ابطال اینکه مذهب بکرد، و «منزلت بین المنزلتین» اظهار کرد، و اوّل کسی که [در معتزله] [اشاره]«۱۰» اظهار «منزلت بین المنزلتین» کرد واصل عطا بود. پس چون حجّت بر عمرو [بن] [اشاره]«۱۱» عبید بایستاد، او گفت: الرّجوع الی الحقّ خیر من التّمادی فی الباطل، با حق آمدن به [از] [اشاره]«۱۲» آن باشد [۲۱۶- پ] که بر باطل بایستادن«۱۳»، و از مذهب حسن باز آمد«۱۴». پس ایشان را برای آن که اعتزال کردند و دوری جستند از ------------------------------------ - (۱). مب، بر: ابو الدّجاج. (۲). مب حیفی و. (۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: یقول، دب: تقول. (۴). همه نسخه بدلها: گوید. (۵). مج، وز: السّمره، لب، فق، الثّمره، مب، مر:

المرأه. (۶). مج، وز، آج، لب: تود/ توت. (۷). مب: یغم، مج، وز، لب: تعتم. (۸). همه نسخه بدلها: از او. (۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸. (۱۲- ۱۱- ۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). اساس: در قسمت نویس «بایستادند»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). اساس: در قسمت نویس «باز آمدند»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۳۲ مذهب حسن«۱» معتزلی خواندند و گفتند: برای آن که از حلقه قتاده دور شدند و کناره‌ای«۲» گرفتند. قتاده چون ذکر ایشان کردی، گفتی: ما فعلت المعتزلهٔ. اکنون بدان که: «حیض» خونی باشد سیاه و گرم، با دفع و آگاهی جدا شود. و «استحاضه» خونی باشد سرد و زرد فام، اینکه فرق است از روی ظاهر. و حایض را احکامی باشد که گفته شود و مستحاضه به حکم طاهر«۳» باشد هر گه که شرط آن به جا آرد. امّا آن حکم که به«۴» حیض تعلّق دارد، بعضی واجب بود و بعضی حرام و بعضی مکروه. آنچه محرّمات و واجبات است نمازش واجب نبود، بل«۵» درست نیاید از او، و روزه‌یش درست نباشد، و در مسجدها شدنش«۶» حرام بود، و اعتکافش درست نباشد، و طوافش درست نباشد، و قراءت عزایمش حرام باشد، و دست بر قرآن نهادنش حرام باشد، و بر شوهرش مقاربت کردن با او حرام باشد، و اگر کند بقصد، کفّارتش واجب بود، در اوّل حال دیناری و در میانه نیم دینار، و در آخرش دانگی و نیم. و تعزیر بر او واجب باشد، و غسل و وضو بر او«۷» درست نباشد در ایّام حیض بر وجه رفع حدث. و چون خون منقطع شود غسلش واجب باشد، و طلاقش درست نباشد در ایّام حیض، و قضای روزه‌یش واجب باشد، و قضای نمازش واجب نبود. و مکروهات: قرآن خواندن«۸» آنچه جز عزایم است مکروه بود او را، و مصحف بر گرفتن و دست بر حواشی«۹» نهادن، و خضاب کردن و اقلّ ایّام حیض سه روز بود، و بیشترش ده روز، و آنچه«۱۰» میانه اینکه باشد به حسب عادت. و حایض [۲۸۵- ر] بر دو ضرب باشد: یا مبتداء بود یا نبود. اگر مبتدأ بود، او را ------------------------------ - (۱). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر ایشان را. (۲). همه نسخه بدلها: کناره. [.....] (۳). مب: مستحاضه خونی طاهر. (۴). همه نسخه بدلها: و بیست حکم به، که بر اساس مرجّح می‌نماید. (۵). مب، مر: یا . (۶). آج، لب، فق، مب، مر: و در مسجد شدن او. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب: از او. (۸). مب، مر و. (۹). مر مصحف. (۱۰). اساس: در، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۳۳ چهار حالت باشد: یکی آن که تمیز داند«۱» و فرق از میان اینکه خونها که حیض و استحاضه بود بر آن کار باید کردن. دوم آن که: تمیز نداند و مشتبه شود بر او، بر عادت زنانی که خویش«۲» او باشند کار کند. سیم«۳» آن که: خویش ندارد، بر عادت زنانی که بر سنّ او باشند کار کند. چهارم آن که: نه خویشان دارد«۴» و نه همسالان. از ماه اوّل سه روز نماز رها کند، و از ماه دوم ده روز که اینکه اکثر حیض است و آن اقلّ یا نه، از هر ماهی هفت روز نماز دست بدارد، مخیّر است او از میان اینکه هر دو. و آن که مبتدأ نباشد او را نیز چهار حال است: یکی آن که او را عادتی باشد بی تمیز بر آن کار کند. دوم آن که: او را عادت باشد و تمیز باشد«۵» بر عادت کار کند. سیّم«۶» آن که: او را تمییز باشد بی‌عادت، بر تمییز«۷» کار کند. چهارم آن که: او را عادت و تمییز«۸» نباشد از هر ماه هفت روز نماز نکند، اینکه جمله مذهب ماست، و مذهب ابو حنیفه و اهل عراق در اقلّ و اکثر ایّام حیض موافق مذهب ماست. و همچنین مذهب حسن بصری هم اینکه است. و مذهب شافعی و اهل مدینه آن است که: اقلّ حیض شبانروزی بود و بیشترش پانزده روز. و بعضی فقها را مذهب آن است که: آن را حدّی محدود نیست، مادام تا خون بیند حایض باشد، نماز نکند. و اقلّ طهر ده روز بود، و جمله فقها خلاف کردند، گفتند: پانزده روز باشد و در آن حکمهای بیست گانه‌ای، در بیشتر مسائل شافعی موافقت کرد ما را. و مالک [۲۸۵- پ] خلاف کرد در قراءت قرآن، گفت: اگر مدّت دراز شود و ترسد از فراموشی روا بود که خواند، امّا دخول المساجد، و مسّ المصحف، و کتابهٔ القرآن، و اعتکاف، و طواف، و نماز، و روزه، و وجوب قضای روزه دون نماز، شافعی و بیشتر فقها موافقت کردند. امّا در کفّارت و طی حایض در اوّل دیناری، و«۹» میانه نیم دینار، و آخر دانگی ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نداند. (۲). همه نسخه بدلها: خویشان. (۶- ۳). مج، وز: سه‌ام. (۴). همه نسخه بدلها: خویشان باشند او را. (۵). اساس: نباشد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸- ۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر:

تمیز. [.....] (۹). همه نسخه بدلها بجز دب: و در. صفحه : ۲۳۴ نیم«۱»: شافعی را در او دو قول است: در قول اوّل همچنین گفت، در اوّل و وسط و در آخر حیض گفت: بر او استغفار باشد، و مذهب اوزاعی و احمد و اسحاق هم چنین است، و شافعی در جدید گفت«۲»: بر او کفّارت نباشد در هیچ حال، بر او توبت باشد بس، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحابش و مالک و ثوری. ملامست مرد زن حایض را از بالای ناف تا به سر، و از زیر زانو تا به قدم مباح است، و در او خلاف نیست میان فقها. امّا از ناف تا به زانو ملامست آن روا بود و اجتناب فاضلتر، و اینکه مذهب مالک است و اسحاق و محمّد بن الحسن. و مذهب شافعی و اصحابش و ابو حنیفه و ابو یوسف آن است که: حرام باشد. چون خون منقطع شود و شوهرش را روا باشد که نزدیکی کند بعد غسل الفرج، سواء اگر به اقلّ ایّام پاک شده باشد و اگر«۳» به اکثر، و اگر چه غسل نکرده باشد. و مذهب ابو حنیفه [۲۸۶- ر] آن است که: اگر به ده روز پاک شده باشد روا بود، و اگر زیر ده روز باشد روا نبود الّا پس«۴» غسل یا تیمّم، و نماز، اگر وقت نماز در آید و نماز نکند«۵» روا بود و طی او شوهر را. و مذهب شافعی آن است که: تا یک نماز نکند«۶» با استباحت آن طهارت«۷» و دخول وقت، روا نبود شوهرش را وطی او. استمرار عادت به دو بار باشد پیاپی که حیض بیند در روزی معیّن، و اینکه مذهب ابو حنیفه و بعضی اصحاب شافعی است و مروزی و اوزاعی. سریج«۸» گفت که«۹»: عادت به یک بار ثابت شود. وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ یقال: قربته أقربه قربانا، و قربت منه أقرب قربا. و «قربت» کنایت است در آیت از جماع، و معنی آن است که: پیرامن ایشان مگردی در ایّام حیض، حَتّی یَطْهُرْنَ، تا آنگه که پاکیزه شوند. «حتّی» انتهای غایت را باشد چون «الی»، اینکه دو لفظ اعنی: فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ ...، وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ یکی امر است و یکی ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: و نیم. (۲). همه نسخه بدلها: و در جدید گفت اعنی شافعی. (۳). همه نسخه بدلها: باشد او. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). مج: بکند، لب: کند. (۶). لب: کند. (۷). همه نسخه بدلها: بطهارت. (۸). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: و ابو العبّاس بن سریج. (۹). همه نسخه بدلها: گفتند که. صفحه : ۲۳۵ نهی. دلیل است بر تحریم وطی زنان در ایّام حیض، برای آن که اوامر قرآن را به ظاهر حمل بر وجوب کنند و نهی شرعی دلیل فساد منهیّ عنه کند. ابو سعید خدریّ روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هرگز ندیده‌ام ناقص دینان ناقص عقلان را که عقل مرد عاقل حازم بهتر ببرند از آن که اینکه زنان. گفتند: یا رسول اللّه؟ نقصان عقل و دین ایشان از کجاست! گفت: نه گواهی دو زن به یکی مرد برگیرند، آن از نقصان عقل ایشان است [۲۸۶- پ] [اشاره]، و امّا نقصان دین آن است که: از هر ماهی چند روز نماز نتوانند کردن و روزه نتوانند داشتن«۱». معاذة العدویّة روایت کند که: زنی بنزدیک عایشه آمد و گفت «ما بال الحایض تقضی الصّوم و لا- تقضی الصّلوة!، چرا زن حایض«۲» قضای روزه بدارد«۳» و قضای نماز نکند! عایشه گفت او را: أحروریّة انت! تو خارجیی! گفت: نه، و لکن سائلم. عایشه او را گفت: ما را در عهد رسول اینکه کار افتادی، ما را قضای روزه فرمودند و قضای نماز نفرمودند، بنگر که عایشه چون از او احکام شرع می‌پرسند، تهمت خارجی می‌برد، و چون جواب درست می گوید حوالت بر سمع می کند. راوی خبر گوید که: چون اینکه آیت آمد، صحابه رسول چون زنان ایشان را«۴» حیض پیدا شدی، ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کردندی. چون هوا سرد شد، ایشان سرما می‌یافتند، پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول اللّه؟ ما را حال آن نیست که جامه زیادتی باشد تا به زنان حایض دهیم، و چون ایشان را از جامه خواب«۵» گرم بیرون کردیم«۶» سرما می‌یابند، و اگر جامه به ایشان دهیم ما سرما می‌یابیم. رسول- صلوات اللّه و سلامه علیه و آله الطّاهرین الطّیّبین«۷»- گفت: خدا شما را نمی‌فرماید که ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کنید«۸»، می‌فرماید که با ایشان خلوت مکنید تا ایّام حیض باشد ایشان را، آن عادت عجم است- یعنی گبرکان. ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: روزه داشتن. (۲). آج، لب، فق: حایضه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: بکند. (۴). همه نسخه بدلها عذر. [.....] (۵). همه نسخه بدلها و خانه. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب: کرده‌ایم. (۷). همه نسخه بدلها: رسول علیه السّلام. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر شما را. صفحه : ۲۳۶ سعید مسیّب«۱» روایت کند از ابو هریره از رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- که گفت: هر که او با زن حایض قربت کند و او را فرزندی آید [۲۸۷- ر]

[اشاره]، و آن فرزند را جذام«۲» بود، گو کس را ملامت مکن جز خویشتن را، و هر که او روز شنبه و چهارشنبه خون گیرد و او را برص«۳» رسد، گو ملامت خویشتن را کن. عایشه روایت کند که: یک شب با رسول- صلوات اللّه و سلامه علیه و اله«۴»- خفته بودم، مرا حالت عذر پیدا شد، از بستر بجستم و کناره‌ای گرفتم. رسول- صلوات اللّه و سلامه علیه و اله«۵»- گفت: چه بود تو را! مگر حائض شدی! گفتم: آری. گفت: ازار را بند سخت کن و بازآی و به جای خود بخسپ. و امّ سلمه مانند اینکه روایت کند، و مانند اینکه روایت است از میمونه زوجهٔ النّبی- صلوات اللّه و سلامه علیه و اله«۶». عایشه گوید، رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم«۷»- مرا گفت: آن نماز کن«۸» مرا ده. من گفتم: یا رسول اللّه؟ من حائضم، گفت: ان حیضتک لیست فی یدک، حیضت در دست نیست. و از او پرسیدند که: شاید که با حائض نان خورند! گفت: رسول- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم«۹». با من از یک اناء آب خوردی و از یک قدح. و گاه او«۱۰» اوّل خوردی و من دوم، و گاه من اوّل خوردمی و او دوم، [و اعتبار کردم نیک، دهن هم آن جا بنهادی که من نهاده بودمی] [اشاره]«۱۱». اینکه اخبار دلیل می‌کند بر آن که از«۱۲» حائض هیچ حرام نیست مگر وطی او در فرج. و امّا دیگر چیزها همه«۱۳» رواست، به خلاف آن که گبرکان و ترسایان کردند، ------------------------------

--- - (۱). مج، وز: سعید بن مسیّب. (۲). مج، دب، آج، لب، فق، مب: جزام. (۳). مج، وز، دب: مرضی، آج، لب، فق، مب، مر: برصی. (۷- ۵- ۴). همه نسخه بدلها: رسول علیه السّلام. (۶). همه نسخه بدلها: صلّی اللّه علیه و آله. (۸). مج: نمازگه، وز: نمازگر، آج، لب، فق: نماز کفی، مب، مر: نماز کنی. (۹). مج، وز: رسول اللّه، دب، آج، لب، فق: رسول علیه السّلام. (۱۰). آج، لب، فق، مر: گابودی. (۱۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: بر. [.....] (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هم. صفحه : ۲۳۷ که گبرکان مفارقت کلّی کردندی، و ترسایان در حیض مقاربت کردندی. خدای گفت: نه آن باید، نه اینکه شاید، واسطه اینکه هر دو باید گرفتن که- ۱«۲» خیر« الأمور اوساطها». وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ [۲۸۷- پ] حَتّی یَطهُرن، کوفیان خوانند مگر عاصم«۳» «یطّهّرن»، به تشدید «طا» و «ها»، و باقی قرّاء خوانند«۴»: «یَطهُرن» به تخفیف. و آن کس که به تشدید خواند، تقدیر چنین بود که: «یتطهّرن» «تا» با «طا» کردند، و «طا» در «طا» ادغام کردند، و معنی آن بود که: «حتّی یغتسلن»، تا آنگه که غسل بکنند. و آن کس که خواند: «یَطهُرن» به تخفیف، معنی آن باشد که: تا خون حیض منقطع شود از ایشان، و ایشان از آن پاک شوند. و اختلاف فقها در آن که کی روا باشد مرد را که با حلال خود مقاربت کند و آنچه مذهب است در آن باب گفته شد. و قراءت به تخفیف حجّت ماست و حجّت ابو حنیفه علی وجه. و قراءت به تشدید، حجّت شافعی است پیش از غسل روا بود مقاربت بنزدیک ما، و بنزدیک ابو حنیفه چون ده روز گذشته باشد، و بنزدیک شافعی روا نبود تا غسل بنکند یا تیمّم و بعد«۵» انقطاع الدّم، و اینکه مذهب زفر است و لیث و سالم و قاسم بن محمّد و إبن شهاب. و حسن بصری گفت: اگر پیش«۶» غسل مقاربت کند کفّارتش لازم آید همچنان که در حال حیض. فَإِذا تَطَهَّرن، ای اغتسلن، چون غسل باز کنند. فَأْتُوهُنَّ مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ به ایشان شوی از آن جا که خدای فرمود شما را. و «اتیان» کنایت است از جماع، و اگر چه صورت امر است مراد اباحت است، چنان که گفت: وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا«۷» ...، و قوله: فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِی الأَرضِ«۸» ...، و مراد بقوله: مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ آن است که من حیث امرکم اللّه بالاعتزال. و فایده، اطلاق حظر«۹» است. و خلاف کردند فی«۱۰» الامر ---------------------

------------ - (۱). همه نسخه بدلها: و خیر. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اوسطها. (۴- ۳). همه نسخه بدلها حتّی. (۵). دب، مب، مر از. (۶). دب، فق، مب، مر از. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۸). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. (۹). اساس: حضر، با توجّه به دب و مب تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: خطر. (۱۰). اساس: کی، دب: من، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۳۸ الوارد بعد الحظر«۱». مذهب فقها آن است که: ایجاب اباحت کند، و مذهب ما آن است که: حکم او همان باشد که قبل الحظر«۲» بوده باشد من اشتراکه بین الوجوب و النّدب، و تقدّم حظر«۳» را هیچ اثر نبود در تغییر حکم او، پس معنی آن است که: آنچه محظور«۴» بود اکنون مطلق است، و اینکه قول مجاهد است و ابراهیم و قتاده و عکرمه. و البی«۵» گفت از عبد اللّه عبّاس که:

مراد آن است که «جامعوهنّ فی الفرج لا غیر»، با ایشان مقاربت در موضع مخصوص کنی که آن جای، مأمور به است. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که من حیث امرکم اللّه به من الطّهر، یعنی اینکه مواقعه در ایّام طهر باید دون ایّام حیض تا امتثال فرمان خدای کرده باشد. و تفسیر [«حیث» به وجه باز کرد] [اشاره]«۶» ند، کأنّه قال: فأتوهنّ من قبل طهرهنّ لا من قبل حیضهنّ[۲۸۸- ر] [اشاره]، و اینکه قول إبن زید است و ضحّاک و روایت عطیّه«۷» عن إبن عبّاس. و محمّد حنفیّه«۸» گفت: مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ ای من الحلال دون الفجور، یعنی به حلال مقاربت کنی نه به حرام. إبن کیسان گفت: معنی آن است که به ایشان مواقعه آنگه کنی که ایشان روزه ندارند و معتکف و محرم نباشند، یعنی در اوقاتی که حلال بود شما را مواقعه ایشان. فرّاء گفت: مثال اینکه چنان باشد که کسی گوید: أتیت الأمر من مأتاه، ای من الوجه«۹» الّذی یؤتی، از آن ره آن باشد. واقدی گفت: مراد آن است که فی الفرج، و مراد به «من»، «فی» است، چنان که گفت: ارونی ماذا خلقوا من الارض، ای فی الإرض، و قوله: إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَومِ الْجُمُعَةِ«۱۰»، أی فی یوم الجمعة. إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ، مقاتل سلیمان گفت و کلبی: یحب ------------------------------------ - (۱). اساس: الحضر، با توجّه به دب تصحیح شد. (۳). اساس: حضر، با توجّه به دب تصحیح شد. (۴). اساس: محضور، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: و والبی. [.....] (۶- ۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج: عتبه. (۸). وز، دب، آج، لب، فق: محمّد خلیفه. (۹). مب: من الوجوه. (۱۰). سوره جمعه (۶۲) آیه ۹. صفحه : ۲۳۹ التّوّابین من الذنوب، خدا دوست دارد توبت کاران را آنان که [از گناه] [اشاره]«۱» توبت کنند، و آنان را که در طهارت و پاکی از احداث آب به کار دارند. مجاهد گفت: یحب التّوّابین من الذّنوب و المتطهّرین من أدبار النّساء، یعنی دوست دارد«۲» آنان را که خویشتن پاکیزه دارند از آن که خلوت کنند با زنان بر«۳» وجهی دیگر. مقاتل حیّان«۴» گفت: التّوّابین من الذّنوب و المتطهّرین من الشّرک، از گناه توبت کنند و از شرک خویشتن پاک سازند«۵». سعید جبیر بعکس اینکه گفت: یحب«۶» التّوّابین من الشّرک و المتطهّرین من الذّنوب، از شرک توبت کنند به ایمان، و از پس ایمان نیز گناه نکنند و پاکی جویند از گناه. منهال بن عمرو گوید: بنزدیک ابو العالیه بودم، برخاست و وضوی نیکو باز کرد و آنگه گفت: إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ، إبن جریج گفت عن مجاهد: التَّوّابِینَ، آنان«۷» که گناه کرده باشند پس توبت کنند. و الْمُتَطَهِّرِینَ، آنان که خود هرگز گناه نکرده باشند. عبد الرّحیم قنّاد«۸» گفت: التّوّابین من الکبائر و المتطهّرین من الصّغائر، التّوّابین من الافعال، و المتطهّرین من الاقوال، التّوّابین من الاظهار، و المتطهّرین من الاضمار، التّوّابین من الاثام، و المتطهّرین من الاجرام، التّوّابین من الجرایر، و المتطهّرین من خبث السّرائر، التّوّابین من الذّنوب، و المتطهّرین من العیوب. و ظاهر آیت با آن می‌ماند که یُحِبُّ التَّوّابِینَ، یعنی آنان را که مقاربت کرده باشند با زنان در حال حیض و ندانسته باشند، چون بدانند از آن توبت کنند. وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ، یعنی آنان را که طلب پاکیزگی کنند و از اینکه معنی دور باشند، الّا آن است که اگر چه آیت عقیب اینکه حدیث آمد، روا باشد که مراد عموم بود، پس حمل ------------------------------------ - (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). وز: دارند. (۳). همه نسخه بدلها: به. (۴). همه نسخه بدلها: مقاتل بن حیّان. (۵). همه نسخه بدلها: دارند، که به اعتبار گنگی لفظ بر متن مرجّح می‌نماید. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب باشند. (۸). آج، لب، فق: قتاد، دیگر نسخه بدلها: قتاده. صفحه : ۲۴۰ کردن بر عموم اولیتر باشد. قوله: نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم- الایة، سعید جبیر گوید«۱» از عبد اللّه عبّاس که او گفت عمر خطّاب بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ هلکت و اهلکت، [گفت] [اشاره]«۲»: هلاک شدم [۲۸۸- پ] و دیگری را هلاک کردم. رسول- علیه السّلام- گفت: چه کردی! گفت: حوّلت البارحة رحلی، دوش رحل برگردانیدم. رسول- علیه السّلام- جواب نداد، جبریل آمد و اینکه آیت آورد: نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم، زنان شما کشتزار شمااند. فَأتُوا حَرثَکُم أَنّی شِئتُم، به کشتزار خود آیی آن جا که خواهی، پس از آن که از موضعی دیگر اجتناب کنی و از ایّام حیض. محمّد بن المنکدر روایت کرد از جابر عبد اللّه انصاری که او گفت که: جهودان دعوی کردند که هر کس که با حلال خود خلوت کند از جای«۳»

معتاد و لکن از خلف، فرزند احول آید. رسول را- علیه السّلام- پرسیدند از اینکه حدیث، گفت: ۴» کذبت« الیهود ، جهودان دروغ گفتند. خدای تعالی تصدیق رسول را و تکذیب یهود را اینکه آیت فرستاد. قولی دگر در سبب نزول آیت آن است که: کافران مدینه در بعضی کارها اقتدا کردندی به جهودان پیش از آمدن رسول- علیه السّلام- و جهودان را عادت چنان بود که با زنان خلوت کردندی علی حرف، ای علی جنب. و قریش را عادت چنان بود«۵» که شرح کردندی اعنی«۶» کشف. چون رسول- علیه السّلام- هجرت کرد، یکی از جمله مهاجر زنی انصاری را بخواست، به وقت خلوت خواست که با او نزدیکی کند بر عادت ایشان، امتناع کرد و گفت: اگر بر عادت ما باشی«۷» و الّا اجتناب کن، و در اینکه باب از میان ایشان گفتا گوی«۸» رفت و اینکه حدیث به رسول رسید، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: گفت. [.....] (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب: نه در جای، مب: در موضع: بقیّه نسخه بدلها: در جای. (۴). وز: کذب. (۵). همه نسخه بدلها: بودی. (۶). همه نسخه بدلها: یعنی. (۷). اساس: به صورت «نباشی» هم خوانده می‌شود. (۸). مج، وز: گفت گوی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت و گوی. صفحه : ۲۴۱ اینکه اخبار و مانند اینکه، همه دلیل آن می‌کند که اتیان النّساء من غیر المأتی روا نباشد، و تعلّق آن کس که به خلاف اینکه گوید با اینکه آیت درست نباشد، چه آیت مقصور و وارد است بر اینکه اسباب که گفته شده و اینکه جماعت تفسیر «أنی»«۱» چنین دادند که: کیف شئتم، و متی شئتم، و حیث شئتم بعد ما کان الصّمام واحدا «انّی» راسه معنی باشد، چنان که خواهی، و هر گه که خواهی، و آن جا که خواهی، پس از آن که موضع یکی باشد. و اینکه از جمله کنایات لطیف است که در قرآن هست. خدای تعالی زنان را کشت خواند، و مراد کشتزار است. مرد را تشبیه کرد به زرّاع«۲»، و زن را به مزرعه، و آب را به تخم، و فرزند را به زرع اعنی نبات، و حرف تشبیه برای مبالغت بیفگند، چنان که حق تعالی گفت: حَتّی إِذا جَعَلَه ناراً«۳» ...، و شاعر گفت: النّشر مسک و الوجوه دنانی ر و اطراف الأکف غنم و اینکه کنایت بنزد عرب مشهور است، مفضّل بن سلمه گفت انشدنی أبی: اذا أکل الجراد حروث قوم فحرثی همّه أکل الجراد [۹۸۲- ر] [و انشد احمد بن یحیی ثعلب] [اشاره]«۴»: حبّذا من هبهٔ اللّه البنات الصّالحات هنّ للنّسل و للزّرع«۵» و هنّ الشّجرات یجعل اللّه لنا فیما یشاء البرکات انّما الأرحام ارضون لنا محترثات علینا الزّرع فیها و علی اللّه النّبات و امّا إتیان النّساء فی أدبارهنّ، بیشتر فقها بر آنند که حرام است، و مذهب مالک آن است: که مباح است«۶»، و در اخبار ما اباحت و تحریم هر دو هست، و شیخ ابو جعفر«۷»- رحمهٔ اللّه علیه- فتوی بر کراهت کرد حملا للأخبار علی وجوهها«۸» ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۲). مب: بر زارع. (۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۹۶. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: هنّ اصل النّسل و الزّارع. (۶). همه نسخه بدلها و طحاوی در کتابش گفت از محمّد بن عبد اللّه بن الحکم که شافعی گفت: درست نشده است به خبری معلوم تحریم و تحلیل اینکه مسأله، و قیاس اقتضای تحلیل می‌کند، و امّا المرتضی- رحمه اللّه- فانه ادّعی اجماع الطائفه ذکره فی کتاب الانتصار. (۷). همه نسخه بدلها: شیخ ابو جعفر الطّوسی. [.....] (۸). آج، لب، فق، مب، مر: وجهها. صفحه : ۲۴۲ و جمعا بینها. و آنان که اباحت کنند«۱» به اینکه آیت تمسّک کردند و گفتند خدای تعالی گفت: أَنّی شِئتُم، و «أنّی» بر سه معنی باشد- چنان که گفتم«۲»، و به معنی موضع آمده فی قوله«۳»: أَنّی لَکِ هذا«۴» ...، ای من اینکه لک هذا، قال الشّاعر: فأصبحت أنّی تأتها تلتبس بها کلا مرکبیها تحت رجلک شاجر و قال الکمیت: أنّی و من أین ابک«۵» الطّرب من حیث لا صبوهٔ و لا ریب لفظ امر است و مراد اباحت. و «أنّی» محتمل است مکان را تخصیص کردن به آن که بعد ما کان [الصّمام] [اشاره]«۶» واحدا، تخصیص قرآن باشد به اخبار آحاد، و اینکه درست نباشد بنزدیک ما«۷». امّا تمسّک فقها بقوله: نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم فَأتُوا حَرثَکُم، و اینکه جا حرث نبود، چه محتمل حرث نیست، گوییم: اینکه دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. دگر آن که بین الفخذین به اجماع مباح است و لا حرث هناک. امّا تفسیر ایشان «حرث» را به فرج خلاف قرآن است، که خدای تعالی زن را حرث خواند بقوله: نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم، و لم یقل فروج نسائکم حرث لکم. امّا تمسّک ایشان بقوله: فَأتُوهُنَّ مِن حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّهُ و

أنّه الفرج لا ـ غير، گوييم: در اينكه همه حجّتى نيست براى آن كه معنى امر، اباحت است اينكه جا، و اباحت تصرّف در«۸» ايشان است و انواع«۹» الاستمتاع و لا مخصّص«۱۰» هاهنا«۱۱» فدل«۱۲» على العموم. ------------------------------- -

(۱). مج، وز، آج، لب، فق، مر: گفتند، مب: كردند. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتيم. (۳). اساس: قولك، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴). سوره آل عمران (۳) آيه ۳۷. (۵). آج: نالك. (۶). اساس: افتادگى دارد، با توجّه به مج افزوده شد، آج: المقام. (۷). مج، وز، دب و بيشتر محقّقان، آج، لب، فق، مب، مر و بيشتر فقها. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). همه نسخه بدلها: بانواع. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: و لا تخصيص. (۱۱). همه نسخه بدلها: ههنا. (۱۲). آج، لب: و يدل. صفحه : ۲۴۳ امّا تمسّك ايشان بقوله: قُل هُوَ أذىً، و تفسير ايشان «اذى» را به قذر و نجاست، و أنّ الاذى ههنا اكثر اعنى فى الادبار، هم معتمد نيست براى آن كه حمل الشّىء على غيره باشد من غير علّة جامعة بينهما، و از جمله قياس باشد و ما به قياس نگوييم. دگر آن كه جماعتى مفسّران تفسير «اذى» به تحريم و مفسده كردند، اگر حمل بر آن كنند اينكه طريقه مطّرد نبود، دگر آن كه «اذى» حاصل است در اينكه جا بالبول و دم الاستحاضة، و مع ذلك مانع نيست از وطى و اباحت آن، روايت كرده‌اند عن نافع عن إبن عمرو عن«۱» زيد بن اسلم عن محمّد بن المنكدر«۲» عن طرق مختلفة«۳» عن إبن عمر أيضا«۴». وَ قَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم، گفته‌اند: مراد طلب فرزند است، و گفته‌اند: مراد آن است كه زنان پارسا را طلب كنيد براى مناكحت تا فرزند صالح باشد، چنان كه [۲۸۹- پ] گفت- عليه السّلام: تخيروا لنطفكم ، اختيار كنى براى آبتان، يعنى براى فرزند«۵». و همچونين گفت«۶»- عليه السّلام: فانظر فى أى نصاب تضع ولدك فان العرق دساس ، و كذا قوله- عليه السّلام: إياكم و خضراء الدمن. و گفته‌اند: تقديم الافراط من الاولاد، فرزندان را از پيش فرستادن تا فردا شفيع تو باشند. و بر اينكه قول مراد امر بود به صبر و توطين«۷» نفس على موت الاولاد و تطييب«۸» النّفس بكونهم شفعاء لابويهم. و رسول- عليه السّلام- گفت: ۹» من قدم ثلاثة من الولد لم يمسه« النار الا تحلة القسم ، گفت: هر كس كه سه فرزند را در پيش افگند، آتش به او نرسد الّا به ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: از. [.....] (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب و. (۳). لب، فق، مب، مر: عن طرف مخلد. (۴). آج، فق، مب، مر و غرض از ايراد اينكه وجود آن است تا كه معلوم شود كه اينكه وجوه كه تمسّك كرده‌اند به آن از الفاظ قرآن معتبر نيست، اگر چه در اخبار ما نيز وارد است از اباحت و تحريم او كه بر آن بود كه تحريم را ترجيح دهد و اجتناب كند از آن- وفّقنا لما فيه المحبّة و الرّضا. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: فرزندان. (۶). همه نسخه بدلها: قوله. (۷). مر: توطّن. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تطيّب. (۹). همه نسخه بدلها: تمسّه. صفحه : ۲۴۴ مقدار تحليل سوگند فى قوله: لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجمَعِينَ«۱». و گفته‌اند: كنايت است عن قلّة مكثه فى النّار. گفتند: يا رسول اللّه؟ و اگر دو باشند«۲»! گفت: و اگر دو باشند. تا راوى خبر گويد كه: گمان چنين است كه اگر گفتندى اگر يكى باشد! هم بگفتى كه: اگر يكى باشد اينكه حكم حاصل بود. عطا گفت: مراد آن است كه بنزديك خلوت نام خداى برند. مجاهد گفت: مراد آن است كه عند خلوت ذكر خداى كنند تا خداى تعالى فرزند صالح دهد بحسب مصلحت. عبد اللّه عبّاس گفت كه رسول- صلّى اللّه عليه و آله- گفت: هر كه او عند خلوت با حلالش بگويد: ۳» بسم الله اللهم جنبنى« الشيطان و جنب الشيطان ما رزقتنا ، اگر فرزندى باشد ايشان را، شيطان به او مضرّت نكند. و در اخبار ما آمده است كه: چون مرد با حلال خود دخول كند، مستحب آن است كه بر وضو باشد و دو ركعت نماز كند، و او را نيز فرمايد تا دو ركعت نماز كند. آنگه چون زن را پيش آورند«۴» دست راست بر پيشانى او نهد و بگويد: اللّهم على كتابك تزوّجتها و على امانتك اخذتها و بكلماتك استحللت فرجها، فان قضيت لى فى رحمها نسبا فاجعله مسلما سويّا، و لا تجعله شرك شيطان. سدّى و كلبى گفتند: مراد خير و عمل صالح است، دليلش سياق آيت من قوله: وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّكُم مُلاقُوهُ« و حمل او كردن بر عموم اوليتر«۵» بود تا جامع بود فوايد را. إبن كيسان گفت: معنى آن است كه آنچه خداى تعالى شما را فرموده است تقديم كنى آن را، و آنچه حلال كرده است شما را يا حرام كرده است بر شما امتثال كنى. وَ اتَّقُوا اللّهَ: و از خداى بترسى در جميع احوالتان در آنچه امر كرد و نهى كرد شما را، و معنى آن كه:

اتّقوا اللّه«۶»، از معاصی خدای بپرخیزی«۷». ---------------------------------- - (۱). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۲). مج، وز، دب: باشد. (۳). مج، وز: اجنبنی. (۴). مج، وز: او آرند. (۵). مر: اولی. (۶). همه نسخه بدلها: اتقوا معاصی الله. [.....] (۷). مج، وز، آج: بپرهیزی، مب، مر: بپرهیزید. صفحه : ۲۴۵ وَ اعلَمُوا أَنَّکُم مُلاقُوهُ» و بدانی که شما را با پیش او می‌باید شدن، و حساب با او دادن. و حقیقت ملاقات بر خدای روا نباشد، چه حقیقت او مقابلت و مقاربت بود، و اینکه بر اجسام روا بود، پس معنی محاسبه و مجازات باشد. و دلیل بر اینکه، آن است که آیت وارد است مورد وعید و تهدید و تنبیه بر عمل صالح، و زجر از معصیت [۲۹۰- ر] [اشاره]، و مخالفت«۱»، و تقدیر آن که: انّکم ملاقوا ثوابه او عقابه علی ما تستحقّون«۲»، و بدانی که شما ملاقی ثواب او یا عقاب او خواهی بودن بر حسب آنچه مستحقّ باشی آن را. وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ، و بشارت ده مؤمنان را. و «بشارت»، هر چیزی بود متضمّن خیر و نفع را که سرور«۳» آن بر بشره پیدا شود. قوله: وَ لا تَجعَلُوا اللّهَ عُرضَهً لِأَیمانِکُم، کلبی گفت آیت در عبد اللّه رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با دامادش بشیر بن النّعمان خیر و احسان و مبرّت نکند، برای وحشتی که از میان ایشان رفت«۴». هر گه که او را گفتندی که در حقّ او خیری بکن و توسّطی کن از میان او و خصوم او و اصلاح بعضی کارها او گفتی: من سوگند خورده‌ام که اینکه نکنم، و مرا روا نباشد خلاف سوگند کردن«۵»، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. مقاتل بن حیّان گفت: آیت در حقّ ابو بکر الصّدّیق آمد«۶» که سوگند خورده بود که با پسرش خیری نکند- عبد الرّحمن- تا اسلام آرد«۷». إبن جریج گفت: آیت در او آمد که او سوگند خورد که با مسطح بن اثاثه هیچ خیر نکند برای آن که او در حدیث افک خوضی کرده بود. و «عرضهٔ» فعله باشد به معنی مفعول، کالجرعهٔ و الاکلهٔ و اللّقمهٔ و غیر ذلک. و «عرضهٔ»، چیزی بود که در معرض کاری نهند، و اصل یا از «عرض» باشد و هو الجانب، یا از عرض مصدر عرضت علیه الامر عرضه کردن چیز«۸» و چیزی که ---------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها او. (۲). همه نسخه بدلها: یستحقّون. (۳). مج، وز: شرور. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مر: برفت، مب: رفته بود. (۵). مر: سوگند خوردن. (۶). آج، لب، فق، مر: ابو بکر آمد. (۷). همه نسخه بدلها: نیارد. (۸). مج، وز، لب، فق، مب، مر: خیر. صفحه : ۲۴۶ صلاحیت کاری دارد. عرب گوید: هذا عرضهٔ لذلک الامر، ای صالح له، چنان که شتر قوی را گویند: هذا عرضهٔ للسّفر، و دختر رسیده را گویند: هذه عرضهٔ للنّکاح، و معنی هم اینکه که گفتیم که: او را در معرض آن نهاده‌اند، امّا او در جانب آن است که صلاحیت اینکه دارد، و امّا پنداری خویشتن عرضه می‌کند و تعرّض«۱» اینکه کار می‌کند، اینکه اصل و اشتقاق کلمت است، و علی هذا قول الشّاعر: لا تجعلینی عرضهٔ للّوایم ای فی معرض الملامهٔ، و قول دیگری که گفت: و ان رفعوا الحرب العوان الّتی تری فعرضهٔ عضّ الحرب مثلک او مثلی و قال حسّان: و قاک اللّه قد سیّرت جندا من الأنصار عرضتها اللّقاء و در معنی آیت چند قول گفته‌اند، یکی آن که: و لا تجعلوا الیمین باللّه عرضهٔ مانعهٔ و علّهٔ«۲» فی ان لا تبرّوا«۳» و تتّقوا و تصلحوا بین النّاس، گفت: سوگند به خدای تعرّض«۴» مکنی، یعنی به علّتی مانعه که برای آن علّت برّ نکنی و تقوا و اصلاح، برای«۵» عرضهٔ چون چیزی باشد متعرّض«۶» [۲۹۰- پ] بین الامرین، و آن حایل و مانع باشد. اینکه یک قول آن است که «عرضه» علّت باشد. قولی دیگر آن است که: عرضهٔ ای حجّهٔ، یعنی سوگند به خدای به حجّت مکنی به آن که از خیر و صلاح امتناع کنی، و گویی«۷» ما سوگند خورده‌ایم، بل اگر سوگندی خورده باشی و خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنی، و خلاف سوگند که آن جا حنثی نبود. عبد الرّحمن بن سمرهٔ روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: اذا حلفت علی یمین فرأیت غیرها خیرا منها فأت الّذی هو خیر ثمّ کفّر عن یمینک، گفت: چون سوگند خورده باشی«۸» بر کاری، پس خلاف سوگند اولیتر و بهتر باشد آن باید ---------------------------------- - (۱). دب: تعریض. (۲). مج، وز: فاعلهٔ. (۳). مر: تتبرّءوا. (۴). مج، وز، دب، آج: بعرضه. (۵). دب آن که. [.....] (۶). مج، وز، دب: معترض. (۷). اساس: گوئی/ گویی گویید. (۸). باشی/ باشید. صفحه : ۲۴۷ کردن که بهتر بود، و کفّارت سوگند بکردن«۱». انس«۲» مالک گفت: در بعضی غزوات ابو موسی أشعری بیامد و رسول را- علیه السّلام- گفت: من مرکوبی ندارم که بر نشینم مرا بر نشان. رسول- علیه السّلام- دل مشغول بود، و او الحاح و ابرام کرد. رسول- علیه السّلام- سوگند خورد که

تو را بر ننشانم. او برفت، چون وقت ارتحال بود هر کس سازه ره می‌کردند، رسول- علیه السّلام- ابو موسی را گفت: تو چرا ساز«۳» نمی‌کنی! گفت: یا رسول اللّه؟ مرکوب ندارم، و تو سوگند خورده‌ای که مرا بر ننشانی. گفت: اکنون سوگند می‌خورم کت بر نشانم، و او را چهار پای بداد. سنان بن حبیب گفت، سعید جبیر را گفتم: مرا مولایی هست و با من در سرای بود، اکنون سوگند خورده‌ام که با من در سرای نباشد و نمی‌گزیرد«۴»، گفت هذا من عمل الشّیطان، برو و او را با«۵» خانه آور و کفّارت سوگند بکن، آنگه بر خواند: وَ لا تَجعَلُوا اللّه عُرضَةً لِأَیمانِکُم. و بنزدیک ما چون اولیتر خلاف سوگند باشد، اولی به جای آرد- و لا کفّارة علیه. و قول اوّل قول حسن است و طاووس و قتاده، و قول دوم«۶» قول عبد اللّه عبّاس است و مجاهد و ربیع، و اینکه هر دو قول به معنی یکی است، جز آن که یکی «عرضه» را به علّت تفسیر داد و یکی به حجّت. قولی دیگر آن است که: وَ لا تَجعَلُوا اللّه، ای الحلف«۷» باللّه عرضة، ای قوّة لایمانکم، یعنی چون خواهی که کاری بکنی از برّ و خیر«۸» و صلاح، سوگند به خدای را به مقوّی و مؤکّد آن«۹» مکنی، و معنی هم آن است که در اوّل گفتیم، جز که «عرضة» را تفسیر به قوّت داد، من قول العرب: هذه النّاقة عرضة للسّفر اذا کانت قویّة علیه. و اصل در اینکه، آن است که گفتیم، معنی آن است که: اینکه شتر مایه«۱۰» سفر است. -------------------------------- - (۱). وز: کردن، مب: بباید دادن. (۲). آج، لب، فق: آن است که. (۳). دب راه، مب ره. (۴). همه نسخه بدلها: نمی‌گریزد. (۵). مج: در. (۶). مب، مر: دویم. (۷). آج، لب، فق، مر: احلف. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: از بهر خیز. (۹). مج، وز: مؤکّدات. (۱۰). فق: ندارد، همه نسخه بدلها: بابت. صفحه : ۲۴۸ قولی دیگر آن است که: خدای را به «عرضة»«۱» سوگند مکنی در هر نیک و بدی و اندک و بسیاری تا«۲» به هر محقّر و معظمی سوگند به خدای یاد کنی[سلّم ما «۳»، و معنی نهی باشد از[سلّم ما «۴» سوگند و ابتذال آن با[سلّم ما «۵» هر کاری و مبالات ناکردن به او در هر حقّی و باطلی. و قوله: أَن تَبَرُّوا، بر اینکه قول معنی آن باشد که: لان تبرّوا، سوگند به خدای در هر چیزی [۲۹۱- ر] مبذول مدارید[سلّم ما «۶» تا شما را راستیگر[سلّم ما «۷» و متّقی خوانند، و بر قول اوّل تقدیر آن باشد که: لئلّا تبرّوا، چنان که گفت: یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم أَن تَضِلُّوا[سلّم ما «۸» ...، و المعنی لئلّا تضلّوا، و قال[سلّم ما «۹»: وَ أَلقی فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُم[سلّم ما «۱۰» ...، ای لئلّا تمید بکم، و مرجع معنی در اینکه اقوال با اینکه[سلّم ما «۱۱» دو وجه است که گفته شد. و سوگند را برای آن «یمین» خوانند که عند سوگند مردم دست راست بدهند، برای اینکه گویند: بذل یمینه فی کذا، پس به کثرت استعمال حقیقت شد[سلّم ما «۱۲» در سوگند، و اینکه از اسماء منقوله باشد، و هر چه از اینکه بنا اشتقاق دارد از «یمن» و «تیمّن» و «تیامن»، همه را مرجع با اینکه معنی است. و در محلّ أَن تَبَرُّوا، سه قول گفتند، خلیل گفت: موضع او جرّ است به تقدیر حرف جرّ، و المعنی لأن تبرّوا. و قولی دیگر آن است که: محلّ او رفع است به ابتدا، و خبر در او مقدّر، و تقدیر اینکه است که[سلّم ما «۱۳»: ان تبرّوا و تتّقوا اولی بکم و اجمل، برای آن که «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، معنی آن بود که: برّکم اولی بکم و تقواکم اجمل لکم. و قولی دیگر آن است که سیبویه گفت: محلّ او نصب است، برای آن که چون حرف جرّ بیفگنند و اتّصال[سلّم ما «۱۴» فعل کنند، فعل عمل نصب کند، چنان که گفت: -------------------------------- - (۱). لب، فق، مب، مر: تعرض. [.....] (۲). مج، وز: ما، لب، فق، مب، مر: یا. (۳). مب: نکنید. (۴). مج، وز: اینکه. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: عند. (۶). آج: مداری/ مدارید. (۷). مج: دب: راستگیر، آج: راستگو، لب، فق: راستگر، مب، مر: راستکی. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۹). مج، وز تعالی. (۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۱). دب: در اینکه، مب: و بر اینکه. (۱۲). دب: شده. (۱۳). مب: آن است قوله تعالی. (۱۴). مج، وز، دب، آج: ایصال. صفحه : ۲۴۹ وَ اختارَ مُوسی قَومَهُ[سلّم ما «۱» ...، و التّقدیر: من قومه، و کذا قوله تعالی: وَ لا تَعزِمُوا عُقدَةَ النِّکاحِ[سلّم ما «۲» ...، و المعنی علی عقدة النّکاح، و لکن چون حرف جرّ از میانه بیفگنند[سلّم ما «۳»، فعل به مفعول به رسیده و عمل نصب کرد. وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ای سمیع لایمانکم، علیم بنیّاتکم، خدای شنواست اینکه سوگندها[سلّم ما «۴» شما را، و داناست به نیّتها[سلّم ما «۵» شما. قوله: لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم- الایة، لغو از کلام و جز[سلّم ما «۶» او آن بود که بیفگنند[سلّم ما «۷»، برای آن که در او فایده نبود و در شمار نیاید، چنان که ذو الرّمّه گفت:

و يطرح بينهما المرئىّ لغوا كما الغيت فى المأة[سلّم ما «٨» الحوارا و قال المثقب العبدى: او مائة تجعل اولادها لغوا و عرض المائه الجلمد و اللّغا و اللّغو واحد، و هو ما لا فائدة فيه، و نظير او در لغت قولهم: صغو[سلّم ما «٩» فلان معك و صغاه، قال اللّه تعالى: لا يَسمَعُونَ فِيها لَغواً وَ لا تَأثِيماً،[سلّم ما «١٠»، و قال اميّة بن أبى الصّلت: فلا لغو و لا تأثيم فيها و ما فاهوا به لهم مقيم علما خلاف كردند در «يمين لغو»، بعضى گفتند: آن است كه بر زبان عرب مى‌رود «لا و اللّه» و «بلى و اللّه» اينكه بر زبان برانند، و غرض ايشان وصل كلام بود، و در دل عقد سوگند [٢٩١- پ] ندارند، بر اينكه كفّارتى و اثمى نباشد، و اينكه قول عبد اللّه عبّاس است و شعبى و عكرمه و مجاهد، و قال الفرزدق: و لست بمأخوذ بلغو تقوله اذا لم تعمّد عاقدات العزائم بعضى دگر گفتند: «يمين لغو» آن بود كه مردى گمان برد در كارى از كارها بر آن سوگند خورد، چون بنگرد آن كار به خلاف آن بود، بر آن نيز اثمى و كفّارتى ------------------------------- - (١). همه نسخه بدلها سلبعين رجلا، سوره اعراف (٧) آيه ١٥٥. [.....] (٢). سوره بقره (٢) آيه ٢٣٥. (٣). همه نسخه بدلها بجز وز: بيفگند. (۴). مب: سوگندهاى. (۵). فق، مب، مر: نيّتهاى شما را. (۶). دب: خبر. (٧). مج، آج، لب، فق، مر: بيفگند. (٨). آج: فى الدّية. (٩). لب، فق: صغوا، آج: صغا. (١٠). سوره واقعه (۵۶) آيه ٢۵. صفحه : ٢۵٠ نباشد، و اينكه قول زهرى است و حسن بصرى و سليمان بن يسار و نخعى و ربيع و زراره و مكحول و سدّى و عبد اللّه عبّاس به روايت و البى. و[سلّم ما «١» روايت كردند از امير المؤمنين علىّ- عليه السّلام- كه: «يمين لغو» سوگند در غضب بود، و اينكه روايت طاووس است از عبد اللّه عبّاس، بر اينكه هم اثمى و كفّارتى نباشد، دليلش قوله[سلّم ما «٢»- عليه السّلام: لا يمين فى غضب. و بعضى دگر گفتند: آن سوگند در[سلّم ما «٣» معصيت بود كه خداى تعالى مؤاخذت نكند بر حنث آن، و بر او كفّارت نباشد. و بنزديك ما از آن توبه بايد كردن، و اينكه قول عبد اللّه عبّاس است و عكرمه و شعبى. و رسول- عليه السّلام- گفت: من نذر فيما لا يملك فلا نذر له و من حلف على معصية فلا يمين له ، گفت: هر كه نذر كند بر چيزى كه ندارد، نذرش بر نه افتد، و هر كه سوگند خورد بر چيزى كه معصيت باشد، او را سوگند نبود. و رسول- عليه السّلام- گفت: من حلف على قطيعة رحم او معصية فبره ان يحنث فيها و يرجع عن يمينه ، گفت: هر كه او سوگند خورد بر قطع رحمى يا بر معصيتى، برّ او آن است كه حانث شود و از آن سوگند باز آيد. و حسن بصرى روايت كند كه رسول- عليه السّلام- به قومى بگذشت كه ايشان تير مى‌انداختند، يكى از ايشان تيرى بينداخت[سلّم ما «۴» گفت: اصبت و اللّه و اخطأت، من صواب انداختم و تو خطا[سلّم ما «۵»، كسى كه با رسول بود گفت: يا رسول اللّه؟ اينكه مرد حانث شد، رسول- عليه السّلام- گفت: كلّا ايمان الرّماة لغو لا كفّارة فيها ، سوگند تيراندازان لغو باشد، در او كفّارت نبود. و عايشه گفت: سوگند لغو آن بود كه در هزل و جدل و خصومت بود، و حديثى كه عقد دل نكرده باشد[سلّم ما «۶» بر آن. زيد بن اسلم گفت: هو دعاء الحالف على نفسه، نفرين باشد بر خويشتن، چنان ------------------------------- - (١). آج، لب، فق: ندارد. (٢). همه نسخه بدلها: قول النّبى. (٣). اساس با خطى متفاوت از متن: بر، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: خطا كنى. [.....] (۶). مب، مر: باشند. صفحه : ٢۵١ كه گويد: چشمش كور بادا [اگر ديد] [اشاره][سلّم ما «١» گوشش كر بادا اگر شنيد، و مانند اينكه. و گفت: اينكه چنان است كه [خداى تعالى] [اشاره][سلّم ما «٢» گفت: وَ يَدعُ الإِنسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالخَيرِ[سلّم ما «٣» ...، و همچونين قوله تعالى: وَ لَو يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ استِعجالَهُم بِالخَيرِ لَقُضِيَ إِلَيهِم أَجَلُهُم[سلّم ما «۴». ضحّاك گفت: مراد آن سوگند است كه آن را كفّارت كرده باشند [٢٩٢- ر] [اشاره]، [براى آن كه] [اشاره][سلّم ما «۵» به كفّارت حنث و عقوبت برخيزد. ابراهيم گفت: آن باشد كه سوگندى خورد بر چيزى، پس فراموش كند، و آن چيز بر خلاف سوگند بكند، و دليلش قول النّبىّ- عليه السّلام:«۶»«٧» رفع عن« امّتى الخطأ و النّسيان و ما» استكرهوا عليه. وَ لكِن يُؤاخِذُكُم بِما كَسَبَت قُلُوبُكُم، يعنى ما قصدتم و تعمّدتم، و لكن شما را به آن گيرد كه دلهاى شما كسب كند، يعنى آنچه قصد كنى و عمد و نيّت كنى و عقد دل كنى بر آن. وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ، و خداى آمرزگار و بردبار است. امّا كلام در حكم آيت: بدان كه سوگند بر دو ضرب است: ضربى آن كه در او كفّارت واجب بود، و ضربى آن كه واجب نبود. امّا آن

که«۸» در او کفّارت واجب نبود، سوگند بر ماضی بود چنان که: و اللّه ما فعلت، به خدای که نکردم و کرده باشد، و نگفتم و گفته باشد، یا کردم و نکرده باشد، اینکه را کفّارت نبود بنزدیک ما، و بنزدیک ابو حنیفه و اصحابش و همچنین مالک و لیث و ثوری و احمد و اسحاق. و شافعی گفت: اگر عالم باشد که خلاف می‌گوید، بر او کفّارت بود، و از آنچه بر او کفّارت نبود آن است که: سوگند خورد که واجبات نکند یا مندوبات و یا قبایح«۹» ارتکاب کند، حکم اینکه، آن باشد که خلاف سوگند کند، و واجب و مندوب به جای ------------------------------ - (۵- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و وز، افزوده شد. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۱. (۶). مج، وز، دب: علی. (۷). آج، لب، فق، مر: و من. (۸). همه نسخه بدلها: آنچه. (۹). اساس: با خطی متفاوت از متن: قباح، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۵۲ آرد، و لا کفّارة علیه عندنا. و جمله فقها گفتند کفّارت واجب بود. امّا مباحات: اگر سوگند خورد که کاری نکند از جمله مباحات چون سفر و شرکت و تجارت و جز آن، یا کاری نکند، اعتبار کنند«۱»، اگر صلاح در کردن یا ناکردن باشد، آن چنان کند که صلاح در آن باشد، و اگر چه خلاف سوگند بود، و لا کفّارة عندنا علیه، و بنزدیک ما کفّارت بر او نباشد، و جمله فقها گفتند بر او کفّارت باشد، اگر گوید او گبر است یا جهود یا ترسا، یا از خدای بیزار است، یا از مسلمانی و قرآن، اگر فلان کار بکند یا نکند، اینکه سوگند نباشد و مخالفتش حنث نباشد، و کفّارت واجب نشود. و همچنین گفت مالک و اوزاعی و لیث و شافعی و ابو حنیفه و ثوری و ابو یوسف و محمّد گفتند: اینکه سوگند باشد، و خلافش حنث بود و کفّارت لازم آید بذو. و هر که بر محالی سوگند خورد من صعوده الی السّماء او قتل میّت، گوید که: به خدای که بر آسمان شوم، یا فلان کس را بکشم، و او مرده باشد سواء اگر داند و اگر نداند، او را کفّارت لازم نیاید. و ابو حنیفه و شافعی گفتند: در حال حانث شود و کفّارتش لازم آید، سوگند کافر منعقد نشود، و چون حنث حاصل شود بر او کفّارت نباشد سواء اگر در حال کفر حانث شود یا پس از اسلام [۲۹۲- پ] [اشاره]، مادام تا سوگند در حال کفر بوده باشد«۲». و مذهب ابو حنیفه همچونین است. و شافعی گفت: کفّارت لازم آید بر او، اگر کسی سوگند خورد به علم خدا یا «۳» قدرت خدا یا حیات خدا، اگر مرادش قادری و عالمی و حیّی باشد، سوگندش باشد، و اگر مرادش آن معانی باشد که اشعری گوید، کفّارتش لازم نیاید، و ابو حنیفه چنین«۴» گوید. و اصحاب شافعی گفتند: اینکه سوگند باشد، اگر سوگند خورد بالرّحمن، و مرادش نام خدای باشد سوگند بود، و اگر مرادش سورت باشد سوگند نباشد، و همچونین به قرآن. و ابو حنیفه و اصحابش هم چنین گفتند، و شافعی و اصحابش گفتند: اینکه ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مر: اعتبار کند، مب: اعتبار می‌کند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خورده باشد. (۳). همه نسخه بدلها به. (۴). آج، لب: همچنین. صفحه : ۲۵۳ جمله سوگند باشد و بر او کفّارت واجب بود. اگر گوید«۱»: اقسمت، آنکه گوید: غرض من سوگند نبود از او بشنوند«۲»، برای آن که سوگند به نیّت منعقد شود، و اینکه لفظی است محتمل، روا بود که سوگند خواهد بدو، و روا بود که خبر خواهد«۳»، از آن که در روزگار گذشته سوگندی خورده‌ام. و شافعی گفت: قبول کنند، فیما بینه و بین اللّه. امّا که در حکم قبول کنند یا نکنند، شافعی را دو قول است. چون گوید: اقسمت، و نگوید باللّه، اینکه سوگند نباشد، سواء اگر نیّت سوگند کند و اگر نکند، و شافعی هم چنین«۴» گفت. و ابو حنیفه گفت: سوگند باشد، اگر نیّت کند و اگر نه. و مالک گفت: اگر در نیّت او سوگند باشد سوگند بود، و الّا نبود، چون گوید: لعمر اللّه، و نیّت سوگند کند سوگند باشد، و اهل عراق هم چنین گفتند. و اصحاب شافعی مختلف شدند بر دو وجه چون گوید: و حقّ اللّه، سوگند نباشد اگر قصد سوگند کند و اگر نه، و ابو حنیفه و محمّد همچونین گفتند، و شافعی گفت: چون نیّت سوگند کند سوگند باشد. و ابو یوسف هم چنین گفت، گفت چون گوید: باللّه و تاللّه، و سوگند نخواهد«۵» سوگند نبود. و چون گوید: نیّت سوگند نکرده بودم، هم از او بشنوند، و شافعی گفت چون گوید: باللّه، اگر به نیّت سوگند گفته باشد [سوگند بود] [اشاره]«۶»، و اگر گوید: به نیّت سوگند نگفتم، از او بشنوند«۷» برای آن که لفظ محتمل است سوگند را، و اینکه معنی را که باللّه أستعین. و امّا «و اللّه»«۸» و «تا

اللّه»، در آن دو قول باشد او را. چون گويد: «اللّه» به كسر «ها» بى حرف قسم سوگند نباشد، و شافعى و اصحابش هم اينكه گفتند، مگر ابو جعفر الاسترابادىّ من اصحاب الشّافعىّ كه او گفت«۹»: سوگند باشد. چون گويد: ------------------------------ - (۱). مب: گويند. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نشنوند. (۳). مب، مر: خواهند. (۴). آج: همچونين. (۵). لب، مب، مر: بخواهد، فق: خواهد. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق: نشنوند. (۸). دب، مب، مر: باللّه. (۹). اساس: با خطى متفاوت از متن اينچنين، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‌نمايد. صفحه : ۲۵۴ اشهد باللّه، اينكه [۲۹۳- ر] سوگند نباشد«۱». و اصحاب شافعى خلاف كردند بر دو وجه. بهرى گفتند: چون اطلاق كند«۲» و سوگند خواهد«۳»، سوگند بود. و ابو حنيفه هم چنين گويد. و بهرى دگر گفتند: سوگند نباشد. چون گويد: اعزم باللّه، اينكه سوگند نباشد، اگر سوگند خواهد و اگر نه. و شافعى را دو قول است: اگر نخواهد، سوگند نباشد«۴»، و اگر خواهد، باشد. چون گويد: «اسئلك باللّه»، او «اقسم عليك باللّه» اينكه سوگند نباشد به هيچ حال. و شافعى گفت: اگر سوگند خواهد، باشد«۵»، و اگر نخواهد، نباشد. و سوگند الّا به خداى نباشد و به نامهاى خداى كه به آن مختصّ است، و مسايل سوگند و خلاف در آن بسيار است، و اينكه قدر كفايت است اينكه جا قوله: وَ اللّه غَفُورٌ حَلِيمٌ بيان كرديم كه اصل «غفر» ستر باشد، و «مغفر» از اينكه جاست، و «غفارت» همچونين. و «حلم»، امهال باشد به تأخير عذاب از مستحق، تقول«۶»: حلم الرّجل يحلم حلما، فهو حليم، و حلمت فى النّوم حلما و أنا حالم، براى آن كه عرب عقل را «حلم» خوانند، و عاقل را «حليم». و آن كه به حلم رسد، وقت آن باشد كه به حلم رسد. و سر پستان را حلمة الثّدى گويند، براى آن كه محلّم باشد، و كودك را حليم كند. و تحلّم الضّب«۷» آن باشد كه فربه شود. و «حلّام»، بزغاله فربه باشد براى ثقلش، كه حليم ضدّ سبكسار باشد. و «حلم»«۸» قراد بزرگ باشد براى آن كه با حلمه پستان ماند و حلم الأديم اذا وقع الحلم فيه. قوله: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِسائِهِم«۹»، يؤلون اى يحلفون. و الايلاء الحلف. قتاده ------------------------------ - (۱). اساس: كلمه در زير وصالى به صورت «باشد» ضبط شده، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۲). آج، لب، فق: كنند. (۳). آج، لب، فق: خواهند. (۴). مج، وز، دب: اگر سوگند بخواهد نباشد، آج، فق، مر: اگر سوگند نخواهد نباشد، مب: اگر سوگند بخواهد باشد. (۵). آج، لب، فق: اگر خواهد سوگند باشد. (۶). همه نسخه بدلها: يقول. [.....] (۷). آج: در حاشيه به صورت: «الصّبى اذا سمن و كذالك» توضيح داده است. (۸). آج: حلمة. (۹). آج، لب، فق، مب، مر تربّص. صفحه : ۲۵۵ گفت: «ايلاء» طلاق اهل جاهليّت باشد. سعيد مسيّب گفت: من ضرار اهل الجاهليّه بود، چون مرد زنى داشتى«۱» با او خوشش نبودى و نخواستى كه شوهرى ديگر كند، سوگند خوردى كه با او نزديكى نكند، او را رها كردى، نه بيوه بودى و نه شوى‌ور«۲»، چنين«۳» مى‌كردند در جاهليّت و اسلام، و اينكه اضرارى بود كه مى‌كردند به زنان، حق تعالى اينكه آيت فرستاد و آن را اجلى مضروب پيدا كرد«۴»: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِسائِهِم. و در مصحف عبد اللّه مسعود چنين است كه: للّذين آلوا من نسائهم، و در قراءت عبد اللّه عبّاس: للّذين يقسمون من نسائهم. «و الإيلاء»، الحلف، يقال: آلى يؤلى إيلاء، قالت الخنساء: فآليت آسى على هالك و أسئل«۵» نايحة مالها [۳۹۲- پ] و الإسم الألية، قال الشّاعر: علىّ الية و صيام شهر امسّك طايعا الّا بكف«۶» و در او چهار لغت است: «أليّه»، و «الوة»، و «الوة»، و «الوة». اگر گويند عرب نگويد: [آلى] [اشاره]«۷» من كذا انّما تقول«۸»: آلى على كذا، گوييم: اينكه فعل«۹» را معنى «بعد» در او تضمين كرد، چون اينكه معنى مضمّن شد به اينكه معنى، تعديه كرد او را به حرفى كه «بعد» را به آن تعديه كنند، و تقدير چنين است كه: للّذين«۱۰» يبعدون من نسائهم بالأليّة و الحلف. و «تربّص»، تمكّث و درنگ كردن باشد، حق تعالى گفت: آنان كه سوگند ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب، مر كه. (۲). اساس: به صورت: «شؤى وز» هم خوانده مى‌شود، مج، وز: شوزى، دب: شوهر، آج: شوهروار، لب، فق: شوهرور، مب، مر: شوهردار. (۳). همه نسخه بدلها: اينچنين. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق گفت: مب و گفت. (۵). اساس: با خطى متفاوت از متن: «اسئلک»، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: يلف. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۸). دب: یقول. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: قول. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر یؤلون. صفحه : ۲۵۶ خورند«۱» که با حلال خود مقاربت نکنند، با ایشان چهار ماه مدارا باید کردن. و گفته‌اند: «تربّص»، از مقلوب است، «تصبّر» باشد، چون: جبذ و جذب«۲»، و آن انتظار باشد خیری یا شرّی را که به کسی فرود آید«۳»، و منه قوله تعالی: فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّی حِینٍ«۴». و قوله: نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیبَ الْمَنُونِ«۵»، و قال الشّاعر: تربّص بها ریب المنون لعلّها تطلّق یوما او یموت حلیلها و از شرایط «ایلاء» آن بود که سوگند بخورد به خدای تعالی یا به نامی از نامهای مختصّ به او، بر وجهی که لغو«۶» نباشد که: با زن مقاربت نکند بر وجه اضرار، هر گه که اینکه شرایط حاصل بود مرد مولی باشد، و هر گه که از اینکه شرایط چیزی مختلّ بود ایلاء نباشد، و اینکه مذهب امیر المؤمنین علی است و عبد اللّه عبّاس و حسن بصری. نخعی گفت و شعبی و إبن سیرین: «ایلاء»، در غضب باشد. سعید بن المسیّب گفت: آن بود که سوگند خورد که با زن سخن نگوید، و هر گه که إیلاء برای صلاحی کند از آن که زن کودک را شیر دهد تا حملی پیدا نشود که شیر زده گردد کودک، اینکه جا حکم إیلاء نکنند، برای آن که غرض او مصلحت است نه اضرار. چون چنین باشد، و مرد مقام کند بر اینکه سوگند و کفّارت نکند«۷» سوگند را، زن مخیّر باشد از«۸» آن که صبر کند بر اینکه ایذاء، و از میان آن او را رفع کند بر حاکم، چون رفع کند او را بر حاکم، او را چهار ماه مهلت دهد، و هو قوله: تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، تا«۹» اندیشه کند، یا طلاقش دهد، یا کفّارت سوگند بکند و با سر مقاربت شود. اگر امتناع کند از اینکه و از آن، حاکم او را حبس کند و طعام و شراب بدو«۱۰» تنگ کند تا آنگه که از دو گانه«۱۱» یکی بکند: امّا رجوع و امّا طلاق. اگر طلاقش دهد از او جدا شود و عدّت باید داشتن از روز طلاق، و اگر مرد ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوردند. [.....] (۲). مج، وز، دب، آج: جذب و جبذ. (۳). مب: فرود آرند. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۵. (۵). سوره طور (۵۲) آیه ۳۰. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: کفر. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۸). همه نسخه بدلها میان. (۹). وز: یا. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب: بر او. (۱۱). مب، مر: دو کار. صفحه : ۲۵۷ [۲۹۴- ر] خواهد تا رجعت کند تواند مادام تا از عدّت بیرون نیامده باشد. چون از عدّت به در آمد مالک شود نفس خود را، و مرد را بر او سبیلی نباشد. فَإِن فاؤُ، و المعنی فان رجعوا، اگر باز آیند. و باز آمدن از سوگند به حنث باشد، و هو أن یجامعها، و آن بود که خلوت کند با زن اگر حاضر و متمکّن باشد، و اگر غایب بود یا متمکّن نبود، عزم کند و گواه بر«۱» گیرد بر رجوع او از إیلاء، و شافعی در اینکه مسأله موافق ماست. و کفّارت واجب بود بنزدیک ما و بیشتر فقها. و حسن بصری و نخعی گفتند: لا- کفّارهٔ علیه، لقوله تعالی: فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ امّا پس از آن که چهار ماه بگذرد، و او رجوع نکرده باشد، فقها خلاف کردند. بعضی گفتند: چون چهار ماه بگذرد، و رجوع نکرده باشد زن از او باین شود و به یک طلاق بریده، و اینکه قول عبد اللّه مسعود است و زید بن ثابت و مقاتل بن حیّان و قتاده و کلبی، و مذهب ابو حنیفه است. و بعضی دگر گفتند: چون چهار ماه بگذرد، و زن صبر کند و رفع نکند مرد«۲» را بر حاکم، بر مرد هیچ نبود و طلاق لازم نیاید، و اینکه قول بیشتر علما و صحابه است، و مذهب ماست و شافعی و مالک و ابو ثور و احمد و اسحاق. فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ محمول است بنزدیک ما و بیشتر مفسّران و فقها بر عفو و اسقاط عقاب قیامت. و حسن و ابراهیم و قتاده گفتند: مراد اسقاط کفّارت است. وَ إِن عَزَمُوا الطَّلاقَ، اگر عزم طلاق کنند«۳»، یعنی آنان که ایلاء کرده باشند، و بعد العزم بنزدیک ما باین نشود الّا که طلاق دهد او به صریح«۴» لفظ، به آن لغت که زبان او باشد. و اهل مدینه گفتند: اگر امتناع کند از طلاق، حاکم طلاق دهد زن را یک طلاق رجعی. و «عزم» ارادتی باشد که متقدّم«۵» بود بر فعل، و اگر همه به یک وقت بود، و تعلّق به فعل عازم دارد، و از میان آن و میان فعل سهوی و نسیانی در نشود. و اصل «عزم»، العقد علی الشّیء باشد، و قول العرب: عزمت علیک، یعنی ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مر خود. (۲). اساس: مرد. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: کند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: تصریح. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: مقدّم. صفحه : ۲۵۸ سوگند دادم بر تو. و «عزیمت» و «صریمت» عزم باشد، و فسون را نیز عزیمت خوانند برای آن که در آن جا سوگند باشد. و «طلاق» حلّ عقد نکاح باشد، و اصل او از اطلاق است، تقول«۱»: طلقت المرأهٔ تطلق طلاقا فهی طالق، بی «ها» ی تأنیث. کوفیان

گفتند: برای آن که مختص است به مؤنّث«۲» و اشتراک نیست در او تا فرق باید نهاد«۳». و بنزدیک بصریان درست نیست اینکه قول، برای آن که بسیار جایها هست که اختصاص نیست، اشتراک است، و «ها» بیفگندند چنان که: ناقهٔ ضامر و ساعد«۴» عبل. سیبویه گفت: هذا علی وجه النّسب باشد. فقولهم: حائض [۲۹۴- پ] و طاهر و طامث. ای ذات حیض و طهر و طمث. امّا طلاق که پس«۵» ایلاء باشد رجعی بود عندنا و عند إبن عمر و سعید بن المسیّب و جماعهٔ من الفقهاء. و بنزدیک جماعتی باین باشد، و اینکه قول عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و حسن بصری است. و قوله: فَإِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ای سمیع لطلاقه، علیم بنیّته«۶»، و قیل: سمیع لایلائه، علیم بنیّته فی الرّجوع، و هر دو قول مروی است از مفسّران. و «سمیع» آن باشد که حاصل بود بر صفتی که از مکان آن را مسموعات شنود«۷» چون موجود باشد و مرجع او با حیّی است به شرط انتفاء آفات از او. و «علیم» مبالغت است در عالم. قوله: وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ- الایهٔ، مقاتل بن حیّان و کلبی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که در اوّل اسلام چون مرد زن را سه طلاق دادی، و زن حامل بودی، طلاق رجعی بودی، و مرد مالک رجعت بودی تا بار بنهادن«۸» تا«۹» اینکه حکم منسوخ شد بقوله تعالی: الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ«۱۰» ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: یقول. (۲). آج، مب، مر: است مؤنّث را. (۳). آج، لب، فق: به ها. (۴). فق، مب، مر و. (۵). آج، لب، فق، مب، مر از. (۶). آج، لب، مب، مر: فی الرّجوع. (۷). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۲۳): که از مکان آن مسموعات را شنود. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: بار بنهادی. (۹). مج، وز: به. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۹. صفحه : ۲۵۹ - الایهٔ، و بقوله: فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ«۱». مردی زن را طلاق داد، نام او اسماعیل عبد اللّه الغفاری، و زن را قتیله«۲» نام بود، و زن آبستن بود. مقاتل گفت: نام او مالک بن الاشدق بود از اهل طائف. و مرد ندانست که زن آبستن است، و زن نگفت. چون بدانست که آبستن است، مراجعت کرد و زن را با خانه آورد. زن آن جا بزاد و فرمان یافت، و فرزند نیز بمرد، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. وَ الْمُطَلَّقاتُ«۳» و رها کردگان، یقال: طلّقتها فطلقت و طلقت«۴» ایضا. و طلّق«۵» و اطلق«۶» در لغت یکی باشد، جز که به عرف شرع تفعیل مخصوص شده است به اطلاق النّساء من حبالهٔ النّکاح علی وجه مخصوص. و اسم، طلاق باشد، و الانطلاق المضیّ علی وجهه«۷» من غیر مانع. و طلوق البعیر أن یرکب«۸» رأسه«۹» فلا یمنع، و آن یک تاختن«۱۰» که اسب کند در میدان یا «۱۱» در مسابقه بی مانعی آن را طلقی«۱۲» گویند. و «طلق»، حلال مطلق باشد، فعل به معنی مفعول. یَتَرَبَّصْنَ ای ینتظرن، تربّص کنند، یعنی انتظار کنند و شوهر نکنند. ثَلاثَةَ قُرُوءٍ، سه قروء. و «قروء» جمع کثیر باشد، و جمع قلیلش «اقرؤ» و «اقراء» باشد. اگر گویند: اینکه جا جمع قلیل بایست«۱۳» که سه است، گوییم: برای آن که بر جمع کثیر گفت که حواله با جمله مطلّقات کرد، هر مطلّقه‌ای را سه قرء«۱۴»، پس جمع کثیر باید«۱۵» اینکه جا. فقها خلاف کردند در «قرء»«۱۶». قومی گفتند: حیض باشد، و اینکه قول عمر است ------------------------------ - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۰. (۲). دب: فتیله. (۳). وز، آج، لب، فق، مب، مر: طلّقها. [.....] (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). وز: طلقا. (۶). مب ایضا. (۷). همه نسخه بدلها: وجه. (۸). مج، وز، آج، مب، مر: ترکت. (۹). آج: رسنه. (۱۰). مب، مر است. (۱۱). اساس، وز، لب، فق، مب، مر: تا، مج: با زن، با توجّه به دب و آج تصحیح شد. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی، لسان: طلق. (۱۳). مج، وز: می‌بایست. (۱۶- ۱۴). اسامی به صورت: «قروء» هم خوانده می‌شود. (۱۵). مج، وز: باشد. صفحه : ۲۶۰ و علی«۱» در یک روایت، و عبد اللّه مسعود و ابو موسی و مجاهد و مقاتل بن حیّان، و مذهب ابو حنیفه است و سفیان ثوری و اهل کوفه، و حجّت ایشان قول النّبی- علیه السّلام- [۲۹۵- ر] [اشاره]، [مستحاضه] [اشاره]«۲» را که از او پرسید که: نماز کنم! گفت: دعی الصلاهٔ ایام اقرائک، ای ایّام حیضک. و نیز قول الرّاجز، انشده ثعلب عن إبن الأعرابیّ: و صاحب صاحبته جرائض لیس إذا استنهضته بناهض له قروء کقروء الحائض مراد آن است که: عداوت«۳» به اوقات پیدا می‌شود، چون حیض که آن را اوقاتی باشد. آن که اینکه قول گوید، گوید که: زن حلال نباشد بر شوهران که بر او عقد بندند تا حیض سوم«۴» تمام نشود او را. و نیز خبری روایت کردند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او گفت: آنگه حلال شود که از

حیض سوم«۵» غسل بکند، و نماز تواند کردن. و جماعتی«۶» گفتند: «قرء» طهر باشد، و اینکه قول زید بن ثابت است و عبد اللّه عمر و عایشه و مذهب ماست، و مالک و شافعی و اهل مدینه، و حجّت اینان قول اللّه تعالی«۷»: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ«۸» ...، و چون عبد اللّه عمر زن را طلاق داد، و او حایض بود، او را گفت: راجعها، مراجعت کن. چون پاک شود، خواهی طلاقش ده، و اینکه آیت بخواند: إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ«۹» ...، و المعنی لقبل عدّتهنّ. و دلیل دیگر بر آن که «قرء»، طهر باشد قول الاعشی: و فی کلّ عام أنت جاشم غزوة تشدّ لأقصاها عزیم عزائکا مورّثة مالا و فی الحیّ رفعة لما ضاع فیها من قروء نسائکا -------------------------------- (۱). مب: علی بن ابی طالب علیه الصّلواة و السّلام. (۲). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). همه نسخه بدلها او. (۵- ۴). اساس: سؤم، لب، فق: سیم. (۶). همه نسخه بدلها دیگر. (۷). مج، وز، آج: اللّه تبارک و تعالی. (۹- ۸). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱. صفحه : ۲۶۱ و آنچه به غیبت غزو ضایع شد از او طهر باشد نه حیض، و آن کس که اینکه قول گوید که: چون زن«۱» حیض سوم«۲» بیند«۳» حلال شود«۴» بر مردان«۵» که بر او عقد بندند. و از زهری روایت کرده‌اند از عروه از عایشه، که گفت: چون در حیض سوم«۶» شود حلال شود بر شوهران. و در لغت «قرء» از جمله اسماء مشترکه است به معنی حیض باشد و به معنی طهر، کالجون و الشّفق، یقال: أقرأت«۷» المرأة اذا حاضت و اذا طهرت. و در اصل او اهل لغت خلاف کردند، ابو عمرو بن العلاء و ابو عبیده گفتند: آن وقت باشد آمدن چیز را یا شدنش را، یقال: رجع فلان لقرئه و لقارئه، ای لوقته الّذی یرجع فیه، و هذا قاریء الرّیاح، ای وقت هبوبها، و قال مالک بن الحارث الهذلیّ: کرهت العقر عقربنی شلیل اذا هبّت لقارئها الرّیاح و قال آخر: رجاء إیاس أن یؤوب و لا أری إیاسا لقرء الغائبین یؤوب ای لوقتهم، و یقال: اقرأت النّجوم اذا طلعت و اقرأت اذا افلت تشبیها بظهور الدّم و انقطاعه، قال کثیر [۲۹۵- پ] [اشاره]: اذا ما الثّریّا و قد اقرأت أحسّ السّما کان منها افولا- پس «قرء» بر اینکه قول صالح بود هر دو را: هم حیض و هم طهر، برای آن که هر یکی به وقتی معیّن باشد. و گفته‌اند: اشتقاق او از قرء«۸» است و هو الجمع و الحبس، قال عمرو بن کلثوم: ذراعی عیطل أدماء بکر هجان اللّون لم تقرأ جنینا ای لم تضمّ رحمها علی جنین، من قولهم: ما قرأت النّاقة سلا، ای لم تحمل -------------------------------- (۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: زنان. (۲). مج، وز، آج، لب: سه‌ام، فق، مب، مر: سیم. (۶- ۳). اساس: بینند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: شوند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب: شوهران، مب، مر: مردمان. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مر: قرأت. (۸). مج، وز: قروء، آج، لب: قرأ. صفحه : ۲۶۲ قطّ. و منه قرأت القرآن لأنّ القاریء جامع للحروف«۱»، و اینکه اختیار زجّاج است. و آن کس که گفت: قریت«۲» الماء فی الحوض، ای جمعت از اینکه جاست، گفت: تخفیف همز«۳» کرد، پس بر اینکه قاعده اگر بر طهر حمل کنند لاجتماع الدّم فی الموضع الّذی هو فیه بهتر باشد، و از اینکه جا گفتیم«۴»: حمل کردن بر طهر اولیتر است، و در حیض از اینکه وجه اشتقاقی لایح ندارد. امّا کلام در عدّت و حکم او: بدان که عدّت بر دو چیز«۵» است: عدّت مطلّقه و عدّة المتوفّی عنها زوجها. امّا مطلّقه بر دو ضرب بود: ضربی او را عدّت باید داشتن، و ضربی نباید داشتن. امّا آن که ایشان را عدّت نباید داشتن سه‌اند: یکی آن که با او دخول نرفته باشد، و یکی آن که لم تبلغ المحیض و لا فی سنّها من تحیض، و یکی الایسة من المحیض و لا فی سنّها من تحیض. و امّا آنان که ایشان را عدّت باید داشتن بر دو ضربند: یکی عدّت به أقراء دارد«۶»، و یکی«۷» به شهور. فامّا آنان که به ماه دارند دو کس باشند: یکی آن که حیض بینند«۸»، و لکن آنان که به سنّ او باشند حیض نبینند«۹»، و یکی آن که حیضش منقطع شود، و آنان که در سنّ او باشند حیض بینند، اینان که عدّت به ماه باید داشتن سه ماه تمام. و امّا آن که به أقراء عدّت دارد، زنی باشد که حیض بیند و او را عادتی مستقیم باشد، او«۱۰» بنشیند تا سه پاکی ببیند: یکی پاکی آن که در او طلاق گیرد، و دو پاکی دیگر پس از آن چون خون«۱۱» بیند«۱۲»، حیض سوم«۱۳» حلال شود بر شوهران. و امّا آن که حیض بیند، و لکن عادتی مستقیم ندارد و گاهی«۱۴» بیند و گاهی«۱۵» -------------------------------- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: جامع الحروف. (۲). اساس: قرأت، با توجّه به مج تصحیح شد.

[.....] (۳). همه نسخه بدلها: همزه. (۴). همه نسخه بدلها كه. (۵). همه نسخه بدلها: دو ضرب. (۶). مج: وارد. (۷). همه نسخه بدلها عدّت. (۸). دب: نبينند، آج، لب، فق، مب، مر: نبيند. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بينند. (۱۰). مج، وز: او را. (۱۱). همه نسخه بدلها: حيض. (۱۲). همه نسخه بدلها از. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب: سهام، فق، مب، مر، سيم. (۱۵- ۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گاه. صفحه : ۲۶۳ نبيند، او را مسترابه گويند، او را عدّت به اقراء و شهور باشد، هر دو را مراعات كند، اگر از آن روز كه شوهرش طلاق دهد سه ماه به او«۱» بگذرد سپيد«۲» پاكيزه، او از عدّت بيرون آمده باشد، اگر سه ماه كم«۳» يك روز بگذرد، و روز آخرين خون بيند او را به أقراء عدّت بايد داشتن، آن يك حيض در شمار آرد و انتظار دوم كند تا تمامى نه ماه از روز طلاق، اگر خون بيند در شمار آرد، و اگر نبيند«۴» [پس از آن عدّت بدارد] [اشاره]«۵» به سه ماه، اگر سه ماه پاك بگذرد بر او [باين شود] [اشاره]، و اگر در آن ميانه خون بيند، عدّت او به اقراء افتد انتظار حيض سوم«۶» كند تا تمامى [۲۹۶- ر] يك سال، و اگر در اينكه مدّت خون بيند باين شود، و اگر نبيند سه ماه ديگر بنشيند و عدّت تمام بدارد، تمامى«۷» پانزده ماه. امّا مستحاضه: چون ايّام حيض خود شناسد به عادتى مستمرّ بر آن عادت عدّت بدارد به أقراء، و اگر ايّام عادت نداند بر تميز كار كند، و به تميز اينكه خون از آن خون، عدّت بدارد هم به أقراء و اگر تميز نتواند كردن و بر او مشتبه باشد، اعتبار كند عادت زنان خود در حيض و بر عادت ايشان عدّت بدارد، اگر زنان نباشند او را يا مختلفات العاده«۸» باشند، عدّت به ماه«۹» دارد سه ماه«۱۰». امّا عدّت زن آبستن وضع حملش باشد، و اگر چه عقيب«۱۱» طلاق بود به يك ساعت. و امّا پرستار چون به حكم كسى باشد به نكاح، و طلاقش دهد، اگر عدّت به

--------------------------------- - (۱). مج: سه ماه از او ديگر. (۲). لب، فق، مب، مر: سفيد به همه نسخه بدلها و. [.....] (۳). مج از. (۴). اساس: در حاشيه، و نيز دب، آج، لب، فق، مب، مر سه ماه ديگر بنشينند و عدّت تمام بدارد تا تمامى پانزده ماه. (۵). اساس: افتادگى دارد، لكن در حاشيه با خطى متفاوت از متن آورده است. (۶). مج، وز: سهام، لب: سيوم، دب، فق، مب، مر: سيم. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۸). همه نسخه بدلها: مختلف العاده. (۹). همه نسخه بدلها: تمام. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر و اگر ايّام عادت نداند بر تميز كار كند و به تميز اينكه خون از آن خون مدّت بدارد هم به أقراء. (۱۱). آج، لب، فق: عقب. صفحه : ۲۶۴ أقراء دارد، دو قرء«۱» بنشيند، و اگر عادت«۲» دارد چهل و پنج روز بنشيند. امّا عدّة المتوفّى عنها زوجها: چون زن آزاد بود، اگر نكاح دوم بود و اگر متعه، اگر دخول بوده باشد و اگر نه، عدّت او چهار ماه و ده روز باشد. و اگر پرستارى بود نه مادر فرزند، عدّت او نيمه عدّت زن آزاد بود، دو ماه و پنج روز. و اگر طلاقش دهد و آنگه مرد«۳» بميرد، اگر طلاقى«۴» رجعى باشد و مادر فرزند باشد، عدّه‌يش چهار ماه و ده روز بود، و اگر مادر فرزند نبود، عدّه‌يش دو ماه و پنج روز باشد. و اگر طلاق باين بود عدّه‌يش عدّت مطلّقه باشد. و چون مرد زن آزاد را«۵» طلاق دهد، طلاقى رجعى، پس بميرد، عدّه‌يش ابعد الاجلين باشد، چهار ماه و ده روز. و اگر طلاق باين بود عدّه‌يش عدّه مطلّقه باشد. و چون مرد را وفات رسد و زن آبستن بود، عدّت او ابعد الاجلين باشد، اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نبوده باشد، صبر كند تا بار بنهد، و اگر بار بنهد و چهار ماه و ده روز تمام نشده باشد، صبر كند تا تمام بگذرد. و اگر مرد غايب باشد، و در غيبت زن را طلاق دهد، عدّت از آن روز باشد كه مرد او را طلاق داده باشد، و عدّت او به ماه باشد، سه ماه بنشيند. و اگر مرد غايب بود و در سفر فرمان ياود«۶»، عدّت او از آن«۷» روز دارد كه خبر به او رسد، چهار ماه و ده روز. و اگر غايب بود، غيبتى كه ندانند كه مرده است يا زنده، زن مخيّر باشد خواهد صبر كند و خواهد خبرش بر امام رفع كند، تا امام وليّش را نفقه زن الزام كند. اگر مرد غايب را ولىّ نباشد يا مالى در دست او نبود از آن او، بر امام باشد كه كس بفرستد به طلب او چهار سال. اگر در اينكه مدّت«۸» خبر زندگانيش آرند، روا نباشد كه شوهر كند. و اگر هيچ اثر و خبر نباشد«۹» از او و باز آيند، او از آن روز عدّت بدارد، [۲۹۶- پ] عدّة المتوفّى عنها زوجها، چون عدّت به سر آيد، اگر خواهد شوهر

--------------------------------- - (۱). مج، وز، آج، لب: قروء، مب، مر: قراء. (۲). همه نسخه بدلها به ماه. (۳). اساس: مرد. (۴). همه نسخه بدلها: طلاق. (۵). همه نسخه بدلها: مرد آزاد زن را. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: يابد. (۷). آج، لب،

فق، مب، مر: و زن عدّه از آن. (۸). مج، وز، فق: در اینکه چهار سال. (۹). آج، لب، فق: نیابد، مب، مر: نیاید. صفحه : ۲۶۵ کند. اگر در عـدّت شوهرش باز آیـد، یا پس از عـدّت، مادام تا شوهر نکرده باشد او اولیتر بود به زن، و اگر شوهر کرده باشد شوهر اوّل را بر او سبیلی نبود. قوله: وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أن یَکتُمنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی أرحامِهِنّ عکرمه و ابراهیم گفتنـد: مراد حیض است، و آن، آن بود که زن عـدّت به أقراء دارد، چون مرد خواهـد که رجعت کند، گوید: من حیض سوم«۱» بدیـدم. عبد اللّه عبّاس و قتاده و مقاتل گفتند: مراد آبستنی است و فرزنـد. و معنی آیت آن بود که: حلال نباشـد زن را که آنچه خـدای آفریده باشد در رحم او از حیض و حمل پنهـان دارد تـا حقّ مرد ضایع کنـد از رجعت یا فرزنـد، برای آن که اگر حیض سوم«۲» ندیـده باشد، گوید: دیده‌ام، حقّ مردم باطل کرده باشد در رجعت، و اگر حمل پنهان کند نسب«۳» فرزند از پدر بریده باشد. إن کُنَّ یُؤمِنَّ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ، اگر ایمان دارند به خـدای و روز باز پسین، و معنی آن است که: هر که ایمان دارد به خـدای و روز قیامت، اینکه حکم فرو نگذارد، و اینکه کتمان«۴» نکند، معنی«۵» آن است که: اینکه حکم مؤمنـان را لازم است دون کافران را، و لکن اینکه شـرط برای آن کرد که مؤمنان را ایمان به خدای و قیامت باید تا مانع بود از اینکه، چنان که یکی از ما گوید کسـی را: اگر تو مسـلمانی، تو را«۶» اینکه نشاید کردن؟ یعنی که مسلمانی باید تا منع کند تو را از اینکه. قوله: وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ «بعول» جمع بعل آمد«۷» و «تا» برای مبالغت آورد در جمع، کالذّکورة و الخیوطة و السّبورة«۸»، یقـال: تبعّلت المرأة اذا تزوّجت، و منه قـوله- علیه السّلام:۹» جهـاد« المرأة حسن التبعـل ، و أراد ملاعبـة الرّجـل اهله و المرأة زوجهـا، ---------------------------------- - (۱). مـج، وز: سهام، دب، آج، لب: سیوم، فق، مب: سیم. (۲). مـج، وز: سـهام، دب: سیوم، آج، لب، فـق، مب، مر: سـیم. (۳). همه نسـخه بدلها: نسبت. (۴). لب: گناهـا، فق: گنه‌ها، مب، مر: گناهان. (۵). اسـاس با خطی متفاوت از متن افزوده «نه»، دب، آج، لب، فق، مب، مر آیت. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۷). همه نسخه بدلها: باشد. (۸). کـذا در اساس، مج، وز: البسوره، دب، آج، لب، فق، مب، مر: البشوره. (۹). همه نسخه بدلها: و جهاد. صفحه : ۲۶۶ و جماع را «بعال» گویند، و منه قال- علیه السّلام، و از اینکه جا گفت رسول- علیه السّلام- ایّام تشریق را: ایام اکل و شـرب و بعال. و شوهر را برای آن «بعل» خوانند که به کار زن قیام کند و به آن مستقلّ باشد. و اصل «بعل» سیّد باشد و مالک، قال اللّه تعالی: أ تَدعُونَ بَعلًا«۱». و در شاذ مسلمة بن محارب خواند: «و بعولتهن» باسکان «تا» لکثرة الحرکات. أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ اولیتر و سزاوارترند به رجعت ایشان یعنی زنان خود، و تقدیر چنین است که: بردّهنّ الیهم. فِی ذلِکَ اشارت است به حال عدّت، ای فی حال العـدّة، برای آن که چون از عدّت بیرون آمد«۲»، مالک نفس خود گردد، و شوهر را بر او سبیلی نباشـد به رجعت، و آیت مختصّ است به رجعیّات دون باینات. إن أرادُوا إِصلاحاً، لا اضـرارا، اگر اینکه رجعت بر سبیل اصلاح کنند نه بر سبیل اضرار، برای آن که ایشان را عادت بودی که چون خواستندی که رنج نمایند [۲۹۷- ر] زنان را طلاق دادندی، ایشان را رها کردندی تا انقضای عدّت نزدیک رسیدی، آنگه رجعت کردندی، باز دگر باره طلاق دادندی، پس دگر باره رجعت کردندی، همچونین می‌کردندی و غرض ایشان اضـرار بودی. وَ لَهُنَّ ای للنّساء، و زنان را، مِثلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالمَعرُوفِ، و زنان را بر«۳» مردان نیز حقّی باشد، مانند آن که مردان را بر ایشـان حقّی باشـد. و در خبر است که زن معاذ، رسول را گفت: یا رسول اللّه؟ حقّ زنان بر مردان چیست! گفت: آن که بر روی ایشان نزنند، و ایشان را زشت نخوانند، و از آنچه خورند ایشان را هم از آن دهند، و از آنچه پوشند ایشان را«۴» پوشانند، و از ایشان هجران ننمایند. حسن بصـری روایت کند که، رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: به زنان وصیّت خیر کنی«۵» که ایشان اسیرانند بنزدیک شما. مالک نباشند بر نفس خود به ---------------------------------- - (۱). سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۲۵. [.....] (۲). مج، وز: آید. (۳). مج، وز سر. (۴). آج، لب هم. (۵). مج، وز، مر: پذیرید، دیگر نسخه بدلها: پذیری. صفحه : ۲۶۷ هیچ چیز، چه«۱» شـما ایشان را به امانت خدای گرفته‌ای، و اسـتحلال فرج ایشان به کلام خدای کرده‌ای. میمونه روایت کند- زوجهٔ النّبیّ- صلّی اللّه علیه و آله- که رسول- علیه السّلام- گفت: ۲» خیار الرّجال من امّتی خیرهم« لنسائهم، و خیر النّساء من امّتی خیرهنّ لازواجهنّ، گفت: بهـترین مردان از امّت من بهـترین باشـند زنانشـان را، و بهترین زنـان بهترین باشـند شوهر ایشـان«۳» را. چون بـار

بردارند هر زنی از ایشان در شبان روز«۴» مزد«۵» هزار شهید باشد که ایشان در سبیل خدای کشته باشند صابر محتسب«۶»، و هر یکی را از ایشان تفضیل دهند بر حور العین به مقدار تفضیل من بر کمتر کسی از امّت من. و بهترین زنان امّت من، آنان باشند که رضا«۷» شوهر نگاه دارند در هر چه او خواهد، مادام تا معصیت خدای نباشد. و بهترین مردان از امّت من آن باشد«۸» که با اهل خود به رفق و لطف زندگانی کند«۹»، چنان که مادر با فرزند لطف کند، هر مردی را از ایشان در هر شبان روزی مزد صد شهید بنویسند که ایشان در سبیل خدای کشته باشند صابر محتسب. عمر خطّاب«۱۰» گفت: ای رسول اللّه؟ چون است که مردان را مزد صد شهید باشد، و زنان را مزد هزار«۱۱» شهید! رسول- علیه السّلام- گفت: ندانی که مزد زنان از مزد مردان«۱۲» بیش باشد، و ثوابش بنزدیک خدای تعالی تمامتر بود، و خدای تعالی درجات مرد در بهشت رفیع کند به رضای زن از او، و به دعای زن او را، بدانستی«۱۳» که از شرک برگرفته، هیچ گناهی نیست که وزر و وبال آن بنزدیک خدای تعالی بیشتر بود از عصیان زن در شوهر. - ---------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: و. (۲). مر: اخیارهم، دیگر نسخه بدلها: خیارهم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شوهرانشان. (۴). لب: شبانه روزی، آج، فق، مر: شبان روزی. (۵). مج: مژد. (۶). آج، لب، مب: صابر بر محتسب. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رضای. (۸). همه نسخه بدلها: باشند. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: کنند. (۱۰). اساس: عبارت «رضی اللّه عنه» را داشته که از نسخه محو کرده‌اند، و لفظ «اللّه» باقی مانده. [.....] (۱۱). مج: صد هزار. (۱۲). اساس: مردان. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: نداشتی، دب: نداشتی. صفحه : ۲۶۸ از خدای بترسی«۱» در حقّ دو ضعیف: زن و یتیم، که خدای تعالی شما را بپرسد از ایشان، هر که با«۲» ایشان احسان کند به رحمت [۲۹۷- پ] و رضوان رسد، و هر که با ایشان بدی کند، مستوجب سخط خدای شود. حقّ مرد بر زن چون حقّ من است بر شما. و هر که حقّ من ضایع کند، چنان بود که حقّ خدای ضایع کرده، و هر که حقّ خدای ضایع کند، باز گردد به خشم خدای، و مأوای او«۳» دوزخ بود، و آن بد جایی است. وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ، یعنی در فضل، عبد اللّه عبّاس گفت: به آن مهر«۴» که به او دهد، و مال«۵» که نفقه کند بر او، و بعضی دگر گفتند: مرد«۶» مفضّل است بر زن به عقل، و گفته‌اند: به میراث. و قتاده گفت: به فرض جهاد بر«۷» مردان. حجّاج بن دینار روایت کند از باقر- علیه السّلام- از جابر عبد اللّه انصاری که گفت: ما بنزدیک رسول- علیه السّلام- حاضر بودیم و جماعت صحابه، زنی بیامد و بر بالای سر رسول- علیه السّلام- بایستاد و گفت: السّلام علیك یا رسول اللّه، من رسول زنانم بنزدیک تو، و هیچ زن نباشد که اینکه پیغام من بشنود«۸» که تو را می‌گویم و الّا راضی باشد. ای رسول اللّه؟ خدای تعالی، خدای مردان و خدای زنان است، و آدم پدر مردان و زنان است، و حوّا مادر مردان و زنان است. مردان چون از خانه بیرون آیند به جهاد ایشان را بکشند در سبیل خدای، ایشان زنده باشند و روزی خورند، و ما از اینکه خیر جهاد و درجه شهادت محرومیم، و ما در خانه‌ها محبوس مانده خدمت ایشان باید کردن هیچ مزد باشد ما را بر اینکه! رسول- علیه السّلام- گفت: آری؟ سلام من به ایشان برسان، و ایشان را بگوی که طاعت شوهران داشتن ایشان را، برابر جهاد و شهادت بود، و لکن کم باشد«سلّم ما «۹» از ایشان که اینکه به جای آرد«سلّم ما «۱۰». ---------------------------------- - (۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: بترسید، با توجّه به مج تصحیح شد. (۲). مج، وز: از. (۳). مج، مب، مر در. (۴). آج، لب، فق، مب: که به آن مهری. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: مالی. (۶). مج، وز: مراد. (۷). مج: به. (۸). مج، وز، مب، مر: نشنود. (۹). همه نسخه بدلها: باشند. (۱۰). همه نسخه بدلها: آرند. صفحه : ۲۶۹ أنس مالك روایت کند که«سلّم ما «۱»: زنان بنزدیک رسول آمدند«سلّم ما «۲»، و گفتند: یا رسول اللّه؟ ذهب الرّجال بفضل الجهاد فما لنا، مردان فضل جهاد بردند«سلّم ما «۳»، ما را چیست! رسول- علیه السّلام- گفت: مهنة إحدیكنّ فی بیتها تدرك عمل المجاهدین فی سبیل اللّه ، خدمت یکی از شما در خانه‌یش«سلّم ما «۴»، در یابد عمل مجاهدان در سبیل خدای. عمران بن حصین روایت کند که: از رسول- علیه السّلام- پرسیدم«سلّم ما «۵» که بر زنان جهاد باشد! گفت: بلی، جهاد ایشان غیرت بود که با خود بر جهاد کنند و صبر کنند بر آن حمیّتی که ایشان را بود، اگر صبر کنند«سلّم ما «۶» مجاهد باشند و مرابط باشند، و ایشان را دو مزد بود. و همچونین

گفت: ان الله كتب الجهاد على الرجال و الغيرة على النساء فمن صبر منهن احتسابا كان له مثل اجر شهيد ، خداى تعالى جهاد بر مردان نوشت و غيرت بر زنان، هر كه صبر كند«سلّم ما «۷» از ايشان بر آن، او را مانند مزد شهيدى بود. قولى ديگر آن است: كه تفضيل«سلّم ما «۸» مردان بر زنان آن«سلّم ما «۹» است كه طلاق به«سلّم ما «۱۰» مردان باشد، و گفته‌اند: [۲۹۸- ر] به آن است كه زنان را از«سلّم ما «۱۱» مردان عدّت بايد داشتن، و مردان را عدّت نبايد داشتن. و گفته‌اند: به گواى«سلّم ما «۱۲» است، كه گواى«سلّم ما «۱۳» دو زن به يك مرد برگيرند. و«سلّم ما «۱۴» گفته‌اند: به قوّت بر عبادت است. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خداى تعالى عزيز است، حكم كند و كس بر او حكم نكند، و حكيم است حكم جز به حكمت نكند. قوله تعالى:

[سوره البقرة (۲): آيات ۲۲۹ تا ۲۳۳]

[اشاره]

الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمساكٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسرِيحٌ بِإِحسانٍ وَ لا يَحِلُّ لَكُم أَن تَأخُذُوا مِمّا آتَيتُمُوهُنَّ شَيئاً إِلّا أَن يَخافا أَلّا يُقِيما حُدُودَ اللّهِ فَإِن خِفتُم أَلّا يُقِيما حُدُودَ اللّهِ فَلا جُناحَ عَلَيهِما فِيمَا افتَدَت بِهِ تِلكَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعتَدُوها وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعدُ حَتّى تَنكِحَ زَوجاً غَيرَهُ فَإِن طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيهِما أَن يَتَراجَعا إِن ظَنّا أَن يُقِيما حُدُودَ اللّهِ وَ تِلكَ حُدُودُ اللّهِ يُبَيِّنُها لِقَومٍ يَعلَمُونَ (۲۳۰) وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمسِكُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ أَو سَرِّحُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ وَ لا تُمسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعتَدُوا وَ مَن يَفعَل ذلِكَ فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللّهِ هُزُواً وَ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم وَ ما أَنزَلَ عَلَيكُم مِنَ الكِتابِ وَ الحِكمَةِ يَعِظُكُم بِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱) وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحنَ أَزواجَهُنَّ إِذا تَراضَوا بَينَهُم بِالمَعرُوفِ ذلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَن كانَ مِنكُم يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ ذلِكُم أَزكى لَكُم وَ أَطهَرُ وَ اللّهُ يَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ (۲۳۲) وَ الوالِداتُ يُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَينِ كامِلَينِ لِمَن أَرادَ أَن يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى المَولُودِ لَهُ رِزقُهُنَّ وَ كِسوَتُهُنَّ بِالمَعرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفسٌ إِلّا وُسعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَولُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الوارِثِ مِثلُ ذلِكَ فَإِن أَرادا فِصالاً عَن تَراضٍ مِنهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيهِما وَ إِن أَرَدتُم أَن تَستَرضِعُوا أَولادَكُم فَلا جُناحَ عَلَيكُم إِذا سَلَّمتُم ما آتَيتُم بِالمَعرُوفِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

[ترجمه]

---------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، مر رسول. [.....] (۲). مب: روايت كند كه حضرت رسول- صلّى اللّه عليه را زنان هميشه به خدمت مى‌آمدند. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برند. (۴). مب، مر: خانه‌اش. (۵). همه نسخه بدلها: پرسيدند. (۶). مب ايشان. (۷). اساس: در قسمت وصالى، با خطى متفاوت از متن نوشته: پس اگر صبر كنند، با توجّه به مج و اتّفاق نسخه بدلها تصحيح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفضّل. (۹). مج، مر: به آن. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر دست. (۱۱). مر براى. (۱۲). آج: گوايى، لب، فق، مب، مر: گواهى. (۱۳). دب، لب، فق، مب، مر: گواهى. (۱۴). مب نيز. صفحه : ۲۷۰ طلاق دو بار است، بداشتنى«سلّم ما «۱» به نيكى يا دست بداشتنى«سلّم ما «۲» به نكوى«سلّم ما «۳»، حلال نباشد شما را كه هاگيرى از آنچه داده باشيد زنان«سلّم ما «۴» را چيزى مگر كه ترسند كه راست ندارند حدّهاى خداى، اگر ترسى كه راست ندارند حدّهاى خداى، بزه نيست برايشان در آنچه فدا كند به آن، آن حدّهاى خداست، در مگذرى از آن، و هر كه در گذرد از حدّهاى خداى، ايشان بيداد كاران باشند. [۲۹۸- پ] اگر طلاق دهد او را، حلال نبود او را از«سلّم ما «۵» پس تا بكند شوهرى جز او، اگر طلاقش دهد نيست بزه بر ايشان كه رجعت كنند اگر گمان برند كه بدارند حدّهاى خداى و آن حدّهاى خداست بيان مى كند«سلّم

ما «۶» برای«سلّم ما «۷» قومی که دانند. [۲۹۹- ر] چون طلاق دهی زنان را و برسند به وقت خود، بداريد ايشان را به نيكوی يا دست بداريـدشان به نيكوی، و باز مداريد ايشان را برای مضرّت تا ظلم كرده باشـی، و هر كه آن كند بیداد كرده باشد بر خود، و مگيريد آيات خدای به فسوس، و ياد كنی نعمت خدای بر شما و آنچه فرود فرستادند بر شما از كتاب و حكمت، پند می‌دهد شما را به آن، و بترسی«سلّم ما «۸» خدای و بدانی كه خدای به همه چيز داناست. ------------------------------ - (۲- ۱). دب، آج، لب، فق: بداشتی. [.....] (۳). دب: نيكی، آج، لب، فـق: نيكويی. (۴). آج، لب، فق: ايشان. (۵). مج، وز، آج، لب، فق آن. (۶). مـج، آج، لب، فق آن را. (۷). مـج، وز، آج، لب، فق: برای حدّ. (۸). مج، وز، آج، لب، فق از. صـفحه : ۲۷۱ [۲۹۹- پ] چون طلاق دهی زنان را، برسـند به وقت خود، منع مكنی ايشان را كه به زن باشـند شوهران را چون خشـنود شونـد ميان ايشان به نيكوی آن پند دهند به آن، آن را كه از شما ايمان دارد«سلّم ما «۱» به خدای و به روز باز پسين، آن پاكتر بود شما را و پاكيزه‌تر، خدای داند و شما ندانی. [۳۰۰- ر] مادران شـير دهند فرزندان خود را دو سال تمام، آن را كه خواهد كه تمام شير دهد، و بر آن كس كه برای او زاده باشـند روزی و جامه ايشان بود به قاعده«سـلّم ما «۲»، تكليف نكننـد هيچ كس را مگر طاقتش، زيان نكنند«سـلّم ما «۳» مادری را به فرزنـدش و نه پـدری را به فرزنـدش، بر ميراث خوارماننـد آن بود، اگر خواهنـد از شـير بـاز كردن از خشـنودی از ايشان و مشورت كردن بزه نيست برايشان، و اگر خواهی كه شيردهی فرزندانتان را«سلّم ما «۴»، بزه نيست بر ايشان«سلّم ما «۵»، چون تسليم كنی آنچه داده باشـی، به نيكوی، و بترسـی از خـدای، و بـدانی كه خدای به آنچه شـما می‌كنی بيناست. قوله: الطَّلاقُ مَرَّتانِ، هشام روايت كند عن عروة عن عائشه كه: زنی بنزديك او آمـد و گفت: شوهری دارم، مرا چند بار طلاق داد هر گاه كه وقت آن باشد كه عدّت --- ------------------------------ - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ايمان آرد. (۲). فق: نيكی. (۳). آج، لب، فق: زيان نكند. (۴). مـج، وز: فرزنـدان خود را، آج، لب، فق: فرزنـدان ايشـان را. (۵). اسـاس: بر ايشان، با توجّه به مـج و ديگر نسـخه بـدلها تصـحيح شد. صفحه : ۲۷۲ به سر آيـد، دگر بـاره مراجعت كنـد، و غرض او اضـرار من است. و در جـاهليّت چنين كردنـدی، چون ايشـان را بـا زن خوش نبودی، و نخواسـتندی كه او شوهری ديگر كنـد برای حميّت. و طلـاق را حـدّی محـدود نبودی، عايشه اينكه حـديث با رسول بگفت. آيت آمـد كه: الطَّلاقُ مَرَّتانِ، طلاق سه«سـلّم ما «۱» باشـد، دو در اينكه آيت است، و سوم«سـلّم ما «۲» قوله تعـالی: فَإِنْ طَلَّقَهـا فَلاـ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعـدُ حَتّی تَنكِحَ زَوجاً غَيرَهُ«سلّم ما «۳». و در خـبر اسـت كـه: رسـول- عليه السّـلام- اينكه آيت برخوانـد، گفتنـد: يا رسول اللّه: فأين الثّالثـةُ! طلاق سوم«سـلّم ما «۴» كجـاست! گفت: فَإِمسـاكٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسـرِيحٌ بِإِحسانٍ. اكنون مفسّـِران اينكه آيت را تفسير بر تخصـيص دادنـد، گفتنـد: معنی آيت آن است كه آن طلـاق كه مرد در او مالـك رجعت باشـد دو است. امّا طلاق سوم«سـلّم ما «۵» آن بود كه: رجعت نتوانـد كردن بـا آن، و اينكه رجعت آنگاه توانـد كردن كه زن هنوز در عـدّت بود، فامّا چون از عدّت بيرون آمد«۶»، مالك شد نفس خود را و اختيار با زن افتد، و مرد از جمله خاطبان و خواهندگان يكی باشد، در طلاق اوّل چنين باشـد و در دوم. فامّا از طلاق سوم«۷» در حال باين شود و مالك نفس خود«۸»، و شوهر را بر او سبيلی نباشد به رجعت، جز آن كه زن شوهر نتوانـد كردن تا عـدّت بنـدارد. چون عـدّت بداشت، نشايد كه با«۹» زن او باشـد، الّا آنگه كه شوهری ديگر بكنـد و با خانه شوهر شود و از او جـدا شود به طلاق يا مرگ شوهر، و عدّت بدارد آنگه اگر خواهد با نزديك اينكه مرد آيد [۳۰۰- پ] به نكـاحی نو و مهری نو. عبـد اللّه عبّـاس گفت: معنی آيت آن است كه خـدای تعـالی عـدد طلـاق سنّت را بيـان كرد، گفت: چون خواهـد كه طلاق دهـد زن را، بايـد كه طلاقش آنگاه دهد كه ------------------------------ - (۱). مـج: سه بار. (۴- ۲). مـج، وز: سهام، دب، آج، ل، فق، مب، مر: سيم. (۳). سوره بقره (۲) آيه ۲۳۰. [.....] (۵). مج، وز، دب، آج، لب: سهام، فق، مب، سر: سيم. (۶). مج، مب، دب: آيد. (۷). مج، وز: سهام، آج، لب: سيوم، فق، مب، مر: سيم. (۸). همه نسخه بدلها شود. (۹). آج، لب، فق، مر: تا. صـفحه : ۲۷۳ پاك باشـد، پاكيی كه در او«۱» مقاربت نكرده باشـد با او، آنگه رها كنـد تا از عدّت بيرون آيد آنگه طلاقی ديگر دهد. و عروه و قتاده گفتند: مراد بيان طلاق رجعی است- چنان كه گفتيم- و اينكه اختيار زجّاج است.

و المرّة، الدّفعة، فعلة واحدة من مرّ يمرّ مرّا و مرّة. و المرّ، المرور، و «مرّ» که خلاف حلو است از اینکه جاست، لأنّه يمرّ به، فلا يقام عنده لمرارته، از او بگذرند و بر او بنه ایستند. و المرّة، الصّفراء من علل البدن. و المرّة، القوّة، و منه قوله تعالى: ذُو مِرَّةٍ فَاستَوى«۲». و اصل او من امرار الحبل و هو احكام فتله لأنّه يمرّ به يده حتّى يحكمه. و قوله: فَإمساك«۳»، المعنى فعليه إمساك، و هو الكفّ و الامتناع من الشّيء و هو المنع ايضا، يقال: أمسك عن كذا كامساك الصّائم عن الطّعام و الشّراب، و امسكت الدّابّة اذا منعته من السّير. و «امساك» خلاف اطلاق باشد، و بخيل را از اینکه جا ممسک گویند. و تمسّک بكا إذا تعلّق«۴» و استمسک مثله. و المسكة، القوّة، و تماسک إذا قوى على إمساك نفسه، و منه المسك للجلد لأنّه يمسك ما تحته«۵»، و المسک، السّوار لاستمساكه فى اليد. و قوله: بِمَعرُوفٍ، اى على وجه جميل سايغ فى الشّرع. أو تَسرِيحٌ بِإحسانٍ، و التّسريح، خلاف الامساك، و هو الاطلاق من قولهم: سرّحت الدّابّة اذا تركتها فى المرعى. و السّرح ايضا كذلک. و السّرح«۶» اسم للدّوابّ السّارحة كالرّكب و الشّرب. و السّرحان، الذّئب لسروحه فى اثر السّرح. و سرحة، درختی است دراز لانطلاقه فى جهة العلو. و شانه را «مسرح» گویند لانسراحه فى الشّعر. و ملخ را «سرياح» گویند لانطلاقه فى البلاد. خدای تعالی بیان کرد که طلاق سنّت«۷»، امّا رجعی در شرع دو طلاق باشد، و ----------------

---------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: در آن پاکی. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۶. (۳). همه نسخه بدلها بمعروف. (۴). مج، وز، به. (۵). آج: ما يحبسه، لب، فق، مب، مر: ما يحسنه. (۶). همه نسخه بدلها: فى السّرح. (۷). كذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، مب، مر، لب، فق: سه، چاپ شعرانی (۲/ ۲۳۴): سه است. صفحه : ۲۷۴ مرد را با زن دو طریق است: امّا بداردش بوجه، و امّا رها کندش بشرع، قوله: وَ لا يَحِلُّ لَكُم أن تَأخُذُوا، و حلال نباشد شما را که چیزی به ایشان داده باشی باز گیری از ایشان، چون ایشان را طلاق خواهی دادن از مهر و تحفه و هبة هديّة و عطيّة و لباس و حلیّ و آنچه مانند اینکه بود، کما قال تعالى: وَ إن أَرَدتُّمُ استِبدالَ زَوجٍ مَكانَ زَوجٍ وَ آتَيتُم إِحداهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَيئاً«۱». آنگه خلع را از اینکه استثنا کرد، گفت: إِلّا أن يَخافا. و حمزه و ابو جعفر خواندند: الّا ان يخافا، به ضمّ الياء. و گفته‌ایم [۳۰۱- ر] که: خوف از باب ظنّ باشد، و به معنى ظنّ صريح آمده است فى قول الشّاعر: اتانى كلام عن نصيب يقوله و ما خفت يا سلّام انّک عائبى اى ما ظننت، و انشد الفرّاء. اذا متّ فادفنّى الى جنب كرمة تروّى«۲» عظامى بعد موتى عروقها و لا تدفننّى بالفلاة فانّنى اخاف اذا ما متّ ان لا اذوقها و ابو عبيده گفت: خوف اینکه جا به معنی علم است، و اینکه حکم با هر دو روان است، اگر علم حاصل بود، و الّا ظنّ در امثال اینکه، قایم مقام علم بود. و آیت در جمیله بنت ابیّ آمد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شمّاس، که او زن را بغایت دوست داشت، و زن او را بغایت دشمن داشت، و هیچ با او نمی‌ساخت. یک بار برخاست و به شکایت بنزدیک پدر آمد، پدر التفات نکرد، و دوم بار آمد و پدر گفت: برو با خانه شوهر رو. و چون بدید که پدر سخن او نمی‌شنود، برخاست و بیامد و شکایت با رسول کرد. رسول- علیه السّلام- کس فرستاد و شوهرش«۳» حاضر کرد و گفت: اینکه زن چرا شکایت می کند! گفت: یا رسول اللّه؟ شکایت او نمی‌دانم تا چراست«۴»، به آن خدای که تو را به حقّ به خلقان فرستاد که من بر همه زمین از او دوست‌تر کس را ندارم. زن گفت: ای رسول اللّه؟ راست می گوید، و من با تو چیزی نگویم«۵» که فردا به خلاف آن آیتی آید، و تو را معلوم کنند، و مرا خجالتی باشد. او مرا سخت دوست ----------------

---------------- - (۱). سوره نساء (۴) آیه ۲۰. (۲). اساس: یروّی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها را. (۴). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها که. (۵). مج، وز: ما با تو چیزی نگوییم. صفحه : ۲۷۵ دارد، و من سخت کارهم او را، اگر مرا از او بر نیاری، ترسم که از من کاری آید که بدان هلاک شوم. رسول- علیه السّلام- مرد را گفت: چه گویی! گفت: یا رسول اللّه؟ من حدیقه‌ای به او داده‌ام، بگو تا با من دهد، گفت: بلی یا رسول اللّه و زیادت. رسول- علیه السّلام- گفت: حدیقه او با او ده تا طلاقت دهد. حدیقه با او داد- و آن خرما ستانی بود، و مرد او را طلاق داد. اول خلعی که در اسلام کردند اینکه بود، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه استثناست از آن جمله که گفت: وَ لا يَحِلُّ لَكُم أن تَأخُذُوا مِمّا آتَيتُمُوهُنَّ شَيئاً، و حلال نباشد شما را که چیزی که به زنان داده باشی بازستانی الّا که حلال«۱» اینکه بود که خلع

کنی«۲»، الّا که ترسند زن و شوهر که حدّهای خدا اقامت نکنند و به جای نیارند، زن ترسد که چون او را با مرد خوش نباشد کاری کرده شود او را که ناپسند باشد، و شوهر بترسد نیز از اینکه، و آنگه از او نیز بر زن تعدّی باشد چون حال بر اینکه [۳۰۱- پ] جملت بود خلع کنند. و بنزدیک ما خلع آنگاه باید کردن که زن گوید مرد را که: من فرمان تو نبرم، و هیچ حدّ تو به جای نیارم، و از جنابت تو غسل نکنم، و پای بیگانه‌ای بر فراش تو نهم. چون کار به اینکه حدّ رسد«۳» خلع باید کردن. و اگر اینکه معنی نگوید، و لکن از حال او معلوم بود یا مظنون، هم اینکه حکم باشد. و حدّی محدود نیست بنزدیک ما آن را که مرد اقتراح کند بر زن، اگر مثل مهر باشد«۴» یا بیشتر یا کمتر، بر حسب مراد مرد باشد، برای آن که طلاق حقّ مرد است، و حقّ او موقوف باشد بر رضای او چندان که خواهد اقتراح تواند کردن. و خلع به سببی باشد که از جهت زن بود خاصّه، و نشوز«۵» از جهت مرد بود، و --------------------------------- - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: حال. (۲). چاپ شعرانی (۲/ ۲۳۶) أَلّا یُقِیما حُدُودَ اللّهِ (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها میان ایشان. (۴). اساس یا کمتر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، در آج اینکه کلمه بعدها به «نشود که» تغییر پیدا کرده است و به نظر ویراستار محترم اینکه کتاب همین وجه صحیح است. صفحه : ۲۷۶ مبارات از جهت هر دو باشد، و طلاقی که عقیب اینکه چیزها باشد الّا باین نبود. و حکم بن عیینه روایت کند که در عهد عمر خطّاب زنی بود همچونین ناسازگاری کرد با شوهر، و بنزدیک عمر آمد، عمر او را وعظ کرد، هیچ قبول نکرد و گفت: اگر مرا فرمایی که با خانه او رو، خویشتن را هلاک کنم. عمر بفرمود تا آن شب او را باز داشتند در اصطبلی که در او چهار پای بود، و سرگین، و سه شبان روز آن جا رها کرد. آنگه او را بخواند و گفت: چه گویی! با خانه شوهر شوی! گفت: نه، و تا من در خانه او شده‌ام مرا از آن خوشتر نبود که اینکه شبها که در میان اینکه سرگین خفته بودم. عمر«۱» مرد را گفت: تو را از اینکه هیچ نیاید، خالعها و لو من قرطها و خالعها بما دون عقاص رأسها، خلع کن با او به گوشواره و گیسوبند او، فلا خیر لک فیها، که تو را در او خیری نیست. فذلک قوله: فَلا جُناحَ عَلَیهِما فِیمَا افتَدَت بِهِ، یعنی بر مرد و زن هیچ حرجی و جناحی نیست در آنچه فدا کند زن و بدهد، و خویشتن از او باز خرد، نه زن را در دادن نه مرد را بر ستدن، برای آن که زن به طیبت نفس می‌دهد، و مرد طلاق به عوض فدیه می‌دهد. فرّاء گفت: مراد در آیت شوهر است تنها، برای آن که او می‌گیرد، و لکن حق تعالی هر دو را به یک جا بگفت، چنان که در قصّه موسی گفت: نَسِیا حُوتَهُما«۲» ...، و نسیان از موسی نبود، از رفیق موسی بود. و قوله: یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ«۳»، و لؤلؤ و مرجان که باشد از دریا شور بود دون دریا خوش، و کما قال الشّاعر: فان تزجرانی«۴» یابن عفّان انزجر و ان تدعانی احم عرضا ممنّعا [۳۰۲- ر] و اولیتر حمل آیت بود بر ظاهر خود، برای آن که ضرورتی نیست عدول کردن از ظاهر، و خوف از هر دو حاصل است، و رفع جناح در حقّ هر دو هست، در حقّ زن به إباء و کراهت، و در حقّ مرد به گرفتن فدیت. و فقها را در خلع دو قول است: قولی آن است که خلع فسخی بود بی طلاق، و --------------------------------- - (۱). مج، وز رضی اللّه عنه، در اساس اینکه عبارت محو گردیده و کلمه «اللّه» باقی مانده. (۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۶۱. (۳). سوره رحمان (۵۵) آیه ۲۱. (۴). اساس: با خطی متفاوت از متن: «ترجوننی»، دب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۷۷ اینکه قول عبد اللّه عبّاس است و مذهب شافعی در قدیم. و قول دیگر آن که خلع طلاقی باین باشد، و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی در جدید. تِلکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعتَدُوها، اینکه حدّهای خداست، از آن تعدّی مکنی، یعنی اوامر و نواهی و احکام اوست، از آن تجاوز مکنی، وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ، و هر که تعدّی کند از احکام و اوامر خدای تعالی ظالم بود. و خلع بر سه وجه بود: یکی آن که زن پیر باشد یا دمیم الوجه«۱» باشد، مرد مضارّت کند و از او چیزی خواهد تا او به فدیه مفارقت کند، آن حلال نباشد برای آن که آن از جهت مرد است. دوم آن که: زن کاری ناشایست«۲» کند، مرد او را ایذا کند، او فدیت کند، آن حلال باشد بقوله: وَ لا تَعضُلُوهُنَّ لِتَذهَبُوا بِبَعضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ إِلّا أَن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ«۳». و سوم آن باشد که در اینکه آیت شرح دادیم، و در آیت دلیل است بر آن که سه طلاق به یک بار درست نیاید لقوله تعالی: الطَّلاقُ مَرَّتانِ، آنگه به سوم«۴»

گفت: أَو تَسرِيحٌ بِإِحسانٍ، او قوله: فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعدُ«۵»، چون خـدای تعالی سه طلاق فرمود به سه بار، چون به يک بار گويد مشروع نباشد، چنان كه شهادات لعان چون به يک بار گويد مشروع نباشد، و چون رمی الجمار بسبع حصيات، اگر به يک بار بينـدازد مجزی نبود، فكذلک الطّلاق، لا جرم گفت: اينكه حدود من است، و هر كه از حدود من تعدّی كند ظالم باشد، و چيزی نه به جـای خود نهاده باشـد. يا مراد آن است كه: بر نفس خود ظالم بود، به آن معنی كه جالب«۶» مضرّتی بود به خود كه با ظلم ماند از ضـرر محض كه در او نفعی نبود و دفع ضرری نبود. فَإِن طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعدُ، اگر طلاقش دهد، و اينكه طلاق سوم«۷» باشد ------------------------------ - (۱). اسـاس، مـج، وز، مب، مر: ذميم الوجه، با توجّه به آج و ديگر نسـخه بـدلها تصحيح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ناشايسته. [.....] (۳). سوره نساء (۴) آيه ۱۹. (۴). مج، وز: سهام، آج، لب، مب، مر: سيم. (۵). دب: نـدارد، ديگر نسـخه بـدلها حتّی تنكح زوجا غيره. (۶). اسـاس: به صورت: «حالت» هم خوانـده می‌شود، دب: نـدارد، آج، لب، فق، مب، مر: طـالب. (۷). مج، وز: سهام، دب: ندارد، ديگر نسـخه بدلها: سيم. صفحه : ۲۷۸ حلال نباشـد او را تا شوهری ديگر نكنـد، آنگه از آن شوهر مفارقت كند يا به طلاق يا به مرگ شوهر، آنگه عدّت بدارد، آنگه اگر خواهد به تراضـی با زن اينكه مرد باشـد. و كوفيـان «بَعـدُ» را رفع علی الغايـة گوينـد، و بصـريان بنـا گوينـد بر ضمّ بنـای عارض، و اعتراض اينكه بنا برای آن است كه مضاف اليه بيفگنـده است، و تقدير آن است كه: [۳۰۲- پ] فإن طلّقها من بعـد ذلک. و «ذلک»، اشارت باشـد به دو طلاق مقدّم، و نكاح از پس آن بر سبيل تجديـد«۱» بود، چون در طلاق به دو بار رفته باشـد، و سوم«۲» بر اينكه وجه با«۳» استكمال شرايط حاصل آيد، مرد را روا نبود كه با سر او شود تا او شوهری ديگر نكند«۴». و نكاح از اسماء مشترک است، هم عقد را متناول باشد هم وطی را. و آن شوهر را كه هدم سه طلاق كند، بايد كه جامع بود چهار شـرط را: بايد كه بالغ بود، و نكاح دوام بود، و نكاح صحيح باشد فاسد نباشد از نكاح محرمه و معتكفه و حائض، چه اگر چنين بود حلال نباشد او را. و مالک موافقت كرد در حائض و گفت: نكاح در حيض تحليل نكند«۵»، و اگر چه مهر و عـدّت واجب آيد، و نيز بايد تا دخول كند، چه اگر نابالغ بود يا نكاح متعه بود، يا دخول نكند، روا نباشد كه با شوهر اوّل شود. و حرّيّت اعتبار نيست، بل شايد كه بنده بود. مفسّـران گفتند: آيت در شأن تميم، و قيل عايشه بنت عبـد الرّحمن بن عتيک القرظیّ آمد، و او زن رفاعة بن وهب القرظیّ بود، و پسر عمّ او بود، طلاقش داد سه طلاق به سه بار، از پس او به زن عبـد الرّحمن بن زبير بود. او نيز طلاقش داد. برخاست و بنزديک رسول آمد و گفت: يا رسول اللّه؟ من بنزديک رفاعة بودم، مرا طلاق داد، سه طلاق پس به زن عبـد الرّحمن زبير بودم، و انّ ما«۶» معه مثل هدبـة الثّوب، و آلت او چو ريشه جامه بود، با من خلـوت نتوانست كردن، روا بود كه بـا زن رفـاعه ------------------------------ - (۱). مـج، وز: تحديد. (۲). مج، وز: سهام. (۳). دب: ندارد، ديگر نسخه بدلها: تا. (۴). مج، وز، مر: بكند. (۵). مج، وز: بكند. (۶). اساس: انّما، با توجّه به مج و ديگر نسـخه بدلها تصـحيح شد. صفحه : ۲۷۹ باشم! رسول- عليه السّـلام- گفت: لا، حتّی تـذوقی عسـيلته و يذوق عسـيلتک، اينكه می‌گفت در حجره عايشه، و ابو بكر حاضـر بود و خالـد بن سـعيد بن العاص حاضـر بود بر در حجره، و آواز اينكه زن می‌شـنيد«۱»، آواز در حجره داد كه: يا با بكر، رها كرده‌ای اينكه زنک را تا چنين تصريح می‌كند«۲» پيش رسول! و «عسيلة» كنايت باشد از جماع لما فيه من اللّـذة«۳» كمـا كان فی العسل من اللّـذّة. و او تصـغير عسل باشـد. آنگه اينكه زن مـدّتی بر آمـد تا نزديک رسول آمـد، و گفت: يا رسول اللّه؟ عبـد الرّحمن زبير كه شوهر دوم بود مرا، با من خلوت كرد، شايـد كه با پيش شوهر اوّل شوم به نكاح! و گمان برد كه رسول را آن فراموش شده باشد. رسول- عليه السّلام- گفت: نه، كه اوّل راست گفتی و اينكه خلاف می‌گويی، برفت. چون رسول- عليه السّـلام- از دنيـا برفت، بنزديـک ابو بكر آمـد و از او بپرسـيد. ابو بكر گفت: نه من حاضـر بودم روز اوّل كه از رسول- عليه السّلام- [۳۰۳- ر] پرسـيدی و گفتی، آلت او مثل هدب الثّوب«۴» است، برو كه روا نباشـد تو را با زن او بودن تا شوهری ديگر نكنی، برفت. در عهـد عمر بيامد، از او بپرسـيد. عمر گفت: به پيغامبر شدی و جواب يافتی، و به ابو بكر شدی، و اكنون بنزديک من آمده‌ای، اگر دگر اينكه حديث كنی، بگويم«۵» تا رجمت كنند، نه خدای تعالی در باب تو«۶» به رسول فرستاد: فَلا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعدُ

حَتّى تَنكِحَ زَوجاً غَيرَهُ، و مراد به نكاح در آيت جماع است به اجماع لقوله- عليه السّلام:۷» حتى تذوقى عسيلته« و يذوق عسيلتك ، عموم آيت را به اجماع تخصيص كرديم: فَإِن طَلَّقَها، يعنى شوهر دوم، اگر او طلاقش دهد، فَلا جُناحَ عَلَيهِما أَن يَتَراجَعا، بزه نباشد مرد و زن را كه مراجعت كنند با يكديگر شوند به نكاح نو. و مراد به مراجعت، تجديد نكاح ------------------------- ------- - (۱). دب: ندارد، ديگر نسخه بدلها: مى‌شنيدند. (۲). دب: ندارد، ديگر نسخه بدلها: مى گويد در. (۳). مج: المدة. [.....] (۴). دب: ندارد، همه نسخه بدلها: هدبة الثّوب. (۵). دب: ندارد، همه نسخه بدلها: بفرمايم. (۶). آج، لب، فق، مب، مر آيت. (۷). مج، وز: عسيلة. صفحه : ۲۸۰ است. و مراجعت لغوى است در آيت نه شرعى، براى قرينه حال، كه معلوم است به اجماع كه بعد طلاق مردى كه در ميانه طلاق شوهر اوّل او را نكاحى بوده باشد رجعت شرعى صورت نبندد، چه رجعت آن بود كه مرد به طلاق اوّل يا دوم يا طلاقى كه نه باين باشد در عدّت رجعت كند با سر زن آيد به نكاح اوّل. و اينكه جا نكاح اوّل كجا مانده است تا او رجعت كند با آن نكاح! پس معلوم شد كه مراد به رجعت در آيت نكاح مجدّد است. إِن ظَنّا، گفته‌اند: ان علما، و گفته‌اند: ان رجوا، اگر دانند يا اميد دارند و حمل كردن [بر ظاهر] [اشاره]«۱» اوليتر بود. أَن يُقِيما حُدُودَ اللّهِ، كه حدّهاى خداى به جاى خواهند«۲» داشتن. و مراد به حدود خداى، آن است كه خداى فرموده است هر يكى را از رعايت حقّ صاحبش، اعنى زن و شوهرش. و محلّ «أن» فى قوله: أَن يَتَراجَعا، نصب است به نزع حرف الجرّ«۳»، و تقدير آن است«۴»: فى أن يتراجعا، اى فى الرّجعة. و چون حرف جرّ نباشد، فعل به مفعول رسد و عمل نصب كند، و كذلك قوله: أَن يُقِيما حُدُودَ اللّهِ، ان مع الفعل در محلّ نصب است بوقوع الظنّ عليه. مجاهد گفت: مراد آن است كه اگر دانند كه نكاح آن نه بر تدليس است، و مراد به تدليس اينكه جا تحليل است، يعنى حلّه، و اينكه مذهب سفيان است. و اوزاعى و مالك و ابو عبيده و احمد و اسحاق گفتند: چون زن را سه طلاق دهد و خواهد كه با زن او باشد، او را به شوهرى دگر دهند«۵»، و غرض ايشان تحليل باشد تا شوهر او را«۶» حلال شود، و اينكه جماعت گفتند: اينكه نكاح درست نباشد. و شافعى گفت: اگر در نكاح تحليل شرط كند نكاح فاسد بود، و اگر شرط نكند درست باشد، و اينكه شرط اگر از پيش عقد نكاح كند نكاح باطل نباشد. نافع گفت: مردى بنزديك عبد اللّه عمر آمد و گفت: مردى زن را سه طلاق باين ------------------------------- - (۱). اساس، دب: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مر: خواهد، مب: بايد. (۳). مج، وز، آج، لب، مب: نزع خافض. (۴). مب كه. (۵). دب: ندارد، ديگر نسخه بدلها: دهد. (۶). دب: ندارد، ديگر نسخه بدلها: اوّل را. صفحه : ۲۸۱ داد«۱»، برادرش برفت و او را به زنى كرد تا چون او طلاق دهد با زن برادر باشد. پس«۲» عبد اللّه عمر گفت. نشايد الّا به نكاح [۳۰۳- پ] رغبت. ما بر عهد رسول- عليه السّلام- اينكه را سفاح خوانديم، كه رسول- عليه السّلام- گفته است: لعن اللّه المحلّل و المحلّل له، يعنى شوهر دوم و اوّل. عقبة بن عامر روايت كرد كه رسول- عليه السّلام- گفت: ۳«۴» الا ادلّكم على التّيس المستعار! قالوا«: بلى يا رسول اللّه، قال«: هو المحلّل و المحلّل له، گفت: راه نمايم شما را بر نر بزى به عاريت بسته! گفت: بلى يا رسول اللّه. گفت: آن باشد تا«۵» او را در آرند تا تحليل كند براى ديگرى اينكه معنى خواست. قبيصة بن جابر الاسدىّ گفت، شنيدم از عمر خطّاب كه مى گفت بر منبر: لا اوتى«۶» بمحلّل و لا محلّل له الّا رجمتهما، هيچ كس را پيش من نيارند از آنان كه حلّه- و جند«۷» براى ديگرى، الّا هر دو را رجم كنم. وَ تِلكَ حُدُودُ اللّهِ، اينكه كه بيان كرد و گفت در اينكه آيت، از جمله حدود خداست، بيان مى‌كند براى آنان كه بدانند. عاصم خواند به روايت ابان و مفضّل: «نبيّنها»«۸»، به «نون» و اگر چه اينكه بيان براى عالم و جاهل آمد، عالمان را تخصيص كردند، چنان كه گفت: هُدىً لِلمُتَّقِينَ، و اينكه طريقه را بيان كرده‌ايم فيما تقدّم. قوله: وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ، چون طلاق دهى زنان را، خطاب است با صحابه«۹» رسول، و مراد ايشان و ما«۱۰». فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ، اى قاربن بلوغ الاجل، و هو انقضاء العدّة، مراد به «بلوغ اجل»، مقاربت بلوغ است، نه آن كه عدّت تمام به سر شود، چه اگر چنين باشد او را امساك نرسد [كه چون عدّت به سر آمد، زن مالك نفس خود گشت، مرد را رجعت نرسد] [اشاره]«۱۱» امساك به معروف چون كند يا تسريح، كه نه امساك ------------------------------ - (۱). مج، وز،

آج، لب، فق، مب: طلاق داد، مر: طلاق دهد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: ندارد. (۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. (۴). اساس: قالوا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۶). آج: یؤتی. (۷). کذا در اساس و تب و مج، مب، لب: حله چند، آج: حله کنند. (۸). مب: تبیّنها. (۹). مج: به اصحاب. (۱۰). مب قوله تعالی. (۱۱). اساس، دب: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه : ۲۸۲ به دست او باشد نه تسریح. و مراد به «امساک» در آیت رجعت است، ای راجعوهنّ رجعت کنی با ایشان به معروف، یعنی بر وجه مشروع چنان که خدای فرموده است. محمّد بن جریر گفت: بِمَعرُوفٍ، ای باشهاد علیها، برای آن که چون بر طلاق گواه«۱» باشد و بر رجعت نباشد ایشان را متّهم بکنند به زنا، و اشهاد بر رجعت بنزدیک ما مستحبّ است برای اینکه را، و اگر نکند«۲» روا باشد و حلال بود او را. و مراد به «تسریح»، تخلیه و امهال است تا از عدّت بیرون آید و مالک نفس خود شود. وَ لا تُمسِکُوهُنَّ ضِراراً، معنی آیت آن است که: چون زنان را طلاق دادی، و ایشان عدّت بنزدیک آخر رسانیدند، اگر رغبت باشد شما را که با ایشان رجعت کنی بکنی بر وجه معروف، و اگر نباشد امهال و تخلیه کنی و رها کنی تا عدّه‌تشان«۳» به سر آید، و از بند شما بیرون شوند، تا اگر خواهند که«۴» جای دیگر عقدی بندند ببندند، و ایشان را معذّب مدارید«۵» بین الباب و الدّار، لا ایّما و لا ذات بعل، نه شوهر دارند و نه ندارند به شما شوهر«۶» بی‌شوهر باشند، و از بند شما نارسته شوهری دیگر نتوانند کردن. و غرض از آیت نهی از اضرار است [۳۰۴- ر] و امساک ایشان بر سبیل مضارّت تا اعتدا و ظلم کرده باشی، و هر که اینکه کند بر خویشتن ظلم کرده باشد به ایصال عذاب و عقوبت به خود و نقصان حظّ خود از«۷» ثواب اگر بر شرع کار کردی. و راوی خبر گوید که، رسول- علیه السّلام- گفت: ملعون من ضار مسلما او ما کره، گفت: در لعنت است آن کس که مضرّت رساند به مسلمانی«۸» یا مکری کند با او. وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً، ابو الدّرداء روایت کند که: در جاهلیّت مرد زن را ---------------------------------- - (۱). ضبط اساس در اصل به صورت «گواه» بوده و بعدها با خطی متفاوت از متن به «گواه» تبدیل شده است. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نکنند. (۳). کذا: در اساس، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: عدّت ایشان. (۴). مب، مر در. (۵). آج، لب، فق: مداری/ مدارید، مب: نداری/ ندارید. (۶). آج: کلمه «شوهر» را خط زده و به «زن» تبدیل کرده است. (۷). مب، مر: بر. [.....] (۸). آج، لب: رساند مسلمانی را. صفحه : ۲۸۳ طلاق دادی، آنگه گفتی: کنت لاعبا، یا بنده آزاد کردی، آنگه رجوع کردی گفتی: بازی می‌کردم، یا «۱» نکاح بستی«۲»، خدای تعالی نهی کرد از اینکه، و اینکه قول آن کس بود که گوید: ثلاث جدّها جدّ و هزلها جدّ: النّکاح و الطّلاق و العتاق. و اینکه بنزدیک ما درست نیست، بل اینکه همه محتاج باشد به عزیمت و عقد نیّت، چه اگر اینکه معانی در حال سهو و نوم و سکر و جنون و احوالی که در آن احوال از مرد درست نبود نیّت کردن در وجود آید واقع نبود، و خبری آوردند، و آن سه را پنج کردند به رجعت و نذر، و اینکه بنزدیک ما درست نیست. و طلاق بر وجهی نا مشروع، طلاق بدعت باشد، و آنچه بدعت باشد واقع نبود به موقع صحّت. و کلبی گفت: مراد به آیات اللّه: فَإِمساکٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسرِیحٌ بِإِحسانٍ است«۳»، و اینکه نوعی تعذیب باشد، و خدای تعالی نهی می‌کند از اینکه، و آن شاعر پارسی اینکه معنی به«۴» نظم آورد در حقّ کسی که به وعده‌های خلاف او را معذّب می‌داشت، و جواب کلّی نمی‌داد تا آیس شدی- و الیأس احدی الرّاحتین- پس او ممدوحش را گوید«۵»: یا «۶» مرکز معروف و ایا معدن احسان جز من، ز تو با شکر سراسر همه انسان ز احسان و ز معروف نزیبد چو منی را نه امساک به معروف و نه تسریح به احسان وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم ببیان الشّریعهٔ، نعمت خدای بر خویشتن یاد کنی به انواع. «منها»، از آن جمله بیان شرع که مصالح شما به آن متعلّق است. وَ ما أَنزَلَ عَلَیکُم مِنَ الکِتابِ، آنچه فرو فرستاد از کتاب، یعنی قرآن. وَ الحِکمَهِٔ، و مواعظ قرآن و بیان حلال و حرام و حدود احکام. یَعِظُکُم بِهِ، در جای«۷» حال است، شما را به آن وعظ می‌کند و پند می‌دهد. و از خدای بترسی و بدانی که خدای تعالی به همه چیزها«۸» عالم است. ---------------------------------- - (۱). مج، وز: تا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: کردی. (۳). کلمه «است» در اساس با خطی متفاوت از متن آمده، همه نسخه بدلها: ندارد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: در. (۵). مج، وز، آج،

لب، فق، مب، مر: می گوید. (۶). مج، وز: ابا. (۷). آج، لب، فق، مب، مر خود یعنی در جای. (۸). مج، وز به آن. صفحه : ۲۸۴ وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ بیشتر مفسّران گفتند: آیت در شأن جمل«۱» بنت یسار آمد- خواهر معقل بن یسار- و او زن ابو الدّحداح«۲» بود، و او را طلاق داد و رها کرد تا عدّت به سر آمد آنگه بیامد و خطبه کرد. برادرش معقل را [۳۰۴- پ] خشم آمد و گفت: من کریمه«۳» خود را به او دادم تا«۴» او بی جرمی«۵» طلاقش دهد، آنگه رها کند تا عدّت به سر آید و در عدّت مراجعت نکند، آنگه بیاید و خطبه کند، و اللّه که هرگز به او ندهم اینکه را، و ابو الدّحداح مردی نیک بود، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. رسول- علیه السّلام- او را بخواند«۶» و آیت بر او خواند. او گفت: ای رسول اللّه؟ توبت کردم و کفّارت سوگند بکرد، و خواهر را به او داد. و بعضی دگر«۷» مفسّران گفتند: آیت در جابر عبد اللّه انصاری آمد که او دختر عمّ خود را به مردی داد، و او طلاق داد«۸» طلاقی رجعی، و رها کرد تا عدّت برفت. آنگه آمد و خطبه کرد. جابر ابا کرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: چون زنان را طلاق دهی فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ و عدّت به سر برند- اینکه جا حقیقت است. زجّاج گفت: «اجل» آخر مدّت باشد و عاقبت کار، و لبید گفت: اجزها بالبرّ للّه الاجل ای عاقبة الأمور. فَلا تَعضُلُوهُنَّ و «عضل» منع باشد از نکاح منعی مکنی ایشان را از آن که به زن اکفاء خود باشند، و انشد الاخفش: و نحن عضلنا بالرّماح نسائنا و ما فیکم عن حرمة لکم عضل و انشد ایضا: و انّ قصائدی لک فاصطنعنی کرائم قد عضلن عن النّکاح و اصل «عضل» ضیق و شدّت بود، یقال: عضلت المرأة و الشّاة، چون فرزند در -------------------------------- (۱). آج، مب، مر: جملاء، تفسیر طبری (۲/ ۴۸۵): جمیل. (۲). تفسیر طبری (۲/ ۴۸۵): ابی البدّاح. (۳). فق، مر: خواهر. (۴). فق، مب، مر: امّا. (۵). لب، مب، مر: بی حرمتی. [.....] (۶). مب: او را طلب کرد. (۷). مب، مر از. (۸). فق، مب او را. صفحه : ۲۸۵ رحم ایشان گیرد و بیرون نتواند«۱». و «داء«۲» عضال» گویند دردی بی درمان را. و اعضل الامر اذا أشکل. و هر کاری مشکل را معضل گویند، و منه قول عمر بن الخطّاب فی علیّ: لا کانت معضلة لم یکن لها ابو الحسن. و قال ایضا: اعضل بی اهل الکوفة لا یرضون بأمیر و لا یرضاهم أمیر، و قال الشّاعر- و قیل هو للشّافعیّ: إذا المعضلات تصدّیننی«۳» کشفت حقائقها بالنّظر أَن یَنکِحنَ أَزواجَهُنَّ یعنی الاوّل، که«۴» با زن شوهر«۵» اوّل باشند به نکاحی مجدّد. إِذا تَراضَوا بَینَهُم بِالمَعرُوفِ، چون تراضی باشد میان ایشان. و در آیت تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر چنین است: ان ینکحن ازواجهنّ بالمعروف اذا تراضوا بینهم، چون از میان ایشان تراضی باشد. «ذلک» اشارت است به آن امر و نهی و بیان مسائل [شرعی. یُوعَظُ بِهِ مَن کانَ مِنکُم یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ، به آن پند دهند آنان را که به خدای ایمان دارند و به قیامت] [اشاره]«۶» و اینکه هم«۷» از باب تخصیص بالذّکر است، کقوله تعالی: هُدیً لِلمُتَّقِینَ«۸»، و: إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن یَخشاها«۹». [و وجهی] [اشاره]«۱۰» دگر آن که: کافر با اصرار بر کفر به وعظ متّعظ نشود. ذلِکُم أَزکی لَکُم وَ أَطهَرُ، [ای] [اشاره]«۱۱» ازکی لعملکم«۱۲» و اطهر لقلوبکم«۱۳». «ذا» هم اشارت است به اینکه جمله مقدّم که ذکر او رفته است [۳۰۵- ر] [اشاره]، برای آن که«۱۴» در دل ایشان محبّت یکدیگر باشد، آنگه منع کند«۱۵» ایشان را از مناکحت یکدیگر، ممکن بود -------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: نتواند آمدن. (۲). لب: و را، فق: وی را. (۳). آج، لب، مب، مر: تصدّین لی. (۴). آج، لب، فق، مب، مر با شوهران او صلح کنند و. (۵). مج، وز، آج، مب، مر: شوهران. (۱۱- ۱۰- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، مب: همه. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲. (۹). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. (۱۲). اساس: لعلکم، وز: لکم، آج: یجعلکم، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۳). اساس: با خطی متفاوت از متن: قلوبکم، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....] (۱۴). آج اگر. (۱۵). آج کنند. صفحه : ۲۸۶ که مؤدّی بود با ریبتی و تهمتی. وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای داند مصالح شما را در امور دینی و شرعی، و شما ندانی. وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ مفسّران گفتند: مراد زنانانند که ایشان را طلاق داده باشند، و ایشان از آن شوهر مطلّق«۱» فرزند دارند شیر خواره. چون خواهند که فرزند خود را ایشان شیر دهند، اولیتر«۲» ایشان باشند. آنگه بیان مدّت رضاع کرد، گفت: حَولَینِ کامِلَینِ، مدّت تمامش دو سال باشد آن کس را که خواهد که رضاعش تمام بود او را. لِمَن أَرادَ أَن یُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَی المَولُودِ لَهُ، آنگه باز نمود که، پدر فرزند را واجب بود نفقه

و کسوت او به معروف«۳»، یعنی بر سبیل اقتصاد و میانه، بی اسراف و تقصیر. اهل معانی گفتند، قوله: وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ صورت خبر است و معنی امر، برای آن که اگر معنی خبر«۴» بودی دروغ بودی که ما بسیار مادران را می‌یابیم که کودک را بیشتر یا کمتر از دو سال شیر می‌دهند، و تقدیر کلام وجهی بود از دو وجه: امّا چنین بود که: یرضعن اولادهنّ فی حکم اللّه الّذی اوجبه علی عباده، و امّا تقدیر چنین بود که: لیرضعن اولادهنّ. امّا «حول»، اشتقاق او من حال یحول اذا تحوّل، و حال عن العهد اذا نقلب عنه. و حال بین الرّجل و کذا اذا منع، و الحول، الانقلاب. و الحیلولة، المنع، و منه الحیلة، و منه الحوالة. و الحول، التّحویل، قال اللّه تعالی: لا یَبغُونَ عَنها حِوَلًا«۵». و قوله: کامِلَینِ برای تحقیق را گفت، تا بدانند که نه بر تقریب می گوید، بر تحقیق می گوید، و مثله قوله تعالی: تِلکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ«۶». و در آیت بیان دو چیز است: یکی فریضه و یکی سنّت. آنچه فریضه است، آن است که باز نمود که اجرت رضاع در دو سال واجب بود، بالای آن واجب نبود. و آنچه سنّت است، مدّت دو سال شیر دادن است. علما خلاف کرده‌اند در آن که اینکه حدّ هر کودکی باشد یا خاصّ است به بعضی ------------------------------- - (۱). وز: مطلق. (۲). مب، مر: اولی. (۳). آج، لب، مر: بمعروف. (۴). مج، وز: خبری. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۸. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. صفحه : ۲۸۷ دون بعضی. عکرمة گفت از عبد اللّه عبّاس که: اینکه حدّ مولودی است که مادر به او بار بنهد به شش ماه اعتبارا بقوله تعالی: وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً«۱»، تا چون شش ماه مدّت«۲» حمل بود، و بیست و چهار ماه مدّت رضاع، جمله سی ماه بود. و روایت کرده‌اند که در عهد عمر خطّاب«۳» زنی را پیش او آوردند که به شش ماه بار بنهاده بود، عمر فرمود تا او را رجم کنند. امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت: ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک ، اگر با تو خصومت کند به کتاب خدای تعالی، تو را غلبه کند«۴». گفت: چگونه! گفت بقوله تعالی: وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً«۵». و مدّت رضاع دو سال باشد بقوله تعالی [۳۰۵- پ] [اشاره]: وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَینِ کامِلَینِ. چون دو سال مدّت رضاع بروی«۶» مدّت حمل شش ماه ماند، عمر بفرمود تا زن را رها کردند، و در اینکه حکم متابعت فتوای امیر المؤمنین کردند. و چون مدّت حمل هفت ماه باشد، بیست و سه ماه شیر دهد. و چون مدّت حمل هشت ماه باشد، بیست و دو ماه شیر دهد. و چون مدّت حمل نه ماه باشد، بیست و یک ماه شیر دهد. در اینکه جمله مراعات آن آیت می کند«۷» که: وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً. و بیشتر علما بر آنند که اینکه مدّت دو سال، مدّت همه کودکان است، و به مدّت حمل اعتبار نیست، و مدّت رضاع بر سنّت اینکه مدّت است اگر نقصان کنند بیشتر از سه ماه نقصان نشاید کردن، و الّا بر کودک جور بود، و اگر زیادت کنند بیشتر از دو ماه نباید. إبن جریج و ثوری، و عبد اللّه عبّاس به روایت و البی گفت: اگر پدر خواهد که پیش از دو سال از شیرش باز کند او را نبود بی رضای مادر، و همچونین مادر نتواند بی‌رضای پدر، و چون خلاف باشد میان ایشان پیش از دو سال فطام نشاید تا اتّفاق نکنند بر کاری. ------------------------------- - (۵- ۱). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵. (۲). وز: بمدّت. (۳). در اساس: عبارت «رضی اللّه عنه» با توجّه به نسخه مج سترده شده و کلمه «اللّه» باقی مانده. (۴). اساس: با خطی متفاوت از متن: «چه گویی»، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). کذا در اساس (!)، مج: بودی، آج، لب، فق، مب، مر، تب: بود. (۷). آج، لب، فق: می کنند. [.....] صفحه : ۲۸۸ و بعضی دگر گفتند: مراد به مدّت رضاع آن است تا دلالت کند و باز نماید که چه مقدار بود که از رضاع تحریم آرد، چه هر رضاعی که پس از دو سال بود آن را در تحریم اثری نبود، و حکم رضاع به او ثابت نباشد، و اینکه قول علی و عبد اللّه عمر و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه مسعود و علقمه و شعبی«۱» و زهری. و در خبر هست که: لا رضاع بعد الحولین، رضاع نباشد از پس دو سال، و حکم رضاع به امر حاصل شود از سه امر: یکی آن که چندانی باشد که گوشت رویاند و استخوان سخت کند و الّا پانزده رضعت متواتر، و الّا شبان روزی پیاپی که در آن میانه فصل نبود به رضعت کسی دیگر. و اگر زنی باشد که او را شیر نبود به دارو و غذا شیر دارد«۲» آن را حکمی نبود در تحریم، و باید که در مدّت دو سال بود، چون چنین بود و اینکه شرایط حاصل باشد بمنزلت نسب شود، هر چه از جهت نسب حرام بود از جهت رضاع حرام بود. بعضی دگر گفتند: آن«۳» حدّی است که خدای نهاد که نهایت رضاع است، نبینی که

گفت: لِمَن أرادَ أن یُتِمَّ الرَّضاعَةَ، و اگر کسی خواهد، زیادت و نقصان کند بر حسب مصلحت کودک. ابو رجاء العطاردیّ خواند در شاذّ: «ان یتمّ الرّضاعة» به کسر «را» و فعالة مصدر باشد و فعالت صنعت باشد، کالحیاکة و الخیاطة و الصّباغة«۴». و مجاهد و إبن محیصن خواندند: ان یتمّ الرّضعة، و هی المرّة الواحدة. و عکرمه و حمید و عون العقیلیّ می‌خوانند: «ان تتمّ«۵» الرّضاعة» [۲- ر] بر بنای فعل ثلاثی لازم مسند با رضاعة به رفع «تا» ی رضاعت بر فاعلیّت. و عبد اللّه عبّاس می‌خواند: ان تکمل«۶» الرّضاعة. و طلحة بن مصرّف می‌خواند: کِسوَتُهُنَّ به ضمّ الکاف، و هما لغتان: کالإسوة و الأسوة، و الرّشوة و الرّشوة. بِالمَعرُوفِ، بالقصد و الوسع، به قدر یسار و طاقت، پدر نفقه کند و مادر حضانت، چه خدای- جلّ جلاله- تکلیف ما لا یطاق نکند. -----------------------------------

- (۱). اساس: شعبی. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: در آید. (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اینکه. (۴). فق، مب، مر: الصّناعة. (۵). آج، لب: یتمّ. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: یکمل. صفحه : ۲۸۹ لا تُکَلَّفُ«۱»لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها. ابو عمرو و إبن کثیر و یعقوب، و در شاذّ إبن محیصن و شبل«۷» و سلّام و قتیبه به رفع «را» ی مشدّد می‌خوانند: لا تضارّ، عطفا علی قوله: لا- تُکَلَّفُ و اصل او «لا تضارر» باشد، پس ادغام کردند. و نافع و إبن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و خلف به «را» ی مفتوح«۸» مشدّد می‌خوانند بر نهی غائب، و اصله «لا تضارر» آنگه ادغام کردند و تحریک الی الفتحة و هی اخفّ الحرکات. و قراءت عمر بن الخطّاب بر اینکه است- به فکّ ادغام، بر اصل: لا تضارر. و حسن بصری خواند: لا تضارّ، به «را» ی مکسور مشدّد، برای آن که حقّ او جزم است بلام الامر و المجزوم اذا حرّک حرّک الی الکسر«۹». ----------------------------------- - (۱). مج، وز، فق، مب، مر: لا- یکلّف. (۲). آج: زید. (۳). مج، وز، لب، فق، مب، مر، ای. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر باشد. (۵). مج: توانینی، وز: توافی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: توانایی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روزی. (۷). آج، لب، فق: شبلی. (۸). همه نسخه بدلها: مفتوحه. [.....] (۹). دب: بالکسر. صفحه : ۲۹۰ و ابان روایت کند از عاصم: لا تضارر والدة، به فکّ ادغام و کسر «را» بر آن که اسناد فعل با والده باشد. و ابو جعفر خواند: لا تضارّه، به «را» ی ساکن مشدّد بجمع ساکنین علی حدّه، برای آن که جمع ساکنین علی حدّه شاید، و علی غیر حدّه نشاید. و حدّش آن بود که ساکن اوّل، حرف مدّ و لین باشد، و ساکن دوم حرف اوّل از مدغم، چه مدغم دو حرف باشد: اوّل ساکن و دوم«۱» متحرّک، مثالش قوله تعالی: وَ لَا الضّالِّینَ«۲»، و قوله: أ تُحاجُّونِّی فِی اللّهِ«۳»، و قوله: لا- تُضَارَّ. و بر قراءت ابو جعفر بر اینکه کلمه وقف کرده باشد او، چه خود [او] [اشاره]«۴»، [۳۰۶- پ] به همه وجه که مدغم خوانند جمع ساکنین باشد علی حدّه- چنان که بیان کرده شد- امّا زیادت ابو جعفر وقف است در آخر کلمت. و امّا معنی آیت آن است که: مادر«۵» مضرور نباید کردن به فرزند به آن که فرزند را از او باز گیرند او راغب باشد که شیر دهد و قناعت کند به آن که دیگران بستانند از اجرت. وَ لا مَولُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ، و نه نیز پدر را مضرور کنند به فرزند به آن که مادر فرزند پیش تو«۶» افگند و گوید: فرزند تو است، دایه‌ای طلب کن تا شیرش دهد، پس از آن که کودک با مادر خو«۷» کرده باشد و الف«۸» گرفته. و گفته‌اند معنی آن است که: مضارّت نکنند مادر را به فرزند، یعنی اکراه نکنند مادر را بر رضاع فرزند، چون کودک شیر از دیگری بستاند، و مادر نخواهد که کودک را شیر دهد، برای آن که بر او واجب نیست شیر دادن، بر پدر واجب است. وَ لا مَولُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ، و نه نیز پدر را اضرار کنند به فرزند، یعنی پدر را تکلیف نکنند که مادر را اجرت دهد پیش از آن که معتاد باشد و دیگران بستانند برای مادری. - ----------------------------------- - (۱). مب: دویم. (۲). سوره فاتحة الکتاب (۱) آیه ۷. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۸۰. (۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج افزوده شد، وز: چه خواهد او. (۵). همه نسخه بدلها را. (۶). همه نسخه بدلها: پدر. (۷). همه نسخه بدلها: خوی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الفت. صفحه : ۲۹۱ اینکه دو قول که گفتیم، بر آن وجه آید که فعل مجهول بود- ما لم یسمّ فاعله- و پدر و مادر مفعول فعل باشند، اعنی مضارّت. و بر آن طریقه که فعل مسند بود با پدر و مادر، و فعل بر اصل خود بود مجهول نبود، معنی آن بود که: مادر مضارّت نکند به آن که کودکش را شیر ندهد تا«۱» پدر را طلب دایه و تحکّم او باید«۲» بردن، و نه نیز پدر مضارّت کند مادر را به آن که فرزند از او بستاند، و گوید: رها نکنم تا تو او را شیر دهی. و بر

تقدیر اوّل، اصل چنان بود که: لا تضارر، و بر اینکه قول: لا تضارر«۳». و فعل مادر و پدر را باشد، و«۴» اضرار به یکدیگر کنند- چنان که بگفتیم- به سبب فرزند. و شاید که ضرار«۵» راجع باشد با کودک یعنی هر یکی از مادر و پدر نباید تا کودک را اضرار کنند به آن که مادر گوید: من شیر نمی‌دهم که بر من واجب نیست، و پدر گوید: من دایه نمی‌یابم، یا «۶» تحکّم دایه نخواهم کشیدن تا کودک مضرور شود. و بر اینکه قول «با» زاید بود، و تقدیر چنین بود که: لا تضارر«۷» والدهٔ ولدها، و اینکه اقاویل جمله مروی است از مفسّران. و قولی دیگر آن است که: مضارّت نکند مادر به منع شوهر از مواقعه با او خوف حمل را. و نیز پدر مضارّت نکند بامتناعه عن جماعها شفقهٔ علی الولد، و بر اینکه قول مضارّت«۸» تعلّق به مادر و پدر دارد، و المعنی بسبب الولد و اینکه قول صادق و باقر است- علیهما السّلام. وَ عَلَی الوارِثِ مِثلُ ذلِکَ، خلاف کرده‌اند که اینکه وارث کیست و وارث کیست! بعضی گفتند: وارث کودک است، و معنی آن است که: بر وارث کودک، که اگر کودک را وفات بود [۳۰۷- ر] اولی النّاس بمیراثه او باشد، بر او همان است که بر پدر. چون کودک را پدر نباشد بر ولیّ کودک که وارث باشد همچنان اجرت رضاع و تعهّد کودک و شیر دهنده او«۹» واجب است که بر پدر باشد. ------------------------------- - (۱). آج، مب: و یا . (۲). مر: بایدش. (۳). اساس: به صورت «لا تضارر» هم خوانده می‌شود. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اصل. (۵). مج، وز، فق، مب، مر: اضرار. [.....] (۶). مج، وز، دب، مر: تا. (۷). همه نسخه بدلها: تضارّ. (۸). اساس: مضار، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مب، مر را. صفحه : ۲۹۲ آنگه در او خلاف کردند«۱»، بعضی گفتند: عصبه مرد باشند«۲» از مردان دون زنان، چون جدّ و برادر و پسر برادر عمّ و پسر عمّ، و اینکه قول عمر است و ابراهیم و حسن و مجاهد و عطا و مذهب سفیان است، و گفتند: چون او را مالی نباشد عصبهٔ را جبر کنند بر نفقه او و آنان را که وارث او باشند. و إبن سیرین گفت: کودکی یتیم را بنزدیک عبد اللّه بن عتبه آوردند، گفت: رضاع او از مال او باشد، و اگر او را مال نبود از مال ولیّش، الا تری انّ اللّه تعالی یقول: وَ عَلَی الوارِثِ مِثلُ ذلِکَ، و اینکه قول ضحّاک است. و بعضی دیگر گفتند: وارث کودک است کائنا من کان من الرّجال و النّساء. و اینکه قول قتاده است. و الحسن بن صالح«۳» و إبن ابی لیلی و مذهب احمد و اسحاق و ابو ثور، گفتند: هر وارثی بر قدر نصیبشان از میراث جبر کنند بر نفقه او، و اگر عصبه باشند و اگر نه. بعضی دگر گفتند: هر خویشاوندی باشد که محرم کودک باشد از جمله وارثان او. و چون ذو رحم محرم نباشد، بر او واجب نبود، مثلا چنان که بر خواهر زاده و برادر زاده باشد، بر عمّ زاده نباشد که ایشان محرم‌اند و اینان نه‌اند، و اینکه قول ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمّد. و بعضی دگر گفتند: مراد به وارث، کودک است که او وارث پدرش باشد، یعنی مزد رضاع او بر مال خود باشد او را، برای آن که مال او مال پدر است، اگر پدر زنده بودی هم از اینکه مال«۴» او خرج کردی. چون پدر رفت، مال هم آن«۵» است که به فرزند رسید و او وارث است، اگر پدر را مال نباشد مادر را جبر کنند بر نفقه او، و اینکه مذهب مالک است و شافعی که ایشان گفتند: جبر جز مادر و پدر را نکنند بر نفقه کودک، و بنزدیک ما همچونین«۶» بر مادر و پدر باشد- و ان علیا- اگر چه بر بالا می‌شوند از جدّ و پدران ایشان. و قولی دیگر اصحابان«۷» ما را اینکه است که: بر وارث باشد نفقه و مؤونت کودک ------------------------------- - (۱). دب، آج، لب، فق، مر: کرده‌اند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مراد باشد. (۳). آج، لب: حسن بن صالح. (۴). مج، وز بر، دب، آج، لب، فق، مب، مر برای. (۵). مب، مر: همان. (۶). مج، آج، لب، فق، مر: هم چنین. (۷). آج، لب، فق: اصحاب. صفحه : ۲۹۳ - کائنا من کان- و اینکه ظاهر قرآن است. و بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که از اینکه دو گانه- اعنی مادر و پدر- هر کدام مانده باشد«۱» نفقه کودک بر او بود، مِثلُ ذلِکَ، ای مثل ما کان علی الأب، مانند آن که بر پدر بود در حیات او از مزد رضاع و نفقه و کسوت. اینکه قول بیشتر علماست. و شعبی و زهری گفتند: مِثلُ ذلِکَ من ترک المضارّهٔ، بر وارث هم چنین واجب است که مضارّه [۳۰۷- پ] نکند«۲». فَإِن أَرادا، اگر خواهند- یعنی مادر و پدر. فِصالًا، که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال [عَن تَراضٍ مِنهُما وَ تَشاوُرٍ، از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر. فَلا جُناحَ عَلَیهِما، بریشان بزه نباشد، یعنی اگر] [اشاره]«۳» از سر تراضی و موافقت باشد روا بود، و اگر از سر مضارّت باشد روا نبود.

و وارث آن باشد که مستحقّ ترکه متوفّی باشد شرعا. و مورّث متوفّی باشد. و ارث و میراث مصدر باشد، و اورثه الشّیء کذا اذا اعقبه بر سبیل تشبیه باشد، چنان که گویند: اورثه اکل الطّین صفرهٔ اللّون. و «مشورت»، استخراج الرّأی باشد من قولهم، شرت العسل و اشرته و اشترته اذا استخرجته، قال عدیّ: حدیث مثل ماذیّ مشار ای عسل مستخرج، و کذلک: شرت الدّابّهٔ و شوّرتها اذا استخرجت ما عندها من العدو، و آن میدان را که اسب را در آن بتازند برای آزمایش آن را مشوار گویند. وَ إِن أَرَدتُم، اگر خواهی. خطاب با پدران است. أَن تَستَرضِعُوا أَولادَکُم، که برای فرزندانتان دایه گیری تا ایشان را شیر دهد، چون مادر شیر ندهد، یا بیمار باشد، یا شیرش نباشد، یا آبستن بود، یا مطلّقه بود خواهد که شوهر کند، یا خواهی که فرزند پیش شما باشد، فَلا جُناحَ عَلَیکُم، بر شما حرجی نباشد چون مزد رضاع مادر بدهی به قدر آنچه شیر داده باشد. و گفته‌اند: چون مزد«۴» دایه بدهی. و گفته‌اند: معنی آن ------------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نکنند. (۳). اساس، مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت افزوده شد. [.....] (۴). مج: مژد. صفحه : ۲۹۴ است که چون تسلیم کنی کودک را به دایه از سر تراضی و اتّفاق، نه بر وجه ضرار«۱»، فذلک قوله: بِالمَعرُوفِ. و بر اینکه وجهها«۲»، «معروف» را معنی آن بود که: آنچه باید دادن و قرار بود به تمام و کمال بدهی، در اجرت طریق قصد مراعات کنی، و هو بین الإسراف و التّقصیر. و گفته‌اند: «لام» مضمر است فی قوله: أَولادَکُم، و المعنی لأولادکم، و لکن حذف کرد برای دلالت کلام بر او. وَ اتَّقُوا اللّهَ فیما امرکم به و دعاکم الیه، از خدای بترسی در مخالفت آنچه بیان کرد برای دلالت«۳» شما را، و بدانی که خدای تعالی به آنچه شما می‌کنی عالم و بیناست. و مراد از اینکه وعظ و زجر، تنبیه است مکلّفان را تا مخالفت شرع نکنند، و مراقبت جانب خدای- عزّ و جل- کنند، فیما یأتون و یذرون- و اللّه اعلم بمراده. قوله تعالی:

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۹]

[اشاره]

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَهَ أَشهُرٍ وَ عَشراً فَإِذا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَیکُم فِیما فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ بِالمَعرُوفِ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۲۳۴) وَ لا جُناحَ عَلَیکُم فِیما عَرَّضتُم بِهِ مِن خِطبَهِ النِّساءِ أَو أَکنَنتُم فِی أَنفُسِکُم عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُم سَتَذکُرُونَهُنَّ وَ لکِن لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّ أَن تَقُولُوا قَولاً مَعرُوفاً وَ لا تَعزِمُوا عُقدَهَ النِّکاحِ حَتّی یَبلُغَ الکِتابُ أَجَلَهُ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی أَنفُسِکُم فَاحذَرُوهُ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۲۳۵) لا جُناحَ عَلَیکُم إِن طَلَّقتُمُ النِّساءَ ما لَم تَمَسُّوهُنَّ أَو تَفرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَهً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی المُقتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُحسِنِینَ (۲۳۶) وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَ قَد فَرَضتُم لَهُنَّ فَرِیضَهً فَنِصفُ ما فَرَضتُم إِلاّ أَن یَعفُونَ أَو یَعفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقدَهُ النِّکاحِ وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی وَ لا تَنسَوُا الفَضلَ بَینَکُم إِنَّ اللّهَ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۲۳۷) حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الوُسطی وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ (۲۳۸) فَإِن خِفتُم فَرِجالاً أَو رُکباناً فَإِذا أَمِنتُم فَاذکُرُوا اللّهَ کَما عَلَّمَکُم ما لَم تَکُونُوا تَعلَمُونَ (۲۳۹) [۳۰۸- ر] [اشاره]

[ترجمه]

و آنان که بمیرند از شما«۴» و رها کنند زنان را باز ایستند به خود و انتظار کنند چهار ماه و ده روز، چون برسند به وقت خود بزه نیست بر شما در آنچه ایشان کنند در خود به رسم و قاعده، و خدای به آنچه می‌کنی داناست. [۳۰۸- پ] نیست بزه‌ای«۵» بر شما در آنچه تعریض کنی«۶» به آن از خواستن زنان یا پوشیده‌داری در تنهایتان. داند ------------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: اضرار. (۲). آج، لب، فق: وجه. (۳). همه نسخه بدلها: بیان کرد از جمله شرعیات. (۴). دب، آج، لب، فق:

وفات رسد ایشان را. (۵). اساس: بزه‌ی/ بزه‌ای، مج، وز، آج، لب: بزه. (۶). دب، آج، لب، فق: تعرّض کنی. صفحه : ۲۹۵ خدای که شما یاد می‌کنی ایشان را، و لکن وعده مدهی ایشان را بکامی«۱» مگر که گویی سخنی نیکو، و آهنگ مکنید«۲» به بستن نکاح تا برسد نوشته به وقتش، و بدانی که خدای داند آنچه در تنهای شماست، بپرخیزی«۳» از او و بدانی که خدای آمرزگار و بردبار است. نیست، بزه‌ای«۴» بر شما اگر طلاق دهی زنان را تا نزدیکی نکرده باشی با ایشان یا «۵» معیّن نکرده باشی ایشان را مقداری«۶»، متعه دهی ایشان را، بر توانگر باشد اندازه‌یش و بر درویش اندازه‌یش برخورداری به وجه، واجب بر نیکوکاران. [۳۰۹- ر] اگر«۷» طلاق دهی ایشان را از پیش آن که نزدیکی کنی«۸» با ایشان و باز بریده باشی«۹» ایشان را مهری معیّن نیمه آنچه ببریده باشی مگر عفو کنند«۱۰» یا عفو کند آن کس که به دست او باشد بستن زنا شوهری، و آن که«۱۱» عفو کنی نزدیکتر بود به پرهیزگاری، و فراموش مکنی«۱۲» احسان میان شما که خدای به آنچه کنی بیناست. نگاه داری برای نمازها و نماز میانین و بایستید خدای را فرمان بردار. اگر ترسی پیادگان یا سواران، چون ایمن شوی ذکر خدای کنی ------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نکاحی، مب: بنهان. (۲). مج، وز: عزم مکنید، آج، لب، فق: عزم مکنی. (۳). مج، وز، دب، آج، لب: بپرهیزید. (۴). اساس: بزه‌ای/ بزه‌ای، مج، وز، آج، لب: بزه. (۵). دب، آج، لب، فق: تا. (۶). مج، وز، آج، لب، فق و. (۷). دب، آج، لب، فق: و اگر. [.....] (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خلوت کنی. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و معیّن کرده باشی. (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق ایشان. (۱۱). دب: و اگر. (۱۲). اساس: کنی، با توجّه به نسخه دب، تصحیح شد، مج، وز: مکنید. صفحه : ۲۹۶ چنان که باز آموخت شما را آنچه شما ندانستی. قوله تعالی: وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً- الایة، بدان که اصل «توفّی» چیزی تمام بستدن باشد [۳۰۹- پ] [اشاره]، یقال: توفّیت الشّیء و استوفیته اذا اخذته تامّا«۱» وافیا. و اوفیته حقّه، حقّش تمام بدادم. پس «توفّی» کنایت باشد از مرگ و به عرف مخصوص به اینکه معنی و مرده را «متوفّی» گویند برای آن که جان او بتمامی بستده‌اند. و خدای تعالی یک جای قبض روح به خود حوالت کرد فی قوله: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها«۲» ...، و یک جای به ملک الموت فی قوله: قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ«۳» ... و در اینکه آیات بر فعل مجهول ما لم یسمّ فاعله فرمود گفتن، و به عرف مشهور«۴» شد توفّی الرّجل اذا«۵» قبض روحه. و در قراءت امیر المؤمنین«۶»- علیه السّلام- آورده‌اند: «یتوفّون» بر فعل راست منسوب با فاعل، و تقدیر آن که: یتوفّون اعمارهم، و آنان که عمرهای خود به سر آرند، و بر قراءت عامّه قرّاء، و آنان که ایشان را جان بستانند. وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً، و رها کنند زنان را. «یذر» و «یدع» دو فعل باشد که از او بنای ماضی نیاید، و فاعل و مفعول نیاید، لا یقال: وذر و لا ودع و لا آذر، و لا- موذور، از او جز فعل مستقبل نیاید و امر و نهی که بنای آن بر مستقبل است. اگر گویند: خبر «الّذین» کجاست! که «الّذین» مبتداست و «یتوفّون» صلت اوست، و «یذرون» عطف است بر او اعنی بر یتوفّون ازواجا! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی«۷» زجّاج گفت: خبر در او مضمر است، و آن اسمی است که خبر به او ------------------------------- - (۱). مب، مر: تماما. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۳). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱، دب، آج، لب، فق، مب، مر الّذی و کلّ بکم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: معروف. (۵). همه نسخه بدلها: الرّجل أی مات أی. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مر علی. (۷). فق: ندارد. صفحه : ۲۹۷ جمله شود تا«۱» جمله در جای خبر مبتدا باشد، و تقدیر اینکه است که: ازواجهم یتربّصن، بمنزلهٔ قولک: زید ابوه منطلق. و قطرب گفت تقدیر چنین است که: ینبغی لازواجهم ان یتربّصن، بمنزلهٔ قولک: زید یقوم غلامه. و فرّاء گفت: خبر از زنان به قایم مقام خبر ایشان کرد، چنان که شاعر گفت: لعلّی ان مالت بی الرّیح میلهٔ علی إبن أبی ذبیان«۲» ان یتندّما فقال: لعلّی ثمّ قال ان یتندّم، برای آن که معنی اینکه است که: لعلّی ابلغ حالا- یتندّم معها إبن ابی ذبیان، و قال آخر: بنی اسد انّ إبن قیس و قتله بغیر دم دار المذلّهٔ حلّت خبر «انّ»«۳» فرو گذاشت و خبر قتله بگفت، اکتفاء بذکره عن الاوّل، و مثله: نحن بما عندنا و أنت بما عندک راض و الرّأی مختلف اخفش گفت: «یتربّصن» خبر است، و تقدیر اینکه است که: یتربّصن بعدهم ازواجهم. بدان که اینکه آیت ناسخ است آن را که پس از اینکه است، من قوله: وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً [۳۱۰- ر] وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ«۴»- الایة، و اگر چه در تلاوت، اینکه

آیت، پیش آن است، و بنزدیک ما عدّهٔ المتوفّی عنها زوجها، چهار ماه و ده روز باشد سواء اگر دخول بوده باشد و اگر نبوده باشد اگر آزاد بود و اگر برده«۵». اگر آبستن بود عدّتش«۶» ابعد الاجلین باشد امّا به وضع حمل و امّا به چهار ماه و ده روز، و اینکه روایت است از امیر المؤمنین«۷»- علیه السّلام. و از فقها اصمّ موافقت کرد ما را در تمام«۸» عدّت غیر مدخول بها، و جمله فقها ---- ------------------------------ - (۱). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا . (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، طبری (۲/ ۵۱۱): ابی زبّان، تبیان (۲/ ۲۶۳): ابی دیّان. [.....] (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۲۵۱): إبن. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۰. (۵). دب، مب، مر: بنده. (۶). کذا: در اساس، لب: عده‌اش، مب، مر: عدّتش. (۷). فق، مب علی. (۸). مب، مر: اتمام. صفحه : ۲۹۸ خلاف کرده‌اند، و گفتند: دو ماه و پنج روز باشد عدّت پرستار بر نیمه عدّت زن آزاد، و بعضی اصحابان«۱» ما هم اینکه گفتند. و در عدّت آبستن گفتند جماعتی فقها که: وضع حمل باشد، و اگر مرد را هنوز دفن نکرده باشند، و بنزدیک ما اینکه عدّت مطلّقه باشد. فأمّا المتوفّی عنها زوجها فعدّتها ابعد الاجلین باشد- چنان که گفتیم- برای آن که زن آزاد را از شوهر سوک باید داشتن از ترک زینت و سرمه در چشم کردن«۲»، و از خانه بیرون آمدن. و عبد اللّه عبّاس و إبن شهاب هم چنین گفتند و مذهب شافعی و مالکی اینکه است، و نیز جامه رنگین نپوشد، و جامه سیاه خود همیشه مکروه است پوشیدن، و اگر چه چشمش به درد آید، چیزی در چشم کند که نه سرمه باشد، و در او طیب«۳» نباشد. امّ سلمه روایت کند که: زنی بنزدیک پیغامبر- صلّی اللّه علیه و آله- آمد و گفت: یا رسول اللّه؟ شوهر دخترم فرمان یافته است، و او را چشم درد می‌کند و رنجور است، دستور باشی«۴» که سرمه در چشم کند! رسول- علیه السّلام- گفت: یکی از شما روا می‌داشت که یک سال در خانه بنشیند و جامه کهنه پوشد و زینت رها کند و سرمه رها کند، آنگه بیرون آید و پشکی به سگی«۵» اندازد، یعنی که عدّت شوهر بینداختم. اکنون چهار ماه و ده روز نمی‌تواند صبر کردن؟ و رسول- علیه السّلام- گفت: حلال نباشد هیچ کس را که ایمان دارد به خدای و«۶» قیامت که بر مرده‌ای«۷» سوک دارد بالای سه روز، مگر زن«۸» که سوک شوهر ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: اصحاب. (۲). مب، مر: در چشم کشیدن. (۳). فق: داروی طبیب، آج، لب، مب، مر: داروی طیب. (۴). دب، مب، مر: دستوری باشد، آج، لب، فق: دستور می‌باشی. (۵). اساس، مج، وز، آج، لب، فق: بسکی، مب: سکی، مر: بسنکی، دب: ندارد. اختیار متن از روی اطمینان با توجّه به نصّ روایت از تفسیر طبری چاپ مصر (۲/ ۵۱۲) صورت گرفت که از امّ سلمه نقل شده است که زنی همسرش را از دست داد، چشمش درد گرفت خدمت پیامبر آمد و در مورد سرمه سؤال کرد. حضرت فرمود: «لقد کانت احداکنّ تکون فی الجاهلیّهٔ فی شرّ احلاسها، فتمکث فی بیتها حولا اذا توفّی عنها زوجها، فیمرّ علیها الکلب فترمیه بالبعرهٔ افلا اربعهٔ اشهر و عشرا». ایضارک: ص ۳۲۶ همین جلد. (۶). مب به روز. (۷). همه نسخه بدلها: مرده. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: زنی. [.....] صفحه : ۲۹۹ دارد چهار ماه و ده روز. سعید بن المسیّب گفت: حکمت در تخصیص اینکه مدّت آن است که به اینکه مدّت حیات بیافریند خدای تعالی در فرزند، و برای آن گفت«۱»: وَ عَشراً بی «تا» که لیالی خواست، و عرب حساب بر شب کنند برای آن که بر هلال حساب کنند و آن در شب باشد، از اینکه جا گویند: صمت عشرا، و اگر چه روزه به روز باشد، و آن جا که خبر از شب و روز بود چنان که در آیت هست تغلیب شب را [۳۱۰- پ] دهند چنان که شاعر گفت: فطافت«۲» ثلاثا بین یوم و لیلهٔ و کان النّکیر ان تضیف و تجأرا و عبد اللّه عبّاس خواند: أربعهٔ اشهر و عشر لیال. مبرّد گفت: برای آن تأنیث کرد که مدّت خواست. فَإِذا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ «اجل» آخر مدّت باشد من قولهم: اجل الدّین، چون عدّت تمام به سر برند. فَلا جُناحَ عَلَیکُم، بزه نیست بر شما، خطاب با اولیای زن است. فِیما فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ در آنچه ایشان به خود کنند از نکاح یا زینت یا رغبت در نکاح مادام تا به معروف باشد، یعنی به قاعده شرع. وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ، و خدای به آنچه شما می کنی داناست. وَ لا جُناحَ عَلَیکُم، بزه نیست بر شما، خطاب با«۳» مردان است. فِیما عَرَّضتُم بِهِ مِن خِطبَهِ النِّساءِ، در آن تعریض که کنی از خواستن زنانی که در عدّت باشند، و اصل «تعریض» تلویح و آرایش سخن و مقدّمات حاجت باشد، و آن ضدّ تصریح باشد. و اصل کلمت، من عرض الشّیء و هو جانبه باشد، یقال: ضرب به

عرض الحايط. امّا كلمات تعريض چنان كه در تفسير آمده است، آن باشد كه او را گويد«۴»: تو را خداى جمالى داده است، تو زنى صالحى و زنى عاقلى، تو را بنگزيرد از كسى كه در پيش كار«۵» باشد، تو را خداى ضايع نكند، و ان شاء اللّه كه خداى به تو خير«۶» ------------------------------- - (۱). مج، وز كه. (۲). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (۲/ ۲۵۳): أقامت، مجمع البيان (۲/ ۳۳۷): فطاف. (۳). مب: بر. (۴). وز: گويند. (۵). همه نسخه بدلها تو. (۶). همه نسخه بدلها: خيرى. صفحه : ۳۰۰ خواهد«۱»، مرا بر تو شفقتى هست، در عزم من آن است كه با تو احسان كنم. و نخعى گفت: روا باشد كه او را هديّه‌اى فرستد و به مهمّات او قيام كند. ابو عبيده گفت: روا باشد كه ولىّ او را گويد كه بى آگاهى من كارى مكن«۲» در تزويج اينكه زن. مجاهد گفت«۳»: مردى زنى را گفت- و او از قفاى جنازه شوهر مى‌رفت- سبق مبر تو را خود«۴»، يعنى با كسى زبانى مده. گفت: زودتر بايست گفتن، كه من زبان بدادم جاى ديگر. سكينه بنت حنظله روايت كند كه: محمّد بن علىّ الباقر- عليهما السّلام- در نزديك من آمد، و من در عدّت بودم، مرا گفت: همانا شناخته باشى قرابت من از رسول- عليه السّلام- و حقّ پدران من، و حقّ جدّم علىّ بو طالب«۵» و قدمت و سابقت او! من گفتم: يا بن رسول اللّه؟ مرا خطبت مى‌كنى و من در عدّتم، و مردمان فقه و علم از تو مى‌آموزند. گفت: اى سبحان اللّه؟ من خطبتى نكردم، من حديث جدّ و پدرم كردم و سابقه ايشان. تو نشنيدى كه رسول- عليه السّلام- در نزديك امّ سلمه شد و او در عدّت پسر عمّش بود. ابو سلمهٔ، و حديث خود و مكان و منزلت خود مى‌گفت، بر دست تكيه زده، تا حصير در دست او اثر بكرد [۳۱۱- ر] [اشاره]، و آن كه او كرد خطبه نبود. إبن زيد گفت: هر چه دون عزم نكاح باشد، آن«۶» تعريض بود. و خطبه التماس نكاح باشد. و گفته‌اند: خطبه كيفيّت از«۷» خواستن بود كالعقدهٔ و الرّكبهٔ. و گفته‌اند: سؤال الرّجل المرأهٔ ان يجيبها الى خطبها، و الخطب الامر و الحاجهٔ، تقول«۸»: ما خطبك، اى ما امرك و ما حاجتك، قال: فَما خَطْبُكَ يا سامِرِيُّ«۹». اخفش گفت: خطبه، خواستن باشد خطبه، خوانند. -------------------------------- - (۱). مر: دهد. (۲). مب: نكنى، فق، مر: نكن. (۳). همه نسخه بدلها: گويد. (۴). مج، وز: مرا به خود، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرا بر خود. (۵). دب، لب، مب: على ابو طالب، مر: على بن ابى طالب. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: از، مب: در. (۷). مج، وز: زن. ديگر نسخه بدلها: گفته‌اند زن. (۸). مر: يقول. [.....] (۹). سوره طه (۲۰) آيه ۹۵. صفحه : ۳۰۱ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ، يا در دل پنهان دارى، يقال: كنت الشّىء و اكننته«۱» لغتان، و قال ثعلب: اكننت الشّىء اذا اخفيته فى نفسك، و كننته سترته بشىء. عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ خداى داند كه شما ايشان را در دل ياد مى‌كنى. حسن گفت: يعنى خطبه ايشان. وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا، و لكن وعده مدهى ايشان را سرّ«۲». در «سرّ» خلاف كردند، بعضى گفتند: زناست و دعوت باحرام، و آن آن بود كه مرد در نزديك زنى شدى و او را بفريفتى به گفتارهاى خوب، و گفتى: مرا تمكين كن، تا چون عدّت به سر آيد آشكارا بر«۳» تو عقد بندم. خداى تعالى از آن نهى كرد، اينكه قول حسن و قتاده و ابراهيم و جابر بن زيد«۴» و ضحّاك و ربيع و عطاست و روايت عطيّه از عبد اللّه عبّاس، و دليل بر اينكه، قول اعشى است: و لا تقربن جارهٔ انّ سرّها عليك حرام فانكحن او تأبّدا و قال الحطيئهٔ: و يحرم سرّ جارتهم عليهم و يأكل جارهم انف القصاع مجاهد گفت: آن باشد كه مرد گويد شوهر مكن كه تو را به زنى خواهم كردن. شعبى و سدّى گفتند: عهد بكند با زن كه به زن من باش چون عدّت به سر آيد. عكرمه گفت: در عدّت او را بنخواهد«۵». سعيد جبير گفت: وعده بدهد«۶» او را به مالى، كه به زن ديگرى مباش، تا من تو را چندينى بدهم، و اينكه اقوال«۷» متقارب است. و «السّرّ»«۸» بر اينكه قولها نكاح باشد، امرؤ القيس گفت: الا زعمت بسباسهٔ اليوم انّنى كبرت و ان لا يحسن السّرّ أمثالى و قال الاعشى: فلم يطلبوا سرّها للغنى و لم يسلموها لإزهادها اى نكاحها. ------------------------------- - (۱). آج، لب، فق: اكننت. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: پنهان. (۳). همه نسخه بدلها: با. (۴). همه نسخه بدلها: جابر بن يزيد. (۵). كذا: در اساس و ديگر نسخه بدلها، تب: بخواهد. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندهد. (۷). همه نسخه بدلها: قول. (۸). همه نسخه بدلها: سرّ. صفحه : ۳۰۲ كلبى گفت: مراد به «سرّ» جماع است، يعنى خويشتن را وصف مكنى به قوّت بر جماع [۳۱۱- پ] تا گويد: اقوى على اربع و خمس«۱»، و قال الفرزدق:

موانع للأسرار الّا من اهلها«۲» و یخلفن ما ظنّ الغیور المشفشف و صفهنّ بالعفّهٔ، و قال رؤبهٔ: فعفّ عن اسرارها بعد الفسق و لم یضعها بین فرک و عشق زید بن اسلم گفت: معنی آن است که در عدّت با ایشان عقد مبندی پنهان، و چون عدّت به سر آید آشکارا کنی. و اصل «سرّ» چیزی پوشیده باشد، و برای آن اینکه چیزها را سرّ می‌خوانند از جماع و نکاح و زنا که پوشیده باشد. و نیز فرج را سرّ خوانند، برای آن که پوشیده باشد. و انشد إبن الاعرابی«۳». لمّا رأت سرّی تغیّر و انحنی من بعد نهمهٔ نشره«۴» حین انثنی و نصب «سرّا» محتمل است دو وجه را: یکی مفعول به، و یکی صفت مصدری محذوف«۵»، و عدا سرّا. آنگه استثنا کرد از آن گفت: إِلّا أَن تَقُولُوا قَولًا مَعرُوفاً. گفتند: مراد وعده نیکوست. مجاهد گفت: مراد تعریض است، و «ان» در محلّ نصب است بدل سرّ یا بر استثنا. وَ لا تَعزِمُوا عُقدَةَ النِّکاحِ، گفته‌اند: معنی آن است که «لا توجبوا عقدهٔ النّکاح»، نکاح به واجب مکنید«۶». و قیل: لا تصحّحوا، درست مکنید«۷». زجّاج گفت: معنی آن است «و لا تعزموا علی عقدهٔ النّکاح»، برای آن که نگویند: عزمت کذا، انّما یقال: عزمت علی کذا، و لکن چون حرف جرّ بیفکند، فعل به مفعول رسید و منصوب بکرد او را، و قال عنترهٔ: و لقد اتیت علی الطّوی و اظلّهٔ حتّی اتاک«۸» به کریم المطعم ای و اظلّ علیه. ------------------------------ - (۱). اساس: اربعهٔ و خمسهٔ، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج: الّا هنّ لاهلها. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: إبن اعرابی. لمّا رأت سرّی تغیّر و انثنی من دون نهمهٔ شبرها حین انثنی. (۴). البیت هکذا فی لسان العرب (سرر). (۵). آج، لب ای. [.....] (۷- ۶). آج، لب، فق: مکنی. (۸). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۵۶): حتّی أنال. صفحه : ۳۰۳ حَتّی یَبلُغَ الکِتابُ أَجَلَهُ تا آنگه که نوشته به وقت خود رسد، یعنی تا عدّت به سر آید و برای آنش کتاب خوانند، لأنّها ممّا کتب اللّه علی النّساء، ای فرض اللّه. وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ بدانید«۱» که خدای داند که شما چه در دل داری از وعده نکاح دادن در عدّت زنان پنهان یا عزم بر نکاح، و حملش بر عموم اولیتر باشد، و مراد وعید و تهدید است. فَاحذَرُوهُ از او حذر کنی، یعنی از معاصی و مناهی او. وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ و بدانی که خدای تعالی آمرزگار«۲» و بردبار است، تعجیل نکند به عقوبت، امهال کند، برای آن که تعجیل آن کس کند که ترسد که فایت شود، و هو القویّ العزیز القادر المقتدر. لا جُناحَ عَلَیکُم، اصل [۳۱۲- ر] اینکه کلمه من جنح اذا مال، بزه و حرج نیست بر شما. خطاب با مردان است که زن کرده باشند و مهری معیّن نکرده. مفسّران گفتند: آیت در حقّ مردی انصاری آمد که زنی را از بنی حنیفه به زنی کرد و او را مهری معیّن نکرد، آنگه طلاق داد او را پیش از دخول، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. چون آیت فرو آمد رسول- علیه السّلام- گفت: متّعها و لو بقلنسوتک، گفت: او را ممتّع«۳» کن و اگر به اینکه کلاه باشد که بر سر داری. ما لَم تَمَسُّوهُنَّ «مس» و «مسیس» کنایت بود از جماع. حمزه و کسائی و خلف خوانند: «تماسّوهنّ» از بنای مفاعلهٔ، برای آن که مماسّهٔ از هر دو باشد، و مفاعله میان دو کس بود، و در اینکه حال بشره هر یکی از ایشان مماسّ بود بشره صاحبش را. و باقی قرّاء خوانند: «تمسّوهنّ» بی «الف» از بنای ثلاثی، برای آن که غشیان از فعل مرد بود نظیر قراءت اوّل«۴» قوله: مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا«۵» نظیر قراءت دوم«۶» قوله: وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ«۷». أَو تَفرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً، ای لم تقدّروا و لم تعیّنوا. و «فرض» تقدیر باشد، ایشان را مهری معیّن مسمّی نکرده باشی، یقال: فرض له السّلطان اذا«۸» عیّن له رزقا، و فرض ------------------------------ - (۱). لب، فق، مب: بدانی/ بدانید. (۲). همه نسخه بدلها: آمرزنده. (۳). مر: متعه. (۴). آج، لب فی. (۵). سوره مجادله (۵۸) آیه ۳. (۶). مب، مر: دویم. (۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۰. (۸). همه نسخه بدلها: ای. صفحه : ۳۰۴ القاضی لها نفقهٔ. و «فرض» گویند آن را که حاکم معیّن کند از نفقت زن بر مرد، و فریضه از اینکه جاست برای آن که مقدّر است و معیّن بر مکلّف. اگر گویند: چگونه فرمود که بزه نیست بر آن کس که طلاق دهد زن را قبل الدّخول، و اینکه آنگه باشد که بعد الدّخول حرجی باشد، و در شرع اینکه حرج نیست! جواب گوییم: اینکه دلیل الخطاب باشد، و آن بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. دگر«۱» گفتند: سبب آن بود که ایشان را عادت بودی که طلاق بسیار گفتندی و مراجعه می‌کردندی، رسول- علیه السّلام- از اینکه نهی کرد و گفت: ما بال اقوام یلعبون بحدود اللّه! چه بوده است اینکه قوم را که به حدودهای«۲» خدای بازی می‌کنند! یکی از ایشان می‌گوید: طلّقتک«۳» راجعتک،

طلاقت دادم و رجعت کردم. دگر آن که، رسول- علیه السّلام- گفت: لا تطلّقوا نساءکم الّا عن ریبهٔ، زن را طلاق مدهی الّا از تهمتی ۴» فان الله لا یحب الذواقین و لا الذواقات« ، که خدای تعالی چشندگان را دوست ندارد از مردان و زنان، یعنی آن که هر وقتی زنی نو کند یا شوهری نو. و نیز گفت- علیه السّلام: ابغض الحلال الی الله الطلاق ، بغیض‌تر حلالی«۵» بنزدیک خدای تعالی طلاق است. و نیز گفت- علیه السّلام: انّ اللّه یبغض کلّ مطلاق مذواق، گفت: خدای دوست ندارد مرد«۶» بسیار طلاق«۷» بسیار نکاح را، یکی می‌کند و یکی رها می‌کند. چون رسول- علیه السّلام- اینکه حدیثها بگفت، ایشان گمان بردند که به هر طلاقی ایشان را اثمی و حرجی خواهد بودن. خدای تعالی اینکه اطلاق و اباحت«۸» کرد، گفت: طلاق روا باشد مادام که تا به سنّت بود که باشد که در طلاق [۳۱۲- پ] مصلحت جانبین باشد. و گفته‌اند: معنی آن است که لا سبیل لهنّ علیکم، زنان را بر شما سبیلی نیست چون طلاق دهی زن را پیش از دخول و مهری معیّن نکرده باشی از طلب مهر و نفقه و ------------------------------ - (۱). مب، مر: بعضی دیگر. (۲). همه نسخه بدلها: به حده‌ای. (۳). مب، مر و. (۴). همه نسخه بدلها: و الذّوّاقات. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: چیزی. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: مردم. (۷). مب، مر و زن. (۸). مر: طلاق اباحت. صفحه : ۳۰۵ مانند اینکه. و گفته‌اند که: معنی آن است که بزه نیست شما را که چون دخول نکرده باشی زن را طلاق دهی هر وقت که خواهی، اگر حایض باشد و اگر طاهر، و نه چنین است حکم مدخول بها، که او را طلاق نشاید دادن الّا در طهری، که در آن طهر مقاربت نرفته باشد، چه اگر نه چنین کند طلاق واقع نباشد، و مذهب شافعی هم اینکه است. وَ مَتِّعُوهُنَّ«۱»، ایشان را متعه‌ای بدهی. «متعه»، چیزی اندک باشد که بدان انتفاع برگیرند، چون زادی که بقیّت راه به آن ببرّند. عَلَی المُوسِعِ، بر توانگر. یقال اوسع اذا استغنی و صار ذا سعهٔ فی ماله، و اضاق اذا افتقر و صار ذا ضیق. قَدَرُهُ ابو جعفر و حفص و حمزه و کسائی و خلف و إبن ذکوان: «قدره» خوانند به فتح «دال»، و دیگران به سکون «دال»، و هما لغتان، یقال: قدر و قدر، قال جریر فی القدر: نال الخلافهٔ او کانت له قدرا کما اتی ربّه موسی علی قدر و قال آخر فی القدر: و ما صبّ رجلی فی حدید مجاشع مع القدر الّا حاجهٔ لی اریدها و هر دو لغت«۲» قرآن است. قال اللّه تعالی: ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ«۳» ...، و قال تعالی: فَسالَت أَودِیَهٌ بِقَدَرِها«۴» ...، و بعضی دگر گفتند: القدر المصدر، و القدر الاسم. مَتاعاً، نصب است بر مصدری نه از بنای فعل، «و المقتر» الفقیر، یقال: أقتر فهو«۵» مقتر من القتر و هو التّضییق علی العیال فی المعیشهٔ. بِالمَعرُوفِ، ای علی الوجه من غیر نقص و لا مطل. حَقًّا، روا بود که نصب بود بر مصدر، لا من لفظ الفعل، و روا بود که نصب بود بر حال، و روا بود که صفت متاعا بود، ای متاعا واجبا عَلَی المُحسِنِینَ. امّا کلام در حکم آیت: جمله مفسّران گفتند که: آن کس که او زنی بکند و ------------------------------ - (۱). اساس و همه نسخه بدلها: فمتّعوهنّ، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). مج، وز، آج، لب، مب، مر در، فق از. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۹۱. (۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷. (۵). همه نسخه بدلها: و هو. صفحه : ۳۰۶ مهرش مسمّی نکند و طلاقش دهد، او را متعه باشد و فریضه نباشد از مهر معیّن مقدّر به اجماع علما: آنگه فیما عدا ذلک، در آن که نه اینکه صفت باشد خلاف کردند. بعضی گفتند: متعه هر مطلّقه‌ای را باشد بر«۱» سایر وجوه، حاکم به او حکم کند در مال مرد مطلّق«۲» چون دیگر حقّهای واجب که زن را باشد بر مرد، سواء اگر مدخول بها باشد و اگر نباشد، اگر مفروض الصّداق باشد و اگر نباشد، چون طلاق از قبل مرد باشد. و چون [۳۱۳- ر] فراق از جهت زن باشد، زن را نه مهر رسد و نه متعه، و اینکه قول حسن بصری است و سعید جبیر«۳» و ابو العالیه و اختیار محمّد جریر طبری«۴»، قالوا لقوله تعالی: وَ لِلمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ«۵»، به اینکه آیت و اطلاق لفظ او متعه واجب کرد جمله مطلّقات را، و«۶» اینکه وجه که ایشان گفتند، تقدیر آیت چنین باشد که: فلا جناح علیکم ان طلّقتم النّساء ما لم تمسّوهنّ تفرضوا لهنّ فریضهٔ او لم تفرضوا. و بعضی دگر گفتند که: متعه واجب نباشد جز زنی را غیر مدخول بها و لا مفروض لها فریضهٔ، چه اگر او را صداقش«۷» معیّن باشد، چون طلاقش دهد«۸» قبل الدّخول بها، او را نیمه مهر برسد، لقوله تعالی: وَ قَد فَرَضتُم لَهُنَّ فَرِیضَهً فَنِصفُ ما فَرَضتُم، و اینکه قول عبد اللّه عمر است و نافع و عطا و مجاهد و مذهب ماست و مذهب شافعی، و بر اینکه قول «او» به معنی واو بود فی قوله: او لم تفرضوا، کما

قال اللّه تعالى: أَوْ يَزِيدُونَ«۹»، و المعنى و يزيدون. و زهرى گفت متعه دو است: حاكم به يكى حكم كند و به يكى نكند، بل مرد را لازم بود فيما بينه و بين اللّه. امّا آنچه حاكم به آن حكم كند و بستاند براى زن، اينكه است كه در اينكه آيت گفت: حَقًّا عَلَى الْمُحسِنِينَ و امّا آنچه لازم است او را فيما بينه و بين اللّه، آن است كه در اينكه«۱۰» آيت گفت: ----------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: و. (۲). مج، وز: مطلقا. (۳). همه نسخه بدلها: سعيد بن جبير. (۴). آج: محمّد بن جرير طبرى. (۵). سوره بقره (۲) آيه ۲۴۱. [.....] (۶). مج، وز بر. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب: صداقى. (۸). مب: طلاق او دهند، ديگر نسخه بدلها: طلاقش دهند. (۹). سوره صافّات (۳۷) آيه ۱۴۷. (۱۰). مج، وز، آج، لب، مب، مر، فق: آن. صفحه : ۳۰۷ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ«۱»، و اوّل در غير مدخولات و لا- مفروضات باشد، [و دوم در مدخولات مفروضات باشد] [اشاره]«۲». بعضى دگر گفتند: اينكه هيچ واجب نيست، و اينكه بر سبيل تبرّع و احسان است، و امر بر وجه ندب است، و اينكه قول إبن سيرين است و مذهب ابو حنيفه. و إبن سيرين روايت كند«۳» كه مردى و زنى چونين بنزديك شريح به حكومت رفتند«۴». شريح گفت: رغبت كن به آن كه از جمله محسنان و متّقيان باشى و الزام نكرد او را. اكنون در مقدارش خلاف كردند. عبد اللّه عبّاس و شعبى و زهرى و ربيع بن انس گفتند: برترين آن، خادمى يا خادمه‌اى باشد، و اوسطش سه جامه باشد پيرهن و ايزار پاى«۵» و مقنع، و كمترينش وقايه‌اى باشد يا درمى چند، و اينكه مذهب شافعى است، و مذهب ما به اينكه قريب«۶» است، اعلاه، برترين آن خادمى باشد يا اسپى، و«۷» ميانه جامه‌اى، و كمترين انگشتريى و آنچه برابر اينكه بود. و شريح پانصد درم فرمود«۸» توانگران را در متعه. و عبد الرّحمن بن عوف كه مادر ابو سلمه را طلاق داد، خادمه‌اى بدو داد. و حسين على«۹»- عليهما السّلام- متعه داد زنى را كه طلاقش داد قبل الدّخول بها و مهر مسمّى نكرده بود ده هزار درم، و گفت: متاع قليل من حبيب مفارق و ابو حنيفه گفت: [چون زن و شوهر] [اشاره]«۱۰» در مقدار آن [۳۱۳- پ] خلاف كنند، نيمه«۱۱» مهر مثل او بود و از آن بالاتر نبود، و درست آن است كه در خور مرد بود و دستگاه او، براى آن خداى مقدّر بكرد بر قدر استطاعت مرد از توانگرى و درويشى. ----------------------------------- - (۱). سوره بقره (۲) آيه ۲۴۱. (۱۰- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: با خطى متفاوت از متن نوشته: گفت، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴). شريح آمدند به حكومت. (۵). مج، وز، آج، لب، مب: از ار پاى، مر: ازارى پاى. (۶). آج، لب: قرين. (۷). مب: در. (۸). همه نسخه بدلها بعضى. (۹). مب: حسين بن على. [.....] (۱۱). مج، وز: تتمه. صفحه : ۳۰۸ و نگفت«۱»: على قدرها، و قدر، نصف صداق مثلها، پس معلوم شد كه اعتبار به حال مرد است نه به حال زن. و صالح بن صالح گفت: پرسيدند از عامر كه مقدار متعه چه باشد! گفت: على مقدار«۲» مال الرّجل، اكنون هر كس كه او زنى كند از دو بيرون نباشد: [يا مهر مسمّى كند يا نكند، و اگر مهر مسمّى كند آن مهر بر مرد واجب باشد. آنگه از دو بيرون نباشد] [اشاره]«۳»: يا طلاقش دهد قبل الدّخول بها، يا دخول كند پس طلاق دهد. اگر طلاق دهد بعد الدّخول و مسمّى باشد مهرش، آن مهر مسمّى واجب بود بر او، و اگر مسمّى نكرده باشد، حاكم حكم كند بر او به مهر مثلها، و اگر طلاق قبل الدّخول دهد، يا مسمّى باشد يا نباشد. اگر مهر مسمّى بود، نيمه آن مسمّى واجب باشد، و اگر مسمّى نبود متعه واجب باشد او را- چنان كه گفتيم- اينكه مذهب ماست و مذهب شافعى. و اگر مرد را وفات رسد و مهر مسمّى باشد بعد الدّخول جمله مهر برسد بلا خلاف بين الفقهاء، و اگر قبل الدّخول باشد خلاف فقها گفته شد، چون مهر مسمّى باشد. و اگر دخول و تسميه نباشد و مرد را وفات رسد، شافعى را دو قول است: يكى آن كه مهر مثلى«۴» رسد او را، و اينكه مذهب اهل عراق است، و حجّت ايشان حديث بروع بنت واشق است كه روايت كنند كه: او را شوهر بمرد قبل الدّخول و تسمية المهر. رسول- عليه السّلام- حكم كرد به مهر مثل زنان او، لا وكس و لا شطط، و رسول- عليه السّلام- او را عدّت فرمود و ميراث داد. و قول دوم«۵» شافعى را آن است كه: او را عدّت تمام بايد داشتن و ميراثش رسد و مهرش نرسد، بل او را متعه باشد- چنان كه گفتيم- و اينكه قول امير المؤمنين علىّ است- عليه السّلام- و مذهب اهل البيت است، و علىّ گفت در حديث بروع: لا يقبل قول اعرابىّ من اشجع على كتاب اللّه و سنّة رسوله ، گفت: قول اعرابيى«۶» از -------

------------------------------ - (۱). مب، مر: بگفت. (۲). همه نسخه بدلها: قدر. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر. مهر مثل، مب: مهر را مثل. (۵). مب، مر: دویم. (۶). همه نسخه بدلها: اعرابی. صفحه : ۳۰۹ بنی اشجع قبول نکنند بر کتاب خدای و سنّت رسول- صلّی اللّه علیه و آله. قوله- عزّ و جلّ: وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ اینکه در حقّ آن کس است که [زن را] [اشاره]«۱» طلاق دهد قبل الدّخول بها، و تسمیت و مهر معیّن«۲» کرده باشد. وَ قَد فَرَضتُم، «واو» حال راست، ای و قد قدّرتم و بیّنتم، لَهُنَّ فَرِیضَةً، ای مقدارا«۳» معیّنا و مهرا معلوما. فَنِصفُ ما فَرَضتُم، المعنی فلهنّ نصف ما فرضتم، بلا خلاف، او را نیمه مهر مسمّی رسد و بر او عدّت نباشد و اگر او را وفات رسد- اعنی مرد را- قبل الدّخول [بها] [اشاره]«۴» خلاف نیست که او را جمله«۵» مهر برسد، و عدّت باید داشت«۶» و میراثش رسد [۳۱۴- ر] [اشاره]. و «مس» در اینکه مواضع مراد جماع است عندنا و عند الشّافعیّ. و ابو حنیفه گفت: اگر به خلوت بنشیند با او مهر جمله واجب شود، و مذهب ما آن است که چون دخول افتد مرد را به زن و پرده فرو گذارند، و یخلّی«۷» بینهما، و از میان ایشان تخلیه کنند و گواهان بر اینکه گوای«۸» دهند، حاکم بر ظاهر حکم کند بجمیع الصّداق، به جمله مهر، و اگر چه خلوت نرفته باشد جز آن که زن«۹» را حلال نباشد جمله مهر گرفتن، برای آن که جمله مهر به دخولی واجب شود که به معنی جماع بود، الّا آن جا که حالی ظاهر باشد که حاکم به آن حکم نکند«۱۰»، و آن، آن بود که زن بکر بود چون بدانند بکارت بر جای بود، حاکم حکم نکند جز به نیمه مهر، اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی. و حجّت ابو حنیفه در اینکه مسأله حدیث عبد اللّه مسعود است که گفت: قضی الخلفاء الرّاشدون فیمن اغلق بابا و ارخی سترا انّ لها المهر و علیها العدّة، گفت: صحابه به اینکه حکم کردند که چون در ببندند و پرده فرو گذارند مهر جمله واجب شود ------------------------------ - (۴- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: تعیین مهر. (۳). دب: قدرا، مب، مر: مقدّرا. (۵). اساس: با خطی متفاوت از متن: که زن را، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نباید داشت. (۷). مج، وز: یخلی، آج، لب، فق: تخلیة. (۸). همه نسخه بدلها بجز آج: گواهی. [.....] (۹). مج: به زن. (۱۰). مج، وز، دب، مر: حکم کند. صفحه : ۳۱۰ و زن را عدّت باید داشتن. و حجّت ما و شافعی ظاهر قرآن است، و شریح گفت- چون او را از اینکه پرسیدند که«۱»: در کلام خدای نمی‌بینم جایی که دری بسته است و پرده‌ای فرو گذاشته است، و شریح به مذهب علیّ- علیه السّلام- حکم کردی«۲»، و اینکه مذهب عبد اللّه عبّاس است. و گفتند: اینکه آیت ناسخ است آن آیت را که در سورة الاحزاب هست من قوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نَکَحتُمُ المُؤمِناتِ ثُمَّ طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُم عَلَیهِنَّ مِن عِدَّةٍ تَعتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِیلًا«۳»، به ایجاب نیمه صداق در اینکه آیت حکم متعه منسوخ کرد. و اولیتر آن باشد که اینکه آیت را مخصّص آن گویند و ناسخ«۴» نگویند، برای آن که در سورة الاحزاب نگفت که آن زن مفروض لها باشد، و چون چنین بود روا بود که حمل کنند آیت را بر آن که مراد به آیت مطلّقاتی‌اند غیر مسمّی لهنّ آنگه اینکه آیت یا مجمل باشد«۵» آیت متعه بیانش بود، یا اینکه عموم باشد و آن مخصّص باشد اینکه را و اعتبار با آن افتد. و اصل «فرض«۶»» قطع بود، و آن حزّه«۷» را که در چوب کنند«۸» چون چوب سر غراره«۹» و مانند آن فرضة«۱۰» گویند، و الفرض«۱۱» اقلّ منه کما انّ القرص«۱۲» اقل«۱۳» من الفرض«۱۴»، و فرص«۱۵» و فرض«۱۶» و قرص و قرض اخوات باشند، و نصف«۱۷» میراث را برای اینکه ------------------------------ - (۱). کی/ که. همه نسخه بدلها: گفت. (۲). آج، لب، فق: حکم کند. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹. (۴). مب، مر آن. (۵). مج، ور و. (۶). کذا: ر اساس، همه نسخه بدلها: فرض. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مب: خرّه. (۸). اساس: کند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). کذا: در اساس، مج، وز، دب: عراره، آج: عراضه، لب، فق، مر: عرازه، مب: عزازه. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فریضه. (۱۱). آج: الفرص. (۱۲). همه نسخه بدلها: الفرض. [.....] (۱۳). دب، آج، لب، فق: اثقل. (۱۴). مج، وز: القرض، آج: الفرص. (۱۵). مج، وز، فق: قرض، مب، مر، لب: فرض. (۱۶). مج: قرص، لب، مر: قرض. (۱۷). همه نسخه بدلها: نصیب. صفحه :

۳۱۱ فريضه گويند لأنّها قطعة فرضت اى قطعت له من المال. و سلمىّ خواند در شاذّ: فنصف ما فرضتم، به ضمّ «نون» هر كجا باشد، و هما لغتان [۳۱۴- پ] [اشاره]. ثمّ قال: إِلّا أَن يَعفُونَ الّا كه زنان عفو كنند. و «يعفون» در محلّ نصب است به «ان»، و «نون» ضمير جماعت مؤنّثات«۱» است در همه حال حاصل باشد بخلاف «نون» تثنية و جمع كه علامت رفع بود، در حال رفع بر جاى باشد، و در حال نصب و جزم ساقط [شود] [اشاره]«۲» و آن در پنج جايگاه بود، فى قولك: يفعلان و يفعلون و تفعلان و تفعلون و تفعلين. قوله: أَو يَعفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقدَةُ النِّكاحِ، و اينكه «واو» براى آن منصوب است كه عطف است على فعل منصوب المحل به «ان». و حسن بصرى خواند به «واو» ساكن، براى آن كه «واو» حرف علّت است، و حركت بر او گران باشد، يا «۳» عفو كند آن كس كه عقد نكاح به دست اوست، يعنى ولىّ زن. و علما در او خلاف كردند. بعضى گفتند معنى«۴» آيت آن است كه: خود زن«۵» عفو كند چون عاقله و بالغه و رشيده باشد يا ولىّ او عفو كند، چون زن نا بالغ باشد يا رشيده نباشد، نيمه مهر«۶» لازم است شوهر را بر او رها كند و او را عفو كند از آن چون در آن صلاح داند، و اگر ولىّ عفو كند و زن كاره باشد، اگر زن عاقل و بالغ و رشيد بود درست نباشد، و اگر نبود، درست بود، و اگر زن عفو كند و ولىّ كاره باشد هم به بلوغ و رشد اعتبار است، اگر زن عاقل و بالغ باشد و رشيده«۷» كراهت ولىّ را اثر نبود، و اگر نباشد حكم ولىّ را بود، و اينكه قول علقمه و اصحاب عبد اللّه عبّاس است و ابراهيم و عطا و حسن و زهرى و سدّى و ابو صالح و إبن زيد و ربيعه و عبد اللّه عبّاس و روايت عوفى و طاووس. و عكرمه گفت: خداى تعالى دستورى داد در عفو و بفرمود و رضا داد اگر زن عفو ------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، فق: مؤنّثان، مب، مر: مؤنّث. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، مب، مر: تا. (۴). همه نسخه بدلها: خلاف كردند و معنى. (۵). مج، وز: زن خود. (۶). همه نسخه بدلها كه. (۷). مب، مر باشد. صفحه : ۳۱۲ كند جايز باشد، و اگر ابا كند ولىّ او عفو كند و جايز باشد، و نافذ، و كراهت او را اثر نبود، و اينكه مذهب فقهاى حجاز است، الّا آن است كه ايشان عفو ولىّ بر بكر روان گويند، چون ثيّب باشد روا ندارند. و بعضى دگر گفتند: آن كه عقد نكاح به دست او باشد شوهر است، و معنى آيت چنين گفتند: إِلّا أَن يَعفُونَ«۱»، الّا كه زنان عفو بكنند هيچها نگيرند«۲»، يا شوهران عفو بكنند جمله بدهند، و اينكه«۳» قول را معنى بر عكس است، براى آن كه عفو اوّل محمول است على قولهم: عفا الشّىء اذا درس، و عفوته عن كذا اذا تركته عن الاستحقاق. و قول دوم«۴»، عفو در او مأخوذ باشد من: عفا الشّيب اذا كثر، و المعنى الّا ان يعفون اى يكثرون مال الزّوج بتركها«۵» عليه، او يعفو الّذى بيده عقدة النّكاح بان يعطى جميع المهر فيكثر مال المرأة. و العفو، من الاضداد [يكون] [اشاره]«۶» بمعنى الدّروس و ذهاب الاثر، و يكون بمعنى الاكثار، و منه الحديث:«۷» احفوا الشّوارب و اعفوا اللّحى«، و اينكه قول روايت است از امير المؤمنين على و قول سعيد بن المسيّب و شعبى و مجاهد و قرظىّ و نافع و ربيع و قتاده و إبن حيّان و ضحّاك و روايت عمّار است از عبد اللّه عبّاس. و مذهب فقهاى عراق است كه: ايشان ولىّ را حقّى نبينند بر مال زن الّا به اذن او اگر بكر باشد و اگر ثيّب، گفتند: براى آن كه اجماع است كه اگر ولىّ [قبل الطّلاق ابراء ذمّت مرد كند از مهر درست نباشد، فكذلك«۸» بعد الطّلاق. و نيز براى آن كه اجماع است كه اگر ولى] [اشاره]«۹» از مال زن چيزى به شوهر [۳۱۵- ر] زن«۱۰» بخشد درست نباشد، همچونين از مهر، چه مهر مال زن است. و روايت كرده‌اند از شريح كه او گفت امير المؤمنين على- عليه السّلام- از من ------------------------------- - (۱). آج: يعفون. (۲). مب، مر: باز نگيرند. [.....] (۳). مج، وز: اينكه دو. (۴). دب، مب: دويم. (۵). مج، لب، فق: يتركها. (۹- ۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: با خطى متفاوت از متن: اللّحيه، با توجّه به مج تصحيح شد. (۸). لب، فق، مب، مر: همچنين. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه : ۳۱۳ پرسيد كه: الَّذِي بِيَدِهِ عُقدَةُ النِّكاحِ كيست! گفتم: ولىّ زن، گفت: نه، شوهر زن است. و روايت كرده‌اند كه: مردى خواهرش را به شوهر داد، شوهر طلاقش داد قبل الدخول بها. برادر عفو بكرد«۱» مرد را از نيمه مهر. شريح اجازت كرد و گفت: من عفو نكنم از زنان بنى مرّه، و شعبى گفت: شريح هيچ حكم از اينكه بدتر نكرد، و گفت: شريح پس از آن از اينكه حكم باز آمد و گفت: آن شوهر باشد و نيز گفتند: مراد

آن است: الّذی بیده عقدة نکاحه«۲»، ای نکـاح نفسه، و لکن چون «لـام» تعریف در آورد، اضافت ترک کرد، چنان که نابغه گفت: لهم شیمهٔ لم یعطها اللّه غیرهم من النّاس و الاحلام غیر عوازب ای و احلامهم، و قال تعالی: فَإِنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوی«۳»، ای مأواه، اینکه قول آنـان است که قوّت آن«۴» کردنـد که شوهر است. فامّـا مـذهب مـا و آنچه از ائمّه ما روایت کرده‌انـد، از باقر و صادق- علیهما السّلام- آن است که: ولیّ باشد، و ولیّ بنزد«۵» ما پـدر بود و جدّ با وجود پدر بر بکری که نا بالغ باشد، و اینکه قول نیز در اخبار ما آورده‌اند و معتمد اینکه است، و آنان که قوّت اینکه قول کنند، تفسیر چنین دهند: او یعفو الّذی بیده عقدة نکاحها، تا بر آیت و بیت راست باشـد، و اینکه ظـاهرتر است، [و قرینه‌ای که در آیت هست نیز دلیـل قـوّت اینکه قـول می‌کنـد، اعنی قول اوّل، من قوله: وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی، و قوله: وَ لا تَنسَوُا الفَضلَ بَینَکُم، و اینکه قرینه‌ها به قول اوّل لایق باشد که عفو بر ترک تفسیر دهند] [اشاره]«۶». و بنزدیک فقها عصبهٔ«۷» جمله ولیّ باشـند از برادر و عمّ و پسـران ایشـان. قوله«۸»: وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی، در محـلّ رفع است، و المعنی: و عفوها اقرب للتّقوی، برای آن که «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد. و شـعبی می‌خواند: و ان یعفوا، به « یا » تا خبر باشد عن الّذی بیده عقدة النّکاح. ------------------------------- - (۱). آج، لب، فـق، مب، مر: نکرد. (۲). دب، مب، مر: عقـدة النّکاح. (۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۱. (۴). آج، لـب: او. (۵). فق، مر: نزدیـک. (۶). اساس: نـدارد: با توجّه به مج، وز افزوده شـد. (۷). دب، فـق: عصبهٔ. [.....] (۸). مب تعـالی. صـفحه : ۳۱۴ وَ لا تَنسَوُا الفَضـلَ بَینَکُم، در شـاذّ روایت کردنـد که: امیر المؤمنین علی«۱» خواند«۲»: و لا تنـاسوا الفضـل بینکم، کقوله: وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ«۳». و تفاعـل از میـان جماعت باشـد، کما یقال: تعـارضوا و تقـاتلوا و تشـاتموا. و یحیی بن یعمر خوانـد: و لا تنسو الفضـل، به کسـر «واو» [و قـال: لأنّ المجرور«۴» اذا حرّک حرّک بالکسـر، کقوله: لَم یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا«۵» ...، و امّـا ضمّ الواو فی قراءة العامّـهٔ فلأنّ الضّـمّهٔ اخت الواو فحرّکها«۶» بحرکهٔ تلیق«۷» بها] [اشاره]«۸». و معنی «فضل» گفتنـد اینکه جا که: تمام بدادن مرد است جمله صداق، یا رها کردن زن نیمه صداق، برای آن که هر دو فضل است و احسان و واجب نیست، خدای تعالی هر دو را هم زن را هم شوهر«۹» را فرمود که: فضل کنی و بنگری تا که سابق بود صاحبش را در اینکه فضل که خیر او را باشد. و خدای تعالی به آنچه شـما می‌کنی بیناست بر او بنشود«۱۰»، مورد اینکه کلمت«۱۱» از آیت مورد حث«۱۲» است بر خیر [۳۱۵- پ] و فضـل و احسان. قوله: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ، یعنی واظبوا و داوموا«۱۳»، مواظبت و مداومت کنی بر نمازها، و به پای داری آن را به اوقات، و به جای آری به ارکان و شـرایط و مواقیت، و حقوق و حدود و واجبات و منـدوبات در او به جای آوردن، و شـرط خشوع و خضوع در او مراقبت کردن. مفسّـران گفتند: مراد پنج نماز«۱۴» است. آنگه «نماز وسطی» را تخصیص کرد«۱۵» بـه ذکر، چنـان که گفت: ------------------------------- - (۱). مب علیه الصلاهٔ و السلام. (۲). دب: خوانـده است. (۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱. (۴). مـب، مر: المجزوم، آج، لب، فـق: المجزون. (۵). سوره بینه (۹۸) آیه ۱. (۶). آج، لب، فق: فحرکتها. (۷). مب، مر: یلیق. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۹). دب، مر: و هم شوهر، مب: و هم مرد. (۱۰). وز: بشود، دب، مب، مر: بشنود. (۱۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: کلمات، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). لب، فق، مب، مر: حیث. (۱۳). همه نسخه بدلها: داموا. [.....] (۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، مر، فق: نماز پنـج، مب: نماز پنجگانه. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: کردن. صـفحه : ۳۱۵ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبرِیلَ وَ مِیکالَ«۱» ...، و کقوله: فِیهِمـا فاکِهَةٌ وَ نَخلٌ وَ رُمّانٌ«۲». و در شاذّ خوانده‌انـد: و الصّلوة الوسـطی، بالنّصب علی الاغراء. و نافع خواند به روایت قالون: «الوصـطی» به «صاد»، برای آن که هر دو حرف اطباقند، و هر دو لغت است: کالصّـراط و السّراط، و الصّـندوق و السندوق، و الصّـقر و السّقر، و البصاق و البساق و غیرها. و «وسطی» تأنیث اوسط باشد، و وسط الشّیء و واسطته خیره و اعدله من واسطهٔ القلادهٔ، و منه قولهم: خیر الامور اوساطها«۳»، و منه قوله تعالی: وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً«۴»، ای عدلا. و قوله: قالَ أَوسَطُهُم«۵»، ای خیرهم و اعدلهم. و اعرابیی«۶» می‌گویـد در مدح رسول: یا اوسط النّاس طرّا فی مفاخرهم و اکرم النّاس امّا برّهٔ و ابا علما خلاف کرده‌اند در «صـلات وسـطی» که کدام است. سـعید بن المسیّب گفت: میان اصحاب رسول همچونین«۷» خلاف بود و انگشـتان در هم افگنـد،

گروهی گفتند: نماز بامداد است، و اینکه قول عمر است و معاذ جبل و عبد اللّه عبّاس و عبد اللّه عمر و جابر بن عبد اللّه انصاری و عطاء و عکرمه و ربیع و مجاهد و ابو امامه، و اینکه مذهب شافعی است. و گفت: برای آنش «وسطی» خواند که از میان دو دو نماز«۸» است: دو نماز به شب و دو نماز به روز. و گفته‌اند: برای آن نماز بامداد را «وسطی» خواند که میان سواد شب و بیاض روز کنند، و برای آن که بیشتر نماز که فایت شود مردمان را آن باشد، برای آن که وقت خواب بود، و برای آن که قصر و جمع در او نشود، و برای آن که در میان دو نماز افتاده است که قصر و جمع در او شود- [من صلاة العشاء الاخرة و الظّهر] [اشاره]«۹». و نظیر اینکه آیت در حث بر نماز بامداد و تخصیص او به ذکر قوله تعالی: وَ قُرآنَ الفَجرِ إِنَّ قُرآنَ الفَجرِ کانَ مَشهُوداً«۱۰»، ای یشهده ملائکة -------------------------------- - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۹۸. (۲). سوره رحمن (۵۵) آیه ۶۸. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: اوسطها. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۵). سوره قلم (۶۸) آیه ۲۸. (۶). همه نسخه بدلها: اعرابی. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: همچنین. (۸). مج، لب، فق: میان دو نماز. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۸. صفحه : ۳۱۶ اللّیل و ملائکة النّهار. و ابو رجاء العطاردی«۱» گفت: عبد اللّه عبّاس نماز بامداد به جماعت بکرد در مسجد بصره [۳۱۶- ر] [اشاره]، و قنوت بکرد در او، و چون فارغ شد گفت: نماز وسطی اینکه است که خدای ما را فرمود که در او قنوت کنی، و اینکه جمله حجّت شافعی است. بعضی دگر گفتند: نماز پیشین است، و اینکه قول زید بن ثابت است و اسامة بن زید و ابی سعید الخدری«۲» و عایشه، گفتند: برای آن اینکه نماز را تخصیص کرد به ذکر که «اثقل صلاة علی النّاس»، برای آن که وقت گرمگاه و قیلوله باشد، و بعضی مردمان در بازار و معاملات«۳» مشغول باشند. زید بن ثابت گفت: نماز پیشین در قفای رسول وقت بودی که یک صف یا دو صف نماز کردندی از اینکه سبب را، تا رسول- علیه السّلام- گفت: همّت کردم که سرای قومی بسوزند در سر ایشان که نماز پیشین به نماز حاضر نمی‌آیند، بر اینکه«۴» سبب اینکه آیت آمد: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطی، و دلیل ایشان اینکه است که اینکه نماز میانه«۵» روز است، برای آنش نماز میانین می‌خواند«۶». و ابو ذرّ روایت کند از امیر المؤمنین علی«۷» از رسول- علیه السّلام- که گفت: خدای تعالی را در آسمان دنیا حلقه‌ای است میان آسمان، چون آفتاب بدان جا رسد نیمه روز باشد، چون«۸» به آن حلقه به در شود زوال آفتاب باشد، چون آفتاب به آن حلقه بشود همه چیز«۹» خدای را- جلّ جلاله- تسبیح کند، خدای تعالی برای شرف آن وقت را گفت«۱۰»: آن نماز کنی، و آن وقت را به ذکر، و آن نماز را به ذکر تخصیص کرد، و در آن ساعت درهای آسمان گشاده باشد، و دعا در آن وقت مستجاب بود. و دگر آن که: آن نماز میانین است از نمازهای روز، و از خصایص اینکه نماز آن -------------------------------- - (۱). اساس: با خطّی متفاوت از متن: ابو رجاء العطار، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: ابو سعید الخدری. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: معاملت. (۴). مب، مر: بدین. (۵). همه نسخه بدلها: بمیانه. (۶). مب: خواننده. (۷). مب: علیّ بن ابی طالب. (۸). مج، وز، آج، لب، فق، مب: که چون: مب: که چون آن. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: چیزی. (۱۰). مب: بگفت که. صفحه : ۳۱۷ است که اوّل نمازی که خدای تعالی فریضه کرد نماز پیشین بود، و اوّل نمازی که به آن روی به کعبه کرد رسول- علیه السّلام- نماز پیشین بود. و از خصایص او آن که: نماز آدینه«۱» بر اینکه وجه که می‌کنند نماز پیشین باشد، و اینکه مذهب ماست در بعضی روایات اصحاب ما. و قولی دیگر آن است که: نماز دیگر است، و اینکه قول امیر المؤمنین علیّ است و عبد اللّه مسعود و ابو هریره و نخعی و زرّ بن حبیش و حسن بصری و قتاده و ابو ایّوب«۲» و ضحّاک و مقاتل و کلبی و مذهب ابو حنیفه است، و مذهب ماست به روایت بعضی اصحاب از امیر المؤمنین علی«۳»- علیه السّلام- و باقر و صادق- علیهما السّلام. و سمرة بن جندب روایت کند از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- که گفت: صلاة الوسطی هی العصر، گفت: نماز وسطی نماز دیگر است. براء بن عازب گفت: بر«۴» عهد رسول- علیه السّلام- چند گاه می‌خواندیم: «حافظوا علی الصّلوات و صلاة العصر»، آنگه اینکه قراءت منسوخ شد بقوله تعالی: وَ الصَّلاةِ الوُسطی. و عایشه و حفصه [۳۱۶- پ] روایت می‌کنند«۵» از رسول- علیه السّلام- که او گفت:

نماز دیگر است. و روایت می‌کنند«۶» که رسول- علیه السّلام- روز احزاب گفت: شغلونا عن صلاة الوسطی صلاة العصر ملأ اللّه قبورهم نارا، ما را مشغول باز کردند از نماز وسطی که نماز دیگر است، خدای گورهایشان«۷» پر از آتش کناد. آنگه قضای آن بکرد بین العشائین. عبد العزیز بن مروان«۸» گفت: تنی چند از صحابه مرا بر«۹» رسول فرستادند- و من کودک بودم- تا او را بپرسم از «صلاة وسطی». رسول- علیه السّلام- مرا«۱۰» بگرفت، و -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها که کنند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ابو یوسف. (۳). مب: علیّ بن ابی طالب. (۴). مب: در. (۵). مب، مر: روایت کردند. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: روایت کردند. [.....] (۷). مج، وز، دب: گورهاشان، فق، مب، مر: گورهای ایشان. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: عبد العزیز مروان. (۹). همه نسخه بدلها: به. (۱۰). همه نسخه بدلها: دست من. صفحه : ۳۱۸ انگشت کهین من بگرفت و گفت: اینکه نماز بامداد است. آنگه آن که در بر«۱» آن است بگرفت و گفت: اینکه نماز پیشین«۲»، آنگه انگشت مهین بگرفت و گفت: اینکه نماز شام است، و سبّابت بگرفت و گفت: اینکه نماز خفتن است. آنگه گفت: کدام انگشت مانده است«۳»! گفتم: وسطی. گفت کدام نماز بمانده است! گفتم: نماز دیگر. گفت: آن است، و«۴» برای آنش وسطی خواند«۵»: لأنّها بین صلاتی لیل و نهار، از میان دو نماز شب است و دو نماز روز. ابو نضرة الغفاری«۶» گفت: رسول- علیه السّلام- نماز دیگر بکرد و گفت: اینکه نماز به فریضه کرد«۷» بر آنان که پیش«۸» شما بودند، در آن تقصیر کردند، و هر که بر آن محافظت کند مزدش دوباره بدهند. و از پس اینکه نماز نیست تا ستاره نبینند«۹»- یعنی نماز شام. قبیصة بن ابی ذؤیب گفت: نماز شام است برای آن که وسطی است من الصّلوات از نمازها«۱۰» میانه است کمتر نیست و بیشتر نیست«۱۱»، میانه کمتر و بیشتر است یعنی میانه دو و چهار است، و در سفر بر حال خود باشد. و عایشه روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: فاضلترین نمازها بنزدیک خدای تعالی نماز شام است، خدای تعالی آن را از مسافر فرو ننهاد، و از مقیم نماز شب را به آن فتح کرد، و نماز روز را به آن ختم کرد«۱۲». هر کس که او نماز شام بکند. و در عقب آن دو رکعت نماز کند، خدای تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند. و هر کس که از پس آن«۱۳» چهار رکعت نماز کند، خدای تعالی او را گناه بیست ساله یا چهل ساله بیامرزد. و بعضی دگر علما گفتند: نماز خفتن است از برای آن که از میان دو نماز است -------------------------------- - (۱). مج، وز: در زیر، دب، فق: در برابر. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر است. (۳). مج، وز، دب، مر: نماز بمانده، آج، لب: بماند. (۴). مب: گفت. (۵). لب: خوانند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: ابو بصرة الغفاری. (۷). همه نسخه بدلها: کردند. (۸). مب، مر از. (۹). آج، لب، فق، مب، مکر: بینند. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: نمازهای. [.....] (۱۱). مب و. (۱۲). وز، مب و. (۱۳). مب: و هر که از عقب او. صفحه : ۳۱۹ که قصر در او نشود. راوی خبر گوید از رسول- علیه السّلام- که: هر که او نماز خفتن به جماعت بکند چنان بود که نیمه شب نماز کرده«۱». و هر که نماز بامداد به جماعت بکند، چنان بود که همه شب نماز کرده«۲». و بعضی علما گفته‌اند یکی است از نمازهای پنجگانه نه«۳» معیّن. ربیع خثیم را کسی پرسید از نماز وسطی، گفت: اگر بدانی چه کنی! گفت: سخت محافظه کنم به آن«۴». گفت: خدای تعالی به آن نا معیّن کرد که«۵» بر همه نمازها محافظه کنی طمع نماز وسطی را [۳۱۷- ر] [اشاره]. ابو بکر ورّاق را پرسیدند، گفت: لو شاء اللّه لعیّنها، اگر خدای خواستی معیّن بکردی، و لکن خدای تعالی خواست تا خلقان را تحریض«۶» کند بر ادای نمازها، و اینکه قولی نیکوست برای آن که خدای تعالی اینکه نماز در میان نمازها پوشیده کرد تا به امید آن همه نمازها بگزارند چنان که شب قدر«۷» در میان شبهای ماه رمضان، و نام مهترین در میان نامها، و ساعت اجابت در«۸» ساعات روز آدینه به فضل و کرم خود بر بندگانش. و در آیت دلیل است بر آن که وتر واجب نیست، برای آن که اجماع اهل قبله است که نمازهای فریضه از هفت کم است و از سه بیش است، و از میان سه و هفت هیچ فرد نیست مگر پنج تا ممکن بود که او«۹» را وسطی بود، و الّا جفت را میانه نباشد. انس روایت کرد که مردی بیامد و رسول را- علیه السّلام- گفت: یا رسول اللّه؟ خدای تعالی چند نماز فریضه کرد! گفت: پنج نماز. گفت: بیرون از آن هیچ نماز فریضه هست بر ما! گفت: نه. گفت: به خدایی خدای که من بر آن نیفزایم و نکاهم. رسول- علیه

السّلام- گفت: ان صدق الرّجل دخل الجنّة، اگر راست ---------------------------------- - (۲- ۱). فق باشد. (۳). آج، لب، فق، مب: ندارد. (۴). همه نسخه بدلها: محافظت کنم بر آن. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). لب، فق، مب، مر: تحریص. (۷). فق، مب را. (۸). همه نسخه بدلها میان. (۹). همه نسخه بدلها: آن. صفحه : ۳۲۰ می گوید به بهشت شد«۱». راوی خبر گوید که: مردی بنزدیک رسول آمد از اهل نجد، آشفته موی، آواز می‌داد و حدیث او دشخوار«۲» مفهوم می‌شد. چون نزدیک«۳» در آمد، بدانستم که چه می گوید. رسول را- علیه السّلام- از اسلام می‌پرسید. رسول- علیه السّلام- گفت: پنج نماز در شبانروز. گفت: دگر هیچ فریضه هست! رسول- علیه السّلام- گفت: الّا که تطوّع کنی. گفت: روزه ماه رمضان فریضه است. گفت: دگر هیچ فریضه است از روزه! گفت: نه، الّا که تطوّع کنی. [و نیز حدیث زکات بکرد. مرد گفت: دگر هیچ فریضه است بر مال من! گفت: نه، مگر که تطوّع کنی] [اشاره]«۴». مرد برخاست و می گفت: و اللّه که از اینکه بنکاهانم«۵» و در اینکه نیفزایم. رسول- علیه السّلام- گفت: افلح ان صدق، گفت: نجات یافت اگر راست می گوید. إبن محیرز«۶» گفت: مردی از بنی کنانه- او را مخدج«۷» می گفتند- آمد و گفت: مردمانی در شام می گویند وتر واجب است. گفت: برخاستیم و بنزدیک عباده صامت«۸» شدیم و او را بگفتیم. گفت: دروغ می گویند آنان که اینکه می گویند. از رسول- علیه السّلام- شنیدم که گفت: خدای تعالی پنج نماز بر بندگان خود فریضه کرد، هر که به جای آرد و ضایع نکند چیزی از آن بر وجه استخفاف«۹» به حقّش، او را بنزدیک خدای تعالی عهدی باشد که او را به بهشت برد. و هر که به جای نیارد، او را بنزدیک خدای عهد نبود [۳۱۷- پ] [اشاره]، و اگر خواهد عذابش کند، و اگر خواهد به بهشتش برد. ---------------------------------- - (۱). مب: راست می گویید به بهشت شوید. (۲). مج، وز، آج، مب، مر: دشوار. (۳). همه نسخه بدلها: بنزدیک. [.....] (۴). اساس، فق: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز، دب: نبکاهانم، لب، فق: بنکاهایم. (۶). اساس: (بدون نقطه)، مج، لب: مخیرر، دب، مب: إبن محرز. (۷). مج، مب: مجدح. (۸). دب: عبادة بن صامت. (۹). لب، مب، فق: استحقاق. صفحه : ۳۲۱ عاصم بن صمره«۱» گفت از امیر المؤمنین علیّ- علیه السّلام- پرسیدم که: وتر واجب است یا نه! گفت: واجب نیست چون نمازهای فریضه، و لکن سنّتی است که رسول- علیه السّلام- فرمود. و دلیل دیگر بر آن که وتر واجب نیست آن است که عبد اللّه عمر گفت: رسول خدای را دیدم که وتر می کرد بر شتر نشسته. و اجماع امّت است که: نماز فریضه در حال امن بر راحله روا نباشد. وَ قُومُوا لِلّٰهِ قانِتِینَ، ای مطیعین. «قنوت»، طاعت باشد. اینکه قول شعبی و جابر و عطا و سعید جبیر و حسن و قتاده و طاووس و عبد اللّه عبّاس است به روایت عکرمه، و عطیّه ابو العالیه و ضحّاک و مقاتل و کلبی گفتند: هر قومی را نمازی بود که در آن نماز قیام کردندی«۲»، در خدای عاصی شده«۳»، شما به نماز خود قیام کنی خدای را مطیع. و ابو سعید خدریّ روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هر قنوت که در قرآن هست به معنی طاعت است. بهری دگر گفتند: «قنوت» سکوت باشد از آنچه در نماز نشاید گفتن. زید ارقم گوید که: ما در عهد رسول- صلّی اللّه علیه و آله- در نماز سخن گفتمانی با یکدیگر. و چون یکی در پهلوی یکی ایستاده بودی از او بپرسیدی که: نماز چند کردی! او جواب دادی، و چون کسی در آمدی و سلام کردی، در نماز جواب سلام دادندی. و هر کسی به حاجت خود سخن گفتی، و روا بودی، تا اینکه آیت آمد، سخن گفتن حرام شد، نیز«۴» کسی در نماز سخن نگفت. مجاهد گفت: «قانتین»، ای خاشعین، گفت: و از جمله قنوت طول رکوع باشد و چشم بر هم نهادن، و سکون و وقار به جای آوردن، و تذلّل و خضوع کردن خدای را- جلّ جلاله- و باز نگریدن به جوانب، و به دست بازی نکردن و حدیث النّفس از خود دور داشتن. حسن بصری و ربیع گفتند: «قنوت» قیام باشد در نماز، دلیل آن حدیث جابر که گفت: رسول را- علیه السّلام- پرسیدند که کدام نماز فاضلتر است! گفت: طول ---------------------------------- - (۱). تب: عاصم بن حمزه. (۲). دب و. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: شدند، همه نسخه بدلها به نماز خود. (۴). مر: ندارد. صفحه : ۳۲۲ اللهالقنوت} ، نمازی که قیامش درازتر بود. عبد اللّه عبّاس گفت در روایت جابر«۱» که: «قنوت» دعا باشد، دلیلش آن خبر که روایت کرده‌اند که: ۲» انّ رسول اللّه قنت علی رعل« و ذکوان، ای دعا علیهم، که پیغامبر- علیه

السّلام- بر اینکه دو مرد«۳» قنوت کرد، یعنی دعا کرد برایشان- یعنی نفرین کرد ایشان را. و گفته‌اند: «قنوت» خود نماز باشد [۳۱۸- ر] [اشاره]. وَ قُومُوا لِلّهِ قانِتِینَ، ای مصلّین، دلیلش قوله تعالی: أَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً«۴» ...، ای مصلّ. و رسول- علیه السّلام- گفت: مثل المجاهد فی سبیل اللّه کمثل القانت الصّائم، ای المصلّی الصّائم ، گفت: مثل مجاهد در سبیل خدای مثل نماز کن روزه‌دار را«۵» بود. قوله: فَإِن خِفتُم فَرِجالًا، اگر ترسی نماز کنی پیاده رونده یا سوار بر پشت ستور. و نصب او بر حال بود از فعلی محذوف که کلام بر حذف او دلیل می‌کند، و التقدیر: فصلّوا رجالا او رکبانا. و «رجال» جمع راجل باشد اینکه جا، کصاحب و صحاب، و قائم و قیام، و صائم و صیام، قال اللّه تعالی: یَأتُوکَ رِجالًا«۶» ...، ای راجلین«۷»، قال الاخطل: و بنو غدانهٔ شاخص ابصارهم یمشون تحت بطونهنّ رجالا او رکبانا، جمع راکب یا سواران«۸». مفضّل«۹» گفت: راکب شتر نشین را گویند، و سوار اسب را فارس گویند، و صاحب خر را حمّار گویند، و صاحب استر را بغّال. و معنی آیت آن است که: اگر متمکّن نباشی از آن که نماز کنی به قنوت- بر اینکه معانی که رفت به حدود و حقوقش برای خوف را- نماز بکنی در آن حال که می‌روی یا بر ستور«۱۰» نشسته باشی، -------------------------------- - (۱). کذا: در اساس، مج، وز، مب، مر: روایت رجا، دیگر نسخه بدلها: افتادگی دارد. (۲). اساس: رجا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها (توضیح آن که: رعل و ذکوان نام دو قبیله است.) (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. (۷). همه نسخه بدلها و. (۸). دب: سوار (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۶۹): سوار، إبن مفضّل. (۱۰). فق: می‌روی که بر شتر. صفحه : ۳۲۳ و اینکه نماز خوف بود، به تکبیر احرام روی به قبله کند و آنگه چنان که ستور می‌رود یا مرد«۱» را جهت رفتن باشد می‌رود و اگر چه نه جهت قبله بود، و اینکه یا نماز خوف بود با قلّت عدد، و یا نماز شدّت خوف بود در حال مطارده و مسایفه. فامّا نماز خوف: چون در لشکر مسلمانان کثرتی باشد که به دو فرقه شوند که هر فرقتی از ایشان با دشمن مقاومت کنند، در سورهٔ النّساء بیاید در جای خود- ان شاء اللّه. و اینکه جا نماز چنان باید کردن که به تکبیر احرام روی به قبله کند، و آنگه چنان که می‌آید رود«۲» یا ستور می‌راند، و قراءت بخواند و رکوع و سجود به ایماء و اشارت کند به چشم، و سجودش از رکوع خافض‌تر باشد، و اینکه نماز شدّت خوف بود. و اگر در حال مطارده و مسایفه اینکه قدر نیز نتواند کردن، به بدل هر یک رکعت نماز بگوید: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر. و مجزی بود، و اینکه روایت سعید جبیر است از عبد اللّه عبّاس، و مذهب ماست و مذهب شافعی. و مجاهد روایت کند از عبد اللّه عبّاس که او گفت: خدای تعالی نمازها«۳» فریضه کرد بر زبان رسولش: در حضر چهار رکعت، و در سفر دو رکعت، و در حال خوف یک رکعت«۴» [۳۱۸- پ] [اشاره]. زهری گفت: چون متمکّن نباشد از نماز«۵»، متذکّر بود نماز را در دل، یعنی بر نیّت باشد که به وقت تمکّن قضا کند. فَإِذا أَمِنتُم فَاذکُرُوا اللّهَ کَما عَلَّمَکُم، چون ایمن شوی ذکر خدای کنی چنان که شما را باز آموخت آنچه ندانستی، یعنی نماز کنی به ارکان و حدود و شرایط چنان که مشروع است. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۴۰ تا ۲۴۵]

[اشاره]

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً وَصِیَّةً لِأَزواجِهِم مَتاعاً إِلَی الحَولِ غَیرَ إِخراجٍ فَإِن خَرَجنَ فَلا جُناحَ عَلَیکُم فِی ما فَعَلنَ فِی أَنفُسِهِنَّ مِن مَعرُوفٍ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۴۰) وَ لِلمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ (۲۴۱) کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ (۲۴۲) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیارِهِم وَ هُم أُلُوفٌ حَذَرَ المَوتِ فَقالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحیاهُم إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یَشکُرُونَ (۲۴۳) وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۴۴) مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضاً

حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضعافاً كَثِيرَةً وَ اللّهُ يَقبِضُ وَ يَبصُطُ وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ (۲۴۵)

[ترجمه]

و آنان كه وفات آيد ايشان را از شما و رها كنند زنان را ------------------------------ - (۱). چنين است ضبط نسخه اساس. (۲). همه نسخه بدلها: مى‌رود. (۳). مب، مر: نمازهاى. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). همه نسخه بدلها بجز فق بايد كه. صفحه : ۳۲۴ اندرز براى زنانشان نفقه«۱» سال جز بيرون كردن، اگر بروند«۲» بزه نيست بر شما در آنچه كنند در خود از نيكى، و خداى قوى و محكم كار است. و زنان طلاق داده را نفقه‌اى هست به وجه، واجب بر پرهيزگاران. همچونين روشن كند خداى براى شما آيتهاش«۳» تا همانا شما بدانى [۳۱۹- ر] [اشاره]. نبينى آنان را كه بيرون آمدند از سرايهاشان و ايشان هزاران بودند ترس مرگ را، گفت ايشان را خداى. بميرى، پس زنده كرد ايشان را كه خداى خداوند نعمت است بر مردمان و لكن بيشترين مردمان شكر نكنند. كالزار«۴» كنى در ره خداى، و بدانى كه خداى شنوا و داناست. «۵» كيست آن كه قرض دهد به خداى وامى نكو تا دو چندان كند او را زيادتها بسيار، خداى تنگ كند روزى و فراخ كند و با او باز شويد. قوله تعالى: وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّونَ مِنكُم، خطاب با مردان«۶» است كه چون از جمله شما«۷» وفات رسد [۳۱۹- پ] بهرى را و زنان رها كنند. و «ازواج» جمع زوج باشد، و «زوج» نر و ماده را گويند، يقول«۸» العرب: عندى زوجان من الحمام، و مراد در آيت زنانند. ------------------------------ - (۱). مج، وز تا. (۲). مج، وز، آج، لب، فق: اگر بيرون شوند. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: آتيهايش. [.....] (۴). مج، وز، فق: كارزار. (۵). كذا در اساس و همه نسخه بدلها، رسم الخط پاره‌اى از قرآنهاى جديد به صورت «يبصط» است. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: مردمان. (۷). همه نسخه بدلها: ايشان. (۸). همه نسخه بدلها: تقول. صفحه : ۳۲۵ كسائى گفت: عرب، زن«۱» را بيشتر زوجه گويند، و خداى در قرآن زوج گفت، و جمع زوجه زوجات باشد. وَصِيَّةً لِأَزواجِهِم، ابو عمرو و إبن عامر و حمزه، و در شاذّ حسن بصرى و اعمش مى‌خوانند: وصيّة، به نصب على تقدير فليوصّوا وصيّة، بايد تا وصيّت كنند آن مردان«۲». لِأَزواجِهِم، براى زنانشان، و باقى قرّاء خوانند: وصيّة به رفع، على تقدير فعليهم وصيّة او كتب عليهم وصيّة، بر ايشان است، يا بر ايشان نوشتند اندرزى. و گفته‌اند تقدير آن است كه: لازواجهم وصيّة، و اينكه قول ضعيف است براى آن كه مبتدا آنگاه شايد كه نكره بود كه منفى باشد يا مستفهم عنه، يا موصوف و مخصوص، يا خبرش ظرفى مقدّم بر او و واجب التّقديم«۳» لا يقال: رجل فى الدّار و مال فى الكيس، إنّما يقال: فى الدّار رجل، و فى الكيس مال«۴» و عليك وقار. و در مصحف عبد اللّه مسعود: «كتب عليهم وصيّة لازواجهم» است. و گفته [اند] [اشاره]«۵»: لتكن وصيّة، بايد تا وصيّتى باشد بر آن معنى كه «كان» تامّه بود. و در مصحف ابىّ به جاى وصيّت، «متاع لازواجهم» است. ابو عبيد«۶» گفت: هر جا«۷» كه مانند اينكه است در قرآن رفع ديديم«۸» من قوله تعالى: فَنِصفُ ما فَرَضتُم«۹» ...، و قوله: فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ«۱۰» ...، و قوله: فَعِدَّةٌ مِن أَيّامٍ أُخَرَ«۱۱». «متاعا»، نصب بر مصدر است از فعلى محذوف، و التّقدير: متّعوهنّ متاعا. و گفته‌اند: مفعول به است، و التّقدير: جعل اللّه لهنّ عليكم متاعا. و گفته‌اند: نصب بر حال است من قوله: وصيّة، اى فليوصّوا وصيّة فى حال كونها متاعا، و شايد كه بدل وصيّت باشد. و گفته‌اند: مفعول وصيّت است، براى آن كه مصدر عمل فعل كند و مثله«۱۲» قوله: أَو إِطعامٌ فِى يَومٍ ذِى مَسغَبَةٍ، يَتِيماً«۱۳» ...، ------------------------------ - (۱). دب، لب، مب، مر: زنان. (۲). مب، مر: مردمان. (۳). اساس: التّقدير، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۴). وز، مج، آج، لب، فق، مب، مر: درهم. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۶). دب، مب، مر: ابو عبيده. (۷). مب، مر: كجا. (۸). آج، لب، فق، مر: ديدم. (۹). سوره بقره (۲) آيه ۲۲۷. [.....] (۱۰). سوره نساء (۴) آيه ۹۲. (۱۱). سوره بقره (۲) آيه ۱۸۴. (۱۲). مب، مر: مثل. (۱۳). سوره بلد (۹۰) آيه ۱۴ و ۱۵. صفحه : ۳۲۶ و معنى «متاع»«۱» اينكه جا نفقه او باشد و آنچه او را به آن حاجت بود از طعام و كسوت و سكنى، و آنچه حاجت او باشد در سال. و قوله: غَيرَ إِخراجٍ، نصب بر حال است. و گفته‌اند: بنزع«۲» حرف الصّفة، حرف جرّ از او بستدند چنان كه گفت: وَ

اختارَ مُوسى قَومَهُ سَبعِينَ رَجُلًا«۳» ...، اى من قومه، و التّقدير: من غير اخراج، و اينكه مذهب كوفيان است. امّا تفسير آيت و حكم او، عبد اللّه عبّاس گفت و جمهور مفسّران: آيت در«۴» مردى آمد از اهل طايف، نام او حكيم بن الحارث«۵» كه او هجرت كرد با مدينه رسول عليه السّلام- و پدر با او بود و او زن داشت و فرزندان، فرمان يافت [۳۲۰- ر] [اشاره]. رسول را- عليه السّلام- گفتند: زن او چه كند! خداى تعالى اينكه آيت فرستاد. رسول- عليه السّلام- ميراث او به پدر داد و فرزندان او، و زن را چيزى نداد از ميراث جز كه از مال او فرمود تا يک ساله نفقه و كسوت به او دادند تا عدّت دارد يک سال. و عدّت زنان در ابتداى شرع يک سال بودى، عدّة المتوفّى عنها زوجها. چون يک سال تمام بنشستى و سال به سر آمدى او از خانه بيرون آمدى و پشكى به سگى«۶» انداختى، اشارت به آن كه حرمت شوهر مرده و عدّت او از او بمنزلت اينكه پشك است كه به سگ«۷» انداخت در هوان و خوارى، و حديث عدّت سال، شعرا در اشعار خود بگفتند- قال لبيد: المرملات اذا تطاول عامها و نصيب«۸» ميراث او از شوهرش هم اينكه نفقه يک ساله بودى و جامه و آنچه وجه حاجت او بودى در يک سال مادام تا از خانه بيرون نيامدى، اگر از خانه بيرون آمدى حقّ نفقه شوهر باطل شدى. و مرد در جمله وصايا به اينكه وصيّت كردى، همچونين مى‌بود تا آيت مواريث فرود آمد- اينكه حكم- اعنى نفقه سال منسوخ [بكرد به ربع ------------------------------- - (۱). دب: متاعا. (۲). اساس: به صورت «ينزع» هم خوانده مى‌شود. (۳). سوره اعراف (۷) آيه ۱۵۵. (۴). فق حقّ. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: حرث. (۶). مب: يشكى، مر: ندارد. (۷). مب: بشك، مر: يشك، ضبط مختار متن قطعى و با توجّه به دلايل مضبوط است. رک: ص ۲۹۸. (۸). آج او و، لب و. صفحه : ۳۲۷ يا به ثمن، چنان كه در سورة النّساء بيان كرد، و مدّت يک سال منسوخ] [اشاره]«۱» شد بقوله تعالى: يَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً«۲» ...، به چهار ماه و ده روز. و حكم وصيّت بنزديک ما ثابت است منسوخ نيست، جز آن است كه على سبيل الاستحباب باشد دون الوجوب. و امّا آن خبر كه آوردند: «لا وصيّة لوارث»، آن خبر واحد است نسخ قرآن به آن درست نباشد. و امّا آيت ميراث منافى نيست وصيّت را نشايد كه ناسخ آن بود، و آنچه گفتيم مذهب فقهاست. امّا نسخ عدّت يک سال به آيت اوّل كه متضمّن چهار ماه و ده روز است، قوله: فَإِن خَرَجنَ، اگر بيرون آيند از خويشتن. فَلا جُناحَ عَلَيكُم، حرجى نيست بر شما كه اولياء مرده‌اى«۳»، فِيما فَعَلنَ، در آنچه آن زنان كنند در خويشتن، مِن مَعرُوفٍ، اى من تعرّض للنّكاح على مقتضى الشّرع. امّا معنى آن كه گفت: مردان را«۴» بزه نيست به آن كه زنان كنند، دو قول است در او: يكى آن كه بزه نيست بر ايشان در قطع نفقه، و قولى دگر آن كه در منع نكردن ايشان را از بيرون آمدن، و اينكه قول چنان بوده باشد كه ايشان مخيّر باشند فى الجلوس و الخروج. و وجوب نفقه موقوف بود بر نشستن ايشان در خانه. چون بيرون آيند نفقه باطل شود، و اينكه مذهب فقهاست، براى آن كه بنزديک ما نفقه عدّت متوفّى عنها زوجها، واجب نباشد نه بر مال متوفّى و نه بر وارثان او تا حمل كنند بر آن كه به اينكه آيت واجب بوده است به حكم نسخ [۳۲۰- پ] ساقط شده است، چه حكم آيت به اجماع منسوخ است، و اوليتر آن بود كه گويند: به اجماع اهل البيت دانيم كه او را نفقه نرسد، و فقها نفقه منسوخ گويند يا به ميراث و عدّت سال به چهار ماه و ده روز. و خداى- جلّ جلاله- عزيز و قوى است، غالب همه كس و همه چيز را. و لا يغلبه شى‌ء، و هيچ چيز او را غالب نيست، و حكيم است هر چه كند بر وفق حكمت كند. ------------------------------- - (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره بقره (۲) آيه ۲۳۴. [.....] (۳). مرده‌اى/ مرده‌ايد. (۴). وز: بر مردان. صفحه : ۳۲۸ وَ لِلمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالمَعرُوفِ، سعيد بن المسيّب گفت: اينكه آيت منسوخ است بقوله تعالى: فَنِصفُ ما فَرَضتُم«۱»، و بنزديک ما اعتبار كنند اگر هر دو آيت به يک جا آمده باشند«۲» مخصوص بود و منسوخ نبود، و اگر آن آيت پيش از اينكه«۳» آمده باشد اينكه منسوخ بود براى آن كه بنزديک ما متعه آن را واجب باشد كه مدخول بها و مفروض لها نباشد«۴» اگر او را مهرى معيّن كرده باشند قبل الدّخول نيمه آن واجب باشد او را، و بعد الدّخول جملهٔ- چنان كه شرح داديم پيش از اينكه. و سعيد جبير و ابو العاليه و زهرى گفتند: تكرار«۵» متعه براى آن«۶» كرد كه در آيت اوّل متعه آن را نهاد كه غير مدخول بها باشد، و در اينكه آيت متعه واجب كرد جمله مطلّقات را بر عموم، و در

اینکه آیت زیادت فایدتی هست و اینکه مذهب ابو حنیفه است. امّا مذهب ما و مذهب شافعی آن است که: متعه الّا غیر مدخول بها و غیر مفروض لها الصّداق«۷» را نباشد. و إبن زید گفت: سبب تکرار آن است که چون خدای تعالی آیت متعه فرستاد من قوله: فَمَتِّعُوهُنَّ«۸» ...، بعضی مردمان گفتند: اگر خواهیم بکنیم، و اگر خواهیم نکنیم«۹»، اینکه تبرّعی است از ما، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و بیان کرد که: اینکه واجب است بر جمله متّقیان یعنی«۱۰» مؤمنانی که اتّقاء کنند از شرک، یعنی بر جمله مسلمانان. و وجهی دیگر آن است که، إیاس بن عامر روایت کرد از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او گفت: لکل مؤمنة مطلقة حرة او امة متعة، هر مطلّقه‌ی«۱۱» را که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بوده باشد«۱۲» یا بنده«۱۳» او را متعه رسد، و اینکه آیت بخواند، و اینکه ------------------------------- - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۷. (۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۳). مج، وز، دب: پس از اینکه، آج، لب، فق، مر: پس اینکه، مب: ندارد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۵). لب، فق، مب، مر: یکی از. (۶). مب، مر ذکر. (۷). دب: الصّدقات، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر او. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹. (۹). مج، آج، لب، فق، مب، مر، عبارت: «اگر خواهیم نکنیم» را ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها بر. (۱۱). مطلّقه‌ی/ مطلّقه‌ای. (۱۲). همه نسخه بدلها: آزاد بود. [.....] (۱۳). مج: اگر برده، وز، دب، آج، لب، فق: و اگر برده، مب، مر: و اگر بنده. صفحه : ۳۲۹ وجهی باشد نکو«۱» در تکرار آیت، و اینکه مذهب ماست. و قوله: بِالْمَعْرُوفِ، معنی آیت آن است که در آیت اوّل گفت: عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ» و وجهی دیگر«۲» گفتند: من«۳» الاسراف و التّقصیر علی وجه القصد، و قول اوّل درست‌تر است. و قوله: حَقًّا، نصب او بر مصدر است، و تقدیر چنین بود که: حقّ لهنّ ذلک حقّا. و گفته‌اند: مصدری است در محلّ حال«۴» و عامل در او امّا «بالمعروف» باشد [۳۲۱- ر] [اشاره]، و التّقدیر: عرف ذلک حقّا، و امّا معنی جمله مبتدا و خبر من قوله: وَ لِلْمُطَلَّقاتِ، کأنّه تعالی«۵» قال: جعل ذلک لهنّ حقّا. و قوله: عَلَی الْمُتَّقِینَ، در او دو قول گفتند، یکی آن که: المتّقین الشّرک، تا«۶» جمله مسلمانان باشند«۷». و قول دوّم«۸» آن که: از باب تخصیص بالذّکر بود، کما قال«۹» تعالی: هُدیً لِلْمُتَّقِینَ«۱۰»، و اینکه طریقه را بیان کرده شد«۱۱» چند جای. قوله: کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ» اینکه تشبیه بیان مستقبل است بیان«۱۲» ماضی، یعنی چنان که بیان کردیم آیاتی و احکامی را که پیش از اینکه بود نیز بیان کنیم«۱۳» آن را که پس از اینکه خواهد بودن«۱۴» علی حدّ واحد من الکشف و البیان. و بیان ادلّه وی بود«۱۵» که به آن فرق کنند میان حق و باطل، و هر چه چیزی به آن ظاهر شود آن را بیان خوانند، و خدای تعالی در همه قرآن از خویشتن بیان حکایت کرد و به او تمدّح کرد، چگونه گویند خدای تعالی تلبیس ادلّه کند با اینکه همه بیان و ایضاح؟ ------------------------------ - (۱). دب، لب: نیکو. (۲). مج، وز: اگر. (۳). همه نسخه بدلها: بین. (۴). اساس: «حاد» خوانده می‌شود، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۶). مج، وز، آج، فق، مب، مر: با. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۸). مب، مر: دویم. (۹). آج، لب، فق، مب اللّه. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲. (۱۱). مب، مر: بیان کردیم. (۱۲). مج، وز، آج، لب، فق، ببیان، مب، مر: نه بیان. (۱۳). مج، کردیم، لب بیان کردیم و کنیم. [.....] (۱۴). مج: پیش از آن خواهد بود، وز: پیش از اینکه خواهد بود، آج، لب، فق، مب، مر: پس از اینکه خواهد بود. (۱۵). مج، لب، مر، مب: ادلّه بود، وز، آج، لب، فق: ادله بود. صفحه : ۳۳۰ و «آیات»، علامات بود«۱»، و معنی «لعل»، «کی»«۲» باشد، برای آن تا استعمال عقل کنی. و بگفتیم که: «عقل» مجموع علومی ضروری باشد که به آن فرق کنند از میان حسن و قبیح«۳» و با آن ممکن باشد استدلال به شاهد بر غایب. قوله: أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ- الایة، بیشتر مفسّران گفتند: دیهی«۴» بود پیش واسط آن را داوردان گفتند«۵». و بعضی گفتند: خود واسط بود، طاعون در آن جا افتاد«۶»، جماعتی از آن جا بیرون آمدند از طاعون می‌گریختند، و جماعتی بایستادند آن جا، از ایشان گروهی هلاک شدند«۷» بیشتر، و اندک«۸» بماندند. چون طاعون برفت«۹»، آن جا باز آمدند«۱۰» به سلامت، آن جماعت که مانده بودند گفتند: شما حزم کردی و ما خطا کردیم، اگر وقتی دگر«۱۱» اینکه جا«۱۲» طاعون یا وبا باشد، ما نیز بگریزیم و شهر رها کنیم تا زنده مانیم. دگر«۱۳» سال طاعون پدید آمد، برخاستند جمله اهل شهر و شهر«۱۴» رها کردند و

بیامدنـد به بیابانی فراخ آمدند و آن جا نزول کردند. چون همه فرود آمدند و آب و هوای آن جایگاه بدیدند و بپسـندیدند و ساکن شدنـد و گمان بردنـد که از مرگ ایمن شدند، خدای تعالی دو فریشتـه«۱۵» را بفرسـتاد تـا یکی از بالای وادی و یکی از زیر وادی آواز دادند که: «موتوا، فماتوا جمیعا»، گفتند: بمیری، همه بمردند. اصـمعیّ گفت: سالی در بصره طاعون پدید آمد، مردی از شهر به در آمد و اهل و عیال را بر خری نشاند«۱۶»، و غلامی حبشی با«۱۷» ایشان بود خر می‌راند و می‌گفت: ------------------------------- - (۱). مج ادلّه، دیگر نسخه بدلها و ادلّه. (۲). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: حسن و قبح. (۴). مر: دهی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتنـدی. (۶). مب از ایشان. (۷). مب: شد گروهی. (۸). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اندکی. (۹). مب از. (۱۰). دب: از آن جا بیرون آمدند. (۱۱). مـج، وز، دب: دیگر، آج، لب، فق، مب، مر: دارد. (۱۲). آج، لب، فق: آنجـا. [.....] (۱۳). مب: دیگری، مر: دیگر. (۱۴). دب، آج، لب، فـق را. (۱۵). وز: فرسته. (۱۶). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نشانده. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: بر. صـفحه : ۳۳۱ لن تسبق اللّه علی حمار و لا علی ذی میعهٔ مطّار«۱» [۳۲۱- پ] قد یصبح اللّه امام السّاری می‌گفت: خدای را سبق نتوان بردن برخری و نه بر اسبی تیزرو، که خدای تعالی در پیش مرد شب رو باشد. چون مرد اینکه بشنید، برگردید«۲» و با شـهر آمـد و گفت: از قضای خدای نتوان گریختن. عبد الرّحمن عوف روایت کرد از رسـول- علیه السّلام- که گفت«۳»: شنوی«۴» که در شـهری وبـاست در آن جـا مروی«۵»، و اگر آن جـا باشـی«۶» از آن جـا بیرون میایی«۷». ضـحّاک و مقاتل و کلبی گفتند: ایشان از جهاد می‌گریختند، و آن«۸» آن بود که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرایل ایشان را فرمـود که: به جهـاد کـافران شوی«۹». بیرون آمدنـد و لشکرگاه بزدنـد، پس بترسـیدند از قتـال، پادشـاه را گفتنـد که: مـا آن جا نمی‌رویم که اشنیدیم«۱۰» که در آن زمین وباست. خـدای تعالی مرگ در ایشان افگنـد. چون بدیدند که مرگ بسیار شد، از شـهر بیرون آمدند و سراها رها کردند و بگریختند. پادشاه که آن دید، گفت: اللّهمّ ربّ یعقوب و اله موسـی، ای خدای یعقوب و موسی عصـیان بنـدگانت می‌بینی در تو، آیتی به ایشـان نمای در تنهای ایشان، تا بداننـد که از تو نتوان گریختن. خـدای تعالی گفت: موتوا فماتوا جمیعا، [بمیریـد] [اشاره]«۱۱» همه بمردنـد، و چهـار پایان«۱۲» ایشان نیز بمردنـد. چون هشت روز بر آمـد بر آماهیدنـد«۱۳» و منتفـخ شدند و کس آن جا نتوانست گذشـتن ------------------------------- - (۱). وز: نـدارد، کذا: در اساس و دیگر نسـخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۷۴): خطّار. (۲). دب: باز گردید. (۳). همه نسـخه بدلها چون. (۴). مب: شنوید. (۵). مروی/ مروید. (۶). باشی/ باشید. (۷). میایی/ میایید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۹). آج، لب، فق، مر: شوند، مب: روید. [.....] (۱۰). همه نسـخه بدلها: می‌شنویم. (۱۱). اساس: نـدارد، دب، آج، لب، فق: بمیری، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۱۲). مـج، وز: چهـار پایهـای، آج، لب، فق، مر: چهـار پای. (۱۳). آج: بر آماسـیدند. صـفحه : ۳۳۲ از نتن ایشـان. مردم از آن شـهر بیرون آمدند، خواسـتند تا ایشان را دفن کنند نتوانستند که بسیار بودند، گرد ایشان حظیره کردند و ایشان را آن جا رها کردند. علما در مبلغ عدد ایشان خلاف کردند. عطاء خراسانی گفت: سه هزار مرد بودند. عبد اللّه عبّاس و وهب منبّه گفت«۱»: چهار هزار بودند. مقاتل و کلبی گفتند: هشت هزار«۲» بودند. ابو روق گفت: ده هزار«۳» بودند. ابو مالک گفت: سی هزار«۴» بودند. سدّی گفت: سی و اند«۵» هزار«۶» بودنـد. إبن جریج گفت: چهل هزار«۷» بودنـد. عطاء بن ابی رباح گفت: هفتاد هزار بودنـد، و ضـحّاک گفت«۸»: عددی بسیار بودند، و قریبتر قولی آن«۹» است که گفتند: بالای ده هزار بودند، برای آن که از«۱۰» سه تا ده جمعش به «آلاف» کنند که جمع قلیل باشـد، و بالای آن جمع کثیر بود «الوف» گوینـد، و از جمع قلیل الف«۱۱» علی وزن افعـل چنان که شاعر گفت: کانوا ثلاثـهٔ الف و کتیبهٔ الفین«۱۲» اعجم من بنی الفـدّام«۱۳» گفت: چون مـدّتی دراز به اینکه«۱۴» بر آمـد، و ایشان پوسـیده شدند، و از ایشان جز استخوان«۱۵» نمانـد، پیغامبری آن جا بگـذشت او را حزقیل«۱۶» گفتند- سؤم«۱۷» خلفای بنی اسـرایل بود از پس موسـی- علیه السّلام- [۳۲۲- ر] برای آن که از پس موسی وصـیّ او یوشع بن نـون بـود، و از پس او کـالب«۱۸» بن یوفنّا«۱۹» و از پس او حزقیل«۲۰»- و او را إبن العجوز گفتنـد برای آن که مادر او پیر شد و از فرزند آیس شد که عقیم شده بود، خدای ------------

----------------------- - (۱). کـذا: در اساس، همه نسـخه بدلها: گفتند. (۳- ۲). مـب، مر مرد. (۷- ۶- ۴). مب مرد. (۵). مب، مر: سی و نه. (۸). مب که. (۹). همه نسخه بدلها: قول آنان. (۱۰). آج، لب، فق: ندارد. (۱۱). دب، آج، فق، مب، مر بود. (۱۲). اساس: الفان، با توجّه به مج تصـحیح شد. (۱۳). اساس و همه نسـخه بدلها: بنی المقدام، با توجّه به چاپ شـعرانی (۲/ ۲۷۵)، و لسان العرب (۹/ ۹ ذیل الف) و تفسیر طبری (۲/ ۵۹۰) تصحیح شد. [.....] (۱۴). همه نسخه بدلها: بر اینکه. (۱۵). مج، وز، دب: استخوان، دیگر نسخه بدلها: استخوانی. (۲۰- ۱۶). اساس به صورت «خرقیل» هم خوانـده می‌شود. (۱۷). مـج، وز، سهام، آج، لب: او، فق: از، مب، مر: و. (۱۸). اساس: کاکب، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصـحیح شد. (۱۹). مـج، وز: نوفل، آج، لب، فق: نوفلسا، مب: توفلیا، مر: نوفلیا. صـفحه : ۳۳۳ را دعـا کرد تا او را آن فرزنـد بـداد، برای آنش إبن العجوز خواندنـد که او از مادر بر«۱» پیری آمد. حسن و مقاتـل گفتنـد: ذو الکفل بود، و او را برای آن ذو الکفل خواننـد«۲» که کفـالت و پاینـدانی هفتاد پیغامبر بکرد و ایشان را از قتل برهانید، و ایشان را گفت: شما بروی که اگر مرا بکشند تنها به بود که شما«۳» هفتاد مرد را. چون جهودان آمدند، و گفتند کجا شدنـد اینان! گفت: نـدانم تا کجا شدند، و خدای تعالی ذو الکفل را بپاید«۴» از جهودان. چون حزقیل به آن مردگان بگـذشت، در ایشان می‌نگرید و اندیشه می‌کرد، خدای تعالی وحی کرد به او که: ای حزقیل«۵»؟ خواهی که آیتی به تو نمایم که من مرده چگونه زنـده کنم! گفت: آری. خدای تعالی ایشان را زنده کرد. اینکه قول سدّی است و جماعتی از مفسّران. و هلال بن یساف«۶» گفت و جماعتی«۷» علما که: حزقیل دعا کرد، گفت: بار خـدایا؟ اگر دسـتور باشـی«۸» دعـا کنم تا اینان را زنـده کنی تا شـهرهای تو آبادان کننـد و تو را عبادت کننـد. خـدای تعالی گفت: تو را چنین می‌بایـد؟ گفت: آری. گفت: دعا کن. دعا کرد، خـدای تعالی ایشان را زنـده کرد پس هشت روز، و آن آن بود که چون ایشان بیامدنـد بر سـر روزی چنـد حزقیل«۹» بر پی«۱۰» ایشان بیامـد تا ایشان را با شهر برد، مرده یافت ایشان را، گفت: بار خـدایا؟ من در میان قومی بودم که تسبیـح و تهلیل می‌گفتند، اکنون تنها ماندم«۱۱» بی‌قوم، خدای تعالی وحی کرد به او که: من حیات ایشان با دعای تو افکندم، بگو تا زنده شوند. حزقیل«۱۲» گفت: احیوا باذن اللّه، زنده -- -------------------------------- - (۱). مـج، وز: در، فق، مر: به. (۲). مـج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: خواندنـد. (۳). مـج، وز، مر را که. (۴). مب، مر: پناه داد، چاپ شـعرانی (۲/ ۲۷۶): بپایید. (۵). اساس به صورت «خرقیل» هم خوانـده می‌شود، مج: که یـا حزقاییـل، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که یـا حزقیل. (۶). دب: یسار، مب: سیاف. (۷). دب، مـب از. (۸). همه نسخه بدلها: دستوری باشد. [.....] (۱۲- ۹). اساس به صورت «خرقیل» هم خوانده می‌شود. (۱۰). مر: در پی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: بمانده. صفحه : ۳۳۴ شوی به فرمان خدای، همه زنده شدند. وهب گفت: سبب آن بود که سالی قحطناک«۱» آمد بر ایشان، و ایشان رنجور شدند«۲»، گفتند«۳»: کاشک«۴» ما«۵» بمردمانی و«۶» از اینکه محنت برستمانی«۷»؟ تمنّای مرگ کردنـد، خدای تعالی وحی کرد به حزقیل«۸»، گفت: یا حزقیل«۹»؟ تمنّای مرگ می‌کننـد تا برهنـد، و گمان می‌برند که در مرگ راحت است ایشان را، چه راحت بود در مرگ ایشـان را؟ و من هر گه که خواهم ایشـان را زنـده کنم. و اگر خواهی تا بـدانی«۱۰» برو به فلاـن زمین که آن جا جماعتی مردگـان هسـتند، و ایشان را آواز ده تا من ایشان را زنـده کنم. حزقیل«۱۱» به آن زمین آمد، بسـیاری استخوانها«۱۲» پوسیده ریزیده متفرّق شده دید، آواز داد که: ای استخوانها«۱۳» پوسیده و گوشت رفته و پوست ممزّق شده؟ با هم آیی«۱۴». به فرمان خدای با هم آمدند«۱۵» [۳۲۲- پ] [اشاره]. گفت: ای گوشـتهای پوسـیده شده؟ بر اینکه اسـتخوانها«۱۶» پوشـیده شوی. به فرمان خدای پوشـیده شد«۱۷». گفت ای پوسـتهای ممزّق شده؟ بر سـر اینکه گوشت پوشـیده شوی، به فرمان خدای پوشیده شد. آنگه گفت: ای روحهای جـدا شـده؟ از اینکه کالبـدها به اینکه قالبهـا بـاز شوی به فرمـان خـدای. روحهـای ایشـان به تنهایشان در آمـد«۱۸» و زنـده شدنـد و برخاستند و به یک بار تکبیر کردند. منصور بن المعتمر گفت که، مجاهد گفت: چون زنده شدند«۱۹» گفتند: سبحانک -------- ---------------------------- - (۱). مب: قحطناکی. (۲). مب، مر: شدندی. (۳). وز، آج، لب، فق: می‌گفتند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: کاشکی. (۵). مج، وز، دب، مب، مر: تا. (۶). آج، لب، فق: تا. (۷). دب: برستیمی. (۱۱- ۸). اساس به صورت «خرقیل»

هم خوانده می‌شود. (۹). مج: یا حزقاییل. (۱۰). همه نسخه بدلها: بدانند. (۱۲). وز: استخوانها، آج، لب، فق، مب، مر: استخوانهای. [.....] (۱۶- ۱۳). وز: استخوانهای. (۱۴). اساس: هم ای/ هم آیی، مب، مر: هم آیید. (۱۵). دب: آمده، آج، لب، فق، مب: آمد. (۱۷). دب، مب، مر آنگه. (۱۸). آج، لب، فق به فرمان خدای، مب، مر به فرمان خدای تعالی. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر باتّفاق. صفحه : ۳۳۵ ربّنا و بحمدک لا اله الّا انت، و برخاستند و با میان قوم شدند و مدّتی دراز زندگانی کردند، و می‌دانستند که ایشان مرده بوده‌اند و گونه روی ایشان با حاله«۱» اوّل نشد، و هر جامه که پوشیدندی«۲» چرب شدی و از ایشان بوی آمدی که اندکی«۳» کراهت داشتی. عبد اللّه عبّاس گفت: آن بوی هنوز از فرزندان ایشان که از آن سبط بودند آید تا به وقت آجالی که خدای- عزّ و علا- حکم کرده بود بماندند و آنگاه«۴» بمردند. قتاده گفت: خدای بر ایشان خشم گرفت برای آن که از مرگ بگریختند، پس ایشان را زنده کرد تا به آجالی مقدّر که ایشان را بود. و اینکه آیت دلیل صحّت رجعت می‌کند و قطع شغب و تعجّب و استبعادی که نمایند«۵»، و استبعاد اینکه، شکّ در قدرت خدای باشد- جلّ جلاله- و در اینکه چه تعجّب باشد که خدای تعالی در آخر زمان به معجز صاحب معجزی گروهی را زنده کند، چنان که گفت: وَ یَومَ نَحشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ فَوجاً مِمَّن یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُم یُوزَعُونَ«۶»، و آن جا که ذکر قیامت کرد گفت: وَ یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً«۷». و صادق را- علیه السّلام- پرسیدند که: خدای به رجعت که را«۸» زنده کند! گفت دو گروه را: من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا، آن کس که مؤمن خالص باشد یا کافر خالص، مؤمن برای آن تا انتقام کشد از آنان که او را طعنه زده باشند، و کافر برای آن تا ببیند به عیان آنچه منکر بود آن را، و به دلیل مفهوم خود نکرد تا آن دو کس که منازعت کرده باشند و در منازعت برفته«۹»، مقرّ منکر را گوید: لَقَد کُنتَ فِی غَفلَةٍ مِن هذا فَکَشَفنا عَنکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ«۱۰». هذا الّذی کنت فی الاحیاء«۱۱» تنکره قد کنت تجحده و الآن تبصره ------------------------------ - (۱). مج، آج، لب، فق، مب، مر: حالت. (۲). آج، لب، فق: پوشیده بودند. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: اندک. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: آنگه. (۵). مب: می‌نمایند. (۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۳. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۲۲. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: کرا/ که را. [.....] (۹). مج، وز، مب، مر: نرفته، باشند، دب: برفته باشند، آج، لب، فق: رفته باشند. (۱۰). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. (۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۷۷): فی الاخبار، که با توجّه به سیاق عبارت فارسی در توضیح شعر، مرجّح می‌نماید. صفحه : ۳۳۶ آنچه به خبر می‌شنیدی و نمی‌گرویدی، اکنون به عیان بدیدی مشکلت بیان شد و خبرت عیان شد تا تو را باور باشد و مرا یاور باشد، و از میان ما هر دو داور«۱» باشد. آن را گمان علم الیقین شود، و اینکه را علم الیقین عین الیقین شود، اینکه، چشم به دیدار او روشن کند، و آن، کنار«۲» از خون دل گلشن کند، اینکه گوید: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا«۳» ...، آن گوید: یا وَیلَنا مَن بَعَثَنا مِن مَرقَدِنا هذا«۴» ...، [۳۲۳- ر] اینکه«۵» گوید: الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعدَهُ«۶» ...، آن گوید: یا لَیتَنِی کُنتُ تُراباً«۷»، اینکه گوید: الحمد للّه الّذی وفّقنی حتّی اتّخذت مع الرّسول سبیلا، آن گوید: یا وَیلَتی لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ فُلاناً خَلِیلًا«۸»، اینکه گوید: و انّی کنت مذ زمن طویل ارجّی ان اراک و ان ترانی آن گوید: و انّی قد اطعت«۹» الجهل دهرا کأنّی و الرّدی متعانقان اینکه بگوید: سالیان دراز است تا در قید فراقم و در بند اشتیاقم، آن نیز بگوید: سالیان در هوان هوی«۱۰» بودم و با رداء«۱۱» ردی«۱۲» بودم، امروز که چشم بر کردم«۱۳» کار نه چنان است که من گمان بردم«۱۴». چندان که همی نگه کنم در کارم در دست من امروز بجز حسرت نیست آنگه حاکم از میان ایشان حکم کند، آن را بر آرد و اینکه را فرو برد، آن را بر سر آرد«۱۵» و اینکه را از سر بر آرد آن را بر سریر«۱۶» سروری«۱۷» نشاند«۱۸»، و اینکه را چون هباء در هوا فشاند. ------------------------------ - (۱). لب: یاور. (۲). لب، فق، مب، مر: کار. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. (۴). سوره یس (۲۶) آیه ۵۲. (۵). مب، مر: و اینکه. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۴. (۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰. (۸). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۸. (۹). مب، مر: ابلغت. (۱۰). دب، آج، لب، مر: هوا. (۱۱). لب، فق: باردار، آج: بارزوی. [.....] (۱۲). دب: ردا، آج: دوا. (۱۳). دب: باز کردم. (۱۴). دب: آج شعر، مب نظم. (۱۵). مر: آن را سر بر آرد. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز دب: بسریر. (۱۷). همه نسخه بدلها: سرور. (۱۸). مج، وز،

آج، لب، فق: بر نشاند. صفحه : ۳۳۷ پس قدیم- جلّ جلاله- برای قطع شغب ساعیان«۱» و انکار مستنکران«۲» آنچه در اینکه امّت ما خواست بودن«۳»، آن را مثالی در امّت متقدّم بنمود تا راه تعجّب بسته شود و زبان استبداع شکسته شود، و بر زبان مبین شرع چنین فرمود که: سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، پس رجعت آخر زمان را که در عهد صاحب امر«۴» باشد، در اینکه«۵» آیت مثال کرد تا با او بیندازند چنان که پای نعل با پای نعل و پرّ تیر با پرّ تیر. گفت: أَ لَم تَرَ، نبینی، و معنی آن که نمی‌دانی؟ و اینکه از رؤیت قلب باشد نه از رؤیت چشم، و اینکه از برای مبالغت گفت در تصدیق اخبار او، یعنی تو را به چیزی«۶» که من گویم چنان باید که علم حاصل بود که آن را که معاینه در چیزی می‌نگرد. و اهل معانی گفتند: اینکه لفظی است موضوع، تعجیب«۷» و تعظیم را، عرب گویند«۸»: هل رأیت مثل ما وقع لی، و الم تر الی ما یصنع فلان، تو هرگز دیدی اینکه واقعه که ما را افتاد، و می‌بینی که فلان چه می‌کند؟ و غرض از اینکه نه رؤیت قلب باشد و نه رؤیت بصر، و انّما مراد آن است که: سامع را تعجّب«۹» می‌آرد، و آن کار در چشم او بزرگ می‌کند، و سبیل هر چه در قرآن از اینکه معنی هست همه اینکه است. و ابو عبد الرّحمن السّلمیّ در همه قرآن اینکه کلمه به سکون «را» خواند، و اینکه لغت قومی از عرب است چون « یا » به جزم بیفگندند و هم آمد ایشان را که «را» آخر کلمت است، او را ساکن بکردند، قالوا: الم تر، و انشد الفرّاء: الت سلیمی اشتر لنا دقیقا و اینکه لفظ با «الی به کار دارند، کأنّهم اجروه مجری النّظر«۱۰» قوله: وَ هُم أُلُوفٌ «واو» حال است، و «الوف» جمع کثیر باشد و «آلاف» ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: شاغبان. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: مستکبران. (۳). آج، لب، فق، مر: بودند، وز: خواست بودن (به کسر حرف آخر). (۴). آج، لب، مب: صاحب الامر. (۵). همه نسخه بدلها: به اینکه. (۶). مج، وز، آج: خبری. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: تعجّب، دب: تبعجیب. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید. (۹). وز، دب: بعجب. (۱۰). مج، وز: النّظیر. صفحه : ۳۳۸ جمع قلیل بود، و «واو» حال در جمله ابتدا«۱» و خبر شود [۳۲۳- پ] یا «۲» در جمله فعل و فاعل. حَذَرَ المَوتِ، نصب«۳» است علی انّه مفعول له، کما تقول: فعلت ذلک مخافة الشّرّ. إبن زید گفت: وَ هُم أُلُوفٌ معنی آن است که: مؤتلفة«۴» قلوبهم، دلهاشان موافق بود. و قوله: فَقالَ لَهُمُ اللّهُ «قول» اینکه جا مجاز است که خدای تعالی با ایشان سخن نگفت«۵»، همچنان است که گفت: فَقالَ لَها وَ لِلأَرضِ ائتِیا طَوعاً أَو کَرهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ«۶»، و اگر شبهتی است«۷» که خدای تعالی با آسمان و زمین«۸» گفت، شبهت نیست که آسمان و زمین با او چیزی نگفتند، و از ایشان قولی نبود. و قوله تعالی: مُوتُوا، صورت امر دارد، و مراد تکوین است، و اینکه جملت عبارت بود از سرعت وجود مقدوری که وجودش مراد بود، کما قال«۹» تعالی: کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ«۱۰». آنگه تقریر آن کرد که خدای تعالی مفضل است بر بندگان خود در آیت، تقریر نعمت خود و کفران نعمت کافر نعمتان کرد، گفت: من«۱۱» نعمت می‌کنم، و لکن بیشتر مردمان شاکر نه‌اند، کافرند. قوله: وَ قاتِلُوا، در او دو قول گفتند: یکی آن که خطاب ایشان است، و خدای تعالی چون ایشان از جهاد بگریختند ایشان را بمیرانید و زنده کرد، آنگه گفت: با سر جهاد شوی. و بعضی دگر گفتند: اینکه خطاب امّت محمّد است- صلّی اللّه علیه و آله- که امر کرد ایشان را به جهاد، و اینکه اولیتر است برای آن که با«۱۲» اینکه قول کلام بر وجه خود بود و محتاج نباشد به محذوفی، و بر وجه اوّل تقدیر محذوفی باید کردن، من قوله: وَ قِیلَ لَهُم«۱۳» ...، برای آن که معنی اینکه است که: خدای تعالی ایشان را بمیرانید و پس با زنده«۱۴» کرد، و گفتند، ایشان را، او قال لهم، یا گفت ایشان را که: قتال کنی. ------------------------------- (۱). همه نسخه بدلها: مبتدا. (۲). دب: و یا ، مج، وز، لب، فق: تا. (۳). مب، مر: منصوب. (۴). مب، مر: مؤلّفة. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت. (۶). سوره فصّلت (۴۱) آیه ۱۱. (۷). همه نسخه بدلها: هست. (۸). همه نسخه بدلها قولی. (۹). فق، مب اللّه. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶۵. (۱۱). آج، لب، فق تقریر. [.....] (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: باز زنده. صفحه : ۳۳۹ و «قتال»، مقاتله بود، و مقاتله میان دو کس باشد، کالزار«۱» کردن با یکدگر، فعال به معنی مفاعله بود قیاسی مطّرد است، و قتل نقض بنیه«۲» حیات بود. و قوله: فِی سَبِیلِ اللّهِ مراد جهاد است به اتّفاق. وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ای سمیع

لأقوالکم«۳» علیم باحوالکم«۴»، بدانی که خدای شنواست و دانا، می‌شنود که شما چه می گویی، و داناست به احوال شما که در اینکه تعلّل که می‌کنی در تقصیر در باب جهاد راست می گوی«۵» یا نه. و وجه اتّصال اینکه آیت به آیت مقدّم آن است که، خدای تعالی باز نمود که: آنان که ایشان از جهاد بگریختند، با ایشان چه معاملت رفت. آنگه عقب آن جهاد فرمود تا ما را تنبیه باشد و تحذیر از مثل حال ایشان، اگر بگریزند یا تکاسل نمایند. مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّه«۶»، سفیان ثوری گفت چون اینکه آیت فرود آمد: مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَه عَشرُ أَمثالِها«۷»، رسول- علیه و علی آله السّلام- گفت: رب زد امتی ، بار خدایا امّت مرا بیفزای؟ [۳۲۴- ر] خدای تعالی اینکه آیت فرستاد«۸»: مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّه قَرضاً حَسَناً، گفت: بار خدایا؟ بیفزای امّت مرا. خدای تعالی آن«۹» آیت فرستاد: مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ«۱۰»- الایة، گفت: بار خدایا؟ بیفزای امّت مرا، خدای، تعالی«۱۱» آیت فرستاد: إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ«۱۲». «من»، استفهامی است. و «ذا» اشارت است، «الّذی» اسمی موصول است و ما بعده صله اوست. معنی آن است که کیست«۱۳» که قرض«۱۴» دهد به خدای! و علما خلاف کردند در معنی اینکه «قرض». اخفش گفت: خدای، قرض نه از ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۲). مج، وز، دب: بنیت، لب: بینه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر ای. (۴). آج، لب، فق، مر: لأخوالکم. (۵). می گوی/ می گویی، مج، وز، دب، مب، مر: می گویید. (۶). همه نسخه بدلها قرضا حسنا. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰. (۸). مب: فرو فرستاد. (۹). فق: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اینکه. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۱۱). دب، مب اینکه. [.....] (۱۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مر آن کس. (۱۴). همه نسخه بدلها: قرضی. صفحه : ۳۴۰ سر حاجت می‌خواهد، و لکن چنان است که عرب گوید: لک عندی قرض صدق و قرض سوء«۱»، در کاری که در او مساءت و مسرّت باشد، معنی آن که: کیست«۲» که کاری کند که چون قرضی شود، واجب بر خدای تعالی قضا و جزای آن. زجّاج گفت: «قرض» در لغت بلای نیکو و بلای بد باشد، قال امیّة بن ابی الصّلت: لا تخلطنّ خبیثات بطیّبة و اخلع ثیابک منها و انج عریانا کلّ امرئ سوف یجزی قرضه حسنا أو«۳» سیّئا و مدین مثل ما دانا و قال آخر: نجازی القروض بأمثالها فبالخیر خیر و بالشرّ شرّ کسائی گفت: «قرض» هر عمل نیک یا بد بود که به سلف بدهی، یعنی بکنی تا با تو همچنان کنند. إبن کیسان گفت: «قرض» آن بود که چیزی بدهی تا«۴» مثل آن با تو دهند. خدای تعالی، اعمال ما را تشبیه کرد به قرض. چون جزای آن«۵» مثل آن در عقب او خواست بودن، پس «قرض» نام آن چیز است که بنده بدهد امید آن را تا عوض آن یا به«۶» از آن با او دهند. تشبیها بالقرض الّذی هو الدّین، قال لبید: و اذا جوزیت قرضا فاجزه انّما یجزی الفتی لیس الجمل«۷» و اصل «قرض»، قطع بود، و منه المقراض. ناخن براه را مقراض برای اینکه گویند که آلت«۸» قطع باشد. و قرض که وام بود برای آن گویند که قطعه‌ای«۹» باشد که او از مال خود ببرّد و بدهد. و«۱۰» اهل معانی گفتند: در آیت حذفی هست، معنی آن است«۱۱»: ------------------------------ - (۱). اساس: صدق، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها آن کس. (۳). اساس: و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: که. (۵). مب، مر: جزای او در. (۶). دب: یابد، مب: پایه. (۷). لب، فق، مب، مر: حمل، تفسیر تبیان (۲/ ۲۸۵): ... غیر الحمل. (۸). همه نسخه بدلها قرض. (۹). اساس: قطعه/ قطعه‌ای، آج، لب، فق، مب، مر: قطعه. (۱۰). همه نسخه بدلها بعضی. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب، مب که. [.....] صفحه : ۳۴۱ مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّه«۱»، ای یقرض عباد اللّه [و] [اشاره]«۲» المحتاجین من خلقه، کیست که قرضی به بندگان خدای دهد و به محتاجان، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، کما قال: إِنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ اللّه«۳» ...، و کقوله: فَلَمّا آسَفُونا«۴» ...، و ایذا و ایساف از ما در حقّ او- جلّ جلاله- صورت نبندد. معنی آن است که: یؤذون اولیاء اللّه و آسفوا انبیاء اللّه، و چنان که در خبر آمد که: خدای تعالی روز قیامت گوید [۳۲۴- پ] با بعضی بندگان: ۵«۶«۷«۸«۹» [عبدی] [اشاره]« استطعمتک« فلم« تطعمنی و استسقیتک« فلم تسقنی« و استکسیتک فلم تکسنی ، بنده من؟ از تو طعام خواستم ندادی«۱۰»، شراب خواستم ندادی«۱۱»، جامه خواستم جامه‌ام ندادی. بنده گوید: بار خدایا؟ کی بود و چگونه بود! گوید: فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی، و فلان

برهنه از تو جامه خواست [ندادی] [اشاره]«۱۲»، فلأمنعنك اليوم فضلی كما منعته ، من امروز فضل خود از تو باز گیرم چنان که تو از او باز گرفتی. پس قدیم- جلّ جلاله«۱۳»- آنچه تو به طعام و شراب«۱۴» به درویش دهی«۱۵» به خود حواله کرد، گفت: اگر طعام است و اگر شراب و اگر کسوت به من می‌دهی، برای آن که برای من می‌دهی. چون گفت در اینکه خبر که: به من می‌دهی«۱۶» و خواهنده منم- به اینکه معنی که رفت- در دگر آیت گفت من می گیرم: أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ‌اللّهَ هُوَ يَقبَلُ‌التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ يَأخُذُ الصَّدَقاتِ«۱۷» ...، و چون آیت را بر اینکه وجه حمل کنند قرض بر حقیقت خود باشد. و آیت را معنی حث بود بر قرض دادن به مستقرضان، -------------------------------- - (۱). دب قرضا حسنا. (۱۲- ۵- ۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶. (۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۵. (۶). لب، فق: اطعمتک. (۷). آج، مب، مر: فلا. (۸). مج، وز: و استقیتک. (۹). مج، وز: استقیتک، دب، لب، فق: یسقی. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۱). مب، مر و. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۱۴). مج، وز، دب و کسوت. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر از کسوت. (۱۶). مج، وز، آج، لب، فق: به من دهی. [.....] (۱۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۵. صفحه : ۳۴۲ برای آن که چنان که صدقه مستحب و مندوب است، قرض هم چنین است، که قرض فاضلتر، لقوله- علیه السّلام: رأیت مكتوبا علی باب الجنة ، بر در بهشت دیدم نوشته: ۱»۲» الصدقة بعشرة« و القرض بثمانیة« عشر ، گفت: صدقه یکی به ده است، و قرض یکی به هژده«۳». گفتم: یا اخی«۴» جبریل، چرا چنین آمد! و آن که صدقه دهد، نه برای آن دهد تا باز«۵» خواهد، و آن که قرض دهد بر«۶» آن دهد تا باز خواهد. گفت: بلی چنین است، و لکن نه هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد، و آن که قرض خواهد الّا از سر حاجت نخواهد. بس صدقه باشد. که نه به مستحقّ رسد، و قرض الّا به مستحقّ محتاج نرسد. از اینکه سبب«۷» قرض از صدقه فاضلتر آمد. و نیز شاید تا«۸» قرض محمول بود بر صدقه، و برای آن قرض خواند آن را که آن را«۹» جزای خواهد بودن چون قضاء دین. یحیی بن معاذ گفت: عجبت لمن یبقی له مال و ربّ العرش یستقرضه، عجب دارم از آن کس که او را مالی باشد در دست و رها کند، و خدای عرش از او قرض می‌خواهد. یکی را از اهل اشارت پرسیدند که: چرا خدای تعالی با استغنایش از ما محتاجان قرض خواست! گفت: تا باز نماید که دوستی ثابت هست از میان ما! برای آن که قرض از دوستان خواهند. و ابو سلمه روایت کند از ابو هریره از رسول- علیه السّلام- که گفت: هر که«۱۰» چیزی به قرض به برادر مسلمان دهد، خدای تعالی به هر درمی به وزن کوه احد و ثبیر و«۱۱» طور سینا حسنات بنویسد او را [۳۲۵- ر] [اشاره]. -------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها بجز دب: بعشر. (۲). ضبط اساس: «بثمنیة»، مج، وز، آج، لب، فق: بثمینة. (۳). دب: هجده، مب: هیجده، مر: هیژده. (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). آج، لب، فق: که تابان. (۶). همه نسخه بدلها: برای. (۷). همه نسخه بدلها: از اینکه کار. (۸). آج، لب، فق: که. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که بر آن. (۱۰). همه نسخه بدلها او. (۱۱). دب: و بیشتر از کوه، آج: و بو قبیس و، لب، فق، مب، مر: و بیش و. صفحه : ۳۴۳ قوله: قَرضاً حَسَناً، و اقدی گفت: محتسبا طیّبة بها نفسه، قرض نیکو آن بود که برای خدای دهد و دلش به آن خوش بود. عبد اللّه مبارک گفت: قرض نیکو آن بود که مالش حلال بود. عمرو بن عثمان الصّدفیّ گفت: آن بود که بدهی و منّت ننهی. سهل بن عبد اللّه گفت: آن بود که عوضی چشم ندارد. فَيُضاعِفَهُ تا مضاعف کند خدای آن را. قرّاء خلاف کردند. عاصم خواند و إبن ابی اسحاق و ابو حاتم در شاذّ: «فیضاعفه» به نصب «فا» و به «الف». إبن عامر و یعقوب خواندند: «فیضعّفه» به نصب«۱» و تشدید بی «الف». إبن کثیر و ابو جعفر خواندند: به تشدید و رفع، باقی خواندند: به «الف» و تخفیف و رفع «فا». آن کس که به رفع خواند، عطف کند علی قوله يُقرِضُ‌اللّهَ و گفته‌اند: بر استیناف«۲» علی تقدیر: فهو یضاعفه. و آن که به نصب خواند، به جواب استفهام کند به «فا». و تشدید و تخفیف هر دو لغت است، و حجّت تشدید قوله: أَضعافاً كَثِيرَةً، و تفعیل تکثیر فعل را باشد. حسن بصری و سدّی گفتند: اینکه تضعیف جز خدای تعالی ندانند، برای آن که آن را که خدای بسیار خواند آن را، چه اندازه باشد! قالوا و هذا كما قال: وَ يُؤتِ مِن لَدُنهُ أَجراً عَظِيماً«۳». وَ اللّهُ يَقبِضُ وَ يَبصُطُ«۴»، و خدای تعالی روزی تنگ کند بر آن که خواهد و فراخ کند بر آن که خواهد، و

وقتی بر شخصی تنگ کند، و وقتی فراخ کند بر حسب مصلحت. و «قبض» به معنی امساک آمد فی قوله: وَ یَقبِضُونَ أَیدِیَهُم«۵»، ای یمسکونها عن النّفقهٔ. و «بسط» به معنی فراخ روزیی«۶» آمد فی قوله: وَ لَو بَسَطَ اللّهُ الرِّزقَ لِعِبادِهِ«۷»، و اصل در اینکه باب دست بستن و گشادن باشد، آنگه کنایت کردند ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها بجز دب فاء. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب: استثنا. [.....] (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۰. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: یبسط، قرآن کریم: یبصط. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۶). همه نسخه بدلها: روزی. (۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. صفحه : ۳۴۴ به اینکه از بخل و به آن از سخا، و ابو تمّام می‌گوید در اینکه معنی: تعوّد بسط الکفّ حتّی لو انّه ثناها لقبض لم تجبه انا مله و بعضی مفسّران گفتند: مراد احیا و اماتت است. «یقبض» مراد قبض روح است، و «یبسط»«۱» مراد بسط عمر، و گفته‌اند مراد آن است که: وَ اللّهُ یَقبِضُ ای یقبض«۲» الصّدقهٔ، خدای صدقه بستاند و یبسط الخلف، و عوض بگسترد یعنی فراخ دهد و بسیار. و بعضی دگر«۳» گفتند: مراد قبض«۴» دلها و بسط آن است، برای آن که دادن و ندادن به دل تعلّق دارد. آن را که خدای خواهد، توفیق دهد تا دلش گشاده و فراخ شود به دادن، و قبض کند دل آن کس که خواهد تا بخل و امساک کند. و مراد از آیت آن بود که: ازمّهٔ القلوب بید اللّه، زمامهای دلها به دست مشیّت خداست، چنان که خواهد گرداند [۳۲۵- پ] که مقلّب القلوب اوست. وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ، و مرجع و مآب با خداست، با او برند شما را تا جزا دهد هر کسی«۵» را بر وفق عملش. و قتاده گفت: «ها» راجع است با خاک، کنایهٔ عن غیر مذکور، یعنی با خاک برند شما را، چنان که: مِنها خَلَقناکُم وَ فِیها نُعِیدُکُم«۶». و راوی خبر گوید«۷»: چون اینکه آیت فرود آمد، مردی بود در صحابه رسول- نام او ابو الدّحداح- بیامد و رسول را گفت: یا رسول اللّه؟ خدای از ما قرض می‌خواهد، و او از ما بی‌نیاز است؟ گفت: بلی، می‌خواهد تا شما را به بهشت برد. گفت: یا رسول اللّه؟ اگر من قرضی«۸» دهم به خدای- عزّ و جل- تو ضمان کنی برای من بهشت! گفت: آری، هر که او صدقه‌ای«۹» بدهد، مانند آنش در بهشت بدهند. گفت: یا رسول اللّه؟ و اهل من- امّ الدّحداح- با من باشد! گفت: آری. و گفت: اینکه دخترک خرد من دحداحهٔ با من باشد! گفت: آری. گفت: دست به من ------------------------------ - (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، قرآن کریم: یبصط. (۲). آج، لب، فق، مر ای یقبل، مب ای یبطل. (۳). مب، مر: دیگر. (۴). مب، مر: بقبض. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: کس. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. (۷). آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: قرض. (۹). همه نسخه بدلها: صدقه. [.....] صفحه : ۳۴۵ ده. رسول- علیه السّلام- دست در دست او نهاد. او گفت: یا رسول اللّه؟ مرا دو خرماستان«۱» است، یکی به بالای مدینه و یکی به زیر مدینه، جز آن چیزی ندارم. هر دو قرض کردم بر خدای- عزّ و جل. رسول- علیه السّلام- گفت: نه، یکی قرض کن و یکی رها کن تا معیشه«۲» تو و عیال تو باشد. گفت: یا رسول اللّه؟ چون چنین می‌فرمایی، گواه باش که از اینکه دو خرماستان«۳» آن که بهینه است خدای راست، و آن حایطی است سیصد«۴» خرما بن در او، رسول- علیه السّلام- گفت: اذا یجزیک اللّه الجنّهٔ، خدای تعالی به جزای آن بهشت به تو دهد. آنگه ابو الدّحداح بیامد و اهلش و فرزندانش در حدیقه بودند، گرد درختان می‌گردیدند و کاری می‌کردند، آواز داد و اینکه بیتها انشاء کرد: هداک ربی سبل الرّشاد الی سبیل الخیر و السّداد بینی من الحایط لی بالواد«۵» فقد مضی قرضا الی التّناد«۶» اقرضته اللّه علی اعتماد بالطّوع لا منّ و لا ارتداد الّا رجاء الضّعف فی المعاد«۷» فارتحلی بالنّفس و الاولاد و البرّ لا شکّ فخیر زاد قدّمه المرء الی المعاد«۸» امّ الدّحداح گفت: بارک اللّه لک فیما اشتریت، خدای تو را مبارک کناد آنچه خریدی. ابو الدّحداح«۹» اینکه بیتها بگفت«۱۰»: بعلک«۱۱» ادّی ما لدیه و نصح انّ لک الحظّ اذا الحظّ وضح [۶۲۳- ر] قد متّع اللّه عیالی و منح بالعجوهٔ السّوداء و الزّهر«۱۲» البلح ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: خرما استان. (۲). همه نسخه بدلها: معیشت. (۳). فق، مر: خرما استان. (۴). مج، دب، آج، مر: ششصد، وز، لب، فق، مب: شصد. (۵). آج، مر: بالزّاد، مب، فق: بالرّاد. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: التّنادی. (۷). مج، وز: المعاد. (۸). دب گفت یا رسول اللّه. (۹). مج، وز: ندارد. (۱۰). مب نظم. (۱۱). اساس، مج، وز، دب: مثلک، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مج، وز، دب: و الزّهو. صفحه :

۳۴۶ و العبد یسعی و له ما قد کدح طول اللّیالی و علیه ما اجترح امّ الدّحداح آنچه کودکان در دامن و آستین داشتند از ایشان بستد و بریخت، و آنچه در دهن داشتند از دهانشان بگرفت و بینداخت، و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر رفتند. رسول- علیه السّلام- گفت: کم من عذق ردّاح و دار فیّاح فی الجنّهٔ لابی الدّحداح، گفت: بس درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو الدّحداح را خواهد بودن در بهشت. قوله تعالی:

[سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

[اشاره]

أ لَم تَرَ إِلَی المَلَإِ مِن بَنِی إِسرائِیلَ مِن بَعدِ مُوسی إِذ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابعَث لَنا مَلِکاً نُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ قالَ هَل عَسَیتُم إِن کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ قَد أُخرِجنا مِن دِیارِنا وَ أَبنائِنا فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ تَوَلَّوا إِلاّ قَلِیلاً مِنهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ (۲۴۶) وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم إِنَّ اللّهَ قَد بَعَثَ لَکُم طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنّی یَکُونُ لَهُ المُلکُ عَلَینا وَ نَحنُ أَحَقُّ بِالمُلکِ مِنهُ وَ لَم یُؤتَ سَعَةً مِنَ المالِ قالَ إِنَّ اللّهَ اصطَفاهُ عَلَیکُم وَ زادَهُ بَسطَةً فِی العِلمِ وَ الجِسمِ وَ اللّهُ یُؤتِی مُلکَهُ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۴۷) وَ قالَ لَهُم نَبِیُّهُم إِنَّ آیَةَ مُلکِهِ أَن یَأتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِن رَبِّکُم وَ بَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحمِلُهُ المَلائِکَةُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۲۴۸) فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالجُنُودِ قالَ إِنَّ اللّهَ مُبتَلِیکُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَیسَ مِنِّی وَ مَن لَم یَطعَمهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاّ مَنِ اغتَرَفَ غُرفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنهُ إِلاّ قَلِیلاً مِنهُم فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنا الیَومَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا اللّهِ کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّابِرِینَ (۲۴۹) وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفرِغ عَلَینا صَبراً وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۲۵۰) فَهَزَمُوهُم بِإِذنِ اللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللّهُ المُلکَ وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَفَسَدَتِ الأَرضُ وَ لکِنَّ اللّهَ ذُو فَضلٍ عَلَی العالَمِینَ (۲۵۱) تِلکَ آیاتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلِینَ (۲۵۲) [۳۲۶- پ] [اشاره]

[ترجمه]

نبینی جماعت«۱» را از فرزندان یعقوب از پس موسی، چون گفتند پیغامبری را از ایشان بفرست برای ما پادشاهی«۲» تا کالزار«۳» کنیم در راه خدای، گفت: چنان باشد که اگر بر نویسند«۴» بر شما کالزار«۵» که کالزار«۶» نکنی، گفتند: چه بوده است [ما را] [اشاره]«۷» که کالزار«۸» نکنیم در ره خدای، و بیرون کردند ما را از سراهامان و فرزندانمان، [چون] [اشاره]«۹» نوشتند بر ایشان کالزار«۱۰» برگردیدند مگر اندکی از ایشان، و خدای داناست به بیداد کاران. و گفت ایشان را پیغامبرشان«۱۱»: خدای بفرستاد برای شما«۱۲» طالوت را پادشاه، گفتند: چگونه باشد او را پادشاهی بر ما، و ما سزاوارتریم به پادشاهی از او، و ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: جماعتی. (۲). مج، وز، آج، لب، فق را. [.....] (۱۰- ۸- ۶- ۵- ۳). مج، وز، فق: کارزار. (۴). مج، وز، بر تو نویسند، آج، لب، فق: بنویسند. (۹- ۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۱). مج، فق بدرستی که. (۱۲). اساس: ایشان، با توجه به مج و معنی کلمه تصحیح شد. صفحه : ۳۴۷ نداده‌اند«۱» او را فراخی از خواسته«۲»، گفت که خدای برگزید او را بر شما، و بیفزود او را زیادت در دانش و تن، و خدای بدهد پادشاهیش آن را که خواهد و خدای توانگر و داناست [۳۲۷- ر] [اشاره]. و گفت ایشان را پیغامبرشان که علامت پادشاهی او آن است که به شما آید تابوت، که در او وقار است از خدای شما، و مانده از آنچه رها کرد آل موسی و آل هارون، برگیرند آن را فریشتگان، در آن علامتی باشد«۳» شما را، اگر از جمله مؤمنان باشی. [۳۲۷- پ] چون ببرد طالوت لشکرش را، گفت خدای می‌بیازماید شما را به جویی«۴»، هر که باز خورد از او نیست از من، و هر که

بنخورد«۵» از آن او از من است، مگر آن کس که بر گیرد کفی به دستش، باز خوردند از او مگر اندکی از ایشان چون در گذشت از او، و آنان که ایمان داشتند«۶» با او گفتند نیست توانایی ما را امروز به جالوت و لشکرش، گفت آنان که دانستند که ایشان باز شوند با پیش خدای، بس گروه اندک که غلبه کند«۷» گروه بسیار را به فرمان خدای، و خدای با شکیبایان«۸» است. چون بیرون آمدند برای جالوت و لشکرش، گفتند ------------------------------ - (۱). اساس: نه داده‌اند/ نداده‌اند. (۲). مج، آج، لب، فق: از مال، وز: به فراخی از مال. (۳). مج، وز و. (۴). کذا در اساس: جوی/ جویی. (۵). آج، لب، فق: نخورد. (۶). مج: ایمان آرند. (۷). آج: غلبه کنند. (۸). مج، وز، آج، لب، فق: شکیبایان. صفحه : ۳۴۸ پروردگارا، برریز«۱» بر ما شکیبایی و به جای دار پایهای ما، و یاری ده ما را بر مردمان نا گرویده«۲» [۳۲۸- ر] [اشاره]. بشکستند ایشان را به فرمان خدای، و بکشت داود جالوت را، و بداد خدای او را«۳» پادشاهی و حکمت، و باز آموخت او را از آنچه خواست، و اگر نه باز داشت خدای بودی«۴» مردمان را بهری به بهری، تباه گشتی زمین، و لکن خدای، خداوند فضل است بر جهانیان. اینکه آیتهای خداست که خوانیم ما آن را بر تو بدرستی، و تو از جمله پیغامبرانی. قوله«۵»: أَ لَم تَرَ إِلَی المَلَإِ، و «ملأ» جماعتی معروفان باشند که یملؤون العیون، که به چشمها«۶» در آیند، و چشم از ایشان پر شود از سادات و اشراف قوم، و او را از لفظ خود واحد نیامده است کالخیل و الإبل و الرّهط«۷» و الجیش و النّفر و القوم، و گفته‌اند«۸»: جمعش املاء آمده است، قال الشّاعر: سط الاملاء و افتتح الدّعاءا لعلّ اللّه یکشف ذا البلاءا مِن بَعدِ مُوسی، یعنی از پس وفات موسی. إِذ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ، چون گفتند پیغامبری را از ایشان. خلاف کردند در آن«۹» پیغامبر که که«۱۰» بود! قتاده گفت: یوشع بن نون بن افراییم«۱۱» بن یوسف بن یعقوب بن [۳۲۸- پ] اسحاق بن ابراهیم بود. ------------------------------ - (۱). لب: بریز. [.....] (۲). فق: ناگرویدگان. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: به وی داد خدا. (۴). فق: بوی. (۵). مب تعالی. (۶). مب، مر ایشان. (۷). آج، لب، فق، مب: الرّهبهٔ، مر: الرّهبهٔ. (۸). آج، لب، فق، مب، مر که. (۹). همه نسخه بدلها بجز دب: در اینکه. (۱۰). آج، لب، فق، کی. (۱۱). دب، آج، لب، فق: افراهیم. صفحه : ۳۴۹ سدّی گفت: نامش شمعون بود و برای آنش شمعون خواندند که مادر او را از خدا بخواست به دعاء. چون دعای مادرش را اجابت آمد و او را بزاد، گفت: سمع اللّه دعائی، و «سین» به لغت عبرانی «شین» گردد، و او شمعون بن صفیّهٔ بن علقمهٔ بن ابی یأسف بن قارون بن یصهر بن«۱» قاهث«۲» بن لاوی بن یعقوب بود. و دیگر مفسّران گفتند: اشمؤیل«۳» بود، و اینکه به زبان عبرانی اسماعیل بود، و هو إبن تالی«۴» بن علقمهٔ بن حام بن النّهر بود. و مقاتل گفت: از نسل هارون بود. مجاهد گفت: اشموئیل«۵» بن هلقانا بود«۶» ابو اسحاق و وهب و سدّی و کلبی گفتند: سبب سؤال ایشان آن بود که چون موسی- علیه السّلام- با جوار رحمت خدای رفت«۷»، یوشع بن نون را خلیفه خود کرد، و او در میان قوم حدود توریت و احکام آن بر جای می‌داشت تا با پیش خدای شد. و او کالب را خلیفه کرد، تا به جای او بیستاد«۸» و هم آن کرد تا خدای تعالی او را قبض روح کرد. از پس او حزقیل را خدای به پیغامبری بفرستاد، در عهد او احداث در بنی اسرایل«۹» پیدا شد و عهد خدای فراموش کردند و بت پرستیدن گرفتند. خدای تعالی الیاس را به پیغامبری بفرستاد، و اینکه پیغامبران جمله که می‌آمدند به تجدید شرع موسی و اقامت احکام توریت می‌آمدند. و از پس الیاس، الیسع آمد به پیغامبری. چون خدای تعالی او را ببرد، فساد در میان بنی اسرایل«۱۰» ظاهر شد و ایشان را دشمنی پدید آمد که او را بلشاثا«۱۱» گفتند، و ایشان از جمله قوم جالوت بودند و عمالقه بودند، ساحل بحر روم تا به مصر و فلسطین به دست‌ها گرفتند«۱۲» و بر ------------------------------ - (۱). مج، وز: مصهر بن، آج، فق: یضربن، لب، مب، مر: نصربن. (۲). دب، آج، لب، فق: فاهث، مب، مر: فامت. (۳). دب: اشموئیل، مب: اشمعویل. (۴). مج، وز، آج، لب، فق: بابی، دب: بالی، مب: مالی. [.....] (۵). مج، وز، فق، مب، مر: اشموئل. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد، اساس با خطّی متفاوت از متن آورده است. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بایستاد، دب: باستاد. (۱۰- ۹). مج، وز، دب، لب، مب، مر: اسرائیل. (۱۱). مب، ملشانا، دب: بلسانا دیگر نسخه بدلها: بلشتا. (۱۲). دب: فرا گرفتند. صفحه : ۳۵۰ بنی اسرایل«۱» مستولی شدند، و ایشان را می‌کشتند و برده

از ايشـان مى‌آوردنـد تا چهار صـد و چهل برده از ملك زادگان«۲» ايشـان به بردگى ببردنـد و جزيت بر ايشان نهادنـد، و توريت از ايشان بسـتدند، و بنى اسرايل«۳» از ايشان بلا و مشـقّت بسـيار ديدنـد، و ايشان را پيغامبرى نبود كه تـدبير كار ايشان كنـد، از خـداى مى‌خواستند تا پيغامبرى بفرستد كه در پيش ايشان ايستد و با آن قوم كالزار«۴» كند. و سبط نبوّت جمله هلاك شده بودند، از ايشان كس نمانـده بود مگر زنى آبسـتن، او را بگرفتنـد و در خـانه‌اى موقوف بكردنـد، ترسـيدند كه اگر دخترى«۵» بزايـد پنهان كند و به كـودكى نرينه بـدل كنـد از سـختى رغبت بنى اسـرايل«۶» كه مى‌ديـد«۷» در پيغـامبرى كـه باشــد در ايشـان. و زن از خـداى تعـالى مى‌خواست به دعا كه: بار خدايا؟ مرا پسـرى روزى كن. خداى تعالى او را پسـرى بداد او را اشـموئيل«۸» نام نهاد و گفت: سـمع اللّه دعائى. و او چون از مادر جـدا شـد، تكبير كرد خداى را- عزّ و جلّ- مادر او را چون بزرگ كرد«۹»، در بيت المقدّس به پيرى سپرد از جمله علماى بنى اسرايل«۱۰» تـا او را تربيت مى‌كرد و توريت و علم [۳۲۹- ر] و احكام شرع«۱۱» مى‌آموخت او را. چون بالغ شد و خـداى تعـالى خواست كه او را به پيغـامبرى بفرسـتد، جبريـل«۱۲» را فرسـتاد- و او در پهلـوى آن پير خفتـه بـود- و پير او را از چشم«۱۳» فرو نگذاشتى يك ساعت، و سـخت مشـفق بود بر او، و كس را بر او استوار نداشتى جبريل«۱۴»- عليه السّلام- به آواز پير او را نـدا كرد، كودك از خواب بجست و گفت: اى پدر؟ تو خواندى مرا! گفت«۱۵»: نه، كه ترسيد كه او بترسد. گفت: بخسب كه خير است. دگر باره آواز داد. كودك گفت: اى پدر؟ تو آواز دادى«۱۶» مرا! پير گفت بخسب، و اگر آوازى شنوى -----------

---------------------- - (۶- ۱). مـج، وز، دب، لب، مر: اسـرائيل. (۳- ۲). مب: شاهزادگان. (۴). همه نسـخه بدلها بجز لب: كارزار. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: دختر. (۷). دب: مى‌ديدند. (۸). مج، وز، لب، فق، مب، مر: اشمويل. (۹). مج، وز، دب، مب، مر: بزرگ شد. [.....] (۱۰). مج، وز، دب، لب، مب، مر: بنى اسرائيل. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب: شرعى. (۱۴- ۱۲). مج، وز، دب، مب، مر: جبرئيل. (۱۳). دب: از پيش چشم خود. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پير گفت. (۱۶). مب، مر: تو خواندى. صفحه : ۳۵۱ جواب مده. به بار سديگر«۱» جبريل«۲» پيدا شد و گفت: من جبرئيلم«۳»، و خـداى تعالى تو را پيغامبرى داد، بر خيز و پيغام خـداى به اينكه قوم بر. او بر خاست«۴» و پير را خبر داد. پير گفت: آنچه خـداى فرموده است به جاى آر«۵». او برخاست«۶» به دعوت كردن در ميان قوم. او را باور نداشـتند و گفتند: تعجيل مى‌كنى«۷» به نبوّت، و خـداى تو را هنوز پيغامبرى نداده است، و اگر تو پيغـامبر خـدايى، مـا از تو آيت پيغـامبرى آن مى‌خواهيم كه از خـداى در خواهى تـا براى ما پادشاهى فرسـتد تا«۸» در پيش مـا با دشـمن مـا قتال كنـد. و قوام كار بنى اسـرايل بر ملوك بودى، و جهاد مفوّض«۹» به پادشاه بودى، و پيغامبر پادشاه را مشـير و مرشـد بودى، و مؤيّـد او به وحى از قبل خـداى تعالى. وهب منبّه گفت: خـداى تعالى اشـمويل«۱۰» را به پيغامبرى بفرسـتاد«۱۱»، چهل سال پيغامبرى كرد و كار بنى اسـرايل به اسـتقامت باز آورد. آنگاه جالوت و عمالقه پديـد آمدند«۱۲»، بنى اسـرايل گفتند: ابعَث لَنا مَلِكاً نُقاتِل فِى سَبِيلِ اللّهِ. و ابو عبد الرّحمن السّـلمىّ در شاذّ خواند: «يقاتل«۱۳»» به « يا «۱۴»»، براى آن كه فعل ملك را باشـد و او مجزوم است به جواب امر. چون قوم چنين گفتنـد، او گفت: هَل عَسَـيتُم، «هل» اسـتفهام است و «عسـى» فعل مقاربت است. و نافع و حسن و طلحة بن مصرّف «عسيتم» خوانند به كسر «سين» در جمله قرآن، و آن لغتى است. و باقى قرّاء به فتح «سين» خوانند، و آن لغت فصيح است. ابو عبيد«۱۵» گفت: اگر «عسيتم» روا بودى خواندن، «عسى ربّكم» هم روا -------------------------------- -

(۱). آج، لب: سوم. (۲). مج، وز، دب، لب، مب، مر: جبرئيل. (۳). آج، فق: جبريلم. (۶- ۴). دب، لب، مر: برخواست. (۵). آج، لب، فق: آور. (۷). آج، لب، فـق، مب، مر: مكن. (۸). همه نسـخه بدلها: كه. (۹). مـج، وز، آج، لب، فـق، مب، مر: مفروض. [.....] (۱۰). مج، دب، فق، مب، مر: اشموئيل، وز: شمويل. (۱۱). آج، لب، مب، مر و. (۱۲). مب: پديد آمدندى. (۱۳). همه نسخه بدلها فى سبيل اللّه. (۱۴). همه نسـخه بـدلها: بالياء. (۱۵). مر: ابو عبيـده. صـفحه : ۳۵۲ بودى. و «عسـى» فعلى است جـارى مجراى حرف فى امتنـاع التّصـريف، از او مستقبل نيايد، و اسم فاعل«۱»، و امر و نهى نيايد، جز فعل ماضـى از او نيايد. پس اشـمويل«۲» گفت ايشان را: چنان باشـد كه اگر قتال و جهاد بر شـما نويسـند، فرمان نبرى و قتال نكنى! جواب دادند و گفتند: ما لَنا [۳۲۹- پ] أَلّا نُقاتِلَ فِى سَبِيلِ اللّهِ.

«ما» استفهامیّه است، چه بوده است ما را که قتال نکنیم در ره«۳» خدای! وَ قَد أَخرِجنا مِن دِيارِنا وَ أَبنائِنا، «واو» حال است، یعنی و حال، حالی که ما را بیرون کرده‌اند از خان و مان«۴» و فرزندان خود. اگر گویند: چرا «ان» آورد اینکه جا، و عرب نگوید: مالك ان لا تفعل، و انّما گویند: مالک لا تفعل، جواب گوییم: هر دو لغت صحیح است، و در قرآن هر دو آمد، قال اللّه تعالى: ما مَنَعَكَ أَلّا تَسجُدَ إِذ أَمَرتُكَ«۵»، و قال تعالى: وَ ما لَكُم لا تُؤمِنُونَ بِاللّهِ«۶». کسائی گفت: «فی» مقدّر است اینکه جا، معنی اینکه است: ما لنا فى ان لا ـ نقاتل، چیست ما را در آن که قتال نکنیم. فرّاء گفت معنی آن است«۷»: ما يمنعنا، چه منع کند ما را از آن که قتال کنیم، چون «ما لنا» به معنی «ما یمنعنا» باشد، لا بدّ «ان» باید«۸». و بعضی دگر گفتند: «واو» عطف مقدّر است، و تقدیر اینکه است: ما لنا و لان لا نقاتل. و چون «واو» باشد، لا بدّ «ان» باید«۹» برای آن که «ان» مع الفعل در تأويل مصدر باشد، و مصدر اسم بود، و اینکه جا اسم باید تقول: مالك و ان تفعل كذا، و لا تقول: مالك و تفعل كذا. اخفش گفت: «ان» زیادت است«۱۰»، تقدیر اینکه است: ما لنا لا نقاتل فی سبیل اللّه. و چون «واو» و «لام» اضمار کند«۱۱» معنی آن باشد: ما را چه با آن که ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر نیاید. (۲). دب: اشموئیل. (۳). دب، فق، مب، مر: راه. (۴). لب، فق: خانمان. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. (۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۸. (۷). همه نسخه بدلها که. (۸). ب، مر: باشد. [.....] (۹). دب که. (۱۰). مب و. (۱۱). مب، مر: کنند. صفحه : ۳۵۳ کالزار«۱» نکنیم؟ چنان که: مالك و ان تفعل، تو را با آن چه کار که اینکه چنین کنی«۲»؟ و اینکه همه عبارات طریق تعجّب است بر سبیل مبالغه، که چگونه ممکن باشد که با اینکه همه آفت ما کالزار«۳» نکنیم، و ایشان سراها«۴» ما به غصب«۵» فرو گرفته و فرزندان ما را به غارت [و برده] [اشاره]«۶» برده. و عبید بن عمیر خواند در شاذّ: «و قد اخرجنا من ديارنا» بر فعل ماضی، چنان که فعل مسند باشد با دشمن، یعنی«۷» دشمن با ما چنین کرد«۸». و ظاهر کلام عموم است، و فحوا«۹» دلیل خصوص می‌کند برای آن که آنان«۱۰» که اینکه می‌گفتند ایشان را به بردگی نبرده بودند، و از سرای بیرون نکرده بودند، و لکن چون با خویشان ایشان اینکه معامله رفت، ایشان گفتند با ما رفته است، گفتند: اگر وقتی که عزیز و ممنوع بودیم، قتال نکردیم که حاجت نبود ما را به آن، معذور بودیم. امروز چون مقهور و مضطرّ شدیم، و پیغامبر هست، و پادشاه باشد، چه عذر آریم که قتال نکنیم؟ حق تعالی گفت با اینکه همه مبالغه که کردند باز نمود«۱۱» چون قتال بر ایشان نوشتند ثبات نکردند و بگریختند«۱۲»، مگر اندکی [۳۳۰- ر] فَلَمّا كُتِبَ عَلَيهِمُ القِتالُ تَوَلَّوا إِلّا قَلِيلًا مِنهُم، و در کلام حذفی هست که سیاقت آیت بر او دلیل می‌کند، و تقدیر اینکه است: «فبعث اللّه لهم ملكا و كتب عليهم القتال فلمّا كتب عليهم القتال»، و بر جا«۱۳» بنه ایستادند«۱۴» مگر اندکی، و آن اندکی«۱۵» آن بودند«۱۶» که آب نخوردند از آن جوی که ------------------------------ - (۳- ۱). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر: کارزار. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: با آن چه که چنین کنی. (۴). دب: کارهای، مج، وز، لب، فق، مب، مر: سراهای. (۵). لب، فق، مب: غضب. (۶). اساس، فق: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). وز، دب: کرده، آج، لب، فق، مب، مر: کرده با ما. (۹). اساس: فحوی/ فحوا، مب: فحوای. (۱۰). فق: آن نان/ آنان، دب: آنا. (۱۱). همه نسخه بدلها که. (۱۲). مج، وز، آج، فق، مر و بر جانب ایستادند، لب و بر یک جانب استادند. [.....] (۱۳). همه نسخه بدلها: جای. (۱۴). مر: نه ایستادند. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مر: اندک. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود. صفحه : ۳۵۴ ذکرش بیاید، چون آب نخوردند به آب عبر کردند و برابر دشمن شدند و قتال کردند«۱». وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ، و خدای تعالی ظالمان را به از آن شناسد که ایشان خود را. ایشان«۲» از گمان خود خبر دادند، و علم احوال ایشان بنزدیک خدا«۳» بود. حق تعالی گفت من داناام به احوال ایشان و نیّات ایشان. وَ قالَ لَهُم نَبِيُّهُم، گفت ایشان را پیغامبرشان اشمویل«۴»: إِنَّ اللّهَ قَد بَعَثَ لَكُم طالُوتَ مَلِكاً، که خدای تعالی طالوت را بفرستاد برای شما به پادشاهی. و قصّه او آن بود که مفسّران گفتند: چون بنی اسرایل اینکه سخن گفتند و اینکه سختی کردند، خدای تعالی جبریل را فرستاد به اشمویل«۵» و عصایی و قرنی- اعنی سروی- روغنی در او کرده که آن را روغن قدس خواند«۶»، و گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید که پادشاه بنی اسرایل آن بود«۷» که

به بالای اینکه عصا برابر بود، و اینکه روغن بر سر او ریزی، گرد سر او برگردد و به رویش فرو نیاید. و از علامت او اینکه بود که چون از در سرای تو در آید، اینکه روغن«۸» به جوشیدن آید. چون شخصی چنین بود، سر او به اینکه روغن مدهّن بکن و به پادشاه«۹» بنی اسرائیلش کن. اشمویل«۱۰» کس فرستاد و بطون بنی اسرایل را می‌خواند، و ایشان می‌آمدند و خویشتن«۱۱» به عصا اندازه می‌گرفتند«۱۲»، بالای کس«۱۳» بـا آن موافق نبود، و روغن در قرن ساکن بود. و طالوت را نام به سریانی ساذل«۱۴» بود و به عبری شاول«۱۵» بود، و از فرزندان ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها و ظفر یافتند. (۲). آج، لب، فق: اینان. (۳). همه نسخه بدلها: خدای. (۴). دب: اشموئیل، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). دب: اشموئیل. (۶). دب: گویند. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، مر: باشد. (۸). مج در او سرو، وز، دب، آج در اینکه سرو، لب، فق، مر در اینکه سر. (۹). همه نسخه بدلها: پادشاهی. (۱۰). مج، دب: اشموئیل. [.....] (۱۱). مج، وز، مب را. (۱۲). وز: می‌کردند، دب: اندازه می‌کردند و می‌گرفتند. (۱۳). مب: کسی. (۱۴). مج، وز، فق: شاذل، دب، آج: شازل، لب: شاول، مب: تنازل، مر: تناویل. (۱۵). آج، لب، فق: شاویل، مب، مر: تناویل. صفحه : ۳۵۵ بنیامین«۱» بن یعقوب بود، گفتند: مردی دبّاغ بود ادیم کردی. عکرمه و سدّی گفتند: سقّا بود، به چهار پای«۲» آب کشیدی از نیل. و گفته‌اند: مکاری بود، خربنده بود، خرش گم شد. در طلب خر می‌گردید با غلامی از آن پدرش، به در سرای اشمویل«۳» رسیدند، غلام گفت: اگر در نزدیک اینکه پیغامبر شویم«۴»، باشد که ما را خبر دهد از احوال اینکه چهار پای. در سرای رفتند، و آن قرن پیش اشمویل«۵» نهاده بود«۶» و روغن در وی. چون طالوت از در سرای در شد، و وجوه و اعیان بنی اسرایل حاضر«۷»، روغن«۸» جوشیدن گرفت. طالوت بنشست و خواست تا حدیث چهار پای کند. اشمویل«۹» در او نگرید، گفت: بر پای خیز. او بر پای خاست، [۳۳۰- پ] آن عصا به بالای او باز گرفت هم بالای او«۱۰» بود. گفت: پیش من آی. طالوت، پیش«۱۱» رفت، آن روغن قدس بر سر او ریخت روغن گرد سر او چون اکلیلی می‌گشت، و هیچ به روی«۱۲» او فرو«۱۳» نیامد. سر او به آن روغن مدهّن کرد و گفت: برو که تو پادشاه بنی اسرائیلی«۱۴». گفت: چگونه! گفت: خدای تعالی مرا فرموده است که تو را پادشاه«۱۵» بنی اسرایل کنم. گفت: یا رسول اللّه؟ دانسته باشی که من از نزدیکترین اسباط بنی اسرائیلم و از جمله اشراف ایشانم! گفت: بلی. گفت: آیت و علامت اینکه حدیث چیست! گفت: آن است که تو با خانه شوی، پدرت چهار پای باز یافته بود. آنگه اشمویل«۱۶» بنی اسرایل را گفت: إِنَّ اللّهَ قَد بَعَثَ لَكُم طالُوتَ مَلِكاً، خدای ------------------------------- - (۱). فق: بنیامین. (۲). مج، آج، لب، فق، مب، مر: چهار پا. (۱۶- ۹- ۳). مج، دب، اشموئیل. (۴). آج، لب، مب: شوم. (۵). دب: اشموئیل. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: نهاده بودند. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، مر آن، فق، مب بودند. (۸). دب در آن قرن. (۱۰). دب: هم بالا با او، فق: هم ببالای او. [.....] (۱۱). دب او. (۱۲). اساس: بروی/ به روی، مب، مر: بر روی. (۱۳). فق: فرود. (۱۴). دب: پادشاهی به بنی اسرائیلی، آج، لب: پادشاهی ببنی اسرائیل. (۱۵). مج، دب: بپادشاه، وز: بپادشاهی. صفحه : ۳۵۶ تعالی طالوت را به پادشاهی بفرستاد و نصب کرد. ای عجب پادشاهی کم«۱» از نبوّت و امامت است؟ چون نصب پادشاه از قبل خدای باشد، نصب امام چرا به تو مفوّض باشد! ایشان به انکار در آمدند که: أَنَّى يَكُونُ لَهُ المُلكُ عَلَينا، تا بدانی که قدیما بر آنچه خدای کرد منکران بودند، چگونه او را بر ما پادشاهی رسد! وَ نَحنُ أَحَقُّ بِالمُلكِ مِنهُ و ما به پادشاهی از او سزاوارتریم- الخنفساة«۲» فی عین امّها رامشنة«۳»- تزکیه خود به زبان خود می‌کردند که ما حق تریم و اولیتر به پادشاهی از او. ابلیس هم اینکه کرد: أَنَا خَيرٌ مِنهُ«۴» ...، و لکن نه با کسی کرد که تلبیس ابلیس بر او برود. آنگه به نقص او در آمدند که: وَ لَم يُؤتَ سَعَةً مِنَ المالِ، او را دست فراخیی«۵» در مال نداده‌اند، گمان بردند که استحقاق تقدّم به سعت مال باشد، ندانستند که به سعادت مآل باشد. نظر نه به مال است به مآل است، نظر به سعت است، و لکن در علم نه در مال. پیشوای«۶» باید تا از مال مایل باشد، نباید که به مال مایل باشد. چون به مال مایل بود. بخیل بود، و چون از مال مایل بود سخی بود، اینکه موجب تقدّم بود، و آن مقتضی تأخّر، و لکن از آن جا که همّت تو است، نظر تو به مال است و سؤال تو از اینکه«۷» حال است: یقولون ما مالی و مالی و مالهم و ما مال من ما«۸» مال یوما الی مال امالی علم

مالی‌ء«۹» و ممالی‌ء أمالیّ آمالی لدیّ و اموالی جواب داد: ان اللّه اصطفیه علیکم، گفت: خدای او را بر شما برگزید. وَ زادَهُ بَسطَةً فِی العِلمِ وَ الجِسمِ، و او را بسطت«۱۰» و زیادت داد«۱۱» در علم و جسم، از شما عالمتر است. و مراد به بسطت«۱۲» جسم، شجاعت و قوّت است، آن داند که شما ندانی و آن تواند که شما نتوانی [۳۳۱- ر] [اشاره]. به بالا از شما برتر است از آن، به قدر از شما ------------------------------------ - (۱). مج: که. (۲). همه نسخه بدلها: الخنفساء. (۳). مب: راشیه، مر: رامشیهٔ، چاپ شعرانی (۲/ ۲۹۰): ... امّها فراشهٔ. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. (۵). همه نسخه بدلها: دست فراخی. (۶). اساس، مج، وز، دب، لب، فق: پیش وای/ پیشوای، آج: پس وی، مر: پیشوایی. (۷). همه نسخه بدلها: حسن. (۸). آج: قد. (۹). لب مالی امالی، فق امالی امالی، چاپ شعرانی (۲/ ۲۹۱) و هو مالی. [.....] (۱۲- ۱۰). وز، فق: بسطه، مب: بسط. (۱۱). دب: داند، لب، فق، مب، مر: دارد. صفحه : ۳۵۷ بالاتر است، چون از شما والاتر«۱» است از شما بالاتر«۲» است: تبیّن لی انّ القماءهٔ ذلّهٔ و انّ اعزّاء الرّجال طوالها اگر بیگانه‌ای«۳» که در علم بیشتر بود«۴» و به قوّت بیشتر«۵»، بر خویشان«۶» و همگنان تقدّمش دادند«۷»، آن کس که به علم بیشتر و به قوّت«۸» بیشتر و با اینکه از همه خویشتر«۹» بر بیگانگانش تقدّم نباشد! تا چو«۱۰» او را گفتند که کاری چنین رفت، گفت: به چه علّت! گفتند: به علّت صحبت. گفت: اگر به صحبت برسد، و به صحبت و قرابت«۱۱» نرسد! أ تکون الخلافهٔ بالصّحابهٔ«۱۲» و لا تکون بالصّحابهٔ و القرابهٔ! ثمّ انشأ یقول: فإن تک بالشّوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیّب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبیّ و اقرب گفته‌اند، برای آن گفتند که: أَنّی یَکُونُ لَهُ المُلکُ عَلَینا وَ نَحنُ أَحَقُّ بِالمُلکِ مِنهُ که در بنی اسرایل«۱۳» دو سبط بودند: یکی سبط نبوّت، و یکی سبط مملکت. سبط نبوّت سبط لاوی یعقوب«۱۴» بود که موسی و هارون از آن سبط بودند، و سبط مملکت سبط یهودا بن یعقوب بود که داود و سلیمان از آن سبط بودند. و طالوت از هیچ دو نبود، از سبط بنیامین بن یعقوب بود، و با اینکه همه درویش است و مالی ندارد. اشمویل«۱۵» گفت: به اینکه چه تعلّق دارد، خدای تعالی چو«۱۶» در او صلاحیت اینکه می‌بیند، او را برگزید بر شما و تفضیل و زیادت داد در اینکه دو خصلت، و باز نمود که: ------------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: بالاتر. (۲). همه نسخه بدلها: والاتر. (۳). اساس: بیگانه‌ی، مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بیگانه. (۴). مج، وز، بد، لب، فق، مب، مر: بیشتراند. (۵). مج، وز بد، دب، آج بود، دیگر نسخه بدلها اند. (۶). دب خویشتن. (۷). لب، فق: دارند. (۸). مب: که تعلیم او و قوّت. (۹). فق: خویشتن، مب، مر: خویش. (۱۰). فق: چون، مب: چه. (۱۱). اساس: قربت، با توجّه به مج و نیز فحوای عبارت بعدی، تصحیح شد. (۱۲). لب، فق، مب، مر: و الصّحابه. [.....] (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، مر: بنی اسرائیل. (۱۴). همه نسخه بدلها: لاوی بن یعقوب. (۱۵). دب: اشموئیل. (۱۶). دب، آج: چون. صفحه : ۳۵۸ او عالمتر از شماست. گفتند: او خر بنده است. گفت: اگر چه چنین است، او داناست و شما نادان، و آن که نادان باشد خر باشد، و خر بنده به هر حال [به از خر باشد و] [اشاره]«۱» بر خر، سایس و مستولی باشد. اگر چه خر بنده است در تحت امر خرش نکنند، خر اولیتر که در زیر امر او باشد. خری داشت بافسار، فسارش«۲» از دست او بستدند، و افسری بر سر او نهادند بدل آن، تا پس از آن که«۳» بنده یک خر بود، خداوند سیصد هزار خر باشد«۴». اینکه حدیثها بر قول آن کس است که گفت: کان خر بندجا. وهب منبّه گفت: دبّاغ بود، اگر چه دبّاغ چرب دست بود و استاد«۵»، چو پوست، پوست سگ باشد دباغت نپذیرد. کلبی گفت: و زاده بسطهٔ فی العلم بالحرب«۶»، مراد به «علم»«۷» حرب است، علم کالزار«۸» نیک دانست تا مطابق و مناسب بسطت«۹» جسم بود که معنی او شجاعت است، اگر چه مردی شجاع بود«۱۰» که علم حرب [۳۳۱- پ] نداند کارش بر نیاید: الرّأی قبل شجاعهٔ الشّجعان هو اوّل و هی المحلّ الثّانی و قال- علیه السّلام: الحرب خدعهٔ ، هر دو به جمع در یک شخص کم باشد، آن را که قوّت بود علم نبود، و آن را که علم بود قوّت نبود: فاذا هما اجتمعا لنفس مرّهٔ بلغت من العلیاء کلّ مکان و چون هر دو به هم مجتمع باشند مرتبه دارند،«۱۱» اوّل علم باید پس قوّت، برای آن که قوّت بی علم به کار نیست، و علم بی قوّت به کار است، نبینی که تا چگونه گفت: و لربّما طعن الفتی أقرانه بالرّأی قبل تطاعن الاقران اگر نه آن است«۱۲» که علم بر همه خصال از شجاعت و جز آن تقدّم دارد، آن ---------

---------------------------- - (۱). اساس، مج، وز، دب: نـدارد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت افزوده شد. (۲). مب، مر: افسارش. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: خربنده. (۴). مر: شد. (۵). آج، لبز فق، مب، مر حاذق. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و الجسم. (۷). همه نسخه بدلها علم. (۸). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر: کارزار. (۹). مج، وز، دب، آج، لب: بسطه. (۱۰). آج، لب، فق: شجاع است. [.....] (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر او را. (۱۲). همه نسخه بدلها: نه آنستی. صفحه : ۳۵۹ شیری«۱» کز آن کمتر نبود شجاعتر و قویتر از آدمیی شجاع باشد، پس واجب کردی که از او به بودی: لو لا العقول لکان أدنی ضیغم أدنی إلی شرف من الإنسان آنگه نیز شجاعان را بر یکدیگر تفاوت نبودی، تفاوت به تفاوت علم است: و لما تفاضلت النّفوس و دبّرت أیدی الکماة عوالی المرّان از بی علمی و بی رایی بود که نادان بر دانا و ضعیف بر قوی، و جاهل بر عالم، و مأمور بر آمر، و رعیّت بر امام زبان جهل دراز کرد تا به شکایت حکایت آن نکایت کرد: ۲» حتّی لقد قالت قریش انّ علیّا رجل شجاع لکن لا علم له بالحرب للّه هم« هل کان فیهم احد أطول لها مراسا منّی و أشدّ لها مقاساة لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرین ثمّ ها أنا ذا قد ذرّفت علی السّتین و لکن لا امر لمن لا یطاع، و به روایتی دیگر: لا رأی لمن لا یطاع. آنان که اینکه گفتند که بودند! آنان بودند که او ایشان را درویشان«۳» می‌گفت: ۴» قبحا لکم یا اشباه الرّجال، و لا رجال حلوم الاطفال و عقول ربّات الحجال، أیّها الشّاهدة ابدانهم الغائبة عنهم عقولهم المختلفة اهواؤهم ما اعزّ اللّه نصر من دعاکم و لا استراح قلب من قاساکم و لا قرّت عیون من آواکم«، کلامکم یوهن الصّمّ الصّلاب، و فعلکم یطمع فیکم عدوّکم المرتاب، و یحکم أیّ دار بعد دارکم تمنعون و مع ایّ امام بعدی تقاتلون، المغرور و اللّه من غررتموه، و من فاز بکم فاز بالسّهم الاخیب، اصبحت لا اطمع فی نصرتکم و لا اصدّق قولکم فرّق اللّه بینی و بینکم، و اعقبنی بکم من هو خیر منکم [۲۳۳- ر] و اعقبکم بی من هو شرّ لکم امامکم یطیع اللّه و انتم تعصونه و امام اهل الشّام یعصی اللّه و هم یطیعونه و اللّه لوددت انّ معویة صارفنی بکم صرف الدّینار بالدّرهم اخذ منّی عشرة منکم و اعطانی واحدا من بنی فراس بن غنم و اللّه لوددت انّی لم اعرفکم و لم تعرفونی لأنّها معرفة جرّت ندما- فی کلام طویل. بلی؟ چنین مخنّثان، چنان مرد را از اینکه جنس سخن گویند، بلی ---------------------------- - (۱). لب، فق، مب، مر: شتر. (۲). آج: ابو هم. (۳). دب: در روی ایشان. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مر: اولاکم. صفحه : ۳۶۰ چون جهان با شکونه«۱» گردد کاری در جهان مستقیم کی ماند: اذا وصف الطّائیّ بالبخل مادر و عیّر قسّا بالفهاهة باقل و قال السّهی للشّمس أنت خفیّة و قال الدّجی یا صبح لونک حایل و طاولت الإرض السّماء سفاهة و«۲» فاخرت الشّهب الحصی و الجنادل فیاموت زر إنّ الحیاة ذمیمة«۳» و یا نفس جدّی انّ دهرک هازل از اینکه حدیث رها کن که وقت برسد و اینکه بنرسد- هذا خطب یطمّ و أمر لا یتمّ- عدنا الی ما کنّا فیه. وَ زادَهُ بَسطَةً فِی العِلمِ وَ الجِسمِ، قیل: اراد طول القامة، بنی اسرایل بغایت«۴» دراز بودند و از ایشان به سری و گردنی درازتر بود. در میان جمعی می‌رفتی از همه سر برداشته«۵» و گردن فراشته بودی، تا پنداری شاعر او را گفت: فجاءت به سبط العظام کأنّما عمامته بین الرّجال لواء برای اینکه به بالای آن عصا بود که از آسمان آوردند، بیانش: وَ زادَکُم فِی الخَلقِ بَصطَةً«۶»، اگر نا اهلی را که نه از خانه نبوّت و مملکت بود، چون اینکه دو خصلت در او یافتند اهلیّت تقدّم و مملکت بنی اسرایل داشت، آن را که از خانه بود بل که خداوند خانه بود، اینکه دو خصلت با جمله خصال خیر در او بود بر چو«۷» تویی تقدّم نمی‌رسد او را! قولی دیگر آن است که: مراد به «بسطت جسم» قوّت و شجاعت است در اینکه هر دو خصلت اجماع منعقد است که کس با او مقارب نبود او را، چه باشد اگر به طول طالوت نباشد طالوت با طولش از قتال جالوت و جولان با او قاصر و عاجز بود تا داود«۸» با قصر قامت اعلام قیامت به او نمود، نظر به طول نیست و به عرض، نظر به طول است و به عرض چه اگر آن بود و اینکه نبود، «کطول بلا طول و عرض بلا عرض» باشد. ---------------------------- - (۱). دب، آج: باژ گونه. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نـدارد. (۳). مج، فق، مب، مر: دمیمة. (۴). دب: بسیار. (۵). مب، مر: بودی. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۶۹، کلمه «بسطة» در قرآنهای چاپی به صورت «بصطة» هم هست. (۷). دب مب، مر: چون. (۸). همه نسخه بدلها: داود/ داود. [.....] صفحه : ۳۶۱ کسی او را گفت: شجاعتت«۱» را حدّی نیست، لو لا قصر

قامتك، اگر نه آنستی که قامتت کوتاه است، گفت: انّ اللّه تعالی لم یخلقنی طویلا و لا قصیرا لا ضرب الطّویل فاقطّه«۲» و اضرب القصیر فأقدّه. عبد اللّه [۳۳۲- پ] عبّاس گفت: کانت ضربات علیّ ابکارا اذا استطال قدّ و اذا اعترض قطّ. إبن کیسان گفت: مراد جمال است، و طالوت نیکوتر بنی اسرایل بود و عالمتر، و در تقدّم جای«۳» هست که جمال شرط است، آن جا که جماعت در قراءت و فقه و هجرت راست باشند به اقامت«۴» نماز که را پیش دارند! اصبحهم وجها، آن را که نکو روی‌تر باشد. وَ اللّهُ یُؤتِی مُلکَهُ مَن یَشاءُ، و خدای تعالی ملك به آن دهد که او خواهد، پس منکر مباشی که طالوت پادشاه بود، که ملك نه به وراثت باشد، ملك خدا را است، به آن دهد که او خواهد، و به آن خواهد که دهد که سزاوار باشد. وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ و خدای- جلّ جلاله- فراخ عطا و داناست، چون دهد بی اندازه دهد، و چون نهد به جای نهد، بخیل وار ندهد و جاهل وار ننهد. بنی اسرایل گفتند: اکنون آیت و علامت و دلالت پادشاهی او چیست! پیغامبر گفت«۵»، وَ قالَ«۶» إِنَّ آیَةَ مُلکِهِ، علامت پادشاهی او أَن یَأتِیَکُمُ التّابُوتُ آن است که تابوت به شما آید، و قصّه و صفت او- علی ما جاء فی التّفسیر و ذکره المفسّرون و اهل الاخبار- آن بود که گفتند: خدای تعالی تابوتی بر آدم فرو فرستاد در او صورت پیغامبرانی«۸» که از فرزندان او خواستند بودن«۹»، و خانه‌های ایشان تا«۱۰» به آخر زمان که خانه رسول ما- علیه السّلام- بود در آخر ایشان از یاقوتی صرخ«۱۱» و صورت و شبح او در آن جا ایستاده در نماز، و حوله«۱۲» اهل بیته و اصحابه، و ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: شجاعت تو. (۲). لب، فق، مب، مر: فاقطعه. (۳). دب، آج، مب: جایی. (۴). مج، وز، دب: امامت. (۵). مب قوله تعالی. (۶). اساس: و قالت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). دب، آج: اشموئیل. (۸). آج، لب، فق: در صورت پیغمبری. (۹). آج، لب، فق: خواسته بودند. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: را. (۱۱). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سرخ. (۱۲). آج: حوالیه، لب، فق: حواله، مب، مر: حوالی. صفحه : ۳۶۲ پیرامن«۱» او اهل البیت و اصحاب او بودند، و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده، بر پیشانی او نوشته«۲»: هذا اخوه و إبن عمّه المؤیّد بالنّصر من عند اللّه، اینکه برادر و پسر عمّ اوست مؤیّد است به نصرت از قبل خدای- عزّ و جلّ- و خویشان و بنو اعمام و انصار و خدم و خول«۳» او گرد بر گرد او. نور سمّ اسب«۴» یکی از ایشان فردا قیامت نور آفتاب را غلبه کند. و اینکه تابوت طولش«۵» سه گز بود«۶» در عرض دو گز، و از چوب شمشاد بود در زر گرفته، به نزدیك آدم بود تا آنگه که او را وفات آمد به وصیّ خود سپرد شیث، آنگه فرزندان آدم را یك به یك می‌دادند تا به ابراهیم- علیه السّلام- رسید. چون ابراهیم را- علیه السّلام- وفات آمد، تابوت به اسماعیل سپرد که مهین«۷» فرزندانش بود. چون اسماعیل را وفات آمد، به نزدیك پسرش قیدار بنهاد. فرزندان اسحاق با او منازعه کردند، گفتند: نبوّت از شما رفت«۸» تابوت با مادهی«۹»، از آثار نبوّت جز اینکه نور با شما نماند، یعنی نور محمّد- صلّی اللّه علیه و آله [۳۳۳- ر] [اشاره]. قیدار گفت: اینکه وصیّت پدر من است و من به کس ندهم. روزی خواست تا سر آن تابوت باز کند نتوانست و راه نیافت بر آن، و منادی او را ندا کرد که: یا قیدار؟ سر اینکه تابوت مگشای که تو را بر آن سبیل نیست، سر او نگشاید مگر پیغامبری. اینکه تابوت«۱۰» بر گیر و با نزدیك پسر عمّت بر- یعقوب اسرائیل اللّه، و بدو سپار. او برخاست و تابوت بر گردن نهاد و از زمین حرم بیامد و روی به کنعان نهاد و یعقوب به کنعان بود. چون قیدار«۱۱» به نزدیك یعقوب رسید، تابوت صریری«۱۲» و آوازی بکرد که یعقوب بشنید، فرزندان را گفت: سوگند می‌خورم که قیدار«۱۳» آمد و تابوت آورد، برخیزی تا به استقبال او رویم. آنگه برخاست و فرزندان با او برفتند. ------------------------------- - (۱). دب، آج: پرامن. (۲). مب که. [.....] (۳). آج: اخوال. (۴). آج: نور سیمای. (۵). مب بر. (۶). مج، وز، دب، مب، مر و. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: مهتر. (۸). همه نسخه بدلها: برفت. (۹). آج: تابوت باید به ما دهی، لب: تابوت ما به ما دهی. (۱۰). مب، مر را. (۱۱). اساس، مج، وز: قیذار. (۱۲). مج، وز: صیرگری. (۱۳). مج، وز: قیذار. صفحه : ۳۶۳ چون چشمش بر قیدار«۱» افتاد، بگریست و او را در بر گرفت«۲» و گفت: یا قیدار«۳»؟ تو را چه رسید که رویت زرد گشته است«۴» و تنت ضعیف! دشمنی به تو رسید یا معصیتی کردی از پس پدرت اسماعیل! گفت: اینکه هیچ نبود، و لکن آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد، برای

آن چنین ضعیف و متغیّر اللّون شده‌ام. یعقوب گفت: کجا وضع کردی در دختران اسحاق! گفت: نه در زنی عربی جرهمی نام او غاضره یعقوب گفت: بخ بخ شرفا لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله لم یکن اللّه لیخرجه الّا فی العربیّات الطّاهرات، خدای او را بیرون نیارد الّا در زنان عربی پاکیزه. ای قیدار«۵»؟ من تو را بشارت می‌دهم. گفت: به چه! گفت: به آن که غاضره که اهل تو است بار بنهاد به پسری دوش شب. قیدار گفت: تو چه دانی، و تو به«۶» زمین شامی و او به«۷» زمین جرهم«۸» است! یعقوب گفت: به آن می‌دانم که دوش درهای آسمان دیدم که بگشادند، و فریشتگان را دیدم که رحمت و برکت فرو می‌آوردند، و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور ماهتاب، دانستم که آن برای شرف محمّد است- صلّی اللّه علیه«۹». پس قیدار«۱۰» تابوت به یعقوب تسلیم کرد، و او برگشت و روی به حرم نهاد، اهل او بار بنهاده بود به پسری، و او را حمل نام بر نهاده، و نور محمّدی«۱۱» در پیشانی او بود. آنگه تابوت در میان بنی اسرایل می‌بود تا آنگه که به موسی- علیه السّلام- رسید. موسی توریت در آن جا نهادی و چیزی از متاع خود، تا آنگه که او را وفات آمد. آنگه دست به دست می گردید«۱۲» تا به اشمویل«۱۳» رسید، و آنچه خدای تعالی یاد کرد در تابوت بود، و هو قوله: فِیهِ سَکِینَةٌ مِن رَبِّکُم. و در «سکینه» خلاف کردند. از امیر المؤمنین علی«۱۴» روایت کردند که: سکینه ------------------------------- - (۵- ۳- ۱). اساس، مج، وز: قیذار. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و بپرسید. (۴). همه نسخه بدلها: شده است. [.....] (۷- ۶). آج، لب، فق، مر: بر، مب: در. (۸). همه نسخه بدلها: حرم، محتمل است اینکه کلمه در نسخه اساس بتوسّط ناسخان تغییر داده شده باشد. (۹). مج و سلّم، وز، دب، آج، لب، فق، مب و اله. (۱۰). اساس، وز: قیذار/ قیدار. (۱۱). مج، وز، آج، لب، فق، مر: محمّد. (۱۲). مج، وز: می کردند. (۱۳). مج: اشموئیل. (۱۴). دب، مر علیه السّلام. صفحه : ۳۶۴ بادی«۱» بود سبک جهنده«۲»، آن را دو سر بود، و روی چون روی آدمیان. مجاهد گفت: لها رأس کرأس الهرّة، سری داشت چون سر گربه و دنبالی چون دنبال گربه، و دو پر داشت. وهب منبّه گفت: شکل سر گربه‌ای بود. [۳۳۳- پ] چون کالزاری«۳» بودی از آن جا آوازی بیامدی«۴» چون آواز گربه، ایشان را یقین شدی که ظفر خواهد بودن. سدّی گفت: در آن جا طستی«۵» زرّین بود. بکّار بن«۶» عبد اللّه«۷» گفت: در آن جا روحی بود که سخن گفتی. چون ایشان را خلافی پدید آمدی، سخنی گفتی که خلاف ایشان زایل شدی. عطاء بن ابی رباح گفت: آیاتی و علاماتی بود که ایشان شناختندی«۸» و ساکن شدندی به آن. قتاده و کلبی گفتند: «سکینه» فعیله باشد من السّکون، ای طمأنینة، یعنی هر جای که تابوت بودی ایشان را به آن تسلّی و طمأنینه بودی. ربیع گفت: سکینة ای رحمة من ربّکم. و قوله: بَقِیَّةٌ، فعیله من البقاء، و «ها» برای مبالغه است. مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُون، مفسّران گفتند: «آل» صله است اینکه جا، مراد آن است که: ممّا ترک موسی و هرون، چنان که جمیل گفت: بثینة من آل النّساء و انّما یکنّ لأدنی لا وصال لغائب اراد من النّساء. و «آل» در لغت نیز شخص«۹» باشد روا بود که ممّا ترک شخص موسی و هرون. و «آل» در جز اینکه جایگاه سراب بود، و اصل «آل» اهل بوده است ابدال کرده [اند] [اشاره]«۱۰» «ها» را به همزه لقرب مخرجیهما«۱۱»، نبینی که چون تصغیر کنند ------------------------------- - (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۹۷): ماری، قرطبی ۳/ ۲۴۹: ریح. (۲). اساس: به صورت «جمنده» هم خوانده می‌شود. (۳). مج، وز، آج، فق، مب، مر: کارزار، دب: کارزاری. (۴). دب: بر آمدی. (۵). همه نسخه بدلها: طشتی. (۶). لب، مب: زرّین بود نگارین. [.....] (۷). آج، فق، مب، مر: عبد اللّه بن عبّاس. (۸). لب، فق، مب، مر: ساختندی. (۹). آج، لب، فق، مب: شخصی. (۱۰). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۱). وز، آج، لب، فق: مخرجیها، دب، مب، مر: مخرجهما. صفحه : ۳۶۵ گویند: «اهیل» با اصل برند. مفسّران گفتند: در تابوت عصا«۱» موسی بود و پاره‌ها«۲» الواح. او«۳» چون الواح بینداخت بعضی از آن«۴» شکسته شد، و پاره‌ای از آن ترنجبین«۵» که از آسمان فرو می‌آمد در تیه، و دو لوح از الواح توریت و نعلین موسی و عمامه«۶» هارون. و تابوت در میان«۷» بنی اسرایل بود. چون در چیزی خلاف کردندی، آوازی از آن جا بیرون آمدی و حکم کردی از میان ایشان. و چون کالزار«۸» بودی بمنزلت رایت در پیش داشتندی و به آن طلب فتح و ظفر کردندی. چون بنی اسرایل در خدای عاصی شدند، خدای تعالی عمالقه را بر ایشان مسلّط کرد تا تابوت از

ایشان بستدند«۹»، و سبب آن بود که: آن پیر را که«۱۰» اشمویل را پرورد- نام او عیلی«۱۱» بود- او را دو پسر بودند، و اینکه پیر حبر و عـالم ایشان بود، و صاحب قربانشان بود. او را از آن جا طعمه‌ای«۱۲» رسم بودی. اینکه پسران او دست دراز«۱۳» کردند و خیانت کردند«۱۴» در قربـان. و چون زنـان در بیت المقـدّس نماز کردنـدی، در ایشان آویختنـدی و ایشان را رنجه داشـتندی. خـدای تعالی وحی کرد به اشـمویل که: عیلی«۱۵» را بگو که تو را دوستی فرزنـدان منع می‌کنـد از آن که ایشـان را زجر کنی از خیـانت در قربان من و اظهار فساد در قدس من، بر من است که اینکه مرتبه از تو بستانم، [۳۳۴- ر] و تو را و فرزندانت را هلاک کنم. ------------------------------- - (۱). مج، وز، مب، مر: عصای. (۲). اساس: بارها/ پاره‌ها، مج، وز، دب، مب، مر: پاره‌ای. (۳). همه نسـخه بدلها: موسی. (۴). همه نسـخه بـدلها بجز دب: از او. (۵). ترانجبین. (۶). آج، لب، فق، مر ابراهیم و روایـتی عمـامه. (۷). آج، فق: میانه. (۸). مـج، وز، آج، فق، مب، مر: کـارزار، دب: کارزاری. (۹). آج، لب، فق، بسـتندی. [.....] (۱۰). دب، آج، مر: پیر که. (۱۱). وز: عبلی، دب: بلی، مـب: علی. (۱۲). مـج، وز: ایشـان را از اطعمه، دب: و او را، آج، لب، مب، مر: و ایشـان را اطعمه، و ایشان را طعمه. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: پسـران دست درازی. (۱۴). مب: کردندی. (۱۵). دب: عیلا، مب: علی. صـفحه : ۳۶۶ اشمویل، عیلی«۱» را خبر داد به اینکه. او بترسید، و دشمنی روی به ایشان کرد با لشکری عظیم. عیلی پسران را با لشکر به کارزار«۲» فرسـتاد و تابوت با ایشان بفرسـتاد«۳»، و عیلی ترسـان می‌بـود از آن احـداثی که ایشـان کرده بودنـد که دایره«۴» برایشـان بود، او بر کرسینی«۵» نشسـته بود که یکی بیامد«۶» و خبر داد که: لشـکر بنی اسـرایل شکسـته شد، و پسران او را بکشتند و تابوت ببردند. او از آن کرسـی در افتاد و بمرد. کار بنی اسـرایل مختلّ شـد و هرج و مرج پیـدا شـد، و متفرّق شدنـد تا آنگه که خـدای تعالی طالوت را پادشـاهی داد، و ایشـان را گفت: علامت ملك او آن است که تابوت با دست شـما آیـد، و قصّه او آن بود که: آنان که تابوت برده بودنـد، به دهی آوردنـد از دههای فلسـطین- که آن را اردود«۷» گفتنـد- و در بت خـانه‌ای که آن جـا بود بنهادنـد و با زیر پای بت مهین نهادنـد. بامـداد که در آمدنـد، بت در زیر تـابوت بود و تـابوت بر زبر. دگر بـاره تابوت زیر«۸» نهادنـد و بت بر زبر، دگر بـار بامداد«۹» همچنان بود، بایسـتادند و پای آن بت به مسمارها بر پشت تابوت دوختند. بامداد که آمدند، دست و پای بت شکسته بود، و در زیر تـابوت افگنـده، و بتان همه به روی در آمـده. تابوت از آن جا به در آوردنـد«۱۰» و به ناحیتی از نواحی شـهر بنهادند. اهل آن«۱۱» ناحیت را دردی در گردن پدیـد آمد، و بسیاری از ایشان بمردند، گفتند: شـما نمی‌دانی که کس با خدای بنی اسـرایل بس نباشد«۱۲»؟ اینکه ------------------------------- - (۱). دب: عیلا، مب: علی. (۲). اساس: کارزا (کلمه خوردگی دارد، به ظنّ قریب به یقین کـالزار بوده)، همه نسـخه بـدلها جز لب: کـارزار، بـا توجّه به لب و اسـتعمال اینکه کلمه در موارد مشـابه تصحیح شد. (۳). همه نسـخه بدلها بر عادت. (۴). اشاره است به تعبیری از نوع: «دائرة السّوء»، چنان که در قرآن مجیـد آمـده است: سوره توبه (۹) آیه ۹۸ و سوره فتح (۴۸) آیه ۶. (۵). کذا: در اساس (یحتمل: کرسیی)، همه نسخه بدلها: کرسی. (۶). مج، وز، مب: می‌آمد، دیگر نسـخه بدلها: آمد، همه نسـخه بدلها ناگاه. (۷). وز، آج، فـق، مب، مر: ازدود. (۸). دب، مـب: بر زیر. [.....] (۹). مج، وز، آج، لب، فق: دگر بامـداد، دب، مب، مر: دیگر بامـداد. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: آن جـا بر آوردنـد. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب: اینکه. (۱۲). دب: بر نیاید. صفحه : ۳۶۷ تابوت از اینکه شـهر و اینکه ناحیت ببری. از آن جا به شهری دیگر بردند. خدای تعالی در آن شهر جانوری پدید آورد مانند موش، هر که را بزدی بکشتی تا در شبانروز«۱» بسیار مردم بمردند، از آن جا بیاوردند و به صحرا«۲» و جای«۳» در زیر خـاك کردنـد. آنگـاه آن جـا آمدنـدی به طهـارت کردن. هر کس که آن جـا طهارت کردی، او را ناسور و قولنـج پدیـد آمدی، در ماندند. آخر زنی بود از جمله سبی بنی اسـرایل از فرزندان پیغامبران، ایشان را گفت: ممکن نیسـت که شـما را از اینکه بلا خلاص«۴» باشـد تا اینکه تابوت در میان شـما باشد، اینکه تابوت از زمین خود بیرون کنی تا برهی«۵». برفتند به اشارت آن زن، و گردونی بیاوردنـد و آن تابوت بر آن گردون نهادند، و در گردن دو گاو قوی بسـتند، و آن گاوان«۶» از ولایت خود بیرون آوردنـد، و سر ایشـان در بیابـان نهادنـد. خـدای تعـالی چهـار فریشـته را موکّل کرد بر آن گاوان تا ایشان را [۳۳۴- پ]

می‌راندند تا به زمین بنی اسرایل. آنگه رسنها بگسستند و تابوت آن جا رها کردند، و ایشان بر گشتند. بامداد که بنی اسرایل بیرون آمدند از شهر«۷»، تابوت دیدند شادمانه شدند و بر گرفتند و به سرای طالوت بردند، و کار او و مملکت او به حضور تابوت مستقیم شد. عبد اللّه عبّاس گفت«۸»: فریشتگان بر گرفتند در هوا و با بیت المقدّس آوردند. قتاده گفت: تابوت«۹»، موسی- علیه السّلام- در تیه رها کرد بنزدیک یوشع بن نون. او نیز آن جا رها کرد و فریشتگان از آن جا با نزدیک طالوت آوردند. إبن زید گفت: بنی اسرایل بر کره گردن نهادند طالوت را«۱۰» چون تابوت با نزدیک او آوردند. -------------------------------- -

(۱). دب: شبانه روزی، لب: شبان روزی. (۲). مج، وز: و به صحرا آوردند، دب: و به صحرایی آوردند، آج، لب، فق، مر: به صحرا آوردند، مب: و بر صحرا انداختند. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: و جایی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خلاصی. (۵). برهی/ برهید. (۶). دب، مر را. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند. (۸). همه نسخه بدلها تابوت، لب را، مب را دیدند. (۹). دب را. (۱۰). دب: به کره طالوت را گردن نهادند، دیگر نسخه بدلها: ندارند. [.....] صفحه : ۳۶۸ إِنَّ فِي ذلِكَ، یعنی در تابوت و قصّه او و شأن او. لَآيَةً لَكُم، آیتی و علامتی و دلالتی هست شما را. إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ، اگر هیچ به خدای ایمان داری، یعنی به آیت و دلالت آن کس منتفع شود که در او نظر و تأمّل کند، و اینکه، مؤمنان کنند. عبد اللّه عبّاس گفت: تابوت و عصای موسی در بحیره طبریّه است در دریای طبرستان، و پیش از قیامت از آن جا بر آرند، و اینکه در عهد صاحب الزّمان باشد- علی ما جاءت به الرّوایة عن الصّادقین- علیهم السّلام. فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالجُنُودِ«۱»، چون طالوت لشکر فصل کرد، أی خرج و شخص بهم، چون ببرد ایشان را. و اصل «فصل» قطع بود، یعنی چون ایشان را از قرارگاه خود بیاورد و جدا کرد، نظیره قوله: وَ لَمّا فَصَلَتِ العِيرُ«۲». چون طالوت«۳» لشکر بساخت و از بیت المقدّس بیرون آمد، هفتاد هزار مرد مقاتل بودند. و گفته‌اند: هشتاد هزار کس از آن لشکر و از آن شهر باز نه ایستاد«۴» الّا پیری یا بیماری یا نابینایی یا معذوری، برای آن که چون تابوت بدیدند، متیقّن شدند به نصرت و ظفر. طالوت گفت: مرا، اینکه جمع و انبوه حاجت نیست، هر کس که او به عمارتی یا به تجارتی یا کدخدایی یا اصلاح معیشتی مشغول بوده است با سر کار خود باید شدن. کسی باید که با من بیاید که جوانی بسیط«۵» باشد، فارغ دل که همه همّت او قتال بود. از اینکه شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند و به راه بیامدند. گرمای گرم بود و آب کم بود، گفتند: یا طالوت؟ اینکه راهی دراز است و آب کم است، از خدای در خواه تا جوی«۶» آب براند اینکه جا. طالوت گفت: من اینکه در خواهم از خدای و خدای اجابت کند، و لکن ابتلا کند شما را به آن. إِنَّ اللّهَ مُبتَلِيكُم بِنَهَرٍ، ای مختبرکم، خدای شما را امتحان و آزمایش می‌کند به جوی. جمله قرّاء «بنهر» مفتوحة الهاء خوانند [۳۳۵- ر] [اشاره]، و در شاذّ حمید و إبن -------------------------------- -

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: فلمّا، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۴. (۳). فق: جالوت. (۴). آج، لب: نایستادند. (۵). مج، وز، دب: نشیط، که بر متن مرجّح است. (۶). دب: جوب. صفحه : ۳۶۹ محیصن«۱» «بنهر» ساکنة الهاء خوانند. و اینکه دو لغت است، مثل: «شعر» و «شعر»، و «شمع» و «شمع»، و «صمغ» و «صمغ»، و «فحم» و «فحم». عبد اللّه عبّاس و سدّی گفتند: جوی فلسطین خواست. قتاده و ربیع گفتند: آبی است از میان اردن و فلسطین خوش. و «ابتلاء» آن بود که گفت: فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَيسَ مِنِّي، هر که از اینکه جوی آب خورد، از من هیچ نیست، یعنی نه از اهل دین من است، بیانش: فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي«۲» ...، ای من اهل دینی. و هر کس که از اینکه آب باز نخورد او از من است، و از اهل دین و طاعت من است. و «طعم» به معنی شرب است اینکه جا. و اصل در طعام باشد، و اینکه جا مجاز است، و برای آن گفت که مراد ذوق است، نظیره قوله: لَيسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا«۳» ...، و در اینکه آیت استشهاد اگر حمل بر عموم کنند در مأکول و مشروب اولیتر باشد، و لکن در آیت ما حمل جز بر مشروب نشاید کردن برای قرینه. آنگه استثنا کرد تا حرج نباشد، گفت: إِلّا مَنِ اغتَرَفَ غُرفَةً بِيَدِهِ. نافع و ابو عمرو و ابو جعفر خوانند: «غرفة» به فتح «غین»، و در شاذّ جماعتی بسیار هم اینکه قراءت خواندند، منهم: عبد اللّه بن العبّاس و إبن ابی اسحاق و سلیمان التّیمیّ و شیبه و ابو بحریه«۴» و ایّوب. و باقی قرّاء «غرفة» بضمّ الغین خواندند، گفتند: دو لغت است، و

کسائی و ابو عبید«۵» گفتند: میان ایشان فرق آن است که «غرفة» به فتح «غین» مصدر باشد مرّة واحدة، من غرفت. و «غرفة»، اسم باشد، نام آن مقدار آب بود که در دست گنجد. گفتند: ایشان را که: از اینکه جوی مخورید«۶»، و اگر خورید«۷» بیشتر از کفی مخورید«۸»، امتثال نکردند و التفات نکردند، و همه از آن جوی آب خوردند، و تمام ------------------------------ -- - (۱). اساس و همه نسخه بدلها: إبن محیص، با توجّه به ضبط کلمه در مآخذ و منابع مربوط به اعلام تصحیح شد. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶، چاپ شعرانی (۲/ ۳۰۰): و من لم یطعمه فانه منی. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۹۳. (۴). کذا: در اساس با، مج: لحرمه (بدون نقطه)، وز: بحرمه، چاپ شعرانی (۲/ ۳۰۱): ابو مخرمه. (۵). مب: ابو عبیده. (۶). دب، آج، لب، فق: مخوری/ مخورید. (۷). دب، آج، لب، فق: خوری/ خورید. (۸). دب، آج، لب، فق: نخوری/ نخورید. [.....] صفحه : ۳۷۰ خوردند الّا اندکی که خدای تعالی استثنا کرد از او«۱»: إِلّا قَلِیلًا مِنهُم. و نصب او بر استثناست. و عبد اللّه مسعود به رفع خواند: الّا قلیل منهم، چنان که شاعر گفت: و کلّ أخ مفارقه أخوه لعمر أبیک الّا الفرقدان در آن اندک خلاف کردند که از آن آب نخوردند. سدّی گفت: چهار هزار بودند، و جمله مفسّران گفتند: سیصد و سیزده مرد بودند. و دلیل صحّت اینکه قول، حدیث براء بن عازب است که گفت: رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت ما را روز بدر: انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت حین عبروا النهر و ما جاز معه الا مؤمن ، شما امروز بر عدد اصحابان طالوتی«۲» که به جوی عبر کردند و هیچ کس با او عبر نکرد الّا مؤمنی، و ما آن روز سیصد و سیزده [۳۳۵- پ] مرد بودیم. ای عجب اینکه عدد معیّن در اصحاب طالوت عجب نیست، و در لشکر پیغامبر روز بدر بدیع نیست، در اصحابان صاحب الزّمان- علیه السّلام- چه اعجوبت آمد و استبداع و استنکار، اگر نه محض عناد است. با یکدیگر گفتند: اینکه محال باشد ما را گفتن که بر کنار آب ایستاده آب مخوری«۳»، بیایی«۴» تا آب تمام باز خوریم و برگیریم، که«۵» از اینکه جا بگذریم دگر آب نباشد: تمتّع من شمیم عرار نجد فما بعد العشیّة من عرار تا فردا«۶» اینکه ابلهان که آب نخورده باشند به«۷» تشنگی بمیرند، ما را مسکت«۸» و قوّت باشد. اینکه بگفتند، و آب بسیار باز خوردند، و چهار پایان را سیراب کردند، و آن سیصد و سیزده مرد بهری نخوردند«۹» و بهری کفی آب بیش نخوردند. آنان که آب تمام خورده بودند، تشنگی برایشان غالب شد و لبهایشان سیاه شد. چندان که آب خوردند سیر نشدند، و بر کنار آن جوی بماندند ضعیف و بی قوّت، و ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: از ایشان. (۲). مج: طالوئید. (۳). مج، وز، مب، مر: مخورید. (۴). دب، آج، فق، مر: بیا، مب: بیایید. (۵). مب: گر، فق: چو. (۶). دب، مب، مر که. (۷). مب: از. (۸). همه نسخه بدلها: مکنت. (۹). لب، فق: بخوردند، مب، مر: خوردند. صفحه : ۳۷۱ عبر«۱» نتوانستند کردن و به کالزارگاه«۲» نرسیدند و به فتح حاضر نیامدند، و آنان که اندکی«۳» خورده بودند تن درست و قوی به جوی بگذشتند و از تشنگی هیچ زیان نرسید ایشان را. فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ، چون بگذشت به رود- یعنی طالوت- و آن جماعت اندک از مؤمنان سیصد و سیزده مرد که با او بودند، قالُوا، گفتند- یعنی آنان که منافقان بودند- که آب بسیار خورده بودند: لا طاقَةَ لَنَا الیَومَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ، ما را طاقت نباشد و قوّت با جالوت و لشکرش. اینکه بگفتند و از طالوت برگشتند. آی عجب، اللّه تعالی، هر وقتی سببی سازد و نشانه‌ای کند تا نفاق«۴» منافقان به آشکارا کند، و پرده از روی کار ایشان بردارد. در بدایت کار، آدم را محکی ساخت که ابلیس منافق«۵» به او از جمله مقدّسان حضرت بیرون آورد، و گمانی که در حقّ او بردند به خیر خلاف آن آشکارا کرد، و سجده آدم در میانه«۶» سبب کرد«۷»، بیانش: أَبی وَ استَکبَرَ وَ کانَ مِنَ الکافِرِینَ«۸». در عهد نوح- علیه السّلام- غرس خرما نهادن«۹» و دفع هلاک قوم از«۱۰» وقت به وقت سبب ساخت«۱۱» ظهور نفاق منافقان آن امّت را. در عهد طالوت، جوی سبب ظهور نفاق منافقان بنی اسرایل کرد تا آنچه در دل داشتند بر صحرا نهادند. در عهد رسول، هم چونین فرمود: ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ عَلی ما أَنتُم عَلَیهِ حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ«۱۲»، اگر آن جا جوی سبب کرد، اینکه جا دریای«۱۳» سبب کند. اگر جوی [۳۳۶- ر] اینکه کار را بشاید«۱۴» دریای بهتر بشاید«۱۵» خصوصا که دریای«۱۶» ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبور. (۲). مج، وز، دب، آج، مر: کارزارگاه، فق، مب: کارزار.

(۳). آج، لب، فق: اندك، مر: آب. (۴). همه نسخه بدلها قومى. (۵). همه نسخه بدلها را. [.....] (۶). آج، لب، فق، مب، مر: آدم آن وقت. (۷). دب، آج، لب، فق، مر كه. (۸). سوره بقره (۲) آيه ۳۴. (۹). آج، لب، فق: نهادند. (۱۰). همه نسخه بدلها: آن. (۱۱). مر: خاست. (۱۲). سوره آل عمران (۳) آيه ۱۷۹. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: دريا. (۱۴). مج، دب: نشايد، مر: شايد. (۱۵). مر: شايد. (۱۶). دب، آج، مب، مر: دريا. صفحه : ۳۷۲ ديگر با او پيوندد با دو گردند«۱»: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ«۲». آن جا ايشان را گفتند: آب عذب است، و لكن مخورى كه امتحان چنين آمد. و اينكه جا گفتند: آب دريا شور است و تلخ، جز از اينكه مخوريد كه تكليف است، و تكليف خوش نباشد. آنان را كه گفتند از آن مخوريد، هم«۳» از آن خوردند. و اينان را كه گفتند جز اينكه مخورى«۴»، گرد اينكه«۵» نگشتند و يك شربه«۶» از آن نوش نكردند، لا جرم چنان كه بخوردن نفاق ايشان ظاهر شد، به ناخوردن نفاق اينان نيز ظاهر شد تا در نفاق اينان برابر ايشان شدند تصديقا لقول النّبى- عليه السّلام: سيكون فى امتى ما كان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، از او محكى ساختند تا ابريز«۷» را از غشّ و دغل«۸» ابراز كنند«۹». اذا ما التّبر حكّ على المحكّ تبيّن غشّه من غير شكّ ففينا الغشّ و الذّهب المصفّى علىّ بيننا شبه المحكّ منافقان آنكه گفتند: لا طاقَةَ لَنا، از سر ضعف بصيرت و فتور عقيدت گفتند: ما طاقت نداريم، همانا بانفاق جمع جبر كردند منافق مجبّر بودند، براى آن كه خداى ايشان را آن تكليف كرده بود، و ايشان گفتند: ما را طاقت نيست پس تكليف ما لا يطاق مى‌گفتند، مؤمنان چه گفتند آنچه خداى از ايشان«۱۰» باز گفت. قالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ، گفتند آنان كه دانستند و متيقّن بودند ملاقات خداى را. «ظنّ» اينكه جا به معنى علم است، براى آن كه اينكه كنايت است از ايمان، و آنچه از باب ايمان بود علم باشد، ظنّ نباشد. و «ظنّ» در كلام عرب به معنى علم آمده است، چنان كه شاعر گفت: فقلت لهم ظنّوا بألفى مدجّج سراتهم فى الفارسىّ المسرّد ------------------------------ - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: تا در او گردند، مر: تا دريا گردند. (۲). سوره رحمن (۵۵) آيه ۱۹. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: همه. [.....] (۴). همه نسخه بدلها هيچ. (۵). همه نسخه بدلها: آن. (۶). آج، فق، مب، مر آب. (۷). دب، آج، لب: اينكه نو، فق: آن نور، مب، مر: اينكه زر. (۸). مب، مر: غلّ. (۹). همه نسخه بدلها: پاك كنند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خداى ايشان را. صفحه : ۳۷۳ و «ملاقات» و «لقا» را تفسير برفت پيشتر از اينكه، و اصل او در لغت مقابله بود تا«۱» مقاربت، و حقيقت آن بر خداى روا نباشد، تقول«۲» العرب: التقى الجمعان، و تلاقى الفريقان اذا تقابلا. و اينكه از صفات اجسام باشد«۳»، و هر كجا در قرآن و اخبار آيد كنايت بود از حضور به موقف قيامت براى جزاى اعمال، و التّقدير: قال الّذين يعلمون انّهم ملاقوا ثواب اللّه، و كذا قوله: فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ«۴» ...، اى لقاء ثواب ربّه. و از آن جماعت اندك بودند كه با طالوت برفتند«۵»، چه گفتند: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ«۶»، اى جماعة [۳۳۶- پ] [اشاره]. و اينكه لفظى است جماعت را، لا واحد له من لفظه، كالقوم و الرّهط و النّفر، و يجمع جمع السّلامة على فئات و فئين. زجّاج گفت: اشتقاق «فئه» من فأوت رأسه بالعصا اذا شققته«۷» بها، و فأيته ايضا. پس «فئه»، فرقه باشد معنى و اشتقاقا«۸»، گفتند براى توطين نفس را و تسليه قلب را: بس گروه اندك كه ايشان غلبه كنند لشكر بسيار را به فرمان خداى، و خداى- جلّ جلاله- با صابران است. حق تعالى در اينكه قصّه چند جاى«۹»، اندك را بستود، يكى آن جا كه«۱۰»: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ«۱۱» ...، و يكى آن جا كه گفت: فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ. دگر اينكه جا كه«۱۲»: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً، بس اندك كه غالب آيد بر بسيار«۱۳». و دگر جا«۱۴» گفت: وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ«۱۵»، و دگر جا«۱۶» گفت: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ«۱۷»- الى غير ذلك. ------------------------------ - (۱). كذا: در اساس، همه نسخه بدلها: يا . (۲). لب، فق: يقول. (۳). همه نسخه بدلها: بود. (۴). سوره كهف (۱۸) آيه ۱۱۰. (۵). مب: مى‌رفتند. (۶). همه نسخه بدلها غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً (۷). فق: اشفقه، مب، مر: اشققته. [.....] (۸). مج، وز: اشتقاق. (۹). مج: جايى. (۱۰). همه نسخه بدلها گفت. (۱۱). سوره بقره (۲) آيه ۲۴۶. (۱۲). آج، لب، فق، مب گفت. (۱۳). مج، وز: آيد بسيار را. (۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: جاى، مب، مر: ديگر جاى. (۱۵). سوره سبأ (۳۴) آيه ۱۳. (۱۶). مج: جاى، مب، مر: ديگر جاى. (۱۷). سوره ص (۳۸) آيه ۲۴.

صفحه : ۳۷۴ و کثیر را بنکوهید«۱» چند جای، فی قوله: بَل أَکثَرُهُم لا یَعلَمُونَ«۲» وَ لا یَعقِلُونَ«۳» وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یَشکُرُونَ«۴» لا یُؤمِنُونَ«۵»، و: لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ«۶»، تـا چنـدین لاف نزنی به کثرت، و طعن نزنی به قلّت، و تکیه نکنی علی السّواد الأعظم. دنییت«۷» سواد است و شعارت سواد است، تکیه‌یت«۸» بر سواد است و لافت از سواد است«۹»، سوداء اینکه سواد«۱۰» تو را برابر«۱۱» سویدا و سواد است، اعنی سویداء القلب و سواد العین، ترسم کزین همه«۱۲» سیاهی دلت سیاه شده باشد، آنگاه آن«۱۳» سیاهی تعدّی کند از دل بـه روی تـا چنـان کـه در دنیـا سـیاه دلی، در آخرت سـیاه روی شـوی کـه: وَ یَومَ القِیامَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُم مُسوَدَّةٌ«۱۴» ...، اینکه کـثرت مقـال تو و کـثرت محـال تو از کـثرت سواد تو است. آن مرد هم«۱۵» فخر به کثرت آورد که: أَنَا أَکثَرُ مِنکَ مالًا«۱۶» ...، و نمی‌دانی که در کـثرتش خیر نیست: به قـول ایزد خیر از کـثیر دور آمـد تو جهـد کن که از آل«۱۷» کثیر باشی دور«۱۸» یقین بـدان که اگر در کثیر خیرستی به چپ نبودی و عقـد کثیر عقد کثیر به چپ باشد و ره کثیر به چپ باشد«۱۹»، آن جا کـه صـباء یمن بر اصـحاب ------------------------------- - (۱). فق: نیکوهیـد. (۲). سوره نحـل (۱۶) آیه ۷۵ و ۱۰۱، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۴، سوره نمل (۲۷) آیه ۶۱، لقمان (۳۱) آیه ۲۵. (۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۳، و ۹ مورد دیگر تعبیر «لا یعقلون» در قرآن کریم آمـده است. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۳، سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۸، سوره غافر (۴۰) آیه ۶۱. [.....] (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۰، سوره هود (۱۱) آیه ۱۷، سوره رعد (۱۳) آیه ۱، سوره یس (۳۶) آیه ۷، سوره غافر (۴۰) آیه ۵۹. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۴. (۷). کـذا: در اسـاس «دنییت/ دنیـایت»، نسـخه به صورت «دینیت» هم خوانـده می‌شود، مـج: دست افرازت، وز: دست افذازت، دب، آج، لب، فق، مب، مر: دست افزارت. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تکیه‌ات. (۹). همه نسخه بدلها تا. (۱۰). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: سـودا. (۱۱). همه نسـخه بدلها: بر اینکه. (۱۲). مب سوید او. (۱۳). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: آنگه اینکه. (۱۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۰. (۱۵). همه نسـخه بدلها: نیز. (۱۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۴. (۱۷). دب، آج، لب، فـق، مب، مر: اهل. [.....] (۱۸). فق، مب، مر: دور باشی. (۱۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر، عبارت: «ره کثیر به چپ باشـد» را ندارد. صـفحه : ۳۷۵ الیمین آید، شمال شقاوت بر اصحاب الشّمال مشتمل شود همه را درهم پیچد، ایشان را که راست بوده باشند به راست ببرند، و ایشان«۱» را که کژ بوده باشـند به چپ ببرند، تا ایشان«۲» از اینان، و اینان از ایشان جـدا شونـد، فَرِیقٌ فِی الجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ«۳»، همچنان که آن عدد اندک منصور و مظفّر آمدند- باذن اللّه- مثل اینکه عدد فردا منصور و مؤیّد باشـند [۳۳۷- ر] بتأیید اللّه مع امام من اهل بیت«۴» رسول اللّه، مؤیّـد من عند اللّه، مظفّر من قبل اللّه، قائم بامر اللّه، مظهر لدین اللّه، داع الی کتاب اللّه، ناصـر لاولیاء اللّه قاهر لأعداء اللّه، کلمهٔ اللّه، امان اللّه، حجّهٔ اللّه القائم بقسط اللّه، و الذّاب عن حریم اللّه، و النّاصـر لدین اللّه الّذی قال له النّبی- صـلّی اللّـه علیه و آله:«۵» لو لـم یبق من الـدنیا الا یوم واحـد لطول الله ذلـک الیوم حتی یخرج رجل من ولـدی« یواطی اسـمه اسـمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عـدلا کما ملئت جورا و ظلما ، به کثرت خود و قلّت او منگر، که نصـرت نه به کثرت است، و ذلّت نه به قلّت است. نه کثرت موجب نصـرت است، و نه قلّت علّت ذلّت است، بل نظر به اینکه است که: کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ. شاها همه فتـح در سر رایت تست و اینکه نادره باز پسین غایت تست هر چنـد که لشـکر عـدو بی عدد است «کم من فئهٔ قلیلهٔ» آیت تست قوله: وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ، آنگه که بیرون آمدند یعنی لشکر طالوت- اینکه سیصد و سیزده مرد. و «بروز» خروج باشـد، و «بارز» خارج باشد، و «براز» و «مبارزت» بر یکدیگر به در آمدن باشد قتال را، و «براز«۶» زمین صحرا باشد، یقال: برز له ای خرج له. برای جـالوت و لشـکرهای او اینکه جمـاعت انـدک در برابر آن جموع و جنـود بایسـتادند. برای آن که به ایمـان و اعتقـاد درست رفته بودنـد. چون سواد ایشان دیدند از بیاض صـفای اعتقاد زبان به دعای بر گشادند که: «ربّنا»، پروردگار ما و سیّد ما، أَفرِغ عَلَینـا صَبراً، ای صب«۷» علینـا، صبر بر مـا ریز. ------------------------------- - (۱). همه نسـخه بدلها: اینان. (۲). لب را. (۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۷. (۴). مج: اهل البیت. (۵). آج، لب، فق: من اهل بیتی. (۶). مب، مر: برزی. (۷). دب، لب، مب، مر: صبّه. صفحه : ۳۷۶ و اصل او از فراغ دلو [باشد] [اشاره]«۱»، یعنی اگر صبر در جایی است مثلا از آن چندان بر ما ریز تا آن جای

فارغ و تهی شود. وَ ثَبِّت أَقدامَنا، ما را ثبات قدم ده، پای ما بر جای دار. وَ انصُرنا عَلَى القَومِ الكافِرِين، بار خدايا؟ ما را مدد فرست به دو چيز: به صبر و«۲» نصر، صبر بر ما و نصر«۳» بر دشـمنان ما که کافرانند. و در اینکه آیت اضـمار و اختصاری هست، تقدیر اینکه است«۴»: فانزل اللّه عليهم صبرا و نصـرا. فَهَزَمُوهُم بِإِذنِ اللّهِ، ایشان بخواسـتند، خدای اجابت کرد صبر و نصرت«۵» فرو فرستاد، ایشان لشکر جالوت را به هزیمت کردند. و هزم و هشم و هصم و هضم همه کسر باشد، جز که بعضی از بعضی بیشتر. وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ، داود جالوت را بکشت. مفسّـران گفتند به الفاظ مختلفه و معانی متّفقه که: از جمله آنان که با طالوت به جوی [۳۳۷- پ] بگذشتند، ایشا بود پـدر داود- علیه السّلام- بـا سـیزده پسـر. و داود به سـال کمـتر بود، روزی بیامـد و پـدر را گفت: ای پـدر؟ من در قفـا«۶» گوسپند«۷» می‌روم و قلاسنگ«۸» به دست گرفته هیچ نیست که من خواهم که به قلا سـنگ«۹» بزنم و الّا اصابت باشـد، و هر که را بزنم به قلا سنگ«۱۰» بیفگنم. پـدر گفت: بشارت باد تو را که خدای تعالی روزی تو در قلا سـنگ«۱۱» تو نهاده است. روزی دگر آمد و گفت: ای پدر؟ گوسپند«۱۲» می‌چرانیدم، در بیشه شدم شـیری دیدم خفته، برفتم و بر پشت او نشسـتم و او را بتاختم، و او مرا نیازرد. پدر گفت: اینکه چیزی«۱۳» است که خـدای به تو خواست. روزی دگر آمـد و گفت: ای پدر؟ من در کوه می‌روم و خدای را تسبیـح می‌کنم، هیـچ سـنگ نیست و الّا به تسبیـح من خدای را تسبیح می‌کند. پدر گفت: اینکه چیزی«۱۴» است که خـدای تو را داده اسـت. ---------------------------------- - (۱). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد. (۲). مج، وز، دب به. (۳). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: نصرت. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). مج، وز، آج، لب: نصر. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: قفای. (۷). مـج، وز، دب، آج، لب، فق، مب که. (۱۱- ۱۰- ۹- ۸). مب، مر: فلاسنگ. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز دب: گوسفند. (۱۳). مج: خیری، مب: چیزهایی. (۱۴). مج: خیری. صفحه : ۳۷۷ چون دو لشکر روی به هم آوردند، جالوت کس فرستاد به طالوت تا پیش«۱» من آی به کالزار«۲» یا کسی«۳» را پیش من فرست، اگر او مرا بکشد ملک من شما را باشد، [و اگر من او را بکشم ملک شما مرا باشد] [اشاره]«۴». طالوت [در ماند] [اشاره]«۵»، بفرمود تا در لشکر او ندا کردند که: کیست که به مبارزت جـالوت بیرون شود، و من که طـالوتم دختر به او دهم و ملـک با او بخشم به دو نیمه! کس اجابت نکرد، که آن ملعون مهیب مردی بود و شجاع و منکر. طالوت پیغامبر را گفت: دعا کن خدای را و از خدای در خواه تا تو را خبر دهد از کار اینکه کافر. اشمویل دعا کرد. خـدای تعالی جبریل را فرسـتاد و قرنی در او روغن قـدس و تنوری از آهن، و گفت خدای«۶» می‌گوید: کشنده جالوت مردی باشد که اینکه قرن بر سـر او نهند«۷»، روغن در قرن«۸» بجوشـد و از قرن بیرون آید، و گرد سـر او بر گردد چون تاجی، و به رویش فرو نیایـد و در اینکه تنور آهن شود، اینکه تنور یـک انـدام«۹» او باشـد نه بیش و نه کم. طالوت آن جماعت حاضـران را بخوانـد و تجربت کرد، بر هیـچ کس راست نبود، خـدای تعـالی وحی کرد که: اینکه مرد از فرزنـدان إیشا است، إیشا فرزنـدان خود را حاضـر کرد، دوازده مرد شـجاع تمام بالا جسیم و سیم، یک یک را عرضه می‌کردند بر آن قرن، و روغن هیچ نمی‌جنبید. و در میان ایشان یکی بود به بالا از همه درازتر و به تن از همه ضخمتر«۱۰»، هر بار او را عرض«۱۱» می‌کرد و فایده«۱۲» نبود. خدای تعالی وحی کرد بدو که: چه چشم در اینکه جسیم«۱۳» طویل زده‌ای که: انا لا نأخذ الرجال علی صورهم و ---------------------------------- - (۱). مـج، وز: یـا پیش، دب، آج، لب، فـق، مب، مر: که بـا پیش. (۲). مـج، وز، آج، فق، مب، مر: کـارزار. (۳). اساس: تا کسـی، با توجه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۵- ۴). اساس: نـدارد، با توجه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خـدای تعـالی. (۷). همه نسـخه بدلها اینکه. (۸). همه نسـخه بدلها: روغن در او. (۹). کـذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۳۰۶): تنور باندام. [.....] (۱۰). آج، لب: ضخیمتر. (۱۱). مج: عرضه. (۱۲). مج، وز: فایده. (۱۳). وز: جسم. صـفحه : ۳۷۸ لکـن نأخـذهم علی صـلاح قلوبهم، مـا مردان را به صـورت ننگریم و لکن ایشـان را به صـلاح دل نگریم. اشـمویل، إیشا را گفت: تو را فرزنـد دگر هست! گفت: نه. جبریل آمـد که دروغ می‌گوید. پیغامبر گفت: چرا چونین گویی! خدای تعـالی می‌گویـد که: تـو دروغ می‌گویی. گفت: خـدای [۳۳۸- ر] راستیگر«۱» است، من دروغ می‌گـویم، مرا پسـری است کهـترین

فرزندان است برای آن که کوتاه است و حقیر است، شرم داشتم که مردمان او را بینند داود نام است. خود«۲» در میان مردم نیارم او را. او در کوه گوسپند«۳» می‌چراند. و داود- علیه السّلام- مردی بود کوتاه و حقیر، و زرد روی و بیمار شکل، ازرق چشم، اندک«۴» موی. طالوت گفت: ما برویم و او را ببینیم. برفت با جماعتی، او را یافت بر کوه گوسپند«۵» می‌چرانید، ورودی عظیم بیامده بود، و او آن گوسپندان«۶» را دو دو بر گردن می‌گرفت. و با اینکه کنار«۷» می‌آورد. چون طالوت او را بدید، گفت: اینکه است لا شکّ، اینکه که بر بهایم«۸» رحیم است، بر مردمان رحیمتر باشد. او را پیش خواند و آن قرن بر سر او نهاد، آن روغن در او بجوشید و گرد سر او برگردید مانند اکلیلی. طالوت او را گفت: تو را افتد که با جالوت کالزار«۹» کنی و او را بکشی و از ملك من نیمه‌ای تو را باشد! و دختر خود را به تو دهم. اگر آن«۱۰» که یك کافر را بکشد با حیات صاحب ملك نیمه«۱۱» ملکش می‌برسد و دختر، آن کس که هزاران کافر را بکشت در حیات ارش دختر نرسد«۱۲» و از پس وفات او ملك. داود گفت: بلی. طالوت گفت: از خویشتن هیچ یافته‌ای که قوّت اینکه کار داری«۱۳»! گفت: بلی، وقتها شیر بیاید و تعرّض گوسپند«۱۴» من کند یا پلنگ یا گرگ، من بگیرم ایشان را و دست در زفر«۱۵» ایشان کنم و بر درّم و بینـدازم. ------------------------------ - (۱). مج، مب، مر: راست گیر، دب: راستیگیر، آج، فق. راستگو. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر هرگز. (۶- ۵- ۳). دب، آج، فق، مب، مر: گوسفند. (۴). مج: اندکی. (۷). مج، وز: کناری. (۸). آج، لب، فق، مب، مر چنین. (۹). مب: جنگ، دیگر نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب کس. (۱۱). آج، فق، مب، مر: ملکش یك نیمه. (۱۲). مب، مر: برسد. [.....] (۱۳). مب که با جالوت کارزار کنی. (۱۴). دب: گوسفند، آج، لب، فق: گوسفندان. (۱۵). آج: زیر. صفحه : ۳۷۹ گفت: بیا تا برویم. با لشکرگاه آمدند. داود- علیه السّلام- در راه که می‌آمد، سنگی آواز داد او را که: مرا بردار که من سنگ هارونم که فلان پادشاه را به من بکشت. برگرفت و در توبر [ه] [اشاره]«۱» نهاد. به سنگی دیگر بگذشت، آواز داد که: مرا بردار که من سنگ موسی‌ام که فلان پادشاه را به من کشت«۲». به سنگی دیگر رسید، آواز داد که: مرا بردار که من سنگ توام که هلاك جالوت در من نهادند. خدای تعالی مرا برای تو می‌داشت. برگرفت و در توبر [ه] [اشاره]«۳» نهاد. چون جالوت سلاح در پوشید و صفها کالزار«۴» راست کردند، جالوت بیرون آمد بر اسپی«۵» گرانمایه نشسته، و سلاح تمام پوشیده مبارزه خواست. طالوت اسپی نیکو بیاورد و سلاح تمام«۶»، تا داود«۷» در پوشید و بر نشست و پاره‌ای برفت و باز آمد. مردم گفتند: کودك است، بترسید. گفت: أیّها الملك؟ اینکه سلاح نه ساز من است، و من کالزار«۸» به قوّت خدای کنم نه به عدّت و سلاح. مرا رها کن تا چنان کالزار«۹» کنم که مرا باید، گفت: تو دانی. آن سلاح بکند و پیاده شد، و آن توبر [ه] [اشاره]«۱۰» در بر افگند و قلاسنگ«۱۱» به دست گرفت و پیش جالوت آمد. و جالوت مردی مذکور بود به قوّت و شدّت«۱۲» و شجاعت، و به تنها«۱۳» بر لشکرهای گران حمله بردی، و ترك را که بر سر داشت«۱۴» [۳۳۸- پ] سیصد من آهن بود- علی ما جاء فی التّفسیر. چون در داود نگریست«۱۵»، ترسی از او در دلش افتاد، گفت: تو آمده‌ای به«۱۶» قتال ------------------------------ - (۳- ۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۲). دب برگرفت، مب، مر بر گرفت و در توبره نهاد. (۴). مج، وز، فق، مب، مر: صفهای کارزار. (۵). مب: اسب. (۶). دب، آج، لب، فق به او داد. (۷). دب: داود تمام، مب، مر: به داود داد او. (۹- ۸). مج، وز، دب، فق، مب، مر: کارزار. (۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، همه نسخه بدلها سنگ. (۱۱). مب: فلاسنگ. (۱۲). مب: شوکت. (۱۳). مج، وز: بتنهایی. [.....] (۱۴). اساس از اینکه جا تا آخر اینکه مجلّد به صورت نو نویس و مغلوط است. (۱۵). آج، لب، فق، مر: نگرید. (۱۶). مج: بر. صفحه : ۳۸۰ من! گفت: بلی. گفت سلاحت کجاست! گفت: سلاح من اینکه قلاسنگ«۱» است. گفت: سنگ به سگ اندازند. گفت: تو از سگ بدتری«۲». گفت: لا- جرم گوشتت ببخشم از میان سباع زمین و مرغ هوا. گفت: با خدا گوشت تو ببخشیدم«۳». آنگه دست فراز کرد و یک سنگ بر آورد و گفت: به نام خدای ابراهیم و در قلاسنگ«۴» نهاد، و دیگری بر آورد و گفت: به نام خدای اسحاق و در قلاسنگ«۵» نهاد. و دیگری بر آورد و گفت: به نام خدای یعقوب و در قلاسنگ«۶» نهاد، هر سه یکی شد او بینداخت.

خدای تعالی باد را موکّل کرد تا آن سنگ را می‌برد تا بر میان ترک جالوت آمد، و به ترک فرو شد و به سر و پیشانی او بیرون شد«۷» و از قفایش بیرون افتاد و در«۸» قومی آمد که در پس پشت او نشسته بودند، و سی مرد را بکشت و جالوت بیفتاد«۹» مرده، و لشکر به هزیمت رفتند«۱۰». داود بیامد و به پای جالوت در آویخت و او را پیش طالوت کشید و بیفگند، و مسلمانان شاد«۱۱» شدند و او را«۱۲» دعا کردند. چون با شهر آمدند، داود گفت طالوت را: وفا کن با آن وعده که کردی«۱۳». طالوت گفت: تو می‌خواهی«۱۴» دختر«۱۵» ملك را به حکم خود کنی بی‌صداقی! گفت: تو بر صداق«۱۶» شرط نکردی پیش از کشتن جالوت، و من چیزی ندارم که به صداق دختر تو دهم. طالوت گفت: من از تو چیزی نمی‌خواهم که«۱۷» نداری، که تو مرد کارزاری«۱۸»، و --- ------------------------------ - (۴- ۱). مب، مر: فلاسنگ. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بتری. (۳). مج، وز، دب، لب، فق: ببخشید، آج: ببخشد، مر: بخشیدم. (۶- ۵). ضبط اساس در اینکه قسمت که به صورت نو نویس است «فلا سنگ» می‌باشد، با توجّه به ضبط همین حکم در صفحات قبلی اساس و به ضبط با قیاس مج، وز، دب، آج، لب، فق تصحیح شد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: فرو شد. (۸). همه نسخه بدلها: بجز مر: و بر. (۹). مج: بیوفتاده. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: شدند، مب، مر: کردند. (۱۱). مج، وز، دب، آج، فق: شادمانه، لب، مب، مر: شادمان. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مر: و داود را. (۱۳). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز مر: که مرا دادی. [.....] (۱۴). مج، وز: تا، دب، آج، لب، فق، مب که. (۱۵). مب با. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: صداقی. (۱۷). همه نسخه بدلها تو. (۱۸). دب، لب: مردی کالزاری. صفحه : ۳۸۱ ما را در اینکه کوهستان دشمنان«۱» هستند اغلف، یعنی ختنه نا کرده، چون دویست مرد از ایشان [بکشی] [اشاره]«۲» و به علامت غلفه«۳» ایشان با پیش من آری، من دختر به تو دهم. او بیامد به آن جا رفت، و ایشان را«۴» هر که را یافت می‌کشت و غلفه ایشان با رشته می‌کرد تا تمامی دویست کس را بکشت، و نشان را با پیش طالوت آورد. طالوت دختر به او داد و انگشتری ملك در دست او کرد، و داود بر سریر سروری بنشست و به عدل مشغول شد، و مردم به او اقبال کردند و مایل شدند به او. جماعتی مفسّران روایت کردند که طالوت حسد برد بر داود، قصد کشتن او کرد. داود بگریخت و در کوهی پنهان شد، و طالوت در طلب او عالم خراب کرد، و هر کس از علما و احبار بنی اسرایل که او را نهی کردند از کشتن او«۵»، او را بکشت تا در همه بنی اسرایل جز یک زن نماند از نژاد علما، او را پنهان کردند- فی خرافات طویلهٔ- که ظاهر قرآن از آن مانع است، من قوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ اصطَفاهُ عَلَیکُم وَ زادَهُ بَسطَةً فِی العِلمِ وَ الجِسمِ«۶»، و خدای تعالی اینکه معنی جز با کسی نکند از اطلاق لفظ «اصطفا» و آنچه آیت متضمّن آن است که او معصوم باشد. و بعضی مفسّران گفتند: [طالوت] [اشاره]«۷» پیغمبر بود، و اگر اینکه روایت درست باشد صغیره و کبیره در حقّ او ممنوع بود، پس اولی«۸» باشد که کتاب را صیانت«۹» کنند از حدیثهای مطعون. و گفته‌اند: طالوت چهل سال پادشاهی کرد و ملك به داود سپرد و با پیش خدای تعالی شد، و کار«۱۰» داود در ملك مقرّر شد، و بنی اسرایل جمله به او«۱۱» مجتمع ------------------------------ - (۱). مج، وز، دب: دشمنانی. (۲). اساس که در اینکه قسمت نو نویسی است، ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: حلقه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: و از ایشان. (۵). آج، لب، فق، مب: داود. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۷. (۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مج، وز، دب: اولیتر آن، آج، لب، فق: اولیتر. (۹). اساس که نو نویس است: صلبیه، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....] (۱۰). اساس: و در کار، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب: بر او. صفحه : ۳۸۲ شدند. وَ آتاهُ اللّهُ المُلکَ وَ الحِکمَةَ، و خدای تعالی او را ملك«۱» داد و پادشاهی و نبوّت، و او از فرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم- علیه السّلام- بود. ای«۲» عجب حق تعالی از داود«۳»، کشتن جالوت باز گفت، و عقیب«۴» او گفته«۵». من او را ملك دادم و حکمت، اگر آن که یک کافر را بکشت، [او را] [اشاره]«۶» ملك دنیا و پیغمبری رسید، آن که هزار«۷» را بکشت او را امامت و ملك آخرت نرسد! بلی، هم امامتش داد و هم ملك، و هر دو به لفظ ملك گفت، امّا امامت فی قوله تعالی: فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ آتَیناهُم مُلکاً

عَظِیماً«۸»، «کتاب» قرآن است، و «حکمت» نبوّت، و «ملک» ملک امامت. امّا ملک آخرت ففی قوله: وَ إِذا رَأَیتَ ثَمَّ رَأَیتَ نَعِیماً وَ مُلکاً کَبِیراً«۹». وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ، باز آموخت او را«۱۰» آنچه خواست. بعضی مفسّران دیگر«۱۱» گفتند: مراد صنعت«۱۲» درع«۱۳» است یعنی زره کردن. بیانش: وَ عَلَّمناهُ صَنعَةَ لَبُوسٍ لَکُم«۱۴». گفتند: هر روز درعی بپرداختی و مبلغی فروختی تا از آن جا مالی عظیم جمع کرد. و بعضی مفسّران دیگر گفتند: بیشتر از یک سال آن صنعت نکرد، و هر روز یکی تمام کردی، سیصد و شصت درع تمام بکرد. و درع نیک به او منسوب است و شعرا [۳۳۹- ر] در نظم و نثر بیاوردند. بعضی دیگر گفتند: مراد منطق الطّیر و کلام النّمل«۱۵» است. و گفته‌اند: زبور ------------------------------ - (۱). دب، آج، لب، فق و حکمت. (۲). مب: اینکه. (۳). آج و. (۴). آج، لب، فق: عقب. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، آن گفت. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: هزاران. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۹). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۰. (۱۰). مج، وز از. (۱۱). کذا: در اساس، مر، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). اساس که نو نویس است، صفت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۱۳). مج، وز، آج: دروع. (۱۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۰. (۱۵). اساس: النّحل، مج، وز: الحکل و النّمل، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۳۸۳ است، و گفته‌اند: آواز خوش است که حقّ تعالی کس را آواز چنان نداد که داود را. و«۱» چون در زبور خواندن آمدی، وحوش و سباع پیرامن صومعه او بایستادندی، و طیر«۲» در هوا صف بر کشیدندی تا اگر کسی ایشان را به دست بگرفتی بی‌خبر بودندی. اگر آواز او به آب روان رسیدی، آب از رفتن و باد از جستن باز ایستادی. و آنان که آواز او شنیدند در عهد او مزامیر و انواع او تار و ملاهی بساختند. ضحّاک گفت از عبد اللّه عبّاس که: مراد آن سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان فرو گذاشتی، روز حکم او چون در هوا حادثه پدید آمدی، آن سلسله بجنبیدی و آواز کردی و او خبر یافتی از آن حادثه. و سر اینکه سلسله به مجرّه پیوسته بود، و آخرش به بالای سر داود بود به قامت مردی ذی قوّت، و احکامش قوّت آهن بود، و رنگش رنگ آتش بود، و حلقه‌هایش گرد بود مفضّل«۳» به انواع جواهر، مسمّر به قضیبها«۴» لؤلؤتر، هیچ خداوند عاهت و بیماری دست در او نزدی الّا شفا یافتی. و آن سلسله در عهد داود- علیه السّلام- به جای بیّنه و سوگند بود بین المدّعی و المدّعی علیه. چون کسی بر کسی دعوی کردی، پیش او حاضر آمدندی، او دعوی بشنیدی، آنگه مدّعی را گفتی: بر خیز و سلسله بگیر. او دست بکشیدی، اگر بر حقّ بودی دستش به سلسله رسیدی، و اگر بر حق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنگه که بر آن مکر و خدیعت بساختند. و آن، آن بود که: مردی«۵» جوهر«۶» گرانمایه بود ودیعت پیش کسی بنهاد، به وقت مطالبت مرد گفت: ودیعت با تو دادم. به حکومت پیش داود افتاد [ندـ] [اشاره]«۷». مرد ودیعت دار بایستاد و عصا بگرفت و مجوّف کرد، و آن جوهر در میان عصا بنهاد. چون مرد او را به حکومت پیش داود برد و دعوی کرد، او گفت: اینکه ودیعت که او می‌گوید، من به او داده‌ام. ------------------------------ - (۱). آج، لب، فق: او. (۲). مج، وز: طیور. (۳). وز، دب، آج، لب، مب، مر: مفصل. (۴). آج: فصها. (۵). دب، مر را. (۶). مج: ندارد، وز، دب، آج، لب، فق: جوهری. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه : ۳۸۴ داود اوّل مدّعی را گفت: برخیز و دست به سلسله دراز کن. مرد برخاست و گفت: بار خدایا؟ اگر دانی که من در اینکه دعوی بر حقّم و اینکه ودیعت با او سپرده‌ام، و او را واجب است که با من دهد، دست من به سلسله رسان. دست دراز کرد و سلسله بگرفت. داود- علیه السّلام- مدّعی علیه را گفت: برخیز تو نیز دست به سلسله«۱» کن. او برخاست«۲» و آن عصا به دست گرفته«۳»، صاحب ودیعه را گفت: اینکه عصای من دار«۴» تا من اینکه سلسله بگیرم. آنگه گفت: بار خدایا؟ اگر دانی که اینکه ودیعت که او دعوی می‌کند به او رسیده است، و در دست او حاصل شده است، بار خدایا دست من به سلسله رسان. اینکه بگفت و سلسله به دست گرفت. داود- علیه السّلام- از آن کار تعجّب فرو ماند. جبریل آمد و گفت: دانی که اینکه مرد چه مکر کرد؟ و اینکه قصّه شرح داد. داود- علیه السّلام- مرد را بخواند. و جوهر از او بستد و مکر او بر مردمان آشکارا کرد، خدای تعالی اینکه«۵» سلسله برداشت. و خدای تعالی او را به کشتن جالوت صنعت درع در آموخت«۶» او را درع کردن و آیین«۷» درع در پوشیدن، او

درعی کرد که پیش از«۸» او کسی چنان درع نکرده بود. و«۹» درعی در پوشید که پیش از او و پس از او کس چنان درع در نپوشیده بود، و آن درعی بود که سینه داشت و پشت نداشت. او را گفتند: ما بال درعک لا ظهر لها! قال: اذا ولّیت فلا ولّت«۱۰». و اگر او را حکمت داد از موعظه زبور، اینکه را حکمتی داد در مواعظ بلیغه که فصحای عرب و عجم آن را گردن نهادند و بگفتند: کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق ما عدا کلام رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله. و اگر داود را آواز دادی«۱۱» که مرغ از آواز او در هوا بماندی، او را آوازی داد که ------------------------------ - (۱). مب دراز. (۲). اساس: برخواست، با توجّه به مج تصحیح شد. (۳). مج، وز و. (۴). فق: نگه‌دار. [.....] (۵). مج، وز: آن. (۶). همه نسخه بدلها: درع آموخت. (۷). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: و اینکه را. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۹). همه نسخه بدلها: و اینکه. (۱۰). آج: ولیت، مج: والت. (۱۱). همه نسخه بدلها: آوازی داد. صفحه : ۳۸۵ به یک نعره جانهای شجاعان از تن«۱» جدا شدی و روان گشتی. و اگر داود را در حکومت سلسله داد، اینکه را در حکمت گشایشی داد که هر حکمی که در اشکال«۲» سلسله بسته‌تر بودی«۳» به او گشاده شدی، تا رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت او را: اقضاکم علیّ، و صحابه گفتند«۴»: لا کانت معضلهٔ لم یکن لها ابو الحسن، در جهان مشکل مباد که نه آن را ابو الحسن باشد. وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ، ابو جعفر و نافع و یعقوب خواندند، و شیبه«۵» و ایّوب در شاذّ: «دفاع»، به کسر دال [۳۳۹- پ] و به «الف» اینکه جا و در سورهٔ الحجّ، و دیگران بی «الف» خواندند، و اینکه اختیار ابو عبیده است برای آن که خدای- جلّ جلاله- دافع است و او را مدافع نیست. و قراءت اوّل اختیار ابو حامد«۶» است، و گفت: مفاعله چنان که از میان دو کس باشد از یکی باشد، چنان که: احسن اللّه عنک الدّفاع و عافاک اللّه، و طارقت النّعل و عاقبت«۷» اللّصّ و ناولت الشّیء. عبد اللّه عبّاس و مجاهد گفتند: اگر نه دفع خداست مشرکان و کافران را، به مجاهد [ان] [اشاره]«۸» و مرابطان زمین را خراب کردندی، و مسجدها بسوختندی و مسلمانان را بکشتندی. دیگر مفسّران گفتند: مراد آن است که اگر نه خدای بلا دفع کردی به مؤمنان و ابرار از کفّار و فجّار، زمین و هر چه در زمین بودی هلاک شدی. و رسول- علیه السّلام- گفت: خدای تعالی دفع کند به نمازکنان آنان را که نماز نکنند، و [به] [اشاره]«۹» زکات دهان از آنان«۱۰» که زکات ندهند، و به روزه داران از آنان که ------------------------------ - (۱). همه نسخه بدلها: تنها. (۲). مج، وز، آج از. (۳). اساس: شدی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مج، وز: می‌گفتند. (۵). اساس، مب، مر: شبه، آج: شیب، لب، فق: شیب، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). مج، وز: ابو حاتم. (۷). اساس که نو نویس است: بما فیه، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....] (۸). اساسی: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). مر: آنان را. صفحه : ۳۸۶ روزه ندارند، و به حاجیان از آنان که حج نکنند، و [به] [اشاره]«۱» مجاهدان از آنان که جهاد نکنند. و اگر مردم همه جمع شوند. بر ترک اینکه اشیاء که قواعد دین است، خدای تعالی یک ساعت مهلت ندهد ایشان را. آنگه رسول- صلّی اللّه علیه و آله- اینکه آیت را«۲» بخواند: وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ. و رسول- علیه السّلام- گفت: لو لا عباد اللّه رکّع و صبیهٔ رضّع و بهائم رتّع لصبّ علیکم العذاب صبّا، اگر نه آنستی که خدای را بندگانی هستند راکع، و کودکانی شیر خواره، و بهایمی چرنده«۳»، عذاب بر شما ریختندی ریختنی. بارع جرجانی اینکه معنی برگرفت و نظم کرد: لو لا عباد للاله رکّع و صبیهٔ من الیتامی رضّع و مهملات فی الفلات رتّع صبّ علیکم العذاب الأوجع محمّد بن المنکدر روایت کند از جابر بن عبد اللّه انصاری که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت: خدای تعالی به صلاح«۴» مسلمانان«۵» فرزندانشان«۶» را به صلاح دارد، و فرزند [زاد] [اشاره]«۷» گانش را و اهل سرایش را، و آن سراها«۸» که پیرامن او باشد، اینکه«۹» در حفظ و نگاهداشت خدای تعالی باشند تا او در میان ایشان باشد. قتاده گفت [خدای تعالی] [اشاره]«۱۰»: به کافر مؤمن را ابتلا کند، و به مؤمن کافر را ابتلا کند، و به مؤمن کافر را در عافیت دارد. عبد اللّه عمر گفت از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- شنیدم که خدای تعالی به برکت بنده صالح بلا را از صد همسایه«۱۱» بگرداند. آنگاه عبد اللّه عمر اینکه آیه بخواند: وَ لکِنَّ اللّهَ ذُو فَضلٍ عَلَی العالَمِینَ، و خدای تعالی«۱۲» خداوند فضل و کرم و رحمت

است بر جهانیان، آنان که مستحقّ‌اند و آنان که مستحقّ نه‌اند، از آن جا که رحمت او واسع است بر مؤمن و کافر و برّ و فاجر. -- - (۱۰- ۷- ۱). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: ندارد. (۳). لب: چرانده. (۴). مج، وز، آج مرد. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، مر: مسلمان. (۶). همه نسخه بدلها: فرزندانش. (۸). همه نسخه بدلها: سراپیا. (۹). مر: ندارد، مج، وز، دب، آج، لب، فق: ایشان. (۱۱). مج، وز او. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: خدای عزّ و جلّ. صفحه : ۳۸۷ تِلکَ آیاتُ اللّهِ، اینکه آیات خـداست، اشارت به آیات متقدّم است از آنچه رفت از احکام حلال و حرام و مسائل شـرع و قصـص اوایل و عبر و مواعظ در او. نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ و ما بر تو می‌خوانیم بدرستی و راستی، یعنی رسول ما که جبریل است از قبل ما و به فرمان ما بر تو می‌خواند. وَ إِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلِینَ، و تو از جمله پیغام گذارندگانی«۱» تا اینکه آیات پیغام به خلقان گذاری«۲» تا ایشان را حجّت نماند، حجّت مرا باشد بر ایشان. قوله تعالی:

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۷]

[اشاره]

تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ مِنهُم مَن کَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعضَهُم دَرَجاتٍ وَ آتَینا عِیسَی ابنَ مَریَمَ البَیِّناتِ وَ أَیَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعدِهِم مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ وَ لکِنِ اختَلَفُوا فَمِنهُم مَن آمَنَ وَ مِنهُم مَن کَفَرَ وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلُوا وَ لکِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یُرِیدُ (۲۵۳) یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمّا رَزَقناکُم مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ یَومٌ لا بَیعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَـفاعَةٌ وَ الکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۵۴) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ لا تَأخُـذُهُ سِـنَةٌ وَ لا نَومٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ مَن ذَا الَّذِی یَشـفَعُ عِندَهُ إِلاّ بِإِذنِهِ یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إِلاّ بِما شاءَ وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفظُهُما وَ هُوَ العَلِیُّ العَظِیمُ (۲۵۵) لا إِکراهَ فِی الـدِّینِ قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لا انفِصـامَ لَهـا وَ اللّهُ سَـمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۵۶) اللّهُ وَلِیُّ الَّذِیـنَ آمَنُوا یُخرِجُهُـم مِنَ الظُّلُمـاتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَولِیـاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۵۷)

[ترجمه]

[آن فرستادگانند به تفضیل«۳» دادیم بهری را بر بهری از ایشان. کس بود که سـخن گفت خدای با او و برداشت بهری را پایه‌ها«۴»، بدادیم ما عیسـی پسـر مریم را معجزها، و دست او قوی کردیم به جبریل«۵»، و اگر خواستی خدای کارزار«۶» نکردی آنان«۷» که از پس ایشـان بودنـد از پس آن که به ایشـان آمـد حجّتها، و لکن مختلف شدنـد، از ایشان کس هست که ایمان دارد و از ایشان کس هست که کافر است، و اگر خواستی خـدای کارزار نکردنـدی و لکن خـدای بکنـد«۸» آنچه«۹» خواهد] [اشاره]«۱۰». [ای آنـان که بگرویده‌اید هزینه کنید«۱۱» از آنچه ما روزی دادیم شـما را پیش از آن که آید روزی که فروخت نباشد در او و نه -- - (۱). وز، دب: پیغام گزارنـدگانی. [.....] (۲). وز: گزاری. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: تفضـیل. (۴). اساس: نـدارد، مج، وز، آج، لب: پایها/ پایه‌ها. (۵). دب، آج، لب، فـق امین. (۶). آج، لب: کالزار. (۷). مج: آیات، با توجه به وز تصحیح شد. (۸). دب، آج: خدای کردی، فق: خدای می‌کند. (۹). فق می. (۱۰). اساس که نو نویس است، ترجمه ندارد، از مج افزوده شد. (۱۱). فق: نفقه کنی. صفحه : ۳۸۸ دوستی و نه شفاعت، و ناگرویدگان«۱» ایشان بیداد گاران«۲» اند] [اشاره]«۳». [۳۴۰- ر] [خـدای نیست خـدای مگر او زنـده پاینده، نگیرد او را«۴» خـواب انـدك و بسیار، مر او راست آنچه در آسـمانهاست و آنچه در زمین است، کیست آن کس که شـفاعت کنـد بنزدیـك او مگر به فرمان او، دانـد آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است، و

محیط نشوند«۵» به چیزی از علم او مگر به آنچه او خواهد، فراخ شود علم او«۶» به آسمانها و زمین، گران بار نکند او را نگاه داشتن آن، و او بزرگوار و بزرگ است] [اشاره]«۷». [زور نیست در دین، پدید آمد ایمان از کفر، هر که کافر شود به آنچه دون خداست و ایمان آرد به خدای دست در آویخته باشد به بند استوار، بریدن نیست آن را، و خدای شنوا و داناست] [اشاره]«۸». [خدای دوست آنان است که ایمان آرند«۹» بیرون آرد ایشان را از تاریکی به روشنایی، و آنان که کافر شدند دوستان ایشان بتانند، بیرون آرند ایشان را از روشنایی به تاریکی، ایشان اهل دوزخ‌اند، ایشان در آن«۱۰» همیشه باشند] [اشاره]«۱۱». ---------------------------------- (۱). دب، آج، لب: ناگروندگان. (۲). مج: بیدادکان، با توجّه به وز تصحیح شد. (۳). اساس که نو نویس است، ترجمه نـدارد، از مج افزوده شد. (۴). مـج عبارت «نگیرد او را» را نـدارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....] (۵). دب: نشود. (۶). دب، آج، لب، فق و ملك او. (۱۱- ۸- ۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق: ایمان دارند. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق جا. صفحه : ۳۸۹ قوله تعالی: تِلكَ الرُّسُلِ» اشارت است به پیغمبرانی«۱» که نامهای ایشان در آیات مقدّم برفت. و «رسل» جمع رسول باشد، و رسول پیغامگذار«۲» باشد، ما بهری را بر بهری تفضیل دادیم. قدیم- جلّ جلاله- در اینکه آیت باز نمود که: اگر چه ایشان از روی نام پیغمبری«۳» یکسانند، از روی درجه و پایه و منزلت متفاوتند به اعمالی که ایشان را هست و مقاماتی و اجتهاداتی، بر قـدر آن ایشان را بنزدیک من منزلت و درجت«۴» است. بعضی از ایشان مخصوص‌اند به آن که به ایشان سخن گفتیم بی واسطه، چون موسی- علیه السّلام- و چون رسول ما- صلّی اللّه علیه و آله«۵». مِنهُم مَن كَلَّمَ اللّهُ اخفش گفت: مفعول از کلام بیفگند، و تقدیر آن است: «من کلّمه اللّه»، و چنین بسیار گویند«۶»، و در قرآن از اینکه بسیار است، منها قوله تعالی: أ هذَا الَّذِي بَعَثَ اللّهُ رَسُولًا«۷»، و التّقدیر: «بعثه اللّه»، و قوله: فِيها ما تَشتَهِيهِ الأَنفُسُ«۸»، و التّقدیر: «تشتهیه الانفس». و چون ابراهیم- علیه السّلام- که او را به خلّت تخصیص کرد فی قوله تعالی: وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِيمَ خَلِيلًا«۹»، و چون رسول ما صلّی اللّه علیه و آله- که او را به کافّه جنّ و انس فرستاد فی قوله: وَ ما أَرسَلناكَ إِلّا كَافَّةً لِلنّاسِ«۱۰»، و اینکه قول مجاهد است. و مراد«۱۱» تفضیل، بیان درجات و استحقاق و منازل ایشان است بعضی بر بعضی. وَ رَفَعَ [بَعضَهُم دَرَجاتٍ، و بعضی را به درجاتی و منازلی] [اشاره]«۱۲»، رفعت داد چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سیّدهم محمّد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم«۱۳». آنگه از ---------------------------------- (۱). مـج، وز، دب، آج، لب: پیغامبرانی. (۲). وز: پیغـام گزار. (۳). مج، وز: پیغامبری. (۴). مب: منزلـتی و درجتی. (۵). مـج، وز، دب، آج، لب: صلوات اللّه علیه. (۶). مـج، وز، دب، آج، لب، فق: بسـیار کنند. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱. (۸). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱، اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی (۲/ ۳۱۳): ما تشتهی الانفس، انتخاب متن مبتنی بر ضبط قرآن مجید است. نیز قراءت مورد نظر ابو الفتوح همچنان که مرحوم شعرانی نیز بدان توجه داشته، ما تشتهی الانفس بوده تا با جمله تقدیری بعد مناسبت داشته باشد، ولی آیه‌ای به صورت ما تشتهی الانفس در قرآن مجید وجود ندارد. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۵. [.....] (۱۰). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸. (۱۱). مج، وز به. (۱۲). اساسی: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: علیه و علیهم. صفحه : ۳۹۰ اینان باجماع«۱» پیغمبر«۲» ما بهتر است و فاضلتر، و از او فرود ابراهیم- علیه السّلام- و علی ما جاء فی الاخبار- و ما را به تفصیل اینکه، راه نباشـد، برای آن که تفضیل مکلّفان بهری بر بهری به زیادت ثواب باشـد بنزدیک خـدای تعالی، بیانش قوله تعالی: إِنَّ أَكرَمَكُم عِندَ اللّهِ أَتقاكُم«۳» ...، دگر به زیادت علم باشد، لقوله تعالی: وَ الَّذِينَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجاتٍ«۴»، و قوله: قُل هَل يَستَوِي الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعلَمُونَ«۵»، برای آن که ما را از روی عقل طریقی نیست، جز به سمع ندانیم. وَ آتَينا عِيسَى ابنَ مَريَمَ البَيِّناتِ، و مـا عیسی مریم را بیّنـات دادیم، یعنی معجزات و دلالـات از احیاء موتی و إبراء اکمه و ابرص، و جز آن از معجزات او. وَ أَيَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ، خلاف کردند در او. بعضی گفتند: مراد جبریل است که«۶» روح نام جبریل است، و القدس هو اللّه، اضافه او با خود کرد: کعبـد اللّه و رسول اللّه و بیت اللّه، اینکه قول حسن بصـری است. عبـد اللّه عبّاس گفت: «روح القدس» آن نام بود که [او] [اشاره]«۷» به آن احیاء موتی کردی چون او خـدای را به آن نام بخوانـد [ی] [اشاره]«۸»، خـدای تعالی مرده زنده کردی به دست او،

به دعای او، به معجزه او. وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعدِهِم، و اگر خواستی خدای قتال نکردندی با یکدیگر از پس اینکه پیغمبران«۹»، یعنی از پس آمدن ایشان به آیات و معجزات. آنکه بیان کرد که: مراد به «بعدهم» نه ظرف است و نه جهت است، مراد آیات و دلالات و بیّنات است، بقوله: مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ، و اینکه مشیّت الجا«۱۰» باشد که خدای تعالی خبر می‌دهد از آن که کافران و عاصیان به اینکه نافرمانی که می‌کنند از اعجاز من نمی‌کنند، و من از منع ایشان عاجز نه‌ام«۱۱»، چه اگر خواهم«۱۲» ایشان را به قهر منع کنم و ------------------------------ - (۱). اساس: با جماعتی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز: پیغامبر. (۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۲۸. (۴). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۶). مج، وز: چه. (۸- ۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۹). مج، وز، دب، آج، لب: پیغامبران. (۱۰). اساس: آنجا، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۱). فق: نیم. [.....] (۱۲). مج، وز: خواهی. صفحه : ۳۹۱ ملجأ گردانم که جز مراد من نکنند، و لکن من چنان می‌خواهم که ایشان آنچه کنند و نکنند [از اختیار کنند] [اشاره]«۱»، نا مستحقّ جزای آن فعل شوند از نیک و بد. و همچنین بود تفسیر قوله«۲»: وَ لَو شِئنا لَآتَینا کُلَّ نَفسٍ هُداها«۳» ...، و قوله: لَو شاءَ [۳۴۰- پ] رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً«۴» و دلیل بر آن که«۵» اینکه مشیّت او اکراه [و] [اشاره]«۶» الجاء است، نه مشیّت اختیار، قوله تعالی بلا فصل عقیب«۷» اینکه: أَ فَأَنتَ تُکرِهُ النّاسَ«۸»، تو اگر اکراه خواهی کردن مردمان را بر ایمان! یعنی نتوانی، من توانم«۹»، قوله تعالی: وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً«۱۰»، جمله اینکه اخبار آیات«۱۱» است از قدرت او بر منع ایشان و قهر و جبر ایشان. و آنکه گفت: اگر من خواهم نکنند، دلیل آن نکند که چون می‌کنند او می‌خواهد، برای آن که معنی اینکه است که: باز نمودیم، و اینکه چنان بود که یکی از ما گوید«۱۲»: اگر سلطان خواهد جهودان به کنشت نشوند روز شنبه، و ترسایان خدای را ناسزا نگویند، و گبرکان نکاح محرّمات نکنند، مراد نه آن باشد که سلطان می‌خواهد تا ایشان آن کنند، معنی آن باشد که سلطان اگر خواهد منع کند ایشان را به قهر، و لکن نمی‌خواهد تا منع به قهر کند برای صلاحی را، و اینکه روشن است. وَ لکِنِ اختَلَفُوا، نبینی که حوالت اختلاف به ایشان کرد، و همچنین حوالت ایمان و کفر فی قوله: فَمِنهُم مَن آمَنَ وَ مِنهُم مَن کَفَرَ، «من» تبعیض راست، و «من» نکره موصوفه است، و التّقدیر: فبعضهم و«۱۳» فرقة آمنت و اخری کفرت، وَ لَو شاءَ اللّهُ مَا اقتَتَلُوا، اینکه«۱۴» معنی دارد که گفتیم. وَ لکِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یُرِیدُ، و لکن خدای تعالی بکند آنچه خواهد چو از فعل او باشد، و او را مانعی نبود، یعنی کس او را از ------------------------------ - (۶- ۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: قوله تعالی. (۳). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹. (۵). مج بر ایمان. (۷). دب، آج، لب، فق: عقب. (۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹. (۹). مج، وز، دب، آج، لب و. (۱۰). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۸. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: اینکه آیات اخبار. (۱۲). آج، لب: می گوید. (۱۳). مج، وز: ندارد. (۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: هم اینکه. [.....] صفحه : ۳۹۲ فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند کردن، و او همه کنندگان«۱» را اگر خواهد از آنچه می‌کنند منع تواند کردن تا اوّل و آخر آیت در معنی مطابق باشد. در خبر است که: مردی با امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- در حرب صفّین بود، او را گفت: یا امیر المؤمنین؟ اخبرنا مسیرنا الی الشّام اکان بقضاء من اللّه و قدر«۲»، خبر ده ما را«۳» از رفتن ما«۴» به شام«۵» به قضا و قدر خدای بود یا نه! گفت: و اللّه ما هبطنا وادیا و لا علونا تلعة و لا وطئنا موطئا الّا بقضاء من اللّه و قدر، گفت: به خدای که هیچ بلند بر نشدیم، و هیچ نشیب فرو نیامدیم، و پای بر هیچ جای ننهادیم الّا به قضا و قدر خدا. مرد شامی گفت: یا امیر المؤمنین؟ فعند اللّه احتسب عنایی، پس رنجی که مرا در اینکه راه رسید همانا بر خدای نویسم که مرا در آن مزدی نباشد، چون می‌گویی به قضا و قدر خداست. امیر المؤمنین گفت: نه: انّ اللّه قد اعظم لکم الاجر فی مسیرکم و انتم سایرون [و فی مقامکم و انتم مقیمون و لم تکونوا فی شیء من حالاتکم مکرهین و لا الیها مضطرّین و لا علیها مجبرین، خدای تعالی] [اشاره]«۶» مزد شما عظیم«۷» کرد بر رفتگان«۸» در آن حال که می‌رفتی، و بر مقامتان در آن حال که مقیم بودی، برای آن که در هیچ حال مکره نبودی و ملجأ و مضطرّ نبودی. شامی گفت: یا امیر المؤمنین؟ کیف ذلک و القضاء و القدر

ساقانا و عنهما کان مسیرنا و انصرافنا، چگونه باشد اینکه قضا و قدر ما را به آن جا راند و از قضا و قدر رفتیم و آمدیم! و امیر المؤمنین- علیه السّلام- گفت: ۹» یا اخا اهل الشّام لعلّک ظننت قضاء لازما و قدرا« حتما لو کان ذلک کذلک لبطل الثّواب و العقاب و سقط الوعد و الوعید و الأمر من اللّه و النّهی و ما کان المحسن اولی بثواب الاحسان من المسیء و لا ------------------ ------------- - (۱). اساس: کند کار را، با توجّه به مج تصحیح شد. (۲). چاپ شعرانی (۲/ ۳۱۴): قدره. (۳). اساس که نو نویس است: مرا، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: من، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مج، وز تا. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بعظیم. (۸). آج: رفتنتان. (۹). لب، فق و. ۱» صفحه : ۳۹۳ اللهالمسیء اولی بعقوبهٔ الذّنب من المحسن تلک مقالهٔ عبدهٔ الاوثان و حزب الشّیطان و خصماء الرّحمان و شهداء الزّور و قدریّهٔ هذه الامّهٔ و مجوسها، انّ اللّه تعالی امر عباده تخییرا« و نها هم تحذیرا و کلّف یسیرا، و لم یلزم عسیرا و اعطی علی القلیل کثیرا، و لم یطع مکرها و لم یعص مغلوبا، و لم یرسل الانبیاء لعبا، و لم ینزل الکتب الی عباده عبثا، و لم یخلق السّموات و الإرض و ما بینهما باطلا، ذلک ظنّ الّذین کفروا فویل للّذین کفروا من النّار، گفت: ای برادر اهل شام؟ همانا قضاء لازم و قدری حتم گمان بردی، اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل شدی، و وعد و وعید ساقط گشتی، و امر و نهی بی فایده بودی، و محسن به ثواب احسان اولی«۲» نبودی از مسیء و نه مسیء اولی«۳» بودی به عقوبت اساءت از محسن، اینکه مقاله بت پرستان است و لشکر شیطان و خصمان رحمان و گواهان دروغ و قدریان اینکه امّت و مجوسیان. خدای تعالی بندگان را امر به تخییر کرد و نهی کرد به تحذیر و تکلیف آسان کرد، و الزام دشخوار«۴» نکرد، و بر تکلیف اندک آلات«۵» بسیار داد، و طاعت او [۳۴۱- ر] به اکراه نداشتند، و معصیت او به غلبه بر او نکردند، و پیغمبران«۶» را به بازی نفرستاد، و کتابها به هرزه انزله نکرد، و آسمان و زمین و آنچه در میان آن است باطل«۷» نیافرید، اینکه گمان کافران است به خدای، وای بر«۸» ایشان از آتش دوزخ. شامی گفت: یا امیر المؤمنین؟ پس اینکه قضاء که فرمودی چیست! گفت: آن امر خداست به طاعت، و نهی او از معصیت، و وعده ثواب است بر آن، و وعید عقاب است بر اینکه، و ترغیب و ترهیب به طاعت و معصیت، و تمکین از فعل حسنه، و خذلان اهل عصیان بر معصیت، اینکه قضاء خداست افعال ما را، و قدر اوست اعمال ما را. امّا بیرون از اینکه ظنّ مبر، که ظنّ آن، عمل را احباط کند. شامی بر پای خاست«۹» شادمان، و گفت: یا امیر المؤمنین؟ فرّجت عنّی فرّج اللّه ------------------------------- - (۱). اساس: تخییر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳- ۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: اولیتر. (۴). مج، وز: دشوار. (۵). آج: آلاء. (۶). مج، وز، دب، آج، لب: پیغامبران. [.....] (۷). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: بباطل. (۸). مج، وز: ندارد. (۹). اساس: خواست، مج، وز: خاست. صفحه : ۳۹۴ عنک، مرا از [اینکه] [اشاره]«۱» شبهه فرج دادی که خدای تو را از مکاره فرج دهاد، و اینکه بیتها انشا کرد- شعر: انت الامام الّذی نرجوا«۲» بطاعته یوم المآب من الرّحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربّک بالاحسان احسانا ابو حنیفهٔ النّعمان بن ثابت گوید: روزی در نزدیک صادق جعفر بن محمّد الباقر علیهما السّلام«۳»- شدم، و او را سلام کردم. چون به در آمدم، موسی جعفر را دیدم در دهلیز سرا [به کتّاب] [اشاره]«۴» نشسته- و سخت کوچک بود«۵»- خواستم تا او را امتحان کنم، گفتم: یابن رسول اللّه؟ اینکه یحدث الغریب عندکم، غریبی که به شهر شما رسد کجا قضای حاجت کند! گفت: از کنار جویها و زیردار میوه‌ها و پیرامن سرایها و رهگذرها و مسجدها اجتناب کند، و آن جا که خواهد جز اینکه قضای حاجت کند. گفت: چون اینکه بشنیدم از او در چشم من افتاد ترفّع«۶» تمام، گفتم: یابن رسول اللّه؟ نیکو گفتی. مسأله دیگر بپرسم به دستوری! گفت: بیار. گفتم: معصیت بنده از کیست! در من نگرید و مرا گفت: بنشین تا تو را خبر دهم. من بنشستم، گفت: حال معصیت از چند وجه بیرون نیست: یا از خداست، یا از بنده، یا از خدا و بنده. اگر از خداست دون بنده، خدا از آن عادلتر است که بنده را به فعلی که او نکرده باشد مؤاخذه کند، که بس«۷» اینکه ظلم باشد«۸». و اگر از خدا و بنده است، پس او شریک بنده باشد«۹»، و قوی اولی«۱۰» باشد به انصاف و«۱۱» بنده ضعیفش. و اگر از بنده است تنها: فعلیه وقع الامر و الیه توجه النهی، و له حق

الثواب و العقاب، و وجب الجنة و النار ، لا جرم امر به اوست، و نهی او راست، و ثواب و ---------------------------- - (۴- ۱). اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز: نرجو. (۳). اساس: علیهم السّـلام، با توجّه به مج تصـحیح شد. (۵). مج، وز، فق: بودم. (۶). مـج، وز، مب، مر: توقع، دب، آج، لب، فق: بوقع. (۷). مـج، وز، دب، مب، مر: پس. (۸). مب: او ظلم کرده باشد. (۹). مج: شـریک باشد با بنده. (۱۰). همه نسـخه بدلها بجز مب، مر: اولیتر. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. صـفحه : ۳۹۵ عقـاب متعلّق به اوست، و بهشت و دوزخ برای اوست. ابو حنیفه گفت، چون اینکه بشـنیدم گفتم: ذُرِّیَّةً بَعضُـها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ«۱»، و بهری اهل علم اینکه معنی به نظم آوردند و گفتند«۲»: لم تخل أفعالنا اللّاتی نذمّ بها احدی ثلاث خصال حین نأتیها إما تفرّد«۳» بارینا بصـنعتها فیسـقط اللّوم عنّا حین ننشیها او کان یشرکنا فیها فیلحقه ما سوف یلحقنا من لایم فیها أو لم تکن لإلهی فی جنایتهـا ذنب فمـا الـذّنب الّا ذنب جانیهـا قوله: یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمّا رَزَقناکُم، خطاب است جمله مؤمنان را به انفاق و نفقه کردن. و خلاـف کردنـد در او: حسن بصـری گفت: مراد زکات است برای دو وجه: یکی امر خـداست، و امر او بر وجوب باشـد. و دگر آن که گفت: به وعید مقرون بکرد، و وعید [بر] [اشاره]«۴» ترک واجب باشد. و جماعتی دیگر گفتند: مراد نفقه عیال است، و امر بر وجه اسـتحباب است و وعیـد نیست، در آیت بیشـتر از اخبـار نیست عن عظم یـوم القیامـهٔ، و اینکه اختیـار«۵» ابو القـاسم بلخی است. و بعضـی دیگر گفتنـد: عام است در زکات و صـدقه و نفقه، و اینکه اولی«۶» است برای عموم فایـده را. و حـدّ رزق بگفته‌ایم پیش از اینکه: هر چه کسـی را باشـد که به آن منتفع شود، و کس را نبود که او را از آن منع کنـد. مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ یَومٌ«۷» [پیش] [اشاره]«۸» از آن که [روزی آید که در او] [اشاره]«۹» بیع نباشد و دوستی نباشد و شـفاعت نباشد. ابو عمرو و إبن کثیر می‌خوانند: لا بَیعٌ فِیهِ وَ لاـ خُلَّةٌ وَ لا شَـفاعَةٌ- به فتـح، ------------------------------- - (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۴. [.....] (۲). مـج، وز: آورد و گفت: که بر اساس مرجّـح است. (۳). اساس: یفسر، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۹- ۸- ۴). اساس: نـدارد، از مج افزوده شد. (۵). اساس: اخبار، با توجّه به مج تصـحیح شد. (۶). همه نسـخه بدلها بجز مب، مر: اولیتر. (۷). مب لاـ بیع، دب، آج، لب، فق یعنی روز قیـامت. صـفحه : ۳۹۶ بی‌تنوین، و بـاقی قرّاء به رفع و تنوین. و «بیع»، اسـتبدال المتـاع بالثّمن باشـد، و نقیض او «شـراء» بـود، و به معنی «شـراء» آیـد نیز. وَ لاـ خُلَّةٌ، «خلّت» دوسـتی خـالص باشـد، کـأنّه من خلاـل القلب. و الخلّهٔ الحاجهٔ، و الخلّهٔ الخصلهٔ، و الخلّهٔ ما کان حلوا من المرعی، و خلال الشّیء وسطه، و الخلل [۳۴۱- پ] شقّ فی الشّیء، و الخلّ الخلیل، و الخـلّ الطّریق فی الرّمـل، و الخلیـل من الحبیب من الخلّهٔ، و الفقیر من الخلّهٔ و هی الحاجـهٔ، قـال الشّاعر- شـعر: و ان أتاه خلیل یوم [مسئلهٔ] [اشاره]«۱» [یقول] [اشاره]«۲» لاـ غـایب مالی و لا حرم وَ لا شَـفاعَةٌ، و اصـله من الشّـفع و هو خلاف الوتر [برای آن که دوم] [اشاره]«۳» صـاحب حـاجت باشـد، و نظر بـه اینکه معنی را گفت امیر المـؤمنین«۴»- علیه السّـلام: الشّـفیع جنـاح الطّالب، و آیت [به] [اشاره]«۵» اجماع مخصوص است برای آن که خلاف نیست از میان امّت که شـفاعت خواهد بودن. ما را با اصحاب وعید خلاف در آن است که ایشان گفتنـد: در زیاده«۶» و منـافع باشـد، و ما گفتیم: در اسـقاط مضارّ، و قطع است که به کفّار نرسـد، و ما گفتیم: به فسّاق اهل صـلاهٔ«۷» رسـد، لقوله- علیه السّـلام: شـفاعتی لاهـل الکبـائر من امّتی، و ایشـان گفتنـد: به تایبان رسـد. فامّا در آیت کس نگفت که اصـلا شـفاعت نخواهـد بودن، یـا معنی آن باشـد که: لاـ شـفاعهٔ لاحـد فی الکفّار، و امّا، لا شـفاعهٔ فی الفسّاق الّا باذنه. وَ الکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ، لانّهم یضـعون العبادهٔ فی غیر موضـعها، کافران ظالمان‌اند برای آن که نه عبادت به جای خود می‌نهند، و روا بـود که گوییم معنی آن است که: ظـالم نفس خودانـد، به آن معنی که به فعـل کفر«۸» مسـتحقّ ضـرر عقوبت‌اند. قوله: اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ- الآیهٔ، ابیّ بن کعب گفت، رسول- صـلّی اللّه علیه و آله- مرا بپرسید که کدام آیت در کتاب خدا عظیمتر است یا ابا المنذر! من گفتم: اللّه ------------------------------- - (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد، لسان العرب (۱۱/ ۲۱۵): مسغبهٔ. (۵- ۳- ۲). اساس: نـدارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). فق، مب علی. (۶). دب، آج، لب، فق: نـدارد. (۷). مب: صلوات. (۸). اساس، دب، لب، فق، مب، مر: کس، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۳۹۷ اعلم و رسوله«۱»، دیگر باره

پرسید تا سه بار، من گفتم«۲»: خدا و پیغمبرش اعلم‌اند، گفتم: آیة الکرسیّ است. رسول- صلّی اللّه علیه و آله- دست بر سینه من نهاد و گفت: هنیئا لک العلم یا ابا المنذر، گوارنده باد تو را علم. آنگه گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که اینکه آیت را زبانی است که تقدیس و تنزیه خدای می‌گوید بنزدیک ساق عرش. و رسول- علیه السّلام- گفت: هر کس او آیة الکرسیّ بخواند در عقبه«۳» هر فریضه، تولّای قبض روح او خدای بکند- جلّ جلاله- و چنان باشد که با پیغمبران خدای تعالی جهاد کرده باشد تا شهادت یافتن. و عبد اللّه مسعود گفت که، رسول- علیه السّلام- گفت: [آیة الکرسیّ و قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ عظیمتر است از همه چیزی که دون خداست- جلّ جلاله. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت] [اشاره]«۴»: سیّد آیتهای قرآن آیة الکرسیّ است«۵». و امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: کدام عاقل«۶» باشد که به وقت خفتن آیة الکرسیّ نخواند و آخر سورة البقرة، یعنی قوله: آمَنَ الرَّسُول«۷»- تا به آخر سوره که آن از کنز عرش است. و محمّد بن جعفر الصّادق- علیه السّلام- روایت کند از پدرش امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که او فرمود«۸» که، رسول- علیه السّلام- گفت که: چون آیة الکرسیّ فرود آمد، گفت: آیتی فرود آمد از کنز عرش که هر بتی که در مشرق و مغرب بود به روی در آمد«۹»، و ابلیس بترسید و گفت قومش را که: امشب حادثه«۱۰» عظیم افتاد، بباشید تا من در مشارق و مغارب بگردم تا چه حادثه است؟ بگردید تا به مدینه رسید، مردی را ---------

------------------------- - (۱). آج، لب: اللّه و رسوله اعلم. (۲). مج، وز، آج، مب، مر: می‌گفتم. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: عقب. (۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، عبارت ما قبل را چنین آورده: و قُل هُوَ اللّهُ أَحَدٌ و عظیمتر است از همه چیزی که دون خدای عزّ و جلّ است. و ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت: سیّد آیتهای قرآن آیة الکرسیّ است. (۶). اساس به صورت «غافل» هم خوانده می‌شود. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. (۸). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: گفت. (۹). اساس، مب، مر: در آمدند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). فق، مب: حادثه‌ای. صفحه : ۳۹۸

دید، گفت: چه حادثه افتاد دوش! گفت: رسول«۱»- علیه السّلام- ما را گفت آیتی فرود آمد از کنزهای عرش که اصنام عالم برای آن به روی در آمدند. ابلیس بنزدیک«۲» اصحاب آمد و خبر داد. و رسول- علیه السّلام- گفت: اینکه آیت در هیچ سرایی«۳» نخوانند«۴» و الّا شیاطین«۵» سه روز گرد آن سرای نگردند«۶». باز«۷» گفت: سی روز، و هیچ جادویی در آن جا راه نیابد چهل شبانه روز«۸». ای علی؟ اینکه آیت بیاموز«۹» که هیچ آیت از اینکه بزرگوارتر فرو نیامد. امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- روایت کرد که: رسول را دیدم بر اینکه چوبهای منبر«۱۰»، می‌گفت: هر کس که آیة الکرسیّ در قفای هر نماز فریضه بخواند، او را از بهشت«۱۱» منع نکنند، الّا مرگ، و کس بر اینکه مواظبت نکند الّا صدّیقی یا عابدی، و هر کس که اینکه آیت بخواند عند آن که بخواهد«۱۲» خفتن، خدای تعالی او را ایمن بکند«۱۳» بر نفس خود و خانه خود و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد. و جابر عبد اللّه«۱۴» روایت کرد که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- گفت، خدای تعالی وحی کرد به موسی عمران که: هر کس که مداومت کند بر آیة الکرسیّ در عقب هر نمازی، خدای تعالی او را دل شاکران دهد و مزد پیغمبران«۱۵» و عمل صدّیقان، و دست رحمت بر او گشاده کند، و هیچ منع نباشد او را از آن که به بهشت رود الّا مرگ. موسی- علیه السّلام- گفت: [و] [اشاره]«۱۶» که باشد«۱۷» که بر آن مداومت کند! گفت: نکند الّا پیغمبری«۱۸» یا صدّیقی یا مردی که من از او خشنود باشم، یا مردی که من او را شهادت --------

------------------------- - (۱). آج، لب، فق خدا. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب، مب: با نزدیک. (۳). مج، دب، آج، لب، فق: سرای. (۴). همه نسخه بدلها بجز مب: بنخوانند. (۵). آج، لب، فق: شیطان. (۶). آج، لب، فق: نگردد. [.....] (۷). مب، مر: تا، دیگر نسخه بدلها: یا . (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: شبان روز. (۹). مج، وز، آج، لب، فق و فرزندانت را بیاموز و همسایگانت را. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز، مر که. (۱۱). آج، لب، فق هیچ. (۱۲). اساس، مب: خواهد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). فق: گرداند. (۱۴). مج، وز: جابر بن عبد اللّه. (۱۵). مج، وز: پیغامبران. (۱۶). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۱۷). دب، آج، لب، فق: کی باشد. (۱۸). مج، وز، دب، آج، لب: پیغامبری. صفحه : ۳۹۹ - یعنی شهیدی- روزی کرده

باشم. ابو هریره روایت کرد«۱» که رسول- علیه السّلام- گفت: هر کس که آیهٔ الکرسیّ بخواند، چون از خانه به در آید خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بفرستد تا برای او استغفار می‌کنند«۲» و او را دعا می‌کنند. و چون به خانه باز آید، بخواند، خدای تعالی درویشی از پیش چشم او ببرد«۳». راوی خبر گوید که: جماعتی صحابه در مسجد رسول- صلّی اللّه علیه و آله- [۳۴۲- ر] نشسته بودند، و ذکر فضایل قرآن می‌کردند که: کدام آیت فاضلتر است! یکی می‌گفت: آخر براءت«۴»، و یکی می‌گفت: آخر بنی اسرایل، و یکی می‌گفت: «کهیعص»، یکی می‌گفت: «طه». امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: اینکه انتم عن ایهٔ الکرسیّ! شما از آیهٔ الکرسیّ کجایی«۵» که من از رسول- صلّی اللّه علیه و آله- شنیده‌ام که گفت: ای علی؟ آدم سیّد البشر است، و من سیّد عربم و لا فخر،«۶» و سلمان سیّد پارس است. و صهیب سیّد روم است، و بلال سیّد حبشه است، و طور سینا سیّد کوههاست. و سدره سیّد درختان است و ماههای«۷» حرام سیّد ماههاست. و روز آدینه سیّد روزهاست، و قرآن سیّد کلامهاست، و سورهٔ البقره سیّد قرآن است. و آیهٔ الکرسیّ سیّد سورهٔ البقره است، در اینکه جا پنجاه کلمت است، در هر کلمتی پنجاه برکت است. عمرو بن المقدام«۸» گفت از باقر- علیه السّلام- شنیدم که گفت: هر که آیهٔ الکرسیّ یک بار بخواند«۹»، خدای تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا از او بگرداند، و هزار مکروه ------------------------------- - (۱). همه نسخه بدلها: کند. (۲). اساس: می‌کند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بردارد، مب: برد. (۴). اساس و یکی می‌گفت آخر براءت، مج، وز دیگری می‌گفت آخر براءت، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت زاید می‌نماید. (۵). مج، وز، مب، مر: کجایید. (۶). اساس: بلا شک، با توجّه به مج و همه نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج: ماه. (۸). اساس، آج، لب، مر: عمرو بن المقدم، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز، دب، آج، لب: بخواند یک بار. صفحه : ۴۰۰ از مکاره آخرت«۱». خوارترین مکاره دنیا درویشی باشد، و خوارترین مکاره آخرت عذاب گور باشد. ابو المتوکّل النّاجی روایت کند که ابو هریره گفت: کلید خانه صدقه در دست من بود. یک روز در باز کردم، خرمای صدقه کم بود [مقدار کفی] [اشاره]«۲»، و دوم«۳» روز همچنین بود«۴». برفتم و رسول را- صلّی اللّه علیه و آله- بگفتم. مرا گفت: یا ابا هریره؟ خواهی که آن دزد را بگیری! گفتم: بلی یا رسول اللّه. گفت: چون در بگشایی بگوی«۵»: سبحان من سخّرک لمحمّد، سبحان آن خدایی که تو را مسخّر محمّد کرد«۶». من دیگر بار در خانه شدم، خرما کم بود. من اینکه کلمه بگفتم. شخصی سیاه منکر را دیدم بر سر آن خرما از آن می‌خورد. من در او در«۷» آویختم، گفتم: تو را بنزدیک رسول- صلّی اللّه علیه و آله- برم. گفت: دست از من بدار که با تو عهد«۸» کنم که دگر معاودت نکنم، تا مانند اینکه عهد کرد من دست از او بداشتم. مدّتی بر آمد با سر کار شد، من رسول را باز گفتم. رسول- صلّی اللّه علیه و آله- مرا گفت: تو نیز با سر«۹» کلمه شو. من در خانه شدم«۱۰»، گفتم: سبحان من سخّرک لمحمّد. دیگر باره بگرفتم او را، گفتم: یا عدوّ اللّه؟ نه با من عهد کردی«۱۱» که دیگر مثل اینکه نکنی! گفت: آری خطا کردم، مرا رها کن که دیگر اینکه نکنم. من در او آویختم و گفتم: دست از تو باز ندارم تا تو را پیش رسول- صلّی اللّه علیه و آله- برم«۱۲». گفت: دست از من بدار تا تو را چیزی آموزم که تو چون آن برخوانی هیچ کس از جنّیان- خورد«۱۳» و بزرگ و نر و ماده- گرد تو و متاع تو نگردند. من گفتم: کدام است ------------------------------- - (۱). مب که. (۲). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: دو، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کذا در اساس: همه نسخه بدلها: گفت. (۵). مج، وز، دب، مب که. (۶). همه نسخه بدلها: بکرد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. [.....] (۸). مج، وز: که من با تو عهدی. (۹). مج، وز آن. (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق: من چون در خانه رفتم. (۱۱). وز: کرده‌ای. (۱۲). مج، وز: نبرم. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق: خرد. صفحه : ۴۰۱ آن! گفت: آیهٔ الکرسیّ است. من دست از وی بداشتم، و اینکه حدیث رسول را بگفتم. مرا گفت: تو ندانستی ای ابا هریره«۱» که چنین باشد؟ من«۲» آیت بر آن جا خواندم، دیگر شیطان گرد آن خرما نگشت. عبد اللّه بن عون گفت: شبی در خواب دیدم که قیامت برخاسته«۳» بود و خلایق را در صعید سیاست بداشته بودند. مرا بیاوردند و حسابی آسان بکردند،

آنگاه مرا به بهشت بردند و کوشکها بر من عرضه کردند که از جمال و بهای آن متحیّر بماندم. گفتند: درهای اینکه کوشکها بشمار. بشمردم، پنجاه در بود. گفتند: خانه‌هایش«۴» بشمار، بشمردم صد و هفتاد و پنج خانه بود. مرا گفتند: اینکه تو راست. من از آن شادی از خواب در آمدم و خدای را شکر کردم، و بامداد با نزدیک محمّد بن سیرین شدم، و اینکه خواب با او بگفتم. مرا گفت: چنان تواند بودن که تو آیةُ الکرسیّ بسیار خوانی، گفتم: بلی چنین است، و لکن از کجا گفتی! گفت: برای آن که اینکه پنجاه کلمت است و صد و هفتاد و پنج حرف است. مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او، آنگه مرا گفت: هر که اینکه آیت بسیار خواند، سکرات موت«۵» بر او آسان بود. و در آثار می‌آید، عن ابی بکر بن روح، گفت از پدرم شنیدم که گفت: مرا دوستی بود در نهروان، مرا حکایت کرد و گفت مرا عادت بود که: هر شب از دکّان«۶» برخاستمی«۷» آیةُ الکرسیّ بر خواندمی و باد بر آن جا دمیدمی. شبی در ببستم و بیامدم و فراموش«۸» کردم که اینکه آیت خوانم. وقت خفتن«۹» یادم آمد، در خانه بخواندم و باد بر آن جا دمیدم و دل مشغول بخفتم، و بر دگر روز بغلس«۱۰» برخاستم«۱۱» و به دکّان آمدم، در دکّان گشاده دیدم، و آنچه در دکّان بود جمع کرده و نهاده و مردی آن جا نشسته. او را گفتم: تو کیستی! و اینکه جا چه کار داری! و خواستم«۱۲» که بانگ«۱۳» بردارم«۱۴»، مرا -------------------------------- - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: ای با هریره. (۲). مج، وز اینکه. (۳). اساس، دب، لب، مب، مر: برخواسته. (۴). اساس: خانهایش/ خانه‌هایش. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: مرگ. (۶). وز: دوکان. (۷). اساس، مج، لب، فق، مب، مر: برخواستمی. (۸). مب: فراموشی، مر: فرموش. [.....] (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر به. (۱۰). اساس: سحر، با توجّه به مج تصحیح شد. (۱۱). اساس، دب، لب، مب، مر: برخواستم. (۱۲). آج، فق: خاستم. (۱۳). همه نسخه بدلها: تا بانگ. (۱۴). مج، وز: بر آرم. صفحه : ۴۰۲ گفت: ساکن باش که من چیزی از آن تو نبرده‌ام، و بنگر تا متاعت همه بر جاست، [۳۴۲- پ] و قصّه من بشنو؟ گفت: من دوش به اوّل شب بیامدم و در اینکه دکّان باز کردم و اینکه متاع جمع کردم و در هم بستم. چون برگرفتم تا بروم، چندان که طلب کردم ره در«۱» نیافتم. چون متاع بنهادم راه یافتم«۲»، باز در نشان کردم«۳» و بیامدم و متاع برداشتم، خواستم تا بروم دیگر باره«۴» در نیافتم. همه شب در اینکه به سر بردم تا اکنون که تو آمدی. اکنون اگر دانی که مرا عفو باید کردن که توبه کردم که مانند اینکه نکنم. من دست از دزد«۵» بداشتم و خدای را شکر کردم. لیث بن سعد روایت کند از عبد اللّه«۶» بن ابی جعفر که گفت: مرا بیماری سخت بود و دردی عجیب، و طبیبان از آن عاجز، من در شبی از شبها رنجور بودم. اندیشه می‌کردم، گفتم به جزوی«۷» از قرآن استشفا کنم، آیةُ الکرسیّ بخواندم و باد بر خود دمیدم. مرا خواب ببرد. در خواب دو مرد را دیدم از پیش من ایستاده، با یکدیگر می‌گفتند: اینکه مرد آیتی بخواند که در آن جا سیصد و شصت«۸» پنج رحمت است، و اینکه مرد را هنوز به یک رحمت رسید«۹» و از آن هیبت«۱۰» من از خواب در آمدم«۱۱»، دردم ساکن شده بود- و اخبار و آثار در فضایل اینکه بسیار است. اکنون به تفسیر آیت ابتدا کنیم: بدان که قدیم- جلّ جلاله- در اینکه آیه اثبات ---------------------------------- - (۱). فق. راه در، مب، مر: ره. (۲). مج، وز: ره در نیافتم، دب، آج، لب، فق: ره بیافتم، مب: بنهادم و بیامدم ره یافتم، مر: ره در یافتم. (۳). آج، لب: بیافتم و نشان بکردم. (۴). مب ره. (۵). مج، وز: از دزدی، مب، مر: از او. (۶). اساس: ابی عبد اللّه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: به چیزی. (۸). آج، لب، فق: شست، همه نسخه بدلها بجز مج و. [.....] (۹). مج، وز: رسید بدو، دب: رسیدند، آج، لب، فق: رسانیدند. (۱۰). اساس: و هیمه (شاید: هیمنه، یا: همهمه)، مج: هم، وز، دب: همه، مر: همت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج: بر آمدم. صفحه : ۴۰۳ الهیّت خود کرد و نفی هر چه دون اوست، از آن جا نام «اله» بر او نهادند به دروغ، گفت: اللّه لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، خدا قادر بر اصول نعم که به کردن آن مستحقّ عبادت آمد، جز یکی نیست که با او «اله» نیست، و مستحقّ عبادت و سزاوار پرستش نیست مگر او. «اللّه» مرفوع است به ابتدا و خبر او در لا إِلهَ إِلَّا هُوَ است، تقدیر آن است که: اللّه واحد مستحیل المثل، و «لا» نفی جنس راست برای آن است با او بر فتح بنا کرد [و] [اشاره]«۱» «هو» در محلّ رفع است برای آن که استثناء غیر موجب است، کما قال

تعالی: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ«۲». و «حیّ»، ذاتی بود حاصل بر صفتی که امکان آن صفت محال نبودی که عالم و قادر باشد، و اینکه صفت خدای راست«۳»- جلّ جلاله- ذاتی است با مقتضی صفت ذات، و وزن او فعل است، کالحذر و الطّمع، « یا » اوّل«۴» ساکن کردند و در « یا » ادغام کردند. و «قیّوم» فیعول باشد من القیام، و در او سه لغت است: «قیّام»، و آن قراءت عبد اللّه مسعود است. و «قیّم»، و آن قراءت علقمه است. و «قیّوم»، و آن قراءت عامّه است. و اصل «قیّوم» قیووم«۵» بوده است، قلب کرده‌اند، پس ادغام کرده‌اند، کما یقال: دیّار و دیور و دیّر، و اینکه هر سه بنا بر«۶» مبالغت است. مجاهد گفت: القائم علی کلّ شیء، به همه چیز او قیام نماید، یعنی تولّای همه کار او کند. سعید جبیر گفت: «قیّوم» آن باشد که ابتدایش نبود، و تفسیر قیام وجود«۷» کرد. ضحّاک گفت: دایم باشد و به معنی، هر دو قول یکی است، جز آن که در گذشته گفت و اینکه در ناآمده. ------------------------------- - (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. (۳). مج، وز: را. (۴). مج، وز را. (۵). اساس که نو نویس است: قیوام، وز، آج: قیوم، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس: خود، با توجّه به مج تصحیح شد. صفحه : ۴۰۴ ابو روق گفت: الّذی لا یبلی، و آن خداست که تغییر نپذیرد، لم یزل عمّا کان علیه و لا یزال. ربیع گفت: «قیّوم» قیّم باشد بر همه چیزی به روزی و حفظ. همه را او روزی دهد و او نگاه دارد. کلبی گفت: القائم علی کلّ نفس بما کسبت، به جزای خلقان او قیام نماید. ابو عبیده گفت: الّذی لا- یزول، باقی است که او را زوال نبود، و قال امیّة بن أبی الصّلت: لم یخلق السّماء و النّجوم و الشّمس معها قمر یعوم«۱» قدّرها المهیمن القیّوم و الحشر و الجنّة و النّعیم لّا لأمر شأنه عظیم أنس بن مالک گوید: بیشتر دعای رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- اینکه بودی: یا حی یا قیوم. عبد اللّه عبّاس گفت: مهمترین نامهای خدای تعالی «الحیّ القیّوم» است، و اینکه دعای اهل دریا«۲» است که گویند ایشان: یا هیّا شراهیّا«۳». ابو امامه روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: نام مهمترین خدای در سه سوره قرآن است: البقره، و آل عمران، و طه. عمر بن ابی سلمه گفت: اندیشه کردم هیچ اسم ندیدم که در اینکه [سه] [اشاره]«۴» سوره به مطابقه باز آمد جز اینکه نامها در البقره: اللّه‌لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ [و در آل عمران فاتحه اوست: الم، اللّه‌لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ«۵»، و در طه: وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَیِّ القَیُّومِ«۶»] [اشاره]«۷». ------------------------------- - (۱). آج، مب: یقوم. (۲). اساس، مب، مر: دیار، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). چاپ شعرانی (۲/ ۳۲۲) آورده است: «أهی أشر أهی، هستم کسی که هستم، عبارت عبرانی در تورات است که چون حضرت موسی بن عمران با خدای تعالی گفت که: اگر بنی اسرائیل از من بپرسند خدای تو چیست و کیست، به آنها چه بگویم! خداوند به او وحی فرستاد: هستم آنچه هستم ...» نیز در لسان العرب (۱۳/ ۵۰۶) پاورقی ۱ صحیح آن را چنین آورده است: اهیا أشراهیا، معنی الأزلیّ الّذی لم یزل. نیز در متن لسان العرب همان صفحه گوید: هیا شراهیا، معناه یا حیّ یا قیّوم بالعبرانیّه. [.....] (۷- ۴). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۵). سوره آل عمران (۲) آیه ۱ و ۲. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱. صفحه : ۴۰۵ لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ مفسّران گفتند: «سنة» خوابی باشد سبک، و «نوم» خواب باشد تام«۱»، و حدّ خواب اینکه بنهادند متکلّمان: سهو یلحق الانسان مع فتور الاعضاء من غیر علّة، سهوی که با مردم«۲» رسد با فتور و سستی اندامها بی بیماری [۳۴۳- ر] [اشاره]. و مرجع [او] [اشاره]«۳» با نفی است. و «سهو» نا بدن«۴» علم باشد، و «فتور» اعضاء به شرط کرد تا احتراز [بود از] [اشاره]«۵» سهوی که در حال بیداری باشد، و نفی علّت و بیماری به شرط کرد تا احتراز بود از مغمی علیه. و علما از میان «سنة» و «نوم» فرقی«۶» کرده‌اند به اقوال«۷» متقارب حسن بصری گفت: «سنة» کسل باشد، و «نوم» خواب، و أصمّ گفت: «سنة» غفلت باشد، و «نوم» خواب، ای لا یغفل و لا ینام. دیگر مفسّران گفتند: «سنة» اوّل خواب بود که مرد بین النّائم و الیقظان باشد، نبینی که عدیّ بن الرّقاع چگونه گفت: و سنان أقصده النّعاس فرنّقت فی عینه سنة و لیس بنائم یقال منه: و سن یوسن و سنا و سنة، فهو و سنان. و قدیم- جلّ جلاله- نفی کرد از خود سنه و نوم، بر سبیل تمدّح. گفتند: برای آن که آفت است، و آفت بر او روا نیست، و تغییر«۸» است و تغیر«۹» بر او روا نیست، و قهر است و قهر بر او روا نیست، و برای آن که او ضدّ علم است و اضداد [علم] [اشاره]«۱۰» بر او روا نیست«۱۱»، و برای آن که او آسایش از

رنج و بلاست، و رنج و آسایش بر او روا نیست، برای آن که او برادر مرگ است و مرگ بر او روا نیست. جابر عبد اللّه انصاری روایت کند که رسول- صلّی اللّه علیه و آله- را پرسیدند که در ------------------------------ - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خواب تمام باشد، مب: خوابی تام باشد، مر: خواب باشد. (۲). مج، وز: ها مردم. (۱۰- ۵- ۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۴). اساس، مب، مر: با بدن، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: فرق. (۷). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: با قول، با توجّه به مج تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق: تغیر. (۹). مب: تغییر. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، عبارت: «و برای آن که او ضد علم ...» را پس از عبارت بعدی: «... آسایش بر او وانیست» آورده است. صفحه : ۴۰۶ بهشت خواب باشد! گفت: نه، رای آن که خواب [برادر] [اشاره]«۱» مرگ باشد و در بهشت مرگ نباشد«۲». و راوی خبر گوید که رسول- علیه السّلام- در بعضی خطبه‌ها«۳» گفت: ۴«۵» ان الله تعالی لا ینام و لا ینبغی له أن ینام و لکنه یخفض« القسط و یرفعه، [یرفع] [اشاره]« الیه عمل اللیل قبل عمل النهار و عمل النهار قبل عمل اللیل ، گفت: خدای تعالی بنخسبد و خواب به کار نیست او را، و او را خفض«۶» و رفع بهره باشد، یعنی روزی خلقان، عمل بندگان که در شب کرده باشند بر او رفع کنند پیش از آن که روز آید«۷»، و عمل روز بر او عرضه«۸» کنند پیش از آن که شب آید. ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: قوم موسی، موسی را گفتند: هل ینام ربّک! خدای«۹» تو بخسبد، از او بپرس. موسی- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ اینکه قوم پرسند«۱۰» که: خواب تو را دریابد! خدای تعالی گفت: من تو را معلوم کنم. آنگه موسی [را] [اشاره]«۱۱»- علیه السّلام- سه شبان روز بیدار داشت، پس از آن فرشته‌ای را فرستاد و با او دو«۱۲» قاروره، گفت خدای تعالی می گوید: اینکه قاروره [ها] [اشاره]«۱۳» در دست دار امشب، او آن قاروره‌ها را در دست نگاه [می] [اشاره]«۱۴» داشت و جهد می کرد تا خوابش نبرد، خوابش غلبه کرد و دستهایش به هم آمد و قاروره‌ها بر هم آمد و شکسته شد. موسی از خواب در آمد، قاروره‌ها شکسته شده«۱۵» دید، جبریل آمد و گفت: تو در خوابی«۱۶»، دو قاروره«۱۷» نگاه نمی توانی داشت، اگر من بخسبم آسمان و زمین که نگاه دارد! ------------------------------ - (۱۴- ۱۳- ۱۱- ۵- ۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نبود. [.....] (۳). اساس و همه نسخه بدلها: خطبها/ خطبه‌ها. (۴). اساس، دب، آج، فق، مب، مر: یخفظ، با توجّه به مج تصحیح شد. (۶). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: حفظ، با توجّه به مج تصحیح شد. (۷). مج، وز و عمل روز آید. (۸). مج: عرض. (۹). اساس تعالی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق: می‌پرسند. (۱۲). مج، دب، آج، لب: فرستاد با او با دو. (۱۵). مج، وز: ندارد. (۱۶). مج، وز: خواب. (۱۷). اساس: قاره، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۰۷ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ، او راست آنچه در آسمان و زمین هست ملکا و ملکا، آنچه آن را مالکی نیست ملک اوست، و آنچه او را مالکی ظاهر است ملک اوست، برای آن که ملک و مالک همه در ملک اویند، فان«۱» العبد لا- یملک و ان ملک، ما لا یملک«۲» نفسه کیف یملک غیره، آن که مالک خود نبود مالک غیری چگونه بود! چون چنین باشد، مستقلّ نبود به خود، چگونه دیگری را دست گیرد! مگر به فرمان او. مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، کیست که بنزدیک او شفیع باشد کسی را مگر به فرمان او! بعضی اهل معانی گفتند: خدای تعالی به اینکه آیت دل بندگان خود به خود می کشد عاجلا و آجلا، چنان است که گفت: ای بنده؟ اگر راغب دنیایی، مراست، از من خواه. و اگر امید کرامت آخرت داری- به شفاعت شفیعی- که آن شفاعت به فرمان من است، پس در دنیا و آخرت گزیر نیست تو را از من، فسبحان من لا وسیلهٔ الیه الّا به، سبحان آن خدایی که با او هیچ وسیله نیست الّا به او، حقیقت دان که او را به فرمان او شفاعت الّا آنان نکنند که طرفهٔ العینی پای از فرمان او بیرون ننهادند، آنان که اند که چنین بودند! مگر معصومانی که ما همّوا بمعصیهٔ اللّه قطّ. در همّت ایشان نیاید«۳» که آزار خدای اختیار کنند: شفیعی الیک الیوم یا خالق الوری رسولک خیر الخلق و المرتضی علیّ آخر: شفیعی الی اللّه یوم [۳۴۳- پ] القضا نبیّ«۴» الهدی و علیّ الرّضا«۵» شفیعی عترهٔ طهرت فدلّت محبّتهم علی طهر الولادهٔ قوله تعالی: یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ، مجاهد و عطا و حکم و سدّی گفتند«۶» مراد آن

است که: دانـد آنچه پیش ایشـان است از کـار دنیـا، و آنچه پس ایشـان است از ------------------------------- - (۱). اساس له، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها زاید می‌نماید. (۲). چاپ شعرانی (۲/ ۳۲۴): و من لاـ یملک. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نیامد. [.....] (۴). اساس: می، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، با خطی متفاوت از متن افزوده: دیگری، چاپ شعرانی (۲/ ۳۲۵) دیگری گوید. (۶). اساس: غیره، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۰۸ کار آخرت. ضـحّاک و کلبی بر عکس اینکـه گفتنـد: مـا بَیـنَ أَیـدِیهِم، کـار آخرت برای آن که آخرت در پیش دارنـد، و روی آن جا دارنـد، و باز گشت«۱» آن جـاست. وَ مـا خَلفَهُم، آنچه پس ایشـان است از دنیا که با پس پشت افگنده‌انـد. مقاتل و واقـدی گفتنـد: آنچه پیش ایشان بوده است، یعنی پیش خلق عالم و فریشـتگان، و آنچه پس خلق عالم بوده باشـد. و گفتند: ما بَینَ أَیدِیهِم، آنچه در میان آنند«۲» از خیر و شـرّ، و آنچه پس ایشان است، یعنی آنچه خواهند کردن. وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إِلّا بِما شاءَ، و خلقان را احاطه نبود به چیزی از علم«۳» الّا«۴» به آنچه او خواهد. احاطه چو«۵» با علم مقرون باشد معنی عالمی باشد بر وجه تأکید چون کسی چیزی دانـد به تفصـیل، چنان که چیزی از علم او به در نشود گوینـد: احاط علمه بکذا و احاط بکذا علما، پنداری علم او به گرد آن معلوم در آمـد، و رها نکرد که چیزی از آن بیرون شود. و «علم» در آیت به معنی معلوم است تا اشاعره را تمسّک نباشـد، یقال: هذا الکتاب فی«۶» علم فلاـن، ای معلومه. و اینکه مسـأله از علم شـافعی است یـا از علم ابو حنیفه، یعنی از معلوم ایشان است برای آن که علم ایشان در دل ایشان باشد. و «علم» آیت«۷» به معنی عالمی. چنان که: وَ أَنَّ اللّهَ قَد أَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً«۸»، علم او محیط است به همه چیز یعنی عـالمی او. و در اینکه آیه علم به معنی معلـوم«۹». دگر در آیت دلیلی ظاهر هست بر اینکه که مـا گفتیم، و آن آن است که گفت: کس به«۱۰» علم او محیط نشود الّا به آنچه او خواهـد. [و معنی آن است که: الّا به آنچه او خواهـد] [اشاره]«۱۱» که اطّلاع دهد بر آن از آن که راه نماید و دلیل انگیزد و خلق علم«۱۲» ------------------------------- - (۱). مج، وز با، دب، آج، لب، فق، مر به. (۲). فق: آن‌نند. (۳). دب، آج، لب، فق او. (۴). مج، وز و. (۵). آج: چون. (۶). دب، آج، لب، فق فی. (۷). وز: آیـد. (۸). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. (۹). مـج، وز، دب، آج، لب، فـق است. (۱۰). اسـاس: کسب، با توجّه به مـج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج افزوده شد. [.....] (۱۲). اساس، مب، مر: عالم، با توجّه به مـج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۰۹ ضـروری کند، و اطّلاع دهد به وحی و خبر، و اینکه ممکن نیست در علم حقیقی، که علم او بنزدیـک آن که او را علم اثبـات کنـد قایم باشـد به ذات [او] [اشاره]«۱»، و آنچه قـایم بـود به ذات او احـاطه به آن محـال بود. وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّمـاواتِ وَ الأَرضَ، ای ملأ و احاط. و در «کرسـی» خلاف کردنـد. عبـد اللّه عبّاس و سـعید جبیر و مجاهـد گفتنـد: مراد به کرسیّ علم است، و از اینکه جا دفتر علم را کرّاسه خوانند، و از اینکه جاست قول را جز در وصف صیّادی- شعر: تّی اذا ما جاء [ها] [اشاره]«۲» تکرّسـا ای علم، و عالمـان را «کراسـی» خواننـد چنـان که شـاعر گفت- شـعر: تحـفّ بهم بیض الوجـوه و عصبهٔ کراسـیّ بالاحـداث حین تنوب ای علماء بها. و بعضـی دیگر گفتنـد: مراد به «کرسـی» عظمت و سـلطان است، و عرب ملک قـدیم را کرسـیّ خوانند«۳»، و الکرس«۴» اصل کلّ شیء، یقال: فلان کریم الکرس«۵»، ای الاصل، قال العجّاج: و قد علم القدّوس مولی القدس أنّ ابا العبّاس اولی نفس فی معدن الملک القـدیم الکرس و در بعضـی تفاسیر می‌آیـد که: «کرسیّه» ای سـرّه، قال الشّاعر: ما لی بأمرک کرسـیّ أکـاتمه و لاـ یکرّس علم اللّه مخلوق«۶» محمّـد بن جریر الطّبریّ گفت که: «کرسـی» اهـل باشـد، ای وسع عبـاده السّـموات و الارض، ابو موسـی و سدّی گفتند: «کرسـی» حقیقی خواست«۷»، و خدای تعالی کرسـیّ از لؤلؤ آفرید، و هفت آسـمان«۸» در جنب کرسیّ چون هفت درم است که بر ------------------------------- - (۱). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۲). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بـدلها افزوده شد، طبری (۳/ ۱۱): اذا مـا احتازها. (۳). فق: خواند. (۴). مب، مر: و الکرسی. (۵). مب، مر: الکرسی. (۶). اساس به صورت: «المخلوق»، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس، وز: به صورت: «خـداست» هم خوانـده می‌شود. (۸). مـج، وز، آج، مـب، مر: آسـمانهای هفت، فـق: آسـمانها هفت است. صـفحه : ۴۱۰

سپری افگنند. و امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- گفت: هر قایمه آن از قوایم کرسی چندان است که هفت آسمان و هفت زمین، و کرسیّ در پیش«۱» عرش است، و حاملان کرسیّ چهار فرشته‌اند، و هر فرشته چهار روی دارند«۲»، قدمهای ایشان بر آن صخره نهاده است که در زیر هفت«۳» زمین است به پانصد ساله راه، یک«۴» روی ایشان چون روی آدمیان است، بدان روی، روزی آدمیان خواهند«۵»، و رویی بر صورت گاو است بدان روی، روزی بهایم خواهند، و رویی بر صورت شیر است و بدان روی، روزی سباع و دد خواهند، و رویی بر صورت کرکس«۶» است بدان روی، روزی مرغان خواهد. و ابو ادریس خولانی روایت کند از ابو ذرّ غفاری- رحمهٔ اللّه علیه- که گفت، از [۳۴۴- ر] رسول- علیه السّلام- پرسیدم که: خدای تعالی کدام آیت بر تو انزال«۷» کرد که از آن بزرگتر نیست! گفت: آیهٔ الکرسیّ. آنگه گفت: نیست هفت آسمان در جنب کرسیّ الّا چون حلقه‌ای در بیابانی. و در اخبار می‌آید که: از میان عرش و کرسی هفتاد حجاب است از نور و هفتاد حجاب است از ظلمت، اگر آن حجابها نبودی حمله«۸» کرسی از نور حمله«۹» عرش بسوختندی. حسن بصری گفت: مراد به «کرسی» عرش است. بعضی علما گفتند: «کرسی» نام فرشته‌ای«۱۰» است که خدای تعالی او را با خود اضافه کرد- اضافه«۱۱» تخصیص، و مراد به اینکه تنبیه بندگانش علی اعظم«۱۲» خلقه، که او را خلقی باشد که آسمانها و زمینها به او پر شود. ------------------------------- - (۱). مج، وز: کرسی نزد. (۲). مج، وز، مب: دارد. (۳). مج، وز: هفتم. (۴). مج، وز: یکی. (۵). اساس، آج، لب، فق، مب: خواهد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد. [.....] (۶). اساس، لب، فق کرک، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج: انزله کرد، که بر متن مرجّح است. (۸). همه نسخه بدلها: جمله. (۹). آج، لب، دب، فق: جمله. (۱۰). دب: فریشته. (۱۱). آج، لب، فق به. (۱۲). مج، وز، دب: عظم. صفحه : ۴۱۱ وَ لا یَؤُدُهُ، ای لا یجهده، به رنج نیفگند او را نگاه داشتن زمین و آسمان، و دشخوار«۱» نباشد بر او، و قالت الخنساء: و حامل الثّقل بالاعباء قد علموا اذا یؤود رجالا بعض ما حملوا و گفته‌اند: «یؤده»، ای یسقطه من ثقله، او را بیفگند از گران باری، قال الشّاعر: انّی و ما نحروا غداهٔ منی عند الجمار یؤده الثّقل«۲» حِفظُهُما، یعنی حفظ آسمان و زمین. وَ هُوَ العَلِیُّ العَظِیمُ [واو] [اشاره]«۳» بزرگوار و رفیع است بالای همه خلق نه به جهت و مسافت و لکن به تدبیر و قدرت. العظیم، بزرگوار است نه از روی جرم و جثّه، و لکن از روی کبریا و عظمت. علما گفته‌اند: در اینکه آیت چند فواید و ادلّه است بر اصول دین از توحید و عدل، منها قوله: اللّهُ دلیل است بر ذات و صفات خدای تعالی بر آن«۴» که تا بر صفت کمال نباشد استحقاق عبادت ندارد. و دوم قوله: لا إِلهَ إِلّا هُوَ، دلیل است بر بطلان«۵» همه مشرکان«۶» از ثنویان [و گبرکان] [اشاره]«۷» و ترسایان که بدون خدای تعالی الهی«۸» اثبات کردند. سهام«۹»، قوله: الحَیُّ دلیل بطلان قول بت پرستان است که ایشان جماد و موات پرستیدند، و از اینکه کار ابراهیم- علیه السّلام- بر ایشان عیب کرد«۱۰»: یا أَبَتِ لِمَ تَعبُدُ ما لا یَسمَعُ وَ لا یُبصِرُ وَ لا یُغنِی عَنکَ شَیئاً«۱۱». چهارم قوله: القَیُّومُ دلیل بطلان قول فلاسفه و طبایعان«۱۲» است«۱۳»، گفتند: بیشتر ------------------------------- - (۱). مج، وز، مب، مر: دشوار. (۲). اساس، مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: العقل، با توجّه به آج تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مج، وز: برای آن. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: دلیل بطلان قول. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق است. (۷). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۸). الهی/ آلهه‌ای. (۹). فق، مر: سیم. (۱۰). مب که. (۱۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲. (۱۲). وز، مر: طبایعیان. (۱۳). مج، وز که. صفحه : ۴۱۲ چیزها به طبع محلّ حاصل می‌آید، حق تعالی باز نمود که: من قیّومم، یعنی قایم«۱» به تولّای افعال خود. پنجم: لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ دلیل بطلان قول جهودان است که گفتند: خدای، عالم به شش روز بیافرید«۲»، خسته شد فاستراح یوم السّبت، روز شنبه بیاسود، دیگر دلیل است بر بطلان مذهب جهم«۳» که گفت: خدای تعالی عالم است به علمی محدث، سهو بر او روا باشد. ششم قوله تعالی: لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ، دلیل بطلان مذهب مفوّضه است که گفتند: خدای تعالی تفویض [خلق] [اشاره]«۴» عالم کرد با«۵» شخصی محدث که او را بیافرید و به نیابت خود بداشت. هفتم قوله تعالی: مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلّا بِإِذنِهِ، دلیل کرد بر بطلان قول آنان که نفی

شفاعت کردنـد. هشـتم قوله تعالی: یَعلَمُ ما بَینَ أَیـدِیهِم وَ ما خَلفَهُم، دلیل می‌کنـد بر بطلان قول آنان که [گفتنـد] [اشاره]«۶» خدای تعـالی عـالم است به علم، برای آن که در اینکه آیت بـاز نمود که: معلومـات او ما لا یتناهی«۷» است، و معلومـات ما لا یتناهی«۸» را علوم مـا لا یتناهی بایـد، و آن در وجود محال بود. نهم قوله: وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إِلّا بِما شاءَ، دلیل«۹» بطلان قول کاهنان و منجّمـان می‌کنـد که ایشـان گفتنـد: مـا غیب می‌دانیم از سـیر کواکب بی اعلاـم خـدای تعـالی. دهم قوله: وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّمـاواتِ وَ الأَرضَ، ردّ است بر مذهب فلاسفه که گفتند: عالم خود زمین است و افلاک که بدان محیط است فی«۱۰» و رای آن چیزی«۱۱» ------------------------------ - (۱). مـج، وز، دب، آج، فق: قـایمم، مب: یعنی توانا و قایم. (۲). مر و. (۳). اساس: جهیم، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصـحیح شد. (۶- ۴). اساس: نـدارد، با توجّه به مـج و دیگر نسـخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، فق: یـا ، آج، لب: بـا (بی نقطه). (۷). مـج، وز، دب، آج، لب، فق: لاـ یتناهی. (۸). مج: لا یتناهی. (۹). مـن، مر بر. [.....] (۱۰). مج، وز: و. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مب: آن دگر چیز. صفحه : ۴۱۳ نیست. نفی عرش و کرسیّ و لوح و قلم کردند. یازدهم«۱»: وَ لا یَؤُدُهُ حِفظُهُما، دلیل بطلان قول جهودان کرد که گفتنـد: انّ اللّه تعالی اعیی«۲» بخلق«۳» السّموات و الإرض فاستراح. دیگر دلیل بطلان قول آنان که گفتند: خدای تعالی قادر است به قدرت، [۳۴۴- پ] که به قدرت فعل مخترع نشاید کردن. دوازدهم قوله: وَ هُوَ العَلِیُّ العَظِیمُ، دلیـل است بر بطلاـن قول ثنویـان«۴» چه اگر بـا او الهی بـودی ممـانعت کردی او را و مسـتعلی نبودی بر اشـیاء، همـانا عظم«۵» موقع اینکه آیت برای کـثرت ادلّه اوست«۶» بر اصول مسـلمانی از توحیـد و عـدل. قوله: لا إِکراهَ فِی الـدِّینِ، مجاهد گفت: آیت در مرد [ی] [اشـاره]«۷» انصاری آمـد که غلامی سـیاه داشت او را صبیـح گفتند، او را اکراه می‌کرد بر اسـلام. سدّی گفت: در حقّ مردی انصاری آمد که او را ابو الحصـین گفتند، او دو پسـر داشت. جماعتی از بازرگانان از شام به مدینه آمدند و آن پسـران او را دعوت کردنـد بـا ترسایی. ترسا شدنـد و با ایشان برفتنـد. او بنزدیک رسول آمـد و گفت: یا رسول اللّه؟ کسـی از عقب«۸» ایشان بفرست و ایشـان را بـاز آر و زجر کن تا [با] [اشاره]«۹» مسـلمانی آیند. خدای تعالی اینکه آیت بفرسـتاد: لا إِکراهَ فِی الدِّینِ. آن مرد انصـاری را خوش نیامـد، و در دلش از رسول خـدای چیزی بود«۱۰»، آیت آمـد: فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُم«۱۱» الایـهٔ، و اینکه پیش از آیت قتـال بود، آنگه اینکه آیت به سوره براءت منسوخ شـد فی قول«۱۲» إبن مسـعود و إبن زید. و دیگر مفسّـران گفتند: آیت منسوخ نیست. ------------------------------ - (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق قوله. (۲). اساس: مب، اعما، مر: عما، مج، وز، فق: اعنی، با توجّه به آج تصحیح شد. (۳). مب: لخلق. (۴). اساس، مب: مثویان، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، لب، فق، مب: عظیم. (۶). دب: است. (۹- ۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: قفا. (۱۰). مب، مر اینکه. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۶۵. (۱۲). اساس، مب، مر: قوله، با توجّه به مج و دیگر نسـخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۱۴ سعید جبیر گفت از عبد اللّه عبّاس«۱» که: در انصاریان چون زنی بودی که او را فرزند بنماندی، او گفتی بر سبیل نـذر که: اگر مرا فرزنـدی بماند به جهودانش دهم، و اینکه پیش اسـلام بود. چون اسـلام پدید آمد، از اینان جماعتی در بنی النّضیر«۲» بودنـد. چون خـدای تعالی جلا بر ایشان نوشت که برونـد و خان و مان رها کننـد، انصاریان گفتند: یا رسول اللّه؟ فرزندان و برادران ماانده، خدای تعالی اینکه آیه فرسـتاد: لا إِکراهَ فِی الدِّینِ. رسول- علیه السّـلام- گفت: خدای تعالی ایشان را مخیّر بکرد، اگر مسـلمانی خواهنـد اینکه جا بباشـند، اگر جهودی خواهنـد با ایشان بروند. قتاده«۳» و عطا و ضـحّاک و ابو روق و واقـدی گفتنـد مراد آن است: لاـ اکراه فی الـدّین بعـد اسـلام العرب، برای آن که عرب امّتی بودنـد امّی، ایشان را کتابی نبود، خـدای تعالی رسول را- علیه السّـلام- فرمود که: از عرب قبول مکن الّا اسـلام، یا تیغ فرود آر بر ایشان«۴». اهـل کتاب را حکمی دیگر نهاد و آن جزیه«۵» بود، گفت: اینان را اکراه مکن بعـد قبول جزیه«۶»، یا ایمان آرند یا جزیه«۷» دهند. و اقوالی دیگر«۸» گفتند در سبب نزول آیت متقارب المعنی، و مرجع با اینکه است که ما گفتیم. زجّاج گفت: لا إِکراهَ فِی الدِّینِ، من قول العرب: اکرهت فلانا اذا نسبته الی الکره، کما یقال: اکفرته و افسقته و اظلمته اذا نسبته الی الکفر و الفسق و الظّلم، قال الکمیت: فطایفهٔ قد اکفرونی بحبّکم و طایفهٔ قالوا

مسیء و مذنب و معنی آن است که: آن را که در اسلام آید، مگوی«۹» تو مکرهی«۱۰» ایمان اکراه ------------------------------ - (۱). اساس، مر: انصار، مب: انصاری، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۲). اساس، دب، لب، فق، مر: بنی النسیر، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس گفت مج: عبارت را ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: تیغ فرود ایشان، یا تیغ بر ایشان فرود آر. (۷- ۶- ۵). مج، وز، آج، لب، فق: جزیت. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: دگر. (۹). مر: مگویید. (۱۰). اساس، مب، مر: مکروهی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۱۵ آوردی او را نسبت مکنی«۱» با اکراه، کما قال تعالی: وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا«۲». قَد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ ای ظهر الاسلام من الکفر، و الهدی من الضّلالة، و الحقّ من الباطل، حق از باطل پیدا شد و ایمان از کفر. حسن و مجاهد و اعرج خوانند«۳»: «الرّشد»، به فتح «را» و «شین»، و آن دو لغت است: کالحزن و الحزن، و البخل و البخل. و عیسی بن عمر خواند: «رشد» به ضمّتین، و آن دو لغتند: کالرّعب و الرّعب، و السحت و السحت. فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ، هر که کافر شود به طاغوت. عبد اللّه عبّاس گفت: شیطان است. مقاتل و کلبی گفتند: «صنم» است، و گفته‌اند: «کاهن» است، و گفته‌اند هر چه بدون خدای بپرستند، و آن فاعول باشد من الطغیان، «لام» فعل از او بیفگند [ند] [اشاره]«۴» برای آن که حرف علّت بود، و بدل او «تاء» باز آوردند که حرفی صحیح بود، کقولهم«۵»: حانوت و تابوت. اهل اشارت گفتند: طاغوت هر کسی نفس اوست، بیانه قوله تعالی: إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ«۶» [۳۴۵- ر] [اشاره]. وَ یُؤمِن بِاللّهِ، بیان کردیم پیش از اینکه که: «ایمان» تصدیق به دل، و «کفر» جحود به دل باشد. و ایمان در شرع بر اصل«۷» لغت مانده است، و «کفر» از اسماء منقوله است، و اینکه اخبار که آوردند من قوله- علیه السّلام: الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان ، مراد ایمان است و توابع او از اسلام«۸»، و شعار هر دو بر پای داشتن. ------------------------------ - (۱). اساس: کنی، مج، وز، مر: مکنید، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۹۴. (۳). مج، وز: خواندند. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). آج، لب، فق جالوت. (۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳. (۷). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: به اصل، با توجّه به مج تصحیح شد. [.....] (۸). اساس، مب، مر است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. صفحه : ۴۱۶ فَقَدِ استَمسَکَ، «فا» برای جزای شرط آمد که فعل ماضی است، ای«۱» تمسّک، او دست در آویخته باشد. بِالعُروَةِ الوُثقی، به بند استوارتر. و «عروه» انگلک«۲» باشد که گوی گریبان در او افتد. و فعلی، تأنیث افعل تفضیل باشد، و اینکه استعارتی است که خدای تعالی کرد بر طریق کلام عرب، گفت: هر که به طاغوت کافر شود و به خدای مؤمن، تمسّک او به بند استوارترین باشد، به بندی«۳» که هرگز گسسته نشود«۴». و «انفصام»«۵»، انقطاع باشد، و انفصام«۶» [از او] [اشاره]«۷» بلیغتر باشد، و اینکه بشارتی است که خدای تعالی مؤمنان را داد. وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و خدای شنواست اقوال ایشان را، و عالم است به احوال«۸» ایشان. قوله تعالی: اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا، خدای تعالی ولیّ مؤمنان است، [و] [اشاره]«۹» گفته‌اند: مراد ناصر است، یعنی یار مؤمنان است. و گفته‌اند: مراد دوست است، دوست ایشان است. و گفته‌اند: یعنی متولّی کار ایشان است. و گفته‌اند معنی آن است که: اولی و احقّ بهم، و همه معانی و اقوال را مرجع با اینکه است، لأنّه من ولیت الامر اذا تولّیته بنفسک باشد. و الولی القرب، و الولایة الامارة، و الولیّ من المطر الّذی یلی الوسمیّ باران دوم«۱۰» را برای آن ولیّ خوانند که در بر«۱۱» وسمیّ باشد، و «وسمی» باران اوّل باشد. پس از روی لغت و اشتقاق و عموم فواید تفسیر، ولیّ بر اولی دادن اولیتر«۱۲» است، فالاولی ان یفسّر بالاولی«۱۳». ------------------------------ - (۱). اساس: یعنی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس، آج، لب، دب، فق، مب، مر: ان کلک، وز: انکلنک، با توجّه به مج تصحیح شد. (۳). وز: باشد عندی. (۴). آج، با خطی متفاوت بالای سطر افزوده: لَا انفِصامَ لَها (۵). اساس، دب، لب، فق، مب، مر: اعصام، با توجّه به مج، وز، تصحیح شد. (۶). وز، مب: انقصام. (۹- ۷). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد. (۸). اساس، مب، مر: اقوال، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مب: دویم. (۱۱). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر:

در او، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۱۲). اساس، مب، مر: اولی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها و استعمال کلمه در موارد دیگر از همین متن، تصحیح شد. (۱۳). اساس، مب، مر: بالولی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۴۱۷ حسن بصری گفت: ولی هدیهم، هدایت ایشان را از الطاف و توفیق او تولّا کند، چه آن، کار جز او نباشد«۱». یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ، و اینکه بر سبیل مبالغت است، و مراد الطاف و توفیق و آنچه جاری مجرای آن باشد که بنده به ایمان نزدیک شود و از کفر دور شود، فعلی که خدای تعالی کند که عند آن بنده از کفر بیرون آید و به ایمان در«۲» شود. چون خدای تعالی کند گفت: خود«۳»، مخرج منم، چنان که در باب سوره گفت: وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ«۴» ...، الی قوله: فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتهُم إِیماناً«۵» ...، یعنی ازدادوا عند نزولها [ایمانا] [اشاره].«۶» وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَتهُم رِجساً«۷» ...، در هر دو آیت اضافه زیادت ایمان و کفر با سورت کرد، و سورت فعل نکند، یعنی ایشان عند نزول سورت در کفر و ایمان بیفزودند، و دلیل بر آن که چنین است قرینه آیت: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَولِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ. و از جمله طاغوت که بدون خدای پرستند بل بیشتر و غالبتر«۸»، اصنام و اوثان و اشجار و احجار باشد و آفتاب و ستاره و آتش، و اینکه همه جمادند، فعل از ایشان درست نباشد. و آن که شیطان«۹» است و رؤسای ضلالت بر سبیل حقیقت اخراج نکنند کسی را از ایمان به کفر، و لکن اغراء و اغواء و تزیین کنند چون کافران عند اغرای ایشان خروج کنند از ایمان به کفر، حق تعالی اطلاق کرد و گفت: اخراج خود طاغوت کردند. واقدی گفت: هر نور و ظلمتی که در قرآن است مراد بخش«۱۰» ایمان و کفر است، مگر آن که در سورهٔ الانعام است که مراد بخش«۱۱» شب و روز است. ------------------------------ - (۱). مب قوله تعالی. [.....] (۲). اساس، دب، مب، دور، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس، مر: چون، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵- ۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴. (۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵. (۸). اساس، مب، مر و، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۹). اساس، لب، مب، مر: سلطان، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱- ۱۰). دب: بخشش. صفحه : ۴۱۸ عبد اللّه عبّاس گفت: آیه در حقّ قومی [که] [اشاره]«۱» کافر بودند به عیسی. چون رسول- علیه السّلام- بیامد، به او ایمان آوردند. خدای تعالی ایشان را به ایمان به مصطفی از کفر به دیگر پیغمبران«۲» به در آورد. واسطی گفت: ایشان را از ظلمات نفس خود بیرون آورد به اخلاق مرضیّه«۳» به در آورد ایشان را از کذب به صدق، و از حرص به قناعت، و از سخط به رضا، و از طلب به توکّل، و از جهل به معرفت. ابو عثمان النّهدی«۴» گفت: ایشان را بیرون آورد از دیدن [۳۴۵- پ] افعال به دیدن افضال، یعنی آنچه«۵» کنند از طاعات و قربات، از خود نبینند از او بینند. و بهری دیگر گفتند بیرون آورد ایشان را از ظلمات«۶» وحشت و فرقت به نور وصلت و قربت. وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَولِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ، حسن بصری خواند: «الطّواغیت» علی الجمع. ابو حاتم گفت: در عرب طاغوت به واحد و جمع و مذکّر و مؤنّث کند«۷»، در واحد مذکّر گفت: یُرِیدُونَ أَن یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَد أُمِرُوا أَن یَکفُرُوا بِهِ«۸» ...، و در مؤنّث گفت: وَ الَّذِینَ اجتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَن یَعبُدُوها«۹» ...، و در جمع گفت: یُخرِجُونَهُم. عبد اللّه عبّاس گفت: مراد به «طاغوت»، شیطان است. مقاتل گفت: مراد رؤسای ضلال«۱۰» اند، چون: کعب اشرف و حییّ اخطب و جز ایشان. یُخرِجُونَهُم، ای یدعونهم، ایشان را دعوت می‌کنند. «اخراج» در آیت به معنی دعوت است، بیانش: وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی بِآیاتِنا أَن أَخرِج قَومَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ«۱۱» ...، یعنی ادعهم. ------------------------------ - (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب، آج: پیغامبران. (۳). اساس، مب، مر: فریضه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: الهندی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز طلب. (۶). اساس: ظلمه، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۷). دب: کنند. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۶۰. (۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷. (۱۰). مج، وز، دب: ضلالت. (۱۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵. صفحه : ۴۱۹ اگر گویند، چگونه گفت خدای تعالی: یُخرِجُونَهُم، ایشان را بیرون می‌آرند! و اینکه کسی را گویند که در ایمان باشد، و کافران در ایمان نبوده‌اند، چگونه لفظ اخراج گفت! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که قتاده گفت و

مقاتل که مراد جهودانند پیش بعثت رسول ما- علیه السّلام- به او ایمان داشتند [از] [اشاره]«۱» آنچه در کتب خود دیده بودند از نعت و صفت او، چون بیامد به او کافر شدند و جحود کردند، بیانش قوله تعالی: فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ«۲». باقی«۳» مفسّران گفتند: آیت عام است در جمله کفّار، و منع شیطان ایشان را از دخول در آن اخراج خواند، و اینکه چنان«۴» باشد که یکی از ما گوید- چون پدر او را از نصیب میراث بیفگند: اخرجنی ابی من ماله، و او در مال نبوده باشد، و مانند اینکه قوله [تعالی] [اشاره]«۵» حکایهً عن یوسف- علیه السّلام: إِنِّی تَرَکتهُ مِلَّةَ قَومٍ لا یُؤمِنُونَ«۶» ...، و یوسف هرگز بر ملّت کافران نبود، و مانند اینکه قول امرؤ القیس است: [و ماء] [اشاره]«۷» کلون البول قد عاد اجنا قلیل بها«۸» الأصوات ذی کلاٍ مخلی گفت: قد عاد اجنا، و آن«۹» پیش [از] [اشاره]«۱۰» آن آجن نبود، و مثله قوله تعالی: وَ مِنکُم مَن یُرَدُّ إِلی أَرذَلِ العُمُرِ«۱۱» ...، و مرد هرگز پیش از پیری پیر«۱۲» نبوده است، و کذا قول الشّاعر: اطعت العرس فی الشّهوات حتّی أعادتنی«۱۳» عسیفا عبد عبد و قال آخر: فان تکن الایّام احسنّ مرّة الیّ فقد عادت لهنّ ذنوب - ------------------------------ (۱۰- ۷- ۵- ۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۸۹. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و باقی. (۴). اساس، مب، مر: چنین، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۷. (۸). مج، وز: به. (۹). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: از، با توجّه به مج و وز، تصحیح شد. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۰. (۱۲). مج، وز: ندارد. [.....] (۱۳). اساس، دب، لب، فق، مب، مر: اعادتی، با توجّه به مج و وز، تصحیح شد. صفحه : ۴۲۰ أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ، اینکه آیت و مانند اینکه آن بود که ما بدانیم از سمع که عقاب کفّار مؤبّد«۱» خواهد بودن، و در عقل دلیل نیست بر اینکه، بل از جهت عقل عفو ایشان مجوّز و مستحسن است، و از جمله آیات«۲» قوله تعالی: إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ وَ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَدِ افتَری إِثماً عَظِیماً«۳». تم«۴» الجزو الثّالث و یتلوه فی الرّابع بعون اللّه تعالی: [أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَن آتاهُ اللّهُ المُلکَ] [اشاره]«۵». ------------------------------ - (۱). وز، لب، فق: مؤید. (۲). دب، آج، لب، فق: از جهت اثبات. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. (۴). اساس: تمت، با توجّه به مج تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد، مب و الحمد لله رب العالمین. (۵). اساس: ندارد، از مج افزوده شد، مب و الحمد لله رب العالمین.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹